

ولوله شهر



شرح تصویر: مقایسه کنید! (شرح در مقاله «جام جم مسجور ستارگان، کور مهر خشان»)



پایگاه اطلاع رسانی و پاسخ گویی
به شبهات و اکاذیب درباره دیانت بهائی

<https://velvehdarshahr.org>



ولوله در شهر

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار
فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

پاسخی به شبهات واکاذیب
وافترائات درباره دیانت بهائی که در
ویژه نامه شماره ۲۹/آیام روزنامه جام
جم مورخ ۱۳۸۶/۶/۶ منتشر شده
است. این پاسخ جوابی به فصل نامه
مطالعات تاریخی شماره ۱۷ نیز، که
حدود دو ماه بعد از آن، با عنوان ویژه
نامه بهائیت، و عیناً به همان سبک و
روش و مطالب و مقالات مشابه و
تکراری، و بعضاً از نویسندگانی
مشابه، توسط مؤسسه مطالعات و
پژوهش های سیاسی منتشر شد،
محسوب می گردد.

ازسایت های یاد شده در فوق وهمه
ی جوانان و نویسندگان عزیز که
در تهیه و نشر این جوابیه یاری و
همکاری نموده اند صمیمانه
سپاسگزاریم.

چاپ و توزیع توسط انتشارات نقطه
نظر

این جوابیه را می توان در
<https://velvehdarshahr.org>

ملاحظه و دان لود نمود. اگر

نتوانستید به این سایت دسترسی
داشته باشید، می توانید با آدرس
info@velvehdarshahr.org

ارتباط برقرار کنید و فهرستی از سایت
ها و منابع اینترنتی مرتبط را دریافت
کنید.

در کمی بیش از ۱۵۰ سال، دیانت بهائی از نهضتی
گمنام در خاورمیانه به دومین دین گسترده در میان
ادیان مستقل دنیا تبدیل گشته است. دینی که بیش
از ۲،۱۰۰ قوم، نژاد و قبایل گوناگون را در بر گرفته،
در واقع از متنوع ترین و گسترده ترین جمعیت های
سازمان یافته ی بشری در روی کره ی زمین می باشد.
نظریه وحدت و اتحادش رقیبی جدید و جدی برای
دیگر نظریه ها راجع به سرشت و سرنوشت آینده
انسان است. با وجود آنکه زادگاه دیانت بهائی ایران
بوده است و بهائیان این کشور را عزیز می دارند و
آینده اش را بس درخشان می دانند، ولی همیشه
در معرض حملات و آزار و اذیت شدید در این خاک
پاک بوده اند. اتهامات واکاذیب وارده توسط جام
جم علیه این آیین و پیروانش از جمله تازه ترین نمونه
ها از حملات مزبور می باشد که این مجموعه در پاسخ
به آن تهیه و تقدیم شده است.

برای اطلاع بیشتر از منشاء، تاریخ، تعلیم و آموزه ها
و کتب و آثار مقدسه دیانت بهائی از جمله به این
منابع مراجعه فرمائید:

<https://www.aenebahai.org>

<https://www.noghtenazar.org>

<https://www.newnegah.org>

www.ketabkhaneyebahai.org



سرسخن

را با عنوان ویژه نامه بهائیت به دیانت مقدس بهائی اختصاص داده، و عجیب تر آنکه عیناً به همان سبک و روش و مطالب جام جمیان، مقالات مشابه تکراری — بعضاً از نویسندگانی مشابه — در ۳۰۱ صفحه ساخته و پرداخته است. و عجیب تر از آن نیز اینکه به نظری رسد سردبیر فصل نامه آقای بهبودی و دوستانشان، به علت انتشار آیام دو ماه قبل از ویژه نامه شان، از آقای بیژن مقدم مدیرمسئول ویژه نامه آیام و جام جمیان، رودست خورده اند و زحمات ۱۴ ماهه ایشان در تهیه فصل نامه مزبور که ادعا کرده اند اولین مجموعه مقالات درباره دیانت بهائی است، بر باد رفته است. ۲. چه که با وجود ویژه نامه آیام، دیگر «ویژه نامه بهائیت» مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، اولین مجموعه مقالات محسوب نمی شود. به خصوص که تعداد مقالات جام جمیان بیشتر از فصل نامه مزبور نیز می باشد. اما عجیب تر از همه عجایب فوق آنکه جناب بهبودی در مصاحبه مزبور فرموده اند: «ما برای بررسی پرونده بهائیت دو شماره را در نظر گرفتیم که فصلنامه هفدهم مطالعات تاریخی، اولین شماره از این مجموعه است. برای انتشار شماره دوم آن اقداماتی را انجام دادیم و ۵۰ درصد از مقالات آن را تهیه کرده ایم. البته فصلنامه ۱۸ مطالعات تاریخی که بعداً منتشر خواهد شد به پرونده بهائیت اختصاص نخواهد داشت بلکه ما منتظر بازخوردهای انتشار شماره اول پرونده بهائیت هستیم تا بتوانیم تبعات آن را در شماره های بعدی لحاظ بکنیم. البته یکی از

هموطنان محبوب و نازنین، در ایران عزیز بیش از ۱۵۰ سال است که ندای الهی حضرت بهاءالله بلند و ظهور موعود همه ادیان آسمانی واقع شده است و انظار بزرگان و دانشمندان ملل و دول و سازمان های محلی و ملی و جهانی را به خود جلب نموده است. در حال حاضر بیش از ۳۰۰،۰۰۰ نفر در ایران و بیش از ۷ میلیون نفر در دنیا، از همه ممالک و نژادها و فرهنگ ها و زبان ها و مذاهب و ادیان مختلف، در همه کشورها، به آن ایمان آورده اند و بیش از ۲۰،۰۰۰ نفرخون پاک خود را در راه آن نثار نموده اند. مرحوم دکتر محمد معین در فرهنگ مشهور خود، در ذیل لغت «بهائی» چنین می نویسد: «... مؤسس آیین، بهاءالله و جانشینان اویند. نظم بهائی بر دو پایه استوار است: مبادی و احکام. مبادی نیز به تعالیم روحانی و اجتماعی و اصول یا نظم اداری تقسیم می شود. تعالیم روحانی و اجتماعی عبارتست از: ترک تقلید و تجزی حقیقت، اعتقاد به الوهیت، احتیاج به فیض الهی، ضرورت دین، وحدت ادیان، صلح عمومی، تساوی حقوق زن و مرد. مبادی اداری عبارت است از اصول تشکیلات محافل روحانی، شورای بین المللی و بیت العدل اعظم».

اما با این وجود، اقلیتی بی انصاف و نامهربان در زادگاه آن، ایران، هنوز همچون یک قرن و نیم گذشته، به آزار و اذیت و حبس و تبعید و قتل و انواع محرومیت های اجتماعی بهائیان، که حتی شامل کودکان و نوزادگان بهائی از طریق تخریب مقابریشان می شود، مشغولند. از همه بدتر آنکه آنان می کوشند با چاپ و نشر مطالب توهین آمیز ضد بهائی و اشاعه دروغ و تهمت و افتراء در کتب و رسانه های عمومی اعم از رادیو و تلویزیون و مطبوعات و اینترنت و پیام های کوتاه تلفن همراه و هر وسیله دیگری، هموطنان عزیز را از داشتن اطلاعات صحیح درباره دین بهائی و پیروان آن باز دارند، و حتی احساسات منفی و خصمانه ای را علیه جامعه بهائی برانگیزند.

این نامهربانان بی انصاف بر این نیت چنان مصرند که حتی در این دو سه سال اخیر به طور علنی به انتشار و پخش و وسیع فتاوی بعضی مراجع تقلید در خصوص نجس بودن بهائیان و لزوم اجتناب از رفت و آمد و معاشرت با ایشان نیز پرداخته اند، فتوا هائی همچون: «بهائیت محکوم به نجاست است، معاشرت با آنان جایز نیست و دعوت آنها به مساجد نیز جایز نمی باشد»؛ «همه پیروان فرقه گمراه بهائیت محکوم به نجاست هستند و در صورت تماس آنها با چیزی مراعات مسائل طهارت در رابطه آنها، نسبت به اموری که مشروط به طهارت است واجب است»؛ «معامله با بهائی مطلقاً جایز نیست»؛ «با بهائیان باید معامله نجاست کرد و قرار دادن قرآن در اختیار آنان جایز نیست»؛ و «این فرقه در حکم کافر حربی هستند و پرهیز از آنها لازم است»؛ معامله و ازدواج با آنها جایز نیست» تازه ترین دست گلی که در مسیر این قبیل اقدامات ضد بشری و ضد الهی به آب داده اند و حیثیت و آبروی ایران عزیز را در محضر خداوند و جهانیان لکه دار کرده اند و حتی به این واسطه قلوب هم میهنان عزیز مسلمان را نیز که دوستان و همکاران و همسایگان و بعضاً فامیل و خویشاوندان دور و نزدیک اهل بهاء هستند، آزرده اند، انتشار ویژه نامه غیر متعارف ۶۴ صفحه ای شماره ۲۹ آیام روزنامه جام جم، مورخ ۱۳۸۶/۶/۶ است که در آن سعی کرده اند بهائیان را ضد اسلام و وطن فروش جلوه دهند، در حالی که تنها کسانی که جز خود مسلمین حقایق اسلام را رسماً بدون هیچ مصلحتی قبول دارند، بهائیانند. و تعجب آنکه همه اینها در حالی است که به گفته سیمای جمهوری اسلامی دریکی از برنامه های اوایل آبان ماه ۱۳۸۴، ۱۰،۰۰۰ سایت ضد اسلام در اینترنت مشغول به کارند و به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی^۱، ۵،۰۰۰ عنوان کتاب در مخالفت با مذهب شیعه با ارائه ۸،۰۰۰ شیعه تا کنون چاپ شده و ۷۵ درصد این کتب در تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام، تنها پس از پیروزی انقلاب اسلامی نوشته شده اند.

و از عجایب آنکه مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی نیز، به فاصله حدود دو ماه از انتشار آیام مزبور، فصل نامه مطالعات تاریخی شماره ۱۷ خود



بگذار مقیقت را با چشم فودم ببینم...

برنامه های ما این است که در صورتی که حجم مقالات بالا بود آن را به صورت کتاب منتشر کنیم. البته ایشان فرموده اند که منتظر «بازخوردهای» مزبور از جانب چه کسانی هستند. اگر منظورشان از جانب بهائیان است، باید خدمتشان عرض نمود بهائیان قربان ایشان هم می روند که ویژه نامه پشت ویژه نامه چاپ می کنند. چه که حضرت بهاءالله فرموده اند دینشان را گاهی به دست دوستانشان و گاهی به دست مخالفینشان ترویج خواهند فرمود، و از

قدیم نیز گفته اند: «تعرف الاشياء باضدادها» (چیزها به ضد خود شناخته می شوند). جهت اطلاع ایشان عرض می شود که بهائیان گاهی به کتب و مقالات ردیه نویسان علیه دین بهائی جواب داده و گاه جواب نمی دهند، اما در هر دو حال تقاضا آنکه ایشان به عکس العمل بهائیان ناظر نباشند و به خدمات فرهنگی و تحقیقی خود ادامه دهند. به هرحال چون مطالب هردو ویژه نامه تکراری است، جوابیه حاضر به ایام جام جمیان، پاسخ به دوستان «فصل نامه» نیز محسوب می گردد و لذا جناب بهبودی و دوستانشان خوشحال باشند که زحمات ایشان نیز به هدر نرفته است و ذکر خیرشان نزد اهل بهاء و جهانیان خواهد بود.

باری پس از این اشاره باید گفت این اولین بار نیست که روزنامه جام جم، که صاحب امتیازش سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران و از حامیانش می باشند، مطالبی علیه دیانت مقدس بهائی و پیروان آن منتشر ساخته است. ولی آنچه این مورد را از موارد قبلی متمایز می سازد آنکه، این بار جام جم سنگ تمام گذاشته و به قول معروف به سیم آخزده، و آنچه را در چنته داشته رو کرده و ضمن انتشار مقالات متعدد تکراری در یک شماره روزنامه، دسته گل هائی به آب داده و حقایقی را درباره مخالفین ردیه نویسان علیه دین بهائی و اقدامات وسیعشان آشکار نموده است که اگر خود متوجه بود، فوراً اقدام به جمع آوری نسخه های آن می نمود؛ و با حداقل مقالات رابه مرور زمان یکی یکی منتشر می کرد. فی الحقیقه این اقدام که نشانه ترس و عکس العملی ناشیانه و عجولانه و از روی استیصال در برابر ازدیاد روزافزون کنجکاوی هموطنان عزیز نسبت به دیانت مقدس بهائی و رشد آن هم در ایران و هم در جهان، و نیز نشانه ضعف و شکست ایشان از اقدامات

خصمانه سیستماتیک ۳۰ ساله اخیرشان برای نابودی جامعه بهائی می باشد، مصداقی بارز از آیه قرآن مجید را به وجود آورده است که می فرماید: «یوم تبلی السرائر» (روزی که پنهانی ها آشکار شود).

از آنجا که «ظاهر، عنوان باطن است»، نامی که برای ویژه نامه انتخاب شده گویای شکست مزبور است، چه که به نظرمی رسد

آنچه را که جام جم در ویژه نامه ها و مقالات قبلی خود علیه دین بهائی منتشر نموده، «آن گونه نبوده است» که مقصود و نیت او را برآورده سازد. لذا خواسته است این بار دیگر تمام سعی خود را بکند تا دین بهائی را واقعاً «آن گونه که هست» معرفی نماید و کار را یک سره سازد. اما این بار هم به خاطر «تکراری بودن» بهائیت آنگونه که هست، در دوری باطل، خود با دست خود اثبات کرده است که «بهائیت آن گونه نیست که جام جم نوشته است» و به این وسیله مصداق این آیه شریفه قرآن شده که می فرماید: «یخربون بیوتهم بأیدیهم»^۱ (خانه های خود را به دست خود خراب می کنند).

مطالب جام جم این بار می خواست با یک تیر دو نشان بزند: یکی این که ملت عزیز ایران را به مناسبت ۱۵ شعبان از ضلالت و گمراهی برهاند و امام زمان (ع) را نزد خدا «شرمنده» نسازد (ص ۳). دیگر آن که «جوانان تحصیل کرده و منصف بهائیت» را به «تخری حقیقت با حوصله و دقت ویژه یک پژوهنده حقیقت»، آن هم صرفاً و فقط با مطالعه «از آغاز تا پایان ویژه نامه جام جم که حاصل تلاش بخشی از فرزندان درد آشنا و درک مند ایران اسلامی» است، فراخواند (ص ۱). اما متأسفانه به علت دست گل هائی که جام جم و امثال آن در این ۳۰ سال به آب داده اند، هم امام زمان ع را نزد خدا «شرمنده» ساخته اند و هم نتوانسته اند تعداد رو به افزایش ایرانیان عزیزی را که نسبت به دین بهائی کنجکاو و علاقمند و بعضاً مؤمن شده اند، از ضلالت برهاند، و نه توانسته اند «جوانان تحصیل کرده و منصف» بهائی را گمراه سازند. علت مورد اول را خود جام جم در صفحه ۳، از قول «رهبر کبیر انقلاب» نقل کرده: «به حسب روایت، نامه اعمال ما هفته ای دوبار پیش امام زمان (عج) می رود، ولیکن می ترسم ما که ادعا داریم تابع این بزرگوار هستیم نعوذ بالله پیش خدا شرمنده شویم... من خوف دارم که کاری بکنیم که امام زمان ع پیش خدا شرمنده بشود... چشم و گوش و زبان و قلب و

همه چیز ما رقیب (ناظر) دارد. خدا نکند از من و شما و سایر دوستان امام زمان ع یک وقت چیزی صادر بشود که موجب افسردگی امام زمان ع باشد. از خودتان پاسداری کنید. اگر می خواهید پاسداری شما در دفتر پاسداران صدر اسلام ثبت شود». آیا طبق اعتقاد خود جام جمیان که امام زمان را همه جا حاضر می دانند، این خود آن حضرت نبودند که قبل از همه ویژه نامه ایشان را که سراسر تحریف و افتراء و دروغ است، دیدند؟ آیا صاحب قلب صاف و خدا ترسی در جام جمیان وجود دارد که «شرمندگی و افسردگی» ایشان را در درگاه الهی، به خاطر دروغ ها و تحریفات و اکاذیب مذکور، به چشم سربیند؟ ان شاء الله که باشد تا برجبران مافات قیام کند.

علت مورد دوم نیز به قدری واضح است که احتیاج به بیان ندارد. اما چون جام جم و امثال او با بی حیائی تمام مظلومی را که بر بهائیان جوان و پیر و حتی اطفال صغیر وارد شده و در آرشو مطبوعات و صدا و سیما نیز موجود است نادیده می گیرند و آن را نوعی مظلوم نمائی به حساب می آورند (ص ۶۰)، حداقل باید خاطر نشان شان ساخت که چطور رویشان می شود از جوانان بهائی که حتی از حق رفتن به دانشگاه و استخدام شغلی و بسیاری حقوق اجتماعی و دینی محرومند و بیش از آن، ده ها نفر از آنها در زندان های جمهوری اسلامی شهید گشته اند و صدها نفرشان طعم زندان چشیده اند و از گروه ها و احزاب مختلف سیاسی و مذهبی همبندان و هم سلولی هایشان، شاهد مظلوم وارده بر آنان بوده اند، تقاضای «تخری حقیقت»، آن هم به سبک جام جم، بنمایند؟ اگر اینها را نیز نادیده می گیرند، چطور رویشان می شود از جوانانی که وقتی دعوات قبل پاسخ ترهات آقای عبدالله شهبازی و دیگران را — و همین بار پاسخ ویژه نامه ایام را — به دفتر روزنامه شان آوردند،

قانون طلائی همه ادیان آسمانی و نفوس

انسانی این است که: «آنچه بر خود نمی

پسندی بر دیگران میسند.»

برخلاف قانون انصاف و قرآن و مطبوعات از آنها نپذیرفتند. سبحان الله! آیا وقت آن نیست که امثال جام جم از فرمایش حضرت صادق ع که فرموده اند: «لا ایمان لمن لا حیه له»^۲، عبرت گیرند؟ آیا جام جم نباید عبرت بگیرد که به شهادت خودش چگونه علی رغم مظلوم و محرومیت های مذکور، جوانان بهائی توانسته اند «تحصیل کرده و منصف» شوند؟ از قضا یکی از دسته گل های به آب داده شده جام جم نیز همین اعتراف به تحصیل کرده و منصف بودن جوانان بهائی می باشد.

آری جوانان بهائی در عین محاط بودن در بلاها و محرومیت ها، به جای آنکه زانوی غم بغل گیرند و افسرده و یا لاابالی شوند، با «شهامتی» به مراتب بیش از آنچه که در سرسخن خود از آنها توقع داشته اید، به شهادت خودتان به تحصیل علم و دانائی و معارف الهی پرداختند تا تحت تعالیم حضرت بهاء الله که انصاف را «أحب الاشياء» (محبوب ترین چیزها) فرموده اند و کسب علم را واجب دانسته اند، هم منصف شوند و هم دانا و تحصیل کرده، تا حتی جام جمیان نیز بر علم و معرفت و اخلاق ایشان شهادت دهند. جام جمیان در خصوص «تخری حقیقت» باید بدانند که امری است خصوصی بین خداوند و هر بنده ای. اوست که مالک قلب ها است، و به فرموده قرآن کریم: «یهدی من یشاء» (هدایت می کند هر آن کس را که می خواهد). اوست که با هر کسی ارتباطی منحصر به فرد دارد. اوست که هر نفسی را به سوی او راهی است. اوست که کل را دوست دارد و مخصوص هدایت همگان مریبان آسمانیش را فرستاده و می فرستد. عشق و ایمان به او امری است که در اختیار هر فردی است. نه به کسی می توان عقیده و دینی را تحمیل کرد و نه می توان به زور اجبار ایمان و عقیده ای را از فردی گرفت. قرآن مجید می فرماید: «قل یا ایها الناس قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ. فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ.»^۳ (ای محمد بگو: ای مردم همانا آمد شما را حق از پروردگارتان. پس کسی که هدایت یافت پس جز این نیست که هدایت یافت برای خودش و هر که گمراه شد پس جز این نیست که گمراه می شود بخود. و من وکیل شما نیستم).



پس به جای آنکه جام جمیان وکیل و قیّم ملت عزیز ایران و جوانان بهائی گردند، باید تا عمرو روزۀ این جهان فانی باقی است، به جبران مافات پردازند و دست از دروغ و تزویز و تحریف حقایق بردارند، و اگر خیلی مایلند که ابواب بهائی پژوهی و تحقیق را به روی ملت عزیز ایران و بهائیان بگشایند، بهتر است به جای دست زدن به چنین اقداماتی که به قول رهبر کبیر انقلاب خدا و امام زمان ع را هم ناراحت می کند، همراه با همدستان مذکورشان در ویژه نامه^۱ اجازه دهند که ملت عزیز ایران خود بدون ترس از تعقیب و حبس و زندان و نجس دانستن بهائیان، با ایشان معاشرت نمایند و اصل و عین «کتاب و آثار بهائی» را به دست آورند تا هر کس خود حقایق و اطلاعات صحیح و درست راجع به آئین بهائی را «همان گونه که هست» به دست آورد و دریابد، و نه «آن گونه که جام جم القاء می نماید».

دیگر ملت عزیز ایران به تجربه تاریخی و انسانی و ایمانی دریافته اند که چرا بی انصافان، علی رغم این که معتقدند این فروع و احکام ثانوی است که تقلیدی است و نه اصول ادیان الهی که تحقیقی است، حق ادراک و فهم حقیقت و اصالت آئین جدید بهائی را به خود منحصر کرده اند، و به این وسیله به آنها تلقین و توهین نموده اند که توانائی درک حقایق یا بطلان آئین جدید را ندارند و نیازمند قیّم و ولی در این مورد هستند تا اینان کتب بهائی را بخوانند و بهائیت را «آن گونه که نیست» به آنان معرفی نمایند. چنان که این مضمون در یکی از ردیّه های اخیرشان علیه دین بهائی چنین آمده است:

«بهائیان باید بیرونند با مجتهدین متخصص صحبت کنند و آنها را تبلیغ به بهائیت نمایند و عوام مسلمان باید بیرونند نزد مجتهدین درباره امر بهایی تقلید کنند، چون عوام مسلمین، افراد ساده ای هستند که رشته تحصیلی شان مجال تخصص و تعمق در مسائل دینی را به آنها نمی دهد.»^۲ یکی از تجارب تلخ ملت عزیز ایران همین است که قرنها برخلاف نصوص صریحه قرآن مجید، به ایشان تلقین شده و می شود که چون عوام اند، خود قادر به فهم آیات و کلمات کتب آسمانی و کسب هدایت و ایمان الهی نیستند، و برای آن نیازمند تقلید از علمای مذهبی هستند. حال آنکه درک و فهم و ایمان و هدایت، منوط به تقوی و خلوص قلب و صفای باطن و کوشش در جهت عمل به موجب تعالیم و وصایای انبیا الهی است و نه به وسایل ثانوی

ظاهر همچون علم و سواد ظاهری و دانستن عربی و امثال آن. چنانکه قرآن می فرماید: «هدی للمتقین» (هدایت است برای باتقویان). به این جهت، یکی از سد هائی که حضرت باب و بهاء الله بیش از بقی قرن و نیم پیش از پیش پای بنندگان حق برداشتند، همین توهّم و کج فهمی مزمن در خصوص تقلید بود. با اعلان حکم «تحرّی حقیقت» و پرهیز از تقلید آباء و اجداد و اینکه دین موروثی نیست، تأکید فرمودند که: «گوش به حرف های مزخرف عباد مدهید که می گویند کتاب و آیات از برای عوام حجّت نمی شود زیرا که نمی فهمند و احصاء نمی کنند، با اینکه این قرآن حجّت است بر مشرق و مغرب عالم. اگر قوه ادراک آن در مردم نبود چگونه حجّت بر کلّ واقع می شد؟ از این قرار، بر معرفت الهیه هم نفسی مکلف نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند. باری، این سخن به غایت لغو و غیر مقبول است. همه از روی کبر و غرور گفته می شود که مردم را از ریاض رضای الهی دور کنند و زمام آنها را محکم حفظ نمایند. با اینکه نزد حقّ این عوام از علمای ایشان که از حقّ اعراض نموده اند به غایت مقبول تر و پسندیده ترند. و فهم کلمات الهیه و درک بیانات حلمات معنویه هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و تزکیه نفوس و فراغت روح است.»^{۱۱}

سُبْحَانَ اللَّهِ! آیا اینان همین استدلال فوق را از پیروان سایرادیان آسمانی موجود می پذیرند که مسلمین عزیز برای درک اسلام باید ردیّه های آنان را علیه

اسلام بخوانند؟ حتماً نه، چه که قانون طلائی همه ادیان آسمانی و نفوس انسانی این است که: «آنچه برخود نمی پسندی بر دیگران مپسند.»^{۱۲} اردیبه نویسان باید پرسید، بلال حبشی ساده دل بی سواد و ابوذر چویان و مؤمنین اولیه اسلام نزد کدام مجتهد متخصص مکه رفتند و اسلام و رسالت حضرت محمد (ص) را پذیرفتند؟ آیا قلب پاک و خلوص فطرت و صفای باطن و کنجکاو و تشنگی و اشتیاقشان نبود که حقیقت را برایشان آشکار کرد؟ قرآن مجید نیز بهانه نامهربانان امروز را مانند غافلان ۱۴۰۰ سال پیش نمی پذیرد که به زبان حال در برابر آیین بهائی چنین جبهه می گیرند: «إِنَّا وَجَدْنَا أَبَا ثَنَا عَلِيٍّ أُمَّةً وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ...»^{۱۳} (به درستی که ما یافتیم پدرانمان را بر طریقه ای و به درستی که ما بر اثرهای ایشان اقتدا کنندگانیم) و نیز: «وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ»^{۱۴} (و می گویند آیا ما ترک کنندگانیم الهانمان را برای شاعری دیوانه). خوب است معاصرین بیاد آورند که به همین علت بود که عالم بزرگ اسلام، مرحوم شیخ مرتضی انصاری، خاتم الفقهاء والمُجْتَهِدِينَ، که همزمان حضرت بهاء الله بود و برخلاف نامهربانان زمان خود و نیز امروز فکرمی کرد، وقتی بعضی شاگردانش از او درباره ظهور حضرت باب و بهاء الله پرسیدند، به آنها گفت خود باید تحقیق کنند، زیرا چنین اموری از اصول دین است. در اثر همین رفتار منصفانه و متقیانه او بود که بعضی از شاگردان او تحقیق کرده به امر بهائی ایمان آوردند. حضرت بهاء الله ۱۳۵ سال قبل در لوح خطاب به ناصرالدین شاه قاجار که متمنی است هموطنان عزیز

عکس العمل و وظیفه اهل بهاء در برابر مظالم مزبور، بر طبق تعالیم و تأکیدات و هدایات صریحه حضرت بهاء الله، صبر و استقامت و محبت و دعا در عوض مقابله به مثل و نیز گاهی پاسخ کتبی مقتضی به اتهامات و اکاذیب مزبور بوده است؛ به طوری که صریحاً، حضرت عبدالههء جاننشین منصوص آن حضرت می فرمایند: «زهار زهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد.»

حتماً آن را مطالعه فرمایند - درباره او چنین شهادت داده اند: «علمائی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده اند، ابداً متعرض این عبد نشده اند، چنانچه مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و آسکنه فی ظلّ قیاب عنایتیه در ایام توقّف در عراق اظهار محبت می فرمودند و بغیر ما اذن الله در این امر (دین جدید الهی) تکلم ننمودند.»

هموطنان عزیز اگر تا حال، کتب و نشریات ردیّه مزبور علیه دین بهائی را مطالعه نکرده باشند، اما حتماً عناوین نادرستی همچون «فتنه باب و بهاء» را در درس «تاریخ» در مدارس و دبیرستان های ایران زمان پهلوی و جمهوری اسلامی، به یاد دارند، و ویژه نامه اخیر جام جم را نیز احتمالاً تا حال ملاحظه فرموده اند. حال درد دل و سؤال برادران و خواهران بهائی ایشان این است که آیا هیچ وقت کنجکاو شده اند که حقیقت حال چگونه است؟ آیا هنوز تلقینات و توهّمات اقلیت نامهربان ملاک قضاوت است؟ مگر اصول اساسی اسلام عزیز و وصایای حضرت امیرع به مالک اشتر در خصوص حقوق بشر مورد استناد و افتخار علمای وسیع النظر و روشنفکران مسلمان نیست؟^{۱۵} آیا وقت آن نرسیده است که ایشان، که هم به ایمان به آئین مقدّس اسلام مزین اند و هم به انتساب به فرهنگ و تمدن پر شکوه ایران مفتخر، خود بدون واسطه و قیّم، سرنوشت معنوی و انسانی خود را از دست نامهربانانی که ابداً مایل به کنجکاوای ایشان درباره آیین بهائی نیستند، رها سازند و درباره این دین جدید که از خاک مهر پرور خودشان آشکارگشته، منصفانه و بی طرفانه تحقیق و پژوهش نمایند و خودشان حقیقت را از «دروغ» و «فتنه» تشخیص دهند؟

باری، عکس العمل و وظیفه اهل بهاء در برابر مظالم مزبور، بر طبق تعالیم و تأکیدات و هدایات صریحه حضرت بهاء الله، صبر و استقامت و محبت و دعا در عوض مقابله به مثل و نیز گاهی پاسخ کتبی مقتضی به اتهامات و اکاذیب مزبور بوده است؛ به طوری که صریحاً، حضرت عبدالههء جاننشین منصوص آن حضرت می فرمایند: «زهار زهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد.»^{۱۶} نیز: «اگر زهر دهند شاهد دهید، اگر شمشیر زند شکر و شیر بخشید، اگر اهانت کنند اعانت نمایید، اگر

لعنت نمایند رحمت جوید. در نهایت مهربانی قیام نمایید و به اخلاق رحمانی معامله کنید و ابداً به کلمه زکیکی در حَقَّشان زبان نیالاید.»^{۱۹} و نیز در خصوص ردِّیه ها علیه دین بهائی، می فرمایند: «شما می دانید این عبد اینگونه کلمات ردِّیه را سبب اعلاء می دانم... منکرین و رادین اول منادی حق هستند... عن قریب ملاحظه خواهید نمود که نفوس بسیار مهمی از شرق و غرب صحائف عظیمه بر ردِّ نوشته و نعره زنان فریاد کنند چه که عظمت امر آنچه بیشتر ظاهر شود مغرضین و منکرین و رادین عظیم تر و کثیر تر گردد، و کل سبب اعلاء کلمه الله است. شما دعا نمایید که خدا از این قبیل رادین بسیار خلق فرماید چه که خیلی مفید است.»^{۲۰}

مفید است، برای این که هر هوشیار منصفی با خواندن همین ردِّیه ها به کذب و دروغ آنها آگاه می گردد و قلب و فکرش کنجکاو می شود تا حقیقت امر بهائی را از آثار و کتب خود آن دریابد. به همین جهت است که حضرت بهاءالله، شارح دین بهائی، شرط درک درستی و حقیقت آئینشان را چنین بیان فرموده اند: «تا بر کذب قبل آگاهی نیابی، بر صدق این یوم بدیع گواهی ندهی.»^{۲۱} به این خاطر است که، تا هموطنان عزیز، این اقلیت نامهربان بی انصاف را نشناسند و ایرهای تیره دروغ و افترا و تهمت و زیا ی آنان را از برابر دیدگان خود نزدیند، بر حقایق مدعای حضرت بهاءالله، مربی آسمانی در دور

جدید زندگانی بشر در کره خاگ، آگاهی نخواهند یافت و خورشید حقیقت طالع از این آفت بدیع را ملاحظه نخواهند فرمود. مدت هاست که ضرورت چنین اقدامی توسط بعضی از منصفین روشنفکر عزیز ایرانی نیز علی رغم سکوت طولانی قابل تأمل و تعجب برانگیز بعضی دیگر - احساس شده است. چنانکه دکتر ناصرالدین صاحب زمانی، درباره دین جدید الهی می نویسد، «تاکنون هرگز به درستی، بی طرفانه، انگیزه کاوانه و جامعه شناسانه مورد بررسی عمیق قرار نگرفته است.»^{۲۲}

و نویسنده کتاب رگ تارک در باره علت پرداختنش به تاریخ ادیان بابی و بهائی می گوید: «در این زمینه تقریباً هیچ کار علمی قابل ملاحظه ای انجام نشده است. من در مطالعه ام به این نتیجه رسیدم که تاریخ معاصر ایران را بدون پرداختن به این جریان مذهبی-اجتماعی نمی توان به درستی درک کرد. این بود که بر آن شدم به این جنبه تاریخ اجتماعی مان بیشتر بپردازم.»^{۲۳} ما هموطنان بهائی شما، که در این آب و خاک عزیز شریک غم و شادی هم بوده ایم، عمیقاً یقین داریم و به چشم خود دیده ایم و می بینیم که الحمدلله آن عزیزان این امر مبرور را شروع نموده اند، و به آکاذیب مغفرتین کم و بیش بی برده اند و حال می خواهند بدانند حقیقت چنین آیین مقاوم و سرفرازی که علی رغم مظالم ۱۶۴ ساله وارد بر آن از طرف گروهی از سیاسیون و علمای دینی و امثال جام جم، هنوز در آسمان جهان می درخشد، چیست. ایشان دقیقاً متوجه شده اند که به همین خاطر است که اقلیت مخالفین دین بهائی در ایران، با تشدید اقدامات خود، همگی به دست و پا افتاده اند تا سید راه هموطنان عزیز شوند تا الهی بودن امر بهائی را برای چند صباحی دیگر از ایشان مستور و پنهان دارند، و آن را توطئه ای سیاسی علیه ایران و اسلام جلوه دهند، تا مبادا ایرانیان عزیز کنجکاو شده، با رفت و آمد با خود بهائیان و مطالعه اصل و سرچشمه خود آثار و کتب و حیاتی بهائی، به جستجوی حقیقت پردازند و آن را دریابند و به آن اقبال نمایند و به سعادت حقیقی رسند و در کهف امان آیین تازه یزدان وارد گردند و زندگی و حیات جدید همه ادیان آسمانی قبل و از جمله اسلام عزیز را در بهار بدیع رحمانیش باز یابند.

همچنین ناگفته پیداست که بهائیان با تمام مطالبی که از اقلیتی نامهربان و بی انصاف، امثال جام جم و همداستانش بر ایشان رفته و می رود، نه تنها آن را ابداً به پای اسلام و هموطنان عزیزشان ننوشته و نمی نویسند، بلکه فدای ایشان می گردند و در این مسیر هربلایی را به جان مشتاقند و نیز از محبت و دوستی و الطاف متقابل که نسبت به برادران و خواهران بهائی خود در سراسر ایران، بل جهان، داشته و دارند ممنونند، و آنچه در این خصوص دارند در حد توان در طبق اخلاص، تقدیم آنان نموده و می نمایند. به همین جهت بوده است که این مجموعه نیز، علاوه بر مطالبی که از قبل در سایت های بهائی در اینترنت و نیز در رادیو پیام دوست و دیگر منابع بهائی موجود است، در پاسخ به آکاذیب و تحریفات جام جم

هر هوشیار منصفی با خواندن همین ردِّیه ها به کذب و دروغ آنها آگاه می گردد و قلب و فکرش کنجکاو می شود تا حقیقت امر بهائی را از آثار و کتب خود آن دریابد. به همین جهت است که حضرت بهاءالله، شارح دین بهائی، شرط درک درستی و حقیقت آئینشان را چنین بیان فرموده اند: «تا بر کذب قبل آگاهی نیابی، بر صدق این یوم بدیع گواهی ندهی.»

تقدیم می شود، تا شروع و یا ادامه ای باشد برای تحقیق بیشتر هموطنان عزیز و محبوب. این مجموعه توسط شماری از همان «جوانان با شهامت تحصیل کرده منصف بهائی» مورد اشاره جام جم، خطاب به هموطنان عزیزشان - و نه جام جمیان که جواب ایشان را پس زده و رد کرده اند - تهیه شده است و در آن از آنان دعوت شده تا خود به چشم خود، و نه به چشم دیگران، ببینند و تحقیق نمایند و قضاوت فرمایند.

چه مناسب است در انتها قسمتی از پیام مرکز جهانی بهائی، بیت العدل اعظم، مورخ ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳، خطاب به بهائیان ایران را که اشاره دلنشینی به آن هموطنان نازنین نیز دارد زیب این شوق نامه سازیم تا همه ملت شریف ایران با هردین و مذهب و عقیده، دست در دست هم ایران عزیز را سرفراز سازیم. می فرمایند: «این آشنایان و همسایگان که برآستی مصداق آیه «أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» اند با خشم و تأسف شاهدند که دوستانی که بیگناهی شان در نظر ایشان محرز است بدون هیچ گونه حفاظت و حمایت قانونی مورد بهتان و هجوم قرار گرفته اند. ایشان شاید حتی بیش از خود شما به شهامت و نجابتی که در خلال این تضيیقات از خود نشان داده اید واقف و بتدریج به صفات واقعی کسانی که با اذیت و آزار شما حرمت اسلام را آلوده می سازند پی برده و می برند. اگر چه شما حبیبان معنوی هنوز از آزادی محرومید اما در آستانه آنید که مقام و موقعیت خود را بعنوان عضو شریف جامعه ایران کسب نمایید و بالمال اهل آن دیار خدمتی را که ید قدرت پروردگار برای آن پاك اندیشان جهت عزت و منقبت کشور مقدس ایران مقدر فرموده غنیمت خواهند شمرد.»

جاننان خوش باد





مندرجات

بازهم هویدا ۱۰۲	سرسخن ۳
گنه کرد در بلخ آهنگری ۱۰۸	مندرجات ۷
توهین «دقیق وعالمانه»! ۱۱۴	سندهی برای ایران عزیز ۸
چه در بندخاری توکل دسته بند ۱۱۵	نتیجه ۳۰ سال بهائی ستیزی ۱۲
درد دل با هموطن ایرانی ۱۱۶	در خصوص تحرّی حقیقت ۱۳
شباهت های! ۱۲۰	خدایا ما را به خود وامگذار ۱۴
من از مفصل این باب مجملی گفتم ۱۲۴	مختصری از تاریخ دیانت بایی و بهائی و رشد آن ۱۶
جواب مقاله فرقه انحرافی ابتکاری ۱۳۰	زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست ۲۰
قد فدیبت بگلی لک ۱۳۵	علل ترس و نگرانی ردّیه نویسان سیاسی و مذهبی علیه دیانت مقدّس بهائی ۲۲
نوشته ای منسوب به آیت الله العظمی مکارم شیرازی ۱۴۸	دین است و فرقه نیست ۲۷
رثوفی، ولی بی وفا و نامهربان ۱۵۰	تلاش بی ثمر ۲۹
یک سند گویا ۱۵۷	مانکجی صاحب، و تحقّق وعود اسلامی ۳۲
گوشه ای از نظر امر بهائی در باره اسرائیل ۱۵۹	ردّیه های امثال جام جم درآینه خطابات حضرت عبدالبهاء ۳۶
دیانت بهائی و مسئله اسرائیل ۱۶۳	بررسی ادعای جام جم در خصوص «دقیق وعالمانه» بودن مطالب ویژه نامه ۳۷
در پیرامون پاره ای از اتهامات بر دیانت بهائی ۱۶۵	ایام ۴۰
درد دل باجناب دکتر ولایتی ۱۶۷	مدارک بی نظیر جام جم ۴۰
وجه تشابه نقاشی خلیل جبران و نقاشی روحیلد ۱۶۸	صبحی و آواره، طناب های پوسیده ردّیه نویسان قبل و پس از انقلاب ۴۴
در باره صفحه ۳۳ ایام، مطلب «با اسرائیل، در سال های اخیر» ۱۶۹	از تاریخ نویسی تا داستان پردازی: محیط یا محاط؟ ۴۷
نظر عالمی فلسطینی درباره امر بهائی ۱۷۱	تحریرات لفظی و مفهومی ایام در نشریات بهائی اخبار امری و آهنگ بدیع ۴۸
یک کشف جدید! ۱۷۲	نزاع بر سر نحوه بهائی ستیزی ۶۰
آیا روسها از بهائیان حمایت می نمودند؟ ۱۷۳	شکوه ای شورانگیز ۶۵
ویژه نامه جام جم چاپ مکه ۱۷۴	بهائی ستیزی جام جم، گفتمانهای قدرت و تولید شبه علمی تاریخ ۶۶
نقاشی ممنوع ۱۷۷	دین بهائی ضد اسلام نیست ۶۹
اما پاکستان ۱۷۹	یوم تلبی السرائر ۷۲
تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی / گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش ۱۸۰	قلقلک! ۷۵
آقایان طبری و فشاهی در ایام ۱۸۷	لا اکراه فی التشرّف ۸۲
نقدی بر ایام ۲۹ ۱۹۳	دریفوس در ابرقو ۸۳
جام جم، مسحورستارگان، کورمهرخشان ۱۹۴	افترای مشابه تاریخی ۸۷
یادداشت ها ۱۹۷	سیاست الهی، سیاست بشری ۹۰
	سیاست و مداخله در آن ۹۵
	دیانت بهائی و فراماسونری و تتوسوفیسم و دیگر سازمان های دینی و سیاسی و اجتماعی ۹۸

تبیین فقراتی از آیات قرآن مجید مخاطبانش را تشویق فرمود که در خصوص آن عطیة کبری که سبب ترقی حقیقی عموم بشر است تأمل نمایند:

به دیده بصیرت ملاحظه نمایید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلفه متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است. هر طایفه و قبیله ای که در این بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سایر قبائل و ملل پیشترند. عزت و سعادت هر ملتی در آن است که از افق معارف چون شمس مشرق گردند.

رسالة مدنیة تجلیلی است از نقش خلاقه عقل و دانش در پیشرفت تمدن انسانی. حضرت عبدالبهاء ترقیات علمی و صنعتی را به عنوان یکی از مهمترین فیوضات این لطیفه ربانیه ممتاز و مشخص فرمود و خوانندگان آن سفر جلیل را تشویق نمود که درباره نتایج و فوایدی که اقتباس معارف و فنون مفیده از سایر نقاط عالم نصیب ملت ایران خواهد کرد تأمل کنند. حضرتش تأکید فرمود که تحقیقات و اکتشافات سودمند منبعث از خرد انسان است و ایجاد موانع فرهنگی و ملی برای محدود کردن این قوه کاشفه خلاف عقل و منطق، پیشرفتهای و توفیقات حاصله متعلق به تمامی افراد بشر است و اقتباس و استفاده از آنها نه از قدر و منزلت مقتبس می کاهد و نه از قلت استعداد و ظرفیت او حکایت دارد.

هیکل مبارک تنها به شرح نکات فوق اکتفا ننمود بلکه توجه خوانندگان را به آن قوای روحانی که باید بینش انسان را هدایت و دلالت کند معطوف ساخت. حضرتش با بیانی دقیق به نقد عقاید واهی ای درباره سرشت انسان که در سایر بلاد ثمری جز خسران به بار نیآورده بود پرداخت. با اشاره به اینکه «بعضی نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه و ضایعات کمالات معنویه و صوریه است» متذکر گردید که در حقیقت ارتفاع مقام و ترقی هر نفسی منوط به تعلیم و تربیت است و بدین منوال تعلیم و تربیت را بعنوان قانونی ضروری برای ترقی بشر و پیشرفت جامعه لازم شمرد. شواهد بشمار بی گناه این حقیقت است که عامل اصلی در تهذیب اخلاق نه خرد فطری بلکه تأثیر ظهور مظاهر الهیه در روح انسان است و در اثر تعلیم آن مشارق قدسیه اهل عالم توان آن یافته اند که با کفایت و آگاهی منابع مادی و فنون حاصله از اختراعات علمی را در خدمت رفاه و بهبود نوع بشر به کار برند. مظاهر مقدسه الهیه هستند که در هر عهد و عصری معنی و مفهوم تجدد را تعیین و مقتضیات آن را مشخص می فرمایند. ایشانند که مربیان حقیقی نوع انسانند:

فوائد کلیه از فیوضات ادیان الهیه حاصل زیرا متدینین حقیقی را بر صدق طوبت و حسنیت و عفت و عصمت کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفای به عهد و میثاق و حریت حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شئون و مروّت و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع جمهور بندگان الهی باری به جمیع شیم مرضیه انسانیه که شمع روشن جهان مدنیت است دلالت می نماید.

وقایع و حوادث عصر حاضر بطور شگفت انگیزی مؤید تشخیص و تجویز حضرت عبدالبهاء بوده است و این امر ما را بر آن داشت که در سطور فوق به اختصار مروری بر پیام نافذ طلعت میثاق نماییم. حقایقی که حضرتش در آن رساله مبارکه به ودیعه گذاشت هم بر موقعیت کنونی ملت ایران پرتو می افکند و هم تأثیرات این موقعیت را در جامعه پیروان جمال اقدس ابهی در آن کشور نیک اختر مشخص می نماید.

حضرت مولی الوری از مردم ایران و اولیاء امور آن کشور خواست که دیده بصیرت بگشایند، از تقلید نفوس متوهمه بپرهیزند، تغییر و تحول اساسی در طرز تفکر و رفتار فردی و اجتماعی را لازم شمردند، به فکر بزرگواری و عزت خود بین ملل و طوایف عالم باشند و با وجدانی آگاه و تمسک به خشیه الله دست به دست هم داده احتیاجات مملکت را دریابند و منافع شخصی را فدای مصالح عامه نمایند. اما آن عزیزان بخوبی مستحضرنند که نصایح آن مولای توانا با بی اعتنائی روبرو شد. کشور ایران که در دام استبداد فرسوده قاجار و پنجه زمامداران بی لیاقتش اسیر و گرفتار بود بیش از پیش در مرداب نادانی و انحطاط فرو رفت. سیاستمداران فاسد رشوه خواریش بر سر بهره گیری



سندی برای ایران عزیز

پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به بهائیان ایران، ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳
یاران و یاوران حضرت رحمن در کشور مقدس ایران ملاحظه فرمایند:

ای دوستان محبوب

بیش از یکصد و بیست و پنج سال پیش حضرت عبدالبهاء رساله ای خطاب به ملت ایران صادر فرمودند. از آنجا که جامعه جدیدالبینان بهائی گرفتار تعصبات بی امان در آن سامان بود صاحب آن کلام آسمانی از ذکر نام مبارک خویش بر آن صحیفه یزدانی امتناع ورزید اما پیام هیکل اظهر کاملاً صریح و روشن بود. حضرتش با مهری بیکران نسبت به وطنی که از زمان صباوت به علت تبعید از دیدارش محروم مانده بود با لحنی پر شور از مردم ایران درخواست نمود که خرم روزگاران خوش پیشین را بخاطر آرند، زمانی که «مملکت ایران به منزله قلب عالم» و «مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضائل و خصائل حمیده انسانیه» طلعت میثاق وراثت آن مدنیت عظیم را دعوت فرمود که بپاخیزند و سمنند همت در میدان غیرت برانند و استیفای میراث مرغوب کهن نمایند.

در آن رساله گرانها حضرت عبدالبهاء با بصیرتی کامل مسأله تجدد را که امروزه نیز مشغله ذهنی مردمان جهان بخصوص ملل مسلمان است مطرح فرمود و مفهوم تجدد و خصائص این انقلاب فرهنگی از جمله حکومت مردم سالاری، حاکمیت قانون، تعلیم و تربیت عمومی، رعایت حقوق بشر، پیشرفت اقتصادی، همزیستی و بردباری بین اهل ادیان، ترویج علوم و فنون و صنایع مفیده و تأمین رفاه اجتماعی را با دقت و صراحت تشریح نمود و بعد از بررسی «امور ظاهره جسمانیه» و «اسباب تمدنی» خاطر نشان ساخت که منظور مبارکش تقلید کورکورانه از تمدن مغرب زمین نبوده و نیست. بالعکس آن بدر لامع با بیانی قاطع جوامع اروپا را مستغرق در بحر نفس و هوی و گرفتار در دام بینشی ماده گرا خواند و انداز فرمود که این بینش سرانجامی جز ناکامی و ثمری جز نا فرجامی از پی نداشته و نخواهد داشت:

حال انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی و وسیله اجتناب مرضات الهی است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدمر ارکان آسایش و سعادت است؟

حضرتش به خوانندگان آن رساله مبارکه توصیه فرمود که در بررسی مسأله تجدد ناظر به باطن امور باشند. جوهر کلام مبارک آنکه عامل اصلی پیشرفت تمدن انسانی در طی قرون و اعصار قوای فعاله مقبله عقل و دانش بوده و هست و عنوان آن صحیفه مبارکه یعنی رساله مدنیة نیز به همین مطلب اشاره دارد. هیکل مبارک چه در ضمن بررسی حوادث و تحولات تاریخی و چه در



از ثروت رو به زوال کشوری که در آستانه ورشکستگی بود به رقابت با یکدیگر ادامه دادند. مدتی که در گذشته ایام برخی از بزرگترین رهبران و متفکران در تاریخ فرهنگ و تمدن جهان چون کورش و داریوش، جلال الدین رومی و حافظ شیرازی، ابن سینا و زکریای رازی را در دامان خود پرورده بود قربانی اقدامات طبقه روحانیون جاهل و مغرضی شد که تأمین و تداوم حقوق و امتیازات خود را در این می دید که خلق ناتوان را از آنچه نشانی از ترقی و تجدد داشت به هراس اندازد.

پس عجب نیست که مردی سپاهی و طالب نام و نشان با استفاده از هرج و مرج ناشی از جنگ جهانی اول زمام قدرت را به دست گرفت و حکومتی مبتنی بر استبداد نظامی تشکیل داد. در نظر او و جانشینش نجات ایران از آلام بیشرمارش منوط به اجرای برنامه هایی منظم برای اشاعه تمدن غرب بود. دولت جدید ملی برای پیشبرد هدف مزبور به تأسیس مدارس و مشروعات اجتماعی و استخدام کارمندان کارآموده و تشکیل ارتشی مجهز اقدام نمود. سرمایه گذاری خارجی را به عنوان وسیله ای برای توسعه منابع چشمگیر ملی تشویق و ترویج کرد. زنان را از قیود شدیدی که مانع پیشرفتشان بود رهایی بخشید و امکاناتی جهت تحصیل و کسب علوم و حرف و فنون برای آنها فراهم آورد. هر چند مجلس هیچ گاه صاحب قدرت و اختیارات لازمه نشد اما امید آن بود که روزی پشتوانه حقیقی برای حکومتی بر اساس رضایت و انتخاب ملت گردد.

اسفاه که این اقدامات درد جامعه را درمانی مؤثر نشد. با استفاده از منابع نفتی، ثروتی سرشار به میزانی ویرای تصور به دست آمد اما از آنجا که نظام موجود بر اساس عدالت فردی و اجتماعی استوار نبود نتیجه این ثروت تمول مفرط برای اقلیتی خودخواه و مزیت طلب شد حال آنکه اوضاع عامه مردم فقط اندکی بهبود یافت. خاطرات گذشته ای پرشکوه تجدید شد و نمادهای نفیس فرهنگی به جلوه در آمد تا ابتداء عمیق جامعه ای را ببوشاند که پایه اخلاقیش بر شترزار حرص و جاه طلبی استوار گردیده بود. در این جامعه هرگونه اعتراضی با سرکوبی شدید نیروی امنیتی که بدون هیچ گونه نظارت قانونی عمل می نمود مواجه می شد.

در سال ۱۳۵۷ شمسی مردم ایران بساط آن حکومت مستبد را برچیدند و آن را به همراه دعاوی پوچ کاذبش به وادی فراموشی سپردند. انقلابشان دستاورد اتحاد گروههای متعدد اما نیروی محرکه اش آرمانهای اسلام بود. مسئولین و اولیای انقلاب به مردم وعده دادند که به جای لذت جویی عنان گسیخته و قار و نجابت معمول خواهد شد. نابرابری های شدید طبقاتی و اختلاف فاحش میان فقیر و توانگر با توسل به روح دوستی و برادری التیام خواهد یافت. منابع طبیعی که دست پروردگار به آن اقلیم پر انوار ارزانی فرموده متعلق به جمیع مردم ایران بوده و جهت ایجاد کار و فراهم ساختن امکانات تحصیل برای همگان صرف خواهد شد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مدعی تساوی حقوق همه مردم آن کشور است وضع گردید و مقرر شد که حکومت با وجدانی بیدار بکوشد تا ارزشهای روحانی را با اصول آزادی و مردم سالاری پیوند دهد.

حال پس از گذشت قریب بیست و پنج سال باید دید که اکثر مردم ایران به چه سان از تحقق وعده های انقلاب سخن می گویند. امروز فریاد ناراضیتی و خشم جوانان و اعتراض علیه شیوع فساد، دسیسه های سیاسی، سوء رفتار با زنان و سرکوب کردن اندیشه و اندیشمندان و عدم رعایت حقوق بشر از هر گوشه ایران به گوش می رسد. شایان تأمل است که استناد به مرجعیت قرآن مجید برای توجیه سیاستهایی که به چنین اوضاعی انجامیده چه تأثیری بر افکار و روحیه ملت می گذارد.

حل بحران مدنیت ایران نه در تقلید کورکورانه از فرهنگ سقیم غرب است و نه در بازگشت به جاهلیت قرون وسطی. راه نجات را در آستانه این بحران، نجل بزرگوار همان سرزمین که امروز جز در موطن مقدس خویش در جمیع قارات عالم مورد تعظیم و تکریم است با کلامی نافذ و رسا بیان فرمود. چه خوش گفته شاعر که «دوست در خانه و ما گرد جهان می گردیم». نمونه ای از تقدیر و تکریم مردم جهان از مقام حضرت بهاء الله را می توان در مراسمی دید که در روز ۲۹ می سال ۱۹۹۲ میلادی در جلسه رسمی پارلمان برزیل به مناسبت

صدمین سال صعود آن حضرت منعقد شد و ضمن آن از مقام بنیانگذار آیین بهایی و تعالیم مبارکه اش و خدماتی که جامعه پیروانش به نوع بشر ارزانی داشته تجلیل گردید. در آن روز سخنگوی مجلس و نمایندگان جمیع احزاب به پا خاستند و یکی بعد از دیگری آن مظهر ظهور الهی را در بیانات خویش ستودند و حضرتش را آفریننده «عظیمترین مجموعه آثار دینی که تا کنون به قلم يك فرد تألیف شده» خواندند و پیام مبارکش را پیامی «برای جمیع نوع بشر و برای تفاوتی بی اهمیّت نژادی، مذهبی و ملی» توصیف نمودند.

اما پاسخ موطن و زادگاه آن وجود مقدس که نفوذ و تأثیرات ظهورش چنان عزت و منقبتی برای نام ایران به ارمغان آورده چه بوده است؟ از اوایل قرن سیزدهم هجری که جمال مبارک به قیادت امر الهی قیام فرمود با آنکه سخاوت و حکمت و بصیرت خدادادیش زبانزد خاص و عام بود آماج تیر بلا و گرفتار دام جفا گردید. نیاکان و پیشینیان شما ندای یار مهربان را لبیک گفتند و بدین عزت بی پایان معزز گشتند که در ابتلائات آن مولای علمیم شریک و سهیم شوند. از آن گذشته پر افتخار تا به حال شما عزیزان نیز پیوسته به امر جمال کردگار وفادار مانده اید و جان و مال خود را در سیل انتشار نفعات مشکبار آیین یزدان ایثار نموده اید. پیامی را که عامل ایجاد مدنیتی جدید و فرهنگی بدیع در جامعه بشری است به دورترین نقاط جهان رسانیده اید، حال آنکه در وطن خود معرض بهتان و گرفتار آزار اهل عدوان و تحقیر و توهین مخالفان بوده اید. به جرأت می توان گفت که هر خانواده بهائی در ایران از این تضییقات و صدمات بی امان سهمی داشته است.

بی تردید یکی از شدیدترین لطمات وارده بر پیکر امر الهی تهمت و افتراء نسبت به امر جمال ابهی از جانب نفوسی بوده است که عامه مردم ایران می بایست به آنان به عنوان مرجع تقلید در امور روحانی و اخلاقی روی آورند. بیش از یکصد و پنجاه سال است که هر وسیله ارتباط جمعی، اعم از مساجد و منابر، مطبوعات و جراید، رادیو و تلویزیون، حتی انتشارات علمی را برای تحریف حقیقت آیین بهائی به کار گرفته اند صرفاً به این منظور که در بین عامه مردم حس خصومت و تحقیر و مخالفت و بیزاری نسبت به جامعه بهائی بوجود آورند. معاندین از ذکر هیچ تهمتی ابا نکردند و از گفتن هیچ دروغی دریغ نوزیدند. در این سالیان دراز هرگز به آن عزیزان مظلوم فرصت و موقعیتی داده نشد که به دفاع از خود بپا خیزند و با بیان حقایق دسایسی را که جهت مسموم ساختن اذهان ملت طرح کرده و می کنند بر ملا سازند.

ذکر يك نمونه از این مفتریات ماهیت این عناد را روشن می سازد. یکی از برجسته ترین توفیقات بی شمار امر الهی آنکه نسل های متوالی پیروان جمال ابهی در ظل تعالیم مبارکه حضرتش به والاترین مدارج اخلاقی در حیات روزمره خویش نائل گشته اند. این ادعا را حاجتی به برهان نیست. حیثیت و اعتباری که جامعه بهائی در سراسر جهان در میان عامه مردم و دول و دوائر بین المللی بدست آورده شاهدهی است صادق بر این مدعا و صدها هزار نفر از هموطنان عزیزتان که از نزدیک با خلق و خوی اهل بهاء آشنایی دارند نیز بر این گواهند. با وجود این، دشمنان شما در ایران به صرف کینه ای عنان گسیخته هر فتنه و فساد و خطایی را به آن مظلومان نسبت دادند. ذکر این ات هامات در جوامع آزادی که امر مبارک در آن اشتهار یافته صرفاً مبین وقاحت ذهن مفتریان است.

علاوه بر فعالیتهای منظمی که برای بد نام کردن جامعه بهائی صورت گرفت سیاستهایی نیز اتخاذ گردید تا نفوس منصف و مطلعی را که مایل بودند به اعانت یاران الهی در آن سامان برخیزند به هراس انداخته و از این امر باز دارند. ستمکاران بی انصاف شما را در انتظار عام عوامی خطرناک برای جامعه جلوه دادند و هر که را که به مددتان آمد بهائیان خوانده به زعم خویش غیر قابل اعتمادش شمردند و دامنه جعل اکاذیب و تحریف حقایق را تا بدانجا گسترده کردند که با جسارت تمام بعضی از مخالفان امر الهی را نیز از حامیان مخفی آن قلمداد نمودند. آیا مدعی نشدند که یکی از نخست وزیران کشور که پدرش به سبب دخالت در امور سیاسی و حزبی از جامعه بهائی طرد شده بود و خود نیز برای اثبات عدم وابستگی به امر بهائی به هر وسیله ای متوسل و باعث مشکلات عدیده برای احبای ایران گردید بهائی بود؟



سرکوبگران جبار به ایراد تهمت و بهتان اکتفا نکردند بلکه از بدو ظهور هرگاه فرصتی یافتند به قلع و قمع جامعه اسم اعظم پرداختند. در سالهای اخیر نیز عده ای از شریف ترین زنان و مردانی را که ید قدرت و مرحمت جمال قدم در بوستان امر اعظم پرورده و به ماء معین استقامت و ایمان سقاییت فرموده بود به بهانه هایی که در نظر خردمندان به درمی نمی آرز در زندانهای مخوف مسجون ساختند، با شکنجه های شدید آزرند و پس از محاکمه های تصنی و نمایشی به قتل رساندند و اموالشان را به مدد ارادل و اوباشی که محافظ منافع آن ستمگران هستند به تاراج بردند. محافل روحانی را که نمونه های بارز مؤسسات انتخابی برای تمشیت امور جامعه در آن سرزمین بود مستبدانه منحل نمودند، بعضی از اعضایش را ربودند و نشانی از آن بزرگانجامه بیجا نگذاشتند. چه بسیار از کودکان که برنامه های تحصیلی و معیشت خویش را نقش بر آب دیدند، چه بسیار از سالمندان که بی خانمان شده و از حقوق تقاعدشان، پاداش عمری کار و کوشش صادقانه، محروم گشتند. حتی برخی از گلستانهای جاوید بهائی را که سالیان دراز در نهایت زیبایی و حسن ترتیب از آنها نگهداری شده بود بطرز قبیح ویران کردند و چه بسیار پدران و مادرانی که مجبور شدند اجساد متلاشی شده فرزندانشان را در قطعه زمین باثری که جهت تدفین اموات به آنان واگذار شده بود دفن نمایند.

دشمنان شما آمده اند که با ملاحظه کمترین اسائه ادبی نسبت به یکی از اماکن مقدسه اسلام بانگ اعتراض خود را به آسمان رسانند، و در این امر البته مُحَفِّد، اما هر هتک حرمتی را نسبت به اماکن مقدسه بهائی در کشور ایران روا می دانند. مگر بیت مبارک حضرت اعلی در شیراز زیارتگاه بهائیان عالم به دستور علماء و به دست عمال دولت با خاک یکسان نشد و به نشان نهایت درجه اهانت هموار نگشت؟ حضرت بهاءالله درباره کسانی که دستشان به این مظالم و اعمال شرارت بار آلوده است میفرماید: «قسم به امواج بحریبان که دین از آن نفوس بزار بوده و هست.»

در دنیای پر آشوب امروز تنها شما قربانی بیدادگری نیستید. شمار ستمدیدگان جهان سر به هزاران هزار می زند. هر ساله دفاتر سازمان های حقوق بشر مملو از تقاضاهای جوامع مختلف برای رسیدگی به مظالم وارده بر اقلیتهای دینی، قومی، ملی و اجتماعی است. به فرموده حضرت بهاءالله: «امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده.» آنچه مخصوصاً سبب تشویش خاطر بعضی از ناظران آگاه و تیز بین شده این است که صدمات روحی و روانی ناشی از ظلم و ستم به مراتب بیش از لطامات جسمانی و مادی آن است. به نظر ایشان هدف عاملان اینگونه تعدیات و تزییقات آنکه روحیه فرد قربانی را تضعیف کنند، حیثیتش را از بین ببرند، حقوق فردی و اجتماعی او را سلب نمایند و بدین ترتیب خود را مجاز دانند که کمترین ملاحظه ای نسبت به او روا ندارند. در نتیجه ادامه چنین شرایطی چه بسا قربانیانی که اعتماد به نفسشان را از دست دادند، از روحیه ابتکار که خصیصه طبیعت انسانی است عاری گشتند، عزم و اراده خود را باختند و بازیچه دست حاکمانشان شدند و چه بسا افرادی چنان به آن وضع خو گرفتند که در فرصت مناسب خود نیز همان رفتار ظالمانه را نسبت به دیگران روا داشتند.

حال اهل بصیرت مترصدند که بدانند چه نیرویی شما عزیزان را از اینگونه فرسودگی روحانی محفوظ داشته است و با استفاضه از چه منبع الهامی توانسته اید قلوبتان را از نفرت و کینه پاک و منزّه سازید و با آنان که بر شما ستم روا داشته اند با بزرگواری و عطوفت رفتار نمایید و محبت جاودانه خود را نسبت به سرزمینی که در آن متحمل بلائی لا تحصی شده اید حفظ کنید چگونه است که بعد از یک قرن و نیم مقاومت در مقابل تزییقات متتابعه و علی رغم برنامه های منظم جهت ریشه کن ساختن جامعه بهائی هنوز شما در مساعی خویش برای رسیدن به اهداف عالیّه روحانی و اخلاقی با عزت و افتخار ثابت قدم مانده اید؟ این بیان منبع مبارک حضرت بهاءالله جوابگوی آن پرسش هاست:

هر ناری مخموم مشاهده می شود مگر ناری که لُحِبَّ اللهُ در قلوب ظاهر و مشتعل است. هر شجر محکمی را آریاحِ قاصفه براندازد مگر اشجار

بوستان الهی را و هر سراجی خاموش مگر سراج امر الهی که در وسط عالم روشن و منیر است آریاح بر نورش بیفزاید و اطفاء او را نیابد.

پاسخی که تاریخ به جویندگان رمز قوای روحانی بهائیان ایران خواهد داد این است که شما عزیزان، پرورده دست باغبان آن بوستان الهی و صنع چنین کلمات خلّاقه یزدانی هستید:

ای دوستان سرا پرده یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه باریک دارید و برگ یک شاخسار.

محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید.

اگر انسان به قدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه و اعمال طیبّه راضیه مرضیه از او ظاهر نشود.

باید کل الیوم به اسبابی تمسک نمایند که سبب اصلاح عالم و دانایی امم است.

لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالاید.

آناث و ذکور عندالله واحد بوده و هست.

یک ذره ای از عصمت اعظم از هزار سال عبادت و دریای معرفت است.

کل را به صنعت و اقرار امر نمودیم و از عبادت محسوب داشتیم.

امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق.

دانایی سبب علو و سمو است. انسان را از خاک به افلاک رساند و از تاریکی به روشنایی کشاند. اوست نجات دهنده و حیات بخشنده. کوثر باقی عطا کند و مائده منزله بخشد.

جوهر این آیات مبارکه در این نصیحت مشفقانه حضرت عبدالهیه که همه از کودکی با آن پرورش یافته اید نهفته است: «بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی.»

واقع بینی و چاره جویی و کاردانی و ابتکاری که در سالهای اخیر از خود بظهور رسانیده اید سبب تسکین قلوب بهائیان و تحسین دیگران در سراسر جهان گشته است. هنگامی که فرزندانان به علت تمسک به امر الهی از مدارس اخراج شدند به تشکیل کلاسهای درسی در منازل خود اهتمام ورزیدید. در سطح دانشگاهی مؤسسه علمی آزاد را بنیان نهادید. اگر چه این اقدام جوابگوی احتیاجات هزاران جوان بهائی که هنوز بی رحمانه از فیض تحصیل در ایران محرومند نیست اما مایه افتخار است که

امروز بعضی از فارغ التحصیلان آن مؤسسه در دانشگاههای معتبر جهان به ادامه تحصیلات عالیّه خود مشغولند. به یمن تبرعات فداکارانه شما نه تنها هیچ يك از یاران در آن دیار نیازمند نماند بلکه مخارج لازم جهت فعالیتهای آن جامعه نیز تأمین شده است. بلی، در شرایطی چنین دشوار جامعه بهائی ایران مستغرق در بحر آثار مبارکه الهیه با شور و هیجان به حیات و ترقیبات روحانیّه خویش ادامه می دهد و این شوق و شور فقط می تواند ثمر میخ و بلایا در سیل الهی باشد.

ثمرات روحیه فداکاری و استقامت شما عزیزان در طول بیش از یک قرن نه تنها در ایران بلکه در سراسر عالم مشهود بوده است. امروز هیچ نقطه ای در جهان نیست که از خدمات لایفه اجبای عزیز ایران در جهت نشر تعالیم الهی و تأسیس و تحکیم مؤسسات امری سهمی وافر نبرده باشد. توفیقات حاصله البته محدود به عرصه حیات روحانی جامعه بهائی نیست چنانکه کمتر رشته علمی یا هنری و یا صنعتی را می توان نام برد که بهائیان ایرانی بخصوص جوانان در آن به کسب اعلی مراتب کمال که به کرات مورد تأکید حضرت عبدالهیه قرار گرفته موفق نشده باشند. هیچ جامعه ای نمی تواند در مدتی کوتاه به چنین قوه و استعدادی دست یابد و ظهور این کمالات و فضائل را نمی توان صرفاً موهون اراده بشری دانست. حیات و خدمات مهاجران بهائی ایرانی ثمره

بزرگترین اشتباهی که طبقات حاکمه می توانند مرتکب شوند این است که تصوّر کنند با قدرتی که برای خود غصب کرده اند می توانند سد و مانعی برای قوای مستمر تغییر و تحولات تاریخی باشند.



موطن محبوب

غلامرضا روحانی، شاعر و طنزنویس مشهور بهائی، آهنگ بدیع، سال ششم، شماره (۱۱)

فرهنگی است که تعلیم و تربیت را ارج مینهد، و در دامان این فرهنگ است که این عزیزان و نسلهای قبل از ایشان در موطن خویش با عشق و محبت پرورش یافته اند.

صاحبان انصاف آن یاران را شاهد صادقی بر این مدعا می دانند که ایمان به خدا و اعتقاد به حقیقت تجدد با یکدیگر سازگارند و توفیقات شما نشانی از این است که فی الحقیقه علم و دین دو نظام دانایی مستقل اما مکمل یکدیگرند و محرک پیشرفت تمدن. این حقایق بر بسیاری از آشنایان مسلمان شما نیز روشن شده و می شود. این آشنایان و همسایگان که براسستی مصداق آیه «أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» اند با خشم و تأسف شاهدند که دوستانی که بیگناهی شان در نظرایشان محرز است بدون هیچ گونه حفاظت و حمایت قانونی مورد بهتان و هجوم قرار گرفته اند. ایشان شاید حتی بیش از خود شما به شهامت و نجابتی که در خلال این تضییقات از خود نشان داده اید واقف و بتدریج به صفات واقعی کسانی که با اذیت و آزار شما حرمت اسلام را آلوده می سازند پی برده و می برند. اگر چه شما حبیبان معنوی هنوز از آزادی محرومید اما در آستانه آنید که مقام و موقعیت خود را بعنوان عضو شریف جامعه ایران کسب نمایید و بالمآل اهل آن دیار خدماتی را که ید قدرت پروردگار برای آن پاك اندیشان جهت عزت و منقبت کشور مقدس ایران مقدر فرموده غنیمت خواهند شمرد.

بزرگترین اشتباهی که طبقات حاکمه می توانند مرتکب شوند این است که تصور کنند با قدرتی که برای خود غضب کرده اند می توانند سد و مانعی برای قوای مستمر تغییر و تحولات تاریخی باشند. امروز چه در ایران و چه در دیگر نقاط جهان سبیل این تحولات با سرعت و قدرت در جریان است. نه وجودش رامی توان انکار کرد و نه مسیرش را منحرف نمود و نه از شدت و قدرتش کاست. از در و دیوار می گذرد و به درون خانه راه می یابد.

دلیل اصلی این که علماء و امراء از بدو ظهور به مخالفت با امر حضرت بهاءالله قیام نمودند آن بود که حضرتش را مؤسس جامعه ای بدیع مبتنی بر برابری و عدالت اجتماعی می دیدند که در آن، جا و مقامی برای خود نمی یافتند. این بیم و هراس از آن زمان تا کنون انگیزه بروز شدائد و بلاهای متوالیه بر آن سالکان سبیل محبت و وفا بوده و هیچ شخص منصفی انکار نخواهد کرد که علی رغم این مظالم جامعه بهائی اقلیتی خلاق و نمونه ای از تمدن آینده مورد نظر حضرت بهاءالله و نشانه ای از اراده آهنین آن جمال مبین برای تحقق مقصد اعلائی خویش است. شما ستاینندگان اسم اعظم در مهد امرالله با خدمات صادقانه خود و با از خود گذشتگی و حتی نثار جان به ثبوت رسانیده اید که براسستی آرزومند پیشرفت و ترقی کشور ایرانید، ایرانی که حضرت عبدالبهاء درباره آن چنین می فرماید:

افق ایران از پرتو مه آسمان روشن و منیر گردید. عن قریب آفتاب عالم بالا چنان بدرخشد که آن اقلیم، اوج آثر گردد و به جمیع جهان پرتو اندازد و عزت ابدیه پیشینیان دوباره چنان ظهور نماید که دیده ها خیره و حیران گردد.

ایران مرکز انوار گردد این خاک، تابناک شود و این کشور، منور گردد و این بی نام و نشان، شهر آفاق شود و این محروم، محرم آرزو و آمال و این بی بهره و نصیب، فیض موفور یابد و امتیاز جوید و سرفراز گردد.

این مشتاقان در اعتاب مقدسه منوره، آن باسلان میدان خدمت و وفا را در ادعیه قلبیه خویش یاد می کنند. شب تیره تضییقات بسر آید و عظمت و جلال بنیان قوی الارکانی را که با جانبازی و فداکاری بنا نموده اید با سرور و مباحثات مشاهده خواهید کرد.

بیت العدل اعظم

ای موطن محبوب من ای کشوریان هم منشاء علم و ادب و فضل و کمالی ای مکتب فردوسی وسعدی که به هر قرن مفتوح شد از انوری ات باب فصاحت در طبله عطار تو اسرار الهی عشاق تو درمیکنده حافظ و خیام تو گلشن رازستی و چون شیخ شبستر ازینجه نقاش هنرمند تونقش است فرش تو اگر زینت عرش است،عجب نیست حجاری و معماری استخر و مداین کاین کاخ زداراست بدین پایه مجلل آوازه حسنت بود آن گونه جهانگیر هر چند نه تنها کنم از حب وطن فخر ما اهل زمینیم وزمین هم وطن ماست هرچند که عشق همه عالم به سرماست لیکن به تو ای کشور ایران بودم چشم تو موطن محبوبی و قلبم به تو مشتاق از ساحل رود ارس و منزل سلمی ای مشرق امید همه مردم گیتی ویران شدی از ظلم ولی از تو عیان گشت حق ساخت تو را ایمن از هر یمن و آری هم بارگه عشقی وهم مقتل عشاق هر قطر از اقطار تو صد جنت موعود تا بیده از آفاق تو بس مهر سعادت بسیار عظیمی و در انظار اعظم در عرش ملک گوش فرا داده به سویت مرغ دل من می پرد از شوق ز تبریز

ای کعبه مقصود من ای مهد دلیران هم مرکز شعر و هنر و حکمت و عرفان صدها ز تو برخاست اساتید سخندان منسوخ شد از بوعلی ات حکمت یونان در مخزن اسرار تو گنجینه رحمان از ساغر عشقت همه سرمست و غزلخوان دمساز به رازت شده بس مرغ خوش الحان آثار هنر بر در و دیوار صفاهان از منزلت قالی و قالیچه کرمان صاحب هنران را کند انگشت به دندان و آن قصر ز کسری به فلک بر شده ایوان کاندلر ره اوصاف تو عظم شده حیران بل فخر بود دوستی عالم امکان ابناء وطن نیست بجز توده انسان بل فخر بود دوستی عالم امکان تا خاک تورا کحل بصر سازم و درمان تو کعبه مقصودی و جانم به تو قربان بوسم به ادب خاک تو تا ساحل عمان کز پرتو خورشید تو روشن شده کیهان آن گنج عدالت که نهان بود به ویران آواره شود اهرمن از درگه یزدان جانهاست به خاک تو نثار ره جانان هر قطعه ز گلزار تو صد روضه رضوان جوشیده به ظلمات تو بس چشمه حیوان خاکت سر مجد و عظمت سوده به کیوان تا کی شود صوت رجالت ز خراسان گاهی سوی شیراز و زمانی سوی طهران

روحانی اگر جان به رهت داد عجب نیست

نتیجه ۳۰ سال بهائی ستیزی

سراسر جهان مراتب قدردانی خود را به بعضی از این سازمان‌ها اعلام نموده است.

ایام حاضره مشحون از مقدرات الهی است. طوفان امتحان و افتتان همچنان در جریان است، ولی سحاب هرچند تیره و تار باشد نمی‌تواند نور ساطعه در افق را پنهان دارد. در قبال این تحولات خجسته، شایسته است که شما عزیزان به کمال استقامت و اطمینان و با اجتناب از مداخله در سیاست حزبی، هر فرصتی را برای همکاری با هم‌وطنان عزیز خود در پیشبرد آرمان‌هایی که موجب ترقی و سعادت وطن عزیزتان است مغتنم شمارید و مطمئن باشید که در اعتاب مقدسه‌ علیا به یاد شما ملت‌مسانه به دعا مشغولیم تا مساعی خالصانه شما مشمول تأییدات لانه‌ای الهیه گردد.

از بیش از یک قرن ونیم پیش که دیانت بهائی از ایران آشکار شد، بعضی علمای مذهبی باتفاق حکومت سعی در از بین بردن آن نمودند. بخصوص در ۳۰ سال اخیر این روند به شکلی برنامه ریزی شده و منظم تشدید گردید. اما از آنجا که طبق سنت الهی، مخالفت با ادیان آسمانی برعکس نتیجه می‌دهد، اقدامات مزبور تنها باعث تضعیف یا از بین رفتن آئین بهائی نشد، بلکه باعث رشد چشمگیر و توجه بیشتر جهانیان و هموطنان عزیز به آن گردید. آنچه در زیر ملاحظه می‌فرمائید پیام اخیر مرکز جهانی بهائی، بیت العدل اعظم، در این خصوص می‌باشد.

۵ دسامبر ۲۰۰۷

پیروان حضرت بهاء‌الله در مهد امر الله ملاحظه فرمایند
دوستان محبوب،

در طبع سی سال گذشته، شما عزیزان در مقابل طوفان بلا با اطمینان قلبی از اینکه چنین مصائب و ابتلائاتی «مبشر دوره سعادت و فلاحی است که مشیت یزدانی برای عالم انسانی مقدر فرموده» استقامت و ایستادگی نموده‌اید. مراجع دینی و دولتی که همواره محرک اصلی ظلم و ستم وارده بر شما و نیاکانتان بوده‌اند همچنان حقوق خدادادی شما را انکار می‌کنند. آنها شما را از پاسخگویی به تهمت‌هایی که در باره شما و اعتقاداتتان منتشر می‌سازند منع نموده و در عین حال جوئی از وحشت و ارباب ایجاد کرده‌اند و کسانی را که مایلند به حمایت از شما ستم‌دیدگان قیام نمایند به شدت تهدید می‌کنند. در طبع این مدت، جامعه بین‌المللی و خواهران و برادران بهائی شما در سراسر جهان، به دفاع از شما عزیزان مشغول بوده‌اند. اما اکنون ایرانیان عدل‌پرور و منصف نیز از هر گروه و طبقه، چه در وطن و چه در خارج، در دفاع از شما مظلومان لب به اعتراض گشوده و تعداد روزافزونی از آنان مایلند به حقیقت امر مبارک پی‌برند.

در شهرهای بزرگ و کوچک کشور، در کوی و محله، مدرسه و دانشگاه، در مؤسسات تجاری و دفاتر دولتی و حتی در سلول‌های زندان تعداد فزاینده‌ای از خیرخواهان شما قدم به پیش گذاشته‌اند. مسئولان مدارس، معلمان، محصلین و والدین انزجار خود را از رفتار شرم‌آوری که نسبت به کودکان بهائی اعمال می‌شود نشان داده‌اند، دوستان و همسایگان از ورود غیرقانونی مأموران دولتی به منازل احباً جلوگیری نموده‌اند، دانشجویان و کادر دانشگاه‌ها به طور علنی یا خصوصی مخالفت خود را با محرومیت غیر عادلانه بهائیان از تحصیلات عالی اظهار داشته‌اند، کارکنان ادارات دولتی نسبت به تلاش‌های شما برای احقاق حقوق خود با همدردی توجه نشان داده‌اند، روزنامه‌نگاران از اینکه نمی‌توانند حقایق را در باره وضع شما منتشر سازند ابراز تأسف نموده‌اند و نشانه‌هایی می‌توان یافت که روحانیون روشن‌ضمیر نیز مایلند که از شما رفع ظلم و ستم شود.

در سایر نقاط جهان، هر جا که آزادی عمل وجود دارد، روشنفکران ایرانی نگرانی و خشم خود را از رفتاری که نسبت به بهائیان ایران اعمال شده و می‌شود مکرراً ابراز نموده و می‌نمایند، رسانه‌های گروهی ایرانی شرح مصائب شما را بازگو می‌کنند و خواهان تأمین حقوق مدنی همه ایرانیان هستند، و همچنین تعداد بی‌شماری از ایرانیان مقیم خارج با همدردی، شهادت شما را می‌ستایند و مایلند در باره اصولی که الهام‌بخش زندگی شماست اطلاعات بیشتری کسب نمایند.

اکنون سازمان‌های جامعه مدنی ایران در داخل و خارج از کشور و تعدادی از احزاب سیاسی نیز به جمع مدافعان شما پیوسته‌اند. چنانکه اخیراً، بعضی احزاب سیاسی رسماً نگرانی خود را در باره آزار و اذیت بهائیان ایران اعلام نمودند و در یک مورد رسمیت دیانت بهائی را به عنوان یک اقلیت مذهبی خواستار شدند. جامعه بین‌المللی بهائی به نمایندگی از طرف بهائیان

در خصوص تحرّی حقیقت

نگاهی به ویژه نامه آیام روزنامه جام جم درباره بهائیان
۱. جوان

سردبیر محترم روزنامه جام جم و سایر افرادی که در تهیه ویژه نامه آیام همکاری نموده اند،

مجموعه شصت و چهار صفحه ای که شما تهیه نموده بودید موجی از مباحثات و گفتگو را در بین مردم ایران آغاز نموده است. مردم ایران ساهاست که از اطلاع رسانی صحیح در خصوص دیانت بهائی محرومند. روش کسانی که پیش از این زمام رسانه ها و انتشارات را در دست داشتند این بود که مسأله بهائیان تا حد ممکن مسکوت بماند و کوچک جلوه کند تا این آیین رفته رفته از اذهان مردم ایران محو شود. این سیاست که بیش از یکصد و شصت سال توسط حکومت‌های مختلف دنبال شد تنها توانست سیر رشد و گسترش آیین بهائی را در کشور مقدّس ایران اندکی کند نماید. اما بهیچ وجه نتوانست اذهان کنجکاو و علاقه مند جوانان ایرانی را از جستجوی حقیقت باز دارد.

با گسترش روزافزون وسائل ارتباط جمعی و دستیابی جوانان ایرانی به این ابزارهای اطلاع رسانی عالی رغم سانسور شدید و محدودیتهای فراوانی که هنوز هم بر این وسایل اعمال می شود، نسل جدید ایرانیان رفته رفته بر عظمت و شکوه آیینی که در دل سرزمینشان رشد و نمو کرده و اکنون در تمامی کشورهای جهان انتشار یافته است، پی می برند. جوان ایرانی با سابقه حقیقت جوئی خود، علی رغم همه بندها و زنجیرهائی که بر چشم و دهان و گوش و اندیشه اش زده اند، راهی به سوی نور حقیقت می جوید و از این همه بی عدالتی و تیرگی و شقاوت که جامعه پیرامونش را فراگرفته به تنگ آمده است. «برغم مدعیانی که منع عشق کنند» بارقه آفتاب حقیقت که در تعالیم جانبخش حضرت بهاءالله آشکار است، قلب من و تعداد روزافزونی از جوانان ایرانی را روشن نموده و از هر روزنه ای که در دیوار سهمگین سانسور پیدا شود، بدنبال نام و یاد محبوب جهانیان هستیم. پر واضح است که پافشاری لجوجانه متعصبین نادان بر ادامه سیاست سرکوب و سانسور تنها شوق و اشتیاق تشنگان راه حق و حقیقت را دامن زده، و بی تعارف، امید آنان که اضمحلال آیین بهائی را در خیال می پروراندند به یاس مبدل ساخته است.

در دو سال گذشته، دشمنان این آیین مایوسانه کوشیدند که با انتشار پراکنده آکاژیب و افتراآت در روزنامه های کثیر الانتشار، و چند برنامه رادیویی، در عین حال که سیاست سانسور و سرکوب را دنبال می نمایند، در مقابل توجه روز افزون ما جوانان ایرانی به دیانت بهائی سد و مانعی ایجاد نمایند. ولی گذشت زمان ثابت نمود که این سیاست نیز محکوم به شکست است و با اسبی چوبی نمی توان در میدان شهسواران و جانبازان ترکنازی نمود. این بود که با بسیج همه امکانات و توانایهای خود و خلق آکاژیب و افتراآت مبتکرانه در قالب ویژه نامه آیام، این بار بکلی بر سیاست سانسور خویش مهر باطل زده و کوششهای مذبوحانه معاندین سابق را بی اعتبار ساخته و فصلی جدید در مبارزه با بهائیان را آغاز نمودند. این اقدام جدید خود دلیلی واضح بر ردّ فرضیه های باطل دشمنان آیین پروردگار است. آنان در محافل خود چنین می گفتند که: بهائیت یک بدعت است و بدعت با سکوت در مقابل آن از بین خواهد رفت. و نیز بارها در سخنرانی ها و خطبه ها اعلام می نمودند که بهائیان عامل بیگانگان هستند و حال که دست بیگانگان از کشور اسلامی قطع شده، خود به خود دست نشاندگان آنان نیز از بین خواهند رفت. اما گذشت زمان کذب مخالفان آیین بهائی را آشکار ساخت و انتشار این ویژه نامه در سطحی چنین وسیع و گسترده در سراسر ایران و پخش رایگان آن در اماکن و ادارات مختلف نشان می دهد که بطلان آن ادعا ها اکنون بر گویندگان آنها نیز ثابت شده است. پس از صد و شصت سال توطنه سکوت، جامعه ای دینی، گسترده در پهنه جهانی، پر شور و با نشاط، پویا و بالنده در مقابل چشمان آنان قد بر افراشته است.

سردبیر محترم، در سرآغاز سخن خود، ما جوانان را مورد خطاب قرار داده و دعوت به تحرّی حقیقت نموده است. از شما می پرسیم آیا راه و رسم تحرّی حقیقت یک طرفه به قاضی رفتن است؟ آیا نباید در مقابل انتشار اتهامات و افتراآت فرصت پاسخگوئی به طرف مقابل داد؟ آیا قانون مطبوعات چنین حقی را به بهائیان نمی دهد؟ شما خود مطالعید که جوانان ایرانی اعم از بهائی و غیر بهائی از زمانی که چشم باز می کنند، از طریق مدارس و رادیو و تلویزیون و مطبوعات و کتب و جراید بمباران اطلاعاتی می شوند و اسلام بعنوان تنها دین حق و آخرین دین به آنها ارائه می گردد. هرکس که بخواهد تحقیق و بررسی منصفانه در باره این مدعا نماید از همان ابتدا زبانش بسته و قلمش شکسته می شود. با این حال چگونه ما را دعوت به تحرّی حقیقت می نمایند؟ آیا منظورشان از تحرّی حقیقت اینست که حرفهای شما را که هزاران بار شنیده ایم و خوانده ایم و بطلان آن در عمل بر ما آشکار شده است، باز هم بخوانیم و بشنویم و باور کنیم؟

جناب سردبیر محترم، بهائیان از کودکی فرزندان خود را به تحرّی حقیقت تعلیم می دهند. آنان فرزندان خود را تشویق می کنند که تورات و انجیل و قرآن را با علاقه بخوانند و فراگیرند. آنان به فرزندان خود می آموزند که دین ارضی نیست و باید با تحقیق و تتبع آن را پذیرفت. هیچ یک از فرزندان بهائیان دین خود را به اجبار نپذیرفته است، حکم ارتداد در دیانت بهائی وجود ندارد و اگر فردی بهائی بخواهد دین دیگری اختیار نماید مرتد به حساب نمی آید. البته تحرّی حقیقت تنها در انتخاب دین نیست بلکه در تمامی موارد افراد باید تحرّی حقیقت نمایند و با بررسی و مطالعه و مشورت با یکدیگر به حقیقت هر مطلبی پی برند. بعنوان حسن ختام قسمتی از خطابات مبارکه حضرت عبدالهیه در خصوص تحرّی حقیقت را

زب این مقال میسازیم^۱:

(اول اساس بهاء الله تحرّی حقیقت است) یعنی باید نفوس از تقالیدی که از آباء و اجداد موروث مانده منزه و مقدّس گردند * زیرا موسویان تقالیدی دارند زردشتیان تقالیدی دارند مسیحیان تقالیدی دارند بودائیها تقالیدی دارند * هر ملتی تقالیدی دارد گمان می کند که تقالید خودش حق است و تقالید دیگران باطل * مثلاً موسویان گمان میکنند تقالید خودشان حق است و تقالید سائرین باطل * ما می خواهیم بفهمیم کدام یک صحیح است جمیع تقالید که صحیح نیست * اگر به تقالیدی تمسک داشته باشیم مانع است که تقالید دیگران را درست تحرّی نمائیم * مثلاً شخص یهودی چون معتقد و متمسک به تقالید موسویان است ممکن نیست بفهمد دیگران حق هستند * پس باید تقالید را بریزد و تحرّی حقیقت بکند و شاید حق با دیگران باشد * پس تا ترک تقالید نشود حقیقت جلوه ننماید * ... محسوس می گوید من حقم یهودی می گوید من حقم مسیحی می گوید من حقم بودی می گوید من حقم چگونه می شود حق ظاهر شود * پس باید موسوی ترک تعصب بکند مسیحی ترک تعصب بکند بودی ترک تعصب بکند تا این قسم نشود ممکن نیست حقیقت ظاهر شود * شخص کامل عاقل که طالب علم است علم مطلوب اوست هر کس بیان کند، نور محبوب اوست در هر زجاج بدرخشد، گل محبوب اوست در هر زمین که بروید * نیر اعظم فیض بخش الهی است از هر مطلعی طالع شود * نباید تعصب داشت بلکه باید عاشق آفتاب بود خواه از مطلع موسوی طالع شود خواه از مطلع محمدی خواه از مطلع عیسوی آفتاب آفتابست * پس حقیقت مقصود انسان است از هر کس بشود * اینست مسئله تحرّی حقیقت * نتیجه این بحث چه می شود نتیجه اینست که جمیع ملل عالم باید آنچه شنیده اند بگذارند نه بهیچ ملتی متمسک باشند و نه از هیچ ملتی متنفر * شاید آن ملتی را که متنفر است آن حق باشد و آن ملتی که بان متمسک باطل باشد وقتی که آنها را ترک کرد نه ملتی را متمسک نه ملتی را متنفر آن وقت تحرّی حقیقت می کند و عاقبت ملاحظه می نماید که حقیقت ادیان الهی یکی است اختلاف در تقالید است تحرّی حقیقت سبب می شود که جمیع بشر متفق می شوند * این یک اساس از اساس بهاء الله است *



خدایا ما را به خود وامگذار

حامد

جام جمیان تا صفحه ۳ آیام سنگ حضرت قائم ع را به سینه زده اند و از امثال انجمن حجّیه گوی سبقت برده اند و خود را از عشاق حقیقی آن حضرت خوانده، ادعا نموده اند که نباید کاری کنند که «امام زمان به خاطر آن پیش خدا شرمنده شود.» (ص ۳)

اما ای کاش به گفته های خود عمل می نمودند و با تهیه آیام بر ضد آن حضرت اکاذیب و افتراء نشر نمی نمودند. البته ایشان فکر کرده اند حضرت باب و حضرت بهاءالله موعود ایشان نیستند و لذا نشر مطالب علیه ایشان خدمت به حضرت قائم موعود است. حال آنکه حتی در همین صورت هم، باید احساس شرمندگی کنند. علت آن هم این است که از همان صدر اسلام امثال جام جمیان قلوب ائمه اطهار را با اقوال و اعمال خود خون کردند. به دشمنان ائمه نازنین ایراد گرفتند که سبب تفرقه در دین شده اند، درحالی که خود که مدعی دوستی آنان بودند، بیش از آنان به اولیای حقّ ظلم نمودند. به حدی آن جواهر وجود را ناراحت کردند که از جمله در حقّ شیعیان نشان به چنین کلماتی نطق فرمودند.

در کتاب اصول کافی که یکی از چهار کتب معتبر نزد شیعیان است، در جلد ۳، ص ۳۴۰، امام باقر ع چنین می فرمایند: «النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ (ثَلَاثًا) الْا قَلِيلُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ)» (مردم همگی چهارپایانند — این جمله را سه بار تکرار می کرد، سپس می فرمود — جز اندکی از مؤمنین؛ و مؤمن غریب است — این جمله را هم سه بار می فرمود). و نیز امام صادق ع درباره مؤمنین شیعه می فرمایند: «زن مؤمن از مرد مؤمن کمیابتر است و مرد مؤمن کمیابتر از کبریت احمر است. کدام یک از شما کبریت احمر را دیده اید؟» مترجم اصول کافی در همان جا توضیح می دهد که در زبان عرب چیز کمیاب را به کبریت احمر (اکسیر) تشبیه می کنند. و نیز در همان جا می فرمایند: «هان به خدا اگر من در میان شما سه تن مؤمن پیدا می کردم که حدیث مرا نگه دارند و فاش نکنند، روا نمی دانستم هیچ حدیثی را از آنها نهان دارم.»

سدیر صیرفی گوید:

خدمت امام صادق ع رسیدم و عرض کردم: به خدا که خانه نشستن برای شما روانیست، فرمود: چرا ای سدیر؟ عرض کردم: برای بسیاری دوستان و شیعیان و یاورانی که داری. به خدا که اگر امیرالمؤمنین ع به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می داشت، تیم وعدی (قبیله ابوبکر و عمر) نسبت به او طمع نمی کردند (وحقش را غصب نمی نمودند) (توضیحات پراکنده از خود کتاب اصول کافی است). فرمود: ای سدیر، فکرمی کنی چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار. فرمود: صد هزار؟ عرض کردم آری، بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟ عرض کردم: آری و بلکه نصف دنیا، حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد و سپس فرمود: برایت آسانست که همراه ما تا ینح بیائی؟ گفتم: آری. سپس دستور فرمود الاغ و استری را زین کنند، من پیشی گرفتم والاغ را سوار شدم، حضرت فرمود: ای سدیر، می خواهی الاغ را به من دهی؟ گفتم: استر زینتر و شریفتراست، فرمود: الاغ برای من رهوارتر است، من پیاده شدم، حضرت سوارالاغ شد و من سوار استر و راه افتادیم تا وقت نماز رسید، فرمود: پیاده شویم نماز بخوانیم، سپس فرمود: این زمین شوره زار است و نماز در آن روا نیست، پس به راه افتادیم تا به زمین خاکی سرخی رسیدیم. حضرت به سوی جوانی که بزغاله می چرانید تگریست و فرمود: ای سدیر به خدا اگر شیعیانم به شماره این بزغاله ها می بودند، خانه نشستن برام روا نبود. آن گاه پیاده شدیم و نماز خواندیم. چون از نماز فارغ شدیم به سوی بزغاله ها تگریستم و شمردم، هفده رأس بودند.^۲

و حرمان بن اعین گوید: به امام باقر ع عرض کردم: قربانت، چه اندازه ما شیعه کم هستیم، اگر در خوردن گوسفندی شرکت کنیم آن را تمام نکنیم، فرمود: خبری شکفت تر از این به تو نگویم؟ مهاجرین و انصار (پس از پیغمبر از حقیقت ایمان) بیرون رفتند مگر — با انگشت اشاره کرد — سه تن، (مسلمان و مقداد و ابوذر). حرمان گوید: عرض کردم: قربانت، عمار چگونه بود؟ فرمود: خدا رحمت کند ابا الیقظان عمار را که بیعت کرد و شهید گشته شد. من با خود گفتم: چیزی بهتر از شهادت نیست (پس چرا عمار هم مثل آن سه تن نباشد؟). حضرت به من تگریست و فرمود: مثل اینکه تو فکر می کنی عمار هم مانند آن سه تن است، هیهات، هیهات (که مثل آنها باشد). و بالاخره از امام کاظم ع نقل شده است: «چنین نیست که هرکه به ولایت ما معتقد شد مؤمن باشد، بلکه آنها همدم مؤمنین قرار داده شده اند.»^۲ و حضرت صادق ع در بیانی دیگری می فرمایند: «ارتد النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً أَوْ سَبْعَةً،» یعنی مردم پس از وفات حضرت رسول اکرم ص مرتد شدند مگر سه یا هفت نفر.

و حضرت باب، همان قائم موعودی که جام جمیان علیه حضرتشان آیام انتشار می دهند، می فرمایند: «چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجره حقیقت در ایمان به آن نفس هویت ثابت نماند الا آنچه ظاهر است و حال آنکه کل به اعمال قرآن عمل می کردند... امروز که می بینی که کل مؤمن اند به امیرالمؤمنین به واسطه آنست که خلاف ندیده در دون محبت او پرورش نموده والا اگر همین نفوس، صدر اسلام می بودند همان 'ثلاثه' که در حدیث موضوع شده می دیدی...»^۳

با احادیث فوق و آنچه امثال جام جمیان کرده اند، معنی این بیان حضرت محمد ص نیز روشن می شود که فرمودند، «الاسلام بدأ غریباً وسیعود غریباً کما بدأ غریباً؛ فطوبی للغریاء» (اسلام غریب آغاز شد و بزودی مانند آغاز خود، غریب بر خواهد گشت). آری تفرقه در اسلام و محزون ساختن رسول خدا وائمه اطهار سابقه بیش از هزار ساله دارد و اول و آخر اسلام به آن مبتلاست، به طوری که کتابها درباره فرق اسلامی و نیز فرق خاص در شیعه توسط خود علمای اسلام نوشته شده است.^۴ ای کاش جام جمیان برای تنبّه در موارد فوق و ذیل تفکر نمایند و به درگاه الهی تضرع و زاری نمایند تا حقیقت آن را بفهمند. از جمله در سوره انعام، آیات ۱۶۵-۱۵۹؛ سوره روم، آیات ۲۹-۳۲، و حدیث پیش بینی حضرت رسول (ص) در ۷۳ فرقه شدن مسلمین، قَوْلُهُ الْعَزِيزُ: «سَتَفْرُقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً» (بزودی اُمت من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهند شد که کل آنها جز یکی در نار جهنم هستند) تفکر کنند. بعد وجداناً قضاوت کنند که آیا باید شرمند باشند یا نباشند.

البته جام جمیان خود را شرمنده احساس نخواهند کرد، اما رنگ «ایامشان» حاکی از چیزی دیگر است. در سوره محمد، آیه ۳۱، ۳۲ می فرماید: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَانَهُمْ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرْبِنَاهُمْ لَعَرَفْتَهُمْ بِسِمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ» (آیا آنانکه در دلهایشان مرض دارند پندارند که خدا کینه درونی آنها را آشکار نمی سازد و اگر ما می خواستیم حقیقت را بر تو آشکار می کردیم تا از سیمای ظاهر و از لحن گفتارشان باطنشان را بشناسی و خدا همه اعمال شما را می داند).

برادران جام جم راقسم می دهد تا دوباره تفکر فرمایند. «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعُوا قُلُوبَهُمْ لِلذِّكْرِ لِلَّهِ وَمَا نَزَّلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.»^۵ قرآن مجید در سوره هود می فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْقَاءُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعْتَوِئُهُ عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ. أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَضَاعِفُ لَهُمْ الْعَذَابَ مَا كَانُوا يَسْتَعْجِلُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يَصْبِرُونَ. أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ. لَا جَزْمَ لَكُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْخَاسِرُونَ.» ودر سوره آل عمران، آیه ۱۰۰، می فرمایند،



«ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر
واولئك هم المفلحون». انتخاب یکی از دو حالت فوق بسته به اراده خود جام
جمیان است.
از خدا خواهیم ما و احدی از جهانیان را به حال خود نگذارد.



مختصری از تاریخ دیانت بابی و بهائی و رشد آن

از کتاب نگاهی تازه به دیانت بهائی

از آنجا که ایام در نقل وقایع تاریخ ادیان بابی و بهائی تحریفات زیاد نموده، لازم است مختصری از تاریخ مزبور تقدیم هموطنان عزیز گردد. همه پیامبران و پیروان جانفشان آنان با فداکاری و تحمل انواع بلا و زندان و تبعید و شکنجه و شهادت جامعه انسانی را که در مرحله کودکی به سر می برد در مراحل اتحاد مادی و معنوی خانوادگی و قبیله‌ای و شهری و کشوری یکی پس از دیگری پیش بردند تا برای ورود به مرحله بلوغ خود که مرحله اتحاد جهانی و بین‌المللی است آماده گردد. این مرحله به قدری حساس و مهم است و به چنان قوای روحانی شدیدی احتیاج دارد که مستلزم ظهور دو دیانت پی در پی بود که در همه متون مقدسه ادیان قبل چون یهودی و مسیحی و زرتشتی و اسلامی به اشاره یا به صراحت تاریخ آنها ذکر گردیده و فاصله نزدیک آن دو مورد تأکید قرار گرفته است. بعضی از القاب و اصطلاحاتی که ادیان قبل برای دو موعود آخرالزمان به کار برده بودند برای ظهور اول عبارت است از ایلیا، هوشیدر، یحیی، مهدی، یا قائم، و برای ظهور دوم عبارت است از رب‌الجنود، سیوشانس، شاه بهرام، کریشنا، میترا، بودای پنجم، مسیح، یا رجعت حسینی.

نام اولین نفس مقدس از دو موعود کل ادیان سید علی محمد بود که در اول محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری (۱۸۱۹ میلادی) در شهر شیراز متولد شدند. در ۲۵ سالگی در سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴ میلادی)، یعنی همان سالی که در کتب مقدسه قبل به آن بشارت داده شده بود، در شهر شیراز اظهار امر تدریجی خود را، مانند همه پیامبران، آغاز فرمودند. در مرحله اول خود را باب نامیدند. سپس در همان اوایل در شهر مکه و بعدها در مجلس علمای اسلام در حضور ناصرالدین میرزا، ولیعهد محمدشاه قاجار، در تبریز قائمیت خود را اعلان، و در کتاب بیان فارسی که در ماکو به وحی الهی از قلم ایشان نازل شده است رسالت و تعالیم مستقل خود را بیان فرمودند و اعلام نمودند که منظورشان از بابیت، بابیت قائم موعود نبوده بلکه ظهور ایشان باب و مقدمه‌ای برای ظهور بعد از ایشان بوده است، یعنی دومین موعود همه ادیان، حضرت بهاءالله، که در سال نهم ظهور حضرت باب امر خود را اظهار فرمودند.

خود ایشان درباره علل تدریجی بودن اظهار امر خود چنین می‌فرمایند: «نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر ظهوری ائی انا الله چگونه خود را به اسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرمود.»^۱ و نیز می‌فرمایند: «چون حد این خلق را می‌دانستم از این جهت امر به کتمان اسم نموده بودم. این همان خلقتند که در حق رسول الله (ص) که لامثل بوده و هست گفتند ائه لمجنون و اگر می‌گویند ما آنها نیستیم عمل آنها دلیل بر کذب قول آنهاست.»^۲

ایشان به مدت شش سال پیایی توسط گروهی از علمای متعصب و امرای ظالم و مردم جاهل مورد آزار و تبعید و ضرب و جرح و زندان قرار گرفتند تا اینکه در ۲۸ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری در ۳۱ سالگی در شهر تبریز به شهادت رسیدند. ایشان را همراه با یکی از پیروانشان که تقاضا کرده بود همراه ایشان به شهادت برسد در سرایخانه تبریز به تیر بستند و در حضور هزاران نفر از مردم آن شهر با شلیک صدها گلوله شهید نمودند. در این شش سال و پس از آن پیروان ایشان نیز به انواع شکنجه و زندان و تبعید و شهادت دچار شدند، به طوری که دوست و دشمن به شجاعت و مظلومیت آنان اعتراف کردند. در میان این افراد که از طبقات مختلف مردم ایران بودند چند

صد نفر از علما و فضلا و فقهای با تقوی و درستکار نیز بودند که ایمان و شهادت ایشان از جمله دلایل حقانیت ظهور حضرت باب به شمار می‌آید. کافی است از میان این علماء به جناب آقا سید یحیی دارابی، فرزند آقا سید جعفر کشفی، اشاره کنیم که مقامش از نظر تقوی و علم به قدری بلند و مورد احترام و اعتماد بود که محمد شاه قاجار، پادشاه ایران در زمان ظهور حضرت باب، او را به عنوان نماینده خود برای تحقیق درباره حضرت باب به شیراز فرستاد. او که بر حقایق قرآن و علم و فلسفه احاطه‌ای عمیق و سی هزار حدیث از حفظ داشت و رفته بود تا به حساب خود فتنه باب را به قوت علمی خود خاموش سازد، با مشاهده علم لدنی آن حضرت و مشاهده کیفیت اعجاز آمیز نزول تفسیر سوره کوثر از قلم ایشان، چنان عشق و ایمانی به حضرت باب پیدا کرد که دیگر نزد محمدشاه برنگشت و به تبلیغ دیانت جدید قیام کرد و عاقبت در ۱۸ شعبان ۱۲۶۶ هجری قمری، ده روز قبل از شهادت مولایش، در نریرز به شهادت رسید.

اما استقامت و تحمل بلا و شهادت حضرت باب و پیروانشان و نیز ایمان و شهادت صدها عالم وارسته تنها دلایل حقانیت این ظهور نیست. دلیل اصلی حقانیت ایشان آیات الهی است که به دو زبان فارسی و عربی در نهایت سرعت و بدون تأمل در موضوعات مختلف دینی و روحانی و تفسیر آیات قرآنی و احادیث اسلامی از قلم ایشان جاری می‌شد، درحالی که ایشان تحصیل علوم دینی و مادی نفرموده بودند. ایشان تنها در سه سال اول ظهورشان بیش از پانصد هزار آیه نازل فرمودند. اینکه يك جوان تاجر ۲۵ ساله ایرانی و فارسی زبان بدون تحصیلات علوم دینی و عربی در مدتی کوتاه چندین برابر قرآن مجید آیات به دو زبان فارسی و عربی نازل کند از مهم‌ترین دلایلی است که ثابت می‌کند این آیات به وحی الهی نازل شده است. از جمله این آثار می‌توان تفسیر بعضی از سوره‌های قرآن مجید مانند سوره بقره، یوسف، کوثر، والعصر و غیره را نام برد. به علاوه از قلم ایشان آثار دیگری نازل شده است که بیانگر استقلال دیانت بابی از دیانت اسلام است، از جمله بیان فارسی، بیان عربی، کتاب الاسماء، پنج شأن، رساله ذهبیه، رساله عدلیه، توقیعاتی خطاب به محمدشاه و حاجی میرزا آغاسی، توقیعاتی خطاب به بسیاری از علمای شهرهای مختلف ایران و غیره.

دلیل دیگر، نفوذ و غلبه معنوی ایشان است که در اندک مدتی تحوّل عظیم در کشور ایران به وجود آورد، به طوری که در مدتی کوتاه دهها هزار نفر به

دیانت ایشان مؤمن شدند و تغییراتی شگرف در اخلاق و آداب و زندگی مادی و معنوی خود و ملت ایران به وجود آوردند، چنانکه بسیاری افراد دیانت بابی را، به علت تعالیم مترقی چون تساوی حقوق زنان و مردان و حذف طبقه علمای دینی، آغاز نهضت تجدّد خواهی ایران دانسته‌اند. مثلاً وویلیه، مهندس فرانسوی و معلم دارالفنون در کتابی به نام ایران می‌نویسد: «نظر خداوند با ترقی ایران کاملاً موافق است، زیرا در ۱۸۴۴ شخصی به نام سید علی محمدباب ظهور نمود و قوانین و دستورات جدیدی برای ترقی ایران نازل کرد، ولی علماء متعصب شورش نموده با توسل به نمایندگان خارجی مقیم ایران شاه را وادار کردند که باب را اعدام نماید»^۳ همچنین دلارام مشهوری می‌نویسد: «فرم اصیل مذهبی بعنوان یک انقلاب فلسفی می‌تواند راهگشای پیشروترین جناح جامعه در راه دامن زدن به تحولات عمیق اجتماعی باشد. از این دیدگاه برآمدن پرستانتسم در قرن شانزدهم را بدرستی آغاز عصر روشنگری اروپایی ارزیابی نموده اند و درست از همین جنبه، جنبش سراپا مذهبی بابی میتوانست ایران را در مسیر همان تحولاتی قرار دهد که اروپا پشت سرگذاشته است.»^۴

ایران در آن زمان، یعنی اواسط قرن نوزدهم میلادی، در نهایت عقب‌ماندگی و انحطاط به سر می‌برد. به فرموده حضرت عبدالبهاء، در آن



جلسه ی رسمی دفتر نمایندگان فدرال برای یادبود صدمین سال صعود حضرت بهاءالله. برزیل، اردیبهشت ۱۳۷۱ .



ایام «افق ایران بسیار تاریک بود و جولانگاه ترك و تاجیک و فارسبان را بنیاد بر باد و بنیان ویران.»^۹ نادانی و تعصبات و خرافات و فقر و بدبختی رعایا و استبداد و غفلت دستگاه سلطنت به حدی بود که نه از چشم مستشرقین دور ماند و نه از چشم روشن فکran و نویسندگان ایرانی. در چنین اوضاعی هدف از ظهور حضرت باب آن بود که آن نادانی و خرافات و تقلید پوسیده را از میان بردارد و افکار و قلوب انسانها را برای ظهور دیگری که به مراتب عظیمتر از ظهور بابی و ظهورات قبل از آن بود و مقدر بود جهان را به دوران بلوغ و صلح و وحدت برساند آماده سازد. بنابراین حضرت باب احکام و تعالیمی نازل نمودند که برای مدتی طولانی قابل اجرا باشد، بلکه عمداً قوانین و احکامی شدید وضع فرمودند که هدف از آنها فقط از بین بردن تقلید و خرافات و آماده کردن مردم برای ظهور موعود بود، و اجرای همه آن احکام را موکول به تأیید و تصویب ظهور بعد از خود فرمودند. از جمله در این باره می‌فرمایند: «در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من بظهور الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود.»^{۱۰}

به علاوه، ایشان در تمام آثار خود چنان به ذکر آن موعود منتظر که بقیه الله یا من بظهوره الله (یعنی کسی که خدا او را ظاهر خواهد کرد) یا بهاء الله می‌نامیدند پرداختند که جای هیچ گونه شك و شبهه ای باقی نگذاشتند، چنانکه حضرت بهاء الله بعدها در این خصوص فرمودند، «در هیچ عصر و عهده ظهور قبل به این تفصیل و تصریح ظهور بعد از ذکر ننموده.»^{۱۱} به همین ترتیب صریحاً اعلان فرمودند که چون ظهور موعود در سال نهم از ظهور ایشان، یعنی سال ۱۲۶۹ هجری قمری، واقع خواهد شد ذکر از جانشینی و وصایت نخواهند فرمود، و از پیروان خود خواستند به محض ظهور موعود بدون چون و چرا به او ایمان آورند و به یاری‌اش قیام نمایند تا به واسطه هدایات و تعالیم و دستورات او، ملکوت خدا در زمین تأسیس یابد و جهان به «عصر طلائع بلوغ» و «وحدت عالم انسانی» و استقرار «تمدن و مدنیت الهی» خود وارد شود. چنانکه در کتاب بیان فارسی، باب ۱۳، از واحد ۳، می‌فرمایند: «من بظهوره الله... آخر، کَلِمَا عَلَى الْاَرْضِ (همه زمینیان) را قطعه از رضوان اعظم (عظیم ترین بهشت) خواهد فرمود. إِنَّهُ كَانَ عَلَماً مُقْتَدِراً قَدِيراً.»

از جمله آیات فراوانی که گویای حقایق فوق است و صریحاً به نام من بظهوره الله و تاریخ ظهور او اشاره دارد، چنین است: «أَنَّ بَهَاءَ مِنْ بَظُوهِ اللَّهِ فَوْقَ كُلِّ بَهَاءٍ»^{۱۲} «و فی سَنَةِ النَّسْعِ أَنْتُمْ كَلَّ خَيْرٌ تُدْرِكُونَ»^{۱۳} «اصْبِرْ حَتَّى تَقْضَى عَنِ الْبَيَانِ تِسْعَةَ فَأَذَا قَلِ فِتْيَارُكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْمِدْعِينَ»^{۱۴} «و فی سَنَةِ النَّسْعِ أَنْتُمْ بِلِقَاءِ اللَّهِ تُرْزَقُونَ». و حتی در کتاب بیان فارسی به نظمی که حضرت بهاء الله (من بظهوره الله) برای تحقق وحدت عالم انسانی مژده داده شده توسط انبیاء و حضرت باب، تشریح و تأسیس خواهند فرمود، چنین اشاره می‌فرمایند: «طَوْبِي لِمَنْ يَنْظُرُ إِلَى نَظْمِ بَهَاءِ اللَّهِ وَيَشْكُرُ رَبَّهُ» (خوشباه حال کسی که نظم بهاء الله را ببیند و پروردگار خود را شکر نماید).

اما دومین نفس مقدس از دو موعود کل ادیان نامشان میرزا حسینعلی بود و در دوم محرم سال ۱۲۳۳ هجری قمری (۱۸۱۷ میلادی) در شهر طهران متولد شدند. پدر ایشان میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری از رجال دولت بود و در دربار فتحعلی شاه مقام وزارت داشت. خانواده ایشان یکی از مهمترین و محترمترین خاندانهای مازندران بود و نسب ایشان به حضرت ابراهیم و یزدگرد سوم می‌رسید. ایشان در سن ۲۷ سالگی به حضرت باب گرویدند — همان طور که حضرت مسیح قبل از اظهار امر خود به حضرت یحیی بن زکریا گرویدند — و در دوره نه ساله دیانت بابی با نهایت فداکاری و شجاعت به تبلیغ این دین و کمک به پیروان حضرت باب قیام نمودند و در این راه مورد ضرب و جس و تبعید قرار گرفتند. در این نه سال با آنکه کسی از مقام حقیقی ایشان آگاه نبود عملاً در غیاب حضرت باب که دائماً در زندان و تبعید به سر می‌بردند یار و یاور بایان بودند.

در اواخر هشتمین سال از ظهور حضرت باب، چند نفر بابی که از شهادت حضرت باب به شدت غمگین و ناراحت شده بودند و ناصرالدین شاه را مسئول شهادت حضرت باب و پیروانشان می‌دانستند بدون مشورت، او را مورد سوء قصد قرار دادند، اما چون از گلوله‌های واقعی استفاده نکرده

بودند موفق نشدند. گرچه ناصرالدین شاه در این ماجرا کشته نشد، اما این واقعه سبب شد که کشتار بایان بیش از پیش گسترش یابد، و در همین جریان بود که حضرت بهاء الله مدت چهار ماه در زندان سیاه‌چال طهران زندانی شدند. در همین سیاه‌چال بود که برای اولین بار وحی الهی بر ایشان نازل شد. ایشان پس از این که بی‌گناهی شان در این ماجرا به اثبات رسید از زندان آزاد، ولی به بغداد تبعید شدند، زیرا شاه و اطرافیان او فکر می‌کردند که با خروج ایشان از ایران شعله دیانت جدید خاموش خواهد شد، اما چنین نشد. حضرت بهاء الله در مدت سالهای ۱۲۶۹ تا ۱۲۷۹ هجری قمری که در بغداد اقامت داشتند به تدریج جامعه بابی را که پریشان و سرگردان و از تعالیم حضرت باب غافل و روگردان شده بودند مجدداً تربیت فرمودند و روحی جدید در کالبد آنان دمیدند. وقتی پادشاهان ایران و عثمانی (یعنی ناصرالدین شاه و سلطان عبدالعزیز) متوجه شدند که تبعید حضرت بهاء الله به بغداد نتیجه مورد نظر آنان را به بار نیاورده است و دیانت بابی رو به پیشرفت است، تصمیم گرفتند حضرت بهاء الله را به محل دورتری از ایران تبعید کنند و این بار ایشان را به شهر استانبول فرستادند. حضرت بهاء الله هنگام خروج از بغداد مقام حقیقی خود را به عنوان من بظهوره الله و موعود دیانت بابی و همه ادیان علناً اعلام فرمودند و به تدریج، تا پایان زندگی ایشان در این کره خاکی، اکثریت قریب به اتفاق بایان به دیانت بهائی ایمان آوردند.

به علت شهرت روز افزون حضرت بهاء الله و دیانت بهائی و توجه افراد بسیاری از علماء و فلاسفه و عرفا و رجال سیاسی و طبقات مختلف به این دیانت، دولت‌های ایران و عثمانی حضرت بهاء الله را از اسلامبول به ادرنه و از ادرنه به عکا که دورترین و بدآب و هواترین نقاط تحت حکومت عثمانی بود تبعید کردند و در آن شهر به زندان ابد محکوم ساختند تا به خیال خود از رشد امر بهائی جلوگیری و آن را نابود کنند، اما برعکس نتیجه گرفتند و روز به روز بر شهرت و محبوبیت دیانت بهائی افزوده شد. حضرت بهاء الله در مدت چهل سال تبعید و زندان و با تحمل بلاها و سختی‌های فوق العاده، بدون برخوردار از تحصیلات عالی، آثار فراوانی، از جمله خطاب به پادشاهان کشورها، رؤسای ادیان مختلف، دانشمندان و متفکران و بزرگان جهان، و بسیاری از افراد عادی نازل فرمودند که تعداد آنها به حدود یکصد جلد می‌رسد. بعضی از مهمترین این آثار عبارتند از: کتاب مستطاب اقدس، ام‌الکتاب دور بهائی، که بیشتر احکام دیانت بهائی در آن نازل شده است، کتاب مستطاب ایقان، که در تفسیر آیات کتب مقدسه قبل، به خصوص قرآن مجید و انجیل جلیل، و اثبات حقایق ظهور جدید نازل شده است. الواح متعددی خطاب به پادشاهان بزرگ آن زمان، از جمله ناصرالدین شاه، عبدالعزیز سلطان عثمانی، ناپلئون سوم امپراطور فرانسه، نیکلای دوم تزار روسیه، ویلهلم اول امپراطور آلمان، ویکتوریا ملکه انگلستان و پاپ پی نهم، که در همه این الواح آنان را از ظهور جدید الهی مطلع فرموده و آنان را به عدل و انصاف و برقراری صلح و وحدت دعوت کرده‌اند. کلمات مکتوبه که مخزن تعالیم اخلاقی و عرفانی دیانت بهائی است، و آثار دیگری مانند هفت وادی، چهار وادی، جواهر الاسرار، لوح خطاب به شیخ نجفی، اشراقات، بشارات، و دهها لوح و اثر دیگر که الحمد لله در دسترس عموم قرار دارد.

حضرت بهاء الله در وصیت نامه خود، که به کتاب عهده مشهور است، هدف اصلی از ظهور خود را چنین بیان می‌فرمایند: «مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلاها و انزال آیات و اظهار بیانات اخمد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد.»^{۱۵} و در بیانی دیگر می‌فرمایند: «حَقَّ جَلَّ جَلَالُهُ مِنْ بَرَاءِ ظُوهِ جَوَاهِرِ مَعَانِي اَزْمَعْدَانِ اِنْسَانِي اَمْدَه. اَلْيَوْمَ دِينُ اللَّهِ وَ مَذْهَبُ اللَّهِ اَنْكَه مَذَاهِبِ مَخْتَلَفَةٍ وَ سَبِيلِ مَتَعَدَدَةٍ رَا سَبَبِ وَ عِلَّتْ بَغْضًا نَمَانِي. اِنِ اَصُولِ وَ قَوَانِينِ وَ رَاهَايِ مُحْكَمِ مَتِينِ اَزْ مَطَّلَعِ وَاحِدِ ظَاهِرِ وَ اَزْ مَشْرِقِ وَاحِدِ مُشْرِقِ وَ اِنِ اِخْتِلَافَاتِ نَظَرِ بِه مَصَالِحِ وَ قَتِ وَ زَمَانِ وَ قُرُونِ وَ اعْصَابُ وَ بَدَه. اَي اَهْلِ بَهَاءِ، كَسْرُ هَمَّتْ رَا مُحْكَمِ نَمَانِي كَه شَائِدِ جَدَالِ وَ نَزَاعِ مَذْهَبِي اَزْ بَيْنِ اَهْلِ عَالَمِ مُرْتَفَعِ شُودِ وَ مُحَوَّرْ كَرْدِ حَبَّ اللَّهِ وَ لِعِبَادَه (به خاطر عشق به خدا و بندگانش).»^{۱۶}

بیت العدل اعظم، عالی‌ترین مرجع جامعه جهانی بهائی، در بیان اهمیّت اهداف عالیّه فوق و نحوه رسیدن به آن، چنین می‌فرمایند: «وقتی



حضرت بهاء الله در قرن نوزدهم پیام خود را به عالم اعلام فرمودند کاملاً به وضوح مشخص کردند که اولین قدم ضروری و اساسی برای حصول صلح و ترقی عالم انسانی عبارت از اتحاد است... اما تا این زمان شما اکثر مردم را مشاهده می‌کنید که دارای نقطه نظری متفاوت و متضاد هستند، یعنی آنها به اتحاد به عنوان هدفی غایی و تقریباً غیر قابل حصول نگاه می‌کنند و در بدایت امر نظر را بر مداوای سایر امراض نوع بشر متمرکز می‌سازند. اگر آنها فقط بر این موضوع واقف بودند، می‌دانستند که سایر امراض صرفاً علائم مختلف و عوارض جانبی این بیماری عمده و اساسی یعنی اختلاف و افتراق اند.»^{۱۴}

حضرت بهاء الله فقط به تعیین اهداف ضروری اکتفا نفرمودند، بلکه برای اولین بار در تاریخ ادیان آسمانی نظم بدیع جهانی را که وسیله لازم و کافی برای تحقق تدریجی این اهداف است ایجاد فرمودند. یعنی نه تنها اصول و احکام این نظم را در کتاب مستطاب اقدس، که در سال ۱۸۷۳ میلادی در زندان عکا نازل شده است، و در سایر آثار خود بیان فرموده اند، بلکه تأسیس مرکزی جهانی را به نام بیت‌العدل اعظم، به عنوان مرجع عالی این نظم که در دور بهائی مسئول وضع قوانین لازم بر طبق مقتضیات زمان، حفظ وحدت جامعه و جلوگیری از انشعاب در آن، و انجام اقدامات ضروری جهت تحقق اهداف دیانت الهی است، پیش‌بینی فرموده اند. همچنین فرزند ارشد خود، حضرت عبداله‌بهاء، را به طور رسمی و مکتوب و موثق به عنوان جانشین و مرکز عهد و میثاق خود تعیین فرمودند و وظیفه تبیین و تشریح تعالیم الهی را به ایشان سپردند تا جامعه بهائی را از انشعاب و انحراف حفظ فرمایند.

به این ترتیب بعد از وفات حضرت بهاء الله و صعود روحشان به عالم بالا در سال ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۲ میلادی) در عکا، حضرت عبداله‌بهاء هدایت جامعه بهائی را به عهده گرفتند. ایشان پسر ارشد حضرت بهاء الله بودند که در همان شب اظهار امر حضرت باب در پنجم جمادی‌الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری در طهران به دنیا آمدند. از دوران کودکی در بلایا و مشکلات پدر بزرگوار خود شریک و سهیم بودند و همراه با ایشان از طهران به بغداد و استانبول و اردنه و عکا تبعید شدند و همواره به خدمت ایشان مشغول بودند. پس از صعود حضرت بهاء الله، بر طبق مندرجات کتاب عهدی که وصیت‌نامه ایشان است، حضرت عبداله‌بهاء وظیفه تبیین و تشریح آثار حضرت بهاء الله را به عهده گرفتند و در آثار متعدد خود اصول و مبادی دیانت بهائی را بیان فرمودند و به سؤالات بهائیان در مورد معانی آیات الهی پاسخ دادند. بعضی از مهمترین آثار ایشان، علاوه بر الواح بی‌شماری که در پاسخ افراد از قلم ایشان صادر شده است، عبارتند از: الواح وصایا که وصیت‌نامه ایشان است و در آن چگونگی تأسیس بیت‌العدل اعظم را تشریح فرموده‌اند و شوقی ربانی نوه ارشد خود را به عنوان مرجع بهائیان و مبین آیات الهی تعیین نموده‌اند؛ رساله مدنیّه، که در آن اهل ایران را مورد خطاب قرار داده و آنچه را سبب آبادانی و پیشرفت ایران است به آنان گوشزد فرموده‌اند؛ رساله سیاسیّه، که در آن بهائیان را از مداخله در امور سیاسی بر حذر داشته‌اند و نتایج منفی دخالت علمای دینی در امور سیاسی را بیان فرموده‌اند؛ مقاله شخصی سیاح که در آن تاریخ تحلیلی ظهور و پیشرفت دیانت بابی را نگاشته‌اند؛ خطابات که مجموعه نطقهای ایشان در دانشگاهها و کلیساها و کنیسه‌ها و غیره در ضمن سفرهای شان به اروپا و آمریکا و مصر در بین سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ است، و در ضمن این خطابات تعالیم اساسی دیانت بهائی را اعلان و حقایق ادیان الهی از جمله دیانت مقدس اسلام را اثبات فرموده‌اند؛ و بسیاری آثار دیگر.

حضرت عبداله‌بهاء که از ۹ سالگی در تبعید و زندان به سر برده بودند، در سن ۶۴ سالگی در سال ۱۹۰۸ میلادی به دنبال انقلاب حزب جوان ترک در کشور عثمانی از زندان رهایی یافتند و در سال ۱۹۱۰ سفرهای تاریخی خود را به مصر و اروپا و آمریکا آغاز فرمودند و در سخنرانی‌های عمومی و ملاقاتهای خصوصی خود با بسیاری از منتظرین و بزرگان شرق و غرب دیانت بهائی را به آنان معرفی فرموده، نزدیکی وقوع یک جنگ خانمان‌سوز را به آنان اخطار کردند و در سال ۱۹۱۳ میلادی به حیفا بازگشتند. در دوران جنگ جهانی

اول و نیز قبل از آن، خدمات گرانقدری به مردم ساکن فلسطین ارائه دادند و در سال ۱۹۲۱ میلادی عالم خاکی را ترک فرمودند.

حضرت عبداله‌بهاء در وصیت‌نامه خویش، به نام الواح وصایا، نوه ارشد خود به نام شوقی ربانی را به عنوان مبین آیات الله و ولی امرالله به جانشینی خود تعیین فرمودند. حضرت شوقی ربانی در سال ۱۸۹۷ میلادی (مطابق ۱۲۷۶ هجری شمسی) در عکا متولد شدند. مادرشان دختر حضرت عبداله‌بهاء و پدرشان از بستگان حضرت باب بودند. حضرت عبداله‌بهاء از همان دوران کودکی تربیت ایشان را تحت نظر داشتند و ایشان را برای تحصیل ابتدا به بیروت و بعد به دانشگاه آکسفورد در انگلستان فرستادند، اما تحصیلات ایشان در آکسفورد ناتمام ماند چون بعد از درگذشت حضرت عبداله‌بهاء مجبور شدند تحصیلات خود را رها کرده، به فلسطین برگردند و در حالی که فقط ۲۴ سال داشتند ولایت امر بهائی را به عهده گیرند. حضرت ولی امرالله بر طبق مندرجات الواح وصایا به تأسیس نظم اداری بهائی قیام فرمودند، یعنی دستور انتخاب محافل روحانی محلی و بعد ملی را (که مسئول اداره جامعه بهائی در سطوح محلی و ملی هستند) صادر فرمودند، ایادیان امرالله را (که وظیفه ترویج و حفظ و صیانت امر الهی را به عهده دارند) تعیین فرمودند، در آثار متعدد خود اصول و اهداف و روشهای این نظم را مفصلاً تشریح فرمودند، و مقدمات تأسیس بیت‌العدل اعظم الهی را که عالی‌ترین مرجع عالم بهائی است فراهم نمودند. پس از اینکه ایشان در سال ۱۹۰۷ میلادی مطابق با ۱۳۳۶ هجری شمسی به عالم بالا صعود فرمودند، ایادیان امرالله طبق هدایات حضرت شان در آثار و نوشته هایشان، اداره جامعه بهائی را تا زمان تأسیس بیت‌العدل اعظم در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ هجری شمسی) به مدت شش سال به عهده گرفتند و به شکلی معجزآسا وی سابقه در تاریخ ادیان، سگان دیانت بهائی را به دست بیت‌العدل اعظم سپردند. از مهمترین آثار حضرت ولی امرالله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: قرن بدیع که تاریخ تحلیلی دیانت بهائی از آغاز تا پایان قرن اول بهائی است؛ ترجمه بسیاری از آثار مبارکه دیانت بهائی به زبان انگلیسی؛ دور بهائی که اصول دیانت بهائی را در آن بیان فرموده و آن را وصیت‌نامه خود نامیده‌اند، و بسیاری توقیعات دیگر در مورد نظم بدیع جهانی، از جمله هدف نظم بدیع جهانی، قد ظهر یوم المیعاد، تولد مدنیّت جهانی، و...

اکنون بیت‌العدل اعظم، که در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی با انتخاباتی دموکراتیک توسط بهائیان عالم به روشی که حضرت عبداله‌بهاء در الواح وصایای خود تعیین فرموده بودند انتخاب شد، نه تنها هدایت جامعه جهانی بهائی را در دست دارد بلکه با مردم و جوامع و رهبران دینی و سیاسی و علمی جهان و سازمانهای دولتی و غیر دولتی و ملی و بین‌المللی ارتباط برقرار می‌نماید تا تعالیم حضرت بهاء الله را به ایشان ارائه دهد و تلاشهای جهانی را برای نجات عالم انسانی از بحرانهای موجود حمایت و هدایت نماید. در مدت حدود ۱۶۰ سالی که از آغاز آیین بهائی می‌گذرد، این دیانت در عالم انتشاری وسیع یافته است و تعالیم و بنیانگذاران آن مورد توجه و تحسین اهل انصاف، چه بهائی و چه غیربهائی، قرار گرفته اند. به عنوان نمونه، ماری ملکه پیشین رومانی که اولین ملکه‌ای بود که به دیانت بهائی ایمان آورد می‌نویسد: «هرگاه نام حضرت بهاء الله یا پسر ارشدش حضرت عبداله‌بهاء به چشم شما خورد از آنها روگردان مشوید، بلکه به نوشتجات آنها دقت نمایید و بگذارید بیانات روح‌بخش و محبت‌انگیزشان همچنان که در قلب من نفوذ نموده در قلب شما نیز نفوذ نماید.»^{۱۵}

آرنولد توین‌بی، مورخ مشهور، می‌نویسد: «دیانت بهائی بدون تردید دینی است مستقل در ردیف اسلام و مسیحیت و به هیچ وجه از دین دیگری منشعب نشده است.»^{۱۶}

به گفته مهاتما گاندی: «ایمان به بهائیت تسلیت بخش عالم انسانی است.»^{۱۷}

تولستوی، نویسنده شهیر روسی که علاقه فراوانی به دیانت بهائی داشت، درباره این دیانت چنین می‌گوید: «نهضتی بسیار عمیق، من تعالیم دیگری را به این عمق نمی‌شناسم.»^{۱۸}

جمعیت دنیا، حدوداً ۱۱ برابر جمعیت اولیه خود شده است. به تصریح دائرةالمعارف بریتانیکا وسعت انتشار دینان بهائی بعد از مسیحیت از نظر جغرافیایی بیشتر از سایر ادیان بوده است. میشل مالرنیز در کتاب انسان و ادیان، نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی در صفحات ۴۰۸-۴۰۹ به «گسترش تند» وسیع دینان بهائی اشاره می‌کند. اهمیت این آمارها درمقایسه با آمارهای مشابه در ادیان دیگر آن است که به علت عدم وجود فرقه در جامعه بهائی این آمار تماماً مربوط به یک جامعه واحد است، حال آنکه آمارهای مشابه هریک از ادیان دیگر مربوط به شمار مجموعی از فرقه‌ها و جوامع مختلف هریک از آنها می‌باشد.

گذشته از جنبه تعداد نفرات و پراکندگی جغرافیایی، چون جامعه بهائی طبق نظامی انتخاباتی و مشورتی اداره می‌شود، معمولاً آمار مربوط به این نظم هم، به عنوان شاخصهای رشد جامعه بهائی ذکر می‌گردد (برای آشنایی با اصطلاحات معمول ذیل درسیستم نظم اداری بهائی، به فصل هفتم مراجعه فرمایید). به جهت آنکه برای هموطنان عزیز، محسوس تر باشد، آمارمقایسه ای زیر از آغاز انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ تا حدود زمان حال تقدیم می‌گردد تا حقایقی که عرض شد همچون روز در برابر دیدگان عزیزان قرارگیرد و میزان رشد وتوسعه جهانی آئین بیش از ۳۰۰۰۰ نفر از هموطنان بهائی شان، روشن گردد و کل به فرموده قرآن مجید^{۲۱} بدانند که این «شجره طیبه»، علی رغم طوفان های وارده برآن، «اصلش ثابت» است و شاخه اش در آسمان جهان پدیدار شده و به اراده الهی میوه هایش را تقدیم جامعه بشری می نماید.

در آغاز انقلاب اسلامی تعداد تقاطعی که بهائیان در آن ساکن بوده‌اند ۸۳۰۰۰ بوده و در سال ۲۰۰۱ به ۱۲۷۳۸۱ رسیده است، تعداد گروههای قومی و نژادها و قبائل بومی از ۱۶۴۰ به ۲۱۱۲ رسیده است، تعداد زبانهایی که کتب بهائی به آن ترجمه شده از ۶۸۵ به ۸۰۲ رسیده است، تعداد محافل روحانی ملی از ۱۳۰ به ۱۸۲ رسیده است، اکنون در همه قارات عالم معابد بهائی که به مشرق الاذکار معروفند ساخته شده‌اند (در کشورهای آلمان، استرالیا، اوگاندا، ایالات متحده آمریکا، پاناما، ساموآ، هندوستان و اخیراً در شیلی) و دهها قطعه زمین در نقاط مختلف جهان به این منظور خریداری شده است، هم اکنون ۳۳ مؤسسه مطبوعاتی بهائی در عالم ایجاد شده است، بهائیان در ۱۹۰ کشور مستقل و ۴۶ سرزمین غیرمستقل و بخشهای ماورای بحار ساکنند، و همچنین دهها سایت اینترنتی و فرستنده رادیویی و تلویزیونی بهائی ایجاد شده است که به معرفی امر بهائی مشغولند، و این به غیر از فرستنده‌های غیربهائی است که به مناسبتهای مختلف امر بهائی را معرفی می‌کنند.

حضرت بهاءالله در دورانی که در زندان و تبعید به سر می‌بردند و پیروانشان در کشور ایران دچار انواع بلاها و مظالم و صدمات بودند و خون ۲۰۰۰ نفر از عشاق شان این خاگ مقدس را گلگون نمود، پیروزی نهائی امر خود را چنین بشارت دادند: «لَوْ يَسْتُرُونَ التَّوْرَةَ فِي الْبَرِّ إِنَّهُ يَظْهَرُ مِنْ قَطْبِ الْبَحْرِ وَيَقُولُ إِنِّي مُجِيبُ الْعَالَمِينَ»^{۲۲} امروز نیز بهائیان مطمئن اند که هر مصیبت و بلا و بحرانی نهایتاً باعث پیروزی و پیشرفت آئین الهی خواهد شد، زیرا به شهادت قرآن مجید هیچ کس قادر به خاموش کردن نور الهی نیست: «يَرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^{۲۳}.

توماس ادیسون بعد از ملاقات با حضرت عبدالبهاء در نیویورک می‌نویسد: «ملاقات این شخص بزرگوار به من فهماند که تمام اختراعاتی را که من کرده‌ام به علت وجود عبدالبهاء در جهان و به منظور پیشرفت و ترقی سریع دینان بهائی بوده است»^{۱۹}.

جبران خلیل جبران می‌نویسد: «وقتی به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شدم احساس کردم که برای نخستین بار در زندگی ام شخصی را دیدم که از وجودش روح القدس تجلی می‌نمود»^{۲۰}.

و بالاخره عالی‌ترین مجمع قانونگذاری کشور برزیل، یعنی مجلس نمایندگان، در ۲۸ می ۱۹۹۲، به مناسبت صدمین سال صعود حضرت بهاءالله جلسه‌ای مخصوص برای تجلیل از حضرت بهاءالله و جامعه بهائی و خدماتشان به بشریت برگزار کرد و نمایندگان جمیع احزاب به پا خاستند و یکی بعد از دیگری حضرت بهاءالله را در بیانات خویش ستودند و حضرتش را آفریننده «عظیم‌ترین مجموعه آثار دینی که تاکنون از قلم شخصی واحد صادر شده» خواندند و پیام مبارکش را پیامی «برای جمیع نوع بشر و برای تفاوت‌های بی‌اهمیت نژادی، مذهبی و ملی» توصیف کردند.^{۲۱}

اما، علی رغم حقایق فوق، متأسفانه در ایران، که زادگاه آئین بهائی است، اکثر اندیشمندان، یا دینان بهائی را نادیده گرفتند یا با آن به مخالفت برخاستند، چنان که دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی نیز منصفانه به این حقیقت شهادت می‌دهد که پیام الهی مزبور در ایران «تاکنون هرگز به درستی، بی‌طرفانه، انگیزه‌کاوانه و جامعه شناسانه مورد بررسی عمیق قرار نگرفته است»^{۲۲} حال آنکه به حکم انصاف و منطق و حقیقت جوئی، برای آگاهی از حقیقت این دین، یک یک افراد باید با نادیده گرفتن همه تهمت ها و افترااتی که مخالفین علیه آن نوشته و می‌نویسند، به خود کتب و آثار بهائی مراجعه کنند و به چشم خود — و نه دیگران — ببینند، و درباره آن قضاوت نمایند. آنانی که امروز منصفانه به دنبال حقیقت مزبور می‌روند، مصداق آیه شریفه ۱۰۰ سوره آل عمران قرآن کریم اند که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (و باید باشند از شما جمعی که بخوانند به سوی خوبی و امرکنند به خوبی و نهی کنند از زشتی و بدی، و آن گروه رستگار و نجات یافتگان هستند).

در پایان این فصل، برای آنکه «مفلحون» عزیز مزبور در این کشور مقدس، با میزان رشد و توسعه آئین جدیدی که از وطن عزیزمان آشکار گشته، آشنا شوند، و بدانند که «زین قصه هفت گنبد افلاک پرصداست»، و شعله آسمانش با طوفان مخالفت های ظالمانه ۱۶۳ ساله «کوته نظرانی» که عالملاً و عامداً آن را نا چیز و «مختصر» گرفته اند، نه تنها خاموش شدنی نبوده و نیست، بلکه بیشتر زبانه می‌کشد، نمونه‌هایی از آغاز تا امروز تقدیم، و توضیحات تکمیلی به فصل پنجم موکول می‌شود.

در نگاهی کلی، در دوره حضرت باب ندای امر الهی در دو کشور ایران و عراق بلند شد، در دوره حضرت بهاءالله به ۱۰ کشور دیگر نیز رسید، در دوره حضرت عبدالبهاء ۲۰ کشور دیگر نیز از شرق و غرب عالم ندای الهی را شنیدند، و امروز در همه کشورهای جهان این ندا بلند است. تعداد بابیان را در سال ۱۸۴۷ صد هزار نفر بیان کرده‌اند، اما به علت قتل عام و آزار و سرکوب جامعه بایی پس از شهادت حضرت باب در اواسط دهه ۱۸۵۰ میلادی این تعداد به نصف رسید. در دوره حضرت بهاءالله، در سال ۱۸۸۰ میلادی مجدداً تعداد بابیانی که اکثریت قریب به اتفاق آنان بهائی شده بودند فقط در ایران به صد هزار نفر بالغ گردید که با توجه به جمعیت ۵ تا ۸ میلیونی آن روز ایران می‌توان گفت تا دو درصد جمعیت ایران بهائی بوده‌اند.^{۲۴} به علاوه نباید فراموش کرد که این پیشرفت چشمگیر تحت فشار آزار و اذیت و زندان و تبعید و شهادت حاصل شده بود. تا سال ۱۹۶۳ تعداد بهائیان جهان به ۴۰۰ هزار نفر رسیده بود، در سال ۱۹۸۵ این تعداد به ۳،۵۰۰،۰۰۰ نفر و در سال ۱۹۹۱ به ۵،۴۰۰،۰۰۰ نفر و در سال ۲۰۰۱ به ۶ میلیون نفر و اینک به حدود ۷،۶۶۶،۰۰۰ رسیده است^{۲۵} با در نظر گرفتن اینکه جمعیت کل دنیا در آغاز آ شکار شدن دین بایی و بهائی حدود ۱/۱ میلیارد نفر بوده و امروز ۶ برابر آن زمان است، مشاهده می‌شود که رشد کمی جامعه بهائی نسبت به ۶ برابر شدن

زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست

حامد

در صفحه ۶۱ ایام است که: «رؤیای يك پروفیسور بهائی». «جناب پروفیسور استودکاب که یکی از «عقل کل» های بهائیت در مغرب زمین است در سال ۱۳۲۵ (بیش از ۶۰ سال قبل) مقاله ای نگاشته پیش بینی کرده که در سال ۲۰۰۱ میلادی جهان به تسخیر بهائیان درمی آید و آنگاه وضعیت عالم را در آن سال ترسیم کرده است. پیشگویها و بهتریگویم: خوابهای خوش زیرمتأسفانه تاکنون که ۶ سال از سال ۲۰۰۱ می گذرد هیچ محقق نشده، سهل است که ضدان نیز وقوع یافته و این امر هزار و یک دلیل دارد که یکی از مهمترین آنها این است که مسلک حضرات نه تنها موفق به هیچ تغییری در جهان نشده بلکه در خاستگاه اصلی خود نیز هنوز قادر به گرفتن رسمیت نشده و حکم قاچاق را دارد. خود جناب پروفیسور که بعید است زنده مانده باشد تا صحت پیش بینی های خود را با دو چشم، علانیه ببیند ولی به همکیشان محترم وی، باتوجه به قاچاقی بودن این مسلک در زادگاه خود باید ضرب المثل مشهور ایرانی را گفت که: قاچ زمین (زین) را بیچسب، اسب سواری پیشکش. مع الاسف. اسرائیل نیز که در طول دهها سال گذشته لانه امنی برای حضرات بوده، اخیراً با موشکهای ارسالی از سوی شیرمردان حزب الله لبنان شدیداً نا امن شده و بعید نیست که ناچار شوند جل و پلاس خود را از آنجا یکسره به نیگی دنیا منتقل کنند. ای بسا آرزو که خالک شده.» ویژه نامه ایام پس از این مقدمه، خلاصه ای از مقاله جناب وودکاب را به سلیقه خود ارائه می نماید.

اینکه چرا ایام مدعی «دقیق و عالمانه» بودن، مأخذ مقاله را ارائه نمی دهد به این خاطر است که مثل سایر مقالات محققینش، که قیم و ولی ملت ایران شده اند تا به جای ایشان بخوانند و تحقیق نمایند آنچه خود می خواهند القاء کنند، مایل نیست کسی اصل مقاله شش صفحه ای مزبور را به قطع A4، مندرج در نشریه اخبار امری جامعه بهائیان ایران، منتشره در سال ۱۳۲۸ هجری شمسی با اصل کلمات مؤلف آن بخواند و خود با نقشه الهی برای دوران جدید زندگی بشر آشنا شود و آن را بفهمد و به فکر خود قضاوت کند. با این حال تا همین حد هم مفید است چه که از همین مقدار مذکور در ایام نیز معلوم می شود که تعالیم بهائی چه آینده ای را برای بشر می خواهد.

نویسنده محترم از روی غفلت توجه نکرده که همین خلاصه مقاله مزبور به تنهایی پاسخ تمام ۶۴ صفحه ایام شده است که به دروغ بهائیان را سیاسی و ساخته استعمار و ضدایران و اسلام معرفی نموده است. چه که ملت عزیز ایران وقتی چنین طرحی را برای نجات عالم از جنگ و جدال و تعصبات خانمانسوز و رفع نابرابری های گوناگون و ایجاد صلح و وحدت جهانی و یک خانواده شدن جامعه بشری که توسط مرتبی جدید آسمانی این عصر، حضرت بهاء الله ارائه شده، می ببینند، فوراً تناقض آشکار بین تهمت های ۶۴ صفحه ایام را با طرح الهی مزبور در می یابند. به این علت است که اگر جام جم متوجه بود ناخودآگاه چه خدمتی به آگاهی ملت عزیز ایران درباره حقایق عالیله دین بهائی نموده، فوراً نسخه های آن را جمع آوری می کرد. اما در برابر اراده الهی چه می تواند بکنند. حضرت بهاء الله فرموده اند امرشان را به اراده الهی، هم توسط پیروانشان وهم به واسطه مخالفانشان پیش می برند.

از این گذشته، حواس نویسنده ایام جمع نبوده که هم در اصل مقاله و هم در نقل خود ایشان در ایام، عبارات «مجسم نمائیم» و «فرض کنیم» و «تصور کنیم» هم در باره خود طرح، و هم درباره سال ۲۰۰۱ میلادی به کاررفته. با این وجود خواسته تلقین نماید منظور مؤلف بهائی مزبور «تحقق و عملی شدن» نقشه حضرت بهاء الله برای صلح جهانی و وحدت عالم انسانی در سال ۲۰۰۱ بوده است. حال آنکه نویسنده بهائی در مقاله خود اشاره کرده که طرح مزبور را با توصیفی که حضرت ولی امر بهائی از دنیای آینده ارائه

فرموده اند، مجسم نموده است.^۱ اما نویسنده ایام کاری به سایر توضیحات حضرت ولی امر الله، از جمله درباره مراحلی که برای رسیدن به وحدت و صلح جهانی لازم است،^۲ ندارد و فقط به نیت ضدیت با ظهور جدید الهی می خواهد القاء کند که بهائیان در خواب و رؤیای چنین طرح و نظمی بوده هستند. همین جناب وود کاب در کتاب آرامش برای جهان پر آشوب، صفحه ۱۶۱، درباره تحقق طرح مزبور چنین نوشته اند: «این امر نمی تواند در یک لحظه یا طی ده سال تحقق یابد، ولی طلائع وحدت عالم انسانی از لفظن زمان رفته رفته ظاهر می شود، لکن اکمال و اتمام آن باید هدف و تلاش بشریت طی قرن های آینده باشد.» چنین است که جام جم همه چیز را تحریف می کند.

اما حتی علی رغم همه این ها، جالب است توجه کنیم علی رغم اینکه نویسنده، سال ۲۰۰۱ را «فرض کرده» بوده، ولی از زمان نوشتن مقاله ایشان تا آن سال (حدود ۶۵ سال) مقدمات زیادی برای تحقق نهائی طرح مزبور در میقات خود، توسط جامعه بشری در کل و جامعه بهائی انجام شده است.

شاید اوج مقدمات مزبور را تا آن سال مهم، برگزاری سه کنفرانس بزرگ بی سابقه جهانی «سران سیاسی»، «رؤسای ادیان»، و «سازمان های NGO»، در سال ۲۰۰۰ در نیویورک دانست که توسط سازمان ملل متحد برگزار گردید و از جامعه بین المللی بهائی خواسته شد که ریاست مشترک آنها را به عهده گیرد. اما امثال ایام هیچ گاه مایل نیستند ملت عزیز ایران در جریان چنین وقایع مهمی قرار گیرند. آیا جالب و تأمل برانگیز نیست که در آن سه کنفرانس، نمایندگان سیاسی و دینی و جوامع مدنی سراسر جهان، طی اعلامیه و بیانیه هایی مجزا، نمائی از همان طرح حضرت بهاء الله، مذکور در مقاله جناب وود کاب را، برای عملی کردن آن تصویب و ارائه کردند.^۳ جام جم می ترسد که به ملت شریف ایران بگوید که سازمان ملل چه نقشی را در برگزاری کنفرانس های مذکور از جامعه بین المللی بهائی درخواست نمود؛ آری می ترسد چون آکر آن را بگوید، دیگر نمی تواند به تسخیر بنویسد که جامعه بهائی «نه تنها موفق به هیچ تغییری در جهان نشده بلکه در خاستگاه اصلی خود نیز هنوز قادر به گرفتن رسمیت نشده و حکم قاچاق دارد.» در قسمت های دیگر همین مجموعه می خوانید که جامعه بهائی در نزد جهانیان چه مقام و ارزشی دارد (از جمله در مقاله «فعالتهای بین المللی جامعه بهائی در زمینه وحدت و رفاه عالم انسانی» در همین مجموعه). در حقیقت حسادت امثال جام جم به مقام عظیم و نفوذ معنوی و موفقیت های جامعه بهائی در دنیا است که ایشان را به نوشتن چنین مقالاتی وا داشته تا این مقام را مستور و پوشیده بدارند. اشتباهی که مخالفین ادیان آسمانی همیشه مرتکب شده اند و به واسطه آن خود و بعضی نفوس را از مواهب الهی محروم نموده اند، همین است که متکبران فکری کنند این ایشان هستند که باید به ادیان الهی رسمیت بدهند، حال آنکه رسمیت ادیان را خدای دهد، نه مخالفین آن. بد نیست جام

جمیان، به جای تکبر و غرور در برابر خدا و نوشتن ترهات و تحریفات، کمی تاریخ ادیان را از این نظر بررسی فرمایند تا بلکه متنبه شوند و حد بشری خود را بشناسند و به جای شکوه و فریاد و تاله و حسد، شکر الهی بجا آورند که به وعده اش عمل فرموده و موعود کل ادیان را بموقع خود فرستاده است.

اما چند کلمه هم راجع به دیگر عبارات تسخیر آمیز ایام عرض شود تا هموطنان عزیز بیشتر به بی انصافی آنان پی برند. به تسخیر، نویسنده بهائی مقاله را «جناب پروفیسور استودکاب که یکی از «عقل کل» های بهائیت



مراسم دعا برای قربانیان تسونامی در مشرق الاذکار سیدنی، استرالیا. دی ماه ۱۳۸۳ (ژانویه ۲۰۰۵)



مراسم روز بین المللی زنان در سازمان ملل متحد. ۱۴ اسفند ۱۳۸۳ (۴ مارس ۲۰۰۵). در این مراسم خانم بانو دوگال، نماینده اصلی جامعه ی بین المللی بهائی (BIC) و رئیس دفتر آن برای ترقی و پیشرفت زنان، به عنوان رئیس کمیته ی NGO در باره وضعیت زنان صحبت کرد

با تمام قوا و با اطمینان کامل به تحقق وعود شکوهند الهی قیام نمایم و اجازه ندهید که هیچ مشکلی شما را از خدمت باز دارد....
همچنین خواندن مطلب زیر نیز که از همان نشریات اخبار امری است که جام جم به وفور از آنها استفاده کرده و بلا استثنا تحریفشان نموده، خالی از لطف نیست. در اخبار امری سال ۱۳۳۰، بهمن و اسفند، شماره ۱۱-۱۰، ص ۱۵، چنین نوشته است:
ترجمه از اخبار امری امریکا، شماره ۲۵۰:

مقاله مفصلی درجیده شمشیر مطبوعات منطبعه ممفز، مورخه پنجم اکتوبر ۱۹۵۱ در دو ستون به قلم دکتر وینک فلد چاپ شده است (دکتروینک فلد عضو کمیسیون مسیحیان امریکا و فلسطین بود که با هیئت اعزامی تحت ریاست عالی جناب کشیش پاتر از شهر کاناساز مأمور فلسطین گردید). مقاله مذکوره به قلم دکتروینک فلد است و در آنجا اعلان می کند که بهائیان محل اعتماد و اطمینان عموم می باشند. شروع این مقاله در جواب سؤالی است که کشیش شهر ممفز از یک جریده نگار یهودی در حین می نماید و به این نحو پاسخ می شوند: «پیروان آئین بهائی فوق العاده نجیب هستند و منزه از بغض و کین می باشند و حینا را شهر مقدس می دانند.» دکتر وینک فلد می گوید نتیجه مطالعات من به اینجا رسید که فریقین متخاصمین یعنی اعراب و یهود اطمینان و اعتماد به اهل بهاء دارند زیرا آنها اهل فساد نیستند بلکه منویات صادقانه و خیرخواهانه دارند و همین طور به دکتر نامبرده معلوم شده که در جنگ های ۱۹۴۸ هم عرب وهم یهود اگر برخورد به یک نفر بهائی می نمودند و فرد بهائی خود را معرفی می نمود اجازه ورود در منطقه خود می دادند و خوش آمد می گفتند چه که زخم های بیماران فریقین را به کمال مهربانی تیمار و پرستاری می کردند. در این مقاله بعد از آنکه شمه ای از تاریخ امر (بهائی) می نویسد از تعالیم روحانی بهائی هم می نگارد. باری ملت ایران را مژده باد که حضرت بهاء الله به صرف اراده الهی این دنیا را گلستان خواهند فرمود و اتحاد نوع بشر را متحقق خواهند ساخت. از آن عزیزان دعوت می نمایم که بیانیه مرکز جهانی بهائی، بیت العدل اعظم راتحت عنوان «وعده صلح جهانی» که در سائت های بهائی نیز موجود است ملاحظه و مطالعه فرمایند تا بیشتر با طرح موعود محبوبشان برای جهان فردا آشنا شوند. در آخرین بیانیه مزبور این بیان حضرت بهاء الله مذکور است که می فرمایند: «این نزاع های بیهوده و جنگ های مهلك از میان برخیزد و صلح اکبر تحقق یابد.»

در مغرب زمین است»، معرفی می کند. حال آنکه اگر ایشان رامی شناخت چنین تمسخر نمی کرد و خود را نزد هموطنان عزیز مفتضح نمی نمود. جهت اطلاع سروران عزیز عرض می شود که جناب وود کاپ آمریکائی ای هستند که به دین بهائی ایمان آورده، در پرتو تعالیم آن بهترین تحلیل ها را درباره نقش ادیان در بنای تمدن و فرهنگ بشری ارائه داده اند. از جمله آثار ایشان «آرامش برای جهان پر آشوب» فوق الذکراست که به فارسی هم ترجمه شده و در ایران نیز موجود است. در این کتاب درباره حقانیت اسلام و نقش آن در بنای تمدن بشری نیز فصلی جداگانه ارائه فرموده اند. اما اعجاب انگیزتر، آنکه کتاب خاص نظیری نیز در باره اسلام عزیز دارند که بهتر است شرح آن را از قلم استاد ناصرالدین صاحب زمانی در کتاب «خداوند دو کعبه»، صص: ۲۲۹-۲۲۶ بخوانیم. «۵ ماه پیش از سفرم به بئسن، در فروردین ۱۳۴۶ در کتابخانه مسجد زیبای واشنگتن به کتاب کوچکی از یک نویسنده آمریکایی برخورد کردم که از جهاتی چند دارای گیرایی خاص بود. کتاب نوشته استن وود کاب «سهم اسلام در تمدن جهان» نام دارد (Islamic contribution to civilization)، و یکی از کم نظیرترین کتابهایی به شمار می رود که در کمال اختصار، لیکن با رسایی و دیدی وسیع و جامع، درباره اهمیت تمدن اسلامی برای تاریخ و فرهنگ انسانی، به یک زبان زنده غربی، تا آنجا که نویسنده آگاهی دارد، تا کنون تدوین یافته است.» شایان ذکر است که آقای دکتر صاحب زمانی از عقیده دینی جناب وود کاب اطلاع نداشته اند تا مبدا خدای ناکرده به خاطر این شهادتشان مورد ملامت و بی مهری جام جمیان بی انصاف قرار گیرند. حال آیا آنچه در فوق ملاحظه فرمودید، خود به وجهی دلیل بطلان تهمت ها نمی نیست که نامهربانان در قسمت بهائیت و امریکا و اسرائیل در صفحات ۲۲ تا ۳۳ ایام القاء کرده اند؟

اما درباره لاف های غافلان و کودکانه جام جم راجع به جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و حزب الله لبنان نیز که معلوم نیست چرا برای اهل بهاء که مداخله ای در این امور نجویند نوشته، باید عرض کرد بهائیان به فکر صلح و وحدت جهان هستند و نه نزاع های گوناگون مذهبی و ملی و نژادی موجود. برای قربانیان همه این جنگ ها اشک می ریزند و دست به دعا هستند که این نزاع های بیهوده تمام شود. علاوه بر دعا سعی می کنند با ابلاغ و اجرای تعالیم آئین مقدسشان جهانیان را متوجه راه حل های حضرت بهاء الله برای نجات از این تعصبات و جنگ ها سازند. در این راه فکر «جل و پلاس» نیستند و درگهشان ملکوت ابهی است و نه «بئنگی دنیا»، نگران «خاک شدن آرزوهای شان» نیستند، چه که «نقشه الهی را برای وحدت و صلح جهانی» آرزو نمی انگارند بلکه محتوم و قطعی می دانند و در این راه نیز چنانکه ۱۶۴ سال نشان داده اند، تا پای جان ایستاده اند، که «سرخم می سلامت، شکند اگر سوئی.»
جهت استحضار هموطنان عزیز و روشن شدن حقیقت فوق، ملاحظه قسمتی از ترجمه پیام مرکز جهانی بهائی، بیت العدل اعظم الهی، مورخ ۱۷ آگست ۲۰۰۶، خطاب به بهائیان سراسر عالم، که در آن اشاره ای نیز به جنگ ۳۳ روزه مزبور شده، گویاست. می فرمایند:

دوستان عزیز و محبوب، بحران يك ماهه ای که زندگی در این منطقه را شدیداً به خطر انداخته بود و تهدیدی محرز برای حفاظت مرکز جهانی امر مبارک محسوب می شد به لطف و مرحمت الهی در ظرف چند روز گذشته فرو نشست. قربانیان بی گناه هر دو سوی این مخاصمه را در ادعیه صمیمانه خود به یاد آریم و تسلی قلوب محزون آنان را از درگاه الهی مستلث نمائیم...

اغتشاش اخیر که بار دیگر ارض اقدس را در برگرفت تنها جدیدترین واقعه در سلسله آشوبهای مکرری است که اوضاع بی ثباتی را که دیری است بر خاور میانه حکمفرماست نمایان می سازد و تنها یکی از مصائب بی شمار و فزاینده ای است که عالم بشریت را متزلزل ساخته است. برای پیروان جمال اقدس ابهی که به دیدگاه شفابخش نقشه الهی در مرحله ی فعلی آن واقفند نا آرامی هایی که متناوباً این سرزمین انبیای الهی را تحت تاثیر قرار می دهد می تواند بیش از هر چیز یاد آور و فی الحقیقه انگیزه ای برای انجام مجهودات و ایفای وظایف فوری ایشان باشد. پس



خانم بانو دوگال در حال صحبت کردن در کنفرانس تعاون بین الادیان برای صلح در سازمان ملل متحد. ۱ تیر ۱۳۸۴ (۲۲ جون ۲۰۰۵).



خانم بانو دوگال در حال صحبت کردن در کنفرانس تعاون بین الادیان برای صلح در سازمان ملل متحد. ۱ تیر ۱۳۸۴ (۲۲ جون ۲۰۰۵).

علل ترس و نگرانی ردیه نویسان سیاسی و مذهبی علیه دیانت مقدس بهائی

از کتاب نگاهی تازه به دیانت بهائی

ایام آینه تمام نمای ترس و نگرانی از رشد دیانت مقدس بهائی است. نه تنها علماء، از جمله مرحوم آیت الله بروجردی، چنین نگرانی وترسی را در زمان پهلوی داشتند (رجوع شود به صص ۵۰ تا ۵۴ ایام، از جمله مقاله «نگران از نفوذ»، صفحه ۵۰)، بلکه احلاف آنان نیز هم اکنون در جمهوری اسلامی، علی رغم اینکه تمام قدرت سیاسی و مذهبی را نیز در دست دارند، چنین ترسی را در جان و روح خود احساس و لمس می کنند. اگرچه ظاهراً برای توجیه این ترس متوسل به تهمت های سیاسی شده و می شوند، و گاه سعی می کنند جامعه بهائی را خوار و ذلیل و بی مقدار جلوه دهند و مسخره کنند (مثل صفحات ۶۱ و ۶۰ ایام)، ولی حقیقت مطلب این است که به فرموده بیت العدل اعظم (دریام منبع ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳)، دلیل اصلی «این که علماء و امراء از بدو ظهور به مخالفت با امر حضرت بهاء الله قیام نمودند آن بود که حضرتش را مؤسس جامعه ای بدیع مبتنی بر برابری و عدالت اجتماعی می دیدند که در آن، جا و مقامی برای خود نمی یافتند. این بیم و هراس از آن زمان تا کنون انگیزه بروز شدائد و بلاهای متوالیه بر آن سالکان سبیل محبت و وفا بوده و هیچ شخص منصفی انکار نخواهد کرد که علی رغم این مظالم جامعه بهائی اقلیتی خلاق و نمونه ای از تمدن آینده مورد نظر حضرت بهاء الله و نشانه ای از اراده آهنین آن جمال مبین برای تحقق مقصد اعلامی خویش است.»

۳۰ سال پیش به همراه غارت و مصادره اموال و دارائی های افراد و جامعه و تشکیلات بهائی، کتب و آثار و نشریات و آرشیو و اوراق مؤسسات اداری بهائی نیز از دفاتر و کتابخانه ها و منازل بهائیان برده شد. بتدریج گروه هایی به اصطلاح محقق و مورخ رسمی آماتور نیز اجبر شدند و به جان آثار مزبور افتادند تا ببینند چه به دست خواهند آورد که توجیهی باشد برای حس و شکنجه و قتل بهائیان و غارت و مصادره اموال ایشان و اخراجشان از مشاغل دولتی و غیر دولتی و دانشگاه ها و خلاصه سایر مظالم و محرومیت های اجتماعی وارده بر آنان پس از انقلاب اسلامی. اما هرچه گشتند مدرکی دال بر خیانت و وطن فروشی بهائیان نیافتند. از طرفی نیز برای منظورهائی دیگر نسبت به کل هموطنان عزیز ایران، دانشجویان خط امام نیز، ضمن جستجوهای شان، مدرکی قابل توجه از اسناد به اصطلاح لانه جاسوسی علیه جامعه بهائی نجستند. در عوض آنچه برای این محققان آماتور رخ داد، مشاهده عظمت و شکوه و جلال جهانی امر بهائی و جامعه آن بود که حداقل می توانستند گوشه هایی از انعکاس آن را در نشریات بهائی که همراه بامدارک و عکس بود ببینند. نتیجه چیزی جز وحشت شان نبود. کسانی که ندای حضرت بهاء الله را دست کم گرفته بودند و فکرمی کردند ادعای کودکانه مورخین و محققین و ردیه نویسان از زمان قاجار تا جمهوری اسلامی، مبنی بر قلع و قمع بایان و بهائیان به دست ناصرالدین شاه و امیرکبیر و سلاطین عثمانی و آیات عظام و دیگران، جدی و واقعی بوده، به یک باره دیدند که نه تنها چنان نبوده، بلکه هرچه بر قلع و قمع آن کوشیده اند، نتیجه برعکس شده است. برای آن که هموطنان عزیز وحشت آنان و جام جمیان را حس بکنند، از آنها می خواهد که از جمله از جام جم و محققین اجبر رسمی آن بخواهند تمام صدها نسخه نشریات بهائی آهنگ بدیع، اخبار امری، ترانه امید، پیام بهائی... را بدون کم و کاست در اختیار ایشان گذارند.

آن وقت هموطنان عزیز خواهند دید که به همین علت است که جام جم برای پنهان داشتن آن نشریات بوده که گزیده هائی تحریف شده از آن را در لابلای مقالات ویژه نامه ایام گنجانده است. به همین علت است که جام جمیان و امثال ایشان مدت هاست که برای مخفی کردن عظمت و نفوذ معنوی و اجتماعی امر بهائی، به دست و پا افتاده، می خواهند ملت عزیز ایران را در بی خبری نسبی از عظمت امر بهائی نگهدارند تا بتوانند بعضی را علیه آن تحریک نمایند و با افتراء و دروغ و تهمت ناشی از غرور و حسد، ابراکل آلود نمایند تا شاید ماهی مقاصد خود را از آن بگیرند و وحشت خود را فروشانند. به این منظور برای آشنائی هموطنان عزیز، گوشه ای از اقدامات و موفقیت های جامعه بهائی را در زمینه های توسعه اجتماعی و اقتصادی در سراسر دنیا، که ناشی از قوه خلاقه الهی این ظهور جدید است، تقدیم می کند تا جان و روحشان از آن شاد و محفوظ گردد و بر خود ببالند که اینهمه آثار دیانتی است که از کشور عزیز ایشان برخاسته است (این قبیل اخبار از جمله در همان نشریات فوق الذکر و مجله عالم بهائی با عکس و تفصیلات آمده است).

فعالیت های بین المللی جامعه بهائی در زمینه وحدت و رفاه عالم انسانی

همان گونه که ذکر شد، یکی از اقدامات بهائیان برای برقراری وحدت عالم انسانی ترویج تعالیم اساسی فوق الذکر است. اما بهائیان به بیان این اصول اکتفا نکرده اند، بلکه برای اجرای آنها در نقاط مختلف عالم تلاش فوق العاده ای مبذول داشته اند.

از همان اوایل ظهور جدید این اقدامات در ایران آغاز شد. حضرت بهاء الله در آثاری مثل لوح سلطان و لوح دنیا، و حضرت عبدالهء نیز در آثاری مانند رساله مدنی و رساله سیاسی اهل ایران را به اصلاح امور معنوی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی تشویق و راهنمایی فرمودند و بهائیان در پاسخ به آن، اقدامات فراوانی را در جهت انجام این اصلاحات، مانند ساختن مدرسه و حمام و بیمارستان و غیره به سبک جدید، انجام دادند. متأسفانه بسیاری از این زحمات در اثر نادانی و تعصب رهبران دینی و مملکتی به هدر رفت، اما به هر حال تحول عمیقی در ایران به وجود آورد (در این مورد از جمله مراجعه شود به بیانیته بیت العدل اعظم با عنوان قرن انوار، و کتاب بهائیان و ایران آینده، از ب. همایون).

در سطح بین المللی، حضرت بهاء الله با ارسال الواحی خطاب به پادشاهان و سران عالم آنان را به تأسیس صلح و تشکیل مجامع عظیم برای حصول وحدت نوع انسان فراخواندند. حضرت عبدالهء نیز علاوه بر مکاتبات خود با مجامع بین المللی (مثل مکاتبه با سازمان مرکزی صلح پایدار در لاهه)، در سفرهای خود به سرزمین های غربی با تعداد بسیاری از صاحبان اندیشه و تفکر ارتباط برقرار نمودند. ایشان در مصاحبه هایی که نشریات مختلف با ایشان به عمل آوردند هدف خود از مسافرت به کشور آمریکا را شرکت در کنفرانس صلح لیک موهونک (LAKE MOHONK PEACE CONFERENCE) به دعوت سازمان دهندگان آن عنوان نمودند.

همزمان با توسعه دیانت بهائی در زمان حضرت ولی امرالله سازمان های بین المللی شروع به شکل گیری نمودند و جامعه بهائی نیز دامنه فعالیت ها و خدمات خود را در سطوح محلی و ملی و بین المللی گسترش داد. نقطه اوج این ارتباط را می توان در همکاری جامعه بهائی با جامعه ملل و بعدها با سازمان ملل متحد و سازمانهای وابسته به آن مشاهده نمود. ذیلاً به ارتباط جامعه بهائی با این سازمانها و نمونه هایی از همکاری های انجام شده اشاره خواهد شد و سپس نمونه هایی از اقدامات جامعه



عکس بنای یادبود صلح بهائی در ریو دو ژانیرو که نشان بهائی اسم اعظم بر بالای آن قرار دارد و صفتی از جوانان دریلکان مشاهده می شوند که به مناسبت کنفرانس محیط زیست و توسعه سازمان ملل متحد در حال حمل خاک کشورها برای پرکردن بنای مزبور می باشند.

۲۴ خرداد ۱۳۷۱ (۱۴ جون ۱۹۹۲)



بهاینی در سطوح ملی و محلی به منظور بهبود و پیشرفت و رفاه عالم انسانی ارائه خواهد گردید.

ارتباط با جامعه ملل و سازمان ملل متحد

در سال ۱۹۲۶ میلادی جامعه بهائی با تأسیس دفتری بین‌المللی در ژنو که مقر جامعه ملل بود، مرکزی برای ایجاد ارتباط با این نهاد بین‌المللی برقرار نمود. جامعه ملل با چاپ نام این دفتر در نشریات رسمی خود آن را به رسمیت شناخت. این دفتر به عنوان زیربنایی برای مشارکت بهائیان در جامعه ملل عمل می‌نمود.

از آغاز پیدایش سازمان ملل متحد جامعه بهائی ارتباط نزدیکی با آن برقرار نموده است. هنگامی که در سال ۱۹۴۵ میلادی منشور سازمان ملل متحد در سانفرانسیسکو امضاء گردید، نمایندگان بهائیان نیز حضور داشتند. در سال ۱۹۴۸ اعلامیه بهائی با عنوان «تعهدات و حقوق بشر» تسلیم این سازمان گردید و در سال بعد سازمان ملل جامعه بهائی را به عنوان يك سازمان غیر دولتی بین‌المللی با عنوان «جامعه بین‌المللی بهائی» THE BAHAI INTERNATIONAL COMMUNITY به رسمیت شناخت. پس از دریافت این اعتبارنامه، فعالیت گسترده و چشمگیر جامعه بهائی با شور و حرارت فراوان در این سازمان آغاز گردید. توانایی جامعه بهائی در سازماندهی گروه‌های گوناگون از مردان و زنان داوطلب برای ارائه خدمات بشر دوستانه در زمینه‌های گوناگون اجتماعی و اقتصادی زمینه مساعدی برای همکاری با این سازمان بین‌المللی فراهم ساخت. علاوه بر این از آنجا که بهائیان از دست‌بندی‌ها و مشاجرات سیاسی به دور هستند، مورد اعتماد و توجه تمام دست‌اندرکاران سازمانهای بین‌المللی قرار گرفتند. به مرور زمان برای همه این افراد آشکار شد که جامعه بهائی نمی‌خواهد از حسن شهرت خود در جهت نیل به اهداف خویش استفاده کند، بلکه این مشارکت و فعالیت در خدمات اجتماعی تنها در جهت خدمت به عموم نوع بشر می‌باشد.

یکی از این فعالیت‌ها عبارت از برنامه‌ای بود که در سطح جهانی افکار عمومی را برای پذیرش سازمان ملل متحد مساعد نموده و آنان را به حمایت از انجمنهای ملی ملل متحد (UNITED NATION ASSOCIATIONS) ترغیب نمود. همچنین در سال ۱۹۶۸ يك نماینده بهائی به عضویت کمیته اجرایی سازمانهای غیر دولتی ملل متحد انتخاب شد و بعداً مقام رئیس و نائب رئیس آن کمیته را احراز کرد. به علاوه، در سال ۱۹۷۰ جامعه بهائی در شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد (ECOSOC) به مقام عضو مشاور ارتقاء یافت. در سال ۱۹۷۴ رسماً عضو وابسته برنامه محیط زیست ملل متحد (UNEP) شد و در سال ۱۹۷۶ عضو مشاور صندوق کودکان، یونسف (UNICEF) گردید. در سال ۱۹۸۹ به عنوان عضو مشاور صندوق سازمان ملل متحد در مورد پیشرفت زنان (UNIFEM) برگزیده شد. همکاری فعالانه‌ای نیز با سازمان جهانی بهداشت (WHO) در سال ۱۹۸۹ آغاز گردید؛ در چهار سال پایانی قرن بیستم، نماینده دائمی جامعه بین‌المللی بهائی به سمت دبیر کنفرانس سازمانهای غیر دولتی که هیأت مرکزی تنظیم امور آنها در سازمان ملل متحد است برگزیده شد.

علاوه بر این، جامعه بهائی در کنفرانسهای منعقد شده از سوی سازمان ملل در مواضع مختلف اقتصادی و اجتماعی و تربیتی، شرکت فعال داشته است. نمایندگان جامعه بهائی در این کنفرانسها عبارت از طیف وسیعی از ساکنان کشورهای مختلف عالم بودند که با مشارکت فعال خود در مباحثات و سخنرانیه‌ها، مسائل مهمی که جامعه بشری را به خود مبتلا نموده بود مطرح می‌کردند. نمونه‌هایی از این کنفرانسها عبارتند از: کنفرانس آموزش و پرورش برای همه (با همکاری یونسکو) در تایلند (۱۹۹۰)، کنفرانس سران درباره کودکان در نیویورک (۱۹۹۰)، کنفرانس محیط زیست سازمان ملل متحد در ریودوژانیرو (۱۹۹۲)، کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین (۱۹۹۳)، کنفرانس بین‌المللی جمعیت در قاهره (۱۹۹۴)، کنفرانس سران جهان درباره پیشرفت اجتماعی در کپنهاگ (۱۹۹۵)، کنفرانس زنان در پکن (۱۹۹۵)، کنفرانس

گفتگوی توسعه ادیان جهان در لندن (۱۹۹۸)، پارلمان ادیان جهان در آفریقای جنوبی (۱۹۹۹)، و کنفرانس جهانی مقابله با نژاد پرستی در دوربان (۲۰۰۱).

سخنرانان بهائی در این کنفرانسها با بیان ارتباط بین جنبه‌های اجتماعی و روحانی جامعه انسانی، ابعاد جدیدی از مشکلات جوامع بشری و راه حل آنها را با استفاده از تعالیم حضرت بهاءالله مطرح نمودند. اعتماد اعضای سازمانهای غیر دولتی به جامعه بهائی سبب گردید که از نمایندگان بهائی به دفعات دعوت گردد که به جای تسلیم اعلامیه یا بیانیه، به نطق و خطابه بپردازند. تجربه جامعه بهائی از بکارگیری تعالیم بهائی جهت حل مشکلات و مسائل جوامع مختلف و متنوع در گوشه و کنار این کره خاکی سبب شد که این جامعه درکی عمیق تر درخصوص مسائل مربوط به پیشرفت و توسعه داشته باشد. شاید بتوان گفت که برای اولین بار در تاریخ، جامعه‌ای واحد و در عین حال متکثر از تمامی اقوام و نژادهای بشری با هماهنگی و اتحاد نسبت به ثبت و ارزیابی تجارب خود در زمینه توسعه جوامع اقدام نموده و به نتایج جالب توجهی دست یافته است. این تجارب غنی، اعضای جامعه بهائی را قادر ساختند که به نحوی فعال در مذاکرات و مشاورات و سخنرانی‌هایی که در سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای بین‌المللی تشکیل می‌گردد شرکت داشته باشند.

به عنوان نمونه می‌توان به حضور بیش از ۲۵۰ نفر از بهائیان از چهل کشور در کنفرانس سران جهان درباره پیشرفت اجتماعی در کپنهاگ در سال ۱۹۹۵ اشاره نمود. همچنین در کنفرانس زنان در پکن در سال ۱۹۹۵ بیش از ۵۰۰ نفر از بهائیان سراسر عالم حضور داشتند. همچنین می‌توان به تأسیس دفاتری برای ترقی و پیشرفت زنان توسط ۵۲ محفل روحانی ملی و مشارکت تعداد کثیری از زنان و مردان بهائی در کنفرانسها و جلسات بحث و مذاکره در سطوح محلی و ملی و بین‌المللی و برگزیده شدن نمایندگان بهائی برای تصدی سمتهای مهمی در کمیته‌های اصلی سازمانهای غیردولتی از جمله کمیته‌ای که به صندوق توسعه و گسترش امور زنان در سازمان ملل خدمت می‌کند اشاره نمود.

نقطه اوج این فعالیتها در سال ۲۰۰۰ با فعالیت مجدانه نمایندگان بهائی در کنفرانسهای سه‌گانه هزاره (پایان قرن بیستم) قابل مشاهده است. اولین سری از این جلسات از ۲۲ تا ۲۶ می سال ۲۰۰۰ به دعوت کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد در نیویورک تشکیل گردید که در آن نمایندگان هزار سازمان غیردولتی حضور داشتند. سپس از ۲۸ تا ۳۱ اوت سال ۲۰۰۰ رهبران اکثر جوامع دینی در مرکز سازمان ملل متحد اجتماع نمودند. دبیرکل جامعه بین‌المللی بهائی نماینده بهائیان بود که در یکی از جلسات عمومی آن اجتماع سخن راند. این دو اجتماع مقدمه‌ای برای اجتماع سران حکومت‌های جهان از ۶ تا ۸ سپتامبر سال ۲۰۰۰ بود که در آن ۱۴۹ نفر از سران ممالک و رؤسای دولتها گرد هم آمدند و به مشورت پرداختند. در این کنفرانس نیز نماینده جامعه بین‌المللی بهائی به عنوان سخنگوی مجمع سازمانهای غیردولتی به ایراد سخنرانی پرداخت. از طریق مشارکت فعالانه جامعه بهائی در این کنفرانسهای جهانی، کوشش می‌شود تا تأثیر عمیقی در جهت گرفتن افکار جهانیان در طریق وحدت و صلح گذاشته شود.

بیانیه‌های بین‌المللی

جامعه بهائی در مقاطع مختلف تاریخی از طریق صدور بیانیه خطاب به سازمانهای بین‌المللی و حکومتها و سایر رهبران فکری و دینی جهان تأثیر وسیع و عمیق در شکل‌گیری و ایجاد درکی جدید نسبت به زندگی انسان در این کره خاکی گذاشته است. همچنین این جامعه از همه این سازمانها و نهادهای بشری دعوت می‌کند تا با کسب دیدی جدید نسبت به جهان، در جهت اتحاد با یکدیگر گام‌های اساسی بردارند. به عنوان نمونه بر طبق گزارش چهارساله شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، جامعه بین‌المللی بهائی در فاصله ژانویه ۱۹۹۴ تا دسامبر ۱۹۹۷ در بیش از ۱۵۰ جلسه تحت نظر



دیدار سفیر بلندیایه رومانی از مرکز جهانی بهائی:
والریا ماریانا استویکا و دومهمان، درمقر اصلی
بیت العدل اعظم . حيفا، اسرائیل. ۱۹ آبان
۱۳۸۵ (۱۰ نوامبر ۲۰۰۶)



دیدار سفیر بلندیایه فرانسه، ژان میشل کازا و
قنصل لوآن فورجرون از مرکز جهانی بهائی.
این عکس در مقر بیت العدل اعظم گرفته
شده است. حيفا،
اسرائیل. ۱۹ آبان ۱۳۸۵ (۱۰ نوامبر ۲۰۰۶)



تقدیم کتاب «Forever in Bloom» و
بیانیه های دیگر بهائی به رئیس جمهور هند.
دهلی نو، هند، ۲۸ تیر ۱۳۷۹ (۱۸
جولای ۲۰۰۰).

نمونه‌هایی از برنامه‌های رفاه اجتماعی و پیشرفت اقتصادی جامعه بهائی

تنها به ارائه بیانیه و سخنرانی در جهت اشاعه افکار عالی ه در سطح بین‌المللی و ملی و محلی اکتفا نکرده است، بلکه با مشارکت فعالانه و سازمان دهی هزاران هزار نفر، عملاً برنامه‌های مؤثری برای بهبود شرایط زندگی نوع بشر در کره زمین طراحی و اجرا کرده است.

همان طور که قبلاً اشاره شد، از آغاز پیدایش اولین جوامع بهائی در کشور ایران، هر جا که جمعیت و شرایط بهائیان اجازه می‌داد اقداماتی جهت بهبود اوضاع زندگی مردم انجام می‌شد. نمونه‌های بسیاری از شهرها و روستاها را می‌توان ارائه داد که در شرایط عقب‌ماندگی و فقر حاکم بر ایران در عهد قاجار، توسط جامعه بهائی صاحب مدرسه برای پسران و دختران، حمام بهداشتی، درمانگاه و بیمارستان، صندوق خیریه و پیکهای نامه‌رسانی گشته بودند. هر چند حملات پی‌گیر دشمنان آئین بهائی مانع توسعه این مؤسسات عام‌المنفعه در کشور ایران گشت، ولی با گسترش جوامع بهائی در سراسر جهان میدان وسیعی برای اقدام و عمل در مقابل بهائیان قرار گرفت.

نیاز روز افزون به این خدمات و فعالیتها در نقاط مختلف جهان سبب گردید که در اکتبر سال ۱۹۸۳ از جوامع بهائی جهان خواسته شود که این برنامه‌های رفاه اجتماعی را به طور منظم پی‌گیری نمایند. در مرکز جهانی بهائی نیز دفتری برای پیشرفت اقتصادی و رفاه اجتماعی تأسیس شد که عهده‌دار هماهنگی و آموزش و تدارکات این برنامه‌ها گردد. این خدمات و فعالیتها فقط شامل بهائیان نمی‌شود و همه افراد بشری را از هر دین و آئینی در بر می‌گیرد. این پروژه‌ها را می‌توان در گروه‌های ذیل طبقه‌بندی کرد:^۸

سوادآموزی: پروژه‌های سوادآموزی بهائی علاوه بر ترویج کسب مهارتهای خواندن و نوشتن، توانمند سازی روحانی افراد و اجتماع را در نظر دارد. پروژه‌ای در گویان نمونه‌ای موفق در این زمینه است. پروژه سوادآموزی «برالهای کلمات» به جوانان کمک می‌کند تا به مسائل اخلاقی بیندیشند و در فعالیتهای خدماتی مشارکت کنند. این پروژه بیش از ۳۰۰۰ آموزگار داوطلب تربیت کرده و ۱۰۰۰۰ جوان را در مناطق شهری و روستایی مورد آموزش قرار داده است.

مدارس رسمی: مراکزهای آموزشی بهائی در محدوده کلاسهای خصوصی تا مدارس سطوح ابتدایی و متوسطه فعالیت دارند. در حالی که همه آنها هدف پیشرفت تحصیلی را دنبال می‌کنند و تأکید مخصوص بر خدمت به اجتماع بر پایه ارزشهای اخلاقی و تعالیم روحانی دارند، هر کدام می‌کوشند تا به نیاز خاص اجتماع خود پاسخ دهند. برای نمونه در کلبسیا، جامعه بهائی برای دختران و پسران تمام ادیان و مذاهبی که امکان دستیابی به سیستم آموزش و پرورش دولتی را ندارند کلاسهای خصوصی رایگان ارائه می‌کند. آموزش اخلاقی پایه برنامه‌های تحصیلی مدارس است که توسط بهائیان اداره می‌شوند. به علاوه برنامه‌هایی تنظیم شده است که تأثیرشان به

سازمان ملل شرکت نموده و بیش از ۸۰ بیانیه در خصوص مواضع متنوع صادر نموده است.^۶

در سال ۱۹۸۵ بیانیه «وعدۀ صلح جهانی» از طرف جامعه بهائی خطاب به عموم اهل عالم انتشار یافت و نسخه‌های فراوانی از آن در اختیار سران حکومتها و صاحبان اندیشه در سراسر جهان قرار گرفت. این بیانیه، در زمانی که بسیاری از افراد بشر حصول صلح جهانی را بعید و حتی غیرممکن می‌دانستند، با بیانی قاطع تأکید نمود که چنین مرحله‌ای از تاریخ بشری نه تنها ممکن، بلکه قطعی است. در این بیانیه مباحث جدیدی در بحث رایج صلح جهانی مطرح گردید که تا آن زمان در مباحثات سران جهان و متفکران و سیاستمداران وجود نداشت و افق جدیدی را بر افکار انسانی باز نمود. ضمن ارائه نشانه‌های مثبت نزدیکی وقوع صلح جهانی، اعتقاد رایج بشر در مورد تنازع بقا در عالم انسانی مورد انکار قرار گرفت، اصول لازم برای تحقق يك صلح پایدار، مانند درك وحدت عالم انسانی به عنوان زیر بنای صلح و عدالت و نظم در عالم، معیارهای جهانی برای حقوق بشر، و غیره ارائه گردید، و جامعه بهائی به عنوان الگویی برای وحدت در کثرت معرفی گشت. این بیانیه اکنون در دستور کار جامعه بهائی در مذاکرات با سازمان ملل متحد و سازمانهای تابعه قرار دارد.

همچنین در اکتبر ۱۹۹۵ به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد بیانیه‌ای تحت عنوان «نقطه عطفی برای جمیع ملل عالم» که مشکلات و نقائص سازمان ملل را بیان می‌کرد و حاوی پیشنهادهایی برای پیشرفت سازمان ملل، از جمله اصلاح ساختار آن، افزایش قدرت اجرایی آن و برابری کشورها در آن بود تهیه و منتشر گردید. بعضی از توصیه‌های جامعه بهائی عبارت بود از: افزایش سطح حداقل الزامات برای عضویت، انتصاب کمیسیونی برای مطالعه مرزها و مناطق مرزی، تحقیق درباره ترتیبات مالی جدید، تعهد نسبت به يك زبان و خط مشترك عمومی، تحقیق درباره امکان يك واحد پول رایج جهانی، محدودیت در اعمال حق وتو، تأسیس نیروم مخصوص نظامی، گسترش اختیارات دادگاه بین‌المللی، تقویت اقدامات مربوط به حقوق بشر، افزایش شرکت زنان در نمایندگی ملل عضو و توسعه برنامه‌های تحصیلی برای تربیت اخلاقی در مدارس جهان.

در آوریل ۲۰۰۲ نیز بیت‌العدل اعظم بیانیه بسیار مهمی را خطاب به رهبران دینی جهان صادر فرمود که مسئولیت آنان را در رفع اختلافات بین پیروان مذاهب مختلف و کمک به برقراری صلح جهانی به ایشان گوشزد می‌کرد، آنان را از خطرات بنیادگرایی مذهبی و نیز بی‌اعتمادی مردم به رهبران دینی و در نتیجه بی‌اعتقادی آنان به دین برحذر می‌داشت، و ایشان را به توجه به اساس و حقیقت ادیان الهی و انجام همکاری‌های بین‌الادیان دعوت می‌نمود.

علاوه بر موارد فوق، می‌توان از صدها بیانیه در زمینه‌های مختلف یاد کرد که عمدتاً در چهار زمینه مهم قرار دارند: (۱) ترقی زنان، (۲) محیط زیست و توسعه، (۳) حقوق بشر، (۴) صلح. این چهار زمینه نشان‌دهنده علائق اصلی جامعه بهائی در برقراری ارتباط با سازمانهای بین‌المللی هستند.



فرهنگی به نمایش می‌گذارد. این رادیو از طریق برنامه‌هایی که ارزشهای اخلاقی را پرورش می‌دهند و بر موسیقی و هنر و فرهنگ بومی تأکید دارند آموزش و پرورش، توسعه و خدمات اجتماعی را ترویج می‌دهد.

هم‌اکنون بیش از ۴۰ سازمان توسعه بهائی با ساختار برنامه‌ای به نسبت پیچیده و شعاع تأثیرگذاری قابل توجهی در نقاط مختلف جهان فعالیت می‌کنند و هرکدام در مرحله‌ای از مراحل رشد و توسعه هستند. در ادامه به پنج نمونه از آنها اشاره می‌شود:

دانشگاه نور

دانشگاه نور در سال ۱۹۸۵ میلادی در سان‌تا‌کروز در بولیوی گشایش یافت. امروز این دانشگاه در میان معتبرترین دانشگاه‌های خصوصی این کشور قرار دارد. سیزده رشته در مقطع کارشناسی، یازده رشته در مقطع کارشناسی ارشد و شانزده دوره تخصصی از جمله خدمات ارائه شده به هزاران دانشجوی این دانشگاه است.^۹

فوندائیک

فوندائیک در سال ۱۹۷۴ میلادی در کلمبیا تأسیس شد. دو عامل اصلی محرک تأسیس این سازمان بود. یکی اینکه برای قدم برداشتن مردم در مسیر توسعه وجود مؤسسات و ساختارهایی که حقیقتاً به مردم تعلق داشته باشند ضروری است و دیگر اینکه اگر مردم بخواهند مسئولیت توسعه را بپذیرند باید آموزش‌های لازم را دیده باشند. برای به عمل درآوردن این دو اصل فوندائیک دانشگاهی برای توسعه صحیح تأسیس کرد، چارچوبی که در آن فرایندهای یادگیری می‌توانند به عمل درآیند. این فرایندها عبارت بودند از جستجوی سیستم‌های جایگزین تولید، تأسیس سیستم‌های بادوام آموزش و پرورش رسمی و تقویت پایه‌های اقتصاد محلی.^{۱۰}

مؤسس توسعه عصر جدید

مؤسسه توسعه عصر جدید یا «New Era» در سال ۱۹۸۷ در پنجمینی در هند تأسیس شد. انگیزه پیدایش آن این باور بود که توسعه بادوام وقتی به وجود می‌آید که افراد و جوامع توانایی تصمیم‌گیری درباره مسائل زندگی روزمره خود را دارا باشند و این متعاقباً در اقدامات کوچک توسعه نمود پیدا می‌کند. این مؤسسه دوره‌های یکساله و دوساله‌ای ارائه می‌کند که از چهاربخش تشکیل می‌شود: یک آموزش شغلی یا حرفه‌ای برای امرار معاش، یک بخش اخلاقی و روحانی، یک بخش خدماتی که بر استفاده از مهارت‌های فراگرفته در بهبود جامعه تأکید دارد و یک بخش فرهنگی که بر ایجاد یک حس هویت فرهنگی و احترام به یگانگی در عین گوناگونی (وحدت در کثرت) تأکید دارد.^{۱۱}

بنیاد بدیع

بنیاد بدیع در سال ۱۹۹۰ تأسیس شد. این بنیاد یک سازمان غیرانتفاعی و غیر دولتی در ماکائو است. این بنیاد با همکاری سازمانهای مشابه برای برنامه‌های آموزش و پرورش در چین، استراتژی‌هایی را برای توسعه نیروی

اجتماع وسیعتری گسترش می‌یابد. برای نمونه اقدام آموزشی «شاهین سلطنتی» در آفریقای جنوبی به جوانان آموزش می‌دهد تا در مدارس متوسطه کلاس‌هایی برگزار کنند تا دانش‌آموزان در گفتگوهای پیرامون موضوعاتی چون ایدز، خدمات اجتماعی، آگاهی جهانی و محیط زیست شرکت کنند.

رفع تعصبات: اعتقاد به وحدت و یگانگی در شمار زیادی از پروژه‌های مبارزه با تعصبات نژادی، طبقاتی یا فرهنگی تجلی می‌کند. برای نمونه در کوزوو گروهی از جوانان با هدف پیشبرد اقدامات جمعی و اشتراکی میان تجزیه طلبان قومی اقدام به تأسیس «مرکز توسعه دیدگاه جهانی» کردند. این مرکز که به آموزش استفاده از رسانه‌های عمومی در پیشبرد صلح و تعلیم و تربیت اخلاقی می‌پردازد، موفق شده است تا حمایت بسیاری از سازمانهای صاحب نفوذ از جمله یونیسف را جلب کند.

پیشرفت زنان: در هر پروژه‌ای که بهائیان عهده‌دار آن هستند تلاش می‌شود مردان و زنان در شرایط مساوی و با مزایای یکسان در همه فعالیت‌های انسانی، از جمله علمی، اداری، دولتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مشارکت کنند. برنامه‌های ویژه‌ای برای رفع تعصبات علیه زنان و ایجاد مکانیزمی برای حفظ منافع آنان و تأمین آموزش و پرورش لازم برای رسیدن آنان به جایگاه حقیقی شان در اجتماع تهیه شده است. برای نمونه «مؤسسه توسعه زنان روستایی بارلی» برنامه‌های آموزشی شش ماهه‌ای برای زنان روستایی ارائه می‌کند که آموزش مهارت‌های عملی را با بالا بردن سطح آگاهی و ظرفیت روحانی پیوند می‌دهد. با توجه به این نکته که تغییر مناسب رفتار همسران، پدران، مادران و فرزندان به همان اندازه از اهمیت برخوردار است، این مؤسسه کار خود را پس از بازگشت زنان به روستاهای خود از طریق برپایی کنفرانسها و انجمن‌هایی در روستاهای آنان تداوم می‌بخشد.

محیط زیست: در زمینه محیط زیست پروژه‌های بهائی به طور کلی با توجه به نیازهای هر اجتماع عمل می‌کنند. برای نمونه در فیجی دانش سنتی، تکنیک‌های ابتکاری علمی، آموزش‌های زیست محیطی، اجتماعات برنامه‌ریزی مشاوره‌ای و اقدامات درآمدزایی با دوام در پروژه‌ای با نام «اینگار باغهای مرجانی» با هم به کار بسته شدند تا ماهیگیران محلی بتوانند منابع مرجانی خود را محافظت کنند. موفقیت این پروژه باعث شد تا یکی از سازمانهای بین‌المللی که در سراسر اقیانوس آرام جنوبی فعالیت دارد از این پروژه الگو برداری کند.

کشاورزی: پروژه‌های کشاورزی جامعه بهائی می‌کوشند تا در حالی که به دانش سنتی احترام می‌گذارند و به ابعاد اجتماعی توسعه نیز توجهی خاص دارند، پیشرفتهای علم و تکنولوژی را در مسیر بهبود تولید عرضه کنند. با این روش تولیدات کشاورزی به منزله شیوه‌ای برای توسعه اجتماعی خواهد بود. برای نمونه می‌توان به پروژه باغ همگانی در مغولستان اشاره کرد. این پروژه با پرداختن به کاشت سبزیجات به بهبود تغذیه اهل محل کمک می‌کند و همچنین به درآمد آنها می‌افزاید. تأثیر مهمتر این پروژه بالا بردن توانایی انجام فعالیت‌های جمعی از طریق فراهم آوردن موقعیتهای مشورت است.

بهداشت: اقدامات بهائیان در زمینه بهداشت به شکلهای گوناگون صورت می‌پذیرد که از جمله احداث کلینیکها، داروخانه‌های رایگان عمومی و کمپهای پزشکی و دندانپزشکی را شامل می‌شود. برخی از کشورها برنامه‌هایی تهیه کرده‌اند تا از شبکه‌ای از «مددکاران بهداشت جوامع» حمایت کنند. برای نمونه می‌توان از پروژه‌ای در اوگاندا نام برد که در آن بیش از یکصد مددکار دوره دیده موفق شدند سطح پوشش مصون‌سازی را در مناطق تعیین شده گسترش دهند. تلاشهای اخیر بیشتر متوجه آموزش مربیان بهداشت خانواده است که در روستاها با گروههای کوچک در مسیر بکارگیری راهکارهای مؤثر پیشگیری از بیماریها در خانه همکاری می‌کنند.

هنر و رسانه‌های گروهی: موضوعاتی چون یگانگی انسانها، خوش‌بینی، خیر خواهی، درستکاری، ادب و مهربانی و هماهنگی نژادی پایه بسیاری از برنامه‌هایی است که از هنر و رسانه‌ها استفاده می‌کنند. برای نمونه «تئاتر کودکان» در شهر نیویورک ایالات متحده می‌کوشد تا این کیفیتهای روحانی را در نمایشهای هنری در میان کودکان نژادهای متخلف این شهر بکار گیرد. در عین حال یک رادیوی بهائی در آمریکای لاتین نقش رسانه را در غنای



هیأت نمایندگی بهائی در حال دریافت جایزه ی لیاقت برای رهبری دانشگاه نور از وزیر آموزش و پرورش تبتو هو دو ویلا، لاپاز، برزیل. ۱۰ تیر ۱۳۷۹ (۳۰ جون ۲۰۰۰).



آقای جیمز گرانز، مدیر اجرایی یونیسف، در حال دریافت کتاب «فردا از آن کودکان است» از نماینده ی بهائی در «کنفرانس سران زمین و فوروم جهانی ۱۹۹۲» در ریودوژانیرو، برزیل.

انسانی و تهیه مواد درسی و روشهای تدریس خلق می‌کند و به کار می‌بندد. یکی از پروژه‌های اصلی این بنیاد مدرسه ملل در ماکائو است که بیش از ۲۶۰ دانش‌آموز در مقاطع ابتدایی و متوسطه دارد.^{۱۲}

بنیاد مازتلا^{۱۳}

این بنیاد که اختصاص به پیشرفت مردم زامبیا دارد در سال ۱۹۹۵ به ثبت رسید. فعالیتهای این بنیاد به سال ۱۹۸۳ بازمی‌گردد. این بنیاد در تلاشهای اولیه خود کوشید تا برنامه‌های آموزشی — خدماتی در زمینه فناوری روستایی، مزرعه‌داری، تولید مواد غذایی، هنرها و صنایع دستی، تندرستی و بهداشت و سایر مهارتهای عملی ارائه دهد. یک جنبه دیگر فعالیتهای این بنیاد به بهداشت عمومی، سوادآموزی و تعلیم و تربیت روحانی و اخلاقی توجه دارد.^{۱۴}

ملاحظه می‌شود که جامعه بهائی به موازات توسعه خود در سطح جهان، خدمات خود را در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی برای تحقق رفاه همه افراد بشر گسترش داده است. این اقدامات از این بینش سرچشمه می‌گیرد که همه عالم یک وطن است و همه انسانها اهالی این وطن واحدند، زیرا به فرموده حضرت بهاءالله: «عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن.»^{۱۵}

دین است و فرقه نیست

حامد

جام جم درص ۴ و دیگر جاها اشاره کرده که استعمار فرقه های قادیانی و بهائی و بابی و راسخه است تا در اسلام تفرقه ایجاد کند. در مقالات دیگر در همین مجموعه گفته شد که دیانت بابی و بهائی موجب تفرقه در اسلام عزیز نبوده و نیستند، بلکه خود مسلمانان از همان ۱۴۰۰ پیش چنین کرده و به تفرقه ادامه داده اند.

اما راجع به فرقه سازی مختصراً باید عرض شود که از جهتی می توان دو تقسیم بندی برای فریق به وجود آمده در دین اسلام در این چهارده قرن قائل شد. دسته اول از گروه اکثریت سنی، مثل: حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی و دسته دوم از گروه اقلیت شیعه، مثل کبسانیه، هاشمیه، راوندیه، اسماعیلیه،... در تقسیم دیگری، می توان به دو گروه اصولیین و اخباریین اشاره نمود. از جمله اخباریین، شیخیه یا به قولی کشفیه از فریق شیعه دوازده امامی است که تأثیرات روحانی جدیدی در ایران و عراق و هند ایجاد نمود. شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی دو بنیانگذار اصلی شیخیه بودند که با تأکید بر خلوص و تقوی و با تمرکز صرف بر آیات و احادیث قرآنی و عدم اعتماد به قیاسات ظنی و گمانی معمول آن زمان، به نتایج معنوی و ایمانی جدید و جالبی رسیدند و از جمله توانستند نزدیکی ظهور موعود اسلام را تشخیص و بشارت دهند و از شاگردان آنها بودند که دیانت جدید بابی را درک و در راهش جان نثار کردند.

جام جمیان لابد فرق بین «دین» را که توسط مربی آسمانی مستقل و صاحب شرع و کتاب و حیانی و امت جدید از سوی خدای واحد به بشریت ارائه می گردد، با «فرقه» که در ظل یک دین و وابسته به آن ایجاد می گردد، می دانند؛ مثل دین مقدس اسلام و فریق فوق الذکر آن. طبق تحقیقی (شریف یحیی الامین)، ۸۰ فرقه در اسلام به وجود آمد که از جمله آنها فرقه قادیانی (با ادعای مهدویت و مسیحیت در ظل اسلام) و فرقه وهابی (بدون چنان ادعایی) می باشند، که طبق آثار و کتب خودشان صرفاً مدعی رفع انحرافات موجود در اسلام عزیز و بازگرداندن آن به سرچشمه پاکش می باشند، اما دو مورد بابی و بهائی طبق توضیحات فوق و ادعای صریح مذکور در کتب و آثار و حیانی شان که اینک در دسترس همگان است، دین اند و فرقه نیستند. علامه سید محمد حسین طباطبایی نیز در کتاب خود بنام شیعه اسلام می نویسد (ترجمه به مضمون از انگلیسی) مذاهب بابی و بهائی هم از لحاظ اصول و هم از لحاظ فروع با اسلام تفاوت دارند و لذا نمی توان آنها را شعب اسلام دانست. (Shi'te Islam, London George Allen & Unwin Ltd, 1975, p) (76)

به این جهت، اگرچه جام جمیان طبق عقیده خود می توانند ادیان بابی و بهائی را باطل شمارند، اما منطقاً نمی توانند منکر شوند که هر دو کتباً و رسماً مدعی اند که دین هستند و فرقه نیستند. ایشان می دانند که هر پیامبری که ظاهر شد، پیروان آیین قبل به بهانه این که دینشان آخرین دین است و موعودشان نیز پس از ظهور، همان دین و آیین سابق را تکرار خواهد کرد، او را رد کردند و عذاب دادند. در مورد ظهور جدید این عصر نیز چنین شد، حال آنکه حضرت رسول اکرم با ظهور خود در عالم، خاتم و پایان بخش دوره ای چند هزار ساله بودند که در آن انبیاء الهی — که خبر دهنده (نبی) بودند — یکی پس از دیگری، خیر از دوره جدیدی دادند که «نبأ عظیم» الهی آشکار خواهد شد و نبوات انبیاء تحقق خواهد یافت، و به همین جهت در زیارت مطلقه امیر مؤمنان، آمده است که حضرت رسول، «الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل» بوده و هستند (پایان برای مریبان آسمانی قبل از خودشان، و آغازی برای مریبان آسمانی آینده).

در حین ظهور همان انبیاء و مریبان آسمانی که درص ۴ ایام ذکرشان آمده است، همین ایرادات به آنها گرفته شده و آنها را به خاطر ادعایشان تکذیب کرده و مجرم دانسته اند. حضرت بهاء الله در بیاناتی لطیف که در هر کلمه آن

ابواب معانی بروحه متقین و منصفین گشوده اند، در این مورد در لوح خطاب به ناپلئون سوم می فرمایند، قَوْلُهُ اللَّطِيفُ الْعَزِيزُ:

قَدْ اِشْتَدَّ عَلَيْنَا الْاَمْرُ فِي كُلِّ يَوْمٍ نَلَّ فِي كُلِّ سَاعَةٍ اِلَى اَنْ اَخْرَجُونَا مِنْ السَّجْنِ وَ اَدْخَلُونَا فِي السَّجْنِ الْاَعْظَمِ (عكاً) يَظْلَمُ مُبِين. اِذَا قِيلَ يَاى جُرْمٌ حُسْبُوا قَالُوا اِنَّهُمْ اَرَادُوا اَنْ يَجِدُوْا الدِّينَ. لَوْ كَانَتْ الْقَدِيْمُ هُوَ الْمُخْتَارُ عِنْدَكُمْ، لَمْ تَرَكْتُمْ مَا شَرَعَ فِي التَّوْرَاتِ وَ الْاِنْجِيْلِ؟ بَيِّنُوا يَا قَوْمَ لَعْمَرى لَيْسَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنْ مَحِيصٍ. اِنْ كَانْ هَذَا جُرْمِي قَدْ سَبَقْتَنِي فِي ذَلِكَ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَ مِنْ قَبْلِهِ الرُّوحُ (حضرت مسیح (ع)) وَ مِنْ قَبْلِهِ الْكَلِيْمُ. وَ اِنْ كَانْ ذَنْبِي اِعْلَاءُ كَلِمَةِ اللهِ وَ اِظْهَارُ اَمْرِهْ فَاَنَا اَوَّلُ الْمُذْنِبِيْنَ، لَا اَبْدَلُ هَذَا الذَّنْبِ بِمَلَكُوْتِ مَلِكِ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِيْنَ... كُلَّمَا اَرَادَ الْبَلَاءُ زَادَ الْبَهَاءُ فِي حُبِّ اللهِ وَ اَمْرِهِ بِحَيْثُ مَا مَعْنَى مَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ جُنُوْدِ الْغَافِلِيْنَ. لَوْ يَسْتَوِيْنَ فِي اَطْبَاقِ الثَّرَابِ يَجِدُوْنَنِي رَاكِبًا عَلَيَّ السَّحَابِ وَ دَاعِيًا اِلَى اللهِ الْمُشْتَدِّرِ الْقَدِيْرِ. اِنِّي فَدَيْتُ بِنَفْسِي فِي سَبِيْلِ اللهِ وَ اَشْتَأْتُ الْبَلَاءِ فِي حَيْهٍ وَ رِضَائِهِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا اَنَا فِيهِ مِنَ الْبَلَاءِيَّةِ اَلَّتِي مَا حَمَلَهَا اَحَدٌ مِنْ الْعَالَمِيْنَ.

و نیز در لوح خطاب به پاپ پل نهم می فرمایند:

جَسَدِي بِشَتَاتِ الصَّلِيْبِ وَ رَأْسِي يَنْتَظِرُ السَّنَانَ فِي سَبِيْلِ الرَّحْمَنِ لِيَطْهَرَ الْعَالَمَ عَنِ الْعِصْيَانِ

و نیز می فرمایند:

به علماء از قول بهاء بگو ما به زعم شما مقصریم، از نقطه اولی (حضرت باب) روح ما سواه فداه چه تقصیری ظاهر که هدف رصاصش (گلوله سربی) نبودید. نقطه اولی مقصر، از خاتم النبیین روح العالمین له الفداء چه تقصیری باهر که بر قتلش مجلس شورا ترتیب دادید. خاتم النبیین مقصر، از حضرت مسیح چه تقصیر و افتراء هویدا که صلیبش زدید. حضرت مسیح به زعم باطل شما کاذب، از حضرت کلیم چه کذب و افتزایی آشکار که بر کذبش گواهی دادید. حضرت کلیم به زعم باطل شما کاذب و مقصر، از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که در آتشش انداختید. اگر بگوئید ما آن نفوس نیستیم، می گوئیم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال!

و ملاحظه فرمایید که برای اثبات مدعایشان خطاب به سلاطین و امرایی که ایشان را به مدت ۴۹ سال در دوره بابی و بهائی تبعید و حبس و زجر کردند، چه می فرمایند. در لوح معروف به «رئیس»، خطاب به عالی پاشا وزیر عثمانی می فرمایند:

... لازم بود اینکه مجلسی معین نمایند و این غلام (از تعابیری که در مورد خودشان به عنوان بنده و غلام خداوند به کار می برند) با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد چه بوده و حال امر از این مقامات گذشته و تو به قول خود مأموری که ما را به احراب بلاد حبس نمایی (منظور عکاست). یک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی به حضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید. آنچه را که حجت می دانند و دلیل بر صدق قول حق می شمرند، بخواهند. اگر من عند الله ایتان شد این مظلومان را رها نمایند و به حال خود بگذارند. عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد، خبری از او نشد. و حال آنکه شان حق نیست که به نزد احدی حاضر شود، چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده اند. ولیکن نظر به این اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از



عکسهایی از کنفرانس بین الادیان که در مسجد مرکزی لیسبون با حضور دالایی لاما، مسلمانان، مسیحیان، یهودیان، هندوان، بوداییان و بهائیان تشکیل شد. لیسبون، پرتغال. ۲۸ شهریور ۱۳۸۶ (۱۹ سپتامبر ۲۰۰۷).



عکس دسته جمعی نلسون ماندلا و دیگران، از جمله یک نماینده ی بهائی، در ضیافت شامی در مقر رسمی رئیس جمهور. رئیس جمهور ماندلا رهبران دینی را برای مذاکره به شام دعوت کرده است. کیپ تاون، آفریقای جنوبی. ۲۲ خرداد ۱۳۷۸ (۱۲ جون ۱۹۹۹).



یار و دیار، دور مانده اند. این امر را قبول نمودیم و مع ذلك اثری به ظهور نرسید... اگر ملتفت می شدی... جمیع آنچه در دست داری و به آن مسرووری می گذاشتی و در یکی از عُرفِ مخروبهٔ این سجن اعظم (عکاً) ساکن می شدی. از خدا بخواه به حد بلوغ برسی تا به حسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی. وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی.

و در لوح خطاب به ناصرالدین شاه می فرمایند:

ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و برهان می نمود. این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لایح گردد و بعد، الاُمُرُ بیدک و انا حاضرٌ تلقاء سریر سلطنتک فاحکم لی اوعلی.

و در پی ارسال همین لوح بود که ناصرالدین شاه از علمای زمان خواست تا جواب لوح حضرت بهاء الله را بدهند، اما احدی از ایشان نتوانست و به بهانهٔ اینکه حضرتشان قصد گرفتن سلطنت ناصرالدین شاه را از دستان وی دارند، به تعذیر و تکفیر پرداختند، که این خود باعث دلخوری شاه از علماء شد.

دراویل انقلاب اسلامی نیز بهائی ستیزان همچون ایام نوشتند که ادیان بابی و بهائی دوفرقه اند که استعمار برای تفرقه در اسلام آنها راساخته است. در آن ایام محفل روحانی ملی بهائیان ایران که پس از فاصله ای اندک، جمیعاً شهید گردیدند، پاسخی به شبههٔ فوق نوشتند و عنوانش را «دین است و فرقه نیست» نهادند و آن راه خون خویش امضاء نمودند تا این که سندشان تا ابد باقی ماند. این مقال را با درج آن سند به پایان می بریم.

دین است و فرقه نیست

دکتر علی مراد داودی، مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، تهیه و تنظیم وحیدرأفتی، جلد سوم

اگر کسی امر بهائی را از جملهٔ ادیان نداند، باید بتواند دیانت را چنان تعریف کند که این امر از آن برکنار ماند، یا امر بهائی را به صورتی بشناسد که آن را دین نتوان نامید، و هیچ کدام از این دو ممکن نیست، زیرا بهائیان به وجود خدا قائلند، خدا را حق مطلق می خوانند، مبدأ جهان و حافظ و مدبر آن می دانند، کلام حق را که به زبان برگزیدگان او به عالم خلق می رسد و نام کتاب خدا می گیرد صدق مبین می شمارند، به عالم روحانی یقین تام دارند، تعلق روح را به قالب انسان می پذیرند، به بقای نفس معتقدند، حیات اخروی را در سرای جاویدان تصدیق می کنند، ثواب و عقاب را معتبر می دانند، نماز می گذارند، دعا می خوانند، روزه می گیرند، به حج می روند، زکوت می دهند حلال و حرام می شناسند، خلاصه مجموعه ای از عبادات و مناسک دارند... پس امر بهائی دین است.

بعضی: از ادیان را دین حق و بعض دیگر را دین باطل می خوانند، و البته حق و باطل از لحاظ ادیان مختلف در حال حاضر تفاوت می پذیرد. هر امتی دین خود را حق می داند و بعضی از ادیان دیگر را باطل می خوانند، خاصه دین لاحق از جانب اتباع دین سابق نشان از بطلان می گیرد. اما آنچه در این میان مسلم است اینکه هر دینی ولو دین دیگر را باطل شمارد به سبب این بطلان، سلب عنوان دین از آن نمی کند. پس امر بهائی را نیز اگر کسانی دین باطل بخوانند معذک باید دین بدانند.

اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۴۸ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید (۱) از آن پس همهٔ کشورهای جهان هریک جداگانه آن را تصویب نمودند و در بسیاری از ممالک جمعیت های فعال و مؤثر و مهمی با مشارکت دانشمندان و نویسندگان و روشنفکران و خیراندیشان برای ترویج اصول آن و دفاع از این اصول در برابر عوامل معارض تشکیل شد، از جمله در کشور ما نیز تنی چند از کسانی که اینک در مقامات عالی قرار دارند در این راه بدل همت فرمودند. مادهٔ ۱۸ این اعلامیه چنین است:

هرکسی حق آزادی فکر و وجدان و مذهب دارد. این حق شامل آزادی در تغییر مذهب یا عقیده و همچنین آزادی در اظهار عقیده و مذهب و ایمان بوسیلهٔ تعلیم یا اجرای آن منفرداً یا بطور اجتماع و علناً یا بطور خصوصی و همچنین اجرای مراسم و آداب مذهبی است.

همین اصل به تفصیل بیشتر در میثاق بین المللی حقوق مدنی که در سالهای اخیر به تصویب ملت ایران رسید و به صورت قانون در آمد گفته و پذیرفته شد. ملت ایران چگونه می توانست چنین نکند و حال آنکه به حکم دین مبین خود ملزم بود که اگر در دین را روا نشمارد بقوله تعالی:

«لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» (آیهٔ ۲۵۶، سورهٔ بقره) باری این ملت این اصول را قبول کرد و صحت آنها را مسلم شمرد، و این بدان معنی بود که همهٔ اهل مملکت را در انتخاب دین خود مختار ساخت و حتی حق تغییر مذهب بدانان داد، همهٔ اهل مملکت را در تعلیم عقاید مذهبی خود و اظهار و ابلاغ آنها آزاد نهاد، همهٔ اهل مملکت را در اجرای مراسم مذهبی به نحو علنی و اجتماعی یا به طور خصوصی و انفرادی مجاز دانست. پس در چنین مملکتی و در میان چنین ملتی بهائیان نیز در اختیار دین خویش و اظهار و ابلاغ و اجرای آن آزادند.

از همین رو بهائیان هرگز خود را از این حیث نگران نمی بینند بلکه پیوسته بر خوردار از اطمینان می یابند. این اطمینان را برخی از سخنانی که بعضی از مردم احیاناً بر زبان می رانند بر هم نمی زند. بهائیان می گویند تا این عدهٔ معدود را با اصل مطلب در هر باب آشنا سازند، از فکشان رفع اشتباه نمایند، زبانشان را با صداقت دمساز کنند، از انصافشان برای اعتراف به حقیقت مدد گیرند. اینان که گاهی بر قلم ستم می رانند نیک می دانند که امر بهائی دین است، و چون دین است، ولو کسانی آن را از قبیل ادیان باطله بدانند، آزاد است، در عین اعتراف به حقوق بشر نمی توان این آزادی را از آن باز گرفت. از همین رو تجاهر می کنند، از اطلاق عنوان دین بر مجموعهٔ معتقدات این جماعت می پرهیزند، گاهی نام فرقه بر این دین می نهند، و البته منظور از فرقه را مذهب متفرع از دین مستقلی نمی دانند، زیرا اگر چنین می پنداشتند می بایست آنرا فرع اسلام بنگارند و تاگزیر مثل سایر مذاهب آن دین مبین از حق آزادی برخوردار شمارند. پس گوئی کلمهٔ فرقه را آنگاه که بر اهل بهاء اطلاق می کنند به معنی حزب سیاسی می گیرند اما آشکارا می بینند که اصول و فروع این مرام با حزب سیاسی مناسبت ندارد، بلکه اجتناب از سیاست جزء لوازم خط مشی آنان بشمار می رود. به همین سبب این تحریف را مفید نمی یابند و بسیار زود از آن روی بر می تابند. سرانجام می گویند که اینان نه دین و نه مذهب و نه فرقه اند، بلکه مشتی جاسوس و خائن و مزدورند، که به هم پیوسته و جمعی را پدید آورده اند، و با چند ناسزا از این قبیل شرط ستم را به جای می آرند. و پیداست که چون کسانی برای اثبات قولشان بینه و برهان نخواهند البته هر چه از دل می گذرانند بر زبان می رانند، و الا نیک می دانند که بیانشان معقول یا مقبول نیست و افترا بی در غایت وضوح است. چگونه می توان گفت که جمع کثیری از تمام طبقات در اطراف و اکناف عالم اصول و عقایدی را در امور روحانی و اخلاقی نظراً بپذیرند و در عمل به کار بندند و برای حفظ تمسک به این اصول با نهایت دقت از مناهی اجتناب ورزند و به فرائض عمل کنند و سر و جان در راه دین و ایمان بیفشانند، تنها برای اینکه تنی چند از آنان در زمانی یا در مکانی به قصد خاصی به جاسوسی پردازند. این جمع معدود که اینگونه بی پروا لب به افتراء می گشایند، به رغم اکثر افراد این مملکت، و برخلاف رأی پیشوایان و برگزیدگان ملت، این همه بیداد را تنها بدان سبب روا می شمارند که پیروان دینی را از حق مسلم خود در انتخاب آن دین و اظهار و ابلاغ و اجرای آن به حکم اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر باز دارند.

در حق کسانی که بدینگونه در برابر حقیقت دیده بر هم می نهند دعا می کنیم و به یقین مبین می دانیم که اعتراف اهل انصاف پشتیبان حقائق مورد در جمع احوال است.

تلاش بی ثمر

حامد

اعلان و انتشار بیشتر آن در جهان گردید و بزرگان دنیا را بیشتر متوجه آیین جدید الهی نمود و نتیجه معکوس بخشید. به طوری که بنده خود از یکی از هموطنان عزیز که از نتایج آن عصبانی بود شنیدم که در جمعی عمومی فریاد می زد که خود بهائی ها به فلسفی پول داده بودند که از رادیو دینشان را تبلیغ کند.

از اقدامات دیگر مرحوم آیت الله بروجردی، چنانکه مرحوم دوانی در فوق گفته است، دستور نوشتن کتاب مهدی موعود مذکور است که آن نیز نتیجه عکس بخشیده، چنانکه از هموطنان عزیز تمنّا می کند آنرا به دست آورده، به چشم انصاف صفحه به صفحه آن را مورد دقت قرار دهند تا متوجه شوند چرا ۱۶۳ سال است که امثال این نفوس علیه دیانت بهائی می نویسند، و چرا علی رغم همه این دهها ردیه و کشتار و حبس و تبعید و محرومیت های اجتماعی که هنوز هم ادامه دارد، این آیین و جامعه بیش از هفت ملیونی فعلی آن در سراسر دنیا، نه تنها محو و نابود نشده بلکه دائماً رو به رشد است.

کتاب مزبور در حقیقت یکی از مجلدات کتاب بشارت انوار از مرحوم مجلسی است که اختصاص به اخبار و بشارت دربار حضرت مهدی یا قائم موعود دارد و در عهد صفویه نوشته شده است. از آنجا که این کتاب مثل سایر کتب درباره حضرت مهدی پر از آیات قرآنی و احادیثی است که با دو ظهور بابی و بهائی مطابقت دارد و باعث ایمان مسلمانان عزیز به دین بهائی و نیز از وسایل ثانویه تحکیم ایمان خود بهائیان شده است. ثانوی به این خاطر که دلیل اصلی حقایق دین جدید آیات و بیانات و آثار و تعالیم خود آن است و نه چیزی دیگر. آقای دوانی در صفحه نود و پنج و نود و شش چاپ سوم می نویسد:

...جلد سیزدهم بحار الانوار سه ترجمه دیگر هم شده است. ولی تنها ترجمه مرحوم شیخ محمد حسن ارومی دو سه بار چاپ سنگی و حروفی شده است. هر چند سبک نثر نویسی آن، تاحدی ساده و قابل فهم عموم است ولی چون مقید بوده سلسله سند را نقل کند، و حشو و زوائد مطالب را در ترجمه هم بیاورد، با توجه به شیوه چاپ های آن، تقریباً مورد استفاده مردم امروزه اصولاً حوصله مطالعه این گونه کتاب های مغلق و قدیمی را ندارند قرار نمی گرفت. به علاوه چون فاقد هرگونه توضیح و پاورقی لازم است، لذا قسمت هایی از بعضی روایات آن مورد دستبرد و سوء استفاده فرقه بابی و بهائی وازلی قرار گرفته و حداکثر استفاده را از آن به نفع منظور سوء خود نموده و بدان وسیله بسیاری از مردم ساده لوح و بی اطلاع را گمراه ساخته اند. به طوری که اطلاع داریم بسیاری از خریداران آن ترجمه نیز فرقه بهائی می باشند. فرقه بهائی ترجمه سابق سیزدهم بحار چاپ اسلامی را به محافل تبلیغی خود می برند و بانسان دادن مواردی که قبلاً تعیین نموده و برای به دام انداختن افراد ساده دل و مسلمانان بی اطلاع تازه وارد آماده ساخته اند، نخست آنها را در عقیده سابق خود متزلزل و گیج می کنند، آنگاه رفته رفته بیچاره فریب خورده را به دام افسون و نیرنگ بهائیت که ماسک «تحرّی حقیقت و گفتگوی مذهبی» به آن زده اند، می اندازند. این جهات موجب شد که هنگام پیشنهاد ترجمه جلد سیزدهم بحار به نویسنده، نظریه لزوم ترجمه دیگری که بتواند نواقص ترجمه سابق را جبران نماید، پذیرفتم. اصولاً نویسنده مدتها پیش در صدد بود کتابی در اخبار مربوط به مهدی موعود جهان که چهارده معصوم علیهم السلام به وجود و ولادت و غیبت و ظهور، و دولت جهانی او، بشارت داده اند به فارسی شیوا بنویسیم، و تمام احادیث صحیح و لازم و غیر مکرر مربوط به این قسمت را به سبک مخصوص دسته بندی کنم، و مخصوصاً روایاتی را که فرقه بهائی دستاویز قرار داده، یا بیچاره ها بر اثر کمی اطلاع فریب آن را خورده اند، در آن بیاورم، و سپس هر یک را مورد بحث و بررسی قرار دهم، تا ایادی بیگانه بیش از پیش اذهان ساده لوحان و عوام کالانعام را مشوب نسازد... اینک تمام روایاتی که بهائیان مورد استفاده تبلیغاتی خود و گمراه ساختن مردم قرار داده اند، همه را حتی به طور مکرر و در چند باب ترجمه نمودیم، و در این مورد، ملاحظه سنگین شدن کتاب را نکردیم، تا مبدا حذف آن موجب دستاویز آنها نگردد؛

در صفحه ۵۱-۵۰ آیام درباره تلاش های بی پایان مرحوم بروجردی علیه دیانت مقدس بهائی و جامعه آن آمده است. یکی از اقدامات ایشان دستور تهیه و چاپ بحار الانوار جلد ۱۳، به شکلی جدید که ردیه ای نیز علیه امریابی و بهائی باشد، بوده است که توسط مرحوم دوانی انجام شد. در سایت نقطه نظر مقاله ای در این باره منتشر شده است که برای جام جمیان نیز مفید خواهد بود.

چگونگی چاپ کتاب مهدی موعود از زبان مرحوم علی دوانی در سایت شبستان نیز از زبان مرحوم علی دوانی، آمده است، به شرح ذیل:

مهدوت: مرحوم دوانی: کتاب مهدی موعود به سفارش و تأکید آیت الله بروجردی برای مقابله با بهائیان به چاپ رسید. استاد علی دوانی پژوهشگر حوزه مهدویت مدتی قبل از وفات در گفتگوی با خبرنگاری شبستان پیرامون چگونگی ترجمه و چاپ کتاب مهدی موعود گفت: بعد از چاپ کتاب وحید بهائی آیت الله بروجردی به من فرمودند: حاج شیخ محمد حسین شریعتمدار سیستانی وصیت کرد تا خانه اش را بفروشند و با ثلث آن جلد ۱۳ بحار الانوار را ترجمه و به چاپ برسانند و هر جا که بهائیان از آن سرقت کرده و به نفع خود مصادره کرده اند مشخص کنند. وی در ادامه افزود: پس از مدتی ترجمه کتاب را با توضیحاتی که گاه از نظر علامه مجلسی دور مانده بود در نیمه شعبان سال ۱۳۳۹ به خدمت آیت الله بروجردی بردم و خود برای مسافرت به خارج از کشور رفتم. پس از بازگشت ایشان مرحوم شده بود. دوانی خاطر نشان کرد: فرزند بزرگوار آیت الله بروجردی می گفت از آن وقت که ترجمه این کتاب به دست ایشان رسید، دایم مشغول مطالعه آن بودند و اشک می ریختند و چون قرآن آن را در جایی بالای سر قرار می دادند. استاد علی دوانی در ادامه ضمن اشاره به دستاویز قرار دادن بعضی مطالب و احادیث جلد ۱۳ بحار الانوار (چاپ قدیم در مجلدات جدید این دسته از احادیث در جلد های ۵۱ تا ۵۳ بحار الانوار قرار دارد) توسط عده ای، به دلیل وجود احادیث ضعیف و یا ناصحیح گفت: علامه مجلسی در تدوین کتاب بحار الانوار کوشیده است تا همه احادیثی که در موضوعات خاص وجود داشته را جمع آوری کند و خود بعضی از این احادیث را با عباراتی چون: بیان، ایضاً، توضیح مشخص و بقیه را به آینه گان و آنگار کرده تا رطب و یابس را از هم تفکیک کنند و احادیث را جرح و تعدیل نمایند. بسیاری از این قبیل احادیث در کتاب مهدی موعود تشریح شد و یا به ضعیف بودن سند بعضی احادیث یا رایوان آن اشاره شده است. وی در پایان گفت: برای اینکه این قبیل احادیث ضعیف دست آویز بدخواهان نشود، کتاب موعودی که جهان در انتظار اوست را نوشتم که در حدود ۴۰۰ صفحه است و تا مدتی دیگر چاپ چهارم آن منتشر خواهد شد. در این کتاب حشو و زوایدی که در کتاب مهدی موعود وجود داشته و علامه مجلسی هم یقیناً آن را قبول نداشته، تفتیح شده است. با این کتاب دیگر کسی نمی تواند به دنبال بهانه باشد، مگر اینکه معاند باشد.

با خواندن مطالب فوق دوباره به یاد کتاب مهدی موعود مزبور که از پیش از ۳۵ سال پیش تا حال آن را داشته ام افتادم، و برای آنکه شما نیز به طور مختصراً آن و محتوایش درباره دین جدید بهائی آشنا شوید، مطالبی مختصر تقدیم می گردد. مرحوم آیت الله بروجردی که از دشمنان جدی دین و جامعه بهائی بود اقدامات زیادی علیه آن نموده است که از جمله آنها سخنرانی های آقای فلسفی علیه دین بهائی در رادیو در سال ۱۳۳۴ است که به دستور و با هماهنگی وی و تصویب محمد رضا شاه پهلوی انجام شد و منجر به شورش علیه بهائیان در همه کشور گردید. شورش مزبور اگرچه موجب بلایای زیادی برای بهائیان شد، اما طبق سنت الهی همین مخالفت ها سبب

امام یازدهم به خودی خود اعتبار آن را شدیداً زیر سؤال می برد و نیازی برای بررسی نوع روایت مزبور از نظر تقسیمات مورد بحث در علم حدیث باقی نمی گذارد — اگر چه بر حسب تقسیمات مزبور نیز حدیث وجود فرزند مزبور از درجه اعتبار ساقط است.^۹

۶- نکته به مراتب مهمتر، وجود اختلاف و تناقض بین احادیث مذکور است به طوری که هم مجلسی و دیگران وهم آقای دوانی بارها مجبور به توضیحات غیر مقلع درباره آنها شده اند.^{۱۰} از عجیب ترین تناقض ها آنکه درص ۶۸۸، سطر ۱۷-۸، نوشته شده هرکس مدعی دیدن امام غایب شود، دروغگو و افتراء زننده است، اما درصص ۸۴۳-۷۱۹ در باب ۲۳ و ۲۴ اختصاص یافته به «کسانی که آن حضرت را دیده اند»^{۱۱} از تناقض های دیگر عبارتند از: ص ۷۵۴، پاورقی ۱، ص ۱۸۸، پاورقی ۱، ص ۱۸۲، متناقض است با ص ۶۹۲، ص ۲۱۳، ص ۷۵۱ و ۷۵۲، و ۷۳۹ و ۷۵۴، سطر ۱۷ (کودکی امام غایب) با مطالب ص ۲۰۶ تناقض دارد؛ باب اول درباره چگونگی ولادت امام غایب، کلاً دارای تناقض در اسامی و تاریخ و مطالب است؛ پاورقی ص ۶۸۸ در مقایسه باصص ۷۸۰-۷۷۸ پاورقی ص ۶۸۱ و ص ۱۳۰ و ص ۷۸۴ تناقض دارد با صص ۷۸۸-۷۸۶، درص ۴۹۱ ذکر احادیثی دال بر مردن قائم آمده است و چون این احادیث مخالف مسأله غیبت قائم است، قبول می کنند که منظور «مردن یاد او» است، حال آنکه به مصداق يك بام و دو هوا توضیحات و تأویلات مشابه مستند به آیات قرآنی و احادیث را در موارد دیگر از بهائیان نمی پذیرند.^{۱۲} و یا ص ۵۹۳ باصص ۵۴۲ در توجیه عمر طولانی تناقض وجود دارد. و یا تناقض در مطالبی که راجع به قرآن منتسب به خلیفه سوم، عثمان، می باشد (صص: ۴۸۵، ۹۰۸، ۱۱۲۱). و یا برای تخطئه احادیثی که زمان ظهور قائم را مشخص کرده است، از جمله، حدیث ابولید مخزومی (صص: ۸۷۴-۸۶۵) را در پاورقی مورد بحث قرار داده و حتی به مرحوم مجلسی مؤلف اصلی بحارالانوار نیز، که کتاب را قبل از ظهور ادیان جدید بانی و بهائی نوشته، ایراد گرفته و نوشته «حدیث ابولید که مؤلف مجلسی (بدون توجه به ضعف سند و صحت آن، در اینجا به شرح و توضیحات بی فایده آن پرداخته است، یکی دیگر از دستاویزهای سران حزب سیاسی بهائی است که از آن به نفع دعوی میرزا علی محمد شیرازی استفاده کرده اند.»^{۱۳}

یکی از دلایل آقای دوانی در تخطئه حدیث ابولید مخزومی این است که علم حروف و اعداد در نظر علمای شیعه فاقد ارزش است (ص ۸۶۶)، حال آنکه فراموش می کنند که درص ۴۸۵، در تناقض با این ادعا، حدیثی وجود دارد که گویای استفاده ائمه اطهار از «جفر» و «جامعه» و علم حروف و اعداد است. و دلیل دیگرشان نیز این است که بطبق مطالب باب ۲۶ بحارالانوار (صص: ۸۹۱-۸۵۷) تعیین وقت ظهور ممنوع است، حال آنکه از مطالب همان باب (صص: ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۸۴) و بعضی آیات قرآن مجید^{۱۴} و بعضی احادیث^{۱۵}، می توان دریافت که منع از تعیین وقت برای مردم و خلق است، نه پیامبر یا ائمه که به علم و الهام و اذن الهی می توانند تعیین وقت کنند که چنین نیز کرده اند.^{۱۶}

۷- در ارتباط با «بدا» ی مذکور، درصص: ۸۸۹ تا ۸۹۱، ۸۸۵، ۸۶۹، ۸۶۵، ۳۵۹، و... آمده است که بدا در امر قائم واقع خواهد شد و از همین امر نیز گاه برای توضیح اختلاف احادیث و توجیه متناقضات به شکل دلخواه و بعضاً يك بام و دو هوا استفاده شده، موارد مشکوک در احادیث حمل بر بدا می شود، و موارد مشابه احتمالی نیز از دیگران، از جمله از بهائیان پذیرفته نمی شود.

۸- از عجایب آنکه در کتاب ادعا می شود، «... او اسلام را از سر گرفته، و تا خود او هست دین وی اسلام و کتاب او قرآن و به روش پیغمبر حکومت می کند، و سپس اسلام با مرگ وی که علائم قیامت و انقراض بشر آشکار می گردد، ختم می شود.»^{۱۷} ملاحظه فرمایید که آقای دوانی نوشته است پس از مرگ قائم بشر منقرض می شود. اگر چنین است، پس این همه انتظار و ناله و گریه برای چه بوده است؟ خدایی بشر را خلق می کند و شش-هفت هزار سال رسل خود را می فرستد و اکثر مردم به آن رسل کافر می شوند و با هم می ستیزند

با توجه به موارد فوق، نگاهی مختصرزبه شرح ذیل به مطالب و لحن ترجمه کتاب مزبور از مرحوم دوانی نشان خواهد داد که حتی ترجمه ایشان نیز مانع از آشکاری حقیقت نشده، و حقیقت امر بهائی به عنوان دینی آسمانی که موعود جمیع ادیان و امم بوده، پا برجاست و اقدامات علیه آن برعکس موجب رشد جهانی اش شده است.^{۱۸}

۱- ادعا ضمنی به این که متن اصلی عربی کتاب و ترجمه های قبلی آن موجب ایمان بعضی مسلمانان عزیز شده است، خود حاکی از این است که آیات و احادیثی وجود دارد که با دین بهائی مطابق است، و ایمان بسیاری از ایشان و علمای اسلام در این ۱۶۳ سال و استقامت ایشان و حتی شهید وزندانی و تبعید شدن هزاران نفرشان در راه آیینشان، شاهدی بر این مدعاست، و آن طور که مرحوم دوانی نوشته است، ایشان استغفرالله مسلمانان ساده لوح و عوام کالانعام نبوده اند. به این جهت بر محققین است که نسخه های قدیم و جدید بحارالانوار و نیز سایر کتب مشابه را، اعم از اصل یا ترجمه های فارسی آن، با یکدیگر مقایسه نمایند تا کارهای امثال مرحوم دوانی بر همگان آشکار گردد.^{۱۹}

۲- از آنجا که در کتب احادیث اسلامی بشارات صریحی که مطابق با ادیان بابی و بهائی است، وجود دارد، در دوره پهلوی سعی نموده اند از جمله برای مسکوت یا مستور داشتن حقایق مسطور در آنها، نسخه های قدیمی را که به زبان عربی در ایران موجود بود، به فارسی ترجمه کنند و مثل بحار جلد ۱۳ مرحوم مجلسی، آن را به کلی از هیأت اصلی خارج نموده، با جرح و تعدیل دلخواهی و افزودن دهها صفحه تبصره و پاورقی و توجیحات خنک و مضحک و غیر علمی، تبدیل به ردیه علیه دین بهائی سازند. به این جهت مقایسه این ترجمه ها با نسخ اصلی قدیمی عربی که در کتابخانه های معروف موجود است، حقایق زیادی را برای محققین منصف روشن خواهد ساخت.

به عنوان نمونه ای از دهها مورد، رجوع شود به پاورقی صص ۹۰۸ و ۱۰۸۴ که در آن سعی بی فایده نموده تا حدیث «لا بد لنا من آذربایجان مالا یقوم لها شیء...» از امام باقر (ع) را که اشاره به تبعید و حبس و شهادت حضرت باب در آذربایجان دارد، تخطئه نماید. و در همین صفحه است که مرحوم دوانی به اختلاف نسخه های کتاب بحارالانوار و دیگر کتب مشابه نیز اشاره کرده و عنداللزوم از اختلاف مزبور برای توجیحات خود به صورت گزینشی و متناقض استفاده کرده است. و یا رجوع شود به صص: ۱۰۱۱، ۹۲۶، ۴۸۵، ۴۸۲، ۳۱۶، ۲۹۹، ۱۶۹، ۱۰۷۴، که در آنها، سعی ناموفق نموده تا احادیث دال بر آوردن کتاب و دین و امر و احکام جدید توسط قائم را این طور جلوه دهد که منظور از همه آنها کتاب قرآن و همان دین اسلام خاص محمدی و احکام آن می باشد. حال آنکه حتی اگر صریح عبارات احادیث مزبور را هم نادیده بگیریم، منطقی نیست که پس از بیش از هزار سال موعود اسلام بیاید و دوباره همان احکام را تکرار کند.

۳- کل منابعی که مرحوم دوانی در پاورقی های مهدی موعود علیه دین بهائی نوشته است، از ردیه هایی است که عناوین آنها در همان جا موجود است.

۴- آقای دوانی گاهی که از فرط وضوح تطابق احادیث با حقایق دین بابی و بهائی عصبانی شده، غفت کلام را از دست داده، به دین و جامعه بهائی توهین و فحاشی نموده است.^{۲۰} نیز درصص ۷۴۲ ناخواسته به مناسبتی جامعه اسلامی را دچار فحشا و منکر ذکر می کند و نیز چنانکه ذکر شد در صفحه نودوشش بعضی از ایشان را عوام کالانعام می نامد. و از این هم بالاتر چنانکه در ذیل خواهد آمد، به مرحوم مجلسی هم به مناسبتی ایراد گرفته و برای آن که بکلی از مشکلات حاصله از حقایق مندرج در کتب قدیمتر حدیث فارغ گردد، کتاب ۴۰۰ صفحه ای فوق را نوشت.

۵- نکته مهم آنکه می نویسد مرحوم مجلسی «همه گونه اخبار صحیح و سقیم، ضعیف و معتبر» را جمع آوری کرده است.^{۲۱} اما از عجایب این است که گاهی برای اثبات امری غیر واقعی همین احادیث ضعیف مورد قبول واقع می شود، ولی احادیث قویتر و معتبرتری که مثبت حقایق ادیان بابی و بهائی است، با توجیحات عجیب و غریب رد می گردد. از جمله، روایت بسیار ضعیفی است که از يك زن درباره وجود فرزند برای امام حسن عسکری (ع) آورده شده که میزان ضعف آن به حدی است که نفس تفرقه شیعیان به حدود ۱۴ فرقه پس از وفات

موارد آن که به اکاذیب و مطالب اشتباه آلوده شده، حس کنجکاری شدید منصفین تیزبین و وسیع النظری را که طالب حقیقت هستند، بر می انگیزد تا خود کتاب های بهائی را به دست آورند و به چشم خود آنها را ملاحظه و مطالعه فرمایند و با حقایق دین جدیدی که مدعی نجات عالم انسانی از بحران های وحشتناک امرواست آشنا شوند. حضرت بهاء الله می فرماید، «تا بر کذب قبل آگاهی نیابی، بر صدق این یوم بدیع گواهی ندهی»^{۲۱}

وهمدیگر را تکفیر و تنجیس می کنند، بعد قائم خود را می فرستد و از کفار انتقام می گیرد و شکستشان می دهد و عدالت خود را برپا می دارد و هفت یا نه سال (ص ۲۹۹). و در ص ۱۲۳۹، ۱۹ سال) سلطنت می نماید و بعد می میرد و پس از او نیز زندگی برای بشر سودی ندارد (ص ۲۹۹) و دنیا پایان می یابد. و چون، چنانکه در بالا ذکر شد، احادیث به ظاهر — یا واقعاً — متناقض زیادی وجود دارد، در ص ۱۲۳۸، برعکس فوق احادیثی آورده شده که گویای ادامه حیات بشر پس از قائم است، ولی در توجیه آن چنین می آید، «شیخ مفید در ارشاد می نویسد: بعد از دولت قائم آل محمد دولتی نخواهد بود، مگر آنچه که در روایتی رسیده که اگر خدا بخواهد اولاد قائم به جای وی می نشینند. این حدیث هم قاطع و اطمینان بخش نیست. غالب روایات می گوید: مهدی موعود چهل روز پیش از قیامت می میرد و در آن چهل روز هرج و مرج خواهد شد و علامت بیرون آمدن مردگان و روز رستاخیز برای حساب و پاداش اعمال خود آشکار خواهد شد. والله اعلم.»^{۱۸} حال آنکه اگر قرار باشد با چنین حالتی دنیا تمام شود، استغفرالله خلقت بشری که ۶-۷ هزار سال زجر کشیده و دست آخر نیز همه باید از قبر بیرون آیند و اکثراً مجازات شوند^{۱۹}، عبث و بیهوده و همچون یک تراژدی تلخ خواهد بود.^{۲۰}

اما نفس این همه اختلاف در احادیث و اختلاف نظر در این مورد و سایر موارد، گویای این است که نه علمای شیعه و نه دیگر ادیان نمی توانند در مورد چنین اشارات و بشاراتی در کتب مقدسه و احادیث قضاوت درست نمایند و صحیح را از غلط مشخص سازند، بلکه این تنها و تنها همان دو موعود ملهم همه ادیان، حضرت باب و بهاء الله، هستند که طبق وعود صریح کتب آسمانی چنین توانند کرد، و در کتب و حیاتی شان چنین نیز نموده اند و معانی حقیقی بشارت مزبور را تبیین فرموده اند، و با روشن ساختن مفاهیمی چون موارد ذیل، ادامه دوران پرشکوه هزاران ساله حیات بشر و آغاز دوران بلوغ جامعه انسانی و حصول وحدت عالم انسانی و صلح جهانی را تصریح فرموده اند، و لذا به جای پایان جهان، دوره ای ۶-۷ هزارساله از آن را که دوره کودکی بشریت محسوب می شود پایان بخشیده اند و دوره ای به مراتب طولانی تر را که دوره تحقق وعود همه مریبان آسمانی و آغاز سیر کمالی بشریت است تأسیس نموده اند.

بعضی از آن مفاهیم عبارتند از: قیامت، آسمان، زمین، ماه، ستارگان، شب، روز، آخرالزمان، ساعت، بهشت، جهنم، شیر، عسل، شراب، آب، نان، آتش، نور، بعث، غیبت، حشر، نشر، رجعت، برزخ، معاد، روح، قبر، دنیای بعد، خلقت آدم و حوا، خلقت آسمان و زمین در شش روز، اسم اعظم، قائم و شرایط ظهور، هوشیدر، سوشیانس، ملائکه، جن، شیطان، حساب و کتاب و میزان، مجازات و مکافات، زنده شدن مرده ها، دجال، سفیانی، شفای بیمار و کور و کر و گنگ، زنده کردن مردگان، ید بیضای موسی و مار واژدها، خاتمیت حضرت محمد، ابدی بودن شریعت حضرت موسی، از بین رفتن انجیل جلیل و کلام حضرت مسیح، دونیمه شدن ماه، برخاستن حضرت مسیح از قبر پس از سه روز، مفهوم وحی و الهام و جبرئیل و روح القدس و تشبیه آن به بوترا، عزرائیل، میکائیل، اسرافیل، عمرهای طولانی همچون نوح، لقاء الله و دیدار خدا، نشستن خدا بر عرش، عالم ذر، نزول مدینه الله و اورشلیم جدید، ملکوت خدا، تین و زیتون، شهرهای جابلقا جابلسا، خضر، رفتن حضرت یونس در شکم ماهی، قصه اصحاب کهف، هدده سلیمان، عوالم ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت و امثال آن، معنی مدت زمان قیامت که هم به یک چشم به هم زدن ذکر شده و هم به ۵۰۰۰۰ سال... و بسیاری اسرار و رموز و متشابهات دیگر^{۲۱}.

۹- علاوه بر موارد فوق، در این آخرین نکته، باید عرض شود که کتاب و ترجمه آن گاه دارای چنان مطالب عجیبی است که حتی بعضاً خود روشنفکران مسلمان نیز از آن اظهار تعجب نموده اند، که خود این حقیقت موجب ظهور و بروز کتاب های تغییر یافته جدیدتر شده است؛ در بعضی موارد این مطالب عجیب به شکلی است که رعایت حرمت انبیاء و ائمه اطهار اجازه نمی دهد که عیناً درج گردد^{۲۲}. با تمام این احوال باید بر طبق تعالیم حضرت بهاء الله برای مرحوم دوانی طلب آمرزش نمود، چه که ترجمه کتابی با این حجم زحمات خاص خود را دارد، و اگرچه کتاب مزبور تبدیل به ردیه ای علیه دین بابی و بهائی شده است، ولی مطالعه همین کتاب و آگاهی از بعضی

مانکجی صاحب، و تحقّق و عود اسلامی

حامد

جام جم درصنّفحات ۱۸-۱۹ مطالبی راجع به «مناسبات مانکجی هاتریا با بهائیان» و «اردشیرجی رپورت» و ارتباط آنها با سرویس اطلاعاتی انگلستان و فراماسونری و خبرگی مانکجی صاحب در فن «تاریخ سازی» و «سر» تراشی، «از جمله به قلم آقای موسی فقیه حقّانی، یکی از اضلاع مثلث مورخین رسمی، آقایان عبدالله شهبازی، آقای حجّت الاسلام سید حمید روحانی (نویسنده) و محقّق و مدیر فعلی بنیاد تاریخ پژوهشی ایران (معاصر)، شرحی نوشته است.

در باره مقاله آقای حقّانی چون در آن اشاره ای به آقای تورج امینی نویسنده بهائی کرده اند، و نام فامیل ایشان را به خاطر دقت های تاریخی شان «امین» نوشته اند، خوانندگان عزیز را به پاسخ آقای امینی با عنوان «آقای موسی فقیه حقّانی و دزدیدن تاریخ» ارجاع می دهیم.^۱

نکته مهم درمقاله آقای حقّانی آنکه در ص ۱۹ آیام اشاره کرده اند: «مانکجی... تاونست شاه ایران رابه العای حکم اسلامی 'جزیه' وادارد.» هموطن عزیز لایذ می دانند که ازاعلامات ظهور موعود اسلام، یکی این بوده است که ازاهل کتاب حکم جزیه برداشته شود. این حقیقت را حتی خود آقای حقّانی درص ۱۹، ستون دوم ازراست ذکر می کند و ردّ نمی نماید، اما می نویسد: «بهائیان اقدام مانکجی را در رفع جزیه از زرتشتیان یکی ازاعلامت ظهور معرفی می کنند، کدام ظهور، معلوم نیست. چون باب و بهاء ادعای خود را قبل از لغو جزیه طرح کرده بودند.» سبحان الله! آقای حقّانی که به ادعای خود و دوستانشان، به اصطلاح محقّق و مورّخند، پا در کفش علمای مذهبی و آخوندها کرده، به تفسیر نبوت واحادیث مربوط به علائم ظهور قائم موعود پرداخته اند و خود رامنتضح ساخته اند. آخریکی درجام جم نبود به ایشان تذکر دهد که ای برادر اگرچنین است که شما نوشته ای، ولغو قانون مزبورس ازظهور بابی و بهائی بوده، وجه دیگر استدلال این می شود که طبق حساب و کتاب خودتان ۱۲۵ سال است که از وقت ظهور قائم موعود گذشته است. چه که درص ۱۹ آیام تاریخ حکم لغو جزیه، سال ۱۸۸۲ ذکر شده. در هر صورت اثبات می شود که قائم موعود بیش از ۱۲۵ سال است که ظاهر شده و تلاش جام جمیان بیهوده است. اما برای روشن شدن ایشان که می نویسند «کدام ظهور»، باید عرض کرد همان دوظهور بابی و بهائی که شما با آن ۱۶۴ سال است که می ستیزید. برادر جان ظهورات الهی وقتی ظاهری شوند، خرابی های زمان و ناهنجاری های جامعه را به مرور اصلاح می کنند. این قانون تغییرات و تکامل اجتماعی و نیز ناموس ناسوت و عالم مادی است که اسیر قوانین زمان و مکان و ماده است. آری «زمین همان طور که به مرور از ظلم و خرابی پر شده، به مورّزین پرازعدالت و آبادی می گردد.» حدیث معروفش رالایذ به یاد دارید: «کَمَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَجُورًا.» پیش بینی های ادوارحضرت موسی ص و مسیح ص و محمدص نیز چنین بوده است و لایذ در تاریخ خوانده اید.^۲

در این صورت باید از آقای حقّانی پرسید، آیا مانکجی که ایشان وی رامرتبط با فراماسونری و سازمان اینتلیجنس سرویس انگلیس دانسته، و وی را وسیله العای حکم جزیه گفته، آیا با حضرت رسول اکرم ص وائمه اطهار ع نیز ارتباطی داشته است که به پیش بینی ایشان مأمور العای حکم مزبور شده؟ البته آقا موسی حقّانی جوابی نمی تواند بدهند، مگر اینکه قبول کنند مانکجی و ناصرالدین شاه و انگلیس و سایر قدرت های دنیا جمیعاً خواسته یا ناخواسته در قبضه قدرت الهی آیین بهائی اسیر بوده هستند، آنچه کرده و می کنند، نهایتاً در جهت اراده الهی و تحقّق و عود و نقشه های او برای

ایجاد عدالت و صلح و وحدت جهانی و رفع حکم جهاد و تنجیس و امثال آن بوده و خواهد بود.^۳ آری، این آنان بوده اند که مقهور آیین خدایند، نه برعکس. اما جام جمیان که با مورّخین رسمی فوق الذکر همکار و یار و یاور همدند، برای تحقّق درموارد فوق به آثار آقای شهبازی ارجاع داده اند. ولی با اظهار تأسّف برای ایشان باید ذکر کرد که آثار آقای شهبازی نیز در این خصوص ره به جائی نبرده و نمی برد، چه که پاسخ او همامات و هذیانات حساب شده ایشان قبلاً از طرف اهل بهاء داده شده است، و سناریو و فرضیات ایشان که به نوعی سرقت ادبی التقاطی از امثال آواره و نیکو و صبحی و راتین و ادوارد براون، محسوب می شود، مدت هاست که پوشیده است.

آقای شهبازی به تقلید از افراد یاد شده خود را کشته است تا اثبات کند گرایش و ایمان هموطنان عزیز یهودی و زردشتی، به خاطر مسائل سیاسی و دنیوی بوده است، و نه به خاطر حقیقت الهی دیانت بهائی. به عنوان مثال در مقالات مندرج در همین روزنامه جام جم، شماره های ۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳، مورخ ۱۶ تا ۱۹ مرداد ۱۳۸۲، بر اساس ترهات آواره در «کشف الحیل» و نیکو در «فلسفه نیکو» و صبحی در «خاطرات صبحی» و اسماعیل راتین در «انشعاب در بهائیت...» نوشته است که بهائیان از طریق یهودیان، صهیونیست می باشند و از طرف زرتشتیان وابسته به سازمان جاسوسی انگلیس اند. اما جالب آنکه چهار منبع ردّیه مورد استفاده و استناد آقای شهبازی، خود با هم اختلاف دارند و بعضاً دارای مطالبی هستند که آشکارا، شدیداً توهین به هموطنان عزیز یهودی و زرتشتی نیز محسوب می شود.

مثلاً از قول راتین در ص ۱۷۱ انشعاب در بهائیت می نویسد: «بهائیان از بدو پیدایش تا به امروز همواره از جهودان ممالک استفاده کرده اند. می

دانیم که ذات یهودی با پول و ازدیاد سرمایه عجین شده است. یهودیان ممالک مسلمان، که عده کثیری از آنها دشمن مسلمانان هستند و همه جا در پی آزار رسانیدن و دشمنی با مسلمین، خیلی زودتر از مسلمانان به بهائیت گرویده اند و از امتیازهای مالی بهره فراوان برده و می برند و مقداری نیز به مرکز بهائیت (عکا) می فرستند.» و از قول حسن نیکو ردّیه نویس علیه امر بهائی، در کتاب فلسفه نیکو، ج ۱، صص ۸۱-۸۲ می نویسد: «طبقه دیگر (بهائیان) یهودی هستند که با چه بغض و عناد به اسلام معروفند... (یهودیان) در دخول در مجامع و محافل بهائیان سه فایده مسلم برای خود تصور داشته: اول آنکه لا اقل سیاهی لشکر دشمنی می شود که بر ضد اسلام قیام کرده و رایت تشبیت و تفریق را بلند نموده است. دوم آنکه از مسأله اجتناب و دوری که در مسلمین شیعه نسبت به یهود بود، مستخلص می شوند و با آنها معاشرت می کنند، بلکه وصلت می نمایند. سوم آنکه اگر غلبه و قدرت با بهائیان گردد، عجلتاً خودی در حزب آنان وارد کرده باشند.» و از قول صبحی در صفحه ۱۸۲، خاطرات صبحی می نویسد: «به نظر این بنده بیشتر آنان برای فرار از یهودیت، بهائی شده اند تا گذشته از این که اسم جهود از روی آنها برداشته شود، در فسق و فجور نیز فی الجمله آزادی داشته باشند.»

نگارنده نظر هموطنان عزیز زرتشتی و یهودی را درباره این ترهات نمی دانم و خود ایشان باید از مورّخین رسمی مزبور راجع به آن بپرسند، ولی می دانم که چون سراسر، توهین به ایشان است، آن را نمی پسندند، اما جالب است که از لابلای ترهات همان سه نفر، می توان بیرون کشید که یهودیان و زرتشتیان که شرح حالشان در دوره قاجار به بعد در کتب تاریخی موجود است و همه می دانند که در این مملکت چگونه آنان را نجس می دانستند، چگونه



وقتی صرف مساب برای گفتن نباشد.



امر بهائی را پناه خود دانستند و آغوش گرم بهائیان را در آن غربت و انزوی اجتماعی حس کردند، بطوری که یکی از راههای شناسایی بهائیان توسط مفتیان و قاتلین ایشان، معاشرتشان با اقلیت های مزبور بود. آیا محققین غرق در اسناد امثال جام جمیان و آقای شهبازی، تاریخ *شهادت بهائی* یزد را نخوانده اند و ندیده اند که بعضی از زرتشتیان مظلوم، فقط با دیدن صحنه شهادت خونبار و شکنجه يك بهائی به مراتب مظلومتر، به حقانیت امر بهائی پی بردند و مؤمن شدند و حتی در راه آن شهید هم شدند و در این سیر معنوی نیز نه پای مانکجی در میان بود و نه ارباب جمشید و نه اردشیر بیورتر و نه اینتلیجنس سرویس.

آیا ایشان در کتاب *خطرات حبیب* که در مقالات خود آقای شهبازی در جام جم از آن نقل قول گزینشی با سوء تعبیر کرده اند، نخوانده اند که چگونه جناب یعقوب متحده یهودی، بهائی شده، حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و مکرراً رجای شهادت نمود و درس جوانی در کرمانشاه در ۹ ربیع الثانی ۱۳۲۹ در راه امر بهاء، نه در راه خانواده «روچیلدها» و «ساسون ها» و «بیورترها» و «مانکجی ها» و غیره، شهید شد و زیارتنامه ای غرّا نیز از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء به اعزازش عَزَّ نَزول یافت، و مادرشان در مجلس یادبود و شهادت ایشان، شیرینی پخش می نمودند که دامادی یعقوب است، و آن وقت آقای شهبازی از قول سلفش «صبحی» می نویسد که یهودیان بهائی می شدند که من جمله «در فسق و فجور نیز فی الجمله آزادی داشته باشند» و یا به قول رآئین و نیکو، به مال و منال رسند و به «وصلت» دست یابند.

و امثال آقای شهبازی که مدعی تحقیقات مستند تاریخی اند چطور دهها نصوص و بیانات طلعات مقدسه امر بایی و بهائی را در حقانیت و دفاع از اسلام که در تضاد با ترهات و آکاذییشان است توجیه می کنند. اگر احساس می نمودم حیایی در امثال جام جمیان باقی مانده، از ایشان تقاضا می کردم نصوص مندرج در کتاب *سید رسال* حضرت محمد، صص ۱۷۲ تا آخر کتاب را که در مقام شامخ اسلام است، بخوانند و من جمله ببینند که حضرت عبدالبهاء در کبسه بزرگ یهودیان در سانفرانسیسکو چگونه به اثبات حقانیت حضرت محمد (ص) پرداخته اند؛^۴ جام جمیان نمی خواهند هموطنان عزیز بدانند که چطور عزیزان یهودی و مسیحی و زردشتی با ایمان به آیین بهائی حقانیت اسلام را نیز پذیرفتند. این اسیران رای «یک بام و دو هوا» وقتی در برنامه های صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران مدعی مسلمان شدن دیگر اقلیت ها می شوند، ابداً آن را سیاسی جلوه نمی دهند و آن را از معجزات اسلام می دانند، اما خدا نکند که یکی بهائی شود. چه که آن گاه شخص مزبور یا جاسوس اجانب است و یا برای فسق و فجور بهائی شده است.

آنان از کینه و حسد می سوزند که نه تنها یهودی و زردشتی بهائی شده در راه آیین جدید جان به رایگان می دهد، بلکه در راه دوستان بهائی خود، و نیز اهل عالم جان برفک نهاده اند. جام جم می داند بهائیان نفوسی بوده هستند که به عنوان مثال وقتی حکومت برای دستگیری و کشتن فردی بهائی که به منزل یکی از همدینان خود رفته است مراجعه می کند، صاحب خانه خود را به جای میهمان در اختیار قاتلین می گذارد و کشته می شود. جام جم می داند که کیخسرو، جوان زردشتی چگونه در هندوستان به پرستاری بهائی دیگری به نام اسپرکلی می پردازد و او شفا می یابد ولی بیماری مسری به خود کیخسرو سرایت می کند و او را می کشد و حضرت عبدالبهاء در حق اومی فرماید: «... ای کیخسرو، خسرو دو جهانی و شهریار جهان جاودان. چقدر عزیز بودی که مشام مرا مشکبیز کردی و مانند ذهب ابریز در بوته امتحان برافروختی و شوری انگیختی و نرد محبت باختی و کاری ساختی و از این جهان تنگ و تاریک به عالم نورانی تاختی. خوشا به حال تو. خوشا به حال تو. عبدالبهاء امیدوار است که او نیز موفق به پیروی تو گردد و جان را چنین در محبت یاران بیازد».^۵ آری جام جمیان نمی خواهند همه از مراتب عشقی که میان بهائیان و میان ایشان و مولایشان، و میان ایشان و اهل عالم، موج می زند آگاه گردند. نمی خواهند بدانند که عبدالبهاء خود را «خالک پای یارانش» فرموده. می سوزند که چطور زنی مسیحی در منچستر که بهائی شده بوده، موهای زیبای خود را برید تا از فروش آن اعانه ای برای ساختن مشرق الاذکار بهائی که محل عبادت همه ادیان است، تقدیم دارد. از این همه عشق و فدا که جز نتیجه قوه

«کلمه الهی» و «نفوذ معنوی مربی آسمانی» نیست می هراسند، و می خواهند آن را سیاسی و مادی و بشری وانمود سازند.

سبحان الله! سبحان الله! به ولای بهاء و کل انبیاء قسم که اگر بخواهیم مثل جام جمیان و امثال بهائی ستیزانی چون ایشان باشیم و روش ایشان پیش گیریم، لایق هر ذکر سوئی هستیم، چه که مصداق این آیات ذی معجزات قرآن مجید در سوره هود (آیات ۲۰-۲۴ یا ۱۷-۲۱) می باشند که می فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيُهِنُونَهَا غَوْجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ. أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ. أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ. لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ.» (و کیست ستمکار تر از آنکه بر یافت بر خدا دروغ را. آنها عرض کرده می شوند بر پروردگارشان و گویند گواهان این گروه آناند که دروغ بستند بر پروردگارشان. آگاه باشید لعنت خداست بر ستمکاران، آنان که باز می دارند از راه خدا و می خواهند آن را کج، و ایشانند به آخرت کافران. آنها نباشند عاجزکنندگان در زمین و نباشند مرایشان را جز خدا هیچ دوستان. مضاعف کرده می شود از برای ایشان عذاب، نیستند که بتوانند شنیدن و نیستند که ببینند. آن گروه آنانند که زبان کردند بر نفسهای خود و گم شد از ایشان آنچه بودند که دروغ می بستند. ناچار است به درستی که ایشان در آخرت ایشان زبان کارتران) (عیناً از قرآن شماره ۹ نوشته شد). و «فَدَّ خَلْتُ مِنْ قَبْلِكُمْ مَنُ قَسِرُوا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ»^۶ (به حقیقت گذشت پیش از شما سنت هایی پس سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام تکذیب کنندگان).

اما اهل بهاء سعی دارند مافوق این حصبض ادنی پرواز نمایند، و خیرجام جمیان را می خواهند. ایشان به ادب و صفا مأمورند و آنان را دعا می کنند. چه که می دانند آکاذیب و افتراآت بهائی ستیزان نتیجه معکوس داده و می دهد و به فرموده حضرت عبدالبهاء باعث پیشرفت امر بهاء می شوند. اما از این ها گذشته، نگارنده حیران است که چگونه می توان امثال جام جم و آقای شهبازی را زودتر به اشتباهاتشان آگاه کرد، تا غلبه ظاهری و باطنی امر بهاء را به چشم سَر و سر ببینند و بیش از این مصداق آیات مبارکه فوق از قرآن مجید و تبعات سوء آن در عالم بعد نباشند و همچون اسلافشان در محضر الهی شرمنده نشوند. ببینید حضرت عبدالبهاء در مورد ردیه نویسان علیه اسلام چه می فرماید: «حکایت کنند که چون سلطان محمد عثمانی قسطنطنیه را محاصره نمود، شخصی از وزراء قیصر بر شخصی از علمای مسیحی در شهر وارد شد. ملاحظه نمود که آن عالم به نوشتن و نگاهتن مشغول. سؤال نمود که به چه مشغولی گفت مشغول به رد نوشتن بر حضرت رسول و بر قرآن. آن وزیر قیصر متغیر شده از شدت حیرت طیانچه بر گوش آن عالم زد که دیر خبر شدی، وقتی که علم مبین آن شخص در حجاز و یثرب بود لازم بود که رد بنویسد حال که آن علم اعظم پرچمش پشت دروازه قسطنطنیه موج می زند، و بانگ کوس نبوتش گوش شرق و غرب را پر کرده و انوار عزتش چشم عالم را خیره نموده مشغول رد نوشتن شده اید. برخیز درمانی به جهت درد خود بجوئید و مرهمی به جهت زخم درون خویش بیابید و راه فراری تحری نماید که آن کوکب، شمس مضمیء شد و آن سراج، بدر منبر گشت. ما چاره ای جز قبول جزیه نداریم. عتقا شکار کس نشود دام باز چین»^۷

ولی اهل بهاء مانند «وزیر قیصر» نیستند که «سیلی شدید» بر گوش ردیه نویسان بزنند، بلکه به مصداق آیه ۱۲۸ سوره آل عمران، به تأیید الهی و نه استحقاق بشری «كَاطْمِينَ الْعِظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (و فروروندگان خشم و عفو کنندگان از مردمان) می باشند، بلکه سعی دارند مصداق این بیان مولایشان حضرت ولی امر الله باشند، تا در فضایی وسیعتر و آسمانی رفیعتر پرواز نمایند؛ چنانکه می فرماید: «مهر و وفا و شفقت و محبت، تصایح پیشینیان بوده. در این دور اعظم، اهل بهاء به فداکاری و جانفشانی مأمور»^۸ و اگر مجاز بودیم به مصداق مفاد لوح شکر شکن از حضرت بهاء الله، حتی دست بهائی ستیزان را نیز می بوسیدیم و آنچه را هم که در پاسخ ترهات ایشان آورده ایم برای روشن شدن و بیان حقایق است و نه دشمنی با ایشان. دیگر ایشان و

امثال ایشان، خود می دانند و خدای «مَنْ لَا يُعْرِثُ عَنْ عَالِمِهِ مِنْ شَيْءٍ» (کسی که از علمش هیچ چیز فراموش نمی شود).

باری از همه آنچه در فوق ذکر گردید گذشته، از هموطنان عزیز و نازنین خود که مظلومانه محاط در افتراات و اکاذیب جام جمیان و کیهانیان و امثال آنان هستند، تقاضا می شود لوح مبارک ذیل از حضرت بهاء الله خطاب به همان «مانکجی صاحب» مورد ادعای جام جم و آقای شهبازی راطالعه فرمایند، تا خود به چشم خود ببینند که موعود جمیع ادیان دریا سخ نامه مانکجی مزبور چه فرموده است. آن گاه هموطنان عزیز حق دارند از جام جمیان بپرسند، کجای لوح مزبور بوی جاسوسی و خیانت می دهد؟ اگر مانکجی جاسوس بوده - اثبات و پاسخش با جام جم و زردشتیان عزیز است - کجای لوح مزبور حاکی از همراهی و همدستی حضرت بهاء الله با ایشان بوده است؟ کجای آن بوی «تاریخ سازی» و «سره تراشی» می دهد؟^۹

آنان که مشامشان را ز کام هدیان او هام نگرفته، از لوح حضرت بهاء الله جزرائحه استقلال و عظمت الهی و وحدت عالم انسانی نیابند، و آن را «منشور آزادی و نجات بشریت در عصر جدید» ملاحظه نمایند. ای کاش جام جمیان یادشان می آمد که مثلاً چطور عالیترین مجمع قانون گذاری کشور برزیل، یعنی مجلس نمایندگان برزیل، به مناسبت انقضای یک قرن از صعود حضرت بهاء الله جلسه ای مخصوص تشکیل دادند و ضمن آن از مقام بنیانگذار آیین بهائی و تعالیم مبارکه اش و خدماتی که جامعه پیروانش به نوع بشر ارزانی داشته اند، تجلیل کردند و سخنگوی مجلس و نمایندگان جمیع احزاب بپا خاستند و یکی بعد از دیگری آن مظهر ظهور الهی را در بیانات خویش ستودند و حضرتش را آفریننده «عظیمترین مجموعه آثار دینی که تا کنون از قلم شخصی واحد صادر شده»، خواندند و پیام مبارکش را پیامی «برای جمیع نوع بشر، و برای تفاوت های بی اهمیت نژادی، مذهبی و ملی» توصیف نمودند. ولی چه می توان کرد که انمه اطهار از قبل در باره یوم ظهور موعود چنین پیش بینی کرده اند که در ظهور حضرتشان، دوران نزدیک می شوند و نزدیکان دور.

اینک عین لوح حضرت بهاء الله دریا سخ به نامه مانکجی، که فی الحقیقه، خطاب به جهانیان، و منشور آزادی و رفاه حقیقی ایشان است. بنام خداوند یکتا

ستایش بیننده پاینده ای را سزا است که به شبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و به ستاره های دانائی بیاراست و مردمان را به بارگاه بلند بینش و دانش راه داد و این شبنم که نخستین گفتار کردگار است، گاهی به آب زندگانی نامیده می شود چه که مردگان بیابان نادانی را زنده نماید؛ و هنگامی به روشنائی نخستین. و این روشنی که از آفتاب دانش هویدا گشت، چون بتایید جنبش نخستین نمودار و آشکار شد و این نمودارها از بخشش دانای یکتا بوده اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از هر گفته و شنیده. بینائی و دانائی گفتار و کردار را، دست از دامن شناسائی او کوتاه. هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه. پس دانسته شد نخستین بخشش کردگار گفتار است و پاینده و پذیرنده او خرد. اوست دانای نخستین در دبستان جهان و اوست نمودار یزدان. آنچه هویدا از پرتو بینائی اوست و هر چه آشکار، نمودار دانائی او. همه نامها نام او و آغاز و انجام کارها به او. نامه شما در زندان به این زندانی روزگار رسید. خوشی آورد و بر دوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود. سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود. دیدیم و گفتیم و شنیدیم. امید چنان است که آن دیدار را فراموشی از پی در نیاید و گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گیاه دوستی بروید و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند.

اینکه از نامه های آسمانی پرسش رفته بود، رگ جهان در دست پزشک دانا است، درد را می بیند و به دانائی درمان می کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می شود گیتی را دردهای

بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خود بینی سرمست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد می دانند نه درمان می شناسند. راست را کز انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند. بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید، شاید آنان که در خوابند بیدار شوند. بگو ای مردگان. دست بخشش یزدانی آب زندگانی می دهد، بشنابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.

درباره زبان نوشته بودید، تازی و پارسی هر دو نیکو است. چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن بگفتار گوینده است و این از هر دو می آید. و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است هر چه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است.

ای دوست! چون گفتار نخستین در روز پسین به میان آمد گروهی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و بان گرویدند. و گروهی چون کردار برخی را با گفتار یکی ندیدند از پرتو آفتاب دانائی دور ماندند. بگو ای پسران خاک. یزدان پاک میفرماید: آنچه در این روز پیروز شما را از آلائش پاک نماید و به آسایش رساند همان راه، راه منست. پاکی از آلائش، پاکی از چیزهایی است که زبان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد. و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگر چه نیک باشد. و آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید. آنکه او آگاه، این گفتار را گواه که اگر همه مردمان زمین بگفته آسمانی پی میبردند هرگز از دریای بخشش یزدانی بی بهره نمی ماندند. آسمان راستی را روشن تر از این ستاره ای نبوده و نیست.

نخستین گفتار دانا آنکه، ای پسران خاک. از تاریکی بیگانگی به روشنی خورشید یگانگی روی نمائید، اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید. ای دوست. درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه و دریای آگاهی را دلکش تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود. ای پسران دانش. چشم سر را پلک به آن نازکی از جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید، دیگر پرده از اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود. بگو ای مردمان. تاریکی آرزو رشک روشنائی جان را بپوشاند، چنانکه ابر روشنائی آفتاب را. اگر کسی بگوش هوش این گفتار را بشنود پر آزادی آرد و به آسانی در آسمان دانائی پرواز نماید. چون جهان را تاریکی فرا گرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده شود. و این همان روشنی است که در نامه های آسمانی به آن مؤده داده شد. اگر کردگار بخواهد، دلهای مردمان روزگار را بگفتار نیک پاک و پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید.

ای مردمان! گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی گفتار، کردار است و آن بی این، تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید. دانای آسمانی می فرماید: گفتار درشت بجای شمشیر دیده می شود و نرم آن بجای شیر، کودکان جهان ازین به دانائی رسند و برتری جویند. زبان خرد می گوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه. از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز که پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم. دوست یکتا می فرماید: راه آزادی باز شده، بشنابید و چشمه دانائی جوشیده، از او بیاشامید بگو ای دوستان. سرا پرده یگانگی بلند شد، بچشم بیگانگان یکدیگر را ببینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. به راستی می گویم، هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست. بگو ای مردمان. در سایه داد و راستی راه روید و در سرا پرده یکتائی در آید. بگو ای دارای چشم. گذشته آینه آینه است، ببینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید. امروز بهترین میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید.

بگو زبان گواه راستی من است، او را به دروغ می‌لائید. و جان گنجینه راز من است، او را بدست از مسپارید. امید چنان است که در این بامداد که جهان از روشنیه‌های خورشید دانش روشن است بخواست دوست پی بریم و از دریای شناسائی بی‌شامیم. ای دوست! چون گوش کمیاب است چندی است که خامه در کاشانه خود خاموش مانده. کار بجائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته و پسندیده تر آمده. بگو ای مردمان. سخن به اندازه گفته می‌شود، تا نوریسندگان بمانند و نورستگان برسند. شیر به اندازه باید داد تا کودکان جهان به جهان بزرگی در آیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند. ای دوست زمین پاک دیدیم تخم دانش کشتیم، دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید، بسوزاند یا برویاند؟ بگو امروز به پیروزی دانای یکتا، آفتاب دانائی از پس پرده جان برآمد و همه پرنندگان بیابان از باده دانش مستند و بیاد دوست خرسند. نیکو است کسی که بیاید و بیاید.

ای ربّ استغفرک بلسانی و قلبی و نفسی و فؤادی و روحی و جسدی و جسمی و عظمی و دمی و جلدی، و إنّک أنت التّوّاب الرحیم. و استغفرک یا إلهی باستغفار الذی به تهبّ روائح الغفران علی أهل العصیان و به تُلبس المذنبین من رداء عفوک الجمیل. و استغفرک یا سلطانی باستغفار الذی به یظهر سلطان عفوک و عنایتک و به یستشرق شمس الجود و الافضال علی هیکل المذنبین و استغفرک یا غافری و موجدی باستغفار الذی به یسر عنّ الخاطئون الی شطر عفوک و احسانک و یقومون المریدون لدی باب رحمتک الرحمن الرحیم. و استغفرک یا سیدی باستغفار الذی جعلته ناراً تُحرق کلّ الذنوب و العصیان عن کلّ تائب راجع نادم باکی سلیم و به یظهر اجساد الممكنات عن کدورات الذنوب و الآثام و عن کلّ ما یکرهه نفسک العزیز العلیم.^{۱۰}

ردیه های امثال جام جم در آینه

خطابات حضرت عبدالبهاء

هُوَ اللهُ

از بدایت عالم تا امروز هر وقت ندای الهی بلند شد ندای شیطان هم بلند شد * زیرا همیشه ظلمت می خواهد مقاومت نور کند ظلم می خواهد مقاومت عدل نماید جهل می خواهد مقاومت علم نماید * این عادت مستمره اهل این جهانست * ملاحظه کنید در زمان موسی فرعون بود مقاومت می کرد تا نورانیت حضرت موسی را از انتشار منع کند * در زمان حضرت مسیح قیافا و حنا رؤسای مذهب یهود بودند * اینها بنهایت قوت مقاومت حضرت مسیح می کردند و افتراهائی چند به حضرت نوشتند و انتشار دادند * حتی مجمع فریسیان حکم بر قتل مسیح داد که این شخص مسیح است استغفر الله گمراه است استغفر الله بی پدر مشروعست چیزهائی که نمی خواهم بر زبان بیاورم و در بین جمیع یهود شرق این مفتریات را انتشار می دادند و مقصدشان اینکه نورانیت مسیح را منع کنند *

و همچنین در زمان محمد علمای قریش خواستند نورانیت حضرت محمد را از انتشار منع کنند * جمیع فتوی بر قتل او دادند و نهایت اذیت را بر او وارد آوردند و بقوه شمشیر خواستند آن بنیان عظیم را هدم نمایند * آیا هیچ یک توانستند مقاومت نمایند عاقبت مغلوب شدند و نورانیت امر الهی آفاق را احاطه کرد * جمیع شان مانند اردوی شکست خورده از میدان در رفتند کلمه الله نافذ شد شریعت الله منتشر گشت تعالیم الهیه آفاق را احاطه کرد نفوسی که در ظل حق بودند مثل ستاره از افق سعادت کبری درخشیدند * حال هم باز همان دستگاه است * جمعی نادان که خود را بدین نسبت می دهند می خواهند نورانیت بهاء الله را منع کنند مقاومت امر الله نمایند تا آفاق را از این اشراق محروم نمایند * چونکه برهانی ندارند به افتراء دست زند زیرا عادت مردم نادان چنین است * وقتی که برهان ندارند شمشیرشان افتراست و الا اگر برهان داشته باشند به آن مهاجمه نمی نمودند صحبت می کردند بدگویی نمی نمودند کلام رذیل بر قلم و زبان نمی راندند مثل مرد میدان بیان برهان می کردند * ما با آنها نزاع وجدالی نداریم بدگویی از آنها نمی کنیم حقیقت حال آنها و سوء سیرت آنان را بیان نمی کنیم به برهان لب گشائیم * می گوئیم برهان ما اینست اگر شما در مقابل برهان ما برهانی دارید بنمائید * اما آنها ابدأ نزدیک نمی آیند زبان به افتراء گشایند و در جرائد مرقوم می دارند که این بهائیان چنین و چنانند چنانکه فریسیان در حق حواریین می گفتند هر چه از قلمشان جاری شود می نویسند *

و قتیکه شما ملاحظه کنید چنین اوراقی منتشر شد ابدأ مکدر نشوید به کمال قوت به موجب تعالیم بهاء الله عمل نمائید اعتنائی نکنید همین نفوس سبب می شوند که کلمه الله بین خلق منتشر می شود * البته نفوسی که منصفند فحش می کنند تحقیق و تدقیق می کنند همان فحش و تدقیق سبب هدایت آنها می شود * مثل اینست که کسی بگوید در فلان اطاق شمعی است خاموش * بعد شخص سامع فحش کند ببیند روشن است * می شنود در فلان باغ درختانی زرد برگ شکسته شاخ تلخ ثمر است و گلهای بد بو زنهار نزدیک او نروید * لابد نفوسی که منصفند با این قناعت نمی کنند بلکه می گویند می رویم می بینیم و تحریری حقیقت می نمائیم * چون فحش و تحقیق نمایند می بینند درختهای باغ در نهایت اعتدالست ساقها در نهایت راستی برگها در نهایت سبزی شکوفه ها در نهایت معطری میوه ها در نهایت حلاوت گلهای در نهایت طراوت * پس میگوید الحمد لله آن بدگو سبب شد که من به این باغ راه یافتم سبب هدایت من شد * این بدگویان چنین اند سبب می شوند که مردم تفحص می کنند *

در زمان مسیح کتبی که در مذهب مسیح تألیف کردند افتراهائی که به مسیح زدند کذبهای که در حق حواریین گفتند آیا هیچ اثری داشت * کتب که فلاسفه آن زمان رد به مسیح نوشتند آیا هیچ ضرری رسانید * بلکه جمیع آن کتب سبب ترویج شد زیرا ذکر مسیح را مردم شنیدند به تفحص و تجسس آمدند و هدایت یافتند * ما نمی خواهیم در حق این نفوس حرفی بزنییم ما بد نمی گوئیم بلکه همین قدر می گوئیم این مفتریات ابدأ عظمی ندارد * این مفتریات بمنزله ابراست که حجاب آفتاب گردد * ابر هر قدر کثیف باشد اشعه آفتاب عاقبت او را متلاشی می نماید و محو می کند * انوار آفتاب حقیقت را هیچ ابری حجاب نشود نسیم گلستان الهی را هیچ سدای مانع نگردد باران آسمانی را هیچ حائلی حاجز نشود * از این کلام مرادم اینست که وقتی که کتابهای افتراء منتشر شود و در جرائد مفتریات نوشته گردد شما محزون نشوید بلکه بدانید که این سبب قوت امر الله است * زیرا درخت بی بار را کسی سنگ نزند چراغ خاموش را کسی تعرض ننماید آنچه واقع شود همان سبب قوت امر الله است نظیر آنکه از پیش گذشت *

در زمان موسی نگاه کنید غرور فرعون بنی اسرائیل را مدد و عون بود * هر چند آن ظالم اعلان کرد که موسی قاتل است لهذا باید قصاص گردد ولی این قوت تأثیری نداشت * فریاد کرد که این موسی و هارون هر دو مفسدند می خواهند دین مبین شما را بهم زنند و در مملکت اختلاف و فساد اندازند لهذا اهلاک و اعدام آنها لازمست (ان هذان لساحران یریدان ان یدللا دینکم بسحرهما و یذهبوا بطریقکم المثالی) ابدأ تأثیر نکرد بلکه نور موسی درخشید شریعتش منتشر شد نورانیت تجلی سینا احاطه کرد *

و همچنین فریسیان وقتی فریاد بر آوردند که مسیح استغفر الله مسیح است زیرا سبت را شکسته شریعه الله را منسوخ کرده طلاق را حرام نموده تعدد نساء را منع کرده مقصدش هدم قدس الاقداس است خرابی بیت الله است * وایلا وای دینا وای مذهبیا فریاد بر آوردند که بدار زیند بدار زیند * این اعتراضات آنها هیچ اثری نداشت صبح مسیح طلوع نمود نفثات روح القدس در جمیع عالم تأثیر کرد همه اقوام مختلفه را متحد نمود *

مقصد اینست که از مفتریات قوم و کذب و مجادله آنها هیچ فتوری به امر الله وارد نمی آید بلکه سبب علو امر الله است و دلیل بر آن است که اگر امر عادی بود کسی تعرضی بر آن نمی نمود * امر هر قدر عظیم تراست دشمنش بیشتر است * لهذا ما باید در نهایت ثبوت و رسوخ بموجب تعالیم بهاء الله عمل نمائیم مرجبا *



بررسی ادعای جام جم در خصوص «دقیق و عالمانه» بودن مطالب ویژه نامه ایام

حامد

روزگاری بود که ردیه نویسان علیه ادیان بابی و بهائی در ایران، بدون ادعای ظاهری «منصفانه» و «علمی» و «تحقیقی» بودن آثارشان، هرچه می خواستند از دروغ و تهمت و افتراء می نوشتند. چنانکه امروز نیز بعضاً چنین می کنند. اما در زمان رژیم پهلوی در اثر عواملی همچون ایجاد فضای نسبی دانشگاهی و تحقیقی و روشنفکری و نیز روشن شدن اشتباهات و اغلاط ناشی از تعصب و عناد و بغض ردیه نویسان مزبور، و عواملی دیگر، بتدریج نفوس ازین ردیه نویسان جدید مدعی شدند که آثاری عالمانه و محققانه و بدون حب و بغض درباره ادیان مزبور نوشته اند.^۱ پس از انقلاب اسلامی نیز دوروش فوق ادامه یافت و علاوه بر بعضی که آشکارا با عناد و کینه ردیه هائی علیه دین جدید الهی نوشته می نویسند، اختلافی نیز چون اسلاف فوق الذکر پیدا شدند که دست آنها را از پشت بسته، بیش از همه آنها مدعی تحقیق و پژوهش بی طرفانه و غیرمبغضانه درباره ادیان بابی و بهائی شدند.^۲

اما جالب اینکه وقتی شخصی به نیت تحقیق منصفانه سراغ آثار نویسندگان مزبور که مدعی بی طرفی و علمی بودن بوده هستند می رود، با کمال تعجب مشاهده می کند که آنها دچار «توهم علمی بودن وبی طرفی» هستند، و در واقع آثارشان، به استثنای فرق ظاهری، فرقی ماهوی با آثانی که آشکارا مبغضانه نوشته و می نویسند، ندارد.^۳ از آن دسته که به ظاهر مابغضانه و متعصبانه نوشته اند و آشکارا ضدیت خود را بیان نموده اند و «حقایق» را وارونه جلوه داده اند که بگذریم، به دسته محققین توهم زده مزبوری رسیم که به مصداق آیه مبارکه «تشابهت قلوبهم» دارای روش و صفات و مشخصات مشترکی هستند که با بررسی آثارشان می توان به آن پی برد. از جمله مشخصات مشترک آنها از جمله عبارتنداز: بغض باطنی نسبت به آیین بابی و بهائی که گاه به مصداق «دروغگو کم حافظه می شود» در لابلا صفحات ردیه هایشان آشکار می شود و نمی توانند آن را پنهان کنند، ادعای ظاهری و دروغی علمی وبی طرفانه بودن آثارشان، ادعای این که فقط از خود کتب و منابع بابی و بهائی استفاده کرده اند، عدم وفاداری عملی به ادعاهای مزبور، وجود فرض های غلط و پیشداوری ها در آثارشان، وجود تناقض در مطالبشان، تحریف آثار و کتب و تاریخ بابی و بهائی، دعوت از بهائیان که فقط از طریق خواندن کتب ردیه ایشان «تحری حقیقت» کنند، ادعای این که کتبشان ردیه نیست بلکه کاری تحقیقی و پژوهشی است؛...

در این جا فرصت آن نیست که به بررسی بعضی آثار مزبور بپردازیم و هموطنان عزیز را خسته سازیم، چه که این کار توسط محققین بهائی و نیز غیر بهائی در جاهای دیگر انجام شده است.^۴ اما خوشبختانه جام جم در شاهاکار اخیر خود، که در حقیقت «مشتی نمونه خروار است»، نمونه ای از این آثار و مقالات را، آنها هم به شکل گلچینی قابل تأمل، در ویژه نامه ایام برای مصنفین فراهم نموده است. در صفحه ۲، قسمت سرسخن چنین می نویسد: «آنچه پیش رو دارید، حاصل تلاش علمی «بخشی از فرزندان درد آشنا و درک مند (۴) ایران اسلامی، جهت تبیین دقیق و عالمانه کارنامه بهائیت در تاریخ است که بدور از هرگونه شعار و جنجال، و صرفاً بر پایه مستندات قابل قبول (حتی برای جوانان تحصیل کرده و منصف بهائیت) صورت گرفته است. امیدواریم که جوانان بهائی، شهادت 'تحری حقیقت' به معنای واقعی را یافته و این ویژه نامه را از آغاز تا پایان، با حوصله و دقت ویژه یک پژوهنده حقیقت،

مطالعه نمایند و آنگاه به منطق 'حقیقت، بالاتر از افلاطون است' عمل کنند. ایدون باد.»

برای بررسی ادعاهای مزبور جام جم، از توهمین های آن به دین بهائی و پیروانش، که علاوه بر مطالب و مقالاتش در بعضی عکس ها و کاریکاتورهاش نیز آشکار است و بغض باطنش را برملا می سازد که بگذریم، با نگاه مختصری به منابع تحقیقی که در صفحه ۴۷، ستون چپ، تحت عنوان «کتابخانه موضوعی نقد بابت و بهائیت»، فهرست نموده، معلوم می شود که ادعایش با عملکردش یکی نیست. در حقیقت، این فهرست از جمله آینه تمام نمای همه کتبی است که نویسندگان آن، آنها را ردیه ندانسته، ادعای بی طرفی و علمی بودنشان را داشته اند.^۵ بررسی مختصریاد داشت های مقالات متعدد ویژه نامه، حاکی از این است که قسمت عمده منابع کتبی که از آنها در آن مقالات استفاده شده، همین ردیه هائی است که فهرستش نا باورانه و ناشیانه و بدون توجه به تأثیر سوء آن در علمی جلوه دادن ویژه نامه، در صفحه ۴۷ آمده است. کجا در تحقیقات بی طرفانه علمی ادیان و مذاهب و گروه های مختلف، «نقد» را صرفاً در منفی جلوه دادن و بیان معایب و نواقص احتمالی آنها، آن هم صرفاً با استفاده از منابع مخالفین آنها، آنها بدون ارزیابی چنین منابع تحقیقی، تعریف کرده اند؟

از موارد اشتباهات تکراری و فاحش و حیرت انگیزی که همه ردیه نویسان دوران پهلوی و جمهوری اسلامی از هر قبیل و با هر ادعا مرتکب شده اند، استفاده از ردیه های آواره و صبحی و سندیت بخشیدن به آنها، بدون ارزیابی علمی آنهاست.^۶ این دو همان طور که همه می دانند، از بی وفایان امر بهائی و برگشته از آن می باشند. از نکات بسیار قابل توجه که هموطنان عزیز را با ردیه نویسان مدعی تحقیق علمی و نقد بی طرفانه امر بهائی بیشتر آشنا می سازد و میزان علم و دانش و انصافشان را آشکار می نماید، اعتراف آقای محیط طباطبایی درباره صبحی و آواره می باشد. آقای طباطبائی را که پدید آورندگان ویژه نامه ایام دارای «دقت نظر» و «شهره مجامع علمی»، و سایت ضد بهائی بهائی پژوهی وی را «اسطوره تحقیق» می دانند، در جائی در باره اینکه به اتکاء اقوال «آواره» و «صبحی» استنباطی غلط نموده و به اصطلاح با طناب آن دو به چاه رفته می نویسند: «به اتکای... شهادت صبحی و آواره از مبلغان برگشته از بهائیت... استنباطی نارسا در باره تلخیص و تحریر تاریخ جدید از قدیم شد»، و در ادامه در باره این دو یعنی آواره و صبحی که ویژه نامه ایام، «مبلغین مستبصر»^۷ می خواندشان چنین می نویسند: «پس از مراجعه بدین مدارک نویافته و نودیده خط نه بر آنها کشیدم و دریافتم که: خوی تبلیغ در کسی چو نشست، تا نمی رود از دست.»^۸ و جالب تر آنکه آواره و صبحی که استاد محیط و دقیق، خط بطلان بر گفتار و نوشتارشان کشیده، از منابع اصلی جام جم در تالیف ایام نیز بوده است.^۹ فاعتر بروا یا اولی الاصدار. از نکات مهم دیگر درباره فهرست ردیه های ویژه نامه آنکه خود این منابع دارای مطالب متناقض با یکدیگر می باشند. چنانکه همین صبحی و آواره نیز مطالب متناقض باهم نوشته اند. آقای شهبازی و فضائی و زعیم الدوله و کسروی و خود ویژه نامه جام جم نیز دارای مطالب متناقضی، از جمله درباره منشأ ادیان بابی و بهائی، هستند که پرداختن به آنها خود محتاج کتاب مفصلی است.

اما از لیست کتب مزبور نیز جالب تر و عجیب تر آنکه، در همان صفحه ۴۷، در زیر فهرست ردیه های مزبور، در مریمی مجزا، تبلیغ پایگاه اینترنتی بهائی پژوهی را مشاهده می کنیم که حقیقتاً در نوع خود، آینه ویژه نامه جام جم است. به تعبیری اگر ویژه نامه مزبور را آینه ردیه های مدعی علمی وبی طرف بودن بدانیم، بهائی پژوهی آینه آن آینه محسوب تواند بود. جالب و در خورتأمل است که سایت مزبور بارها تأکید کرده که علمی و پژوهشی است و آنچه می گوید از خود کتب بهائی است و نه از ردیه ها؛ و نیز مدعی است که سیاسی و یا وابسته به هیچ مقام و گروهی هم نمی باشد، و گاهی نیز در این خصوص، به قول جام جم «مظلوم نمائی» هم نموده است. اما با بررسی سایت مزبور مشخص است که منابع آن نیز همان ردیه های فهرست شده در ویژه نامه جام جم است (از جمله کتب مذکور در فوق از آواره و صبحی)، و معلوم نیست چرا بدون تدبیر و احتیاط، تبلیغ آن در ویژه نامه جام جم، آنها دقیقاً در



زیر فهرست مزبور آمده است. البته در آن سایت همچون ویژه نامه جام جم، ذکری هم از منابع بهائی شده است، اما هرجا که از آنها استفاده می شود، به شکلی ناقص و تحریف شده می باشد.^{۱۳} به این جهت، ارتباط و شباهت های این دو به هم را نمی توان نادیده گرفت.^{۱۴} البته با وجود چنین ارادت و ارتباط فیما بین مشهود، خوانندگان خود باید قضاوت فرمایند. اگر قرار بود به سبک خود جام جم و بهائی پژوهی و امثال آقای شهبازی استدلال کنیم، باید بدون تأمل و فوراً می گفتیم که این هم یکی از دسته گل های دیگر جام جم است که به آب داده و روشن نموده که سایت مزبور نیز مانند خود جام جم وابسته به سازمان صدا و سیما و جمهوری اسلامی ایران و امثال آن است و منشأ و روش آن علمی نیست بلکه سیاسی است. اما این روش منصفانه و محققانه نیست. به همین جهت فعلاً به آوردن چند نقل قول از آن سایت بسنده می کنیم، تا آغازی باشد برای آشنائی با سبب مدعی است: «پاسخگویی تمامی سؤالات، و نیشهای پیشنهاد های شماست.»

ضمن مباحث مربوط به وحدت عالم انسانی، به بهائیان می گوید: «خودتان بهتر از هر کسی می دانید» بهائی پژوهی «تنها و بی هیچ وابستگی و بدون آنکا به هیچ مقام و گروهی تنها به پشتوانه دانش و منطق به این عرصه دشوار آمده... همین استقلال بهائی پژوهی است که شما را... به شدت نگران کرده. این هنوز از نتایج سحر است و سحر در راه است و باش تا صبح دولتش بدمل که: «الیس الصبح بقریب.» اما همواره شعارمان توکل بر خدای بزرگ بوده است و نه غیر او و امداد از ولی الله الاعظم ارواحنا فداه. اینگونه است که هر توفیقی هم که بوده از خود او می دانیم و سپاسگذار هستیم.» «به خدای لاشریک به هیچ منبع و قدرتی وابسته نیستیم و تنها بضاعتمان، منطق و پژوهش است در فضای ادب و احترام متقابل.» «خواهش می کنم از پرداختن به مسائل سیاسی بپرهیزید. چون هم در دیانت شما حرام است هم از سیاست این سایت به دور است. اگر چنین کنید ممکن است مسئولان سایت به این خاطر کامنت شما را حذف کنند آن گاه این سوء برداشت پیش می آید که به خاطر مطالب شما کامنتتان حذف شده.» «متأسفیم که ملاحظه مصالح سایت را نمی کنید و با عبور از خط قرمزهای سایت، ما را مجبور به حذف می کنید تا سایت دچار تعطیلی نشود. سایت بهائی پژوهی را تهدید کرده اند هک کنند.»

و اما از آنجا که ادعای جام جم در ویژه نامه اش، «تبیین دقیق و عالمانه کارنامه بهائیت در تاریخ است»^{۱۵}، و برای این مقصود مطالبی نیز از بعضی کتب - که بعضاً دارای اغلاط عمدی و غیر عمدی تاریخی نیز می باشند - و همچنین عکس ها و اسنادی تاریخی ارائه داده، باید اشاره مختصری نیز به علمی و منصفانه نبودن روش آن و تحریف نمودن حقایق تاریخی توسط خود جام جم و نویسندگان مقالاتش کرد تا مشخص شود چگونه امر بر ایشان مشتبه شده و اوها و توهمات و اغراض خود را با «دقت و علمی و منصفانه بودن» اشتباه گرفته اند. در مورد عکس ها و اسناد کافی است توجه شود که به نحوی عمدی و با اهدافی خاص بدون آنکه توضیحات مربوط به آنها را نیز از همان منابع خود عکس ها و اسناد بیاورند، ارائه شده اند، و بدیهی است که ارائه صرف عکس بدون آوردن توضیحات حقیقی مربوط به آن - و بعضاً به قصد توهین و بی احترامی - نوعی تحریف تاریخی محسوب می شود. و برای نشان دادن غیر علمی و وارونه و ناقص بودن مطالب و این که چرا بعضی چون جام جم سعی در تحریف تاریخ می کنند، مناسب است قسمتی از کتاب تاریخ در ترازوی استاد زرین کوب را در این خصوص شاهد آوریم تا علاوه بر آن، ظرافت و پیچیدگی و لزوم حس مسئولیت و رعایت امانت و تقوی و درستی در تحقیقات تاریخی نیز روشن گردد، تا همه بدانند چگونه جام جم، که همچون کبکی که سر در برف کرده، در نقل قول های مقالاتش از کتب تاریخی غیر بهائی و نیز کتب و اسناد تاریخی بهائی، همچون مجلات و نشریات جامعه بهائی (آهنگ بدیع، اخبار امری)، دستکاری و تحریف می کند و در بعضی موارد حتی ۱۸۰ درجه مخالف منابع مذکور را می آورد تا حقایق را وارونه جلوه دهد. چنین است که ارواح مقدسه رسول اکرم ص و ائمه اطهار ع و امام زمانی که به نام مبارکش «ویژه نامه» سراسر دروغ و تحریف چاپ می کنند، از دست جام جمیان و امثال ایشان در اندوه و غصه بی پایان است.

مرحوم زرین کوب می نویسد: «... آنچه مورخ را در این همجوشی با تاریخ در نیل به حقیقت - نوعی از حقیقت - کمک می کند و از وقوع خطا - نوعی از خطا - در امان می دارد آنکاء بر اسنادست و سعی در بررسی دقیق آنها... البته آنچه مخصوصاً مورخ باید بشناسد «خطا» ست که اجتناب از آن به اراده اوست نه «حقیقت» که نیل بدان تنها به اراده او نیست. آن نوع خطا که مخصوصاً در تاریخ باید از آن اجتناب کرد، سرچشمه اصلیش پرستش همان اوهاست که فرانسویس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) آنها را بت می خواند. بتهای طایفه ای، بتهای شخصی، بتهای بازاری و بتهای نمایشی.»

این مسأله حقیقت و خطا از مهمترین دشواریهای فکر انسانی است و بررسی آن برای مورخ هم مثل فیلسوف اهمیت دارد. از نظر فیلسوف همان گونه که به تعداد انواع علم، حقیقت هست به همان تعداد خطا نیز هست. حقیقت و خطای ریاضی، حقیقت و خطای اخلاقی، حقیقت و خطای تجربی. برای مورخ در عین آنکه تمام انواع «خطا و حقیقت» در خور توجه هست آنچه حقیقت و خطای تاریخی می خوانند اهمیت خاص دارد. در مورد حقیقت تاریخی مشکل عمده این جاست که موضوع آن - رویدادها - در خارج از ذهن مورخ وجود ندارد؛ فقط نشانه هایی از آنها در خارج هست و خطای تاریخی هم از آنجاست که مورخ از این نشانه ها آنچه را معتبر نیست در خور اعتماد بشمرد یا در توجیه و تبیین آنها شیوه ای را که منطقی و معقول است بکار نیندازد... این نام «بت» که بیکن در باب منشأ تعدادی از خطاها به کار می برد هیچ جا به اندازه تاریخ مفهوم واقعی خود را نمی یابد... نه آیا پیروی از تمایلات فردی و تعصب در عقاید شخصی نیز که بر حسب تعریف بیکن از بت های شخصی است در تاریخ موجب انحراف های وحشت انگیز شده است و خطاهای عجیب؟ قول به بخت و اتفاق که مورخ که گاه در اثر فقدان اسناد کافی که توجیه علمی را ممکن تواند کرد - خود را از قبول آن ناچار می یابد ممکن است در موارد دیگر بدون تحقیق و فقط در اثر تبعیت از اقوال و عقاید جاری برای وی اساس قضاوت واقع شود و منشأ خطا - بتهای بازاری...»

اجتناب از تقلید، از تعصب، از مهر و کین، از افراط در اعتماد به قوه فهم نیز که مالبرانش برای دریافت حقیقت و پرهیز از خطا توجیه می کند همه از آنگونه است که مورخ هم در جستجوی اسناد و هم در توجیه و تفسیر اسناد خویش می بایست در نظر بگیرد. شاید بطور کلی بتوان گفت علت خطا گاه امریست منطقی و گاه امری اخلاقی. علت منطقی خطا ضعف و نقص و محدودیت عقل انسان است که اکثر حکما مانند مالبرانش و کانت و برگسون متوجه آن بوده اند. این عقل محدود انسان می خواهد در کنه اشیاء نفوذ کند و بر جهان نامحدود احاطه یابد و آن را چنانکه هست بشناسد و چون از عهده این خواست خویش بر نمی آید به خطا می افتد و حکمهای خطا در باب جهان اظهار می کند. همچنین دقت و حافظه انسان ضعیف و ناقص و محدود است و بسا اتفاق می افتد که در ترتیب قضایا جهت «قیاس» اشتباه کند و یا در استقراء شرط فحص و استقصاء را به جا نیاورد و به خطا افتد و این همه ناشی از ضعف و محدودیت عقل است و علت خطا امریست ضروری و منطقی. اما گذشته از این يك علت اخلاقی نیز هست که به علت منطقی بروز خطا را تشدید و تأیید می کند و دوست دارم در تفسیر آن يك عبارت معروف بوسوئه (۱۶۲۷-۱۷۰۴) را نقل کنم که مورخ هم هست. می گوید: «علت اینکه انسان به خطا حکم می کند آنست که دقت و ملاحظه کافی به کار نمی بندد و به عبارت دیگر در قضاوت عجله می کند. عجله کردن در قضاوت هم عبارتست از آنکه انسان درباره چیزی که آن را خوب و درست نشناخته است حکم بکند و این امر بر اثر غرور و نخوت و شتابزدگی و غرض ورزی پیش می آید.»

بدینگونه علت اخلاقی خطا غالباً نخوت و غرور انسان است که زیاده از حد به عقل خود فریفته می شود و آنچه را به نظر خود درست می بیند می پسندد و بدان بیش از حد ضرورت آنکاء می نماید و کاهلی پیشه می گیرد و بدانچه در بادی نظر فهمیده است بسنده می کند و به بهانه خستگی از طلب حقیقت باز می ماند - قضاوت را هم تعلیق نمی کند بلکه به اندک علمی که حاصل کرده حکم می نماید و به خطا می افتد. گاه نیز خطا از اینجا پیدا می

شود که انسان گویی خود را از حقیقت بیشتر دوست می دارد و نفع شخصی و مصلحت فردی را در کشف و بیان حقیقت دخالت می دهد... «باری مسأله تمییز بین حقیقت و خطا اولین قدم در راه هر نوع حقیقت جویی است و به همین جهت حکما در تحقیق آن شاید به وسواس یا مبالغه گراییده باشند.»^{۱۶}

استاد زرین کوب در این باره، به خصوص وقتی که پای مطالب و اسناد جعلی نیز به میان می آید، مثالی هم ارائه می کنند که خواندن آن خالی از لطف نیست. در صفحه ۱۴۸ تاریخ درتزازو می نویسند: «در باب تاریخ مشروطه و فکر آزادی در ایران کمتر کتابی در این اواخر (تاریخ اتمام اثر، ۱۳۵۴ ش بوده است و چاپ سوم آن در ۱۳۷۰ ش) تألیف شده است که به همین ملاحظه از آنچه حقیقت جویی بی شائبه یک مورخ می توان خواند، منحرف نشده باشد. تقریباً هر کس این سالها کتابی در این باب نوشته است نقشی از خود، از کسان خود، یا از کسانی که به نحوی با آنها ارتباط دارد، در آن تصویر کرده است. این چیزی است که من آن را در تاریخ نویسی یک نوع تجاوز به حقیقت می شمارم و یک نوع بیماری روحی.» «وفی الحقیقه هنوز مورخین درباره مشروطه که سهل است، بلکه درباره دیگر مسائل تاریخی نیز اختلاف نظر دارند. جالب آنکه خود جام جم که خبر «همایش یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطیت» مورخ ۱۴ مرداد ۱۳۸۲ را منعکس کرد^{۱۷} لایذ به خاطر دارد که دکتر مجید تفرشی که از بررسی آرشیو اسناد مشروطه در انگلستان آمده بود، «اسناد تاریخی فارسی زبان پیرامون انقلاب مشروطیت در آرشیوهای بریتانیا را»، «میراث ناشناخته» خواند و تعداد آن را حدود ۱۰ میلیون برگ گفت و آنرا «خاللی از حبّ و بغض» ندانست و درباره مجموعه اسنادی که تا کنون منتشر شده گفت: «اسناد موجود در مجموعه کتب آبی که از سوی سردار اسعد بختیاری منتشر شده، بوسیله دیپلمات های انگلیسی گزینش شده و طبعاً اسناد مورد علاقه و تأیید آنها را در بر می گیرد.» حال با آنچه ذکر شد چه کسی می خواهد براساس اسناد ناتمام و ناقص قضاوت قطعی کند؟ وجود اختلاف نظرهای بیشمار درباره این واقعه و سایر وقایع تاریخی نشان از حساسیت قضاوت است، و وای به روزی که اسناد از نظر کیفی نیز مخدوش باشند و به قول آقای تفرشی، آلوده به «حبّ و بغض» و به شهادت آقای زرین کوب بعضاً «دچار تحریف و دستکاری» شده باشند.^{۱۸}

با آنچه ذکر شد و نمونه هایش در ادامه در مطالب و مقالات این مجموعه خواهد آمد، باید صمیمانه و منصفانه از هموطنان عزیزتّمناً نمود که خود قضاوت فرمایند که آیا واقعاً ادعای دقیق و عالمانه و منصفانه بودن جام جم در ۶۴ صفحه ویژه نامه درباره «کارنامه بهائیت در تاریخ» (ص ۲) صحیح و با عملکردش یکی است؟



مدارک بی نظیر جام جم

حامد

در صفحات ۱۱ و ۱۰۱۳ (و ۳۷ آیام، سه مطلب از پیمان شکنان دین بهائی، آواره و نیکو درج شده است که حقیقتاً نشان از متدولوژی بی نظیر جام جمیان در تحقیقات تاریخی است. در مقاله «صبحی و آواره، طناب های پوسیده رذیّه نوسان قبل و پس از انقلاب» که در همین مجموعه آمده، راجع به آکاذیب و افتراآت صبحی و آواره و نیکو و سندیت نداشتن اوها ماتشان نوشته شد. سه مطلب فوق نیز مانند سایر ادعاهای آن سه، از نظر مدارک تاریخی در نوزع خود بی نظیر است. در زیرنگاهی مختصر به هرسه مورد می اندازیم.

مطلب اول: در صفحه ۱۱ مطلبی است با عنوان «نامه ای که به سرقت رفت» (برده ای از مناسبات بهائیت و عثمانی). در این مطلب که کاملاً متناقض با مطالب مندرج در مقاله صفحه ۱۲ و ۱۳ «مقاله «بهائیت و انگلیس» می باشد، ادعا شده که حضرت عبدالبهاء با عثمانی ها همدست بوده اند تا به ایران حمله کنند. سه دلیل اصلی نیز برای آن اقامه کرده: یکی تفسیری که حضرت عبدالبهاء بر حدیث مشهور «كنت كنزاً مخفياً...» برای شوکت علی پاشا مرقوم فرموده اند. دیگری دعائی که حضرتشان برای تأیید دولت عثمانی صادر فرموده اند. سومی نامه ای از حضرتشان در تشویق جمال پاشا برای حمله به ایران به عنوان وحدت اسلامی.

در مورد دلیل اول، دانشمندان و علمای و عرفای عزیز مسلمان باید بنشینند و تفسیر مزبور را مطالعه فرمایند و کشف کنند جام جمیان از کجای آن نشانی از انگیزه های سیاسی یافته اند. هموطنان عزیز می توانند تفسیر مزبور را که در صص ۲ تا ۵ مکاتیب عبدالبهاء جلد ۲ مندرج است از دوستان بهائی خود ویا سایت های بهائی به دست آورند. تفسیر مزبور تماماً در باره عالم الهی و کم و کیف خلقت، و مراتب محبت و معرفت مذکور در کتب آسمانی و آثار عرفانی می باشد که حضرت عبدالبهاء آن را در اوایل جوانی بدون داشتن سواد و علوم آکسبایی مرقوم فرموده اند. از دسته گل هائی که جام جم در این مورد به آب داده اند که برعکس فرضیه اش مبنی بر این که بهائیان سعی داشته اند رژیم سنی عثمانی را علیه رژیم شیعه ایران بسیج کنند و از جمله فقهای شیعه را ترور کنند، در تفسیر مزبور حضرت عبدالبهاء در خاک عثمانی سنی، از رهبر شیعیان جهان حضرت علی ارواح البهائین له الفدا چنین یاد می فرمایند: «... سلطان عرصه علم و حکمت و پادشاه کشور ولایت حضرت علی ابن ابی طالب علیه التحیه و الثناء می فرماید: کمال التوحید نفی الصفات عنه... چنانچه بدر منیر افلاک علم و معرفت و نقطه و مرکز دایره ولایت اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه التحیه و الثناء می فرماید: کل ما فی التوراة والانجیل والزبور موجود فی القرآن، وکل ما فی القرآن فی الفاتحة وکل ما فی الفاتحة فی البسملة وکل ما فی البسملة فی الباء وکل ما فی الباء فی النقطه وأنا النقطه» من میان گفت و گوی می تم.

دلیل دوم جام جم دعای حضرت عبدالبهاء در حق دولت عثمانی است. در مقاله ای دیگر ذکر شد به طور کلی در آیین بهائی برای همگان از دول و ملل دعا شده تا خداوند کل را موفق بر رضای خود نماید تا دنیا به صلح و وحدت و رفاه حقیقی ظاهری و باطنی دست یابد. چنانکه در مطلع دعائی، از درگاه الهی برای همه دول چنین می خواهند: «هو الله اللهم یا مؤید کل سلطه عادل و سلطه قاسطه علی العزة الابدية والقدرة السرمديه والبقاء والاستقرار و الثبات و الافتخار أید بفضی رحمانیتک کل حکومتی تعدل بین رعایاها وکل سلطه ممنوحة منک تحمی الفقراء والضعفاء برایاتها»^۱ همان طور که مشخص است دعا می فرمایند خداوند هر دولت عادل را یاری نماید تا بین اتباعش عدالت برقرار کند و یکسان معامله فرماید (یعنی همان چیزی که حقوق بشر جهانی امروز آن را می خواهد) و فقیران و ضعیفان را حمایت کند.

از جمله دعاهای خاص، دعا برای ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، امپراطور انگلیس، دولت عثمانی، و امثال آنها است. این ادعیه هر کدام شأن

نزول خود را دارد که در جای خود در آثار بهائی مذکور و مسطور است. اما دومورد خاص دعا که جام جم در مقالاتش ذکر کرده، یکی برای عثمانی و یکی برای انگلستان، دارای متن مشابه است و مقصود از هر دو این است که خداوند هر دو حکومت را مؤید بر حفظ اراضی مقدسه فلسطین (بقعه مبارکه نوره و وادی سیناء) و راحت رعیت و احبباء و ساکنین آنجا نماید، چه که مکان مقدس همه ادیان است. دعای سلطان عثمانی که در صص ۱۱ آیام مشاهده می فرماید^۲ همین مضمون را دارد. همانند دعای مزداران حضرت سجاد که در عصر حکومت اموی از خدا می خواهند که خداوند حدود و ثغور مسلمین را از دشمنان حفظ نماید.^۳ ای کاش جام جمیان آنچه بر خود نمی پسندند، بر دیگران نیز نمی پسندیدند. ای کاش همان طور که برای توجیه عملکرد ائمه اطهار شرایط زمان و اوضاع مسلمین و سایر شرایط را بررسی می کنند، در مورد امر بهائی و عملکرد آن در مقاطع مختلف تاریخ نیز چنین می کردند. برای درک هر موضوع تاریخی باید خود را در آن شرایط قرار داد، و آن گاه قضاوت کرد. روزی خواهد رسید که جهانیان چنین خواهند کرد، و حکمت الهی در وقایع این ظهور عظیم را درک خواهند نمود و در خواهند یافت که آنچه از طرف طلعات مقدسه این آیین نازنین انجام شده مانند آنچه از طرف همه انبیاء و اولیای الهی صورت گرفته در عین حکمت و درستی و در جهت اراده الهی برای سعادت کل بشر بوده و هست.^۴

دلیل سوم جام جم نقل قولی است از آیتی (آواره)، یکی از پیمان شکنان جامعه بهائی که مدعی شده مدرکی از حضرت عبدالبهاء داشته است که در آن حضرتشان جمال پاشا را تشویق کرده اند که ایران را مقهور اراده خود کند، اگر چه به اردو کشی باشد، تا با هم بر نصرت اسلام قیام کنند و به وحدت اسلامی دست یابند. صرف نظر از این که این مطلب با پاراگراف اول همین مقاله صص ۱۱ آیام متناقض است و صرف نظر از اینکه در خود همین نقل قول از آواره نیز این تناقض وجود دارد که از طرفی وحدت عثمانی و ایران علیه دشمن مسیحی خاطر نشان شده و از طرف دیگر ایده غلبه جمال پاشا بر ایران، باید از جام جمیان پرسید که آیا همین فکر اتحاد اسلام، مقصود و منظور نظر امثال سید جمال الدین اسدآبادی و آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی کرمانی نبود که هنوز که هنوز است امثال جام جمیان به آن افتخار می کنند و آرزویش را دارند؟ این فکر سید جمال را قهرمان بیداری مسلمین تا حال نموده، ولی به مصداق يك بام و دو هوا، حضرت عبدالبهاء را دشمن اسلام جلوه داده؟ سبحان الله از هذیانات متوهمین.

اما هذیانات تاریخی جام جم وقتی به اوج خود می رسد که از زبان آواره مدعی می شود آن سند «به سرقت رفته» و اینک وجود ندارد. اگر چنین است، پس چگونه جام جمیان درباره سندی که وجود ندارد و به سرقت رفته و آن را ندیده اند، آسمان و زمین را به هم می بافند؟ سبحان الله! شکر خدائی را که به قلم خود بهائی ستیزان، غیر عالمانه و غیر دقیق بودن آیام را که در صص ۲ (قسمت «سرسخن») بر آن تأکید ورزیده اند، بر ملا فرمود. آیا بر طبق روش علمی تاریخی و نیز بر طبق علم الحدیث خود جام جمیان، می توان صرفاً به نقل قول يك نفر، آن هم کسی که خود را در صص دشمنان اهل بهاء قرار داده، ادعائی را واقعی و مسلم شمرد و بر اساس آن قضاوت کرد؟ حیرت در این است که امثال جام جمیان ۱۴۰۰ سال است که امثال چنین ادعاهائی را درباره خودشان حتی از جانب موافقینشان قبول ندارند تا چه رسد به مخالفین و دشمنان اسلام. ایشان علاوه بر این که بسیاری از احادیث منقوله توسط مخالفین خود را جعلی و دروغ دانسته اند، نظرات مذکور در منابع موافقی از قبیل کتاب اصول کافی کلینی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی و کتاب ابن بابویه و تفسیر صافی ملاً محسن فیض کاشانی و احتجاج طبرسی و کتاب عین الحیات مجلسی و دبستان المذاهب فانی و فصل الخطاب حاج میرزا حسین مجتهد نوری و غیره را که در آنها ادعا شده قرآن تحریف شده و آیاتی از آن مفقود گردیده و به سرقت رفته و قرآن امروزی فاقد آنها است، نمی پذیرند.^۵ جام جمیان چه می گویند؟ هر چه می خواهند بگویند، اما اهل بهاء چه درباره آثار امربهائی و چه درباره قرآن مجید، معتقدند که هر دو ورای اوها جام جمیان و دیگران هستند و اقوال امثال آواره و صبحی و نیکو، همچون آکاذیب عبدالله بن سعد ابن ابی سرح می باشد. حضرت بهاء الله می فرماید: «... می گفتند ده



وگفت: ليس الفخر لمن يحب الوطن بل الفخر لمن يحب العالم' ویدین وسیله 'جهان وطنی' را رسماً تأیید نمود.

ملاحظه می فرمائید. بیان مزبور از حضرت بهاء الله است و در چندین اثر از آثار ایشان تکرار یافته است. حال چگونه جام جم می تواند به اکاذیب امثال آواره و نیکو و صبحی دل خوش کند؟ راستش را بخواهید به نظر بهائیان، اسلاف جام جم و خود ایشان ابدأ علاقه ای به آن سه نگون بخت نداشته و ندارند و صرفاً از ایشان به عنوان آلت دستی برای بهائی ستیزی خود سود جسته و می جویند. شاهدان پایان زندگی سیاه آن سه است که آنان که در اول پیمان شکنی شان آنها را حلوا حلوا می کردند، به مرور رهایشان ساختند تا در غربت خود بسوزند و فراموش شوند و ذکرشان جز در اذهان هذیان زده پرحسد و کینه امثال جام جم و آقای عبدالله شهبازی و جاعلین ردیه های مهنارز توفی باقی نماند.

جالب آنکه ایراد جام جمیان به نقل از آقای فشاهی، دقیقاً به پیروی و تقلید از ادوارد برون انگلیسی است. راستی که آگرسرخ ایرادات بهائی ستیزان ایران، اعم از جام جمیان و مارکسیست هائی چون آقای فشاهی دنبال شود، از کجاها که سر در نمی آورد. تاریخ بالاخره دوست و دشمن ایران را نشان خواهد داد. براون انگلیسی در صفحه (عز)، سطر ۱۷ مقدمه کتاب نقطه الکاف، می نویسد:

مذهب بهائی به عقیده این بنده زیاده از آن مشرب بین المللی دارد که امروز بتواند به حال حالیه ایران مفید واقع شود یا دردی از دردهای ایران را علاج نماید. از کلمات بهاء الله است 'ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم'. و این سخن اگرچه در مقام خود بس عالی و لطیف است ولی امروزه اشخاصی که وطن خود را بالاتر از هر چیز و هر کس در دنیا دوست داشته باشند فقط چیز نیست که ایران بدان احتیاج دارد.

ملاحظه می فرمائید آبخور امثال جناب فشاهی کجاست؟ بهتر است در همین جا جواب براون را از صفحات ۳۸۰-۳۸۲ کتاب کشف الغطاء که جواب براون و ازلی های همدست اوست بخوانیم:

هرگاه شامه نفسی از مرض غرض و شوائب نفسانیت پاک باشد رائجه سوء سرپرست و فساد نیت کاتب این عبارات را از اطراف و جوانب آن بوضوح استشمام می نماید و معاینه می بیند که نویسنده را مقصدی جز اغراء ایرانیان بر ضدیت و معاندت با بهائیان و التقاء فتنه ما بین این دو حزب که هر دو از عناصر یک مملکت و افراد یک قوم و ملت اند نیست زیرا کلمه مبارکه را که فقط در ترویج و تزییف مسلک جابرانه بعضی ملل قویة اروپا در مقابل اقوام ضعیفه آسیا و آفریقا از سماء عطوفت جمال اقدس ابهی عز نزول یافته برعکس تأویل می نماید و آن را بر مضر بودن تعلیمات بهائیان بحال ایران دلیل می شمارد چه مفاد این بیان شریف چنین نیست که باید مردم وطن خود را دوست ندارند لکن اینست که نباید اهل عالم حب اوطان خویش را مستلزم تخریب و تجاوز و تخطی به اوطان دیگران قرار دهند و بدان نیز افتخار کنند بلکه باید وطن سائزین را نیز مانند وطن خویش محترم و عزیز دارند و به جهت آباد کردن خانه خود بخراب کردن آشیانه همسایه نپردازند چنانچه امروزه مابین وطن پرستان زبردست غربی معمول و متداول است و بدین شعار ناهنجار نیز افتخار می نمایند و ابدأ معانی که مستشرق محقق به تلویح می خواهد بفهماند (یعنی بهائیان وطن دوست نیستند) از کلمه جامعه (لیس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم) مستفاد و مفهوم نمی گردد.

به عبارت واضح، حب عالم بذاته مستلزم حب وطن است ولی حب وطن بالعرض موجب ضرر اهل عالم چه بدیهی است کسی که محب جمیع اوطان عالم باشد بطریق اولی وطن خویش را که لاقال جزو اوطان عالم است دوست و محترم خواهد داشت ولی اگر فقط وطن خود را عزیز و گرامی دارد غالباً برای صرفه وطن خویش بتخریب اوطان سائزین اقدام و مبادرت نماید.

و بعد از شرح مقصود و بیان مفهوم این جوهر لطیفه عالیّه در کمال خضوع و مسکنت خدمت جناب مستزبرون عرض می نمایم که ای

جزو قرآن را سرقت نموده اند و قرآن تمام نزد قائم است و اومی آورد. فیا له! فیا له! انهم جعلوا القرآن عظیم. یعنی قسمت نمودند، یعنی پارچه پارچه نمودند، بعضی را دزد برد و بعضی را بدل نمودند. این خادم فانی شهادت می دهد که قرآن تمام بوده و بیان (کتاب حضرت باب) هم تمام است و قرآن همانست که در دست کل بوده و بیان هم همین است که حال موجود است...^۶ مطلب دوم: در صفحه ۱۳ مطلبی است با عنوان «پیشگوئی های غرب»، به نقل از «نیکو»ی همچون آواره فوق الذکر. در اینجا جام جمیان با نقل قول از نیکو هر آنچه را که وی نقل کرده قبول می کنند و بر اساس آن شارع امر بهائی را توهمین و تمسخر می نمایند. مانند مورد فوق باید از جام جم پرسید طبق کدام اصول و روش های علمی و تاریخی اقوال نیکورا حقیقت شمرده اند؟ در کدام آثار مکتوب بهائی پیشگوئی های مزبور ثبت است؟ اصل مطلب این است که جام جمیان چون می دانند پیشگوئی های طلعات مقدسه این آیین واقع شده، می خواهند حقیقت مزبور را به نحوی تخطئه نمایند. محققین تاریخ ادیان می دانند که چنین پیشگوئی هائی در همه ادیان بوده و واقع شده، وجه بسا وقوع آنها دلیل ایمان و اطمینان بسیاری نفوس گشته است. بهترین نمونه آن پیشگوئی های حضرت بهاء الله در الواح ملوک است که زعیم الدوله برای تمسخر، آنها را در ردیه خود مفتاح باب الابواب ذکر کرد، و چون صورت وقوع یافت، ردیه او خود مثبت آنها شد. همان آواره فوق که همدست و همداستان نیکو و صبحی بود، قبل از پیمان شکنی خود، در کتابش کواکب الدرر، جلد ۲، ص ۲۷۶ اشاره می کند که زعیم الدوله من جمله آیات مربوط به سرنوشت بد عثمانی را در ردیه خود مفتاح باب الابواب آورد تا اینکه سلطان عبدالحمید بر بر ضد امر بهائی غضبناک سازد ولی با تحقق وعود الهی، نتیجه بر عکس گردید. از جام جمیان باید پرسید چرا شهادت امثال آواره را قبل از پیمان شکستن نمی پذیرند، ولی اکاذیب همان ها را پس از پیمان شکنی می پذیرند؟ از هموطنان عزیز دعوت می نماید که الواح ملوک از حضرت بهاء الله رابه دست آورند و خود عظمت و اقتدار حق را مشاهده فرمایند و قضاوت کنند.

مطلب صفحه ۱۰ نیز با عنوان «خوابی که تعبیر نشد» همچون مطلب فوق می باشد. کافی است دقت فرمائید که اساس آن بر مطالب آواره گذاشته شده است.

مطلب سوم: در صفحه ۳۷ نیز مطلبی به نقل از همان آواره، با عنوان «مرگ حق است اما برای همسایه» آمده است. در اینجا آواره می خواهد بگوید ترك تعصبات گوناگون از قبیل ترك تعصبات وطنی، از تعالیم حضرت بهاء الله نیست، و بر اساس آن قصه ای خیالی از ملاقات با یکی از سفرای کشوری غربی در ایران را سرهم کرده و ظاهر او را در حبشی وطن پرستانه محکوم نموده است. می نویسد: «اولاً بهاء ابدأ این حرف را زده و این از حرف های عبدالبهاء است که به پدر خود چسبانیده، زیرا بهاء اگر هم مأمور غیر مستقیم اجانب بوده، چندان با این گونه تعالیمی که صورتاً امثال جناب عالی (منظور سفر غربی است) می پسندید آشنا نبوده، ولی عبدالبهاء اخیراً میل و رضای خارجی ها را شناخته و به جعل این سخن پرداخته بود.»

در مقالات دیگر در همین مجموعه به عزیزان جام جم نصیحت شد که با طناب پوسیده آواره و صبحی و نیکو. و نیز آقایان طبری و فشاهی. - به چاه تاریخ فروزنند که سقوط خواهند کرد و آبرو از کف خواهند داد. اما چه می شود کرد که ایشان «دوست حقیقی» خود حضرت بهاء الله را شناخته اند و به ایشان و محبانشان حفا روا داشته و می دارند. مطلب آقای آواره را در فوق خوانید، حال مطلب آقای فشاهی را در صفحه ۱۵ ایام ملاحظه فرمائید تا حال و روز جام جمیان را در میان «تضاد دیالکتیک آواره. فشاهی» مشاهده فرمائید، و از این به بعد کسانی را که خودتان نیز قبول ندارید و پس از انقلاب حسابشان را تصفیه فرموده اید یا کارانه به یاری نگیرید و سعی نکنید میان معتقدین به مارکسیسم و بهائیان که بالاخره در ایام روشن نساخیت با همند یا ضد هم، اختلاف بیاندازید. آقای فشاهی نوشته اند: «او (بهاء الله)... در دورانی که ناسیونالیسم ایرانی، برای مبارزه با تسلط سیاسی و اقتصادی بیگانگان و نیز حکومت فئودال محلی دست نشانده آن، به منزله یکی از حیاتی ترین سلاح های توده و روشنفکران ایران بود، به مبارزه با این سلاح پرداخت

و اتفاقاً ثبت فرمودیم. نَعِيمًا لِلْعَامِلِينَ (خوشا به حال آنان که عمل می کنند). مکرر وصیت نموده و می نمانم دوستان را که از آنچه راتحه فساد استشمام می شود، اجتناب نمایند، بل فرار اختیار کنند. عالم منقلب است و افکار عباد مختلف. «نَسَأَلُ اللّٰهَ اَنْ يَّرِيَهُمْ بِنُورِ عَدْلِهِ وَيَعْرِفَهُمْ مَا يَنْفَعُهُمْ فِي كُلِّ الْاَحْوَالِ. اِنَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْمُنْعَالِ» (از خدا می خواهیم که ایشان را مزین فرماید به نور عدل خود و به ایشان بشناساند آنچه را که در جمیع احوال به نفع و خیر ایشان است. همانا خدا بی نیاز و بلند مرتبه است).^{۱۱}

آری! آیا صرف دوست داشتن فرزندان خود فخر و هنری است؟ کیست که فرزندان و وطن خود را دوست نداشته باشد؟ فخرانسان در آنست که علاوه بر فرزندان و وطن خود، فرزندان و وطن دیگران را نیز دوست بدارد. اینک ردیه نویسان جدید علیه امر بهائی نیزه این قبیل تعالیم مترقی آیین بهائی معترف شده اند، و جالب آن که در شگردی جدید، پا را از این هم فراتر گذاشته، مدعی شده اند که خود ایشان، این تعالیم را داشته اند و چیز جدیدی نیست. از جمله خود جام جم در صفحه ۶۰ آیام، مقاله «خشم سران بهائیت از بی توجّهی جهانیان به آنان» نوشته، «بهائیت شعار وحدت عالم انسانی را از اسلام به سرقت برده و به نام خود جعل کرده است.» از جمله سایت همکار جام جمیان، بهائی پژوهی ای کاش یکی بود و ردیه های ۱۵۰ سال پیش به این طرف علیه دین بهائی رایک یک بررسی می فرمود تا بطلان ادعای جام جمیان معلوم شود. نمونه دیگر ردیه دوازده تعالیم بهائیت، از آقای علی نصری، نشراتشارت گویا، پردیس، در چند سال پیش است که نویسنده آن سعی نموده نشان دهد دوازده تعالیم بهائی کلاً در اسلام وجود دارد و جدید نیست. در این صورت معلوم نیست چرا این همه رد بر آن تعالیم نوشته می شود.

ولی چنین نیست، و حملات مزبور دقیقاً به این خاطر است که تعالیم بهائی جدید است و به خاطر همین جدید بودن است که مورد انکار منکرین واقع شده، چنانکه این حقیقت از قبل در قرآن مجید و احادیث کاملاً پیش بینی شده است. در سوره قمر آیه ۷ می فرمایند: «يَوْمَ يَدْعُ الدّٰعِ اِلٰى شَيْءٍ نّٰكِرٍ» (روزی که دعوت کننده می خواند به سوی چیزی که مورد قبول مردم نیست) و در حدیث می فرماید: «يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيّ دُو كِتَابٍ وَ اَحْكَامٍ جَدِيدٍ... وَ اَكْثَرُ اَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ» (ظاهر می شود از بنی هاشم جوانی صاحب کتاب و احکام جدید... و اکثر دشمنانش علماء هستند)؛^{۱۲} و «اَلْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عَشْرُوْنَ حَرْفًا فَجَمِيعٌ مَا جَاءَتْ بِهٖ الرُّسُلُ حَرْفَانِ وَ لَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتّٰى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ فَاِذَا قَامَ قَائِمُنَا اَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا» (علم ۲۷ حرف است و آنچه که رسل آورده اند دو حرف از آن می باشد و مردم تا امروز غیر آن دو حرف را نشناخته اند، پس وقتی قائم ما بیاید آن بیست و پنج حرف باقیمانده را می آورد)^{۱۳} و «در زمان وی جز دین خالص از رأی و نظر باقی نخواهد ماند، در غالب احکامش با آراء علماء مخالفت می کند؛ به این جهت آنان از آن آقا ملول می شوند، زیرا خواهند دانست که بساط اجتهاد آنان در هم پیچیده می شود»^{۱۴}؛ و از علامه مجلسی در بحار الانوار از فضیل ابن یسار، روایت شده که گفت:

حضرت صادق فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام می نماید از ناحیه جُهاَل مردم مواجه می گردد به سختی تر از آنچه رسول خدا از مردم زمان جاهلیت مواجه شده بود.» پس من عرض کردم چگونه این طور می شود؟ فرمود: «رسول خدا به سوی مردم آمد در حالی که آنان سنگها و عودها و چوبهای تراشیده را پرستش می کردند ولی قائم هنگامی قیام می نماید که آنها کتاب خدا را بر علیه وی تأویل می کنند، و به قرآن مجید بر علیه او احتجاج می کنند.» پس فرمود: «قسم می بخداوند، عدل وی داخل خانه های آنان می گردد چنانکه سرما و گرما داخل می شود.»^{۱۵} و به خاطر همین حقایق فوق در آیات و احادیث اسلام عزیز و تحقیق آن در ظهور جدید است که نفوس از همه نژادها و ادیان و کشورها و فرهنگها را به خود جذب نموده و در دینی جدید، متحد و یکدل و یکجان فرموده است. و به خاطر همین بدیع بودن است که علماء و فضلالی ایرانی و غیر ایرانی به تحسین و تقدیس این دین جدید پرداخته،

پروفیسور ذوفنون و ای مادر مهربان تراز دایه خاتون قربان وطن پرستی شما که چندین میلیون نفوس ملل ضعیفه عالم را بی وطن ساخته. شما را بودیعه رحم و مروت و وجدان پاک انسانیت اگر دارید قسم می دهم این وطن پرستی خودتان را به ایرانیان بیچاره دیگر تعلیم ندهید چراکه به جهت این ملت ضعیف صرفه ندارد و سواى پیدا شدن راه دخل و تصرف برای اجانب نتیجه دیگر بران مترتب نخواهد بود اگر ایرانیان حب وطن دردشان را دوا می کند چرا وقتی که فریاد می کشیدند «یا مرگ یا استقلال» و به ریسمان پوسید افسانه های شما به چاه افتادند کمکی به آنها نفرمودید. راست است ایرانیان قاطباً زود باور و ساده دلدن لکن شکر خدا را که تجربیات کثیره که در این انقلابات اخیر (مشروطه) پیش آمد چشم همه را باز کرد و حيله و تدابیر شماها را خوب بر همه معلوم ساخت و حقیقت مقاصدان را فهمیدند که از این خیر اندیشها و اظهار همدردیهای امثال جناب عالی جز انداختن نفاق و تفرقه میانه افراد این ملت فلک زده نتیجه ای حاصل نگردیده و نمی گردد

در کمال جرئت این اطمینان را به سرکار می توانم داد که امروزه به ندرت چنین ابهتی در ایران توان پیدا کرد که این گونه غمخواری و آه و سوگواری مستشرقین را علی الخصوص ابناء بریطانیّه هم باشد درباره وطن عزیز باور نماید. شخص حکیم باید علل و اسباب هر شیء را تفحص کند آقای مستر برون را با ایرانیان علاقه و قرابت و خویشی مخصوص در میان نیست که این قدر درباره ایران اظهار دلسوزی و همدردی می فرمایند ایشان بهائی نیستند که وطن سائین را نیز مانند وطن خود دوست و محترم داشته باشند بلکه بهائیان را در این عقیدت تنقید و ملامت می نمایند پس بالضروره هر عاقلی باید بداند که این چرب زبانی ها و دلجویی ها بی موجهی نتواند بود و آن همان است که شاعر می گوید:

اگر سلام کند دام می نهد صیاد وگر نیاز برد کیسه می برد طرار.

با آنچه گفته شد این حقیقت بیشتر آشکار می شود که حکم حضرت بهاء الله اینک نیاز جهانیان است. جهان مدت هاست که يك وطن شده. کدام سیاست مداری است که امروزه این را اعتراف نکند؟ بیش از ۲۰۰ کشور دنیا چگونه می توانند بدون همکاری هم به حیات ادامه دهند؟ حضرت بهاء الله در لوح دنیا می فرمایند:

ای اصحاب ایران. شما مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبت بوده اید و آفاق وجود به نور خرد و دانش شما منور و مزین بوده. آیا چه شد که به دست خود بر هلاکت خود و دوستان خود قیام کردید؟... یا حزب الله به خود مشغول نشاید. در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیبیه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده. ناصر امر، اعمالست و معینش، اخلاق. یا اهل بهاء به تقوی تمسک نمایند... عالم بین باشید، نه خودبین... امروز بر کل لازم و واجب است تمسک نمایند به آنچه که سبب سمو و علو دولت عادل و ملت (منظور ایران است) است... عاشروا مع الادیان کالها بالروح والریحان (با همه ادیان با خوشی و محبت معاشرت کنید. این حکم، رفع حکم نجس دانستن دگراندیشان است).

از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود، از میان برخاست و در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شد آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم. آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر، فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مثبت مالک قدم نازل. از قبل فرموده اند «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْاِيْمَانِ» (دوستی وطن از ایمان است)، لسان عظمت در بوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم (فخر برای آن کس نیست که وطن را دوست بدارد، بلکه فخر از آن کسی است که عالم را دوست دارد). به این کلمات عالیات، طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محزونود... ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاقست از کتاب محزونودیم و آنچه علت الفت و اتحاد

حتی بعضی از آنها تنها راه نجات دنیا را از وضعیت فلاکت بار موجود، تعالیم آن ذکر کردند.^{۱۵}

و راستی اگر این تعالیم در اسلام عزیز نیز بود، چرا محقق محبوب جام جمیان و سایت بهائی پژوهی، آقای محیط طباطبایی، در ردیه ۷۰ صفحه ای خود، به «ضمیمه» تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون و نیز در بعضی مقالات دیگر خود که از جمله در مجله گوهر در زمان پهلوی به چاپ رسیده نوشته بهائیان تعالیم خود را بالواسطه از اروپائیان اقتباس کرده اند و من جمله از واسطه های مزبور را میرزا مکلم خان با افکار ماسونی اش، و نوشته های آخوند زاده و اصلاحات میرزا جعفر خانی در ریاست وزرای کوتاه مشیرالدوله، نام برده است.^{۱۶} به فرموده استاد شهید بهائی، دکتر علیمیراد داودی، در پاسخ به ادعای محیط محاط، «راستی چگونگی می توان مطالب حاکی از روشنفکر منشی و آزادیخواه مآبی به تقلید قرن نوزدهم اروپا را با صبغه ناتورالیسم (Naturalisme) و پوزیتیویسم (Positivism) که در آنها بود با آثار بهائی که بر مبنای اعتقاد به تقدیس و تنزیه خدا و فیض روح القدس و تجلی حق در عالم امر برای سطوح به عالم خلق و قول به روح قدسی الهی و تسلسل سیر آن در ادوار مختلف ظهور انبیاء و تصدیق وحدت اصلی روحانی در نوع انسان و لزوم سعی در توحید جامعه بشری و تأسیس نظم واحد جهانی بر همین اساس وحدت اصلی نوعی و استنتاج صلح کل از همین قواعد روحانی آسمانی است، از یک سنخ و از یک قبیل دانست، و به این همه ادعای تحقیق و تتبع در ملل و نحل داشت؟»^{۱۷} و جالبتر وقتی است که نظر آقای طباطبایی را با نظر سید جمال الدین اسدآبادی و نیز با نظر ازلی ها ی همدست ایشان و البته صد البته با تحلیل ها و نظرات دیگر ردیه نویسان قبل و بعد، از جمله آقای شهبازی مقایسه شود تا معلوم گردد آیین الهی مقدس از ظنون و اوهام این و آن است.^{۱۸} چقدر شبیه است این ایراد با ایراد مشابهی که به اسلام عزیز گرفته اند:

گفتند و نوشتند که سفر حضرت محمد ص به شام و ملاقاتش با پیروان ادیان صاحب کتاب مثل نصاری و مشاهدۀ مراسم مذهبی آنان در کنائس و کلیساها و نیز آشنائیش با راهب بحیرا نام در بصری که گفتند مانوی بوده و همچنین حشر و نشر و نشست و برخاستش با عداس مولی حویطب بن عبدالعزی و یسار غلام ابن الحضرمی و جبرمولى عامر که اهل کتاب بودند در افکار آن حضرت تأثیر گذاشت و حتی بعد از آنکه به رسالت مبعوث شد و آیات قرآنیہ سمت نزول یافت، قوم گفتند این آیات را از خود می سازد و «اعانه علیه قوم آخرون» (سوره فرقان، آیه ۴- ۵) و مردم دیگر او را در این کار معاونت می کنند و مفسران مثل ابوالفتح رازی از «قوم آخرون» همین اشخاص مذکور را نام بردند.^{۱۹} و صاحب کتاب پیامبر، در جلد ۲، ص ۲۱، نوشت که «پیشروان تجدد فکری و تحولات عقیده ای پیش از بعثت پیامبر چند نفر بودند که برجسته ترین آنها ووقه بن نوفل، ابوبکر بن ابی قحافه، زید بن عمرو، عبدالله جحش، عثمان بن الجویث، رباب بن البراء، اسعد بن کریب الحمیری، قس بن ساعده و اباقیس بن صرمه بودند. شهرت داشت که این چند نفر هیچ گاه به بت های رنگارنگ مکه و حجاز سجده نکردند؛ بعضی از آنها به دین موسی و عیسی گرویدند.» و سنت کلاپرتسدل در کتاب تنویر الافهام فی مصادر الاسلام، آورد که: «... اکثر القرآن اغلب عقایده أخذت بلا شك وشبهة من الادیان الاخری ومن الکتب التي کانت موجودة فی ایام محمد ص.» و از این قبیل سخنان سخیفه مخالفین سابقین گفتند و طرفی نبستند. امید آنکه لاحقین از سوء مآل و عاقبت احوال منکرین قبل عبرت گیرند.^{۲۰}

و اما واقعیت این است که حضرت بهاء الله فرموده اند، «اساس جمیع ادیان الهی یکیست» و کل برای وحدت و محبت آمده اند، ولی واقعیت دیگر این است که هر یک از ادیان به اندازه گنجایش و ظرفیت ادوار خود، درجاتی از این وحدت را تعلیم داده اند. زمانی وحدت خانواده، زمانی وحدت قبیله، زمانی وحدت شهر، و زمانی وحدت ملی، و اینک زمان «وحدت عالم انسانی» است. شاهد این مراتب، احکام جزئی و فرعی آن ادیان است که فاقد مکانیزم لازم برای استقرار وحدت عالم انسانی بوده اند. اینک مکانیزم لازم و احکام اصلی و فرعی ضروری برای استقرار هدف مزبور در سطح جهانی

نیز توسط مربی آسمانی وقت، حضرت بهاء الله، به بشر ارزانی شده. گوشه ای از این مکانیزم را در بالا از لوح دنیا ملاحظه فرمودید، که بر داشتن حکم تنجیس ملل دیگر و حکم معاشرت با همگان است. حضرتشان در همان لوح دنیا می فرمایند: «این ندا و این ذکر، مخصوص مملکتی و یا مدینه ای نبوده و نیست؛ باید اهل عالم طراً (همگی) به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند.»



صبحی و آواره، طناب های پوسیده ردیه نویسان قبل و پس از انقلاب

حامد

همان طوره که هموطنان عزیز آگاهی دارند، هنگام آمدن هریک از ادیان آسمانی، اکثر رؤسای سیاسی و مذهبی به مخالفت با آنان برمی خاستند. علاوه برایشان نفوسی نیز بودند که اول به آن ادیان ایمان می آوردند، ولی پس از مدتی به علت غفلت و غرور و ریاست طلبی و حسد و عدم تقوی و اسیری در دست نفس و هوی، ایمان و پیمان خود را می شکستند و گاه به صف دشمنان نیز می پیوستند و با همدستی آنان علیه دین جدید الهی اقدام می نمودند. در فرهنگ ادیان از چنین نفوسی با تعبیراتی همچون منافقین، پیمان شکنان، ناکثین، ناقضین، و امثال آن یاد می شود که بدترین صفت مشترک همه ایشان مکرو و ریا و دورویی است.

در دین بهائی نیز معدود نفوسی وجود داشته اند که پس از مدتی ایمان به امر بهائی، از آن برگشته اند. این نفوس دو دسته اند: یکی آنها که از جامعه بهائی جدا شده بدون آنکه به آن بی احترامی نمایند و یا علیه آن اقدام کنند، راه خود را می روند. دیگر آنها که پس از جدا شدن علیه آن اقدام می نمایند و آنچه توهین و دروغ و تهمت به ذهنشان می رسد به آن نسبت می دهند و در این راه با مخالفان بهائی نیز همدستی و همکاری می کنند. در مورد دسته اول، جامعه بهائی نظر به اینکه ورود به دین بهائی و خروج از آن آزاد است و کسی مرتد و واجب القتل محسوب نمی گردد، وضعیت ماندن در زمان بهائی بودنشان است. اما دسته دوم، که به اصطلاح قرآن غالباً به آنان مرتدین و منافقین و ناقضین، و به اصطلاح بهائی غالباً ناقضین به معنی پیمان شکنان اطلاق می شود، چون به دشمنی قیام می کنند، جامعه بهائی بدون اینکه هم چون قرون گذشته ایشان را واجب القتل بدانند، صرفاً و طبیعتاً فقط از ایشان اجتناب می کند و ندرتاً عنداللزوم جواب اکاذیب آنها را می دهد، چه که این دسته، مانند همتایان شان در دیگر جوامع - چه دینی و چه غیر دینی و چه سیاسی - به خاطر شرایط خاصشان معمولاً تحت تأثیر تضاد و کشمکش روحی و روانی درونی خود می باشند و شدیداً مایل به انتقام از جامعه ای هستند که قبلاً به آن تعلق داشته اند، و به این خاطر مطالبی که پس از جدا شدن از جامعه قبلی خود می نویسند به قدری مبغضانه و مستهجن و آلوده به اکاذیب و افتراء و تهمت است که خودش پاسخ خودش می باشد.

از جمله نفوس دسته دوم مذکور در فوق که بسیار مورد علاقه ردیه نویسان دوران پهلوی و جمهوری اسلامی نیز هستند، یکی میرزا عبدالحسین تفتی، معروف به آواره (۱۹۵۳-۱۸۷۳) است که تلاش نمود به یک مقام رهبری در جامعه بهائی نائل گردد ولی چون مایوس شد از جامعه خارج گردید و کتابی در سه جلد به نام «کشف الحیل» نوشت و با نام «آیتی» به فعالیت خود ادامه

داد تا به عنوان یک شخصیت ادبی معروف شد و سردبیر مجله «نمکدان» نیز گردید. دو نفر دیگر نیز تحت تأثیر وی قرار گرفتند و به او پیوستند: یکی فضل الله صبحی که چند سالی یکی از منشیان حضرت عبدالبهاء بود و دیگری حسن نیکو که به عنوان یک مبلغ بهائی از هندوستان بازدید نموده و در سال ۱۹۲۳ به حيفا، مرکز جهانی بهائی، رفته بود. صبحی نیز ردیه «پیام پدر» را نوشت^۱ و نیکو نیز کتابی در سه جلد به نام «فلسفه نیکو» نگاشت و در آن به امر بهائی حمله کرد.^۲ از بین این سه که جام جم در مقالاتش از ردیه های هر سه نفرشان در ویژه نامه ایام استفاده کرده، آواره و صبحی بیشتر مورد عنایت ردیه نویسان قبل و بعد از انقلاب قرار گرفته اند.

در مورد اکاذیب و مطالب مستهجن وی پس از خروجش از جامعه بهائی و اینکه به هیچ وجه برای اهل تحقیق و انصاف سندیت ندارد، باید عرض شود که او، و نیز صبحی، ردیه های به مراتب مستهجن تری در رد امر بهائی نوشتند. در حقیقت اینان مطالب ردیه های قبل را با اکاذیب و افتراءات درباره طلعات مقدسه امر بهائی، به خصوص حضرت ولی امرالله، و مقدسات بهائی نیز درباره جامعه بهائی و تشکیلات نظم اداری آن، ترکیب کردند و معجونی جدید از اتهامات و کذب و ریا به وجود آوردند که سابقه نداشت و به تعبیری ایشان و آثارشان را «مزبله شیطان» ساخت به طوری که خواننده منصف و متقی را صرف خواندن آن ردیه ها برای پی بردن به این حقیقت کافی است. از نکات مهمه درباره آواره و دو رفیقش، صبحی و نیکو، که موجب تبصر خوانندگان عزیز خواهد بود، آنکه وی قبل از آنکه به غرور دچار گردد و از جمع اهل بهاء خارج شود، دو جلد کتاب تاریخ درباره دو ظهور بایی و بهائی، به نام «کواکب الدریه» نوشت و در چند جای کتاب خود با وسواسی روشنفکرانه و عالمانه و به لحنی که مدعی بی طرفی و بی تعصبی نسبت به اعتقاد بهائی اش باشد تأکید نمود که مطالبی را که صحتش بر او کاملاً محرز شده ثبت کرده و از درج مطالبی که در آن شک و ظن داشته خودداری نموده است، چنانکه از فرط بی طرفی گویی می خواهد به خوانندگان بفهماند که بدون حب و بغض و مانند یک ناظر و شخص ثالث به قضایا نگاه کرده است.

بعنوان مثال در جلد دوم «کواکب الدریه»، صص ۳۳۶-۳۳۵ می نویسد: «نگارنده در این سنه (۱۳۴۲ ه. ق.) بیست و دو سال است که دائماً در سفر بوده چند مرتبه در اکثر مدن و قری و قصبه جات وطن خود که مملکت ایران است سیر نموده و چند مرتبه به قفقاز و دفعه ای به ترکستان و سه سفر به بلاد عثمانی و سوریا و فلسطین و برالشام و سفری به بر مصر و اکثر بلاد عرب و اخیراً سفری به اروپا رفته، تقریباً یکصد و پنجاه مدینه و قریه و قصبه از مراکز بهائیان ایران و پنجاه مرکز از مراکز بهائیان خارجه را سیر کرده و با هزاران نفوس کامله مطالعه از قدمات و حدثاء، خلطه و آمیزش نموده و کتب بسیاری را که بر این امر به هر لسان نوشته شده اصل یا ترجمه آن را مطالعه نموده و کمتر امری از امور تاریخی و غیر تاریخی است در موضوع این امر که بر این بنده پوشیده مانده باشد. و در هر خصوص سعی و جهد وافی مبذول داشته که رؤس و اصول حوادث و وقایع را بطور صحیح بنگارد، و چیزی را فرو نگذارد. پس آنچه را می توان به خوانندگان اطمینان داد این است که رؤس مسائل تاریخی که در این کتاب ضبط شده تزلزل ناپذیر است و اگر تأملی باشد فقط در جزئیات و تعبیرات است و در آنها نیز مهما امکن فحوص و تحری شده و اصح اقوال نگاشته گشته و کمتر خدمتی که به عالم علم و تاریخ شده اینست که نقشه و خریطه یا متن و زمینه ای برای نویسندگان آتی مهیا گشته. با وجود این اگر خوانندگان عظام تزلزلی بیابند و تأملی فرمایند باید یقین کنند که از باب سهو و نسیان است، نه عمد و طغیان (فَلِكُلِّ جَوَادِ كِبُوَةٌ وَلِكُلِّ عَالِمٍ هَفْوَةٌ) (برای هر اسبی لغزشی است و برای هر عالمی خطایی) تا چه رسد به این آواره بی بضاعت که نه در زمره علماء دانشمند است و نه در نمره ادباء ارجمند. پس اگر هدیه قابلی تقدیم حضور دوستان نکرده از قلت بضاعت است و اگر متاع لایقی برای یاران به ارمان نیآورده از عدم استطاعت است. و یقین استقرء عظام عذر ما را می پذیرند. و بزرگان بر خردی ما خورده نگیرند چه که (ز اب خورد ماهی خورد خیزد). والسلام خیر ختام».

اما همین شخص پس از خروجش از ظل رحمن و دخولش در ظل شیطان نفس آواره، با دشمنان داخل و خارج از ایران علیه امر بهائی همدستی



کرده و ردیه خود را نوشت و به قدری اکاذیب و افتراآت عجیب در آن سر هم کرد که حتی دیگر دشمنان هوشیار و سرسخت امر بهائی، بطلان دعاویش را تشخیص دادند و به این ترتیب تأکید او در «کواکب الدرّیه» مبنی بر بی طرفی و صحت مطالبش گویای این شد که مطالب ردیه اش، «کشف الحیل»، کذب است، زیرا نمی شد هر دو درست باشد و به خاطر چنین اعمالی بود که همسوی نیز در اثر این همه فساد او در کمال اطمینان و ایمان و قدرت و شهامت، از او دوری جست و بر امر بهائی ثابت و مستقیم ماند. خود آواره نیز در مقطعی، توبه نامه غیر متینی نوشت ولی نتوانست بر نفس غالب گردد و به خسران عاقبت دچار شد، بطوری که حتی مورد بی اعتنائی غیر بهائیتانی نیز که در آغاز ارتدادش او را روی دست برده بودند واقع گردید؛ و همه این عواقب سوء نتایج «فقدان انصاف و تقوی» و به فرموده قرآن مجید «بما اکتسبت ایدیهم» می باشد. با این توضیحات باید از ردیه نویسان بعد از آواره و من جمله جام جمیان پرسید که چرا اعترافات قطعی و تزلزل ناپذیر او را درباره حقیقت حضرت باب و حضرت بهاء الله و تعالیشان و جانشینی حضرت عبداله‌یاء و حضرت شوقی ربّانی، ولی امر بهائی، و ایمان و شهامت مؤمنین آن در کتاب «کواکب الدرّیه» فوق الذکر، مسکوت می گذارند و صرفاً طوطی وار و بدون تحقیق، اکاذیب و تهمت های مندرج در ردیه او را، آن هم به شکلی گزینشی تکرار می کنند؟ در کتاب رگ تاک جلد ۲ ص ۱۸۳ نیز آمده است: «عبدالحسین آیتی ... کتابی (کشف الحیل) در ردّ بهائیت نوشت و مورد استقبال روحانیت و تشویق رضا شاه قرار گرفت.»^۶

اما در خصوص صبحی که ردیه اش حتی حال نیز تجدیدچاپ می شود، و چون خریدار ندارد آقای حجت الاسلام و المسلمین سید هادی خسروشاهی مجبور شده اند در مقاله ای مندرج در فصل نامه تاریخی ویژه بهائیت، شماره ۱۷ منتشره پس از ایام جام جم، تبلیغ آن را بکنند و به نشر جدید آن همت ورزند.^۷ پس از جدائی از جامعه بهائی، به مصداق قول کسروی درباره امتال او و آواره، «... به نام آنکه من فریب خورده بودم، جابری خود در میان مسلمانان بازمی کنند، و این بار به دشمنی های بسیار بی شرمانه با بهائیتان می پردازند و هرچه دلشان می خواهد می نویسند.»^۸ صادق هدایت نیز درباره وی چنین می نویسد: «... از اخبار قابل توجه اینکه یکی دو هفته است نمی دانم با اشاره مقامات صلاحیت دار و یا ابتکار شخصی است که آقای صبحی با تمام وقاحت جبلی و دریدگی بی سابقه ای مشغول تبلیغات ضد حقیر شده است. پهلوی هرکس می نشیند از خیانت به آزادی خواهی و بی سواد و مخصوصاً انحطاط اخلاقی من در فشان می کند و به طور خلاصه دشمن نموده میهنش را پیدا کرده است و حتی قدمی فراتر گذاشته برای من پیش آوندها مایه گرفته و ضمناً بدون اجازه من قسمت هائی از مقدمه رباعیات خیام را از رادیو داده است بخوانند. البته از سابقه شکرآب اطلاع دارید. لابد منتظر بوده من بروم و به دست و پایش بیفتم. عیبش اینجاست که من حوصله ندارم با او هم دهن بشوم و گرنه مطالب بسیار از دزدی و کثافت کاری های او دارم که بگویم. البته به این وسیله خودش را دارد معرفی می کند. موجودی است مال میهنش. کسی که ده سال به پول عبداله‌یاء معلق زده و آن طور نمک به حرامی کرد جای تعجب نیست بعد از آنکه من او را توی رادیو چپاندم، قصه بهش دادم و کتابش را تصحیح کردم و با منبری اورنگ و شریعت سنگلجی را به چند نفر معرفی کردم، حالا خودش را گم کرده و یک پا مدعی خودمان بشود. قی آور است اما از اتفاقات بسیار معمولی اینجاست...»^۹

و همه این ها مثبت آن چیزی است که جناب اشراق خاوری در دائرة المعارف خود، ص ۱۵۰۲، ردیف صاد، ذیل کلمه «میرزا صبحی»، چنین نوشته اند:

فیض الله معروف به صبحی مردی بود کذاب و دروغ پرداز که مدتی را به نفاق در بین احباب به سر برد و زمانی چند هم در محضر مبارک مشرف و بکتابت الواح مشغول بود، ولی در عین حال نفاق راپیشه کرده بود و حق تعالی ستر می فرمود و عاقبت بر اثر اعمال سوئی که باطناً مرتکب می شد به جزای خود رسید و پرده نفاق خود را درید و با آواره نفتی و حسن نیکو بروجردی و صالح مراغه ای همداستان شد و ردّ بر امرالله کتبی چند مملو از باطیل و تهمت و افتراء می نگاشت و از جامعه

امراالله مطرود گردید و بنقالی و داستان سرائی برای اطفال مسلمین پرداخت و عمری را به بدبختی به سربرد و عاقبت به سرطان گلو و زبان گرفتار شد و در نهایت ذلت و بیچارگی تنها و بی پرستار جان داد و به مقر اصلی خود شتافت و اینک شش هفت سال از مرگش می گذرد. جعله الله عبرتاً للناس...

برای آنکه هموطنان عزیز بیشتر به علل جدائی امثال صبحی از جامعه بهائی آشنا گردند و بدانند که محرومیت امثال او صرفاً به خاطر اسیری ایشان در نفس و هوی و فساد اخلاقی و غرور و جاه طلبی های خودشان بوده است، شرح رفتن او را نزد حضرت عبداله‌یاء و جریان فساد او را حتی در همان دوران، و ناراحتی و عدم رضایت حضرت عبداله‌یاء و ستائیت حضرتشان نسبت به او را به خاطر حرمت خاندان مؤمن وی، «مهدتی»، نقل می نماید تا هموطنان عزیز بیشتر با کسی که به ظاهر محبوب ردیه نویسانی همچون جام جم و کیهان و سایت های بهائی پژوهی و بهائیت درایران و رهپویان وصال و آقای عبداله شهبازی، و جاعلین ردیه ها به نام مهناز زوفی، و آقای بهرام افراسیابی، و امثال ایشان است آشنا شوند و حق شاهد است که اگر سبیل تهمت های اخیر آنان و تأکیدشان برکت آن دو نبود، بیش از این نمی نوشت و به همان دونقل قول کسروی و صادق هدایت بسنده می نمود. اما چه توان کرد که مجبور است لاف ابل برای هموطنان عزیز که ردیه نویسان حقایق را عمدتاً از ایشان پنهان نموده و می نمایند معروض دارد.

در کتاب تاریخ ظهور الحق که جام جمیان و آقای شهبازی و دیگران بارها از آن در ردیه هایشان استفاده کرده اند، نویسنده آن ضمن بیان شرح حال خود چنین نوشته است:^{۱۰} «تلگرافی از محضر حضرت عبداله‌یاء برای محفل روحانی رسید و سه تن را طلبیدند شهید و مازندرانی و یزدانی، ولی چون یزدانی در ورقه تلگرافیه یزدی نوشته بود، آقا محمد حسین الفت یزدی و پسرش میرزا لیب را تعیین کردند و لذا متدرجاً قصد حضور در حیفا کردند و ابن اصدق، میرزا فضل الله صبحی بن آقا محمد حسین مهدی کاشی را با خود به رشت آورد و آقا نصرت الله فیروز بن آقا مهدی باغبان قمصری هم به خیال رفتن عازم گردید و در روز شنبه ۲۶ ذی قعدة ۱۳۲۷ فاضل درحالی که زوجة جلیله مؤمنه و پسر کوچک خود هوشنگ را به رشت گذاشت با آن سه تن به بندر انزلی رفته و روز دیگر با کشتی متفقاً عازم بادکوبه شدند و حالی که صبحی با ابن اصدق توهین و مخالفت و تعرض می نمود در روز دوشنبه وارد بادکوبه شدند و به مسافرخانه بهائی اقامت نمودند... در روز پنجشنبه ۱۳ محرم به حیفا رسیدند.» و در صص: ۸۷۳-۸۷۱ همان منبع ادامه می دهند: «روزی میرزا عزیزالله خان بهادر که... مباشر ترجمه به انگلیزی و نگارش نامه های آن حضرت (عبداله‌یاء) به غرب بود در همان ایام اولیه عودت فاضل از آمریکا به مسافرخانه آمده اظهار داشت که بعضی از امور دقیقه واقعه در طول غیبت شما از حیفا به مدت يك سال و اندی را بگویم. فیض الله صبحی کم کم تغییر احوال داده و اخلاق و اعمال ناشایست به ظهور آورده که تمامت عائلة جلیله (حضرت عبداله‌یاء) را غریق اندوه و جوش و اضطراب ساخت و حضرت عبداله‌یاء الان دچار تب می باشد. این بچه بی تربیت از خودت (جناب فاضل مازندرانی) خواهش داشت که اقامتش در حیفا و اشتغالش به تحریر صادرات (مکاتبات) را عرض کرده اجازه بدهند و تو صلاح ندانستی. عاقبت به دست و پای آقا میرزا هادی که صرف روحانیت است افتاد و او عرض کرده و قبول شد به تدریج از جهت سعی کردنش در نوشتن به اسلوب خط حضرت عبداله‌یاء خود را گم کرده بی جهت عزیز پنداشته توقعات بی جا پیدا کرده چنانچه غذای نهار که از منزل مستخدمین برایش می برند گاهی ظرفها را دور ریخته فریاد می زند که آن غذاها مطبوع طبعش نیست و غذای عربی نمی تواند بخورد و گاهی دخترهای مستخدمه ی بیت مبارکه را که به بازار می روند عقب کرده به فکر هوس رانی افتاد، و فاضل به مجرد شنیدن امثال این مطالب گفت این تعجب است و فهمیدنی نیست که با اقتدار عظیم ظاهری حضرت عبداله‌یاء چگونه در مقابل اعمال يك بچه ی بی ادب ردیولی کاری نکنند و دجا رتب باشند. بهادر گفت محض حفظ امرالله و ملاطفت به خاندان پر ایمان بزرگ مهدی نمی خواهند بر آنها لکه واقع شود و قرار است همان طوری که او را آوردید باز به ایران برگردانید. فاضل گفت من که او را

نیابردم این اصدق آورد ولی اگر صلاح می دانند البته خواهم برد. گفت خلاصه این است که حضرت وره علیا (خواهر پرمهر حضرت عبدالبهاء که هم انیس ومونس وغمخوار ثابت بر پیمان حضرتشان بود، وهم پس از ایشان در دوره حضرت ولی امر بهائی، یار و پشتیبان ولایت) فرمودند بروی در حضور حضرت عبدالهیا و اجازه ی بردن او را بطلبی و فاضل برای گرفتن اذن به بیت مبارک رفت و آن حضرت را حاضر یافت. اذن فرمودند و نشست و آغاز مطلب چنین کردند که موقع مراجعت شما نزدیک می شود فاضل عرض کرد هر وقت اجازه بفرمایید حرکت خواهم کرد پس فاضل چنین سؤال کرد که تنها می روم فرمودند نه، میرزا صبحی را هم می بری اما حالا هیچ نگویید تا من خیر بدهم و بعد از چندی چون به محضر خود طلبیدند و فاضل رفت صبحی در آن حال رنگ پریده حاضر بود و به فاضل فرمودند دیگر موقع حرکت نزدیک می شود می خواهم صبحی را با خود ببری... بالا خره با فاضل در مراجعت همراه بود و در اثرتصایح فاضل از همان منازل اول طریق عریضه پشیمانی و درخواست عفوی به حضور مبارک فرستاد که گفتند حسب الامر در مجمع احباء خوانده شد و فرمودند از اثر نصایح فاضل است. و این حکایت برای دلالت بر وضع سیاست اداری و ملاحظیات و وسعت حوصله و تحمل وانجام امور (توسط حضرت عبدالبهاء) به وفق مهربانی و تدبیر ومصالح امر نوشته شد.^{۱۱}

باری چنین بود حال و روز امثال آواره و صبحی. جالب است بدانید که بسیاری تهمت های ردیه هائی که پس از آواره و صبحی نوشته شده از کتب ایشان گرفته شده و به قول معروف با طناب پوسیده آن دو به چاه اکاذیب و تهمت واقتراف رفته اند و در آن چاه سقوط کرده اند. از جمله تهمت های مزبور عبارتند از: تروریسم، روابط با روسیه تزاری و نیز روسیه کمونیستی؛ جاسوسی و روابط با انگلیس، توطئه جلوه دادن گرایش زردشتیان عزیز و یهودیان عزیز به امر بهائی؛...

توضیحات فوق به این جهت لازم بود که ملت عزیز ایران با گوشه ای از حقایق آشنا شوند تا بدانند که ردیه نویسان قبل و پس از انقلاب، از چه منابع مخدوش و مستهجن و محرف و مبغضانه ای در به اصطلاح تحقیقات عالمانه و دقیق و محققانه خود علیه دین مقدس بهائی استفاده کرده و می کنند تا برملاست ایران ستمدیده دینی و فرهنگی و علمی و تاریخی برانند و چند صباحی پیش، سد راه آگاهی ایشان گردند. اما حاشا که چنین وضعی ادامه یابد. دیگر دست آنان برای ملت ایران روده است و ایشان خود کنجکاو شده، دریافته اند که دیانت مقدس بهائی حتماً آنقدر اهمیت دارد که کل، از جمله جام جم وابسته به صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران نیز علیه آن قیام نموده اند تا تحریفش نمایند و حقایقش را پنهان کنند.

در انتهای مقال چه بجاست که درباره حکم بدیع امر بهائی در خصوص حقوق اجتماعی و مدنی و اقتصادی. حتی چنین ناقصین و مرتدینی از امر بهائی نیز - علاوه بر نسخ حکم قتل ایشان که در ادوار سابقه منصوص بوده - اشاره ای بنماید تا کل بدانند اهل بهاء حتی درباره چنین نفوس بی حیا چگونه عمل می نمایند.^{۱۲} و در این خصوص چه مدرکی بهتر از بیان مبارک خود طلعات مقدسه این ظهور اعظم. حضرت شوقی ربانی، ولی امر بهائی می فرمایند: «و در ختام، انظار یاران مستحق پر عشق و وفای حضرت عبدالهیا را به این امر مهم و لازم منعطف نمایم و به این نکته متذکر دارم و آن مواظبت و دقت تام در حفظ حقوق مدنی شرعی شخصیه افراد است از هر سلك و طایفه و نژاد و عقیده و مقامی. در این مقام امتیاز و ترجیح و تفوق جائز نه، باید در نهایت سعی و دقت من دون تردد و ملاحظه ای یاران و برگزیدگان حضرت بهاء الله در محاسبات و معاملات خویش راجع به حقوق اصلیه نوع بشر، آذنی امتیازی بین آشنا و بیگانه و مؤمن و مشرک و مقبل و معرض نگذارند، بعد از تحقیق و تدقیق اگر چنانچه مقرر شوند باید به تمام قوا همت بگمارند تا آنچه بر عهده آنان است، تا فلس اخیر بپردازند و راحت نجویند تا به تادیبه آنچه را مکلفند به تمامها موفق گردند. حقوق مدنی و معاملات ظاهره تعلقی به دیانت و اعتقاد باطنی انسان نداشته و ندارد. افراد در هیأت اجتماعی چه از موحدین و چه از مشرکین کل در این مقام یکسانند و حقوق شخصیه آنان نزد اصحاب عدل و انصاف محفوظ و مقدس و مسلم و هر متردد متمدنی در ساحت آن

منتقم قهار مقصر و مسئول و مردود. بلی مصاحبت و موافقت با کفار ملحدین و خائنان پرکین و بی وفایان خود بین و رعایت و مهربانی به دشمنان امر الهی ذنبی است جسیم و انحرافی است عظیم از صراط مستقیم الهی، ولی نفس ارتداد و محجوبیت و ترک عقیده، حقوق مدنی شرعی افراد آزاد را به هیچ وجه من الوجوه به قدر سم آبره تخفیف و تغییری ندهد و الا اهل بهاء بساط پشیمانی را در این قرن مشعش نورانی دو باره بگسترانند و آتش تعصب و همیه جاهلیه را در صدور برافروزند و خود را از مواهب جلیله این یوم موعود محروم سازند و تأییدات الهیه را در این روز فیروز از ظهور و بروز باز دارند. حیف است ذیل تقدیس را به این اوهام و شئون ناشایسته آلوده نمایم.»^{۱۳}

از تاریخ نویسی تا داستان پردازی: محیط یا محاط؟

مژگان موهبت

در صفحه ۶۲ ویرنامه جام جم (آیام) نوشته ای تحت عنوان «باب و چالش های پیش رو» درج شده است. این نوشته در اصل سالها قبل در مجله گوهر (مهرماه ۱۳۵۶) به چاپ رسیده است.

نویسنده مطلب، آقای سید محیط طباطبایی از ردّیه نویسان پرکاری بوده است که خصوصاً در مجلات گوهر، مقالاتی از ایشان در ردّ اصالت تاریخ و مقدّسات بهائی، مکرّر به چاپ رسیده است. در این جا نیز مطلب، منقول از همان مجلات قدیمی است که با قدری تلخیص و البته مقداری تحریف، توسط جام جم به طبع رسیده است. به عنوان نمونه آقای محیط طباطبایی در آغاز نوشته خود در باره ضیاء الحکماء (راوی داستان) چنین می نویسد:

هر روز صبح در مطب خانه خود از مراجعه کنندگان و بیمارانی که به او اعتماد و اعتقاد داشتند پذیرایی می کرد.^۱

در حالی که آیام می نویسد:

استاد محیط، داستان را از سید محمد علی فتوحی ضیاء الحکماء طبیب سالخورده و مورد اعتماد مردم تهران، شنیده...^۲

و با این تغییر، به خواننده چنین القاء می نماید که طبیب راوی داستان، طرف اعتماد مردم پایتخت بوده است. گوئی نویسنده آیام خود به سستی و بی اعتباری این «داستان»^۳ واقف بوده که از مردم تهران، مایه گذاشته است. و البته روح زنده یاد استاد نمی بایست از این گونه تغییرات و تحریفات، مکدر گردد. چه که نقل استاد - شاگردی است و «از ماست که بر ماست».

عدم اطمینان و دلواپسی آیام را در سرآغاز نوشته نیز می توان به خوبی احساس نمود. آنجا که در توصیف استاد نویسنده، می نویسد:

زنده یاد استاد محیط طباطبایی، شخصیتی است که به «وسعت اطلاع» و «دقت نظر» و «امانت در نقل» شهره مجامع علمی است.^۴

و البته این خصائص و مناقب را به طور غیر طبیعی و عمدی در داخله گیومه می گذارد که مبدا عکس این ها یعنی (عدم اطلاع، بی دقتی و عدم امانت در نقل) در خاطر آید و در نظر افتد.

اما بحث در باره علم و اطلاع آقای محیط طباطبایی در مقولاتی چون تاریخ، ادبیات و... خارج از مقصود این نوشته است و آنچه که به این مقاله مربوط می گردد احاطه، دقت و امانت داری جناب استاد در مورد ادیان مقدّسه بابی و بهائی است بر اساس مقالات ایشان در مجله گوهر.

هر چند مجلات گوهر در روزگار ما کمیاب و دور از دسترس بسیاری از خوانندگان عزیز است، لیکن سایت بهائی پژوهی (که در حقیقت بهائی ستیزی است) کلکسیون از این مقالات را جمع آوری نموده و قابل دسترسی و استناد است.

از جمله این موارد، مقاله آقای محیط طباطبایی با عنوان «تاریخ نوپدید نبیل زرنندی» (مندرج در شماره آذرماه ۱۳۵۴ مجله گوهر) است.

پس از نگارش و نشر این مقاله، آقای دکتر علیراد داودی، استاد فلسفه دانشگاه تهران در آن آیام و یکی از مؤمنین به امر بهائی - که پس از انقلاب ربه شده و از ایشان خبری در دست نیست^۵ در جهت تنویر اذهان و بیان حقیقت، مقاله ای با عنوان «روش اهل بهاء در نگارش تاریخ در حال و استقبال»^۶ تهیه می نمایند تا در جامعه بهائی انتشار یابد. در این مقاله، دکتر داودی، اشتباهات تاریخی آقای محیط طباطبایی را که ناشی از عدم احاطه ایشان بر موضوع و اتکاء و اعتماد بر حافظه بوده است، مستدلاً نشان می دهند. از جمله اینکه استاد محیط، کتاب معروف حضرت عبدالهء یعنی

تذکره الوفاء را «اتمام الوفاء» ذکر می نمایند. تاریخ تألیف مقاله شخصی سیاح از آثار حضرت عبدالهء و تاریخ انتشار ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی (عمده ترین تاریخ بابی و بهائی) را با سالها اختلاف، تعیین می نمایند و در مورد محتوای استدلالیه جناب نعیم (کتاب مشهور شاعر شهیر بهائی) خطی آشکار می کنند.

نسخه ای از مقاله دکتر داودی توسط دوستی مشترک^۷ به دست آقای محیط طباطبایی می افتد و سبب می گردد که در شماره خردادماه ۱۳۵۵ گوهر، اشتباهات خود را چنین توجیه نمایند: «در باره تذکره الوفاء که هفتاد و اندی سال^۸ پیش در حیف چاپ شده و سی سال قبل آن را خوانده ام، اگر از حیث نقل مطلب از حافظه در عددی یا لفظی اندکی سهوی رفته باشد قابل اغماض است... آری در موقع نقل مطلب از حافظه نام تذکره الوفاء... با اسم اتمام الوفاء... مشتبه گردیده...»^۹

و در مورد اشتباه خود در خصوص تعیین تاریخ تألیف مقاله شخصی سیاح می نویسد: «متأسفانه رقم ۱۳۰۳ در موقع چاپ مقاله به صورت ۱۳۳۰ در آمده است.»^{۱۰} و نیز در باره تعیین ناصواب تاریخ انتشار ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی می گوید: «... در این عبارت موقع ماشین زدن کلمه (چهل) از میان افتاده...»^{۱۱} و در خصوص اشتباهی که در مورد محتوای استدلالیه جناب نعیم مرتکب گردیده می نویسد: «متأسفانه سه لفظ 'خود' و 'که' و 'اشده' در موقع پاکنویس و ماشین کردن از مقاله افتاده.»^{۱۲} و بدین ترتیب آقای محیط طباطبایی (نویسنده مرحوم مقاله آیام) این اشتباهات عدیده را عمدتاً به گردن ماشین نویس بیچاره و چاپخانه بخت برگشته می اندازد. و راجع به همین امر است که دکتر داودی در نامه ای به همان دوست مشترک چنین می نویسد: «امان از کارگران بی انصاف چاپخانه های ایران که تا این حد بر اهل تحقیق، ستم روا می دارند.»^{۱۳}

اکنون با تمامی این اشتباهات عدیده، آن هم در مقاله واحد، که از قلم آقای محیط طباطبایی سر بر آورده ؛ چگونه می توان به نوشته ای بی ماخذ و سند، به صرف روایت شخصی مجهول الهویه، اعتماد و اعتبار نمود و ملاً آن را با عنوان پرطمطراق و بی ربط «باب و چالش های پیش رو» مزین نموده و آنرا در سلب «تلاش های علمی»^{۱۴} کشید؟

اما دو نکته باقی می ماند که در خاتمه، ذکر آنرا خالی از لطف نمی بیند. اول آنکه در نوشته مذکور (باب و چالشهای...) در چند مورد به سیادت حضرت باب اشاره شده است و این خلاف رویه آیام است که در مقالات دیگر، سعی در کتمان و پنهان نمودن سیادت آن حضرت داشته است. و این مورد در حکم یک استثناء و شاید امری مغفوله است.

دوم آنکه آقای محیط طباطبایی که ایشان را پدیدآورندگان آیام به «دقت نظر»، «شهره مجامع علمی» می دانند؛ در جایی در باره اینکه به اتکاء اقوال «آواره» و «صبحی» استنباطی غلط نموده و به اصطلاح با طناب آن دو به چاه رفته می نویسد: «به اتکای... شهادت صبحی و آواره از مبلغان برگشته از بهائیکری... استنباطی نارسا در باره تلخیص و تحریر تاریخ جدید از قدیم شد.»^{۱۵}

و در ادامه در باره این دو یعنی آواره و صبحی که ویرنامه آیام، «مبلغین مستبصر»^{۱۶} می خوانندشان چنین می نویسد: «پس از مراجعه بدین مدارک نویافته و نودیده خط نه بر آنها کشیدم و دریافتم که: 'لحوی تبلیغ در کسی چو نشست تا نمی رود از دست'»^{۱۷}

و جالب تر آنکه آواره و صبحی که استاد محیط و دقیق، خط بطلان بر گفتار و نوشتارشان کشیده ؛ از منابع اصلی جام جم در تألیف آیام بوده است.^{۱۸} فاعتبروا یا اولی الابصار.



فدایا پکار کدم... اینهایی که تو کتابشون فوندم با آون پیزهایی که می فوام بنویسم که به هم نمی فورند...؟

احکام، معرفی آثار بهائی، تعلیم و تربیت و روانشناسی...، قسمت ویژه نوجوانان و جوانان، معرفی شخصیت های بهائی، قسمت اعلان صعود متصاعدین (متوقیان) بهائی و بیوگرافی مختصر آنها...^۱

ایام جام جم از جمله مآخذی را که در ۶۴ صفحه خود از آنها استفاده فراوان کرده همین دو نشریه اخبار امری و آهنگ بدیع است. شاید در جمهوری اسلامی این اولین بار است که از نشریات بهائی نیز برای بهائی سبزی تا این حد استفاده می شود و در آن نیز همچون دیگر آثار و کتب بهائی تحریف و وارونه کاری صورت می گیرد. اما در زمان پهلوی چنین کاری را مرحوم محروم، اسماعیل رائین نیز انجام داد و نقل قول هایی تحریف شده از نشریات بهائی را در ردیه خود به نام «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی» آورد تا مدعی کذب خود را اثبات کند ولی ره به جایی نبرد و هم اکنون از عالم بالا شاهد عظمت و رشد امر بهائی درست بر خلاف فرضیات وهم آلودش می باشد؛ خدایش بیامرزد.^۲

باری کاری که ایام با دو نشریه مزبور نموده به این شرح است. پس از ۳۰ سال جام جمیان مشاهده کردند علی رغم این همه مظالم و تضییقات بی سابقه وارده بر جامعه بهائی، اعم از اخراج از کار و دانشگاه و حبس و تبعید و کشتن و مصادره اموال و حتی تخریب گلستان های جاوید (قبرستان های بهائی)، جامعه بهائی در ایران نه تنها از بین نرفت، بلکه در عین بلایای مزبور، هم خود فولاد آبدیده شد و هم باعث توجه روزافزون بزرگان جهان به دیانت مقدس بهائی و نظام منسجم و صلح طلب آن گردید. از طرفی چون ملاحظه نمودند که مقالات مقطعی قبلی آنها و دیگران و نیز مقالات و حملات طراحی شده کیهان در سال های ۵-۱۳۸۴ برای ایجاد ضوضائی

تحریفات لفظی و مفهومی ایام در نشریات بهائی اخبار امری و آهنگ

بدیع

حامد

۱۶۴ سال است که بزرگان عالم، و حتی بعضی مخالفین دین بهائی، بر مترقی بودن تعالیم و جامعه بهائی شهادت داده و می دهند. علت این امر، سواى روح آموزه های جدید و مترقی این آیین جهانی، آن است که بنیانگذار و شارع آن، برای اولین بار در تاریخ ادیان آسمانی، خود بنفسه و به قلم و حیاتی خود، قالب و نظام و سیستمی را که آن روح باید در آن آشکار شود و در حیات بشر جریان و تجسم یابد، بنا نهاد که «نظم بدیع» نامیده شده است. در این نظم با تعیین جانشین منصوص پس از صعود (وفات) شارع مقدسش، علاوه بر آنکه امرش را از تفرقه دائمی همچون موارد مشابه در ادیان گذشته حفظ فرمود، مؤسساتی را پیش بینی فرمود تا بدون انحراف از اساس منصوصش به مرور تأسیس یابد و جامعه بشری را طی مراحلی به صلح و وحدت جهانی برساند. مرحوم دکتر محمد معین در فرهنگ مشهور خود، در ذیل لغت بهائی چنین می نویسد: «... مؤسس آیین، بهاء الله و جانشینان اویند. نظم بهائی بر دو پایه استوار است: مبادی و احکام. مبادی نیز به تعالیم روحانی و اجتماعی و اصول یا نظم اداری تقسیم می شود. تعالیم روحانی و اجتماعی عبارتست از: ترك تقلید و تحرّی حقیقت، اعتقاد به الوهیت، احتیاج به فیض الهی، ضرورت دین، وحدت ادیان، صلح عمومی و تساوی حقوق زن و مرد. مبادی اداری عبارت است از اصول تشکیلات محافل روحانی، شورای بین المللی و بیت العدل اعظم.»^۱

تأسیسات و تشکیلات این نظم که حال در مراحل اولیه رشد خود می باشد. برای آگاهی و رشد و پویائی و نظم و هماهنگی جامعه بهائی به طور مستقیم، و نیز آشنائی غیر مستقیم و تبعی جوامع غیربهائی با دیانت بهائی و نظام و فعالیت های معنوی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی آن در مسیر وحدت و اتحاد بشر، از همان اوایل از طریق ارائه نشریاتی متعدد در سراسر عالم بهائی، دست به اطلاع رسانی زد. در این راستا در ایران نیز نشریاتی هم در سطوح محلی و هم ملی، از همان اوایل قرن ۲۰ تهیه و منتشر گردید. دو مورد از آنها، «اخبار امری» و «آهنگ بدیع» می باشد که اولی در سال ۱۳۰۱ هـ ش (۱۹۲۲ م)، و دومی در سال ۱۳۲۴ هـ ش (۱۹۴۵ م)، تأسیس یافتند. این دو علاوه سایر نشریات محلی بهائی در دوره پهلوی در مقطعی به علت حملات و آزار و اذیت و تضییقات و ارده بر جامعه بهائی از طرف سیاستون و علمای دینی تعطیل شدند که يك مورد آن مربوط به تضییقات سراسری سال ۱۳۳۴ هـ ش (۱۹۵۵ م) علیه جامعه بهائی بود، و مورد دیگر مربوط به اوایل انقلاب اسلامی است که به نحوی شدیدتر از مورد قبلی رخ داد و نشریات بهائی تعطیل گردید.

مندرجات دو نشریه فوق از جمله عبارت بوداز: گزیده هایی از آثار و بیانات و حیاتی و ملهم شارع آیین بهائی و جانشینان حضرتشان (از جمله پیام های مرکز جهانی بهائی بیت العدل اعظم)، اشعار، اخبار جامعه جهانی بهائی، ابلاغت مسئولین جامعه، مصاحبه ها (با بهائیان و بعضاً دیگران)، قسمت مربوط به خدمات مهاجرین بهائی که برای تبلیغ دیانتشان به سراسر نقاط جهان می رفتند، درج نامه های ایشان، معرفی کتاب، درج صفحاتی از کتب بهائی، گاهی مسابقه به شکل سؤال یا نظرخواهی یا حل جدول، قسمت های ادبی، نامه ها و عکس های تاریخی، صفحه ارتباط با مسئولین جامعه، مقالات با موضوع مختلف (مثل: اصول اعتقادی و تعالیم بهائی، وظائف بهائیان و جامعه، اخلاق و حیات بهائی، نظم بدیع و اداری بهائی،



جدید و فراگیر علیه بهائیان ایران، و نیز اکاذیب و اتهامات و توهین های سایت های متعدّد ضدّ بهائیتی همچون «رهپویان وصال» و «بهائیت در ایران» و «بهائیتی پژوهی» و غیره برعکس نتیجه داد و نتوانست حس کنجکاوی و اقبال هموطنان عزیز به آیین بهائیتی را از بین ببرد، این بار از روی وحشت بیشتر از این رشد، شاهکار و دست گل بی نظیری به نام ایام را به آب دادند که تا ایام باقی است آینه تمام نمای بهائیتی ستیزان برای اهل جهان باقی خواهد ماند.

جام جمیان که در یک گروه حداقل ۳۶ نفره، با صاحب امتیازی سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، و با همکاری مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، و حوزه علمیه قم، قوه قضائیه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، روزنامه اطلاعات، روزنامه کیهان، دانشنامه جهان اسلام، بنیاد مهدویت، کتابخانه و مدرسه تخصصی حضرت ولی عصر، و... (۲)، به تهیه و تدارک ایام پرداختند، از جمله منابع تحقیق شان را دو نشریه بهائیتی/ اخبار امری و آهنگ بدیع منتشره در دوره پهلوی قرار دادند، که صدها مجلد آن را در همان حشرات اوایل انقلاب و سال های بعد از آن به اماکن و مؤسسات اداری بهائیان و خانه های ایشان ضبط کرده بودند. مطالعه صدها شماره از این نشریات گروه مزبور را چنان بیش از پیش با عظمت و قدرت الهی و وسعت دیانت بهائیتی و جامعه جهانی آن و استقلال فطری اش از نظام ها و احزاب مختلف سیاسی و جوامع دینی در چهار گوشه جهان آشنا ساخت که وحشتشان افزون تر گشت و با این گمان که اگر اصل این نشریات را هموطنان عزیز ببینند بسیاری از اکاذیب و تهمت های بهائیتی ستیزان آشکار خواهد شد، بناچار به سیم آخزده، گشتند و گشتند تا کلمات یا جملات یا پاراگراف ها و یا مقالات و مطالب و عکس هائی در آنها بیابند که بتوان با کم و زیاد کردن و تحریف آنها هموطنان عزیز را گیج و گمراه نمود و از جذیشان به این آیین مقدس جلوگیری کرد. به کوشش و دود چراغ خوردن این بیش از ۳۶ نفر «فرزندان درد آشنا و درک مند ایران اسلامی» بیش از ۱۹۰ مورد نقل قول از صدها شماره های دو نشریه مزبور منتشره در فاصله زمانی حدود ۵۰ سال، به شکلی «دقیق و عالمانه... به دور از هرگونه شعار و جنجال و صرفاً بر پایه مستندات قابل قبول حتی برای جوانان تحصیل کرده و منصف بهائیت»^۱ گزینش شد تا کل آنها یکجا در ویژه نامه ای همچون ایام ۶۴ صفحه ای جاداه شود و تقدیم بهائیان و هموطنان عزیز گردد.

با «تحری حقیقت با حوصله و دقت ویژه یک پژوهنده، جوانان با شهامت و تحصیل کرده و منصف بهائیتی» - و نه بهائیت که جام جم اسم را به جای صفت برای آنها بکار برده - حسب تأکید جام جمیان عزیز، «از آغاز تا پایان ویژه نامه ایام»^۱ را بررسی کردند و دریافتند که نقطه مشترک و هدف اصلی از نقل قول های ایام از دو نشریه مزبور این بوده و هست که چنین القا نمایند علت رشد و توسعه دیانت بهائیتی و جامعه آن علی رغم محاط بودن در بلایا و سختی های مداوم ۱۶۴ ساله، پشتیبانی عوامل سیاسی و دول خارجی و به قول جام جمیان قدرت های دیکتاتوری و استعماری و امپریالیستی بوده و نه قدرت و اراده الهی و نفوذ تعالیم مترقی و مطابق نیاز زمان آن. حال آنکه اگر بر فرض محال اوهامات و کینه و حسد جام جمیان چنان بود، دیگر چه لزومی داشت این همه تحریف و وارونه کاری کنند؟ اگر فرضیه کودکانه آنها درست بود، چرا به جزدولت هائی که به قول جام جم دیکتاتور و حامی بهائیان بوده اند و دکترشان در ایام آمده، دول دیگر نیز به تحسین و احترام دین بهائیتی و جامعه آن برخاسته اند؟ واقعاً اگر چنان بود، چرا همان کشورهایی که جام جم ذکر نموده، حتی پس از تغییرات بعضاً متعدّد رژیم های سیاسی آن، هنوز هم به تحسین امر بهائیتی ادامه داده، به طوری که حال در اکثر کشورهای دنیا به آن رسمیت داده شده است؟

واقعیت این است که جامعه بهائیتی دارای عقاید و روش ها و اهدافی الهی است که مافوق و مستقل از عقاید و روش ها و اهداف محدود و بشری همه نظام های سیاسی و دول و ممالک عالم است، و به این جهت صرف نظر از اشکال مختلف حکومتی و عقاید و روش های متفاوت سیاسی آنها، بهائیان در هر کشوری که زندگی می کنند، ضمن حفظ استقلال اصول عقاید خود و لویه قیمت تحمّل محرومیتها و حتی نثار جان، در امور قانونی و اداری مطیع

حکومت های متبوع خویشند، ولو آنکه نظراً با عقاید و روش های آن مخالف باشند. ولی امر بهائیتی در این خصوص از جمله می فرماید: «... توسعه فعالیت ها و تنوع جامعه های بهایی که تحت انواع حکومت ها با موازین و روشها و سیاست های مختلفه، به خدمت مشغولند چنین ایجاب می کند که بهائیتانی که عضو هر یک از این جامعه ها هستند کاری نکنند که سوء ظن جامعه دیگری را در کشوری دیگر برانگیزند و سبب ایجاد خصومت آن کشور با امر بهائیتی شوند و برادران خویش را دچار تضییقات دیگری کنند و کارشان را مشکل سازند؛ والا دیگر به چه نحو می توان اتحاد امرالله را محفوظ داشت و چگونه می توان این امر پر دامنه الهی را که از مرزهای سیاسی و اجتماعی فراتر می رود و انواع نژادها و ملل را در آغوش دارد و ناچار باید در راه پیشرفتش متزایداً متکی بر حسن ظن و حمایت حکومت های گوناگون باشد، قادر نمود که بتواند مصالح خویش را حفظ کرده، توسعه آرام و مستمر مؤسسات و تشکیلاتش را تضمین نماید؟ پیروی از چنین روشی مبتنی بر این نیست که اهل بهاء بخوانند «ابن الوقت» باشند و منافع آنی خویش را در نظر بگیرند، بلکه بیش از هر چیز مبتنی بر این اساس است که مواظبت می ورزند که مبادا نه انفراداً و نه اجتماعاً در امری شرکت کنند که سر مویی از مرام ها و اعتقادات و حقایق اصلیه آیین خویش منحرفشان گرداند و هیچ چیز نه افتراء بی خبران و بد خواهان و نه طمع به کسب عزت و افتخار و تحصیل پاداش، هیچ یک نمی تواند آنان را وادار کند که بار امانتی که بر دوش دارند بر زمین نهند و از راه راستی که در پیش گرفته اند پای بیرون گذارند و کردار و گفتارشان گواهی دهد بر اینکه پیروان حضرت بهاء الله در هر بلادی که ساکن باشند، نه

جاه طلب و خودپرستند و نه تشنه قدرت و مقام و نه از اینکه تسک به موازین وجدانیشان سبب انتقاد و اعتراض و سوء ظن دیگران شود، هراسی دارند. البته در این سبیل کار ما بسی مشکل و دقیق است اما قدرت حارسه و هدایت ربانیه حضرت بهاء الله چاره ساز ما است و ما را در سلوک در صراط مستقیمش و در تسک کامل به حبل حدود و احکامش مدد فرماید و اگر ثابت و مستقیم مانیم، انوار عنایتش را که هیچ نیرویی در جهان خاموشش نتواند، فرا راه ما دارد و ما را از دام ها و چاه هایی که از مقتضای این عصر است برهاند و قادر سازند که وظائف خطیر خویش را به نحوی به انجام رسانیم که مرضی درگاه اوست و لایق انتساب به نام نامی او»^۱

و نیز می فرماید: «اصل اطاعت از حکومت هیچ فرد بهائیتی را ملزم به انتساب تعالیم دیانت خود به برنامه سیاسی اعمال شده توسط دولت نمی کند زیرا چنین انتسابی علاوه بر اشتباه بودن و تناقضی که با روح و شکل پیام بهائیتی دارد، مسلماً سبب بروز تعارض و تضادی در وجدان هم مؤمن واقعی نیز می گردد. به دلایل بسیار واضح بین فلسفه دیانت بهائیتی درباره تشکیلات سیاسی و اجتماعی با اصول سیاسی و دریافت های ذهنی که امروزه رایج و شایع می باشد، امکان سازش و آشتی کاملی وجود ندارد... حقیقتاً روند کلی جهان سیاست از مسیر تعالیم دیانت بهائیتی بسیار به دور است... با توجه به چنین ملاحظاتی بخوبی می توانیم نتیجه بگیریم که ما اهل بهاء به هیچ وجه نمی توانیم تعالیم حضرت بهاء الله را با عقاید و مفاهیم انسان ساخته هم ارز بدانیم، عقاید و اصولی که به سبب خصلت طبیعی شان قادر نیستند عالم انسانی را از مخاطراتی که چنین سبعانه و رو به تزاید آن را مورد هجوم قرار داده اند نجات بخشند»^۱

باری در این تحقیق مشخص گردید که نقل قول هایی که ایام از دو نشریه بهائیتی آهنگ بدیع و اخبار امری نموده، به سه شکل بوده است: (۱) نقل بی کم و کاست و درست بعضی جملات از آنها، اما در کنار دیگر مقدمات



دیدار رئیس جمهور کوسای نوت و همسرش مری و وزیر امور خارجه ای جزایر مارشال از مرکز جهانی بهائیتی، حیفا، اسرائیل. ۱۰ آذر ۱۳۸۴ (۱ دسامبر ۲۰۰۵)



دیدار الابی لاما، رئیس روحانی دین بودایی، از مرکز جهانی بهائیتی، ۴ فروردین ۱۳۷۳ (۲۴ مارچ ۱۹۹۴ م.)

و صغری و کبری آمیخته با کذب و تهمت، و بالتبع اخذ نتایج وهم آلود و غلط؛ (۲) مسکوت گذاشتن و ارائه نکردن موارد بسیاری از محتوای آن دو نشریه که در صورت ارائه، باطل کننده فرضیه های وهم آلود جام جمیان می شد؛ (۳) نقل تحریف شده مطالب دو نشریه، چه از طریق حذف یا ناقص آوردن آنها، و چه از طریق تحریف آشکار آنها.

مثال برای نوع اول که معدود و محدود است، آوردن بعضی نقل قول ها یا عکس ها در بعضی مقالات است، اما با القای توضیحات و برداشت های غلط به خواننده (مثل بعضی موارد درصص: ۸، ۲۰، ۲۱، ۳۸، ۴۹، ۵۶). مثال برای نوع دوم هزاران مورد از مطالب و عکس های موجود در دو نشریه مزبور است که هموطنان عزیز خود باید مراجعه فرمایند^{۱۳} و آنها را با آکاذیب ایام مقایسه نمایند (مثل مطالب و عکس های فراوانی که در اول همین مقال به آنها اشاره شد. به خصوص صدها آیات و بیانات نازله از قلم و حیاتی و ملهم حضرت بهاء الله و عبدالبهاء و ولّی امرالله و بیت العدل اعظم). و اما مثال برای نوع سوم که اکثر آن ۱۹۰ مورد نقل قول را شامل می شود، موضوع اصلی این مقال است که در ذیل با ارائه چند نمونه، مفصلاً به آن خواهیم پرداخت. در این نمونه ها همیشه قسمت هایی حذف شده که حقیقت امر بهائی را نشان می داده و این امری تصادفی نیست بلکه با آگاهی کامل صورت گرفته است. به همین دلیل می توان گفت که تحریف کنندگان مزبور پی به حقیقت و حقیقت امر بهائی برده اند و باید از خدا خواست که به قول خود جام جم «جوانان تحصیل کرده ای» از میان همین مقاله نویسان ایام نیز به خود آیند و در آنچه که گویای حقیقت امر بهائی است و ضمیر ناخودآگاه وجدان ایشان را مشغول ساخته، تعمق نمایند، شاید فضل الهی شامل گردد و در حلقه مؤمنین به آیینی درآیند که علیه آن نوشته اند.

نمونه اول: در صفحه ۶۱، مقاله ای است با عنوان «رؤیای یک پروفیسور بهائی» که نحوه تحریف در آن در همین مجموعه در مقاله ای با عنوان «زین قصه هفت گنبد افلاک برصد است» شرح داده شده است؛ مراجعه فرمایید.

نمونه دوم: در صفحه ۵۷، در مقاله «بهائیت و سیاست، تناقض شعار و عمل»، تحریفی می کند که مقصود را ۱۸۰ درجه وارونه جلوه دهد. می نویسد: «در آستانه تشکیل حزب رستاخیز، سیاست آنها اعلام و فاداری کتبی به اعلیحضرت همایونی احترام به قانون اساسی و تمکین و تحسین از اصول نهضت ترقی و تعالی ایران که به نام انقلاب ششم بهمن معروف است بود. آنها خود را مطیع فعال معرفی می کردند، نه بی طرف بی اعتناء (اخبار امری، سال ۱۳۵۳، شماره ۱۹، صص: ۵۳۷-۵۳۶)» حال عین مطلب را از همان منبع می خوانیم: «احباء، مطیع فعّالند نه بی طرف بی اعتناء. قسمتی از دستخط بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه جهت استحضار دوستان عزیز بهائی ذیلا درج میگردد: «...اگر از باران ایران دعوت شود که عضو حزب سیاسی گردند باید کتیباً وفاداری خود را به اعلیحضرت همایونی و احترام به قانون اساسی و تمکین و تحسین از اصول نهضت ترقی و تعالی ایران را که بنام انقلاب ششم بهمن معروف است ابراز دارند و در عین حال بنا به وظیفه وجدانی خود را از عضویت در احزاب سیاسی معذور شمارند.»

ایمان به آینده درخشان کشور مقدس ایران و خدمت صادقانه به آن سرزمین عزیز در قلب هر فرد از افراد بهائی بوده و هست لهذا کل باید بدانند که بهائیان در ایران موقعیتی مخصوص دارند و با هیچ جامعه دیگری در ایران قابل قیاس نیستند زیرا تنها قناعت به اطاعت از حکومت که از اصول مسلمة ایشان است ننمایند بلکه عملاً در اعتلاء کشور مقدس ایران می کوشند و شرکت در خدمات عمران و آبادانی آن سرزمین مقدس را از وظائف حتمیه خویش میسرند یعنی مطیع فعّالند نه بی طرف بی اعتناء منتهی به امور سیاسی تعلقی ندارند. نفس این ایمان و اظهار وفاداری و خدمات صادقانه باید هر سو تقاهمی را از میان بردارد و روش و منهج سلیم پیروان اسم اعظم را بر هموطنان جمال مبارک ظاهر و آشکار نماید.»^{۱۴}

ملاحظه فرمودید. لبّ مطلب این است که بهائیان در آن جو خاص که هموطنان عزیز بهتر می دانند، با استقامت بر اصول مستقل دین خود و قبول عواقب احتمالی عدم شرکت در حزب رستاخیز، در آن حزب شرکت نکردند، و برای رفع شبهه بی تفاوتی نسبت به پیشرفت و رفاه ایران عزیز، اعلان کردند

که به جای شرکت در احزاب و رقابت و نزاع های سیاسی، در زمینه های عمران و آبادانی وطن عزیزشان خدمت صادقانه خواهند نمود.^{۱۵} مرکز جهانی بهائی بیت العدل اعظم در این خصوص می فرماید: «بهائیان حب وطن را با خدمت به رفاه کشور در فعالیت روزانه خود، یا با کار در مجاری اداری دولت نشان می دهند نه از طریق سیاست های حزبی یا مشاغل دیپلماتیک و سیاسی»^{۱۶} و اما راجع به کاربرد اصطلاح «اعلیحضرت همایونی» باید گفت روش اهل بهاء در سراسر عالم احترام و رعایت آداب است. در خصوص جمهوری اسلامی نیز چنین معمول می دارند. کافی است به هزاران هزار نظلم نامه هائی که در این ۳۰ سال برای مقامات مملکت از طرف بهائیان ایران و جهان برای رفع مظالم بر ایشان ارسال شده مراجعه فرمایید. در همه آنها علی رغم ظلمی که به بهائیان شده، عناوین و القاب مسئولین همان طور که رسم رایج جمهوری اسلامی است به کار رفته و می رود. جدیدترین آنها نظلم نامه های قریب به ۸۰۰ جوان بهائی به اولیای مختلف مملکت است که سازمان سنچس آنها را از تحصیل به دانشگاه ممنوع کرده.

اما اگر بخواهیم به سبک بی انصافان ایام جواب تقدیم داریم باید بگوئیم سری به صفحه ۵۰، ستون سمت چپ، دو پاراگراف آخر بزنند و تکرار های علمای محترم شیعه از جمله مرحوم بروجردی را به شاه با عنوان «اعلیحضرت همایونی» و نیز ملاقات شاه توسط علمای تهران را در کاخ مرمولا حظه فرمایند. ویس از آن دوباره برگردند و سری به ص ۳۸ ستون سمت راست دو پاراگراف آخر بزنند، و با توجه به آوردن نام محمدرضا پهلوی در کنار نام پینوشه به عنوان دو دیکتاتور، راجع به آنچه درباره ملاقات محفل ملی بهائیان شیلی با پینوشه نوشته اند، تفکری بفرمایند و با این مقایسه های ساده، انصاف دهند که آیا نباید تیتتر مقاله ص ۵۰ را از «نگران ازنفوذ» به تیتتر مقاله ص ۳۸، یعنی «کرنش به دیکتاتوری» تبدیل نمود؟ اگر جواب جام جم منفی باشد، باید اعتراف کند که به حداقل توصیه های ملکوتی همه ادیان آسمانی عمل نکرده است؛ یعنی «آنچه برخوردنی پسندی برای دیگران مپسند»، یا به قول عوام «بک بام و دو هوا». جالب است که در باره ملاقات با پینوشه خودجام جم «اهداف و مقاصد و خدمات بشر دوستانه جامعه جهانی بهائی» را در نقل قول خود آورده.

نمونه سوم: در صفحه ۵ مقاله «مغازله با همسایه شمالی»، صرف نظر از اشتباه در فرضیات تاریخی اش در باره ظلّ السلطان و روسیه، و بدون هیچ گونه توضیحی درباره دسیسه های بعضی علمای دینی اصفهان و قتل و حبس و زجر و غارت بهائیان و کم و کیف و علل و نتایج تحصن ایشان، می خواهد وانمود کند جناب رضا قلی نیکوبین معروف به نایب وقتی در دستگاه ظلّ السلطان بوده بهائی بوده و به این خاطر توانسته به بهائیان متحصن در سفارت روسیه (عمداً به جای قنصل خانه، سفارت نوشته) کمک کند. حال آنکه طبق آنچه در منبع مذکور آمده، نایب مزبور به پیروی از شغل پدر خود پس از استخدام در خدمت نظام، در اثر دیدن ظلم هایی که به بهائیان شده ایمان می آورد و نه آن طور که ایام جلوه داده. نکته مهم برای استحضار هموطنان عزیز که حقیقتاً جای تأمل دارد، آنکه در تاریخ امر بهائی بعضی نفوس با عقاید گوناگون، از جمله زردشتی و مسلمان، بوده و هستند که صرفاً در اثر دیدن شهادت و قتل و غارت بهائیان به این آیین ایمان آورده اند. اما ملاحظه فرمائید عین مطلب را از منبع مزبور: «جناب رضاقالی نیکوبین (معروف به نایب) علیه رضوان الله در تاریخ ۲۳ آذر ماه ۵۳ به سن ۹۸ سالگی در اصفهان به جهان راز پرواز کرد ایشان در سال ۱۲۵۵ شمسی در قریه (قمیوان) از توابع اصفهان متولد شد به سن ۱۳ سالگی به پیروی از شغل پدر به خدمت نظام در آمد در آن زمان که ظلّ السلطان حکومت اصفهان و شیراز و یزد را داشت و جناب نیکوبین با مشاهده مظالمی که به احباء الله (بهائیان) وارد می شد در صدد تحقیق بر آمد و بواسطه هدایت احبای متقدم چون جناب حاجی میرزا حیدر علی و جناب سید جلال ابن



دیدار دالایی لاما، رئیس روحانی دین بودایی، از مرکز جهانی بهائی، ۴ فروردین ۱۳۷۳ (۲۴ مارچ ۱۹۹۴ م.)



سینا به موهبت ایمان فائز شد پس از ایمان در نهایت اشتعال به خدمت به امرالله مشغول شد و در وضای اصفهان معروف به واقعه قنصلخانه که تفصیل آن در تواریخ مذکور است به واسطه ملبس بودن به لباس نظام آزادانه به احبای متحصن کمک و همراهی می کرد ولی پس از خاتمه ضوضا مورد خشم ظل السلطان واقع شد و متجاوز از یک ماه در حبس انبار محبوس بود که به واسطه شفاعت یکی از مقریان حاکم نجات یافت.

این مراتب به سمع حضرت مولی الوری رسانده شد و به صدور لوحی از کلک اطهر مفتخر شد — جناب نیکوین پس از چندی به خدمت دولت درآمد و سالیان متوالی در نقاط مختلفه در کمال صداقت به خدمت مشغول بود از ایشان پنج فرزند (سه پسر و دو دختر) باقی مانده که کل در ظل امرالله مستظفاند علیه الرضوان الله^{۱۲}

نمونه چهارم: (مربوط به چند مورد تحریف در صص: ۳۶ و ۵۴) درصفحه ۳۶ در مقاله «امپریالیسم خبری و بهائیت» سعی نموده رشد و توسعه جامعه بهائیت را که مورد توجه همه جهان از جمله رسانه های آن شده، سیاسی و استعماری جلوه دهد. برای این منظور از رسانه های انگلیس و آمریکا و فرانسه و لوکزامبورگ و سوئد یاد کرده که بعضی اخبار راجع به امربهائیت و فعالیت های آن را منعکس کرده اند. جام جمیان به خاطر وحشت از رشد و توسعه روز افزون جامعه بهائیت و بغض و حسادتشان، عمدتاً نمی خوانند هموطنان عزیز مطلع شوند که شهرت این آیین جهانی به خاطر نفس تعالیم الهی و تاریخ مشعشع و شهدای مظلوم و تشکیلات غیر سیاسی و جامعه مترقی و فعال و صلح جوی آن است. خیلی زحمت کشیدند تا از مطالب اخبار امری و آهنگ بدیع چیزی پیدا کنند که این حقیقت را پنهان کنند. غافل از اینکه فقط کشورهای فوق نبوده و نیستند که اخبار مهم جامعه بهائیت را منعکس کرده و می کنند. هموطنان عزیز شاید تا حال دانسته اند که اکثریت قریب به اتفاق ملل و دول جهان اینک اخبار جامعه بهائیت را دنبال و منعکس می کنند، چه که دنیا از حرف و جنگ خسته شده و دنبال راه نجات می گردد. جام جمیان چون در نشریات بهائیت این حقیقت را لمس کردند، آتش گرفته اند و برای ایجاد سد و مانع فقط از رسانه های چند کشوری که در فرضیاتشان امپریالیستی محسوب می کنند یاد می نمایند. اما از به اصطلاح کشورهای ضد امپریالیست یاد نمی کنند که آنها نیز به تحسین جامعه بهائیت پرداخته، اخبار آن را منعکس کرده اند. شاید برای هموطنان عزیز جالب باشد که بدانند چنین تحسین و شهرتی آن طور که جام جم القاء می کند، ساده به دست نیامده. چنانکه همان روزنامه «تایمز» انگلیس را که در صفحه ۳۶ اخبار کنفرانس بهائیان در سال ۱۳۴۲ رادار لندن منعکس کرده، قبل از آن حتی حاضر نشده بود مطلب مختصری را در ازای پرداخت هزینه چاپ آن، از حضرت ولی امر بهائیت قبول و منتشر سازد.

ای کاش جام جم در یک شماره مخصوص تمام گزارش همان کنفرانس ۱۳۴۲ لندن را از آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۲، شماره ۳۳، صص: ۲۲۹-۱۸۰، منتشر می کرد تا هموطنان عزیز استقلال و عظمت آیینی را که از کشورشان آشکار شده ببینند. مثلاً در همین منبع، صص: ۲۲۶، راجع به بهائیان شرکت کننده در کنفرانس لندن، آمده: «گارسون های انگلیسی از اینکه این همه مشتری حتی یک نفر هم برای نمونه مشروب صرف نمی کند فوق العاده متعجب بودند. میزان حقیقی تعجب آنان هنگامی معلوم می شود که بدانید در اروپا مشروبات الکلی مثل آب مصرف می شود.» می دانید چرا جام جمیان می ترسند چنین اخباری را نشر دهند؟ برای اینکه می خواهند بهائیان را با به اصطلاح غربی های امپریالیستی جلوه دهند تا هموطنان ندانند که بهائیان مستقل از این و آنند و عقاید خاص خود را دارند. برای همین است که در تحریفی همه جانبه در صفحه ۵۴ ایام با ارائه تصویری، هم می خواهند عباس آرام وزیر امور خارجه را که بهائیت نبوده بهائیت جا بزنند، وهم می خواهند نشان دهند که بهائیان «با اجانب و بسکی می خورند» یا باید پرسید چرا جام جم از کنفرانس های هندوستان و پاناما و فرانکفورت و سیدنی مذکور در همان سال و در همان منبع نوشته ۱۸۴ یا چرا نوشته علاوه بر رسانه های جهانی، بزرگان و دانشمندان سراسر عالم نیز در کتب و مقالات و دائرة المعارف ها از امر بهائیت و تعالیم و وحدت بخش آن تمجید کرده اند؟^{۱۳}

ای کاش جام جمیان تعریفی از امپریالیسم خبری ارائه می کردند. ای کاش توجه می نمودند که امروز دیگر حتی خود محققین واقعی مسلمان نیز نگرش مطلقاً غربی ستیز را کنار گذاشته اند و از کلی گوئی و آسمان و ریسمان به هم بافتن دوری می نمایند. نزد ایشان و محققین واقعی اصطلاحات من درآوردی همچون «امپریالیسم خبری رسانه های غرب» که بی تأمل همه کشورهای غربی با هزاران رسانه گوناگون را در سلک خود می کشد، چیزی جز توهمی مضحک نیست. این کلی گوئی ها و ابهام آلود صحبت نمودن، یکی دیگر از خصائص مغالطه کاری بهائیت ستیزان همچون جام جم است. نگرش سیاست زده و غرض آلود امثال ایشان است که آنان را به چنین روزی انداخته است. وقتی چنین نویسندگانی، در حد یک بیمار سیاست زده عمل می کنند، به همه چیز خواسته و ناخواسته سیاسی نگاه می کنند. اگر فی المثل زلزله ای اتفاق افتد و در سطح وسیعی در رسانه ها پخش شود، حتماً این عمل مبتنی بر غرض است. اگر مثلاً از مدتی قبل از جام جهانی رسانه های

دنیا آنرا معرفی نمایند، بدون شک بر مبنای غرض است. «خلوص» در نزد چنین نویسندگانی بی معناست. انکار برای هر چیز باید غرضی سوء در کار باشد. در این نوع نگاه هر رابطه ای مساوی با وابستگی است. با چنین توهمات طبیعی است که روش و منش اهل بهاء را در ارتباطات عمومیشان نتوانند درک کنند. بهائیان بر خلاف بیگانه ستیزان، به چشم بیگانگان به دیگران نگاه نمی کنند. در ارتباط اصل را بر محبت و صداقت می گذارند. منبعث از شجره لاشرفیه و لاغریه اند و نگرشی عالم بین دارند. به جای بریدن و سنگر گرفتن، تلاش در وصل و وفای دارند و از این هم باکی ندارند چه که الگویشان و مقصودشان وحدت است.

و در این میان معلوم نیست چرا خبری نیز از سوئد چشمشان را گرفته. آیا به این خاطر است که همراه نروژ و دانمارک کشورهای اسکاندیناوی را تشکیل می دهند و اخیراً کاریکاتورهائی علیه مقدسات اسلام منتشر کرده اند و قلوب مسلمین را آزرده اند؟ اگر چنین است، به جای تحریک هموطنان عزیز مسلمان از طریق ایجاد توهم همسوئی بهائیان با سوئدی ها، باید از اهل بهاء ممنون باشند که در چنین کشورهای چنان اهمیت یافته اند که اخبار آیین مقدس ایشان را، که تنها مصدقین اسلام به جز خود مسلمانان اند، در رسانه های خود منعکس می سازند. نه اینکه در ایام با ارائه مطالب و عکس و کاریکاتور به مقدسات بهائیان توهین کنند. ای کاش قسمت اول گزارش راجع به سوئد را نیز می آوردند تا همه می دانستند که «تعجب بهائیان» حکایت از «حمایت های پشت پرده و زد و بندهای امپریالیسم رسانه ای غرب با فرقه (دیانت بهائیت)» نداشته، چه که اگر چنین بود بر عکس ادعای جام جم «خبرآن را نباید لو می دادند» قسمت حذف و تحریف شده خبر مزبور توسط جام جم از همان منبع چنین است: «اخبار بهجت انگیز سوئد. به مناسبت روز دیانت جهانی مقاله ای برای انتشار به دوپست و پنجاه روزنامه نگار در سرتاسر کشور ارسال گردید و پنج مؤسسه روزنامه نگاری جمعاً ۲۰۰ سانتیمتر از ستون روزنامه های خود را راجع به روز دیانت جهانی اختصاص دادند. یک اجتماع عمومی... الخ» (ادامه در ایام آمده است).

گوئی ردیه نویسان جام جم تمام توفیق و درخشش اخبار بهائیت در سراسر جهان را در پشتیبانی رسانه ها میدانند، ولی از این نکته چشم می پوشند که بهائیان برای درج یک نکته و انعکاس یک خبر از قبل روزها تلاش و دوندگی نموده اند، مصاحبه ها و ملاقات نموده اند، صداقت نشان داده اند، به عنوان شهروندانی نیکوکار فایده مندی خود را اثبات نموده اند تا در یک رسانه منعکس گردد. و البته این امتیاز را نیز نا دیده نباید گرفت که رسانه های بسیاری از کشورهای برخلاف. نمی گوئیم «استبداد خبری ایران». چنین خبرهایی را خفه و کتمان نمی نمایند بلکه منتشر می سازند. از طرفی، همه می دانند که روزنامه نگاران اگر بخواهند، اخبار سری سازمان های مخفی سیاسی را هم مدتی قبل از وقوع پخش می کنند و این



رئیس جمهور کیمیا نوت و همسرش در حال دیدار از مقام اعلی و باغهای آن در مرکز جهانی بهائیت، ۱۰ آذر ۱۳۸۴ (۱ دسامبر ۲۰۰۵). حیفا، اسرائیل.

حرفه آنهاست و اگر غیر از این باشد تعجب دارد. ناچه رسد به اجتماع مزبور بهائی که یک امر سری نیز نبوده است. همان طور که خود ایام هم ذکر کرده برگزاری یک چنین اجتماعی مستلزم تمهیدات و مقدماتی است و طبیعی است که دیگران و مخصوصاً روزنامه نگاران، چنانکه در فوق از قسمت عمداً حذف شده توسط جام جم پیداست، متوجه می شوند. حسد و غرض جام جمیان مانع از این شده که بفهمند آنچه که باعث تعجب بهائیان شده بوده، این بوده است که مسأله آن گرد همایی چقدر برای مسئولین رادیو سوئد مهم بوده که یک روز قبل از آن، آن را اعلام کرده اند و گر نه اینکه آنها چگونه یک روز قبل از وقوع این برنامه مطلع شده اند، ذره ای هم جای تعجب ندارد زیرا برنامه مخفی ای نبوده است. عجیب است که جام جمیان از متن خبر مزبور در «اخبار امری» با عنوان «اخبار بهجت انگیز سوئد»، متوجه نشده اند که تعجب دست اندر کاران بهائی آن انجمن از نوع خوشحالی بوده است و نه تعجب به معنای بعثت و حیرت و اینکه نمی دانستند چطور شد که آن طور شد. آنها متعجب یعنی خوشحال بودند که امر مبارک آنقدر برای مردم سوئد جالب توجه بوده است.

نمونه پنجم: در همان صفحه ۳۶، می نویسد: «نشریه کنگره آمریکا به حمایت از این فرقه برمی خیزد، آن هم در مقاله ای به قلم سناتور کیتینگ. به نوشته نشریه رسمی بهائیان ایران در ۱۸ فوریه سال ۱۹۶۳ سناتور مزبور در مقاله ای به حمایت از بهائیان برخاسته که در آن ایام در مراکش دستگیر و به جرم اقدامات سوء خود به اعدام محکوم شده بودند.» چرا نمی نویسد آن «اقدامات سوء» چه بوده؟ قتل بوده، زنا بوده، دزدی بوده، رشوه گرفته بوده اند، ...؟ چرا نمی نویسد بهائیان مزبور کجائی بوده اند؟ چرا نمی نویسد که به جز سناتور مزبور دیگران نیز همچون سازمان ملل و حقوق بشر و روزنامه های معتبری همچون لوموند فرانسه خواستار آزادی بهائیان مراکشی مزبور شدند؟ نمی نویسد، چون می ترسد ملت ایران زودتر و بیشتر متوجه رشد و توسعه دیانت بهائی علی رغم این همه مظالم ۱۶۴ ساله در زادگاهش شود. جرم آن بهائیان که اهل مراکش بوده اند، «اقدامات سوء» نبوده، بلکه صرفاً عقیده دینی ایشان بوده که بر اساس آن معتقد به دینی جدید غیر از اسلام شده بودند و مرتدی محسوب می گشتند. کوشش همدینان ایشان از کشورهای مختلف جهان جهت روشن نمودن حقایق باعث شده که مقامات مختلفی خواستار عدم اعدام و آزادی آنها شدند، آن هم صرفاً به خاطر اصل آزادی عقیده و منع تفتیش عقاید که در موارد مشابه برای غیر بهائیان نیز معمول بوده و هست. جام جم که می داند اصل ماجرا در اخبار امری سال ۱۳۴۲، شماره ۸ و ۹ و ۱۱، صص ۴۹۳-۴۸۰ و ۵۸۳-۵۸۲ آمده عمداً از آن ذکری نمی کند و فقط اشاره ناقصی به مقاله سناتور می نماید. عین بعضی قسمت های اخبار مراکش که جام جم ناقص ذکر کرده از منبع فوق چنین است: «در نشریه کنگره آمریکا مورخ ۱۸ فوریه مقاله ای به قلم سناتور کیتینگ (Keating) در مورد صدمه و آزاری که به پیروان امر بهائی در مراکش وارد شده بود درج گردیده که طی آن مشارالیه لزوم تحمل و بردباری نسبت به سایر ادیان را شرح داده و اطلاعات دقیق درستی از امر مبارک (بهائی) را بیان نموده است» و نیز: «در جراید مراکش یک سلسله حملات به امر الهی شده بود ولی در دهم اوت روزنامه فرانسوی لوموند مقاله ای تحت عنوان «تفتیش عقاید در مراکش» انتشار داد که از طرف یک روزنامه مراکشی به آن جواب داده شد...» بالاخره زندانیان آزاد شدند.

نمونه ششم: در صفحه ۳۹، ضمن مقاله «کرنش به دیکتاتوری»، در قسمت مربوط به اتیوپی، با نقل ناقص مطلب مندرج در اخبار امری می خواهد چنین القاء کند که چون امپراطور بدون مقدمه و آشنائی، نماینده بهائی را از بین بسیاری از دستجات مذهبی حاضر در محل نزد خود طلبیده پس «روابط ویژه ای بین محفل بهائیان اتیوپی با امپراطور» وجود داشته. حال آنکه چنانکه از اصل تحریف نشده خبر که در زیر تقدیم می شود آشکار است، پذیرفتن نماینده بهائی بی مقدمه نبوده و قبل از امپراطور، وزراء و معاونین حاضر در جمع، در همان جمع برای اولین بار با نماینده بهائی آشنا شده، از دین او و کتابی که می خواسته تقدیم کند سؤال و جواب کرده بودند. این هم اصل خبر برای مقایسه با نقل قول جام جم: «به مناسبت هشتادمین سالروز

تولد اعلیحضرت هیلاسلاسی امپراطور اتیوپی آقای بهتا به نمایندگی از طرف محفل روحانی ملی بهائیان اتیوپی مأمور تقدیم کتاب «مطالع الانوار» (معروف به تاریخ نبیل) به عنوان هدیه اعلیحضرت امپراطور گردید. آقای بهتا به امید تقدیم هدیه به گراند هتل وارد ولی متوجه گردید که با وجود اینکه نمایندگان بسیاری از دستجات مذهبی در آن جلسه دعوت شده بودند آجودان اعلیحضرت از نزدیک شدن آنان به امپراطور ممانعت به عمل آورد. بسیاری از وزراء و معاونین ایشان با آقای بهتا ملاقات و از مندرجات کتاب سؤال نمودند و پس از شنیدن پاسخ ابراز علاقه نموده و خواستار اطلاعات بیشتری در باره آیین بهائی شدند. آقای بهتا چنین می نگارد: «من از تقدیم هدیه به حضور امپراطور مایوس شده بودم که ناگهان امپراطور آجودان خود را احضار و پس از مختصر گفتگو آجودان نزد من آمد و مرا به جایگاه امپراطور راهنمایی کرد. قبل از آن وزراتی که کتاب را دیده و راجع به آن با آقای بهتا صحبت کرده بودند، اظهار داشته بودند که کتاب مذکور هدیه ارزشمندی است که به اعلیحضرت امپراطور تقدیم می شود. به مجرد نزدیک شدن به جایگاه تبسم بر لبان امپراطور نقش بست و کتاب را به دست خود گرفته و صفحات آن را ورق زدند و این اولین هدیه ای بود که امپراطور به دست خود دریافت می داشت. امپراطور وعده دادند که کتاب را مطالعه خواهند نمود.»

جام جم این چیزها را می نویسد تا فراموش کند که موعود همه ادیان آسمانی ۱۶۴ سال است که آشکار گشته و دلدادگانش دائماً مستمراً فداکارانه، مشغول تبلیغ آیین جدید او به همه دول و ملل عالم بدون استثناء هستند. چه که آنچه فعلاً مهم است آشنائی یک یک انسان ها با آن است. برای بهائیان رساندن پیام نجات بخش حضرت بهاء الله به همه جهانیان برای نجات دنیا از جنگ و رسیدن به وحدت و صلح جهانی وظیفه ای معنوی و

فوری و حیاتی است که ۱۶۴ سال است به آن قائلند و در این راه حتی حبس و تبعید و شهادت را نیز به جان خریدند. حال جام جم باید روشن کند که دادن یک کتاب دینی برای تبلیغ و آشنائی یک امپراطور ولو به قول ایشان دیکتاتور، با آیین جدید الهی چه اشکالی دارد؟ آیا این رسالت همه انبیاء و پیروانشان در همه اعصار نبوده است که در تاریخ ادیان ثبت گشته؟ هموطنان نمونه های آن را باید از جام جمیان بپرسند. باید به جام جم گفت که هموطنان عزیز بیش از پیش مایل به خواندن کتب بهائی شده اند، و هم اکنون بعضی از ایشان مشغول خواندن همان کتاب تاریخ نبیلی هستند که به امپراطور اتیوپی نیز داده شد تا بخواند.

جهت استحضار بیشتر هموطنان باید عرض شود که یکی از مهمترین تعالیم دیانت بهائی برای تحقق وحدت عالم انسانی تبلیغ است، یعنی ترویج ایمان و اعتقاد به اساس ادیان الهی که تنها راه

ایجاد تعهدی پایدار و عمیق به هدف متعالی وحدت عالم انسانی است. تبلیغ در دیانت بهائی را نباید با تبلیغات تجاری یا تبلیغات سایر ادیان اشتباه کرد. برخلاف تبلیغات تجاری که هدف از آن صرفاً فروش هرچه بیشتر محصول است و در نتیجه نه صداقت فروشنده اهمیتی دارد و نه آگاهی حقیقی خریدار، تبلیغ در دیانت بهائی به این معنی است که دین الهی را آنگونه که واقعاً هست به افراد معرفی کرد تا آگاهی حقیقی پیدا کنند، به همین دلیل است که در امر بهائی، برای معادل انگلیسی تبلیغ، کلمه teaching به کار رفته است. اینکه افراد ایمان می آورند یا نه فقط به خودشان مربوط است، چون دین کالایی نیست که بخواهیم بفروشیم و سودی از این راه به دست آوریم، بلکه هدیه ای است که می بخشیم. همچنین برخلاف گذشته که پیروان



کنفرانس جهانی بین المللی برای دین و صلح در روروتو، ایتالیا، ۲۶ تا ۳۰ تیر ۱۳۷۰ (۲۷ جون تا ۱ جولای ۱۹۹۱). پاپ ژان پل دوم با فرانکو سچرینی، نماینده کمیته ی بین المللی بهائی، احوال پرسی می کند.



از جنگ و جهاد نیز برای گسترش دین الهی استفاده می کردند، بهائیان، طبق حکم و تأکیدات صریح و مکرر حضرت بهاء الله، مأمورند که صرفاً با محبت و خلوص از طریق بیان و تشریح آیینشان تبلیغ نمایند. یعنی کلام الهی به افراد عرضه می شود تا قوه خلاقه آن در روح و جان ایشان اثر نماید. همچنین مشاهده تأثیرات تدبیر حقیقی بر افراد و جوامع، خود بهترین برهان حقایق و خلاقیت این کلمات است. این است که حضرت بهاء الله می فرماید: «ای اهل بهاء، با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایید. اگر نزد شما کلمه و یا جوهری است که دون شما از آن محروم، به لسان محبت و شفقت القاء نماید و بنماید، اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل، و الا او را به او گذارید و درباره او دعا ننمایید، نه جفا»^{۲۰} تدبیر که دیانت بهائی خواهان ترویج و تبلیغ آن است تمسک به مجموعه ای از اعتقادات و اعمال تعصب آمیز و خشک ظاهری نیست، بلکه مفهومی بسیار وسیعتر و مهمتر دارد. حضرت عبدالهء می فرماید: «دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست. دیانت عبارت از تعالیم الهی است که محیی عالم انسانی است و سبب تربیت افکار عالی و تحسین اخلاق و ترویج مبادی عزت بادیه عالم انسانی است»^{۲۱}

نمونه هشتم: در همان صفحه ۳۸، مانند مورد فوق ولی با توهین آشکار به بهائیان می نویسد: «... در این هنگام محفل ملی بهائیان آرژانتین مطابق معمول برای ابراز وفاداری و اطاعت از «ژنرال» (رئیس جمهور) چند نفر از اعضای خود را به دیدار با رئیس جمهوری می فرستد. مجله رسمی بهائیان ایران نیز عکس این دیدار را با خوشحالی درج می کند تا اغنام الهی (گوسفندان خدا) منظور بهائیان است»^{۲۲} با مشاهده آن روحیه پیدا کنند. «جام جم چون «روحیه بهائیان ایران» را به چشم سر و سر بارها دیده و لمس کرده و هم اکنون نیز در اوج بهائی ستیزی برنامه ریزی شده در ایران شاهد آن است. از فرط کینه و حسد می خواهد و نامود کند که بهائیان روحیه ندارند. اما عین چند خیر را در این خصوص از اخبار امری ببینیم تا بدانیم جام جم چرا عصبانی و وحشت زده است. اولاً عکس ص ۲۱ را که ماخذش را نوشته، در شماره ۱۱ سال ۱۳۵۱، ص ۳۵۲ است و زیر آن نوشته شده: «ملاقات چند نفر از اعضاء محفل روحانی ملی آرژانتین با رئیس جمهور آن کشور» جام جم زیر آن نوشته: «ابراز اطاعت بهائیان آرژانتین در دیدار با حاکم آن کشور»، و این در حالی است که در منبع مزبور ابداً از مذاکرات انجام شده آنجا چیزی نوشته و جام جم به علم غیب دانسته که چنان گفته شده. اما آنچه در حاشیه خبر آرژانتین در شماره های ۱۱، ۱۴ اخبار امری سال ۱۳۵۱ آمده چنین است: «ملاقات اعضاء محفل ملی آرژانتین با استاندار سانتیاگو. اعضاء محفل ملی آرژانتین با استاندار سانتیاگو ملاقاتی به عمل آوردند و مجموعه الواح حضرت بهاء الله به ایشان اهداء گردید. ایشان اولین حاکم آرژانتین هستند که این مجموعه الواح را دریافت می دارند. در برنامه ای که برای ابلاغ عمومی امرالله انجام گرفت، ۷۰ نفر به امرالله مؤمن شدند و یک محفل روحانی اخیراً تشکیل شده است. به وسیله یک برنامه نیم ساعته رادیویی در یک هفته همچنین مقالات روزنامه ها اصول امرالله به عموم ابلاغ می گردد.» «کنفرانسی از نمایندگان سازمان های غیردولتی (NGO) وابسته به سازمان ملل متحد اخیراً در بوئنوس آیرس از تاریخ ۲۱ تا ۲۵ اوت منعقد گردید و آقای کارلوس تالنتی نماینده جامعه بهائی از آرژانتین در یک پروگرام تلویزیونی که در تاریخ ۱۵ ژوئن پخش شد شرکت کرد و به طور تفصیلی راجع به امر بهائی صحبت نمودند این پروگرام در سراسر کشور آرژانتین پخش شد.» ملاحظه فرمودید درد جام جم از کجاست راستی جام جم فکر نکرده ملت ایران که از داشتن قیم و ولی برای تحقیقات وجدانی و اصول عقاید خود خسته شده، از خود خواهد پرسید مگر در کتبی که بهائیان برای تبلیغ دینشان به مردم عادی و نیز رؤسای سیاسی و مذهبی کشورها می دهند چه نوشته شده که جام جم آن را مسکوت می گذارد و فقط با وارونه کردن حقایق تعالیم بهائی، القاء می کند که بهائیان مطیع و تابع دیکتاتورها هستند؟ ملت ایران به چشم و فکر خود کتب مزبور را خواهند خواند و متوجه حقایق خواهند شد.

نمونه هشتم: در ص ۳۹ در باره لسوتو در آفریقای جنوبی نوشته که در سیاست خارجی همواره تحت تأثیر آفریقای جنوبی نژادپرست آن ایام قرار داشته است، و بهائیان با پادشاه چنین کشوری ملاقات کرده اند و وقتی

پادشاه تعالیم دیانت بهائی مبنی بر «اصل وفاداری به حکومت» را شنیده، پاسخ داده، «اگر تمام جهان بهائی شوند، برای زمامداران و پادشاهان، حکومت بسیار آسان خواهد بود». جام جم که ظاهراً از این خبر خیلی خوش آمده آن را در قالبی کاریکاتوری نیز در ص ۶۱ تکرار کرده است. قبل از صحبت در این باره باید پرسید آیا وارونه بینی و سوء تعبیرات جام جم به این خاطر نیست که در همان منبع اخبار امری ذکر شده بهائیان در لسوتو، مثل دیگر موارد. موفق به تبلیغ بعضی اهالی و دادن کتاب به پادشاه مزبور شدند؟ (البته جام جم این را مسکوت گذاشته).

اما در مورد مقصود از جمله ای که پادشاه لسوتو گفته، جام جم باید با کمک «دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه» که از ایشان در ایام استفاده نموده، برود از خود ایشان اگر زنده هستند پرسد و بدون آگاهی از مقصود ایشان، در ص ۶۱ ایام آنان را در سلك «قبایل آدمخوار» مذکور ندارد. اما صرف نظر از آن، اگر چه جام جم میان با عنک توهم و بغض و تنفر و سیاست زدگی به همه امور می نگرد و جمله «اگر تمام جهان بهائی شوند، برای زمامداران و پادشاهان، حکومت بسیار آسان خواهد بود» را واژگونه جلوه می دهند، ولی اگر از دید ادیان الهی و نیز تعالیم بهائی و همچنین آراء متفکرین علم سیاست در خصوص رابطه دولت و ملت ملاحظه نمایند، در می یابند که سخن آن شاه درست است و اساس سیاست حقیقی است. فقط آنانی متوجه این حقیقت خواهند شد که در تعالیم بهائی تعمق کنند و بفهمند که بهائی حقیقی چه مفهومی دارد و نگاه تعالیم بهائی به حکومت و زمامداران و پادشاهان و ملت ها چگونه است.^{۲۳}

حضرت عبدالهء در این خصوص این اصل را چنین بیان می فرماید: «تا دولت و ملت مانند شیر و شکر به همدیگر آمیخته نشوند، نتیجه مطلوبه حاصل نمی شود.»^{۲۴} آنچه را بهائیان برای تحقق این حالت می کنند، حضرت ولی امرالله مولای بهائیان چنین فرموده اند: «عالم تشنه لب را به سلسبیل عرفان الهی برسانند... قلوب متفرقه از یکدیگر را التیام و ارتباطی حقیقی دهند و احزاب و ملل متباغضه را به صلح و آشتی دائمی دعوت نمایند. به اعمال، نفوس را تقلیب نمایند... از شر ظلمات تعصبات، عالم مادی را رهائی دهند و به تعمیم و تحکیم اساس تربیت، خدمت به عالم انسانی نمایند. مختصر، تعالیم بهاء الله يك يك تأسیس کنند و در حیات خویش مشخص نمایند. این چه امر مهم لازمی است و چه وظیفه صعب مشکلی. تقلید و تعصبات در نفوس مخمّر، و اغراض و امیال شخصی در کل نفوس موجود، جز قوه قاهره تعالیم بهاء این تعصبات را محو نماید و این مفاسد قویه که جسم امکان را مسموم و علیل نموده اصلاح نماید و به شعله محبت الله و حرارت خلوص و انجذاب تبدیل ندهد. وقت خدمت یاران است و ایام، ایام خدمت و جانفشانی و سعی و جهد در نجات و استخلاص عالم انسانی. باید به افراد بشر پرداخت و به تربیت نفوس ابتداء و قیام کرد تا ملل عالم که مرکب از افرادند و دول که از اجزای ملت محسوب، هر دو تقلیب کردند و هدایت شوند و به این واسطه وحدت عالم انسانی تأسیس شود و نجات و فلاحش تحقق پذیرد.»^{۲۵}

نمونه نهم: در صص: ۳۹-۴۰ در باره لیبیا و کنفرانس قاره ای آفریقا که بهائیان، مانند موارد فوق الذکر، در آنجا برگزار کردند و در رسانه ها منعکس شد می نویسد و حرص و جوش می خورد. از اخبار سانسور شده این کنفرانس توسط جام جم که آن را عصبانی نموده، آنکه به علت شهرت و صلح دوستی جامعه بین المللی بهائی و عضویت در سازمان ملل به عنوان یکی از سازمان های با سابقه غیر دولتی در آن، «در این موقع نماینده سازمان ملل متحد در لیبیا به جلسه کنفرانس وارد و مورد عنایت خاص حضرت حرم (روحیه خانم ایادی امر بهائی و همسر حضرت شوقی ربانی ولی امر بهائی) و استقبال شرکت کنندگان واقع گردید و اظهار داشت بسیاری از سیاسیون و کشورها به قدرت سازمان ملل اعتماد ندارند و آن را مثرتر نمی دانند لکن دیانت بهائی افکار و عقایدش مساعد و معاضد اهداف سازمان ملل است و عمیقاً از اصول عقاید بهائی که منادی صلح و سلام و اسباب راحت و آسایش آنان است تمجید و تعریف نمود.»^{۲۶} و در حالی که رئیس قبیله زولو یا امثال کشیشی مسیحی در آنجا مؤمن به امر بهائی می شوند، چرا جام جم عصبانی نشود و سعی در



سیاسی جلوه دادن موقفت های بهائیان نکند؟^{۲۷} اما مطالب بچگانه تری که علاوه بر آن می نویسد در باره وفات رئیس جمهور آنجاست که نظر مساعد نسبت به آیین بهائی داشته. چون وفات ایشان به فاصله کمی پس از کنفرانس مزبور اتفاق افتاد، جام جم به تمسخر و حسد چنین هذیان گوئی کرده: «اندکی بعد به لطف ادعیه زاکیه حضرت بهاءالله رئیس جمهور لیبریا یکباره دارفانی را وداع گفت و مرد.» هموطنان عزیز لابد تا حال فهمیده اند که اهل بهاء سالهاست که در معرض تیرهای جفا ای چه قبیل نفوسی هستند. آیا وفات رئیس جمهور به خاطر نظر مساعد ایشان و کمک به برگزاری کنفرانس بهائیان بوده که جام جم مسخره نموده آن را به علت لطف دعاها حضرت بهاءالله ذکر می کند؟ آیا سخن از این کودکانه تر؟ اگر چنین است به همان زبان کودکانه باید از جام جم پرسید پس چرا رؤسای جمهور دیگر کشورهای که در آنجا بهائیان کنفرانس داشته و دارند بلافاصله نمرده ونمی میرند؟ سبحان الله! اما کار به اینجا ختم نمی شود و جام جم حرص و جوش شرکت جامعه بهائی در مراسم یادبود درگذشت رئیس جمهور مزبور را نیز می خورد. چرا؟ به خاطر آن قسمت هائی که از اخبار امری سانوسور کرده. از جمله: «در شب یادبود در سالون بزرگ پویلون (Pavilion) رئیس جمهور فعلی لیبریا بیوه رئیس جمهور متوفی سران برخی از ممالک افریقا نمایندگان بعضی دولت های خارجی شخصیت های کشوری و لشکری و نمایندگان مذاهب و جوامع و هزاران نفر حاضر بودند. مدیر برنامه که یک کشیش مسیحی است، امر بهائی را به عنوان یکی از مذاهب موجود در لیبریا معرفی کرد. با وجود آنکه بسیاری از کلیساها برای گرفتن برنامه در آن شب تلاش کرده و موفق نشده بودند از جامعه بهائی خواسته شد که در برنامه شرکت جویند. از این رو یکی از اعضای محفل روحانی ملی دو مناجات، یکی مخصوص متساعد الی الله (متوفی) و دیگری برای اتحاد عالم انسانی تلاوت نمود. وقتی کلمات الهی در سالن وسیع طنین انداخت یکباره همه سرپا گوش شدند و هیچ صدائی جز نغمه کلمات قدسیه شنیده نمی شد. رؤسای جمهور و هزاران نفوس با توجه و احترام خاص به مناجات بهائی گوش فرادادند.»

هموطنان به نفوذ کلمه الهی مرتی جدید آسمانی حضرت بهاءالله وقتی بیشتر آشنا می شوند که مستحضر گردند فقط در این جلسه نبوده که کلمات و دعا و مناجات بهائی خوانده شده، بلکه در بسیاری کنفرانس ها چنین شده،^{۲۸} از جمله در سه کنفرانس سران رؤسای ادیان و سازمان های NGO در سال ۲۰۰۰ در نیویورک که علاوه بر خواندن ادعیه بهائی، به درخواست آقای کوفی عنان دبیرکل سابق سازمان ملل، نماینده جامعه بین المللی بهائی ریاست مشترک آنها را به عهده گرفت. از قضا در این کنفرانس ها مسئولین محترم جمهوری اسلامی نیز حضور داشتند و دیدند آنچه را که دیدند. از جمله سانوسورهای دیگر جام جم درست در سه صفحه قبل همان مورد فوق^{۲۹} این است: «یادای امرالله روحیه خانم به سفرهای خود در آفریقا ادامه می دهند. سفرهای موقفت آیز ایشان در سواحل غربی و شمال غرب آفریقا شامل شرکت در کانونشن های ملی (بهائی) ممالک این نقاط و ملاقات با احباء، تبلیغ های فردی و دسته جمعی و مصاحبه های مطبوعاتی، مصاحبه های تلویزیونی، ملاقات با پادشاهان و رؤسای جمهور و امرای این ممالک و ابلاغ و تفهیم امر مبارک (بهائی) به این نفوس، و همچنین شرکت در کنفرانس های کالجها و مدارس و دانشگاه ها است... (از جمله)... به جلسه دیگری از دانشجویان یک دبیرستان که در حدود ۷۰۰ نفر بودند رفتند... (ضمن ملاقات با فرماندار سیرالئون) فرماندار اظهار داشت که اکثریت اهالی این کشور مسلمانند و در درجه بعدی اقلیتی به نام «پاگان» وجود دارند و در مرحله سوم مسیحیانند و علی رغم تمام کوشش هائی که می کنند هنوز نتوانسته اند یک نفر مسلمان را مسیحی کنند. حضرت روحیه خانم در جواب فرمودند این امر طبیعی است که نمی توانند مسلمانان را مسیحی نمایند زیرا بر حسب فرموده حضرت محمد در قرآن مجید مسلمین معتقدند که حضرت مسیح فرستاده خدا است و بنا بر این دیگر لزومی ندارد که یک قدم به عقب بردارند. این پاسخ فرماندار را بسیار راضی و خرسند نمود زیرا تاکنون چنین جواب منطقی برای این مطلب شنیده بود. سپس اظهار داشت که من شخصاً یک نفر مسلمانم و از صمیم قلب آرزو می کنم که می توانستم در سفرهای حضرت امة البهاء ایشان

را و دوستانشان را همراهی کنم. در کنفرانس مطبوعاتی که در یکی از شهرها ایراد فرمودند علی رغم اختلافات سیاسی که در آن ممالک وجود داشت خطاب به عموم فرمودند دو نکته است که اکیداً از همه شما می خواهم که انجام دهید: اول عدم مداخله در سیاست، دوم اطاعت کامله از حکومت. روز بعد جراید آن شهر با خطوط درشت نگاشتند که حضرت روحیه خانم اظهار می دارند که خشونت راه حل مشکلات نیست و اغلب یادآور می شوند که در خرائن تعالیم حضرت بهاءالله همیشه می توانیم دستورات و تعالیمی را بیابیم که مفید به حال هردسته و گروهی در اجتماع باشد داروی درد همه افراد بشر آنجا است اگر ما یاد بگیریم که آن را به طور کامل بکاربریم.»

نمونه دهم: در صفحات ۱۵ و ۳۹ جام جم راجع به اوگاندا می نویسد و از روی حسد و بغض مانند دیگر موارد می خواهد احترام و تحسین مقامات آن کشور را به آیین بهائی سیاسی جلوه دهد و آن را در راستای سیاست های اسلام ستیزانه انگلیس و اسرائیل (ص ۳۹) القاء کند، حال آنکه اگر اخبار کنفرانس های مذکور در ایام را سانوسور نمی کرد، همه می فهمیدند که آنها جنبه دینی داشته و نه سیاسی، و در آنها نه تنها اسلام ستیزی صورت نگرفته، بلکه ذکر اسلام نیز از طرف بهائیان بلند شده است، چنانکه ذکر دو نمونه زیر مصنفین را در خصوص این دو وجه حقیقت کفایت است. در یکی از آن کنفرانسها که در مشرق الاذکار کامپالا در اوگاندا تشکیل شده بود، جناب آقا سیدعباس علوی که خود قبل از ایمان شان به آیین بهائی یکی از آخوندهای حوزه علمیه شهر مشهد مقدس و رفیق آخوند محمود حلبی بودند که بعداً انجمن حجیه را علیه امر بهائی تأسیس کرد، آیاتی از قرآن مجید را تلاوت کرد. و در موردی دیگر در سال ۱۹۷۲^{۳۰} است که: «در آنجا اعضاء محفل به وسیله وزیر امور ادیان (اوگاندا) به رئیس جمهور معرفی شدند. در این وقت رئیس محفل ملی ضمن ایراد خطابه ای لوح مبارک حضرت بهاءالله خطاب به ملوک و سلاطین را که در جلد بسیار زیبایی تهیه شده بود به ایشان تسلیم نمودند (هموطنان را قسم می دهد که الواح ملوک حضرت بهاءالله را از دوستان بهائی خود و یا از سایت های بهائی به دست آورده و مطالعه فرمایند تا بدانند که جام جم از چه وحشت داشته و دارد). سپس رئیس جمهور ضمن بیاناتی اظهار داشتند، «بهائیان از سوء تفاهات و اختلافاتی که ما بین سایر ادیان و مذاهب در یوگاندا موجود است عاری هستند. این حقیقت که در میان بهائیان صلح و آرامش و محبت به این درجه وجود دارد دارای مفاهیم بسیار زیبا است. آنها در ایمان خود صادق و راستگو هستند و هر نوع مشقت و رنجی را تحمل می کنند که این اصول همواره در میان آنها پایدار باشد. بهائیان در تطبیق رفتارشان با دستورات الهی، صمیمی و صدیق هستند و واقعاً یکدیگر را از صمیم قلب دوست دارند. آنها بهترین و برجسته ترین نمونه و سرمشق برای مردان خدا هستند.»

چون ذکر «الواح ملوک» حضرت بهاءالله شد باید خاطر نشان سازد که بهائیان در راستای اقدامات تبلیغی فردی و دستجمعی خود، گاه به مناسبت های تاریخی دیانتشان به شکلی همزمان الواح یا بیانه های خاصی را به بزرگان جهان اعم از سیاسی و مذهبی و علمی از همه ممالک و همه نژادها و همه ادیان و مذاهب و حتی آنان که به دین اعتقادی ندارند، اهداء می نمایند تا با آیین جهانی جدیدی که منادی صلح و وحدت و نجات بشر از بحران امروز است بیشتر آشنا گردند. از جمله این موارد اهداء «الواح ملوک» به بزرگان جهان در دهه ۱۹۷۰ بود که به مناسبت صدمین سال انتشار آن الواح صورت گرفت. از جمله مخاطبین الواح مزبور عبارت بودند از: ناپلئون سوم پادشاه فرانسه، سلطان عبدالعزیز شاه عثمانی، عالی پاشا، ناصرالدین شاه، ویلهلم اول پادشاه آلمان، الکساندر دوم شاه روسیه، ملکه ویکتوریا (انگلستان)، فرانسوا ژوزف شاه اتریش، رؤسای جمهور آمریکا، پاپ پی نهم رهبر کاتولیک های جهان، مأمورین دولتی و سیاسی ایران و عثمانی، علمای مذهبی شیعه، سنی، یهودی، مسیحی، زرتشتی، ...

مورد دیگر از این قبیل اهداء هزاران نسخه از بیانه بیت العدل اعظم در سال ۱۹۸۵ میلادی به همه رهبران دول و ملل عالم و بزرگان و شخصیت های سیاسی و غیر سیاسی و فرهنگی و علمی و حقوقی و دانشگاهی و نمایندگان مجالس کشورهای جهان، و از جمله جمهوری اسلامی ایران، بود. در پی آن،



جامعه بهائی با بازخورد بسیار مثبت و اظهار نظر های شفاهی یا کتبی تحسین آمیز مقامات مزبور دربارهٔ دیانت بهائی و جوامع بهائی در سراسر عالم مواجه شد. از جمله آنها بیانیۀ اروین لازلو فرانسوی است که یکی از شخصیت های برجسته و صاحب نظر در علوم تجربی و اجتماعی عصر حاضر که عضو کلوب مشهور رم و معروف در سازمان ملل و سازمان های وابسته به آن می باشد. وی در بیانیۀ خود، ضمن بیان وضعیت بحرانی دنیا در عصر حاضر، تأکید می کند که رهبران و مردم دنیا باید برای درک لزوم صلح، به رشد و بلوغی که دیانت بهائی آن را بیان می کند و ضروری می داند، نائل آیند و در ادامه می نویسد: «برای نیل به صلح، ما به شیوه های جدید اندیشه و تفکر و نیز معرفتی بدیع در باب قوای مؤثر در فرایند تغییر و تحول تاریخ جوامع انسانی نیاز داریم و چنین تصویری کنیم که دیانت بهائی قادر است به این هر دو نیاز، پاسخی را که بطور اساسی در بطن تعالیم خود از آن بهره مند است، به ما ارائه کند... در این لحظات حساس، ما تنها در صورتی می توانیم به بقای نوع انسان و شکوفایی و غنای تمدن و فرهنگ او امیدوار باشیم، که شیوهٔ تفکر و تلقی متعارف خود را تغییر داده و از پیش بدیعی که منبث از تعالیم و دیدگاههای دیانت بهائی است، و تازه ترین اکتشافات علوم تجربی نیز بر آن مهر تأیید زده اند، برخوردار گردیم. بهائیان اعلام می دارند که مهمترین شرط حصول صلح، تحقق وحدت عالم انسانی است، همچنین وحدت تبارها و نژادها، وحدت اقوام و ملل و نیز وحدت جریان های عظیم تفکر و تبعی که ما آنها را علم و دین می نامیم. اما از نظر بهائیان بلوغ عالم انسانی به نوبه خود شرط مقدم و اساس نیل به چنین هدفی است... چنانچه گروهی از مردمی که به اندیشه و ایمان بهائی نائل شده اند، با برخورداری از معرفتی عمیق در باب پویایی این برهه حساس از تاریخ بشری، به نحو هماهنگ و همناوا با یکدیگر، حرکتی را آغاز کنند، بی هیچ شبهه و تردیدی خواهند توانست در روند کنونی تاریخ تأثیر گذارند و آن را تغییر دهند... مردمی این چنین که هدفشان تأسیس صلح عمومی و مقصدشان تحقق وحدت عالم انسانی است، چنانچه با بهره مندی از معرفتی درست و ایمانی عمیق و اراده ای خلل ناپذیر گام در راه گذارند می توانند در روند تغییرات و تحولات اجتماعی عصر حاضر آشکارا تأثیر گذارند، آمار تغییرات و تحولات را به دلخواه خود شکل دهند و به اهداف عالی خود که مآلاً عبارت از توافق و هماهنگی با الگوها و طرح های عظیم تکامل و توسعه و پیشرفت در پهنه زمین و عرصه های دست یافتنی جهان است، جامه عمل پوشند... آنانکه آرزومند وصول به نظم بدیع جهانی هستند وظیفه دارند که پیام صلح جامعه بهائی را لبتیک گویند و درباره معنا و مفهوم عمیق آن بر اساس ادراکات و اعتقادات و آیین های خود و نیز نظریه های حاصله از علوم تجربی، بیشتر اندیشه کنند...»^{۳۱}

نمونهٔ یازدهم: در ص ۳۷ بر عکس دیگر موارد از کشورهای آسیایی و آفریقایی مقاله ای مستقل با عنوان «بهائیان در ویتنام اشغالی، تبلیغ در خدمت نظام سلطه» نوشته شده که دست گل دیگری است که جام جم به آب داده و ناخواسته اعتراف به اقدامات صلح جوینان بهائیان در آنجا آنهم در زمان جنگ و پس از آن کرده ولی به شکلی کودکانه و از روی حسد و کینه، آن اقدامات را سیاسی و با همکاری آمریکا جلوه داده، غافل از اینکه هر که آن را بخواند جز نفوذ معنوی تعالیم بهائی و شهادت و فداکاری بهائیان از آن نتیجه ای نخواهد گرفت. حسد و کینهٔ جام جم از ستون سمت راست همان صفحه آشکار است که با اشاره به بهائی شدن ۴۱۱۶ نفر از اهالی بومی ویتنام به دیانت بهائی و تشکیل ۹۰ محفل روحانی بهائی در آنجا تنها در یک سال، برای اینکه هموطنان ایرانی خدای ناکرده گول بهائیان را نخورند و مانند بودائی های ویتنام به آیینی که از ایران بر خاسته ایمان نیاورند، می نویسد: «... بهائیان به عنوان فرقه ای کوچک و اندک شمار، از نظر روانی نیاز به بزرگنمایی دارند و (از) این رو همواره در بارهٔ تعداد پیروان خود مبالغه گوئی را پیشه کرده و به آمارهای اغراق آمیز می پردازد و بنا بر این، ادعاهای آنان در بارهٔ گرایش افراد ویتنامی، باید با احتیاط تلقی شود» و بعد هم سعی می کند این توفیقات را به خاطر «همکاری آمریکا و زیرسایهٔ سر نیزهٔ آن» (ص ۳۷) جلوه دهد.

جام جم، اخبار دیگر فاصلهٔ همان سال های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۸ را که به آن اشاره کرده و نیز سال های بعد ویتنام را نیز عمداً سانسور می کند و مسکوت می گذارد تا مبدا به فرضیات وهم آلودش خدشه وارد شود و همه متوجه شوند که امر بهائی با اهدافی الهی. انسانی تحت هر رژیمی که ویتنام داشته باشد به رشد خود همچون سایر کشورها با رژیم های مختلف ادامه داده و می دهد. آری رشد امر بهائی به خاطر ارادهٔ الهی و نفوذ کلمهٔ الله و تعالیم مطابق نیاز این عصر و زمان است نه به خاطر قدرت فلان رژیم و یاری بهمان حکومت. چنانکه مثلاً در مورد همین ویتنام، این خبر مربوط به همان سال های جنگ را مسکوت می گذارد که حاکی از اهدافی مخالف جنگ می باشد. در اخبار امری شمارهٔ ۷، سال ۱۳۴۵، صص ۳۶۴-۳۶۵ این تیر نوشته شده است: «شرکت پیروان سایر ادیان از جمله کاتولیک ها و کاتوریکها و دو فرقه دین بودا در ویتنام در روزهٔ بهائی برای برقراری صلح» و یا خبر ذیل مربوط به سال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) را که مانند آن مسکوتش گذاشته، چنین می خوانیم: «برای یازدهمین سال پیروان اسم اعظم در کشور ویتنام روز دیانت جهانی را در سراسر آن کشور جشن گرفتند. امسال نیز در روز ۱۶ ژانویه که به این مناسبت نامگذاری شده مراسمی بر پا شد و در بیش از بیست روزنامه و مجله و همچنین رادیو و تلویزیون و ساعت اخبار در سینماها بنحو وسیعی اصول و مبادی امری به مردم تشنه و مستعد این کشور اعلام گردید. در سایهٔ این در تالار مرکزی شهر به نام تنگ نات هال کنفرانسی با حضور صدها نفر بر پا شد که از جمله سخنرانان این جلسه پیشوا و رئیس انجمن عمومی بودائیان و رئیس مجمع کاتولیک ها عالی جناب پدر روحانی هوین وان نگی و همچنین بزرگترین پیشوای فرقه بودائیان ویتنام و جناب تران تانگ عضو محترم محفل ملی بهائیان ویتنام بودند. در این جلسه نماینده جامعه بهائی تطق مسوطی درباره تعالیم امر ابراز و اظهار داشتند که طی شش هزار سال تاریخ بشر تمدن نوع انسان همواره نسبت به مردم تشنه و وفاداری در دنیا ظنن افکنده و حال به عصری قدم نهاده ایم که یکباره صلاحی برادری در دنیا ظنن افکنده است ولی این تغییر ناگهانی که باید با عشق و علاقه قلبی صورت گیرد جز از طریق يك دیانت جدید و رسالت مظهر کلی الهی امکان پذیر نخواهد بود...»^{۳۲} و از آن مهمتر برای جام جمیان خبر رسمیت دادن به فعالیت های جامعهٔ بهائی در ویتنام در همین امسال (۱۳۸۶ ه/ش/۲۰۰۷م) است که البته «زیر سایهٔ سر نیزهٔ آمریکا» (ص ۳۷ آیام) واقع نشد. فرانس پرس در ۵ فروردین ۱۳۸۶ از جمله گزارش می دهد: «هائوی - رسانه های دولتی ویتنام روز چهارشنبه گزارش دادند این کشور دیانت بهائی را که به گفته مقامات مسئول در این کشور کمونیستی ۷۰۰۰ نفر پیرو دارد، به رسمیت شناخته است. خبرگزاری ویتنام گزارش داد نگوین هو اون، نایب رئیس کمیته دولتی امور مذهبی، «مجوزی را ارائه کرد که به موجب آن فعالیت های مذهبی جامعه مذهبی بهائی ویتنام مورد تصویب قرار گرفته است...» دیانت بهائی که بر وحدت عالم انسانی و وحدت اساس ادیان تأکید می کند در سال ۱۸۴۴ میلادی در ایران پایه گذاری شد.»

آیا حرص و جوش خوردن جام جمیان که خود را وکیل و وصی وقیم مردم دنیا می دانند که مبدا گول بهائیان را بخورند و بهائی شوند، به همین خاطر نیست که به اعتراف عجیب حضرت آیت الله تسخیری (ص ۴۷ آیام)، نتوانسته اند همچون مورد مصرعی در جلوگیری از رسمیت دیانت بهائی در ویتنام نمایند؟^{۳۳} آیا به همین خاطر نیست که آشفته و کودکانه به چنین اقدامات ناشیانه ای دست زده، آیام ناکام را تدارک دیده اند و در آن يك صفحهٔ خاص را به ویتنام اختصاص داده اند؟

نمونهٔ دوازدهم: در صفحهٔ ۳۹، يك ستون از چهار ستون را به بولیوی اختصاص داده، ولی در همین يك ستون مطالب و عکس مربوط به يك فاصلهٔ چهار ساله از ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ را باهم مخلوط کرده و وقتی از معاون رئیس جمهوری نویسد او را «احتمالاً ژنرال الفردو اوواندا» معرفی می کند. همچنین مسکوت می گذارد که روحیهٔ خانم به رئیس جمهور آنجا «جموعهٔ الواح مبارکهٔ حضرت بهاء الله» را داده اند تا اگر به گفتهٔ جام جمیان دیکتاتور بوده درس عدالت و انصاف بگیرد و اگر نبوده، بر عدل و انصاف خود بیافزاید. باقی مطالبش مشابه موارد فوق است.



نمونه سیزدهم: این مورد مربوط به صفحات ۴۰ و ۶۰ است. درس ۴۰ ایام مقاله ای دربارهٔ چاد و فیلیپین تحت عنوان «کاش همه بهائی می شدند» می نویسد که اگر هموطنان از اصل ماجرا آگاه شوند قلوبشان از جام جمیان و بعضی به ظاهر مسلمان که در ظل نام مقدس اسلام اعمال شیعی ضد اسلامی انجام می دهند، خون خواهد شد. لب مطلبی که جام جم از روی کینه و حسد و عصبانیت می خواهد آن را وارونه و معکوس جلوه داده، بی اثر سازد، قدرت تعلیم بهائی در تربیت نفوس ولو زندانیان است. جام جم که در گذشته سیر می کند و انتشارات دوران پهلوی و قاجاریه را زیر و رو کرده، رشد و توسعه و اعتبار و نفوذ ۳۰ ساله اخیر جامعه جهانی بهائی را عمداً مسکوت گذاشته،^{۲۱} نمی خواهد باور کند که اینک سازمان ملل و سازمان های وابسته به آن و بعضی دولت ها و ملت ها رسماً از بیت العدل اعظم و نیز جوامع بهائی در کشورهای مختلف تقاضا می کنند برای اموری از قبیل تعلیم و تربیت (از جمله تهیه و تألیف کتب درسی و اخلاقی)، فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و حقوق بشر، حقوق زنان، محیط زیست، و مبارزه با نژادپرستی و اعتیاد و بزهکاری، و سایر امور در جهت رفاه مادی و انسانی و اخلاقی و معنوی بشر امروز، به آنها کمک نمایند و طرح و برنامه ارائه دهند و به اجرا گذارند.^{۲۲} به عنوان مثال، علاوه بر چند موردی که قبلاً اشاره شد، آنکه هنگام تغییر رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی جامعه بهائی با آقای نلسون ماندلا ملاقات کردند و با استقبال زیاد ایشان مواجه شدند و از جمله کسانی که دربارهٔ قانون اساسی جدید آن کشور نظر و طرحشان خواسته شد، جامعه بهائی بود. حتی بعضی کشورها از بیت العدل اعظم تقاضا کرده اند که آیا می توانند از مقررات و نحوهٔ انتخابات معمول در تشکیلات اداری و روحانی بهائی که به کلی با روش متداول حتی لیبرال دموکراسی موجود تفاوت های ماهوی دارد و عاری از نواقص آن است الگو بردارند و در انتخابات خود معمول دارند، و مرکز جهانی بهائی ضمن ارائهٔ آن راهنمایی های لازم فرموده اند. و یا چند کشور که در پی درخواستشان، جامعه بهائی بعضی دروس اخلاقی و اجتماعی و غیره را برای آنها طراحی و ارائه کردند.

باری جام جم از اینکه هموطنان از هزاران قبیل از این نمونه ها مطلع شوند می ترسد و لذا خواسته واقعتاً های چاد و فیلیپین را در خصوص موفقیت جامعه بهائی فیلیپین در اصلاح زندانیان وارونه جلوه دهد. جام جم که راست یا دروغ سنگ مرحوم امام را نیز در ایام به سینه زده فراموش کرده که ایشان گفته بودند «زندان دانشگاه» است و نیز وضع فعلی زندانهای ایران را فراموش کرده که خودصدا و سیمای جام جم بارها در بارهٔ مشکلات آن برنامه های متعدد پخش کرده و می کند. هموطنان عزیز را قسم می دهد ستون چپ ص ۴۰ را بخوانند تا ببینند جام جم چگونه وارونه کاری کرده. ذهن جام جم که از فرط بغض کور شده نمی فهمد که چگونه متناقض نوشته. اگر ۹۰۰۰ زندانی مزبور آزادخواهان و مبارزین مسلمان فیلیپین بوده اند و «سه مبلغ بهائی را نیز اعدام انقلابی کرده بودند» (ص ۴۰)، پس چرا ۹۰۰ نفرشان در زندان بهائی شدند؟ یا اینکه چرا درنقل قول «ای کاش که همه بهائی شوند تا ما از شر خلاص شویم»، تحریف کرده به جای «شر» می نویسد «شر (مبارزین)»؟

این همه به کنار، ولی منظور جام جم (و مقاله نویس آن در این قسمت، آقای سید احمد بحر العلوم میردامادی) از این جملات وقیحانه و وحشیانه چیست که می نویسد: «مبارزان فیلیپینی بویژه در مناطق مسلمان نشین که جزء اصلیتین هدف های تبلیغی گروه های بهائی بودند به نقش منفی و استعماری این هباتها پی برده و به مقابله با آنها پرداختند و از جمله در یک عملیات غافلگیرانه و هشدار دهنده، ۳ تن از مبلغان بهائی را که از ایران به آن نواحی رفته بودند، اعدام انقلابی کردند و با این اقدام خود، ضمن وارد آوردن شوک سنگین به تشکیلات بهائیت، پیام خود را نیز به آنها تفهیم نمودند.» جام جم از کجا تحقیق کرده که قاتلین سه بهائی فیلیپینی بوده اند؟ چرا جام جم محقی نموده که هر سه آن شهدای مظلوم دانشجویان این آب و خاک بودند که برای ادامهٔ تحصیل مانند بسیاری دانشجویان بهائی و غیربهائی دیگر به از جمله فیلیپین رفته بودند؟ آن چه «نقش منفی و استعماری» بوده که آن سه را مستحق قتل نموده؟ آیا با اسلحه به جنگ مسلمانان مبارز مورد ادعای جام

جم رفته بودند؟ مگر در همان زمان بسیاری از دانشجویان مسلمان ایرانی هم به اروپا و آمریکا و آسیا نمی رفتند و ضمن درس خواندن، به شکل فردی و یا با عضویت در انجمن اسلامی دانشجویی به تبلیغ اسلام نمی پرداختند؟ چرا جام جم که شرح شهادت آنها را از جمله در اهنگ بدیع، شماره ۵ و ۶، سال ۱۳۵۱، ملاحظه نموده مفهوم و نحوهٔ آن «اعدام انقلابی» را در ایام شرح نداده؟ آیا به این دلیل نیست که می دانسته اگر این کار را بکند دستش بیشتر رو می شود و همه می فهمند که منظور از مقاله و کاریکاتور صفحه ۶۰ با عنوان «مظلوم نمائی به قیمت دروغپردازی» چه بوده، و نزد همه چهرهٔ حقیقی اش که هم «دروغپرداز» است و هم «طرفدار وحشی گری و ترور» آشکار می گردد. جام جم، قطعه قطعه کردن اجساد سه شهید بهائی و بریدن سر دوتن از آنان را که فقط به وسیلهٔ کلام خود، و نه تفنگ و شمشیر، عقیدهٔ دینیشان را به طالبین ارائه می دادند، «اعدام انقلابی» می نامد. ایگاه درس ۶۰ با کمال بی حیائی و زشتی کاریکاتور می کشد و زیر آن می نویسد: «چه کار می کنی؟ محکم تر بزنی! این جوری قتلکم می گیره!» ظاهراً امثال «شوگ سنگین» مزبور در چشم جام جمیان، «قلقلک» به حساب می آید.

آیا جام جم با این طرز تفکر و القای چنین بغض و کینه و بهائی ستیزی، دوباره و چند باره در صدد تحریک اقلیت خاصی در ایران است که مانند دوران قاجاریه و پهلوی به بهانهٔ رفتن به بهشت دست به بهائی کشی زند و یا مانند ۳۰ سال اخیر با اتهامات واهی و دروغ بهائیان را در زندان ها و با بیرون از آن اعدام و تیرباران کنند و گاهی نیز به سبک قدیم، ایشان را آتش بزنند و ترور نمایند و حتی قبرستان هایشان را با بولدوزر زیر و زیر کنند؟ حاشا! حاشا که اکثریت قریب به اتفاق هموطنان عزیز مسلمان به این راضی باشند. شاهد آن، که نمونه ای از «قلقلک های جام جم» نیز هست، شهادت هفت شهید بهائی همدان در ۲۳ خرداد سال ۱۳۶۰ است (خبر آن از جمله در روزنامهٔ کیهان، دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۶۰، صفحه ۱۵ آمده است) که مسلمانان عزیز همدان نیز در تشییع جنازهٔ آنها شرکت جستند چه که آنان را می شناختند و دوستشان داشتند. خلاصهٔ ما چرا اینکه پس از شکنجه های وحشیانه و به شهادت رساندن آنان، می خواستند بی سر و صدا اجساد مطهره شان را نیز مستور نمایند تا کسی از جنایتی که انجام داده بودند آگاه نشود. اما! اما به ارادهٔ الهی، آن ستربر ملا شده و مستوری و مخفی کاری تبدیل به تشییع می شود که قلب همدان را می گدازد و آن را تبدیل به محشری از عشق و خون و استقامت و تسلیم و رضا و بروز بیشتر همدردی اهالی همدان با اهل بهاء می سازد.

شرح آن محشر را نفس نفیسی که خود بعد از شهادت آن هفت عاشق دلداده در همان سال، در طهران شهید شد و به آنها پیوست (یعنی سرکار ژنوس خانم محمودی (نعمت) نخستین زن هوشناس تحصیل کردهٔ ایرانی که به ریاست سازمان هوشناسی کشور و مدرسهٔ عالی هوشناسی رسید و کسی بود که هوشناسی درباری در ایران را بنیان گذارد و *اطلس جغرافیائی ایران* را تدوین کرد.^{۲۳} همسر ایشان جناب هوشنگ محمودی نیز در آن احیان شهید شدند)، در ۸ صفحهٔ A4 نوشته و از خود به یادگار گذاشته اند. در آن محشر کبری به گروه اهل بهاء به هنگام تشییع آن هفت شمع محبت و وفا گروهی کثیر از همدانیان مسلمان روحی لِحَبَّتِهِمْ وَ اِنْصَافِهِمْ وَ شِجَاعَتِهِمْ فِدَا، که از واقعه مطلع شده بودند، ملحق شدند، و در حالی که حین حرکت جمعیت و تشییع، یک صدا با اهل بهاء به خواندن بعضی ادکار بهائی مشغول بودند، در کفن و دفن شهدا نیز شریک شدند و تا آخر مراسم و دفن هفتمین شهید نیز تا ساعت ۷ غروب با زبان تشنه و گرسنه در کنار هموطنان بهائی خود بودند، تا به اتفاق با نفوس و داغ کنند که در حیات ظاهره مصدر خدمات صمیمانه و مهربانانه به اهالی عزیز همدان بودند و اینک چنین سبعا نه به شهادت رسیده بودند.

نحوهٔ شهادت ایشان به این شرح بوده است:

جناب حسین مطلق، ۹ بار هدف شلیک تیر بر قسمت های مختلف بدن از جلو و از پشت و پهلو.

جناب سهیل حبیبی، شانه شکسته، تیر باران شده.



جناب سهراب حبیبی، پشت سوخته به اندازه يك اتو، همراه با اثرات داغ شدگی، ۵ بار هدف تیر.

دکتر ناصر وفائی، رانها و نیز کمر بریده شده، ۲ بار هدف تیر شده. دکتر فیروز نعیمی، صورت خونین، صدمات وارده به پایین تنه، پشت شکسته، ۷ بار هدف تیر.

جناب حسین خاندل، پشت سوخته، همراه با اثرات داغ، دست خرد شده و انگشتان دست چپ له شده و پوست کنده، و روی شکم قطعه ای به اندازه تقریبی ۸ سانتیمتر در ۸ سانتیمتر با کارد بریده و به دور انداخته شده به طوری که امعاء واحشاء بیرون ریخته (ظاهراً برای محو آثار سوختگی عمیق در این ناحیه)، تیرباران.

جناب طراز الله خزین، قفسه سینه در اثر پرس و فشار خرد شده، وسط سینه با وسیله تیزی بریده شده، بازوی چپ خرد شده، ۷ بار هدف تیر.

نمونه چهاردهم: در صفحه ۵۵ عکس دو نفر از جوانان بهائی آمریکا در حال اجرای سرودهای بهائی و ابلاغ کلمه الله را چاپ کرده و زیر آن نوشته:

«ابلاغ کلمه الله به روش بهائی/ دو جوان آمریکائی در حال اجرای موسیقی!»

این عکس جوانی سیاه پوست را در کنار جوانی سفید پوست نشان می دهد که در حال نواختن گیتار و خواندن سرود های مذهبی هستند. نگارنده هنوز

متوجه نشده که منظور جام جمیان از ارائه این تصویر چیست. این عکس که پیام های بی نظیری دارد. لباس مناسب آن دو، آن هم در آمریکا. محبت و اتحاد دو نژاد سفید و سیاه. نفوذ امر بهائی در قلوب غربیان علاوه بر شرفیان.

قیام جوانان بهائی بر تبلیغ کلام خدا. حقیقتاً کجای اینها اشکال داشته که جام جم آن را چاپ کرده؟ شاید منظورش استفاده از موسیقی و سرود باشد؟

ولی در این صورت چرا همین چند شب پیش اخبار سراسری همه کانال های صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران خبر ترائه مذهبی جدید خواننده مسلمان

«سامی یوسف» را با آب و تاب پخش کردند و به فروش قابل توجه آن افتخار کردند؟ و یا چرا در خود ایران این همه سرودهای با مضامین مذهبی

اسلامی از رادیو و تلویزیون پخش می شود؟ آیا يك بام و دو هواست، و یا آنکه جوانان بهائی آمریکا باید از جام جم که ولی وقیم و وکیل جهانیان شده اجازه بگیرند؟

نمونه پانزدهم: در ص ۶۰، مقاله عجیبی با عنوان «خشم سران بهائیت از بی توجهی جهانیان به آنان»، با نقل قول های ناقص و تحریف شده درج است که متناقض با دیگر مطالب آیام است. در این جا بیانات حضرت

بهاء الله و روحیه خانم را در غیر معنای حقیقی اش نقل کرده و تحریف نموده. حضرت بهاء الله نیز مانند دیگر مریبان آسمانی رسلشان ابلاغ پیام الهی به بشر

بوده است تا انسان ها با قبول و اجرای آن به رفاه مادی و انسانی و معنوی دست یابند. در این میان این خود انسان ها بوده اند که به اراده خدا دادی

می توانسته اند آن پیام را قبول یا رد نمایند. از این منظر حضرتشان در نهایت استغنائی الهی از کفر یا ایمان بشر، و با صرف توجه به رسلشان از طرف خدا

چنین می فرمایند: «لَنْ تَضُرُّنَا سَيِّئَاتِكُمْ كَمَا لَا تَنْفَعُنَا حَسَنَاتِكُمْ. إِنَّمَا نَدْعُوكُمْ لِيُوجِبَ اللَّهُ» (بدی ها و گناهان شما هرگز به ما ضرری نمی رساند، همان گونه که خوبی هایتان به ما سودی نمی رساند. ما فقط به خاطر خدا شما را دعوت

می کنیم و می خوانیم). ای کاش جام جمیان می دانستند حقیقتی را که به شکلی ناقص و تحریف شده از آن بیانات نقل کرده اند، روح همان حقیقتی

است که در قرآن با آیاتی چون، «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ»^{۳۸} و «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^{۳۹} و امثال آن مورد اشاره واقع شده است... شرح این حقیقت که در همه کتب آسمانی آمده محتاج مقام دیگری است.

اما در این جا برای آشکار شدن آکاذیب جام جم و اوهاماتی که در ستون چپ ص ۶۰ و پاراگراف ما قبل آخر آن نقل و استنتاج کرده، آیاتی را که

حضرت بهاء الله خطاب به بهائیان در «کتاب مستطاب اقدس» فرموده اند می آورد تا هموطنان به وارونه کاری های جام جم بیشتر آشنا گردند. آن حضرت

ضمن نهی خرید و فروش برده و نسخ حکم نجس دانستن دگراندیشان که در ادیان قبل به تلویح یا تصریح وجود داشته، می فرماید: «لَيْسَ لِاحِدٍ أَنْ يَفْتَحِرَ عَلَىٰ عَدِيٍّ، كُلُّ أَرْقَاءَ لَهُ وَ أَدْلَاءَ عَلَىٰ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. إِنَّهُ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

حَكِيمًا.....عاشروا مَعَ الْأَدْيَانِ بِالرُّوحِ وَالرَّيْحَانِ لِيَجِدُوا مِنْكُمْ عَرَفَ الرَّحْمَنِ. أَيُّكُمْ أَنْ تَأْخُذَكُمْ حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ. كُلُّ بَدَاءٍ مِّنَ اللَّهِ وَيَعُودُ إِلَيْهِ. إِنَّهُ لَمَبْدَأُ الْخَلْقِ وَمَرْجِعُ الْعَالَمِينَ» (احدی نباید بر کسی فخر کند، همه بندگانی

خدایند و بر این رهنمایند که همانا خدائی جز خدای یگانه نیست. به درستی که خدا بر هر چیزی حکیم و دانا است.... با پیروان همه ادیان با خوشی و

مهربانی معاشرت نمائید تا از شما بوی خوش خداوند رحمان را بیابند. مبدا در میان مردم شما را غرور و نخوت جاهلیت و نادانی بگیرد. چه که همه از خدا

آغاز شده اند و به سوی او رجوع می کنند. همانا خدا آغاز خلق و مرجع عالمیان است). و چنین است که وقتی به مرجعی که جام جم ارائه داده؛

مراجعه می کنیم می بینیم برخلاف دروغش، خطاب نویسنده بهائی مقاله در آنجا، به جامعه بهائی است که ایشان را تشویق به خدمت و ابلاغ خبرخوش

آیین جدید الهی به جهانیان می نماید. «ما چقدر در آستان مبارک ذره نابل و کوچکی هستیم... یگانه طریق وصول به رضای مبارک بندگی و جلب رضای او

دریوم عظیم است، زیرا اَعْقَلُ عِبَادِ الْكَرْحَامِ این آستان نباشد، احقر عباد است.» ملاحظه فرمودید.

همچنین با مراجعه به آهنگ بدیع سال ۱۳۵۱، شماره ۷ و ۸، صص: ۳ تا ۱۳ که در همان مقاله ص ۶۰ آیام مذکور است، روش می شود که جام

جمیان چگونه سخنان سرکار روحیه خانم را با نقل قول ناقص و تعبیر دلخواهی تحریف نموده، می خواهند بهائیان را مغرور جلوه دهند. خلاصه

سخنان ایشان این است که بیان نموده اند دنیا به علت فراموش کردن خدا دچار انحرفات بی سابقه ای شده است که او را از مسیر نجات و پرهیزکاری و

مدارا و محبت دور ساخته است و به لامذهبی و نژادپرستی و فساد و الکلیسم و شهرت رانی و دنیا دوستی و طلاق و تروریسم و امثال آن کشانده است. و این

حقیقتی است که هم ۱۴۰۰ سال قبل در آثار اسلامی پیش بینی شده بود، وهم مورد اعتراف همه علمای دینی و غیر دینی است که نگران وضع جهان

اند (ده ها نمونه در این مورد می توان آورد. از جمله رجوع شود به کتاب /حیای فکردینی در اسلام، از علامه اقبال لاهوری؛ جامعه سالم، از اریک

فروم، کتاب خداوند دو کعبه از استاد صاحب الزمانی در باره سرگذشت سوروکین جامعه شناس معروف). سپس بیان می نمایند که بی دینی و دنیا

دوستی تاحدی پیش خواهد رفت که بشریت طاقت خسارات جانکاه آن را نخواهد داشت و در نتیجه متنبه و بیدار خواهد شد و به دین جدید الهی که

اینک از آن روگردان و غافل است، رو خواهد کرد.

ایشان با چنین مقدمه ای خطاب به بهائیان می گویند که باید با آگاهی بیشتر از تعالیم دیشان و با عمل کردن به آن تعالیم و با صفات حسنه و ثبوت

بر عهد و میثاق الهی به تبلیغ همگان که در رنج و عذاب اند پردازند و برای این کار لازم است که به همه صمیمانه و خالصانه علاقمند و مهربان باشند و

از خودپسندی برکنار مانند از تمسخر و بی اعتنائی بعضی مایوسان از ادیان الهی نسبت به تعالیم بهائی و پیروانش نا امید و خجل نگردند. چنانکه در

همان آهنگ بدیع، ص ۱۱، مثال می زند مثلاً آکریک بهائی مشروب نخورد شاید در نظر دیگران عقب افتاده جلوه کند، ولی باید توجه داشته باشد که در

میان همین اکثریت بی توجه به دین در دنیای امروز، هستند کسانی که از تعالیم بهائی آگاهند ولی بهائی نشده اند و در عوض انظارشان متوجه بهائیان

است و دائماً در حال محک زدن ایشان هستند که آیا به چنین تعالیم مرفقی و سازنده ای عامل هم هستند یا اینکه مثل دیگران فقط به حرف بسنده کرده

اند. در توضیح همین امر است که تمثیل معروف و رایج «گله گوسفند» را برای توضیح «تقلید کورکورانه اکثریت» بیان می کنند و ادامه می دهند که این

طبیعی است که در میان نفوس کثیری که به خاطر امیال دنیوی اسیر چنین تقلیدی هستند، «هرکس» - چه بهائی و چه غیر بهائی - «در راه امر تازه ای

قدم بردارد» و بخواید مخالف روند تقلید موجود شنا کند، «تا حدی استهزاء و تمسخر دیگران را باید به جان بخرد». منظور ایشان از این تمثیل ابد آن چیزی

نیست که جام جمیان خواسته اند القاء کنند و بهائیان را مغرور جلوه دهند، چنانکه مطالب ص ۳ همان آهنگ بدیع، شاهد این مدعاست.

جام جمیان فراموش کرده اند که در متون دینی و نیز ادبیات ملل تمثیل مزبور به وفور به کار رفته و منحصر به مورد فوق نیست. حتی مردم عادی نیز این



تمثیل را برای بیان تقلید کورکورانه به کار می برند و در مقام تمثیل می گویند «بعضی مثل گله گوسفند، وقتی یکی از جایی پرید آنها نیز مانند آن می پرند.» در متون دینی نیز به عنوان نمونه به دو مورد از سخنان حضرت علی ع در زیر از نهج البلاغه و نمونه ای از امام باقر توجه فرمائید که آنها نیز دقیقاً درباره مقلدین و دنیا پرستان غافل از دین الهی است که در فوق مورد اشاره سرکار روحیه خانم بوده است. در نهج البلاغه می فرماید: «مردم سه دسته اند: عالم ربّانی، متعلم برسبیل نجات، و هیچ رعا» (پشه، مگس، گوسفند لاغر، مردم پست و احمق^{۴۱}). و در ادامه توضیح می دهد که دسته سوم مقلدین بی اراده و علمی هستند که با هر بادی به این طرف و آن طرف می روند و نیز افسوس می خورند که در زمانشان کسی نبوده که آن حضرت علمی را که در سینه شان بوده به ایشان منتقل فرماید، و آنها را «انعام سائمه» (چرندکان) می فرماید (نهج البلاغه فیض الاسلام). از جمله به این مضمون می فرماید: «ای کمیل، این را بدان اینجا علم فراوان می باشد (باجست مبارک به سینه خود اشاره فرمود)، اگر برای آن یادگیرندگان می یافتم. گاه می یابم ولی بر آنان ایمن نمی باشم برای اینکه آنها در دانش را برای پیشرفت امور دنیایی خودشان می طلبند و نعمت ها و محبت های خداوند را بر علیه بندگانشان و دوستان خداوند به کار می برند. یا فرمانبری را برای ارباب دانش می یابم که از اطراف وجوانب کارینا و آگاه نمی باشد به اولین شبهه ای تردید و گمان خلاف دردل او بسان آتش زبانه می کشد. تواین را بدان که نه این اهل امانت می باشد و نه آن، و گاهی می یابم شخصی را که در کامجویی راه افراط را طی کرده و به آسانی از هوس پیروی می کند. یا کسی را که شیفته گرد آوردن و انباشتن است، این دو هم از نگهدارندگان دین در کاری از کارها نیستند، نزدیکترین مانند به این چهار پایان چرنده می باشند» (ترجمه محمد مقیمی). ملاحظه می فرمائید که حقایق مورد اشاره سرکار روحیه خانم مختص به اوایل ظهور دین بهائی نیست، بلکه همه ادیان از جمله اسلام عزیز نیز به فرموده حضرت امیر در اوایل ظهورشان مورد بی توجهی و تمسخر و بی اعتنائی غافلان بوده اند به طوری که حضرت علی کسی را نمی یافته اند که لایق ادراک علومی که در سینه ایشان بوده باشد.

در بیان دیگری در نهج البلاغه در وصف «دنیا پرستانی» که مورد اشاره در سخنان سرکار روحیه خانم نیز بوده اند، با تمثیل هائی که برای جام جمیان باید به مراتب جالبتر باشد چنین می فرماید: «همانا دنیا پرستان سگ های درنده عوعوکنان برای دریدن صید در شانند، برخی به برخی دیگر هجوم آورند، و نیرومندان ناتوان را می خورد، و بزرگترها کوچکترها را. و یا شترانی هستند که برخی از آنها پای بسته، و برخی دیگر در بیابان رها شده، که راه گم کرده و در جاده های نامعلومی در حرکتند و در وادی پر از افتها و در شن زاری که حرکت با کندی صورت می گیرد گرفتارند، نه چوپانی دارند که به کارشان برسد، و نه چراننده ای که به چراگاهشان برسد. دنیا آنها را به راه کوری کشاند، و دیدگانشان را از چراغ هدایت بپوشاند، در بیراهه سرگردان و در نعمت ها غرق شده اند، که نعمت ها را پروردگار خود قرار دادند. هم دنیا آنها را به بازی گرفته و هم آنها با دنیا به بازی پرداخته و آخرت را فراموش کرده اند. اندکی مهلت بده، به زودی تاریکی برطرف می شود گویا مسافران به منزل رسیده اند و آن کس که شتاب کند به کاروان خواهد رسید. پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز آماده است همواره در حرکت خواهد بود هر چند خود را ساکن پندارد، و همواره می پیماید هر چند در جای خود ایستاده و راحت باشد»^{۴۲}.

و امام باقر (ع)، چنین می فرماید^{۴۳}: «النَّاسُ كَلْبُهُمْ بَهَائِمٌ (ثَلَاثًا) اَلْقَلِيلُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ (ثَلَاثُ مَرَاتٍ)» (مردم همگی چهارپایانند — این جمله را سه بار تکرار می کرد، سپس می فرمود: جز اندکی از مؤمنین؛ و مؤمن غریب است — این جمله را هم سه بار می فرمود). نمی دانم آیا جام جمیان جرأت دارند مثل ص ۶۰ آیام در مقاله شان در مورد دو بیان حضرت امیر و بیان حضرت باقر در فوق نعوذ بالله بنویسند: «انسان از بیان آن شرم دارد که باپوزش از همه عالم انسانی به ناچار این عبارت خلاف نزاکت رادکر می کنیم»

باری از وارونه کاری و تحریفات جام جم در مقاله فوق که بگذریم، اصل مقصود ایشان در این مقاله آن است که می خواهد القاء نماید امر بهائی در بیش از ۱۵۰ سال با وجود فعالیت تشکیلاتی منسجم در سراسر جهان و پشتیبانی کانون های قدرت جهانی در جذب مردم جهان توفیقی نداشته است. حال آنکه اگر چنین است پس چرا جام جمیان و بهائی ستیزان چنین مضطرب و خشمناک به انتشار آکاذیب و اتهامات و تحریفات بیش از پیش علیه آن دست زده اند؟ چرا از سر کینه و حسد، در صفحه ۳۸ به طعنه و توهین بهائیان را گوسفند گفته اند؟ (نیز نگاه کنید به یادداشت ۱۹ در زیر). هموطنان حتماً تا حال متوجه شده اند که هر دروغ یا تهمت را که جام جم علیه دین بهائی و جامعه آن در ایام مطرح کرده، دقیقاً عکس حقیقت و واقعیت بوده تا به این وسیله ملت ایران را از آن حقایق باز دارد، و اگر چنین نبود این قدر حساسیت به خرج نمی داد و با تیمی بیش از ۳۶ نفر و عوامل اشاره شده و اشاره نشده دیگر، ایام را منتشر نمی نمود و عنوان آن را نیز «بهائیت آن گونه که هست» نمی گذاشت. جام جمیان مانند امثالشان سال هاست که دیر از خواب بیدار شده اند، چه که در جهان امروز با وجود وسایل ارتباطی جدید، دیگر نمی توان حقایق را از انسان ها پنهان نمود. نفوس با مقایسه اصل کتب و آثار و نشریات بهائی با ایام، و ارتباط با خود بهائیان، فهمیده و می فهمند که جام جم سعی نموده دین بهائی را «آن گونه که نیست» معرفی کند.

به این جهت، چنانکه در این مقال به آن پرداخته شد، جام جم در ایام دست به نقل قول های گزینشی از دو نشریه آهنگ بدیع و اخبار امری، آن هم مربوط به دوره پهلوی، زد و خواست نفوذ و رشد و توسعه جامعه بهائی را معلول عوامل استعماری و دیکتاتوری وانمود کند. حال آنکه در همان دوران قاجاریه و پهلوی و نیز در ۳۰ سال همزمان با جمهوری اسلامی، بزرگان سیاسی و غیر سیاسی مسلمان و غیر مسلمان در تمام کشورهای جهان، چه به قول جام جم بارزیم های دیکتاتوری و چه غیر آن، آوازه دین جدید آسمانی را شنیده، هر یک بسته به عقاید و شرایط خود درباره آن عکس العمل های مثبت نشان داده، به تحسین آن پرداخته اند. در زیر به چند نمونه از آنها اشاره می شود.

پروفیسور وارن واکار با مطالعه عمیق و ارزیابی دقیق درباره امکان حصول وحدت و تمدن جهانی چنین می گوید: «از بین همه مذاهب و ادیان معاصر، این تنها آیین بهائی است که بلا شبهه و بدون هیچ گونه ابهامی با قطعیت تمام همه هم خود را وقف مسأله وحدت عالم انسانی نموده است.»^{۴۴} مثال دیگر آنکه در روز ۲۸ می ۱۹۹۲، عالیترین مجمع قانون گذاری کشور برزیل، یعنی مجلس نمایندگان برزیل به مناسبت انقضاء يك قرن از صعود حضرت بهاءالله جلسه ای مخصوص تشکیل دادند و ضمن آن از مقام بنیانگذار آیین بهائی و تعالیم مبارک اش و خدماتی که جامعه پیروانش به نوع بشر ارزانی داشته اند، تجلیل کردند و سخنگوی مجلس و نمایندگان جمع احزاب پنا خاستند و یکی بعد از دیگری آن مظهر ظهور الهی را در بیانات خویش ستودند و حضرتش را آفریننده «عظیمترین مجموعه آثار دینی که تا کنون از قلم شخصی واحد صادر شده»، خواندند و پیام مبارکش را پیامی «برای جمیع نوع بشر، و رای تفاوت های بی اهمیت نژادی، مذهبی و ملی» توصیف نمودند.^{۴۵}

نمونه دیگر توماس ک، چین، دکتر در الهیات و استاد دانشگاه آکسفورد، عضو آکادمی بریتانیا، مؤلف کتب متعدده از جمله دائرة المعارف کتب مقدسه، در کتاب «اتحاد ادیان و نژادها» که به سال ۱۹۱۴ انتشار یافت، درباره حضرت بهاءالله می نویسد: «در این اواخر موجودی انسانی در کوره خالک می زیست که دارای چنان کمالات عالیّه بود که بسیاری بر این عقیده اند که اگر وی را با یک بینش عرفانی حتی تا حد خدای نامرئی بالا ببریم، حق داریم و جز این نتوانیم... اگر در زمان اخیر پیامبری در دنیا ظهور کرده باشد همان حضرت بهاءالله است که باید به سویش روی آوریم. شخصیت روحانی می تواند میزان قضاوت نهائی باشد و از این لحاظ، بهاءالله در عالیترین سطح قرار داشت، یعنی در سطح پیامبران ولی با وجود علو مقام روحانی، خویشتن را از دیگران جدا نمی دانست و گفته خود او در این باره بسیار مناسب است: «من نمی خواهم برتر از دیگران باشم؛ بلکه می خواهم همه مردمان به مثل من شوند.»^{۴۶}

بهائی سرور قلبی ما را ایجاد می نماید. اشخاصی که با این پیام روحانی الهی مبارزه کنند یا به خیال خود بر ضد آن قیام نمایند، غافلند که هر قدم و عملی که برای مبارزه با نور خدا بردارند، بیشتر در توسعه و نشر آن خواهند کوشید و خود سبب تبلیغ آن می گردند. زیرا این دین تأسیس الهی است و دارای نیروی زنده فعّاله است که آسمان جدید و زمین جدید تولید نموده و در قلب هر فرد انسانی حس مقدّس محبت و خدمت به نوع را ایجاد و سبب سرور و اطمینان قلبی می گردد. و صدها نمونه دیگر که برای دیدن آنها باید به نشریات جهانی و محلی بهائی مراجعه کرد.

این مقال را با جمله آخر از مقاله «خشم سران بهائیت از بی توجّهی جهانیان به آنان» در صفحه ۶۰ آیام پایان می دهیم تا بر همه روشن گردد که عنوان مزبور در حقیقت چنین است: «خشم سران جم جم از بی توجّهی جهانیان به آکاذیب آنان». می نویسد: «بی گمان وجود چنین رگه های پنهان اما قوی در لایه های زیرین بهائیت امروز از شکست روز افزون و نفرت بیش از پیش همه کرة ارضی از این فرقه است». با آنچه در این مقال وسایر مطالب این مجموعه آمده است، ملت ایران خود باید از جام جم که خود را قیّم و وکیل و ولیّ و وصیّ جهانیان میدانند، پرسند که از کجا به ایشان الهام شده که دیانت بهائی دچار «شکست روز افزون و نفرت بیش از پیش همه کرة ارضی» می باشد؟

مثال دیگر آنکه در آلمان اولیای امور دولتی در محلی رأیی صادر کردند که ماهیت هبائهای انتخابی بهائی از لحاظ قانونی با قوانین مدنی آلمان مغایرت دارد. دادگاه عالی آلمان در جواب استیناف محفل روحانی بهائیان توینگن چنین رأی داد که نظم اداری بهائی جزء لایتجزی از دین بهائی است و از عقاید بهائی انفکاک ندارد. دادگاه عالی رسیدگی به این قضیه را در حوزه اختیارات خود شمرده و در توجیه این مطلب شواهدی آورد مبنی بر اینکه آیین بهائی، خود یک دیانت است. چنین رأیی در جامعه ای مثل آلمان حائز اهمیت زیاد بود؛ زیرا اصحاب کلیسا که مخالفین امر بهائی در آن کشورند مدتها بود می کوشیدند امر بهائی را یک فرقه و یا مذهب جلوه دهند. متن قسمتی از رأی دادگاه عالی چنین بود: «ماهیت امر بهائی به عنوان یک دین و جامعه بهائی به عنوان یک جامعه دینی، چه در حیات روزانه و چه در سنت فرهنگی و رأی عامه و چه بنا بر علم تطبیق ادیان واضح است و شکی در آن نیست.»^{۱۸}

آرنولد توین بی، مورخ مشهور، می نویسد: «دیانت بهائی بدون تردید دینی است مستقل در ردیف اسلام و مسیحیت و به هیچ وجه از دین دیگری منشعب نشده است.»^{۱۹} مهاتما گاندی می گوید: «ایمان به بهائیت تسلیت بخش عالم انسانی است.»^{۲۰} تولستوی، نویسنده شهر روسی که علاقه فراوانی به دیانت بهائی داشت، درباره این دیانت چنین می گوید: «نهیستی بسیار عمیق، من تعالیم دیگری را به این عمق نمی شناسم.»^{۲۱} توماس ادیسون بعد از ملاقات با حضرت عبدالههء در نیویورک می نویسد: «ملاقات این شخص بزرگوار به من فهماند که تمام اختراعاتی را که من کرده ام به علت وجود عبدالههء در جهان و به منظور پیشرفت و ترقی سریع دیانت بهائی بوده است.»^{۲۲} جبران خلیل جبران نویسنده لبنانی می نویسد: «وقتی به حضور حضرت عبدالههء مشرف شدم احساس کردم که برای نخستین بار در زندگی ام شخصی را دیدم که از وجودش روح القدس تجلی می نمود.»^{۲۳} و هموست که تصویری از حضرتشان کشید و گوئی کتاب «عیسی پسر انسان» را با الهام از شخصیت حضرتشان نوشت.

نمونه دیگر، محمد اقبال لاهوری است که می گوید: «همه خطوط و سیرهای متنوع فکری ایرانی را بار دیگر به صورت یک ترکیب جامع در نهضت دینی بزرگ ایران جدید می توان یافت، یعنی در آیین بابی و بهائیتی.»^{۲۴} همو در طی سفر روحانی خود در منظومه «جاوید نامه»، می نویسد که ظاهره از مؤمنین اولیه حضرت باب و شهید در راه حضرتشان را در کنار حلاج و غالب هندی در فلک مشتری دیده و غزل معروف، «گر به تو افتدم نظر» را از زبان او شنیده است.^{۲۵}

نمونه دیگر نظرات مقامات هندوستان است که در مقاطع مختلف تاریخی به ستایش و تحسین دین بهائی و جامعه آن پرداخته اند. از جمله به مناسبت یکصدمین سال نفوذ دیانت بهائی در شبه قاره هند پیام های تبریکی از طرف مراجع بلند پایه آن مملکت برای محفل ملی بهائیان آن سامان ارسال گردید که ترجمه بعضی از آنها در اخبار امری^{۲۶} از جمله: «راشترپاتی بهاوان، نیو دهلی، هندوستان، ۱۵ آوریل ۱۹۸۰. از اطلاع بر اینکه محفل ملی بهائیان هندوستان در صدد انعقاد جشن صدساله بهائی از روز ۳۰ آوریل ۱۹۸۰ می باشد خوشوقت شدم. همان طور که گاندی اظهار نموده، «پیام دیانت بهائی سبب تسلی نوع بشر است». هندوستان همواره طرفدار برادری انباء بشر بوده و پیام بهائیان مطابق با سنت های روحانی گذشته هندوستان است. لازمه زمان حاضر اراده این دیدگاه جهانی و از آن طریق ایجاد نظم جدید جهانی بر اساس صلح، ترقی و رفاه است. به مناسبت جشن های صد ساله تحیات خود را به عموم افرادی که با این تشکیلات در ارتباط هستند تقدیم می داریم و موفقیت آنان را آرزو مندیم. سانجیواردی.» همچنین در سال ۱۳۸۲ نیز رئیس جمهور وقت هند و بلند پایگان دولت از مشرق الادکار هند بازدید کردند.^{۲۷}

وزارت فرهنگ ایتالیا نیز از بهائیان خواست تا در توسعه فرهنگ ها با مقامات مربوطه همکاری نمایند.^{۲۸} هن کلر معروف نیز پس از مطالعه کتاب «بهاء الله و عصر جدید» به خط نایبانیان، چنین اظهار نظر نموده: «دیانت بهائی شایستگی دارد که حدّ اعلاّی توجّه ما را به خود معطوف سازد... چه موضوعی اصیلتر و شایسته تر از اتحاد و امنیت ملتهاست... پیام صلح عمومی



نزاع بر سر نحوه بهائی ستیزی

حامد

از حقایق جالب درباره بهائی ستیزان، اختلاف و نزاع ایشان بر سر نحوه بهائی ستیزی است. علت آن هم این است که هرگاه وبه هر طریق و روشی علیه دیانت مقدس بهائی و جامعه مظلوم آن اقدام کردند، نتیجه عکس گرفتند. با این حال به علت غرض ورزی و بعضی که نسبت به آن دارند، هنوز هم مشغول تکرار اشتباهات خود هستند.

اگر این دوستان بی انصاف نامهربان کمی در تاریخ گذشته این امر بدیع دقت می کردند، متوجه می شدند که حتی با حبس و نفی و شهادت نیز نمی توان جلوی پیشرفت امر الهی بهائی را گرفت تا چه رسد بنوشتن ردیه، و ای کاش ایشان در احوال گروه ها و احزاب و انجمن ها و افراد ضد بهائی و حتی دولت مقتدره قاهره ای که بلا یای زیادی در ایران و عثمانی و غیره بر امر بهائی وارد ساختند، تفرس می کردند تا بدانند که به شهادت خود این گروه ها علیه یکدیگر، تا حال نه تنها نتوانسته اند جلوی رشد امر بهائی را بگیرند، بلکه ضدیت هایشان نتیجه معکوس داده و سبب رشد امر بهائی و استقامت مؤمنین و عاشقان شده است، چه که در قرآن مجید سوره توبه، آیات ۳۲-۳۳ خداوند چنین قاطع اراده خود را بیان فرموده است، قَوْلُهُ الْأَعْرَابُ «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱ به عنوان نمونه، خوب بود جام جم و امثال آن نظری به همتای خود، انجمن حجّیه، که مدعی مبارزه با دیانت بهائی و ارشاد مسیحیان و مارکسیست ها و اوباش^۲ بود، می نمودند که به قول یکی از برادران دینی از حزب مخالفان «در طول بیش از ۲۵ سال (بر طبق تاریخ مأخذ مزبور، منظور از سال ۱۳۳۲ ه.ش تا سال ۱۳۶۲، حدود ۳۰ سال می باشد) نه تنها قادر به شکست بهائیت نشد، بلکه خود عاملی برای رشد این فرقه استعماری گشت»^۳ و ظاهراً به خاطر همین عدم موفقیت بود که «سازمان عباد صالح»، شاخه جدا شده از انجمن مزبور، بعد از انقلاب اسلامی، با تغییر روش گذشته خود در انجمن، ابراز کرد که: «با بهائیان نباید مبارزه عقیدتی کرد، بلکه باید مبارزه سیاسی نمود»^۴ حال آنکه این کشف بزرگ، توسط سازمان مزبور کشفی جدید نبود، زیرا همان گروهی که قبل و بعد از انقلاب مخالف انجمن حجّیه بود و بعد از پیروزی انقلاب قدرت را به دست گرفت و عباد صالح از انجمن مزبور جدا شده به ایشان پیوستند، مدتها بود که از قبل از انقلاب کشف کرده بود که باید با امر بهائی مبارزه سیاسی کرد و حتی قبل از پیروزی نهایی انقلاب و پس از آن، برنامه منظمی برای قلع و قمع بهائیان طراحی نموده بود و تا حال نیز تا آنجا که توانسته آن برنامه را اجرا نموده و می نماید.^۵

و از معجزات امر الهی آنکه «مبارزه سیاسی» مزبور و ایراد اتهامات و افتراءات به اهل بهاء و حبس و نفی و اعدام و انواع محرومیت ها از حقوق اجتماعی در این ۳۰ سال نیز به سرنوشت بدتر از «مبارزه عقیدتی» مذکور منجر شد، به طوری که بفرموده مرکز جامعه جهانی بهائی، یعنی بیت العدل اعظم، در همان سال های اولیه انقلاب، مبارزه سیاسی مزبور باعث رشد کیفی امر و جامعه بهائی به اندازه ۲۰۰ سال گردید، به طوری که امثال همان گروه های فوق الذکر نیز به این رشد اعتراف کردند و تقصیر آن را نیز به گردن آنهایی گذاشتند که با بهائیان مبارزه سیاسی نمودند؛ و حتی نگارنده شفاهی شنید که بعضی، خود انقلاب اسلامی را عامل رشد امر بهائی گفتند، همان طور که در مورد رژیم پهلوی گفته بودند. سُبْحَانَ وَبَارِكُ وَتَعَالَى الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ. ولی به نظر بنده همه این گروه ها حق داشته و دارند که به هم اعتراض کنند و از نحوه مبارزه شان با امر بهائی ایراد بگیرند، زیرا چه مبارزه عقیدتی باشد و چه مبارزه سیاسی و حبس و نفی و اعدام و امثال آن، مجال است تأثیر

منفی در امر الهی و حقیقت دین بهائی بگذارند، زیرا خداوند در این ظهور مخصوصاً چنین مقدر فرموده است که رنج و بلا موجب رشد آن باشد.

وازعجایب دیگر در زمینه مبارزات رنگارنگ با دیانت بهائی و مؤمنین آن، اینکه بعضی به مصداق اینکه «الْبَاطِلُ يُمُوتُ بِتَرْكِ ذِكْرِهِ» (باطل به ترك ذكر و مسكوت گذاشتن از بین می رود) بر عکس گروه های فوق الذکر، راه مبارزه با امر بهائی را انکار وجود آن و سکوت در برابر آن دانستند^۶ که این هم بی نتیجه بوده زیرا، آنچه باطل است به ترك ذكرش از بین می رود، ولی آنچه حق است و حقیقت، در هر صورت از بین نمی رود، زیرا حقیقت زنده است و مرده نیست و همین زنده بودن و پویایی و قائمیت بالذات بودن آن است که عکس العمل ها ایجاد می کند و سکوت موقت را تبدیل به فریاد و ویلا و وادینا و واشریعتا می نماید. به قول شاعر:

وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ نَشْرَ فَضِيلَةٍ طُوبِتْ أَتَاخُ لَهَا لِسَانُ حَسُودٍ
لَوْلَا اشْتِعَالُ النَّارِ فِيمَا جَاوَزَتْ مَا كَانَ يَعْرِفُ طَيْبُ عُرْفِ الْعُودِ^۷

لذا افراد و گروه های ضد بهائی هر روشی را که پیش گرفته و بگیرند، نتیجه ای جز اعتلاء و رشد و فراگیر شدن بیشتر دیانت مقدس بهائی نخواهد داشت، و به همین جهت است که لازم نیست جامعه بهائی به هر ردیه و یا اعتراضی پاسخ دهد، مگر بعضی موارد که احساس شود کمکی به کشف حقایق و ارائه اطلاعات صحیح و رفع شبهات و سوء تفاهات در جهت ایجاد وحدت و حفظ ضعفا از فریب و ریا می نماید، و حتی در این موارد نیز اگر جوابیه ای تهیه نشود باز به اصل حقیقت لطمه ای وارد نخواهد شد، چه که حقیقت چه از آن طرفداری و دفاع شود و چه علیه آن اقدامی صورت گیرد، پیوسته در اوج اعتلاء و صحت خود باقی بوده و خواهد بود، و به این جهت، از نکات مهمه ای که افراد و گروه های ضد بهائی باید بدانند این است که در ایران در اکثر ایام، جامعه بهائی حتی از ارائه پاسخ به همین ردیه ها و اتهامات نیز ممنوع و محروم بوده و حتی اگر جوابیه ای نیز تهیه شده، هموطنان عزیز از خواندن آن ممنوع و محروم بوده اند و لذا اطلاعاتشان درباره حقیقت دینی که در وطنشان بیش از ۱۵۰ سال سابقه دارد، یا هیچ یا بس ناچیز بوده است، اما علی رغم همین بی اطلاعی، دیانت بهائی و بهائیان کمزیر بار انواع فشارها و تضيیقات و اتهامات و بلاها راست کرده اند، تا آنجا که احترام هموطنان نازنینشان را برانگیخته اند.

از شواهد حقیقت فوق آنکه به عنوان مثال، وقتی، پس از ۲۷ سال از شروع انقلاب اسلامی، جامعه بهائی تظلم نامه و بیانیه ای، همچون موارد مشابه در اوایل انقلاب، را در خصوص تقاضای رفع ممنوعیت بهائیان از ورود به دانشگاه و دیگر تضيیقات، خطاب به ریاست محترم جمهوری وقت در سال ۱۳۸۳، حضوراً و آشکارا و بدون پرده پوشی و مخفی کاری که روش سیاسیون است، تقدیم چندین هزار نفر از اولیای محترم امور دولت در ادارات و سازمان ها و دانشگاه ها و دیگر نهاد های مختلفه سراسر مملکت. علاوه بر مراجع عالی رتبه نظام. نمود، با نهایت تعجب ملاحظه شد که بسیاری از اولیای محترم امور حتی مطلع نبودند که جوانان بهائی، ۲۷ سال. و اینک ۳۰ سال - بوده است که از ورود به دانشگاه و تحصیلات عالی محروم بوده اند. نکته مهمی که قابل توجه بهائی ستیزان از هر قبیل است آنکه اکثر ایشان از این بابت اظهار تأسف و تعجب می کردند، و نیز بعضی از ایشان هم مانند بعضی از هموطنان عزیز نمی دانستند دیانت بهائی چیست و یا معدودی نیز آن را با فرقه وهابی، نظر به تلفظ مشابه دو کلمه، و یا حتی با هموطنان عزیز یهودی و مسیحی، اشتباه می گرفتند.

مثال دیگر در مورد سه مقاله آقای عبدالله شهبازی در روزنامه جام جم شماره های ۹۳۱ تا ۹۳۳، مورخ ۱۶ تا ۱۹ مرداد ماه ۱۳۸۲، علیه دیانت بابی و بهائی می باشد که روزنامه مزبور بر خلاف قانون مطبوعات، مانند اکثر روزنامه های زمان رژیم پهلوی و ۳۰ سال اخیر، حاضر به چاپ جوابیه جامعه بهائی به مقالات مزبور نشد. اصولاً در ۱۶۲ سال تاریخ دیانت بهائی، اولیای محترم امور قاجاریه و پهلوی و جمهوری اسلامی، و افراد و گروه های دیگر ضد بهائی، همیشه سعی نموده اند تا آنجا که می توانند هموطنان عزیز را از دانستن حقایقی درباره آن محروم و ممنوع نمایند و اصل آثار و کتب بابی و بهائی که صدها مجلد می باشد از دسترس اکثریت نفوس دور بماند و تنها



منابع اطلاعات درباره آن، صدها ردیه گوناگون، امثال ایام جام جم، نوشته شده توسط افراد و گروههای ضد بهائی باشد. جالب آنکه خود این گروهها بعضاً شدیداً مخالف یکدیگرند و گاه بر سر نحوه قلع و قمع بهائیان با هم اختلاف نظر و نزاع و جدال دارند و اهل بهاء نیز در این میانه، چون پرنده گانی مظلوم نمی دانند در این قربانگاه عشق با چاقوی کدامیک از آنان سرشان بریده خواهد شد. ولی ما با آغوش باز از همه ایشان استقبال می کنیم و اگر در امر بهاء دستبوسی حرام نبود دست همه ایشان را می بوسیدیم تا مثل همیشه به فرموده مولایمان عبداللہاء «به خون خویش آیات محبت بنگاریم» «و از شدت محبت» بگرییم و بخندیم و «در نهایت سرور و بشاشت آتش ظلم و ستم را گلزار و گلشن یابیم»، تا «در این جهان بی بنیان سبب ظهورات کمالات عالم انسان گردیم»^۹

به عنوان نمونه ای جالب از اختلافات دسته های مختلف بهائی ستیزان برسرنحوه سرکوبی و نابودی امر بهائی، دو مورد، به فاصله ۲۵ سال، از دو دسته معروف ایشان، با عنوان «خانگی یا غیرخانگی» در زیر تقدیم می شود. این دو نمونه از آن جهت حائز اهمیت است که در آن اعترافات ناخوسته ای نیز وجود دارد که بسیاری حقایق را در طول این ۲۵ سال بر هموطنان عزیز و مظلوم روشن می گرداند. چنین بی انصافان نامهربانی، همانهایی هستند که خود را قیم و ولی و درد آشنای هموطنان می دانند، و به قول امثال جام جم و بهائی پژوهی، به عنوان «بخشی از فرزندان درد آشنا و درک مند (عین کلمه در متن اصلی) ایران اسلامی»، «بدور از هرگونه شعار و جنجال»، «جهت تبیین دقیق و عالمانه کارنامه بهائیت» تلاش و کوشش می نمایند.^{۱۰}

خانگی یا غیرخانگی؟

مورد اول

در نماز جمعه قم، آیت الله جنتی از حجتیه می پرسد: «ما می گفتیم باید ریشه های آنها را از بین برد، لیکن شما شاخه و برگهای آنها را می زدید. بسیار خوب حالا فعلاً ریشه برافراد و امروز در جو نظام اسلامی محلی ندارند و فضای جمهوری اسلامی به بهائی و ضد اسلام مجال تنفس نمی دهد، شما الان رسالتتان در این تشکیلات چیست؟»^{۱۱}

مورد دوم (از سایت بهائی پژوهی)^{۱۲}

ansari5 (ارسال شده: دوشنبه، ۰۸ آبان ۱۳۸۵): با اجازه و تشکر از مدیریت محترم سایت ؛ مطمئناً در هیچ مجمع علمی ایران نمی توان به این اندازه اطلاعات صریح در مورد دیانت بهائی به دست آورد. باتوجه به اینکه ISP بنده این سایت را بسته است. خواستم بدانم که آیا این سایت از قوانین دولت تبعیت می کند یا خیر؟ به عبارتی عضویت در این سایت ممکن است از لحاظ قانونی مشکلی برای اعضا ایجاد کند یا اینکه به طور اتفافی و مشابهت نامی این اتفاق روی داده است؟ یاس و جویای عزیز (دو نفر از اعضای اصلی و کلیدی سایت بهائی پژوهی) مباحث را به دقت دنبال کرده ام و از نظرات شما بهره وافر بردم. با این حال آیا فکر نمی کنید که حتی بحث در فضای مجازی در مورد این دین باعث نمود بیشتر آن در جامعه می شود؟ از همان دوران راهنمایی دانش آموزان به طور علمی و کنترل شده با هویت این فرقه آشنایی می یابند. و بنا به به سنت الهی، آنکه به دروغ خود را به حق نسبت دهد پایدار نخواهد ماند. فضاهایی مانند این سایت باعث می شود که بهائیان مجال یابند که به ترویج عقاید خود بپردازند و حتی به اسلام حمله برند. از طرف دیگر این فرصت را می یابند که به مدد تحقیقات شما نظام اعتقادی و فلسفی خود را تقویت کنند. با طرح این سؤالات شما آنان را به تفکر در زمینه هایی که به آن توجهی نداشته اند و می دارید و برای میدان بزرگتر آماده می نمایید. دقت کرده اید که افراد پاسخگوی این فرقه با طولانی کردن بحث می خواهند نتایج تحقیقات شما را به دست آورند. تازه اگر در این مباحث

شکست هم بخورند که نسخه بهائیت که پیچیده نمی شود. مسلمان نمی شوند. می روند تا مگر برای این سؤالات، پاسخی بیابند تا در میدان های رسمی بتوانند پاسخگو باشند. آنچه هم امروز باب شده، یافتن توجیه های عرفانی و فرار از دلایل عقلی و در پله آخر مقابله به مثل است. یعنی بگویند که اسلام هم همین طور است، دیانت مسیح هم همین طور است و اصلاً در مسائل الهی نمی توان چیزی را اثبات کرد و در نتیجه ما بر حقیق. خلاصه کلام آنکه این بحث ها باعث می شود تا طرف مقابل را با دستان خود مجهز کنیم و بعد خود با دست خالی به جنگ آن برویم. فتوی بسیاری از مراجع نیز همین می باشد که مسئله بهائیت را در ایران و جهان اسلام به عنوان مشکل مطرح نکنیم. در واقع این دقیقاً همان چیزی است که استکبار جهانی می خواهد، تا با مطرح کردن مباحث فرعی ما را از توجه به خود استکبار باز دارد. پس ما که هدفی جز سرفرازی جهان اسلام نداریم، باید نسبت به این دسیسه ها آگاهانه تر عمل کنیم.

اگر این مباحث به این سایت خاتمه می یافت مشکلی پیش نمی آمد. تنها سه ماه از تأسیس این سایت نمی گذرد که به تقلید از این سایت، گروه هایی با همین مباحث شروع به فعالیت نموده اند. حال سه سال دیگر را در نظر آورید که مهمترین موضوع ایرانیان می شود بهائی پژوهی. آیا کسی تضمین می کند که قضیه بهائیت به همین سایت خاتمه یابد و سایت های این چنینی خاتمه یابد. دوستان این پروژه ای خطرناک می تواند باشد و بی گذار نباید به آب زد. در حال به خاطر شهامتان به شما تبریک می گویم و برایتان آرزوی موفقیت دارم.

jooya (ارسال شده: دوشنبه، ۰۸ آبان ۱۳۸۵): حضور محترم عضو

جدید سایت، جناب انصاری نیز عرض ادب و احترام دارم و ورودشان را تبریک می گویم. دوست گرامی نخست آنکه این سایت ظاهراً مشکل قانونی ندارد و البته باید سردبیر محترم این را بگویند. ولی تا آنجا که بنده می دانم چون این سایت صرفاً یک سایت علمی است، نباید مشکل قانونی داشته باشد.

دیگر آنکه می دانید و می دانیم که اسلام دین دانش و مکتب معرفت است و قرآن کتاب برهان و استدلال و ما هم به عنوان یک مسلمان اصول اعتقادات خود را باید مستدل و منطقی بدانیم و بیاموزیم. حال اگر کسانی پیدا شدند که منکر برخی از اصول اعتقادی ما شدند، باید با آنان بحث علمی و منطقی کرد و مبتنی بر اصول یک گفت و گوی مستدل، بطلان ادعای آنان را ثابت کرد. بهائیت به هر صورت مدعی آن است که آورنده یک دین جدید است و ما ناگزیر هستیم که با آنان جدال احسن داشته باشیم. همان جدال احسنی که قرآن به ما دستور داده است. البته ممکن است برخی از افراد مغرض قصد و غرضی دیگر داشته باشند. ولی از آنجا که هدف ما ارائه حقائق به منظور روشن شدن دوستان مسلمان و حتی غیر مسلمان و نیز بهائیان است که حقائق را نمی دانند، معتقدیم که خداوند به لطف و عنایت خویش ما را از کید و مکر حیلہ گران و مغرضان حفظ می فرماید. ما وظیفه داریم تا به خوانندگان سایت معلومات صحیح را انتقال دهیم و به این وسیله در دورانی که به هر صورت دوران اطلاعات و ارتباطات است، اطلاع رسانی صحیح داشته باشیم. از سوی دیگر حتماً اطلاع دارید که بهائیان در سطح جهانی و بین المللی تبلیغات بسیار وسیع و گسترده و وحشتناکی را به راه انداخته اند و بسیاری از مردم از حقیقت تعالیم بهائی بی اطلاع هستند. به عبارت درست تر، با مبلغان بهائی و تشکیلات اختاپوسی بهائیت توانسته اند بسیاری از مردم ساده لوح دنیا و حتی مقامات کشورها و سازمان ملل را فریب دهند و ما حتی در پی آن هستیم تا با بیان باورهای درونی بهائیت، به جهانیان و حتی به بهائیان بی اطلاع و ساده لوح، بنمایانیم که در پس پرده ی مثلاً تعلیم فریبنده وحدت عالم انسانی چه حقایقی نهفته است. این امر را از آن رو ضروری می دانیم که متأسفانه تبلیغات بهائیان حقایق را وارونه جلوه می دهد. البته هدایت را هم دست خدا می دانیم و باور داریم که همو هر کس را که خود بخواهد، هدایت می فرماید.



نکته آخر آنکه رسول خدا فرموده است: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ إِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.» هنگامی که بدعت‌ها در امت من رخ می‌نماید، دانشمند باید دانش خویش را آشکار کند و اگر نکند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم، بر او باد. ما وظیفه داریم بدعت‌هایی را که توسط پیشوایان بهائی رخ داده و موجب گمراهی عده‌ای از مسلمانان شده است، آشکار کنیم.

ansari5 (ارسال شده: سه شنبه، ۰۹ آبان ۱۳۸۵): جناب جويا، از اينکه اين حقير را قابل دانستيد و پاسخ مرقوم فرموديد از شما سپاسگزارم. و اميد وارم شما و جناب ياس نسبت به هويت سايت هايي که در آن به جهاد در راه حق مشغوليد، تحقيقات لازم را به عمل آورده باشيد. به راستی که شيطان بزرگ هر دم در چهره مختلفی ظاهر می شود، زمانی در غالب مجاهدین خلق که با اعمال شنيع خود آبروی اسلام را به خطر انداختند و زمانی...

ولی همان طور که در پیامهای قبلی اشاره نمود منظورم از مجاهد سبیل الله مجاهدین خلق نبود. همان طور که اشاره فرمودید هدف آنها مبارزه عقلائی نبود. گروه دیگری در این راستا در تلاشند که با بهائیت و مارکسیسم و هر آنچه مردم را از موضوع اصلی که همانا استکبار جهانی است منحرف نماید. در زمان انقلاب نیز شاهد کثرتی از این گروه منافق بودیم. و اما در مورد نفاق درست می فرمایید. تشخیص آن کار ساده ای نیست و حتی در حیطه توان بسیاری از ما نه و تنها خداوند از اسرار قلوب آگاه است. اما همین گروه منافق خود را در زمره فداییان شیعه و علی (ع) می داند و دیگران را منحرفانی از مسیر راستین اسلام. تنها راه مبارزه با آنان رجوع به فرمایشات مراجع عظام تقلید در زمان غیبت حضرت بقیة الله است. اگر گروهی قصد مبارزه با فرق انحرافی را دارد، باید به فتوای صریح مراجع عظام تقلید باشد تا نبئتش هویدا گردد. همان طور که اشاره فرمودید هیچ مرجعی با فعاً لیت های پاکسازی جامعه از مظاهر فساد مخالفی نخواهد نمود، اما آنچه درخور توجه است صلاحیت کسانی است که در این مسیر قدم برمی دارند. اینجا است که مراجع عظام تقلید نمی گذارند که فردی به نام اسلام به اسلام لطمه ای وارد نماید. سخن بنده هم این است که همچنان که بسیاری از روحانیون بزرگ برای ارشاد خلق به طور رسمی و آشکار سايت های اینترنتی راه انداخته اند تا در این فضای مجازی نیز دشمنان فرصت رخنه نیابند و خلق با خیال آسوده گوش به فرمایشات آنان دهد. فتوای مراجع مبتنی بر صلاحیت این سايت برای مبارزه با عوامل فساد جامعه و یا مشخص شدن هويت بنیان این سايت در تشخیص نفاق به مسلمانان راستین مدد خواهد نمود.

اگر مخاطبان این سايت بهائیان بودند، مشکلی نبود. مشکل آنجا است که بسیاری از مسلمانان نیز به این سايت مراجعه می نمایند و ترس این می رود که نیت اصلی چنین سايت ها و گروه ها انحراف اذهان جامعه از مسیر بنیادین خود که همانا مبارزه با استکبار جهانی و سرافرازی جهان اسلام است، باشد. سابقه چنین فعالیت‌هایی انحرافی بارها و بارها در تاریخ انقلاب اسلامی مشاهده شده است، که با آگاهی مردمی و هوشیاری روحانیت قریب به سه دهه است که سایه شوم آنها و دیگر فرق انحرافی از جامعه کم شده است. همان طور هم که اشاره نمودم آشنایی با بهائیت به طور علمی و اصولی از دوران راهنمایی در این کشور اسلامی صورت می گیرد تا جوانان از انحراف حفظ شوند. بیم آن می رود که ایجاد چنین فضاهایی جامعه را از توازنش خارج نماید و بر مسیرهای انحرافی منافقان که چند سالی است مسدود گشته تشویق نماید. انقلاب و اسلام برای کنترل سلامت فکری در کشور بهای گزافی پرداخت نموده و ما آگاهانه و یا نا آگاهانه نباید آن را بر باد دهیم. خون دلی که اسلام از این دسته افراد خورده است به هیچ وجه قابل انکار نیست. مشابه جریانات صدر اسلام در طول مبارزات تاریخی ملت ایران برای سرنگونی رژیم شاهنشاهی نیز وجود داشته است. جملات بسیاری از حضرت امام خمینی (ره) شاهد این مدعاست. به عنوان مثال ایشان در پیام تاریخی خود به روحانیت می فرمایند:

دسته ای دیگر از روحانی‌نماهایی که قبل از انقلاب دین را از سیاست جدا می دانستند و سر به آستانه دربار می ساییدند یک مرتبه متدین شده

نکته ی دیگر آنکه دوست گرامی، واقعیت آن است که بهائیت اصلاً نظام فکری ندارد که بخواهد آن را تقویت کند. شما مطمئن باشید هر کس که اندکی عقل و خرد و انصاف داشته باشد، با مطالعه و مراجعه با نوشته هایی که در همین سايت آمده است به نکاتی پی می برد که بطلان بهائیت را مثل روز، روشن می کند. البته بنده این را هم می دانم که برخی از بهائیان برای یاد گیری مقابله با مسلمانان در این سايت و مباحث آن شرکت می کنند، ولی به گل روی برخی بهائیان دیگر که ممکن است به راستی قصد تحری حقیقت داشته باشند، از این مطلب چشم می پوشیم و می کوشیم که حقایق را آن گونه که هست بیان کنیم و از خدا بخواهیم که ما را از شر بدخواهان و نیرنگ بازان حفظ بفرماید و دوستان حقیقت جوی بهائی ما را هم به راهی که پسند و خاطر خود اوست، راهنمایی کند.

در پایان ضمن تشکر از توجه جناب عالی و تذکراهای مفیدتان، از حضور محترم شما درخواست می کنم همین سؤال را از مراجع عظام تقلید بفرمایید و بپرسید در صورتی که بهائیان با تبلیغات خود در پی القای عقاید سوء به مسلمانان باشند، وظیفه چیست و ما را هم از نتیجه تحقیق خود، مطلع فرمایید. مزید تشکر است.

ansari5 (ارسال شده: سه شنبه، ۰۹ آبان ۱۳۸۵): جناب جويا، از اشارات هوشمندانه و روشنگر شما بسیار سپاسگزارم و امیدوارم خداوند متعال در این پیکار راستین یاریتان دهد. به راستی که اسلام دین برهان و منطق و استدلال است و مهتد دانش و حقیقت پروری. مسلماً پیکار با کسانی که در زمین فساد می کنند، جهادی مقدس است و مسلماً شما از مبارزان راستین این پیکارید. ولی همچنان که مستحضرید بعضی گروهک های منافق که قصدی جز صدمه زدن به پیکره اسلام ندارند، خود را از مجاهدین فی سبیل الله می شمارند و در لباس مسلمانی بر اسلام ضربه می زنند. این شگردی است که از زمان پیامبر (ص) دنبال می نمایند ولی به حول و قوت الهی و درایت مسلمانان حقیقی و علمای راستین و امامان معصوم توفیق نمی یابند. ما مسلمانان نه تنها باید با مفاسد خارج از دین مبارزه نماییم، بلکه باید ریشه نفاق را قطع نماییم. بنده هیچ گاه مخالف با مبارزه با این القائات سوء نمی باشم. هراس بنده از چنین افرادی است، که با همت حضرت امام (ره) و دیگر روحانیون و هوشیاری مردم انقلابی، جامعه از پلیدی‌شان پاک شده است. حال چندی است تنها مسیر نفوذ انحرافی خود را به وسایل ارتباطی نوین یافته اند و این چنین می خواهند توجه مردم را به بهائیت و مارکسیسم و... جلب نمایند. تأکید بنده این است که ما باید هوشیارانه پیکار راستین را از دو رویی تشخیص دهیم و آنان که این مسیر مقدس را می پیمایند باید از دو رویان ممتاز بشوند. حضور و استمرار شما و جناب ياس نشانه صداقت شماست. بنده هم با شما موافقم که جناب سردبیر خود قانونی بودن این سايت را اعلام فرمایند.

jooya (ارسال شده: سه شنبه، ۰۹ آبان ۱۳۸۵): با عرض سلام مجدد خدمت دوستان و نیز جناب انصاری، حتماً مستحضرید که مجاهدین خلق یا همان گروهک منافقین، عقیده ای به کار فرهنگی ندارند و به مبارزه مسلحانه معتقدند و در اصل یک گروهک تروریستی هستند. از سوی دیگر تعریف نفاق را هم می دانید. نفاق یعنی: اظهار ایمان و ابطان کفر. بنابراین، منافقان را به این راحتی نمی توان شناخت. البته رسول خدا یک معیار و میزانی در شناخت منافقان داده است. آن میزان، دوستی علی بن ابی طالب است. چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نقل شیعه و سنی، خطاب به علی علیه السلام فرموده است: یا علی لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق: به جز مؤمن تو را دوست ندارد و به جز منافق تو را دشمن نشمارد. بنابراین فرمایش، یکی از ملاک ها معیارهای شناخت منافقان، دشمنی با علی علیه السلام است. در ضمن قرآن هم صراحتاً می فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا.» به کسانی که به شما سلام می کنند، نگویید که تو مؤمن نیستی. بنابراین شناخت منافق به این راحتی نیست مگر با همان ملاکی که رسول خدا فرموده است.

به این ترتیب معلوم می شود که دانایی و خردمندی بزرگ ترین ویژگی انسان هاست و نادانی و بی خردی بزرگ ترین دغدغه دین و دین داری است. حضرت علی علیه السلام در سخنی ماندگار و جاودانه از مردم زمان خویش چنین شکایت می کند: «أَلَيْسَ اللَّهُ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَالًا وَ يُمُوتُونَ ضَلَالًا» (به خداوند شکایت می کنم از گروهی که جاهلانه زندگی می کنند و گمراه می میرند).

دوست گرامی جناب انصاری فراموش نفرمایید که مشکل نادانی یک معضل تاریخی بوده و هست و بهترین وسیله برای سلطه استکبار جهانی آن است که مردم در نادانی و بی خبری بمانند و جاهلانه زندگی کنند و گمراه، بمیرند. و همان طور که می دانید در روزگار کنونی بزرگترین رو در روی استکبار با اسلام و مسلمانان رو در روی فرهنگی و فکری است. بنابراین کار فرهنگی در هر زمینه ای به نوعی تیری است که بر قلب استکبار می نشیند. چون بزرگترین دشمن استکبار آگاهی و فهم مردم و به ویژه مسلمانان است.^{۱۳} بهائیت در روزگار کنونی از تمامی ابزارهای تبلیغی برای تحت تاثیر قرار دادن افراد ساده لوح بهره می برد و ما وظیفه داریم تا آن جا که می توانیم مستدل و منطقی مردم را از این خطر فکری و اعتقادی آگاه کنیم. این کار را به حکم عقل و دستور دین انجام می دهیم.

ansai5 (ارسال شده: چهارشنبه، ۱۰ آبان ۱۳۸۵): با تشکر از جناب سردبیر، به خاطر پاسخ و هدایاتشان که به مدد آن درک نمودم، آن چه را که باید می دانستم. امید وارم من بعد وارد محدوده قرمز سایت نشوم و مخصوصاً مسائل سیاسی. با این حال اعلام چند مسئله را لازم می دانم: (۱) بهائیت دقت کنند، اخطار دادن در این سایت ربطی به دیانت ندارد، منوط به حفظ حریم است. به هیچ عنوان خانگی و درونی نمی دانم، بلکه به عنوان مسائلی بنیادین که باید به وضوح با آن رو به رو شویم و به جوانان مملکت که سرمایه های فردای جهان اسلامند، آگاهی بخشیم، قلمداد می کنم.

(۲) جناب سردبیر متأسفانه بنده در طی مدتی که به مطالعه مباحث این سایت می پردازم، قسمتی را مربوط به قوانین سایت نیافتم. مگر بعد از اینکه پاسخ شما را قرائت کرده و به تفتیش این سایت پرداختم و در نهایت تنها در سخنان سردبیر در تاریخ پنجشنبه، ۳۰ شهریور که سه ماه از تأسیس سایت می گذشت قسمتی از قوانین را قرائت کردم. در صفحه عضویت نیز یک سری قوانین به زبان انگلیسی نوشته شده است. خواهشمندم برای هدایت بحث در صفحه خانه سایت، لینکی واضح مربوط به صفحه قوانین سایت به زبان فارسی و یا قرآن در بالای دکمه مقدمه مرقوم بفرمایید. مثلاً همین مساله که این سایت در مباحث سیاسی دخالت نمی کند می تواند برای بسیاری محققین کارگشا باشد. ۲- به خاطر احترامی که جناب سردبیر نسبت به این جانب قائل شدند و مطالب ارسالی را پاک نفرمودند، ادامه مباحث را به صورت خصوصی با ایشان مطرح خواهم نمود، ۳- با این حال، مسائل مطروحه را با توجه به آنکه جناب جويا بعد از اخطار جناب سردبیر مبنی بر اینکه خارج از مبحث ایقان مطلبی به میان نیاید، اقدام به پاسخ گویی به بنده نمودند، خواهشمند است، برای آنکه عدالت میان هر دوی ما برقرار شود، پاسخ بنده را در جواب ایشان حذف نفرمایید. امید وارم در این پاسخ و مادام که در این سایت حضور دارم، حدود را رعایت نمایم. ۴- در ضمن بابت آنکه خارج از موضوع سخن نگفته باشم، می توانید این مذاکره را به تأکید بر رجوع به علما و فقها در هر عصر (که در کتاب بهائیت نفی شده) بحساب آورید. ولی از آنجا که نمی خواهم روی سخنم به ضالّه باشد ترجیحاً با جناب جويا سخن می گویم. با احترام.

ansai5 (ارسال شده: چهارشنبه، ۱۰ آبان ۱۳۸۵): جناب جويا، همان گونه که معروض داشتم، هیچ مسلمانی حاضر نخواهد بود، که از هیچ حرکتی در مبارزه راستین با استبداد و استکبار صرف نظر نماید و یا آن را حقیر شمرد، که این خلاف دیانت و خواست پیامبر (ص) و آرزوی ائمه اطهار (ع) و اهداف ظهور و انتظار حضرت بقیة الله (عج) است و مسلماً استکبار تمام قوای

و بر روحانیون عزیز و شریفی که برای اسلام آنهمه زجر و آوارگی و زندان و تبعید کشیدند، تهمت وهابیت و بدتر از وهابیت زدند. دیروز مقدس نماهای بی شعور می گفتند دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است، امروز می گویند مسئولین نظام کمونیست شده اند. تا دیروز مشروب فروشی و فساد و فحشا و فسق و حکومت ظالمان برای ظهور امام زمان (ارواحنا فداه) را مفید و راهگشا می دانستند، امروز از اینکه در گوشه ای خلاف شرعی که هرگز خواست مسئولین نیست رخ می دهد فریاد و اسلاما سر می دهند. دیروز حجتیه ای ها مبارزه را حرام کرده بودند و در بجهوحه مبارزات تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه شعبان را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی تر از انقلابی شده اند. ولایتی های دیروز که در سکوت و تحجر خود آبروی اسلام و مسلمین را ریخته اند و در عمل پشت پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت را شکسته اند و عنوان ولایت برایشان جز تکسب و تعیش نبوده است امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده و حسرت ولایت دوران شاه را می خورند.

این سخنان اگرچه به ظاهر در مورد سایتهای پژوهشی این چنینی مصداق ندارد و مربوط به اول انقلاب است، ولی همه می دانیم که اینان آرام نیافته اند و از هر فرصتی برای لطمه زدن بر پیکر نازنین اسلام سود می جویند. این عبارات شاهدهی بر هویت اصلی آنان است. همچنان که اشاره شد این گروه منافق قصد انحراف افکار عمومی و متزلزل ساختن بنیان اسلام و انقلاب را دارند. وظیفه ماست تا در روشن ساختن هویت آنان برای حفاظت از انقلاب و اسلام تلاش نماییم. تنها راه مبارزه با این فعالیت های اینترنتی در این زمان مسدود نمودن آنها است که در پیغام اول بدان اشاره شد. هر چند گاهی مسدود شدن سایت ها به خاطر سوء تفاهمات و مشابهت های نامی سایت ها است. در هر حال با توجه به این شبهات ایجاد این سؤال در مورد هویت حقیقی این سایت طبیعی به نظر می رسد.

Sardabir (ارسال شده: سه شنبه، ۰۹ آبان ۱۳۸۵): دوست عزیز جناب انصاری، ۵، ضمن تشکر از مراحم شما نسبت به سایت به چند دلیل نقض مقررات نموده اید. در یک سایت مجاز و قانونی وارد شده و باز به خود اجازه دادید در آن تشکیک کنید. غیر مرتبط با تایپک سخن گفته اید و موجب مزاحمت برای پژوهشگران در موضوع خاص ایقان پژوهی شده اید. می توانستید از طریق ایمیل با مدیر مطالبات را بگویند. در بحث های سیاسی و انگ ها و برچسب های حزبی وارد شده اید که خط قرمز این سایت پژوهشی است تا مجال برای کار تخصصی باشد که ما طبق مقررات باید آن را حذف می کردیم. در منظر عمومی حرف های خانگی مطرح کردید که دور از عقل است فافهم و اعتبار. به پاس اولین حضور شما و نا آشنایی با قوانین سایت گذاشتیم و تقاضای رعایت داریم.

jooya (ارسال شده: سه شنبه، ۰۹ آبان ۱۳۸۵): هر چند همان گونه که سردبیر محترم سایت یادآوری کرده اند، این تایپک مربوط به بحث ایقان است، اما برای آنکه بی ادبی نشود و مطلب مهم جناب انصاری ابر نماند لازم است یک نکته کلی و عمومی خدمت ایشان و دیگر خوانندگان محترم عرض کنم.

قرآن بزرگ ترین بدبختی انسان ها و بدترین آن ها را کسانی می داند که عقل خود را به کار نمی گیرند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (همانا بدترین جنیندگان نزد خداوند کرها و لال هایی هستند که نمی اندیشند). و نیز می فرماید: «فَلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ لَا تَتَفَكَّرُونَ» (ای پیامبر به این مردم بگو: آیا کسانی که کورند با آنان که بینا هستند، برابرند؟ آیا فکر نمی کنید). و بالاخره می فرماید: «فَلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (به این مردم بگو: آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند، برابرند؟ به راستی که فقط صاحبان خرد، به خود می آیند).



تبلیغاتی خود را به کار خواهد برد، حتی حاضر است در لباس مسلمانی به اسلام صدمه بزند.

همچنین عرض می شود که مسلماً زیباترین خصیصه اسلام تأکید بر تعقل است، که شما به زیبایی به آن اشاره فرمودید، ولی در عین حال تأکید شما بر استدلالات نقلی از قرآن کریم و... متضمن این واقعیت است که عقل بشر به تنهایی قوای تشخیص صحیح ندارد و مرهون هدایات پیامبران و ائمه معصومین و در زمان غیبت امام عصر مراجع عظام تقلید است. اگر عقل معیار کاملی برای درک حقایق بود ظهور انبیاء به چه علت بود؟ خداوند متعال قرآن کریم و سنت را برایمان به یادگار نهاد، تا با مراجعه به آنها از خبط عقل ممانعت نماییم. فجایع مکاتب مادی را در چند قرن اخیر مشاهده نمودیم. این وقایع واقع نشد مگر بخاطر سرکشی قوای عقل و عدم مسالمت آن با وحی الهی. امروز نیز وظیفه ما است تا با هوشیاری کامل و تکیه بر قوای عقل و به مدد مراجع عظام و علمای راستین که مثابه حصون اسلامند در این شب تاریک راه را از بی راهه تشخیص دهیم.

«الفقهاء امنا الرسل، ما لم یدخلوا فی الدنیا، قیل یا رسول الله و ما دخلوهم فی الدنیا؟ قال اتبایع السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی دینکم» (علمای دین نگهبانان رسالت پیامبرانند، تا زمانی که در دنیا وارد نشده باشند. گفته شد ای رسول خدامفهوم دخول در دنیا چیست؟ پیامبر پاسخ داد: پیروی از فرمانروایان ستمگر که اگر به این کار پرداختند، از آنان بر دینتان حذر کنید).

همچنان که از این روایت بر می آید از جمله عواملی که باعث به خطر انداختن کیان اسلام می شود و مسلمانان وظیفه حذر از آن را دارند، وجود علمایی است که اگر چه می توانند امین پیامبر باشند، ولی بخاطر متابعت از ستمکاران به اسفل السافلین سقوط نموده اند. پس ما باید هوشیار باشیم و هر ندای دفاع از اسلام را حقیقت نشمریم و به مدد فقهای راستین که تحت صون ولایت فقیه و نایب امام عصر (عج) می باشند حقایق مکتوم را دریابیم. اما آنچه عرض می شود این است که اگر استکبار بخواهد برای آنکه به منافع بزرگتر برسد، آب را گل آلود کرده و به ظاهر در لباس مسلمانی با استکبار یعنی با خودش به مبارزه ای نمایشی بپردازد، تا توجه مسلمین را از حقایق بزرگتر صلب نماید، تا به آنچه می خواهد و هدف اصلی و شوم آن است برسد و حیات اسلام را به خطر اندازد وظیفه مسلمانان چیست؟ اینجاست که وظیفه خطیر فقها که همانا مبارزه با ستمکاری و استبداد و استکبار است، هویدا می سازد و ما را نسبت به کج روی ها آگاه می سازد. بنده همچنان اصرار دارم که برای هر چه بیشتر اصلت بخشیدن به مبارزات و راستین نمودن آن باید هویت آن را بر خلق هویدا ساخت، تا نیتها آشکار گردد و خلق با گمان آسوده به حقایق گوش فرا دهد (تا جایی که امکان داشت کلی پاسخ داده شد تا هم جواب جناب جويا باشد و هم پاسخ بهائیت). والسلام

jooya (ارسال شده: چهارشنبه، ۱۰ آبان ۱۳۸۵): جناب سربریر از آن جا که مطلب مورد اشاره جناب انصاری از اهمیت ویژه ای برخوردار است و به سیاست های کلی سایت مربوط می شود، خواهشمند است اجازه فرمایید مطلبی که بنده به نوعی در تایید فرمایش ایشان درج می کنم در این تاپیک بیاید.

ما، به عنوان شیعه دوازده امامی بر اساس توفیق شریف حضرت ولی عصر، معتقدیم که: **وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّتُهُ اللَّهُ** و اما در حوادثی که واقع می شود، به راویان حدیث ما مراجعه کنید. آنان حجّت من بر شمایند و من نیز حجّت خدایم. امام صادق علیه السلام نیز در ضرورت رجوع به فقیهان واجد شرائط چنین می فرماید: **فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفَقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَتَلَدَّوْهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْخَةِ لَا كَلْهُمُ** و اما کسانی از فقیهان که خویشان دار و حافظ دین و مخالف هوای نفس و مطیع امام زمان اند، پس بر مردم عادی و عوام است که از آنان پیروی کنند. البته این ویژگی ها در باره بعضی از فقیهان شیعه مطرح است نه در باره همه آنان. بر اساس این بیانات و نیز سفارش هایی از این قبیل، ما معتقدیم که

در دوران غیبت امام زمان علیه السلام باید از مراجع عظام تقلید، تبعیت و پیروی کنیم. بی تردید تمامی مراجع تقلید کار و تلاش علمی و فرهنگی را در ترویج دین و نیز در دفاع از کیان اعتقادی مسلمین، ضروری و لازم می دانند. من در همان نوشته نخست از شما درخواست کرده بودم که قبول زحمت بفرمایید و روش این سایت را به اطلاع مرجع محترمی که از او تقلید می کنید، برسانید و بگویید که عده ای از شیعیان معتقد به مرجعیت، مشغول دفاع علمی و فرهنگی از کیان اسلام و امام زمان علیه السلام هستند و نظر ایشان را جويا شوید و ما را هم مطلع فرمایید تا تکلیف خودمان را بدانیم.

نکته آخری که می خواهم به عرض و اطلاع شما و دیگر عزیزان برسانم آن است که علی علیه السلام خطاب به کمیل بن زیاد نخعی می فرماید: **العالم حاکم و المال محکوم علیه. علم حاکم است و مال محکوم علم است.** بر اساس این فرمایش و نیز بر اساس آنچه که پیش از این عرض کردم، در این زمانه که دوران دوران برخورد اندیشه ها و فرهنگ هاست، یکی از راه های مقابله با استکبار، مبارزه فرهنگی و فکری است. اگر مسلمانان و جوانان مسلمان نسبت به مبانی فکری و اعتقادی خویش استوار و پایدار بمانند، بی تردید کمر استکبار می شکند. استکبار علاوه بر مبارزات نظامی و لشکرکشی و کارهای سیاسی و اقتصادی و غیره و غیره، کار فرهنگی را نیز در اولویت کارهایش دارد. دوست من کار فرهنگی را کم ندانید. یادتان باشد که وقتی هارون الرشید، مناظره هشام بن حکم، شاکرد امام صادق و کاظم علیهما السلام را شنید، گفت: زبان هشام برای موسی بن جعفر از صد هزار مرد شمشیر زن، کاری تراست.

شکوه ای شورانگیز

حجسته، سایت نقطه نظر

درخانه اگر کس است يك حرف بس است!

حامد

درصص ۵۳ و ۵۸ آیام، جام جمیان سعی نموده اند با ارائه به اصطلاح اسنادی که مدعی اند گزارش ساواک از جلسات بهائی می باشد، ارتباط بهائیان را با رژیم پهلوی در جهت اهداف ضد اسلامی اثبات نمایند. نگاهی مختصر به روش جام جمیان در ارائه و تحلیل اسناد مزبور آشکارا نشان می دهد که ادعای این روزنامه وزین مبنی بر عالمانه و دقیق بودن، ادعایی بوج است.

راجع به این قبیل اسناد منتسب به ساواک و میزان صحت و اعتبار و سندیت آنها، در دیگر مقالات همین مجموعه، با آوردن نمونه هایی از اسناد مزبور، آنچه لازم است گفته شده است. اما در پاسخ همه آنها، دو سؤال اساسی از جام جمیان داریم و از ایشان تقاضا داریم در محضر خدا و ملت ایران، به آن جواب دهند. آن گاه می توان دوباره راجع به این قبیل اسناد و محتوای عجیب و غریب و گاه مضحک آنها بحث کرد.

اما سؤالات مزبور:

- چگونه اعتبار و صحت اسناد مزبور را به «روش تحقیق علمی تاریخی» ارزیابی و اثبات می کنید؟
 - بر فرض اینکه اسناد مزبور را ساواک تهیه کرده باشد، از کجا معتقداید که گزارش های ساواک واقعی بوده و جعلی نمی باشد؟
- جان جام جمیان شادباد



صد و شصت و چهار سال است که آنچه خواسته ای با من کرده ای. به زندانم فکندی، کتکم زدی و شکنجه ام نمودی، به زنجیر کشیدی، همسر و فرزندانم را کشتی، پدر و مادرم را ربودی و نابود نمودی، مرا نجس و پلید شمردی و از من دوری گزیدی، به رویم نف انداختی، تحقیر نمودی، از کار و شغل و تحصیل علم محروم کردی، عواطف و احساسات و قلبم را زیر پا گذاشتی، حتی قبرهای عزیزانم را زیر و زبر کردی، اموال دوستانم را مصادره کردی و به یغما بردی، فحش و دشنامم دادی و لعنتم کردی،... و از همه بدتر، محبوب و مولایم را تبعید و زندان کردی و شهید نمودی. اما به خدا قسم هیچ يك از این ها این چنین ناراحتم نکرد و دلم را به در نیآورد، چه که همه مظلومان تاریخ و حق جویان جهان، هزاران سال است که از این جور و ستم ها کشیده و می کشند. اما! اما! يك چیز و فقط يك کار تو دلم را به شدت بشکست و به درد آورد و آن تهمت ها و دروغ ها و افتراهایی است که به محبوب معنوی جان و دلم و به من و دوستانم بستنی تا جور و ستمی را که نمودی برای جهانیان و هموطنان عزیزم که چون تو نیستند و از ستم بیزارند، توجیه کنی.

تو را قسم می دهم به هر ارزشی که به آن اعتقاد داری و برایت محترم و عزیز است، که هر چه می خواهی ظلم کن و ستم روا دار، اما تهمت و افتراء مزین و مکر و ریا روا مدار. آنگذر اسیر نفرت و تعصب و کین شده ای که فرا موش کرده ای همه ادیان آسمانی و همه انسان های آزاده، تهمت و افتراء و ریا را بدترین و پلیدترین وسیله ستم و ظلم به بیگناهان و مظلومان و آزادگان حقیقی دانسته اند. آیا به یاد نمی آوری که قرآن مجید به نمایندگی از همه آن ادیان و وارستگان در این مورد چه می فرماید؟ «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؟» پس چه کسی است ظالم تر از آنکه بر خداوند به دروغ افتراء می بندد؟ آیا چنین ستم و افتراء و حقیقت پوشی را در مورد خود و عقایدت روا می داری؟ لابد طبق قانون طلایی همه ادیان و حقیقت جویان جهان، نباید آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران به پسندی، چه که اگر چنین نباشی طبق کلام خدا ظالم ترینی. چرا نمی خواهی دیگران خود به چشم خود متون معنوی و تعالیم آسمانی و تاریخ آئین یزدانی را که تازه از جانب خدای مهربان برای وحدت و صلح جهان و جهانیان آمده ببینند و خود قضاوت نمایند. از دو حال خارج نیست، یا حق است و داری و شفای دردهای امروز و فردای جامعه بشری، و یا باطل است و موجب تشدید و افروزی دردها. بنابراین تهمت و افتراء و ستم و ریا چرا؟ کافی است هر کس فقط و فقط به چشم انصاف خود ببیند. با این حال به خدا قسم که به حکم و دستور همین آیین جدید یزدانی، علی رغم همه افتراها و تهمت ها و ستم هایت، مقابله به مثل و انتقام را گناه می شمارم و دوستت می دارم چه که خدا عشق و محبت و اتحاد و دوستی و عفو و ایثار و صبر و بردباری و خلوص و فدا می خواهد، و نه ظلم و نفرت و کینه و دشمنی و ریا.

پس بیا تا زندگی خاکی مان به انتها نرسیده دست به هم دهیم و دوستی پیشه سازیم، زیرا در بستر و فضای دوستی و صفا و احترام و وفاست که می توان حقایق را بررسی کرد و دریافت و با به کار بستن آن حقایق، تاریکی بیگانگی در جهان امروز را به نور یگانگی روشن ساخت. بهاءالله، آن که منتظرش بودیم، برای همین آمده و به جهانیان چنین ندا فرموده: «ای دوستان، سرپردها یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه باریک دارید و برگ يك شاخسار» و «ای دوست در روضه قلب جز گل عشق مکار».

بهای ستیزی جام جم، گفتمانهای قدرت و تولید شبه علمی تاریخ

کاوایان صادق زاده میلانی، سایت نیوزگاه

قدرت برای عملی کردن اهداف خود باید جزئیات و اطلاعات با تفصیل را ساخته و اداره کند: هرچه جزئیات بیشتری بسازد و به عنوان حقیقت ارائه دهد استیلایش و قدرتش در تفکیک و تقسیم بندی موضوع مورد نظرش بیشتر می شود و این خود بر سلطه اش می افزاید. از این راه دانشی تولید می شود که در نهایت بر تسلط و حاکمیت قدرت بر موضوعش می افزاید. - میشل فوکو^۱

البته، زبردست، خود می تواند سخن بگوید... - ادوارد سعید^۲

«بهایت: آن گونه که هست» نشریه ایام ۲۹ از نمونه های اخیر تلاش قدرت برای تولید جزئیات و خُرده معلومات کاذب در راستای فرافکنی و استیلا بر یک گروه کوچکتر دگراندیش دینی است. ادوارد سعید پیشکسوت نقد شرق شناسی فرضیه مهمی در رابطه نظری ساختارگفتمان قدرت و تولید تاریخ ارائه کرده است. نقد سعید حاکی از آن است که قدرت با بهره گیری از دانش (دانشی که خود تولید می کند) پیشرفت می کند و دامنه اقتدارش را وسیعتر می کند. در چنین فضائی نهاد قدرت با نشستن بر کرسی فاعلی (سبزه یا ذهنیت فاعلی) به خلق دانش درباره موضوعی که در موضع منفعل (ابژه یا عینی) قرار داده است می پردازد. با ایجاد چنین رابطه زبردست و زبردست، اطلاع رسانی و ساختن تاریخ در اختیار گفتمانهای قدرت قرار می گیرد. نهاد قدرت هم آزادانه و بدون بازخواست و با استفاده از موقعیت فاعلی به تقسیم بندی شبه علمی، ترتیب دادن به داده ها و تفسیر دلخواه و آزاد از وقایع می پردازد و زبردست را آن چنانکه خود می پسندد تعریف می کند. از ویژگیهای این روش آن است که به زبردست فضائی داده نمی شود که سخن بگوید و خود را آن چنانکه هست و می خواهد تعریف کند. نهاد قدرت است که اجازه معرفی ابژه منفعل خود را به نحو لازم و مقتضی دارد. گفتمان زبردست و غالب همچون نقاشی ماهر زبردست را به اراده و دلخواه خود ترسیم می کند. بهائی ستیزان قلم به مزد وزارت اطلاعات در تقلید از همین روش به دلخواه خود و در راستای استیلا بر دگراندیشان بهائی به ساختن (بخوانید جعل) تاریخ پرداخته اند. اداره ارادی شبه دانش زبردست درباره زبردست و ندادن فضا از سوی گفتمانهای مسلط و غالب درسی است که بهائی ستیزان خوب آموخته اند. ادوارد سعید در مورد نقش امپریالیسم فرهنگستانی غرب و تلاش آن برای استیلا بر شرق در ساختن دانش مطلب زیر را مطرح می کند که کاملاً در مورد رابطه بهائی ستیزان با جامعه بهائی صدق می کند. او می نویسد:

در دوران معاصر هرگاه تنش سیاسی بین غرب و شرق روی داده است، غرب پیش از استفاده از خشونت ابتداء به ابزار شبه علمی و شبه تحقیقی روی آورده. با استفاده از این روش اول «ماهیت» موضوع مورد نظر خود را برای مخاطبان خود آشکار می کنند و سپس زنگ خطر را در مورد آن به صدا در می آورند و زمینه خشونت را فراهم می سازند. (ادوارد سعید، اسلام در خیر)

ایام ۲۹ نتیجه همین عملکرد با حقایق تاریخی و دین بهائی است. البته غرب اول زمینه چینی می کند و سپس خشونت، ولی بهائی ستیزان اول خشونت می کنند و سپس زمینه چینی.

بهائی ستیزان دستچین شده نشریه ایام نه سواد و دانش فرهنگستانی لازم را دارند و نه با سبک تحقیق تاریخی و زیربنای فلسفی آن آشناوند. تنها نتیجه کتاب خوانی بهائی ستیزان در ۲۸ سال اخیر دو کتاب صبحی و آواره است که اکثر مطالب ایام ۲۹ به نحوی از این دو مأخذ آورده شده است. صبحی و آواره را بهائیان از تشکیلات و جامعه بهائی بیرون راندند. اشکال هردو فساد اخلاقی و شهوت قدرت و کوشش برای کسب افتخار شخصی بود که با

زندگی روحانی و اخلاقی بهائی منافات دارد. امثال این دو اگر در صدر اسلام بودند برای خودشان صاحب فرقه و مقام می شدند (مانند صدها فرقه دیگر شیعه و سنی) ولی چون در دین بهائی اخلال و انشقاقی نیست این دو راهی به جز خود فروشی عقیدتی نیافتند. و بهائی ستیزان شماره ۲۹ ایام در همان سراب و با همان روش دنبال رزق روزانه اند.

در مورد آواره و صبحی و ارزش تاریخی این دو زیاد می توان سخن گفت ولی شاید نامه ای از صادق هدایت به حسن شهید نورایی، کتاب چشم انداز، پاریس ۱۳۷۹. نامه ۱ خرداد ۲۷ شنبه ماه می ۱۹۴۸ شاید گویای ارزش اجتماعی و اخلاقی صبحی این منبع ناب ایام ۲۹ باشد:

... از اخبار قابل توجه اینکه یکی دو هفته است نمی دانم با اشاره مقامات صلاحیت دار و یا ابتکار شخصی است که آقای صبحی با تمام وقاحت... و دردیگی بی سابقه ای مشغول تبلیغات ضد حقیر شده است. پهلوی هرکس می نشیند از خیانت به آزادی خواهی و بی سواد و مخصوصاً انحطاط اخلاقی من در فشان می کند و به طور خلاصه دشمن نمره یک میهنش را پیدا کرده است و حتی قدمی فراتر گذاشته برای من پیش آخوند ها مایه گرفته و ضمناً بدون اجازه من قسمت هایی از مقدمه رباعیات خیام را از رادیو داده است بخواند. البته از سابقه شکرآب اطلاع دارید. لابد منتظر بوده من بروم و به دست و پایش بیافتم. عییش اینجاست که من حوصله ندارم با او هم دهن بشوم و گر نه مطالب بسیار از دزدی و کثافتکاری های او دارم که بگویم. البته به این وسیله خودش را معرفی می کند و موجودی است مال میهنش. کسی که ده سال به پول عبدالبهاء معلق زده و آن طور نمک به حرامی کرد جای تعجب نیست بعد از آنکه من او را توی رادیو چپاندم، قصه بهش دادم و کتابش را تصحیح کردم و پامنبری اورنگ و شریعت سنگلجی را به چند نفر معرفی کردم، حالا خودش را گم کرده و یک پا مدعی خودمان بشود. قی آور است اما از اتفاقات بسیار معمولی اینجاست ...

این است کیفیت منابع ناب ضد بهائی نویسندگان ایام. عدم تحلیل و نقد منابع اطلاعات و داده ها لازم از ارادی شبه دانش ساخته زبردست درباره زبردست و بنابر خواسته ها، مصالح و نیازهای گفتمانهای قدرت است. در چنین فضائی نیاز به نقد نیست و همان صحه گذاشتن نهاد قدرت بر سندیت آن دلالت دارد.

ابتداء نسخه اینترنتی و سپس نسخه کاغذی این نشریه را خواندم. ایام ۲۹ نمونه کاملی از یک جریان اطلاعاتی مخالف دین بهائی است. عده ای نویسنده بدون هیچ زمینه علمی و بدون ارائه یک فکر یا اندیشه تازه به تکرار مکرر اساطیر اولین می پردازند. از نظر فلسفه تاریخ نگاری تمام نویسندگان ایام ۲۹ مقلد نظری ابتدایی ترین و ناپخته ترین نقدهای مارکسیست هستند. من به عنوان یک بهائی انتظار داشتم که این جمع طلاب مردود پیشین (چون طلاب باسواد و کاردان یا حجّت الاسلام شده اند و نیازی به چنین خودفروشی ندارند و باقی به همراه اصلاح طلبان در زندانند) پس از نیم قرن غور و مطالعه (پر خوانی) در آثار و تاریخ بهائی حد اقل یک مدرک جالب و تازه در اثبات حرفهایشان ارائه کنند و یا دست کم یک دید یا نقد تازه مطرح کنند ولی متأسفانه چنین نشد و قدرت برای تخطئه دین بهائی بار دگر در گل ماند. تاریخ نگاران معمولاً یا در جنبه های نظری و فلسفی و نظریه پردازی مسلط هستند یا در خُرده نگاری و جزئیات و شاخ و برگ وقایع مورد نظر. برخی نخبگان تاریخ نویس هم بر جنبه های نظری و کلان و هم بر جزئیات تاریخی مسلط هستند. بهائی ستیزان از معدود نویسندگانی هستند که نه از فلسفه تاریخ و روندهای کلان سر در می آورند و نه از جزئیات تاریخی. کاستی ایام ۲۹ هم در موارد کلان و نظری چشمگیر است و هم در موارد خُرده و جزئیات تاریخی. لازم است نمونه ای را از کاستی نگرش کلان مطرح کنم. خواننده ایام پس از ورق زدن و مطالعه نشریه بالاخره نمی داند تکلیف چیست. آیا بهائیان جاسوس روس تزاری اند یا خیر؟ آیا عوامل انگلستان اند یا نه؟ گرایش به صهیونیسم دارند یا خیر؟ اگر حضور در اسرائیل عیب است آیا معراج دلخواه حضرت رسول از راه اسرائیل با تبعید اجباری حضرت بهاء الله

همیشه به پیش می رود و همان طور که از واکنش مردم در سایتها پیداست ایرانیان به دین بهائی و آراء آن گرایش بیش از پیش دارند. سوم اینکه آقای باغستانی اگر انگلیسی بلد نیستند چرا فارسی ایشان و آشنایی ایشان با منابع تاریخی مرجع لنگ است و کاستی دارد؟ هر محقق تاریخ بایی که بخواهد حرف مطرحی در مسأله باب و بابیه بزند باید دست کم با تاریخ نبیل یا نقطه الکاف آشنا باشد. محققى که نتواند اصل ادعای حضرت باب را در مجلس ولیعهد در منابع مقبول الظرفین بیاید و فارسی آن را بخواند و هزار را از هزاران از بطن متن فارسی تمیز دهد چگونه به خود اجازه می دهد که به مصاف یک متخصص جهانی تاریخ بایی رود و ایرادهایی این چنین کودکانه به او بگیرد.

چهارم اینکه آقای باغستانی علمای حاضر در مجلس ولیعهد را شیعه اصولی فرض کرده اند که با تفکر و اندیشه اصولی به سؤال و جواب با مدعی قانمیت می پردازد و این اشتباهی بدیهی و نابخشودنی است و ناشی از همان بی اطلاعی عجیب و مزمن قلمهای به مزد است. علمای حاضر و مجتهدین از محضر اساتید و بزرگان شیخی اجازه اجتهاد داشتند و چون از مکتب شیخی بودند استدلال و روش ارائه پاسخ از سوی سید باب در همان چارچوب مذهبی فلسفی بود که آنها آن را درک می کردند و با آن آشنا بودند. اینان از همان تحوّل در اندیشه شیعه بودند که هسته نخستین پیروان باب را تشکیل می داد. پذیرفتن ادعای باب در آن مجلس از سوی مجتهدان شیخی نه به سبب ناتوانی حضرت باب در ارائه دادن جواب بلکه به علت حسادت و کینه توزی رقبای شیخی او در عرصه جامعه شیخی آن عصر بود. ناآگاهی تاریخی آقای باغستانی در این مورد نیز بیانگر راه ترکستانی ایشان است.

گفتنی و نقد درباره دروغهای آیام ۲۹ مثنوی هفتاد من کاغذ است ولی حیف است که از نکته زیر ناکفته بگذرم. صفحه ۵۳ آیام اختصاص به «خصوصت با جشن های نیمه شعبان» دارد. مسأله نیمه شعبان غامض نیست. با گذشت زمان ادیان را غبار خرافات و عقاید پوچ می گیرد. گروهی از مسیحیان بر این باورند که مسیح سوار بر ابر به کره زمین باز خواهد گشت و همه انسان ها در بازگشت او را خواهند دید (البته کره زمین صاف و مسطح نیست و لازمه رؤیت مسیح توسط همگان بنا بر قوانین هندسه چندین هزار گردش ماهواره ای به دور کره زمین است و گرنه دیدنش در رجعت از آسمان فقط برای تنی چند از مردم دنیا ممکن خواهد بود) البته اگر کره ای باقی مانده باشد چون قبل از آمدن مسیح قرار است ستاره های کهکشانی بر زمین بیفتند و پیش از آن نیز خورشید باید نورش تمام شود. ولی به هر جهت اگر مردمانی پس از سقوط ستاره هائی که هریک هزاران برابر زمین هستند بر آن باقی ماندند بنا بر بیان انجیل مسیح را سوار بر ابر خواهند دید. فرقه شیعه دوازده امامی اصولی نیز استثناء نیست. عده ای ممکن است باور داشته باشند که کودکی ۵ ساله از دست جباریه زمان در سامرا به چاهی پناه برده و هزار و اندی سال را در سرداب سامره به سر برده است و احياناً مسافرتهاى هم به دو شهر افسانه ای جابلقا و جابلسا (واقع در دو منتهی الیه شرق و غرب عالم — البته دقت داشته باشید که جهان گرد است و کره زمین منتهی الیه خاوری و باختری ندارد) داشته باشد ولی از نگرش بهائی این افسانه ای بیش نیست. نه حدیث و نه روایت و نه تاریخ و نه عقل و نه علم این اسطوره سازی را تأیید نمی کند. ولی آزادی اندیشه و اعتقاد از اصول اساسی دین بهائی است و بهرحال این باور فرقه اصولی محترم است و آنها مختارند که چراغانی کنند و جشن بگیرند و چلو و کباب و خورش و شیرینی به هم دینان خود نثار کنند و البته بهائیان نیز از شادی دیگر انسانها شاد می شوند.

در مقاله صفحه ۵۳ بهائیان دشمن نیمه شعبان معرفی شده اند که امری نادرست است. ولی جالب است که شاهد تاریخی مخالفت بهائیان با نیمه شعبان را در آرشیوهای سرعت رفته از بهائیان پیدا کرده اند. آن هم چه سندی. دستوری که آیام ۲۹ در افشاکری خود رو کرده ابلاغیه جامعه بهائی به بهائیان است که در بالای کارتهای دعوت عروسی در مورد امام زمان نویسد «عجل الله تعالی فرجه» و این دستورعمل خصوصی دشمنی با نیمه شعبان نیست بلکه آشکار است که چنین عبارتی با باورهای بهائی همخوانی ندارد و نوعی تقیه است. بهائی نمی تواند در آن واحد ادعای حضرت باب را بپذیرد و از

به شام و سوریه چه فرقی دارد؟ چرا قرآن مجید اراضی مقدسه را به یهود وعده می دهد و یهود را بر نوع بشر برتری می بخشد و چرا همچون مطلبی در آثار باب و بهاءالله نیست و چگونه است که آراء اینان صهیونیسم به حساب می آید و آن دیگر خیر؟ آیا بهائیان دست پرورده آمریکا اند یا خیر؟ از کدام تاریخ و بر مبنای کدام سند؟ در اکثر موارد برای گل آلود کردن آب و گنج کردن خواننده بهائیان دست نشانده استخبارات استعمار جهانی خوانده می شوند و با چنین کلی گویی تن به هیچ پاسخ محکمی نمی دهند و توانایی از شاخه به شاخه پریدن را حفظ می کنند.

آثار تمامی نویسندگان جام جم در این موارد اساسی متناقض است و از همه جالبتر اینکه بعضی از نویسندگان در یک مقاله خودشان چند حرف می زنند. چقدر زیبا بود اگر جام جم یک سمینار یا نشست با حضور این بزرگان و دیگر بهائی ستیزان تدارک میدید و در پایان کنفرانس تکلیف بهائیان را روشن می کردند و به این یک پرسش پاسخ می دادند که بهائیان دست پرورده کدامین قدرت خارجی اند؟ وقتی که وزارت اطلاعات و آیام ۲۹ و قلم به مزد و پیش و دیگر بهائی ستیزان نمی توانند جواب یک چنین پرسش اساسی را به طور منسجم و یکنواخت بدهند واضح است که کارشان ایراد دارد و از ارائه دقیق مسأله و درک آن عاجزند.

توان نویسندگان آیام ۲۹ را در ترسیم کلان تاریخی که تخصص قدرت است دیدیم. حال به محتوا و بررسی تاریخ خرد و جزئیات بپردازیم. اکنون بهترین و پخته ترین بحث تاریخی آیام ۲۹ را کمی دقیقتر مرور می کنیم تا کاستی های تاریخ نگاری بهائی ستیزان روشنتر شود. آقای سعید باغستانی در آیام ۲۹ زحمت کشیده اند و اثر دکتر عباس امانت «قبیله عالم» و بررسی ایشان را از مجلس ولیعهد و مناظره حضرت باب را با علمای تبریز زیر سؤال برده اند. نکته اولی که قابل تذکر است اینکه کتاب قبیله عالم بررسی جامع و کامل جنبش بابیه نیست و تاریخ نیمی از دوره پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار است. اگر محققى چون آقای باغستانی می خواستند که بحثی در باره مجلس ولیعهد داشته باشند لازم بود که کتاب «رستاخیز و تجدّد» دکتر امانت را و مخصوصاً بخش مربوط به مجلس ولیعهد را بررسی و نقد می کردند نه کتابی را که مسأله مورد نظر ایشان را در حاشیه مورد بحث قرار داده است. دوم اینکه لازم است توجه داشته باشیم که آقای باغستانی از مطالعه منابع انگلیسی معذورند چون دانش انگلیسی ایشان در این حد نیست که کتاب معتبر، غالب و مرجعی چون «رستاخیز و تجدّد» را مورد نقد قرار دهند و دستشان فقط به کتابی می رسد که ترجمه فارسی شده باشد. ترجمه فارسی هم که آشکارا متضمن محتوای اصل کتاب نیست و سندیت اصل را ندارد و بهرحال نویسنده ای (مثلاً صاحب نظر که به خود اجازه می دهد اثر دیگری را نقد کند باید لافل سواد مطابقه دو اثر را در فارسی و انگلیسی داشته باشد که بنا بر اعتراف خود این سواد را ندارد (ص ۶۳). آقای باغستانی حتی سواد انگلیسی اش در حدی نیست که در مورد ادعای حضرت باب در مجلس ولیعهد بتواند «هزار» را از «هزاران» در انگلیسی تمیز دهد و به خواننده هشدار می دهد که هزاران آمده در ترجمه اگر «اشتباه آبی» مترجم نباشد شاید ناشی از «بی اطلاعی عجیب او از مدّت غیبت امام زمان باشد» (ص ۶۳). سؤال ایشان را از زاویه دیگری مطرح می کنم: بی سوادى نقد نویسى که نتواند دو کلمه هزار و هزاران را در انگلیسی از هم فرق بگذارد و با بدبختی و شتابزدگی و بی اطلاعی خاص بهائی ستیزان نداند که مترجم یا نویسنده مسئول است مانند گرافه گوپیهای شخصیتهای خیالی «آلیس در سرزمین عجایب» مرغ پخته را به خنده می اندازد. حکایت آقای باغستانی مانند کسی است که می خواهد ردیه بر حضرت علی بنویسد و چون عربی نمی فهمد ترجمه چینی یک مقاله در معرفی حضرت علی را می خواند و بر مبنای آن رد می نویسد. این است حال و روز شبه محققانی که فریب زرق و برق دنیا را خورده و از آگاهی و بی طرفی لازمه تحقیق گریزانند. مطمئن باشید که صاحب نظران به بی اطلاعی و بی سوادى دشمنان دین بهائی می خندند و دشمنان دین بهائی باید نگران باشند چه با صرف این همه پول و هزینه و بیش از یک قرن سرکوب و شکنجه و کشتار رسمی بهائیان، امروز جامعه بهائی ایران پویاتر، محکمتر و استوارتر از

سوی دیگر عجل الله گوید. بهائیان بنا بر همین اصل و فرموده شوقی ربّانی کریسمس را نیز جشن نمی گیرند و برعکس شیعیان امروز ایران (به منظور مخالفت با نظام و کثفت کردن آن) درخت کریسمس چراغانی نمی کنند ولی این دستور بهائی به معنای مخالفت با مسیح یا مسیحیت نیست.

خوشمزه اینجاست که این عجل الله در بین جامعه بهائی ابداً مرسوم نبوده و نیست. مورد تاریخی که پیشینه این دستور را تشکیل می دهد مسأله دکترا ذبیح قربان در شیراز است و این توضیح و دستور عمل مربوط به شرایط خاص اوست که به عنوان شخص بهائی با نگاشتن «در ظل توجهات امام عصر عجل الله تعالی فرجه» بر روی کارت دعوت عروسی فرزندش باور بهائی را زیر پا گذاشت و وقتی با اشتباه خود روبرو شد بر عمل نادرست خود پافشاری کرد و از جامعه بهائی دور شد و مسلمان شد. ازاینکه نویسنده مقاله مسأله را سفسطه کرده و شخص مخاطب را نام نبرده و چارچوب تاریخی نامه را مشخص نکرده است تعجب نکردم چون روش ایامیان جز این نیست. در این مورد ولی شکر مضاعف خداوند یکتا را سزاست که شمایل این مؤمن به امام زمان شیعیان و معتقد به «عجل الله تعالی فرجه شریف» و نجات یافته از بهائیت با لباس رسمی فراماسونری در صفحه ۳۰ همین مجله موجود است تا بر همگان روشن شود که بهائیان بنا بر دستور دینی اجازه عضویت در جوامع مخفی (مانند فراماسونری) و انحصاری را ندارند. آنهایی که هوس این فعالیتها را دارند ناچار از دین بهائی خارج می شوند و به اسلام می گروند.

اینها همان نجات یافتگانی هستند که در حق امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می گویند و اسلام می آورند و پس از صرف شام و شیرینی و حضور در جشن نیمه شعبان خرقة فراماسون می پوشند و به جلسات آن می روند و خلایق و نیازهای عاطفی و روانی و عطش قدرت و شهوت کلام خود را با آن فعالیتها و در آن محافل پر می کنند. ضد و نقیضهای این چنین در مجله ایام ۲۹ که عکس شخصی شیعه و طرد شده از دین بهائی را در لباس فراماسون به عنوان یک بهائی به مردم ناآگاه قالب می کند روند حقیقت ستیزی و جعل تاریخ انجمنهای ضد بهائی را نشان می دهد و نشان دهنده بی دقتی و دستپاچگی مژمن بهائی ستیزان نیز هست. بی ارزشترین کالا در نزد آنان راستگویی و ارائه دادن واقعیتها است. آشکار است که توجه ایشان فقط به شعار و فرافکنی است نه به محتوا. منظور من از جعل تاریخ و ساختن شبه علمی دانش از سوی نهادهای زور و زور و تزویر همین فعالیتهای تاریکخانه ای و شوم است که فوکو آنها به درستی گفتمان قدرت با سودجویی از دانش خودیافته می نامد و در آغاز مقاله به آن اشاره کردم.

فوکو در نقد خود بر قدرت به خواننده نسل امروز هشدار می دهد. قدرت همواره می کوشد تا روابط و ضوابط خودیافته را به زور بر دیگران منطبق و با روشهای شبه علمی توجیه کند. دانشی که زیر نظر و به اراده قدرت حاکم این چنین ساخته و پرداخته می شود هدف خاصی را دنبال می کند و آن تحمیل ساختار ویژه ای بردیگری و استفاده نادرست از آن دانش غلط برای استیلای بردیگری است. متأسفانه نمونه هایی از دانشهایی دروغین که چنین ساخته و پرداخته می شوند در تاریخ بشر بسیار دیده می شود. در آفریقای جنوبی قدرت حاکم بر جامعه لازم می دید که آفریقاییان سیاه را حلقه مفقوده داروین (و دون مقام انسان بدانند) بدانند تا از آن راه نظام کثیف و شوم آپارتاید را توجیه کند و بومیان را سرکوب و از حقوق انسانی محروم بدانند. در تاریخ آمریکا نیز به چنین نمونه هایی در توجیه شبه علمی برتری نژادی سفید پوستان به سیاهان بر می خوریم. برده داری و جنایات و اعمال غیر انسانی بی شمار دیگری از این راه نهادینه و پذیرفته شد. امروزه نیز جمهوری اسلامی و دستگاههای آن با اجیر کردن گروهی شبه محقق تاریخی و با وام گرفتن نظریه های فرسوده و کهنه و پارانوید لنینی (در خامترین و سطحی ترین نوع ممکن) سعی در تولید و نشر دانشی کاذب در مورد دین بهائی دارد. شبه علمی که به صورت خرد و کلان و این چنین تولید می شود تنها یک هدف را دنبال می کند و آن ایجاد پیش زمینه و بستر لازم برای توجیه آزارهای آینده و استیلای افزونتر قدرت بر بردیگری است. ایام ۲۹ تلاشی سپری شده در همین راستا است.

دین بهائی ضد اسلام نیست

جام جم در آیام بارها ادیان بابی و بهائی را معلول دول استعماری دانسته که برای ایجاد تفرقه در اسلام وضعف ایران عزیز ایجاد و حمایت شده اند. در زیر دو مقاله ای راکه قبلاً در سایت ها در جواب این شبهه، موجود بوده، تقدیم می‌کنند.

الف: دیدگاه دیانت بهائی نسبت به اسلام

هـ - مهرپور، سایت دیدگاه

- اسلام آیین برحق و مؤسس آن رسول اکرم (ص) مبعوث من جانب الله است و قرآن مجید کتاب آسمانی است.
- اساس اسلام بر پایه ایمان به یکتائی خداوند، حَقانیت همه انبیاء و کتب مقدسه از تورات و انجیل و زبور است. در قرآن مجید مکرراً به صحت و اصالت انبیاء گذشته تأکید و تصریح گشته و تفاوت و تبعیض در مورد مقام و منزلت آن بزرگواران قائل نشده است «لا نفرق بین احد من رسله»
- هدف غائی نبی اکرم (ص) بر طبق آیات قرآن مجید تزکیه و تهذیب اخلاق و تعلیم حکمت بین مردمان و رفع اختلافات قومی و ایجاد الفت بین مؤمنین بوده است.
- شریعت اسلام حاوی اصول و احکامی بود که مدت یکهزار سال ضامن حفظ و بقا امت و موجب نظم و اداره جامعه و امت اسلامی و ارتباط بین اقوام و ملل متفاوت بود.
- اصول و مبادئ اخلاقی و روحانی اسلام شامل حقائق معنوی است که پایدار و دائمی است همچون اصل عدالت، مروت، صداقت، محبت که در واقع در همه ادیان نیز ملاحظه می‌شود و تغییر ناپذیر است. اکنون اگر پرسیده شود پس اختلاف دیدگاه بهائی با اعتقادات رایج مسلمانان کدام است؟ می‌توان به اجمال گفت: فلسفه اعتقادی بهائی بر این امر تأکید می‌کند که فرامین هدایت و فیض الهی مستمر و بدون انقطاع است، عبارت دیگر خداوند منان بر حسب شرائط و ضروریات هر عصر و زمان، تعالیم و احکام مناسبی برای حل مشکلات فردی و اجتماعی بشر عنایت می‌کند. بر واضح است که حامل این پیام و احکام الهی غیر از انبیاء و پیمبران یعنی نمایندگان حق تعالی که واسطه ارتباط عالم بالا با مردم زمین می‌باشند نمی‌تواند باشد. چنانچه در قرآن مجید آمده که هرگاه نسخ حکم و آیه ای لازم آید خداوند بنفسه اقدام می‌نماید و وضع قانون و شریعت تازه می‌فرماید. هر ناظر بی طرف و با انصاف با توجه به تحولات عمیق و شگرف یکی دو قرن گذشته در عرصه اجتماعی و من جمله ارتباطات بین کشورها و برخورد فرهنگها و تمدنها که نتیجه کشف وسائل حمل و نقل و ارتباط سریع بین کشورها و اقوام است تصدیق می‌کند که در این مرحله از تکامل انسان در کره خاکی مسائل و مشکلات و چالشهای تازه ای پیدا شده که مستلزم راه حل های جدید و قوانین و احکام بدیع است که الزاماً با اصول و احکام قدیم مختلف است. بهائیان معتقدند که به مصداق آیه کریمه «کل یوم هو فی شأن» یعنی هر روز شرائط و حالات ویژه خود را دارد باید با راهنمایی و هدایت الهی بدرمان دردهای مزمن جهان پرداخت و بر این باورند که خداوند در این عصر بر بشر ممت گذاشته و با ظهور پیامی آسمانی و دیانتی جدید توسط حضرت بهاءالله قوانین و تعالیمی موافق و مناسب حوائج عالم انسان برای رفع علل و عوامل دوری و اختلافات ملل و دول عالم و تاسیس وحدت و اتحاد بین مردم و صلح پایدار و عمومی و بسط عدالت اجتماعی ابلاغ فرموده است که از آن جمله تساوی حقوق همه افراد بشر اعم از سفید و سیاه، مؤمن یا غیر مؤمن، زن و مرد و مختصر همه ساکنین روی این کره خاکی است و رفع همه تعصبات نژادی، مذهبی و سیاسی.
- بحث و توضیح اصل وحدت عالم انسانی در این نوشته کوتاه ممکن نیست و باید در مقالات دیگری به آن پرداخت تنها به این نکته اشاره می‌شود که پس از قریب یکقرن از ابلاغ پیام حضرت بهاءالله اعلامیه جهانی حقوق بشر تقریباً بر همه مبادئ و اصول پیشنهادی و اعتقادی فوق الذکر صحه گذاشت و آن را جهت تصویب به دول جهان ابلاغ کرد (که ایران هم در زمره امضاء کنندگان آن منشور است)
- بهائیان بر این باورند که ظهور آیین بهائی بمنزله تحقّق وعده ها و انتظارات همه ادیان است چه که بلا استثناء همه در کتب مقدسه خود به قیام «منجی» بزرگ عالم در پایان و آخرالزمان با انتشارات و اصطلاحات مختلف اشاره کرده اند و آیات و احادیث اسلامی نیز در این باره تأکید دارد و بشارت به ظهور موعود بوفور در آن دیده می‌شود. با ظهور دیانت بهائی پیام وحدت و صلح در جهان منتشر گردید و در عین حال اصالت و حقیقت همه انبیاء و

چند ماه قبل در پایتخت یکی از کشورهای شمال اروپا به دعوت جامعه بهائی کنفرانس آزادی تحت عنوان «اسلام و میراث فرهنگی آن» برگزار شد که در آن عده نسبتاً کثیری یا از روی کنجکاوی و یا تحقیق در مورد دیانتی که تا اندازه ای در غرب ناشناخته است شرکت کرده بودند. سخنران جلسه یک جوان ایرانی تبار بهائی بود که شرحی جامع در باره تاریخ اسلام و دست آوردهای علمی و فرهنگی آن در طی قرنهای گذشته بیان کرد. ضمناً با نشان دادن اسلایدهای متعدد و جالب که نمایانگر میراث فرهنگی و تمدن اسلامی در کشورهای خاورمیانه چون ایران و شمال آفریقا و اسپانیا بود موجب آشنائی و علاقمندی شرکت کنندگان به مطالعه بیشتر اسلام شد و در پایان به پرسشهای متعدد آنان که غالباً مسیحی بوده و با پیش داوریهای غرض آلود و غلط اسلام را بصورت دیگری مجسم و تصوّر نموده بودند پاسخ داده شد.

پیروان آیین بهائی از بدو پیدایش آن در ۱۶۰ سال پیش تا کنون همواره با صداقت و صمیمیت از اسلام دفاع کرده و بدون هیچ ملاحظه حَقانیت پیامبر اسلام و منشأ الهی آن دین را ثابت کرده اند. در این راستا کتب و رسالات و مقالات مختلف نوشته اند و در سخنرانیها و سمینارهای منعقد در اروپا و آمریکا که بواسطه رواج شایعات و روایات بی اساس تا حدی با نظر شک و تردید به مروج آیین مبین اسلام می‌نگرند حقائق اساسی شریعت مقدس اسلام را بیان می‌کنند. بدیهی است در هنگام تشریح تاریخ و تعالیم اسلام بین اساس و حقیقت اسلام و پیرایه ها و خرافات و رسوم منتسب به آن تمیز قائل می‌شوند و به اصطلاح آب را از سرچشمه آن گرفته و از بدعتها و آلودگیهای ناشی از افکار و پندارهای ناصواب جدا می‌کنند.

قابل ذکر است که بسیاری از پیروان آیین بهائی قبلاً مسیحی و یا معتقد به ادیان دیگری بوده اند و در آن وقت حضرت محمد (ص) را بعنوان پیامبر راستین نمی‌شناختند ولی پس از ایمان به امر بهائی به حَقانیت رسول اکرم و ائمه اطهار اقرار و اعتراف کرده و قرآن مجید را وحی الهی و کلام آسمانی محسوب می‌دارند. متأسفانه این حقیقت بواسطه تبلیغات سوء از نظر اکثر مسلمین پوشیده است و خدمتی را که جامعه بهائی در شناساندن مقام و رتبه رسالت نبی اکرم در بین ملیونها پیروان ادیان دیگر نموده مسکوت مانده و نادیده گرفته شده است.

گفتنی است که ۸۰ سال قبل حضرت عبدالهء فرزند شارح امر بهائی و مرجع بهائیان جهان طی سفر سه ساله خویش در اروپا و آمریکا در مجالس و کلیساها و حتی کنیسه بهودیان در اثبات مقام نبوت و عظمت رسول اکرم داد سخن داده در نامه ای از آمریکا خطاب به بهائیان شرق می‌نویسد: «... تا بحال در این دیار نفسی نتوانست ذکر از حضرت رسول علیه السلام کند. علی الخصوص در کنائس و معابد مسیحیان و کلیمیان، بلکه حکایات و روایات عجیبه مغتربه در السن خلق منتشر بود که جمیع استهزاء می‌کردند ولی حال الحمدلله در صدر کنائس اثبات نبوت حضرت می‌شود و ابداً نفسی اعتراض ننماید و جمیع گوش می‌دهند و ساکت و صامت هستند...»^۱

دیدگاه دیانت بهائی در مورد اسلام مختصراً از اینقرار است:



پیامبران و علی الخصوص رسول اکرم (ص) ابلاغ و تصریح گشت تا به اراده الهی دشمنیها و سوء تفاهات دیرینه به دوستی و الفت و اشتی مبدل گردد.

ب: دین بهائی عامل تفرقه و ضعف شرق و اسلام نیست

ردیه نویسان علیه دیانت مقدس بهائی ۱۶۳ سال است که با فرا فکری می خواهند تفرقه های بی پایان در امت های اسلامی را به نام بهائیان تمام کنند و علت اصلی تفرقه در اسلام را ادیان بابی و بهائی بدانند. اما همان طور که تا حال ده ها روشنفکر مسلمان از شیعه وستنی علل تفرقه را در خود امت اسلام دانسته اند، شواهد متعددی در آثار بابی و بهائی وجود دارد که اثبات می کند نه تنها آن دو دین سبب تفرقه در اسلام و امت آن نبوده اند بلکه تعالیمی ارائه فرموده اند که نه تنها موجب وحدت مسلمین است، بلکه علت اصلی و نهایی وحدت اهل عالم از ادیان و عقاید گوناگون می باشد.

آنچه روشنفکران مزبور خاطر نشان کرده اند این است که از سال ۶۳۲ میلادی که روح مقدس حضرت ختمی مرتبت (ص) از این عالم ناموس به جهان الهی رجوع و عروج نمود - و حتی قبل از آن - چه کسانی در امت اسلامی تفرقه ایجاد کردند؟ و چه کسانی در طول تاریخ اسلام، تفرقه های سیاسی را نیز به آن تفرقه های دینی ایجاد شده افزودند؟ و در این ۲۸ سال پس از انقلاب اسلامی نیز، چه کسانی به دهها فرقه سیاسی - مذهبی اسلامی مزبور، فرق و انشعابات جدید دیگری افزودند؟ و آن کسان چه دینی داشتند؟ و آنان که دشمنی با فرهنگ اسلامی و امت اسلامی داشتند چه کسانی بودند و چگونه از این همه تفرقه و فسادان وحدت استفاده کردند؟ چه کسانی هم اکنون به نزاعهای لفظی و عملی سیاسی - مذهبی در امت اسلامی مشغولند و به چه روش و لحنی چنین می کنند که حتی بزرگترین مسئولین محترم این آب و خاک نیز از ادبیات سوء سیاسی و اخلاق ناپسند متنازعین، ابراز نگرانی آشکار در رسانه ها و مطبوعات می کنند؟ پاسخ از نفس پرسش ها پیدا است و بررسی بیشتر آن مربوط به خود مسلمانان فرهیخته و منصف و وسیع النظر است.

اما در اینجا چون ردیه نویسان بی انصاف و نا مهربان، نا جوانمردانه بهائیان را عامل اصلی تفرقه دانسته اند، به بعضی شواهد آثار بهائی در این خصوص اشاره می نماید و قضاوت را به عهده عزیزان منصف و مهربان هموطن می نهد. حضرت بهاء الله بنیانگذار آسمانی دین بهائی در خصوص حقیقت فوق می فرماید قَوْلُهُ الْحَكِيم: «اگر حزب فرقان فی الحقیقه به آنچه از قلم رحمن نازل شده عمل می نمودند، جمیع من علی الارض به شرف ایمان فائز می گشتند. اختلاف اعمال سبب اختلاف امر گشت و امر ضعیف شد... شریعت رسول الله روح ما سواه فاده را به مثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیج های لایتناهی زده اند و این سبب ضعف شریعت الله شده و ما بین عباد، و تا حین، نه ملوک و نه مملوک و نه ضلوعک (فقیر) هیچ یک سبب و علت را ندانستند و به آنچه عزت رفته راجع شود و علم افتاده نصب گردد آگاه نبوده و نیستند... حال سنگ ناله می کند و قلم اعلی (اشاره به خودشان و قلمشان) نوحه. ملاحظه نما که چه وارد شد بر شریعتی که نورش ضیاء عالم و نارش هادی امم، یعنی نار محبتش. طوبی لِلْمُتَّقِرِينَ وَ طوبی لِلْمُتَّقِرِينَ وَ طوبی لِلْمُتَّقِرِينَ^۱ و نیز: «امروز فی الحقیقه حزب الهی مُحاط و سایرین محیط مشاهده می شوند چنانچه مشاهده فرموده اید بلاد اسلام را به بهانه های مختلف اخذ نموده اند. وقت آمده که جمیع به کمال نوحه و ندبه و عجز و ابتهاج به غنی متعال توجه نمایند که شاید بحر رحمت به موج آید و آفتاب فضل اشراق نماید و ذلت به عزت تبدیل شود و ضعف به قوت. باری آنچه بر امت مرحومه وارد شده و می شود از خود ایشان است به قول من قال: این همه از قامت نامازی بی اندام ماست. تفکر در عزت اسلام از قبل نمائید که به چه مقام رسیده بود و حال در ذلت وارد. اسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيمَ عَمَّا قُلْتُ وَ أَقُولُ إِنَّهُ يُعَزُّ مِنْ يَشَاءُ وَيُدَلُّ مِنْ يَشَاءُ يُؤْتِي وَيَمْنَعُ؛ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ هُوَ الْقَوِيُّ الْغَالِبُ الْمُقْتَدِرُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۲ پاسخ به علل مزبور و راه نجات را می توان در آثار

موجود امم حضرت بهاء الله جَلَّ اسْمُهُ الْأَعْظَمُ یافت. برای شروع می توان به رساله مدتیّه از جانشین آن حضرت، یعنی حضرت عبدالبهاء و پیام منبع ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ مرکز جهانی بهائی، بیت العدل اعظم، مراجعه نمود.^۴ اما در اینجا نمونه ای را که نه فقط درباره ضعف مسلمین، بلکه درباره ضعف کل ملل شرق در برابر غرب می باشد، از قسمتی از لوح حضرت عبدالبهاء تقدیم می دارد که در آن به مخاطب آن امر فرموده اند به تولستوی نویسنده روسی درباره این وضعیت مطابق لوح توضیح دهد. در این لوح ملاحظه فرمایید علاوه بر شرح وضعیت مزبور و علل آن، چگونه راه استقلال و رشد شرق را نیز اشاره می فرمایند. در اینجا همه را قسم می دهد به هر عقیده ای که دارند که در آن تفکری عمیق فرمایند، و به خصوص تناقض آنکه دقت فرمایند در آخر بیان مبارکشان که برعکس آنان که به نظریه تنازع بقا معتقدند، راه نجات را راهی معنوی می دانند که شرق و غرب را به وحدت و صلح و محبت می رساند و نه راهی که باعث تشدید دور باطل جنگ و جدال می شود. ایشان می فرمایند:

إِنَّ الْغَرْبَ مِنْهُ عِدَّةٌ قُرُونٌ قَدْ سَطَا عَلَى الشَّرْقِ بَرَجْلَهُ وَ خِيَلَهُ وَ إِلَيَّ الْآنَ مُسْتَمِرًّا وَ سَجَرِي الْهَجُومِ بِجَمِيعِ قُوَّاتِهِ مُسْتَمِرًّا إِلَى يَوْمِ النُّشُورِ حَيْثُ تَرَى جُيُوشًا عَازِمَةً تَصُولُ صَوْلَةَ الْأَسْوَدِ مِنْ غَابَاتِ الْغَرْبِ إِلَى مِيَادِينِ الشَّرْقِ. منها: جيشٌ مِنَ الثَّرْوَةِ وَ جيشٌ مِنَ الصَّنْعَةِ وَ جيشٌ مِنَ التِّجَارَةِ وَ جيشٌ مِنَ السِّيَاسَةِ وَ جيشٌ مِنَ الْمَعَارِفِ وَ جيشٌ مِنَ الْأَكْشَافَاتِ وَ جُنُودٌ جَرَّارَةٌ تَصُولُ مِنَ الْغَرْبِ بِسِلَاحِ قَاطِعٍ وَ تَفْتَحُ فُتُوحَاتٍ فِي كُلِّ جِهَاتِ الشَّرْقِ وَ مِنْ جَمَلِهِ فُتُوحَاتُهَا الْجَدِيدَةُ فِي الْأَقَالِيمِ الصَّيْنِيَّةِ وَ الشَّرْقِ لَيْسَ لَهُ مَقَاوِمَةٌ لِهَذِهِ الْجُيُوشِ الصَّالِحَةِ وَ الْجُنُودِ الْجَرَّارَةِ الْقَاهِرَةِ أَبَدًا. فَالْجَلُّ الْحَكِيمُ يَذُرُّكَ عَوَاقِبَ هَذَا الْأَمْرِ الْعَظِيمِ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَيَّ دَلِيلٍ فِي هَذَا السَّبِيلِ. إِذَا أَيُّهَا الرَّجُلُ الْجَلِيلُ تَمَعَّنَ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ. هَلْ تَتَّصِرُ الْمُحَافَظَةُ لِلشَّرْقِ مِنْ سَطَوَاتِ الْغَرْبِ فِي مُسْتَقْبَلِ الزَّمَانِ بِوَسَائِلِ التَّدْبِيرِ وَ التَّرْتِيبِ وَ التَّعْدِيلِ وَ لَوْ كَانَ بِكُلِّ إِنْتِقَانٍ؟ لا وَ رَبِّي الرَّحْمَنُ؛ بَلْ إِنَّ الْأُمُورَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ. فَبِنَاءً عَلَى ذَلِكَ يَقْتَضِي أَنَّ أَهْلَ الشَّرْقِ يَتَمَعَّنُونَ فِي أَكْثَافِ وَسَائِلِ فِعَالِهِ يَحَافِظُونَ بِهَا عَلَى عِزِّهِمْ وَ شَرَفِهِمْ وَ اسْتِقْلَالِهِمْ وَ دِمَارِهِمْ مِنَ الْآيَادِي الْعَائِيَةِ مِنَ الْغَرْبِ. فَلَا شَكَّ أَنَّ كُلَّ لُؤْسَائِطٍ مَعْدُومَةٍ وَ الْوَسَائِلِ مَفْقُودَةٍ إِلَّا الْقُوَّةَ الْإِلَهِيَّةَ وَ الْقُدْرَةَ الرَّبَّانِيَّةَ وَ السُّطُوَّةَ الْمَلَكُوتِيَّةَ وَ الصَّوْلَةَ الْإِلَهِيَّةَ. إِنَّمَا هَذِهِ قُوَّةٌ تَقَاوَمُ كُلَّ هُجُومٍ وَ تُشَدِّدُ تَكُلَّ جُنُودٍ وَ تُشَدِّدُ شَمْلَ كُلِّ عُنُودٍ وَ تَهْزِمُ كُلَّ جُيُوشٍ كَمَا سَبَقَ فِي الْقُرُونِ الْأُولَى (در اینجا مثال تاریخی از فتح روحانی حضرت مسیح (ع) می زند و سپس در ادامه می فرماید...) فَيَنْبَغِي إِذَا لِأَهْلِ الشَّرْقِ الْآنَ أَنْ يَتَسَكَّبُوا بِقُوَّةِ قَاهِرَةِ الْهَيْبَةِ وَ قُدْرَةِ بَاهِرَةِ الْمَلَكُوتِيَّةِ حَتَّى يَقَاوَمُوا بِهَا كُلَّ جَيْشٍ كَثِيفٍ مُهَاجِمٍ مِنَ الْغَرْبِ إِلَى الشَّرْقِ؛ بَلْ يَفْتَحُوا بِهَا تِلْكَ الْفَلَاعَ الْحَصِينَةَ الْمُحْجَرَةَ بِأَعْظَمِ أَسْلِحَةٍ قَاطِعَةٍ مِنْ مَوَادِّ جَهَنَّمِيَّةٍ، وَ سَيُهَيِّمُ كَلِمَةَ اللَّهِ وَ سِلَاحَهُمُ السَّلَامَ وَ جَيْشَهُمْ مَعْرِفَةَ اللَّهِ وَ قَائِدَهُمُ التَّقْوَى وَ ظَهْرَهُمُ الْمَلَأَةُ الْأَعْلَى وَ نَصِيرَهُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ زَادَهُمُ التَّوَكُّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قُوَّتَهُمْ تَأْيِيدًا مُتَتَابِعًا مِنْ شَدِيدِ الْقُوَى»

(همانا غرب از چند قرن قبل با پیاده و سواره نظامش بزور داخل شرق شد و تا حال ادامه دارد و بزودی هجوم مستمر به جمیع قوایش واقع خواهد شد تا یوم نشور). بطوری که می بینی لشکریهای عظیم را که حمله شدید می کنند مانند حمله شیران از جنگل های غرب به میداین شرق. از جمله این لشکرها عبارتند از: ثروت و صنعت و تجارت و سیاست و معارف و اکتشافات، و لشکریهای بزرگ از غرب به سلاح قاطع حمله می کنند و در کل جهات شرق فتوحاتی می نمایند و از جمله فتوحات جدید آن در اقلیم چین است و برای شرق، ابدأ مقاومتی در برابر این لشکریهای مهاجم و جنود عظیم و قاهر وجود ندارد. پس مرد حکیم عواقب این امر عظیم را می فهمد و به دلیلی در این راه نیازی ندارد. لذا ای رجل جلیل (تولستوی) در عواقب امور موشکافی کن. آیا برای محافظه شرق در آینده از سلطه غرب، وسایل تدبیر و ترتیب و تعدیل ولو به کمال اتقان باشد، تصور می شود؟ نه قسم به پروردگرم! بلکه امور در

پس یقین آن... بی دین عملش قلابیست

اصولاً یکی از روشهای نا جوانمردانه که نشان از ضعف صاحبان آن و تهی بودن ادعایشان از منطق و دلیل محکم دارد، دادن نسبت های نادرست و ناروا و دروغ به گروهها و اقلیت های سیاسی و مذهبی یا افرادی بوده است که با ایشان دشمنی داشته اند. ایشان با هر فرد یا گروهی که مخالف بودند و قصد خراب کردن وجهه او را در نظر مردم داشتند، شخص مورد نظر را به گروهی که بحق یا ناحق در نظر اکثریت جامعه مردود محسوب می شدند، نسبت می دادند. از جمله این موارد، نسبت دادن مخالفان به بی دینی یا بایی یا بهائی بودن، بوده است تا بدین وسیله به هدف خود برسند.

شعر طنز زیر که از کتاب باغ بهشت اثر اشرف الدین حسینی، مدیر روزنامه نسیم شمال، گرفته شده، نمونه ای از رواج بکارگیری این روش در مورد هر فردی است که به نوعی، قصد احیاء و آبادانی و ایجاد روشنفکری در میان مردم ایران را داشته است و امروزه نیز به شکلی دیگر با بکارگیری همین روش و نسبت دادن بهائیان به صهیونیسم و کمونیسم و رژیم پهلوی، همان منظور را دنبال می کنند تا مانع گرایش مردم به سوی تعالیم دینات بهائی و در نتیجه ترویج افکار روشنفکری و آبادانی ایران شوند.

گیلا باقر، بلی آقا

چه خبر، هیچ آقا

چیست این غلغله ها، غلغل نی پیچ آقا

تازگی حاجی بلال آمده از شهر حلب، حرفها می زند از فرقه مشروطه طلب
پس یقین آن... بی دین عملش قلابیست، ایها الناس بگیرید که ملعون بایست
خبر تازه دگر چیست در این گوشه کنار، یارو امروز چه می گفت میان بازار
جان آقا سخن از نشر معارف می گفت، نقل مشروطه و از خرج و مصارف می گفت
پس یقین آن... بی دین عملش قلابیست، ایها الناس بگیرید که یارو بایست
پسر کوچک دکتر ز فرنگ آمده است، بلی آقا آمده با علم و زرنگ آمده است
به چه شکل آمده برکو بمن از راه وفا، خاک عالم بسم ساج بسر چکمه بپا
پس یقین آن... بی دین عملش قلابیست، ایها الناس بگیرید که آنهم بایست
کر بلا باقر بگفت مشدی حسین بقال، کاغذی بود که می خواند به صد استعجال
جان آقا چه بگویم که چها می دانند، روزنامه است تمام کسبه می خوانند
پس یقین آن... بی دین عملش قلابیست، ایها الناس بگیرید که یارو بایست
گیلا باقر، علی آقا ولد ملا علی، تازگی آمده از لندن و پاریس، بلی
جان آقا چه بگویم سخن زیر جلی، تازه دیشب ز فرنگ آمده با یک فکلی
پس یقین آن... بی دین عملش قلابیست، ایها الناس بگیرید که آنهم بایست
حسین آقای معمم به سرش دستار است یا که برداشته عامه، فرنگی وار است
جان آقا چه دهم شرح که حالش زار است، کله اش یک وجب و دریخه اش زنار
است

پس یقین آن... بیدین عملش قلابیست، ایها الناس بگیرید که یارو بایست
جعفر آقا پسر حاجی تقی کارش چیست، می رود مدرسه تازه و گفتارش چیست
جان آقا به سخن از علم و ریاضی دارد شکوه بسیار ز آخوند و ز قاضی دارد
پس یقین آن... بی دین عملش قلابیست، ایها الناس بگیرید که آنهم بایست
شیخ عطار چه می گفت با آمل حسن، که حسن جست و معلق زد و بگسست رسن
جان آقا بحسن شیخ فقیر محزون، گفت کو مجلس و مشروطه و عدل و قانون
پس یقین آن... بی دین عملش قلابیست، ایها الناس بگیرید که آن هم بایست
یارو از مسکو و تفلیس چه سوغات آورد، جان آقا دو جبین تلخی اوقات آورد
صحبتش چیست به هر مزله و ویرانه، سخنش مدرسه و علم و قرائت خانه
پس یقین آن ... بی دین عملش قلابیست

خطر عظیم است. پس بنابراین بر اهل شرق است که موشکافی کنند در اکتشاف وسائط کارایی که به آن عزت و شرف و استقلال و آبرویشان را از ایادی بازیچه گر غرب محافظت نمایند. پس شکی نیست که کل وسائط معدوم و کل وسائل مفقود است مگر قوه الهی و قدرت ربانی و سطوت ملکوتی و غلبه لاهوتی. همانا این قوه مقاومت هر هجوم می کند و همه لشکرها را فرار می دهد و اجتماع و اتحاد هر ستیزه گر را پراکنده می سازد و کل لشکرها را شکست می دهد، چنانکه در قرون اول گذشت... پس شایسته است الان برای شرقی ها که به این قوه غالبه الهیه و قدرت خیره کننده ملکوتی چنگ زند تا به آن هر لشکر مترکم مهاجم از غرب به شرق را مقاومت کنند، بلکه به آن (قوه الهی) آن دژهای محکم مجهز به بزرگترین اسلحه قاطع مواد جهنی و آتش زا را فتح نمایند. پس شمشیرشان کلمه الله، سلاحشان صلح و سلام، لشکرشان معرفت خدا و سردارشان تقوی و پشتیبانشان ملاء اعلی و یاورشان پروردگار آسمانهای بلند مرتبه و توشه شان توکل بر خدا و قوه شان تأیید و کمک متتابع از شدید القوی است.^۴

به این ترتیب در این لوح وده ها لوح دیگر قوه کلام الهی را که در این زمان به وسیله حضرت بهاءالله آشکار شده راه حل مشکلات هم غرب وهم شرق می فرماید. به همین خاطر بود که تولستوی نیز منصفانه در یکی از چندین اظهار نظرهای مشاهیر چنین نوشت: «تعالیم بهائی روح این عصر و به مقتضای نیاز بشر پدید آمده است... باید تعالیم واحکام بهائی را در جهان تنفیذ نمود و وحدت حقیقی را که اساس این دینات است نشر داد.»^۵

از نکات مهمی که هموطنان عزیز باید بدانند و به واسطه آن به دسیسه های ردیه نویسان علیه دین بهائی - امثال آقای شهبازی که امر بایی و بهائی را عامل اصلی قاچاق تریاک برای ضربه زدن به ملت ایران ذکر می کنند - آگاه گردند، هشدارهای حضرت عبدالهه است از آن قبیل که در لوح مبارک مندرج در فوق ملاحظه می فرمایید. موردی را که درباره چین در لوح مبارک فوق الذکر فرموده اند در لوحی دیگر توضیح داده اند. قسمتی از آن لوح نیز در ذیل تقدیم می گردد تا خود شما عزیزان قضاوت فرمایید. قوله العزیز: «... در مسأله حشیش، فقره مرقوم بود که بعضی از نفوس ایرانیان به شرش گرفتار. سبحان الله این از جمیع مسکرات بدتر و حرمتش مضرح... اما افیون و زقوم کثیف و حشیش خبیث، عقل را زائل و نفس را خامد و روح را جامد و تن را ناهل (خشکیده و پژمرده و تشنه) و انسان را به کلی خائب و خاسر نماید با وجود این چگونه جسارت نمایند. ملاحظه نمایید که اهالی هند و چین چون به شرب دخان این گیاه سبجین معتادند چگونه مخموم و مهیوت و منکوب و مذلول (خوار) و مردولند (پست). هزار نفر مقاومت یک نفر نتواند. هشتصد گزور نفوس از اهل چین مقابلی با چند فوج از فرنگ ننمود زیرا جبن و خوف و هراس در طینتشان به سبب شرب دخان افیون محمّر گشته. سبحان الله چرا دیگران عبرت نگیرند. از قرار معلوم این فعل مشنوم (نا مبارک) به مرز و بوم ایران نیز سرایت کرده اعداؤنا الله و ایاکم من هذا الحرام القبیح والدخان الکثیف و زقوم الجحیم کما قال الله تبارک و تعالی: یغلی فی البطن کغلی الحمیم.» (خدا ما و شما را از این حرام قبیح و دخان کثیف و زقوم جهنم پناه دهد و حفظ کند. چنانکه خداوند تبارک و تعالی فرمود: می جوشد در شکمها چون جوشیدن آب گرم (سوره دخان قرآن مجید آیات ۴۶-۴۵))^۶

آری درست می خوانید و چشمانتان درست می بیند. این سخنان فرزندی از ایران است که چندین دهه است ردیه نویسان او را ضد ایرانی و عامل تفرقه بین مسلمانان معرفی کرده اند.

یوم تبلی السرائر

(روزی که پنهانی ها آشکار شود!)

حامد

شده است؛ و ایشان تنها بهائی غربی نیست که در اثر ایمان به امر بهائی به حقانیت اسلام اذعان نموده، بلکه امثال ایشان فراوانند، حال آنکه قبل از ایمان بعضاً عکس این اعتقاد را داشته اند. (قابل توجه آنکه ایام بدون آگاهی از این حقیقت، درص ۶۱ جناب وودکاب را مسخره نموده است)

ازجم جمیان و ردیه نویسان و مفترین دیگر تقاضا آنکه به شهادتی که دکتر ناصرالدین صاحب زمانی در کتاب *خداوند دوکعبه*، صص ۲۲۹-۲۲۶ درباره کتاب جناب استان وودکاب مزبور داده اند خوب توجه فرمایند، و ضمناً بدانند که آقای دکتر صاحب زمانی از عقیده دینی جناب وودکاب اطلاع نداشته تا خدای ناکرده به خاطر این شهادتشان مورد ملامت و بی مهری مکذبین و مفترین قرار نگیرند: «۵ ماه پیش از سفرم به بستان، در فروردین ۱۳۴۶ در کتابخانه مسجد زیبای واشنگتن به کتاب کوچکی از یک نویسنده آمریکایی برخوردیم که از جهاتی چند دارای گیرایی خاص بود. کتاب نوشته استن وودکاب *سهم اسلام در تمدن جهان* نام دارد (Islamic contribution to civilization)، و یکی از کم نظیرترین کتابهایی به شمار می رود که در کمال اختصار، لیکن با رسایی و دیدی وسیع و جامع، درباره اهمیت تمدن اسلامی برای تاریخ و فرهنگ انسانی، به یک زبان زنده غربی، تا آنجا که نویسنده آگاهی دارد، تا کنون تدوین یافته است.» و لازم به ذکر است که جناب وودکاب در اثری دیگر تحت عنوان *آرامش برای جهان پر آشوب* صفحات ۵۹-۵۰، نیز از نقش اسلام در تمدن جهان به تفصیل یاد نموده اند و همچنین در آن به نقش دیگر ادیان و نتیجتاً و طبیعتاً به نقش دیانت بهائی به عنوان دین جدید جهانی که ادامه راه ادیان قبل است، پرداخته اند. و اگر چه دوستان نا مهربان ردیه نویس چون جام جمیان عمداً از این حقیقت چشم پوشیده اند، ولی همه این حقایق حاکی از آن است که ادیان الهی قبل و اسلام عزیز در دیانت بهائی حیات و جلوه جدید یافته اند و فضیلتی با دیدی که از آثار بانی و بهائی راجع به ادیان مزبور گرفته اند، توانسته اند درباره اسلام عزیز آثاری پدید آورند که خود فضلا و علمای اسلام بر «کم نظیری» آن اذعان نموده اند و یکی از وجوه آن «دید» اخذ شده از آثار بهائی، اتحاد و وحدت ذاتی و عمیقی است که بین ادیان وجود دارد و به علت همین اتحاد و وحدت است که فی المثل به قول مرحوم محمد اقبال لاهوری «همه خطوط و سیرهای متنوع فکری ایرانی را بار دیگر به صورت یک ترکیب جامع در نهضت دینی بزرگ ایران جدید می توان یافت، یعنی در آیین بانی و بهائی.»

جوان دیگر بهائی که خود را «عاشق بیداری» معرفی کرده، قسمتی از کتاب *مفاوضات* حضرت عبدالهه، صص ۱۴-۱۹ را که درباره حضرت محمّدص است ارسال کرده تا معلوم شود چگونه گوینده چنین بیانات و عشاق جان برکف وی، می توانند «روپاروی جهان اسلام» باشند. آری ایامیان چون به بن بست رسیده اند، به اکاذیب و افتراء متوسل شده اند تا ملت شریف ایران را بفریبند. حال آن که برهملان عزیز مدّت هاست که حقایق آشکارگشته. اینک حتی اقلیت آلت دست ایامیان نیز با خواندن این حقایق، فریب نخورده، علیه هموطنان عزیز بهائی شان تحریک نخواهند شد. عین بیان حضرت عبدالهه چنین است:

حضرت محمّد (ص) - اهل اروپا و آمریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده اند و صدق (راست) انگاشته اند و حال آنکه راوی یا جاهل بوده و یا مبغض و اکثر راوی ها قسیس ها (کشیش ها) بوده اند و هم چنین بعضی از جهلای اسلام روایت های بی اصل از حضرت محمّد نقل کردند و به خیال خود مدح دانستند. مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار مملوحت دانسته و کرامت قرار داده زیرا این نفوس جاهله تکثر زوجات را از قبیل معجزات شمرده اند و استاد مورخین اروپا اکثرش بر اقوال این نفوس جاهله است. مثلاً شخص جاهلی در نزد قسیسی گفته که دلیل بزرگواری، شدت شجاعت و

در صفحه ۴۷ ایام حضرت آیت الله تسخیری گفته اند: «بهائیت رویا روی جهان اسلام» است. در کنار مصاحبه ایشان نیز فهرست کتب ردیه ضدیلهائی وسایت بهائی ستیز بهائی پژوهی، بدون آن که حتی یک منبع بهائی در آن مذکور باشد، ارائه و معرفی شده است تا بهائی پژوهان به آن مراجعه کنند. آن هم در حالی که کتب بهائی را از دسترس هموطنان عزیز خارج می کنند، وسایت های بهائی را هم هروقت اراده کنند فیلتر می نمایند. چنین است که خداوند فقط و فقط در یک صفحه، به دست خود بهائی ستیزان، نیات واهداف وروش ایشان را در ضدیّت با دین وجامعه بهائی برملا می سازد تا کذب ادعاهایشان مبنی بر این که در ایران کسی به خاطر بهائی بودن حقوقش تضییع نشده، نزد هموطنان عزیز وجهانیان، آشکار شود. آیا این افتخار ملت ایران است که علمای دینی اش برای تضییع حقوق گروهی از انسان ها، حتی خارج از کشور ایران نیز فعالیت کنند؟ پس آن جواب هائی که برای مجامع حقوق بشر و سازمان های غیر دولتی انسان دوست در این ۳۰ سال سر هم بندی شده چه می شود؟ آیا این همه به این خاطر است که بهائیان تنها گروه غیر از خود مسلمانان بر روی کره زمین هستند که طبق متون وحیانی دین خود به شکلی کاملاً واقعی، اسلام را به عنوان دینی از طرف خدا به حساب آورده اند؟ آن هم در شرایطی که به گفته سیمای جمهوری اسلامی در یکی از برنامه های اوایل آبان ماه ۱۳۸۴، ۱۰۰۰۰ سایت ضد اسلام در اینترنت مشغول به کارند و به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی (مورخ شنبه ۱۲ آذر ۱۳۸۴، شماره ۷۶۴۷)، ۵۰۰۰ عنوان کتاب در مخالفت با مذهب شیعه با ارائه ۸۰۰۰ شبهه تا کنون چاپ شده و ۷۵ درصد این کتب در تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام، تنها پس از پیروزی انقلاب اسلامی نوشته شده اند.

چند جوان بهائی که از این همه بی انصافی و حقیقت ستیزی جام جم نامهربان و امثال جناب آیت الله غرق تعجب شده اند، و در تازه ترین اقدام ضد دینی و ضد بشری در سال جاری، خود یا همدینان شان از دانشگاه به شکلی زیرکانه محروم شده اند، دعوت صفحه ۲ ایام جام جم را اجابت کرده، از جمله درباره دومورد فوق در صفحه ۴۷ ایام، چند مطلب نوشته اند تا تقدیم هموطنان عزیز نمایند. یکی از ایشان چنین نوشته:

مطمئنم برای هموطنان عزیزم جالب و حیرت انگیز خواهد بود که بدانند چند اثر کم نظیر درباره دیانت مقدّس اسلام و تاریخچه آن که در دنیا نوشته شده، اثر قلم های دانشمندانی است که قلب هایشان به عشق حضرت بهاء الله می تپد و بهائی هستند. اینان با الهام از آثار بهائی، با نیت ارائه چهره حقیقی اسلام — که بعضاً توسط بعضی غیر منصفین غربی، عمداً یا سهواً مخدوش ارائه شده — کتب مزبور را نوشته اند. از جمله این کتب عبارتند از: *محمّد و دور اسلام* به قلم محقق بزرگ جناب حسن موقر بالیوزی؛ از جمله کتابی به انگلیسی تحت عنوان *شهادت حضرت امام حسین* از جناب ابوالقاسم فیضی که در سال ۱۹۷۷ توسط جرج رونالد طبع شده و شایان ذکر است که هموطنان عزیز بدانند از قلم حضرت بهاء الله زیارتنامه بی نظیری در حق حضرت سید الشهدا نازل شده است که می توانند آن را نزد اهل بهاء بیابند و زیارت نمایند و کذب ادعای جاعلین مسلخ عشق را در خصوص ضدیّت بهائیان با اسلام و ائمه اطهار (ع) در یابند؛ از جمله کتابی از جناب محمّد علی فیضی درباره تاریخ دیانت اسلام؛ من جمله کتاب *اسلام و دیانت بهائی* از جناب علی اکبر فروتن؛ از جمله کتاب *سید رسول حضرت محمّد، اسلام و مذاهب آن* از جناب قدیمی؛ و از جمله کتابی است درباره اسلام از جناب استان وودکاب، یکی از بهائیان آمریکا که در آن بر حقانیت و نقش اسلام در هدایت کاروان تمدن بشری صحه گذاشته

قبائل را از خلق و خوی خونخواری خلاص کردن عین موهبت است و زجر و منع این نفوس محض عنایت است. مثلش این است که شخصی قدح سمی در دست دارد و نوشیدن خواهد. یار مهربان آن قدح را بشکند و خورنده را زجر نماید و اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بودند، البته رجال و نساء و اطفال را از دست این گرگان خونخوار به قوه قاهره (مقهورکننده، غالب) نجات می‌دادند. حضرت محمد با نصاری (مسیحیان) محاربه نمود بلکه از نصاری بسیار رعایت کرد و کمال حریت (آزادی) به ایشان داد. در نجران طائفه‌ای از مسیحی بودند و حضرت محمد گفت هر کس به حقوق این‌ها تعدی (تجاوز) کند من خصم (دشمن) او هستم و در نزد خدا بر او اقامه دعوی کنم. او امری که نوشته است در آن صریحاً مرقوم که جان و مال و ناموس نصاری و یهود در تحت حمایت خدا است. اگر چنانچه زوج مسلمان باشد و زوجه مسیحی زوج نباید زوجه را از رفتن به کلیسا منع کند و نباید او را مجبور بر حجاب نماید و اگر چنانچه فوت شود باید او را تسلیم قسّیس کند و اگر چنانچه مسیحیان بخواهند کلیسا سازند اسلام باید آن‌ها را اعانت کند و دیگر این‌که در وقت حرب حکومت اسلام با دشمنان اسلام باید نصاری را از تکلیف جنگ معاف بدارد مگر به دلخواهی خود آرزوی جنگ نمایند و معاونت اسلام کنند. زیرا در تحت حمایت ولی در مقابل این معافیت باید یک چیز جزئی در هر سال بدهند. خلاصه هفت امرنامه‌ی مفصل است. از جمله صورت بعضی از آن‌ها الی‌الآن در قدس موجود است. این است حقیقت واقع. این را من نمی‌گویم فرمان خلیفه ثانی در نزد باطریق ارتودکس موجود است و ابداً شبه‌ای در آن نیست. ولی بعد از مدتی در میان ملت اسلام و نصاری حقد و حسد حاصل شد. هر دو طرف تجاوز نمودند. ماعدای این حقیقت حال آن‌چه مسلمانان و نصاری و غیره گویند روایت و حکایت محض است. منشأ آن اقوال یا تعصّب و جهالت است و یا آنکه از شدت عداوت صادر شده مثلاً اسلام گویند که شق القبر کرد و قبر بر کوه مکه افتاد خیال می‌کنند که قبر جسم صغیری است که حضرت محمد او را دو پاره کرد. یک پاره بر این کوه انداخت و پاره دیگر بر آن کوه. این روایت محض تعصّب است و هم‌چنین روایاتی که قسّیس‌ها می‌نمایند و مذمت می‌کنند کل مبالغه و اکثر بی‌اساس است. مختصر این است که حضرت محمد در صحرائی حجاز در جزیره‌العرب ظاهر شد. بیابانی بی‌زرع و بی‌اشجار بلکه ریگزار و به کلی از عمار بیزار و بعضی مواقع مثل مکه و مدینه در نهایت گرمی. اهالی بادیه‌نشین، اخلاق و اطوار بیابانی، از علوم و معارف به کلی عاری، حتی خود حضرت محمد آبی بود و قرآن را روی کتف گوسفند می‌نوشتند و یا برگ خرما. از این نمونه بفهمید که چه اوضاعی بود و محمد میان این‌ها مبعوث شد. اول اعتراضی که بر این‌ها کرد گفت چرا تورات و انجیل را قبول ندارید و به عیسی و موسی ایمان نیاوردید. این حرف بر این‌ها بسیار گران آمد به جهت آنکه گفتند حال آباء و اجداد ما که به تورات و انجیل مؤمن نبودند چگونه بود. جواب داد که آنان گمراه بودند. شما باید از نفوسی که به تورات و انجیل مؤمن نبودند تبری جوید و لو این‌که آباء و اجداد باشند. در چنین اقلیمی بین چنین قبائل متوحشه‌ای شخصی امی کتاب آورد که آن کتاب بیان صفات الهیه و کمالات الهیه و نبوت انبیاء و شرایع الهیه و بیان بعضی از علوم و بعضی از مسائل علمیّه در نهایت فصاحت و بلاغت است. از جمله می‌داند که قبل از راصد (رصدکننده، ستاره‌شناس) شهیر اخیر (منظور گالیله است). در قرون اولی و قرون وسطی تا قرن خامس عشر (پانزده) میلاد جمیع ریاضیون عالم متفق بر مرکزیت ارض (کره زمین) و حرکت شمس (خورشید) بودند و این راصد اخیر مبدأ رأی جدید است که کشف حرکت ارض و سکون شمس نموده تا زمان او جمیع ریاضیون و فلاسفه‌ی عالم بر قواعد بطلمیوس ذاهب بودند (یعنی بر طبق قواعد بطلمیوس فکر می‌کردند) و هر کس کلمه‌ای مخالف رأی بطلمیوس می‌گفت او را تجهیل (نسبت جهل به کسی دادن) می‌کردند. بلی فیثاغورث و هم‌چنین افلاطون در آخر ایام تصور آنکه حرکت سنوی

خون‌ریزی است و یک شخص از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان حرب (جنگ) سر از تن جدا کرد. آن قسّیس گمان نمود که فی‌الحقیقه برهان دین محمد قتل است و حال آن‌که این صرف اوهام است. بلکه غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آن‌که سیزده سال در مکه چه خود و چه احبایش (دوستان) نهایت اذیت را کشیدند و اموال به یغما رفت و سائرین ترك وطن مالوف نمودند و به دیار غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت مصمم به قتل شدند. لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و به مدینه هجرت فرمودند. با وجود این اعداء ترك جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند و این قبائل و عشائر عرب در نهایت توخش و درندگی بودند که برابره و متوحشین آمریکا نزد این‌ها افلاطون زمان بودند. زیرا برابری آمریکا اولادهای خویش را زنده زیر خاک نمی‌نمودند اما این‌ها دختران خویش را زنده زنده زیر خاک می‌کردند و می‌گفتند که این عمل منبعث از حمیت (مردانگی و غیرت) است و به آن افتخار می‌نمودند. مثلاً اکثر مردان به زن خویش تهدید می‌نمودند که اگر دخترت از تو متولد شود تو را به قتل رسانم حتی الی‌الآن (تا حالا) قوم عرب از فرزند دختر استیحا (وحشت‌داشتن، آزردن و دل‌تنگ‌شدن) کنند و هم‌چنین یک شخص هزار زن می‌برد. اکثرشان بیش از ده زن در خانه داشتند و چون این قبائل جنگ و پرخاش با یکدیگر می‌نمودند و آن‌ها را کنیز و غلام دانسته خرید و فروش می‌نمودند و چون شخصی فوت می‌نمود و ده زن داشت اولاد این زنان بر سر مداران یکدیگر می‌تاختند و چون یکی از این اولاد عباى خویش را بر سر زن پدر خود می‌انداخت و فریاد می‌نمود که این حلال من است فوراً بعد این زن بیچاره اسیر و کنیز پسر شوهر خویش می‌شد و آن‌چه می‌خواست به زن پدر خود می‌نمود. می‌کشت و یا آن‌که در چاهی حبس می‌کرد و یا آن‌که هر روز ضرب و شتم و زجر می‌کرد تا به تدریج آن زن هلاک می‌شد. به حسب ظاهر و قانون عرب مختار بود و حقد و حسد و عداوت میان زنان يك شوهر و اولاد آن‌ها واضح و معلوم است و مستغنی (بی‌نیاز) از بیان است. دیگر ملاحظه کنید که از برای آن زنان مظلوم چه حالت و زندگانی بود به قسمی که این قبائل متصل با یکدیگر حرب و جدال می‌نمودند و همدیگر را می‌کشتند و اموال یکدیگر را نهب و غارت می‌کردند و زنان و کودکان را اسیر می‌نمودند و به بیگانگان می‌فروختند. چه بسیار واقع که جمعی از دختران و پسران امیری در نهایت ناز و نعمت روز را شب نمودند ولی شام را در نهایت ذلت و حقارت و اسارت صبح کردند. دیروز امیر بودند و امروز اسیر. دیروز بانو بودند و امروز کنیز. حضرت محمد در میان این قبائل مبعوث شد و سیزده سال بلائی نماند که از دست این قبائل نکشید. بعد از سیزده سال خارج شد و هجرت کرد. ولی این قوم دست برنداشتند. جمع شدند و لشکر کشیدند و بر سرش هجوم نمودند که کل را از رجال (مردان) و نساء (زنان) و اطفال محو و نابود نمایند. در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر حرب با چنین قبائلی گشت. این است حقیقت حال. ما تعصّب نداریم و حمایت نخواهیم ولی انصاف می‌دهیم و به انصاف می‌گوئیم. شما به انصاف ملاحظه کنید. اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بود در بین چنین قبائل طاغیه متوحشه و سیزده سال با جمیع حواریون تحمل هر جفایی از آن‌ها می‌فرمود و صبر می‌کرد و نهایت از وطن مالوف از ظلم آنان هجرت به بیابان می‌نمود و قبائل طاغیه باز دست برنداشته تعاقب می‌کردند و بر قتل عموم رجال و نهب اموال و اسیری نساء و اطفال می‌پرداختند آیا حضرت مسیح در مقابل آنان چه نوع سلوک می‌کردند (فتار می‌کردند). این اگر بر نفس حضرت وارد عفو و سماح می‌نمودند و این عمل عفو بسیار مقبول و محمود ولی اگر ملاحظه می‌کرد که ظالم قاتل خونخوار جمعی از مظلومان را قتل و غارت و اذیت خواهد کرد و نساء و اطفال را اسیر خواهد نمود البته آن مظلومان را حمایت و ظالمان را ممانعت می‌فرمود. پس اعتراض بر حضرت محمد چیست؟ این است که چرا با اصحاب و نساء و اطفال تسلیم این قبائل طاغیه نگشت؟ و از این گذشته، این

البته میتوان نظرات مخالفین یک دیانت را به همراه سیل کلمات توهین آمیز و ناشایست در مجموعه ای جمع کرد. اما قطعاً حاصل کار آن طور که در سرسخن ایام ادعا گردیده «علمی» و «دقیق و عالمانه» نخواهد بود. ویژه نامه ایام اظهار امیدواری می کند که «جوانان تحصیل کرده و منصف بهائی شهادت تحرّی حقیقت به معنای واقعی آن را یافته و ویژه نامه را از آغاز تا پایان مطالعه کنند.» اما مطالعه این مجموعه استیصال گردآورندگان آن را از ارائه مجموعه ای علمی آشکار می نماید. همان گونه که انتشار مطالب موهن درباره دیانت مقدّس اسلام اسباب استیصار منصفین مسیحی گردیده و ایشان را به یافتن حقیقت اسلام تشویق نموده است، انتشار این مجموعه سرشار از عصبیت که بصورت رایگان نیز توزیع شده قطعاً مسلمانان منصف را که تعدادشان هم کم نیست به مطالعه آثار و عقاید دیانت بهائی ترغیب خواهد کرد، تا ایشان نیز به منطبق با لاتر از افلاطون است» عمل کنند. ایدون باد.

دیگری نوشته:

راستی جناب آیت الله عزیز، اگر جماع کلیساهای مسیحی وکنیسه های یهودی ویا تشکیلات دینی سایر ادیان، جمع شوند و دادگاه تشکیل دهند وقتوا و بیانیّه صادر نمایند که دیانت اسلام نعوذبالله باطل است، آیا این بیانیّه مثبت بطلان اسلام است؟ لابد می فرمائید نه! می دانید چرا می فرمائید نه؟ برای این که حقایق و رسمیت یک دین را خدا اعلان می فرماید و نه علمای ادیان قبل از آن. آری رسمیت و حقایق دین بهائی از طرف خداوند اعلان شده است و تلاش های امثال حضرت عالی فایده ای نداشته و نخواهد داشت. هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال المبين.

و از این دیگری ها بسیارند که به خاطر ایام شور و شوق مضاعف بیش از سابق یافته اند و مشغول پاسخ به دوستان و هموطنان عزیزشان هستند. اگر بدانید که دوستان غیربهائی ایشان چه ها می گویند. ای به فدای جام جیمیان.

شمس در منطقه البروج از شمس نیست بلکه از حرکت ارض حول شمس است ولی این رای به کلی فراموش شد و رای بطلمیوس مسلم در نزد جمیع ریاضیون گشت. اما در قرآن مخالف رای و قواعد بطلمیوسیه آیاتی نازل. از آن جمله آیه قرآن «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» ثبوت شمس است و حرکت محوری آن و هم چنین در آیه دیگر «وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» حرکت شمس و قمر و ارض و سائر نجوم مصرح. بعد از اینکه قرآن انتشار یافت جمیع ریاضیون استهزاء نمودند و این رای را حمل بر جهل کردند. حتی علمای اسلام چون آیات را مخالف قواعد بطلمیوسیه دیدند مجبور بر تأویل گشتند. زیرا قواعد بطلمیوسیه مسلم بود و صریح قرآن مخالف این قواعد تا در عصر خامس عشر میلاد که قریب نهصد سال بعد از محمد، ریاضی شهیر (ریاضیدان مشهور) رصد جدید نمود و آلات تلسکوپ پیدا شد و اکتشافات مهمه حاصل گشت و حرکت ارض و سکون شمس ثابت شد و همچنین حرکت محوری شمس مکشوف گشت و معلوم گردید که صریح آیات قرآن مطابق واقع است و قواعد بطلمیوس اوهاّمات محض. مختصر این که جم غفیری (عده بسیار زیاد) از ازم شرقیه هزار و سیصد سال در ظلّ شریعت محمدیه تربیت و در قرون وسطی که اهالی اروپا در نهایت درجه توخس بودند قوم عرب در علوم و صنایع و ریاضیات و مدنیت و سیاست و سائر فنون بر سائر ملل عالم تفوق داشتند. محرک و مربی قبائل بادیه العرب و مؤسس مدنیت کمالات انسانیّه در میان آن طوائف مختلفه یک شخص امی یعنی حضرت محمد بود. آیا این شخص محترم مربی کل بود یا نه؟ انصاف لازم است.»

دیگری برای یادآوری به جناب آیت الله، نوشته:

دراول انقلاب که همه بهائیان را از دانشگاه ها و ادارات اخراج می نمودند، تعدادی فارغ التحصیل پزشکی نیز بودند که برای اخذ مجوز باز کردن مطب اقدام می نمودند، یکی از ایشان که حی وحاضراست برایم تعریف کرد که وقتی نزد مسئول بلند پایه مربوطه که از ذکر نامشان خودداری می شود، رفته بود و گفته بود برای دانشجویان در کشور هزینه شده و لذا باید اجازه داده شود از مدرک دانشگاهی استفاده کنند تا هم به درمان بیماران پردازند و هم مخارج خانواده های خود را تأمین کنند، مسئول محترم پاسخ داده بودند که در یک کیسه برنج چند فاصله موش هم پیدا می شود، از برنجها (منظور اطبای غیر بهائی) استفاده می شود و حرام نخواهند شد، اما فاصله ها (منظور ایشان اطبای فارغ التحصیل بهائی) دور ریخته می شوند.

دیگری درمطلبی با عنوان ایام در محاق می نویسد:

معرفی یک دیانت توسط افرادی که خارج از پیروانش هستند تفاوتی با نحوه معرفی آن توسط پیروان خواهد داشت. توصیف دیانت مسیح توسط یهودیان با معرفی مسیحیت از نظر مسیحیان و آنچه که مسیحیان درباره اسلام ارائه می کنند با توصیف اسلام از دیدگاه مسلمانان متفاوت است.

اما یک معرفی «دقیق و عالمانه» و «علمی» آن طور که گردآورندگان ایام ادعا می کنند مستلزم رعایت شروطی اصلی نظیر عدالت انصاف ادب و امانت است. ظاهراً نویسندگان ایام معتقدند اگر بتوان با کلمات توهین آمیز و عبارات ناشایست و دادن نسبتهای بی شرمانه به هیاکل مقدسه دیانت بهائی ایشان را فاقد وثوق و اعتبار نشان داده خواننده به این نتیجه خواهد رسید که دیانت بهائی نیز نمی تواند اعتبار یابد. البته این روش در تاریخ سابقه دارد. از این رو در بعضی از کتابهایی که توسط مسیحیان در مخالفت با دیانت مقدس اسلام نوشته شده کلماتی شرم آور در حق رسول مکرم حضرت محمد (ص) دیده می شود. به عنوان مثال می توان به کتابی از فرانتز بوهل (Das leben Muhammeds) و فصلنامه شماره ۱ سال ۱۹۶۶ دفتر سراسقف هیلهده شیم (Hildesheim) و نیز مواردی دیگر اشاره کرد که نگارندگان آنها سالها قبل از نویسندگان ایام از روش اهانت به شارع دیانت جدید برای مخالفت با اسلام استفاده کرده اند.

قلقلک!

حامد



قلقلک منی به مردگان

خودتان بحساب «دست کم گرفتن شعور و عقلانیت مخاطبان» قلمداد می کنید. هر چند قاتلین این پیر مرد و پیر زن آزاد شدند ولی پرونده آنان و اعترافاتشان که با افتخار بیان نموده بودند موجود است. این وقایع در یک کشور اسلامی که مدعی عدل و داد است رخ داده، چگونه می خواهید این حوادث را تحریف و تکذیب نمایید؟ بهائیان مدارک و شواهد بسیاری از این نوع را در دست دارند و اصرار و ابرام شما در تحریف تاریخ تنها ثابت میکند که جنایات بی شرمانه ای که در ابتدای پیدایش دیانت بهائی توسط دشمنان آن بوقوع پیوسته، هر چند مدارک بسیاری از آنان در اثر مرور زمان از بین رفته، ولی حقیقت دارد. مظلومین همان مظلومین و متعدیان جسور و بی انصاف همان مدعیان سابقند. اگر هنوز بقایایی از عدالت و شجاعت و انصاف در شما باشد، این مطالب را نیز جهت قضاوت صحیح خوانندگان خود منتشر می نمایم (جام جم آن رامنتشر نمود!).

مروری برایام

(قسمتی از مقاله ای دیگر)

اقدام اخیر روزنامه جام جم در انتشار ویژه نامه ای تحت عنوان «بهائیت آنگونه که هست» بهانه ای گردید تا کارنامه دشمنان راستی و حقیقت به روایت خودشان مورد بررسی قرار گیرد. گرچه تاکنون جوابیه های متعددی از سوی جامعه بهائی به اکاذیب و اراجیفی که نشر نموده اند داده شده ولی چون نشریاتی مانند جام جم و کیهان اساساً به جهت تحریف حقیقت و نشر اباطیل و اوهام دائر هستند علی رغم تصریح قانون مطبوعات از درج پاسخها خودداری می ورزند. خوشبختانه این

جام جمیان برای باز یافتن آبروی ۱۶۴ ساله خود و امثالشان که بهائیان را حبس و تبعید و کشتار نموده اند، خواسته با یک کاریکاتور و مقاله ای در صفحه ۶۰ ایام، ننگ شوئی نمایند و مظلومیت بهائیان را مظلوم نمائی جلوه دهند و مظالم و شکنجه های روحی و جسمی ای را که بر بهائیان وارد شده، «قلقلک» به حساب آورند! اما غافل از آن که بهائی و غیربهائی، دوست و دشمن، به مظلومیت پیروان آئین جدید رحمن شهادت داده اند. در ذیل قطره ای از دریای حقایق مزبور به استحضار هموطنان عزیز می رسد تا همان طور که عملاً خود به چشم سردیده اند، شرح بعضی از آنها را نیز در اینجا بخوانند.

مظلومیت یا مظلوم نمائی

خیال، مقاله ای از جوانی که پدرش پس از انقلاب شکنجه و کشته شده است، ۱۳۸۶/۰۶/۰۷

سر دبیر محترم روزنامه جام جم با عرض سلام خدمت شما و همکاران و کارمندان آن روزنامه، ویژه نامه ای که در تاریخ ۶/ ۶/ ۸۶ در باره دیانت بهائی و پیروان این آئین الهی منتشر نمودید ملاحظه شد. هر چند که مانند گذشته انتظار نمی رفت که حقایق را بنگارید زیرا اقدامات گذشته شما گواه آنست که به دنبال آشکار شدن حق و حقیقت نمی باشید. اگر غیر از این می بود حداقل اجازه پاسخ گوئی و دفاع نسبت به اکاذیب و تهمت های وارده را به پیروان این دیانت میدادید. یا سخنان آنان را در روزنامه خود چاپ میکردید. الغرض، در صفحه ۶۰ این ویژه نامه مطلبی با عنوان «مظلوم نمایی به قیمت دروغپردازی» نظرم را جلب نمود، در آنجا اشاره به مطالبی تاریخی در مورد شکنجه ها و اذیت و آزارهایی که به پیروان این دیانت وارد گشته اشاره کرده اید و آن را دروغی محض شمرده و به عنوان اهرمی که این دیانت جهت مظلوم نمایی و حفظ و صیانت خود و جلب حمایت عمومی، استفاده نموده است، قلمداد کرده اید. هر چند بهائینی که تحت شدیدترین شکنجه ها از بین رفتند کم نیستند ولی متأسفانه بسیاری از آنان اکنون در قید حیات نمی باشند تا از حق خود و بلایا و مظالمی که بر ایشان و خانواده و فرزندان شان وارد گشته سخن بگویند و دفاع کنند و آثار شکنجه را به شما نشان دهند. بهتر است قدری به عقب یعنی اوائل انقلاب نظر کنید در آن سالها تعداد بهائینی که زیر شکنجه به قتل رسیدند کم نبودند، آیا این حوادث و وقایع را نیز دروغ می انگارید؟ بسیاری افرادی که این صحنه ها را به خاطر دارند و دیده اند، جواب آنها را چه می گوید آیا میخواهید مدعی شوید که آنان نیز دروغ می گویند؟

من خود یکی از افرادی هستم که جسد شکنجه شده پدر و سایر اقوام خود را که به دستور حاکم شرع اسلامی به قتل رسیدند، دیدم. هنوز کمر سوخته شده پدرم و بند بند انگشتان شکسته شده و بازو و آرنج شکسته شده عمومیم، انگشتان بریده شده و شکم پاره شده ایی که احشاء آن را خالی نموده بودند و بعد از ۲۶ سال از نظرم محو نمی شود. به نظر شما آیا این اتفاقات دروغ بافی بیش نیست؟ عده کثیری از اهالی شهر همدان شاهد این اجساد مثله شده بودند و تصاویر و فیلمهای آن نیز موجود است. در مورد پیر مرد و پیرزنی که در روستای نوک زندگی می کردند و چندین بار به خاطر بهایی بودن تهدید به مرگ شدند تا آنکه در تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۸۰ هردو آنان زنده زنده سوزانده شدند، چه جوابی دارید؟ آیا این را هم به حساب «مظلوم نمایی و کسب حمایت عمومی» می گذارید یا به قول



نشریات به سبب عملکردشان هیچگونه وزن و اعتباری نزد هم میهنان منصف و خردمند ندارند.

جام جم در گذشته نیز افتراات بیش‌مانه ای به دیانت بهائی وارد ساخته بود، از جمله سید باب، آنکس که پیروان خویش را حتی از استعمال دخان منع نموده، متهم به تجارت تریاک نمود و مومنین دیانتی را که حتی حمل سلاح را مجاز نمی داند، به سردمداری تروریسم متهم نمود. از آنجا که بقول معروف «کافر همه را به کیش خود پندارد»، اینان گمان نموده اند بهائیان هم مانند اهل وزارتخانه متبوع این نشریات، برای کسب و حفظ قدرت و ثروت حاضر به انجام هر اقدامی هستند.

این به ظاهر تقبیح کنندگان تروریسم در یکی از مقالات اخیر (ایام ص ۴۰) ترور سه جوان پاک ایرانی را که در فیلیپین به فعالیتهای انسان دوستانه و تسکین آلام روحی زندانیان مشغول بودند (بعثت بهائی بودن مقتولین) مورد تحسین و ستایش قرار میدهند و آنرا «عملیات غافلگیرانه و هشدار دهنده» و «اعدام انقلابی» می خوانند. کاش در دل این متعصبین کوردل ذره ای عرف و وطن و حس نوعدوستی نیز وجود داشت تا چنین با بی غیرتی تام، قاتلین جوانان وطنشان را تحسین نمیکردند. تعمیم همین گونه نگرشهاست که باعث شده اکنون فریق اسلام قتل برادران دینیشان را صواب پندارند و جنایتکاری را موجب قربیت الهی بدانند.

در اعتراضی دیگر (ص ۴۷) اعلان میگردد که ریشه بسیاری از فتنه های عالم در اینجااست. دادگاهی در مصر حکم بر آن میدهد که در کارت شناسایی بهائیان مانند اهل مذاهب دیگر ذیل عنوان دین، کلمه بهائی قید گردد. اما اعطای همین حق مسلم ابتدائی باعث میشود که متعصبین تنگ نظر در اینجا خوابشان آشفته گردد و بیضه اسلام را در خطر ببینند و با تحریک و تحمیق علمای مصر ایشان را به عکس العملی وادارند که منجر به ریخته شدن آبروی اسلام و علمای الازهر در رسانه های مصر و جهان عرب گردید.

نگارندگان از شدت تعصب و حرص در محکوم کردن دیانت بهائی عنان اختیار از کف داده اند و از افشای اموری که حیثیت نظام خودشان را نیز لکه دار میکند ابا نکرده اند. فی المثل مقاله ای غلط اصلی وقایع پانزده خرداد را دو مطلب می شمارد، یکی مخالفت آقای خمینی با جایگزینی سوگند به کتاب آسمانی بجای سوگند به قرآن در انتخابات شوراهای ایالتی و ولایتی و دیگری مخالفت ایشان با حق رای زنان که به قول نگارنده مقاله «نشأت گرفته از رای عباس افندی» بود (ص ۵۲). پس خونهای که ریخته شد تنها برای این بود که نگذارند غیر مسلمانان «و در رأس ایشان بهائیان» در شوراهای ولایات انتخاب شوند و نیز نگذارند زنان حق رای بیابند.

... در مقاله ای دیگر (ص ۵۰) ضمن درج نامه آیه الله بروجردی به شاه، نگارنده ناخودآگاه مسئولیت اعدام و حبس ده نفر بهائیان بیگناه را در واقعه ابرقو برگردن شخص آیه الله بروجردی می اندازد و ریشه همه فتنه و آشوب و قتل و غارتی را که فلسفی بپا کرد از او میداند. در ابرقو اعضاء یک خانواده شامل مادر و فرزندان به علت سوء نظریکی از خوانین محل به قتل می رسند و شخص مذکور برای فرار از مجازات وقتی جو عمومی را بر علیه بهائیان (به لطف فلسفی) پر التهاب میبندد گمان میکند که اگر قتل را به گردن بهائیان بیندازد از اتهام خواهد رهید. به صرف عنوان همین اتهام و بدون هیچ مدرکی ده نفر از بهائیان را در نقاط مختلف دستگیر کردند که اغلب ایشان در مسافتهای چند صد کیلومتری از محل جنایت زندگی میکردند و عاقبت دادگاهی که به سبب فقدان مدرک حکم بر علیه متهمین صادر نمی کرد، بنا بر مطالب مندرج در این مقاله با نامه آقای بروجردی به شاه، مجبور به صدور حکم اعدام برای یکی از بهائیان و حبسهای طولی المدت برای بقیه گردید. اسناد تاریخی و قضائی غیر قابل انکار دال بر بیگناهی این افراد موجود است. قلم همواره در انحصار ستمکاران متعصب نخواهد ماند و برگهای تاریخ جز ننگ برای مسببین این وقایع شرم آور نخواهد نگاشت.

... لکننت دونوتی گفته است: «عظمت کاخها را از سایه هایشان و عظمت ادیان را از مخالفانشان میتوان دریافت.»

جام جم با ذکر و نمونه از نشریات بهائی بانقل ناقص در صفحه ۶۰، ضمن تمسخر، موارد مزبور را دروغپردازی خوانده است. جام جم فراموش نموده که در همه ادیان مؤمنین به قدرتی الهی تحمل شکنجه می کرده اند، چنان که در ادیان بابی و بهائی نیز چنین بوده و هست. فراموش نموده که شکنجه دشمنان ادیان الهی گاه چنان سخت است که امثال عمار یا سرا به تبری از عقیده و می دارد حال آنکه والدینش با استقامت شهیدی گردند! هر دو مورد مقاومت های مزبور که جام جم تکذیب و تمسخر نموده، صحیح و درست است، نهایت این که چون تاریخ آئینه تمام نمای وقایع نمی تواند باشد، همیشه اختلافات کمی و کیفی روایات وجود داشته و دارد. اما وجود اختلاف در جزئیات تاریخی دلیل بر دروغپردازی و عدم وقوع وقایع نیست. لذا ایراد جام جمیان به مسئولین نشریه بهائی بی مورد است، چه که خود که به اصطلاح از روزنامه نگاران محسوبند، بارها در ذیل صدها مقاله خود تبصره آورده اند، و در همین ایام نیز در ذیل هر نقل قول از منابع دیگر که نشانی از حقایق به نفع جامعه بهائی داشته، تبصره و تکمله افزوده اند تا حقایق را وارونه جلوه دهند. مضافاً آنچه مسئولین نشریه بهائی ذکر کرده اند، کاملاً بجاست چه که خود جام جمیان در همان صفحه ۶۰ نقل کرده اند که راوی واقعه دوم، شکرالله قلی اردستانی، واقعه ای را که در پنج الی شش سالگی خود شنیده، تعریف کرده است، و بدیهی است که نقل خاطرات کودکی می تواند دارای اشتباهاتی هم باشد و به همین دلیل مسئولین نشریه بهائی بجای توضیح داده اند که «کلیات مسائل تاریخیه مندرج در این خاطره با مطالب منعکسه در تواریخ مطابقت دارد و البته جزئیات آن مسموعات شخصی نویسنده محترم است.» جام جم وارونه کار خود بهتر می داند که اگر نشریه بهائی این نکته را نمی نوشت، ایراد به آن وارد بود، و نه عکس آن!

و اما راجع به واقعه تازیانه خوردن جناب ملا رضا و استقامت ایشان که جام جم آن را دروغ پردازی خوانده و مسخره کرده، باید اشاره کرد که در اینجا نیز جام جمیان با نقل ناقص واقعه به نوعی تحریف دست زده، نخواسته اند ملت عزیز ایران بر میزان استقامت هموطنان بهائی خود در زیر شکنجه بیشتر پی برند. در باره صحت استقامت جناب ملا رضا در زیر ضربات تازیانه همین کافی است که اشاره نماید، «شخصی بود غلام رضا خان در زندان و از بزرگان طهران بود. بعد از تازیانه خوردن ملا رضا ایشان به مقام تحقیق بر آمدند، عاقبت تصدیق کرد و آدم مشتعلی شد. از او پرسیده بودند که در زندان مبلغ تو که بود، گفته بود تازیانه.

پرسیده بودند چطور تازیانه زدنی بیانا گفت که آوردن آن پیرمرد و حرکت نمودن او حال مرا تغییر داد و متحیر شدم که فی الواقع این چه طاقتی است که در او هست؛ به مقام مجاهده بر آمدم و حق را شناختم ولی اگر هزاران دلایل و براهین اقامه می نمودند مثل استقامت ملا رضا برای من مفید نبود. مبلغ من تازیانه است.»^۱ و اگر جام جمیان قول بهائیان را تکذیب می کنند، باید به یادشان آورد که استقامت بایان و بهائیان حین شکنجه و شهادت و حبس و زندان، حقیقتی است که نه تنها تواریخ بهائی، بلکه تواریخ غیربهائی، و حتی امثال خود جام جمیان (مثل تهیه کنندگان فصل نامه شماره ۱۷ مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی) نیز به آن اعتراف دارند! و چنان که آگاهان قران و حدیث می دانند، همه این شکنجه ها و شهادت ها از قبل توسط ائمه اطهار پیش بینی شده بود. چنان که در حدیث جابر در تفسیر کافی راجع به علائم و امارات ظهور قائم می فرماید: «یدلّ اولیایه فی زمانه و تنهادی رؤوسهم کما تنهادی رؤوس التّرك والذیلم فیقتلون و یحرقون و یكونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشو الویل و الرّثة فی نسائهم اولئک اولیای حقاً» (اولیای او در



تصویر هفت شهید همدان که در ۱۳۶۰ به شهادت رسیدند. تصاویر در همدان، ایران، حدود ۱۳۶۰ گرفته شده اند.



زمانش ذلیل می شوند و سرهایشان مانند سرهای ترك و دیلم به هدیه فرستاده می شود، پس كشته و سوزانده می شوند و ترسان و خائف می گردند و زمین به خونشان رنگین می گردد و فریاد و پریشانی در زانیشان آشکار می شود. آنان بدرستی که اولیای من هستند.» آری پیش بینی شده بود و واقع شد و ناظرین منصف نیز بر آن شهادت دادند. بهائی ستیزانی که آن را «قلقلک» و «مظلوم نمائی» گفته اند، خود باید جواب خدا و خلقتش را بدهند!

آری در تواریخ بهائی و غیر بهائی و حتی منابع تاریخی رسمی ایران نیز مدارک مستند و غیر قابل انکار وجود دارد که دست جام جمیان را رومی کند تا کل بداند که «دروغپرداز» خود جام جم بی انصاف و نامهربان است! جام جمیان حواسشان نیست که بجز منابع بابی و بهائی، تواریخ و اسناد رسمی قاجاریه و تواریخ مستشرقین و حتی اعترافات خود جام جمیان، پر است از شرح ظلم به بایان و بهائیان و شکنجه و مظلومیت ایشان! روزنامه هائی چون «وقایع اتفاقیه» و تواریخی چون «ناسخ التواریخ» و امثال آن، از آن زمان ها موجود است که نحوه شکنجه و کشتار بایان و بهائیان را نیز نوشته اند! همچنین دربارهٔ مظالم وارده در عهد پهلوی و جمهوری اسلامی نیز صدها سند موجود که مثبت این مدعاست. از جمله اسناد مزبور مربوط به دورهٔ جمهوری اسلامی عکس های موجود از اجساد شکنجه شدهٔ شهدای بهائی است که نظریه ملاحظه احساسات و عواطف هموطنان عزیز، و نیز ملاحظه حرمت دولت محترمی که تبعهٔ آن هستیم و آرزوی خوشنامی اش را داریم، در اینجا منعکس نمی گردد و صرفاً در زیر به شرح مختصری از شکنجهٔ مزبور به عنوان نمونه ای از ده هانومه بسنده می شود.^۲

یکی از نمونه های شکنجه و شهادت بهائیان پس از انقلاب اسلامی، شهادت هفت شهید بهائی همدان در ۲۳ خرداد سال ۱۳۶۰ است^۳ که مسلمانان عزیز همدان نیز در تشییع جنازهٔ آنها شرکت جستند چه که آنان را می شناختند و دوستشان داشتند. نحوهٔ شهادت ایشان به این شرح بوده است :

جناب حسین مطلق، ۹ بار هدف شلیک تیر بر قسمت های مختلف بدن از جلو و از پشت و پهلو. جناب سهیل حبیبی، شانه شکسته، تیر باران شده. جناب سهراب حبیبی، پشت سوخته به اندازهٔ يك اتو، همراه با اثرات داغ شدگی، ۵ بار هدف تیر. دکتر ناصر وفائی، ران ها و نیز کمر بریده شده، ۲ بار هدف تیر شده. دکتر فیروز نعیمی، صورت خونین، صدمات وارده به پائین تنه، پشت شکسته، ۷ بار هدف تیر. جناب حسین خاندل، پشت سوخته، همراه با اثرات داغ، دست خرد شده و انگشتان دست چپ له شده و پوست کنده، و روی شکم قطعه ای به اندازهٔ تقریبی ۸ سانتیمتر در ۸ سانتیمتر با کارد بریده و به دور انداخته شده به طوری که امعاء و احشا بیرون ریخته (ظاهراً برای محو آثار سوختگی عمیق در این ناحیه)، تیر باران. جناب طرازالله خزین، قفسهٔ سینه بر اثر پرس و فشار خرد شده، وسط سینه با وسیلهٔ تیزی بریده شده، بازوی چپ خرد شده، ۷ بار هدف تیر.

همچنین در بارهٔ مظالم وارده و استقامت و شجاعت بایان و بهائیان به عنوان نمونه، در کتاب *تقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، نوگرانی دینی*،^۴ به نقل از مرحوم مهندس مهدی بازگان اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران، چنین آمده است: «مثلاً آدم وقتی می بیند که پیروان بهائیت و ابایت در راه پیشوایان شان چه فداکاری ها و ایثارگری ها کردند، دچار شگفتگی می شود!» یا خود جام جم که در ص ۴۰ اعتراف کرده که سه جوان بهائی ایرانی در فیلیپین را، مسلمانان اعدام انقلابی کرده اند! البته نوشته که منظور از اعدام انقلابی این بوده که اجساد آنان را قطعه قطعه کرده، سرد و نفرشان را نیز بریده بودند!^۵

یا جالب آن که حتی در کتب ردیهٔ علیه آئین جدید الهی نیز که فهرست بعضی از آنها در ص ۴۷ ایام آمده، به ظلم های وارده بر بایان و بهائیان و استقامت ایشان اعتراف شده است. از جمله موارد آن ردیهٔ کسروی است. مورد جالب دیگر اعتراف کتاب *بهائیت در ایران* آقای زاهدانی در این خصوص است که ایشان بر خلاف ادعای خود، در بسیاری جاها به علت فراموش کردن ژست پژوهشی اثرشان، سخنگوی انقلاب شده، ناخواسته، مستقیم و غیر

مستقیم، به گوشه هائی از مظالمی که بر بهائیان در این سه دهه رفته اعتراف نموده اند و بر آنچه که حقوق بشرییش از ۲۰ بار در بیانیه های خود در بارهٔ ظلم هائی که به بهائیان شده اعلان نموده، مهر تأیید نهاده اند. به این مدرک باید کتاب *وظیفهٔ دشوار نظارت بر اجرای قانون اساسی*، تألیف آقای دکتر حسین مهرپور را نیز افزود که در آن به بعضی مظالم وارده بر بهائیان پس از انقلاب اشاره شده!

یا آقای آیت الله جنتی در نماز جمعهٔ قم — اینک ایشان عضو شورای عالی نگهدار و دبیر آن نیز هستند — اعتراف کردند که در اثر انقلاب اسلامی و در فضای جمهوری اسلامی، بهائیان نفس هم نمی توانند بکشند! و یا آقای ع. باقی نوشتند: «طومار يك قرن فعالیت بهایی ها»، «در کوتاه مدتی درهم پیچیده» شد.^۶

و یا جالب تر و با مزه تر از همهٔ موارد فوق، اعتراف فصل نامهٔ شمارهٔ ۱۷ *مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ویژه بهائیت*، چاپ تابستان ۱۳۸۶ است.^۷ جناب حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی ابوالحسنی (مُنذر) که در ایام دو مقالهٔ «ما منت از ولی عصر می کشیم» و «امیر کبیر در مقابله با باب و بهاء» را نوشته اند و در آن نسبت به حضرت قره العین طاهره عفت کلام را از دست داده اند، در فصل نامهٔ مزبور در مقاله ای با عنوان «اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی در بارهٔ بابی گری و بهائی گری» که «تقریر و توضیح» ایشان می باشد، به مصداق «دروغگو کم حافظه می شود»، هر آنچه را که جام جم در مقالهٔ «مظلوم نمائی به قیمت دروغپردازی» (ص ۶۰ ایام) و خود ایشان در دو مقالهٔ مزبور رشته بودند پنبه کردند و برخلاف «قلقلک» ص ۶۰ ایام جام جمیان نوشته اند:

لنگرانی معتقد بود: بایان فداکار و جان فشان اولیه که در قیام های خونین زمان باب شرکت داشتند و خود را به آب و آتش می زدند، «بابی» و «بهائی» (به معنایی که امروزه از این کلمات مراد می کنیم) نبودند؛ بلکه شیعیانی ساده لوح و ره گم کرده بودند که در تشخیص «مصداق»، به خطا رفته، به عشق هواداری از «صاحب الزمان» و «قائم موعود هزار سالهٔ شیعیان»، اسیر مشتى بازنگران سیاسی شده بودند. (ص ۸۷ فصل نامه)

ملاحظه می فرمائید! آری فداکاری و جان فشانی و مظلومیت بوده و نه «مظلوم نمائی به قیمت دروغپردازی». (ص ۶۰ ایام) حال با این توصیف از جناب حجت الاسلام والمسلمین «مُنذر» باید پرسید چرا «امیر کبیر و یارانش» (صص ۴۲-۴۶ ایام) که به قول جناب حجت الاسلام، «بی همتا و بزرگوار و وطنخواه و اصلاح طلب» بوده اند، مانند آن «شیعیان ساده لوح و ره گم کرده» (بابی ها)، «اسیر مشتى بازنگران سیاسی شده بودند» و دستشان را به خون هزاران از آن «ساده لوحان شیعه» هموطن خود آغشته کردند؟ به این ترتیب، آیا برخلاف نحوهٔ خوانی های جناب «مُنذر» برای «شادروان امیر و یارانش»، توصیف مورخین بهائی دربارهٔ آنان درست به نظر نمی رسد؟ طبق استدلال خود جناب مُنذر در ص ۴۲ ایام، می توان گفت: «یکی از طرق شناسائی ماهیت ومواضع سیاسی» هر شخصیتی، «بررسی روابط و مناسباتش» با دیگران است، و لذا چون جناب مُنذر در همان جا اعتراف نموده اند که «به عنوان نمونه، مرحوم امیر کبیر با بها، دشمن بلکه ازسخت ترین دشمنان او و یارانش بود... نقش بی مانند امیر در سرکوب شورش بایان مورد تأیید و تصریح مؤرخان بابی و بهائی نیز هست.» از همین اعتراف می توان مظلومیت بایان و بهائیان و نیز ظلم امیر محبوب امثال جناب مُنذر و یارانش را دریافت!

در اینجا چون بحث راجع به «قلقلک» بایان و بهائیان توسط امثال امیر نظام و اخلاش نیز می باشد، قبل از ادامهٔ مطلب مناسب است نکاتی را نیز دربارهٔ حقیقت پوشی و تحریفات جناب مُنذر و جناب مهرداد صفا در مقالاتشان در ایام در این خصوص تقدیم هموطنان عزیز نمایم. ایشان از قائم مقام فراهانی یاد کرده اند، ولی عمداً نوشته اند که حضرت بهاء الله در آثارشان^۹ مقام قائم مقام را تجلیل فرموده، وی را «سید مدینهٔ تدبیر و انشاء» نامیده اند و محمدشاه را به خاطر قتل وی نکوهش فرموده اند.



همچنین آقای مُنذر در آخر مقاله خود با حالت ذوقی کودکانه یکی به نعل زده، نوشته اند که: «چه می گویم؟ حتی لحن بهائیان نیز در این اواخر (ناگزین) نسبت به امیر نامر شده و در واقع مجبور شده اند از لحن تند خود نسبت به او بکاهند»، و بعد یکی نیز به میخ زده نوشته اند: «هرچند هنوز برق کینه از لابلای آن چشم رامی زند!» غافل از آن که لحن بهائیان همچون لحن امثال جناب مُنذر نیست که ساز متضاد بزند! مدت ها قبل از «اواخر» مزبور، حضرت عبدالبهاء در باره امیر کبیر چنین فرموده اند: «میرزا تقی خان امیرنظام اگر این شقاوت رانکرده بود (منظور شهید ساختن حضرت باب و سایر مظالمی که بر بابیان وارد نمود) آدم با کفایتی بود. دو سال ایران را اداره کرد، کارها نمود، ولی آخر به جزای این عمل بدش گرفتار شد. خودش هم گفته بود که این گرفتاری من برای آنست که به این طایفه تعرض کردم. در موقعی که خواستند او را بکشند گفته بود به شاه بگو که من به جهت خاطر تو از حق وخلق هر دو گذشتم، آخر جزای من این بود.»^{۱۰} و در تاریخ ظهورالحق، ج ۳، ص ۲۱۱، آمده است که امیر کبیر در توجیه قتل حضرت سیدباب که مراتب ایمان و انجذاب فطری ایشان از همان کودکی تا شهادتشان مشهود و مشهور بود، گفته است: «چون سیدالشهداء به جهت حفظ انتظام مملکت کشته گردید، چرا در باب او (حضرت باب) تأمل و تردید کنیم. تا در آن هنگام که رقم قتل خویش را خوانده یقین برهلاک نمود، آه ندامت وحسرت از دل برکشیده، گفت من نسبت به دولت ومملکت تقصیر وخطائی نکردم تا مستحق پاداش چنین باشم الا آن که امریه قتل سید مظلوم (حضرت باب) دادم و بالقطع والیقین این جزاء همان ظلم مبین است.»

آری قضاوت حق درباره همگان، به مصداق «لا یسئله شأن عن شأن» (هیچ امری او را از امری دیگر غافل و مشغول نمی سازد)، منصفانه و عادلانه است، چنان که در فوق حضرت عبدالبهاء هم حسن او را یادآوری می فرمایند، و هم عمل قبیحش را. و جناب مُنذر که حجت الاسلام هستند و لابد با کتب آسمانی آشنائی دارند، می دانند که کلام حق ملاک است و فارق حق و باطل، و ننگ شوئی امثال ایشان از امیرشقی بی اثر و ثمر است. حقایقی را که حضرت موسی و بود و زردشت و عیسی و محمد و باب و بهاءالله و سایر مربیان آسمانی بیان فرموده اند با تلاش های امثال جناب مُنذر در پرده نمی ماند.

و اجازه دهید نقل کامل بیان دیگر حضرت عبدالبهاء در «مقاله شخصی سیاح» را که جناب مُنذر آن را ناقص و گزینشی آورده اند، زینت این مقال سازد تا هموطنان عزیز از جمله علل تقبیح امیر را بدانند و دریابند که چگونه به همین علت، «سفاکی و بی باکی و خودرأیی» وی در برابر بابیان نتیجه معکوس بخشید و الگوی غلطی نیز برای امثال جمهوری اسلامی باقی گذاشت و ایران عزیز را در معرض انتقاد و تقبیح انسان دوستان جهان قرارداد. این بیان حضرت عبدالبهاء از دید مقولات حقوق بشری و نیز نقش عدالت و نصفت و حکمت و درایت در اداره امور مملکت، حائز اهمیت فراوان است. می فرمایند:

میرزا تقی خان امیر نظام وزیر اعظم و اتابک معظم شد. زمام امور جمهور را در قبضه اقتدار و استقلال گرفت و سمنده همت را در میدان خود سری و استبداد بناخت. این وزیر شخصی بود بی تجربه و از ملاحظه عواقب امور آزاده. سفاک و بی باک و در خونریزی چابک و چالاک. حکمت حکومت را شدت سیاست دانست و مدار ترقی سلطنت را تشدید و تضییق و تهدید و تخویف جمهور میسرمد. و چون اعلیحضرت شهنشاهی در سنّ عنفوان شباب بودند، وزیر به اوهمات غریبه افتاد و در امور طبل استقلالیّت بکوفت. بدون استبدان از حضور همایون بعزم جزم خویش، بی مشورت وزرای دور اندیش امر به تعرض بابیان کرد و همچو گمان می نمود به قوت قاهره این گونه امور را قلع و قمع توان نمود و شدت، مثر ثمر خواهد شد و حال آنکه امور وجدانیه را امر به تعرض عین ترویج و تأیید است و آنچه به خاموشی کوشی شعله برافروزد. علی الخصوص در امور دین و مذهب به مجرد ریختن خون سرایت و نفوذ پیدا کند و در قلوب تأثیر شدید نماید. این امور به تجربه رسیده است. و اعظم تجربه همین قضیه است، چنانچه روایت کنند که شخص بابی در کاشان

اموالش بتاراج رفت و خانمانش پراکنده و پریشان، عریان نمودند و تازیانه زدند و محاسنش بیالودند و بردارگوشی واژگونه سوار و در کوچه و بازار بمسئله های آزار با طبل و شیپور و تار و طنبور بگرداندند. شخص گیری در کناری در گوشه رباطی افتاده و ابداً از جهان و جهانیان خبری نیافته، چون های هوی مردمان بلند شد به کوچه شتافت و چون از جرم و مجرم و سبب تشهیر و تعذیب بر وجه تفصیل مطلع گشت بجستجو افتاد و در همان روز در زمره بابیان داخل گشت و گفت همین اذیت و تشهیر، برهان حقیقت و عین دلیل است. اگر چنین نبود یکمن هزار سال می گذشت و مثل منی آگاه نمی شد.

از قضا داستان تازیانه خوردن جناب ملارضا واستقامت ایشان که موردانکار جام جمیان درص ۶۰ ایام بوده، از مصدق همین حقیقتی است که حضرت عبدالبهاء در بیان فوق فرموده اند، چه که چنان که در بالا ذکر شد، نفس دیدن شکنجه جناب ملا رضا، سبب ایمان جناب غلامرضاخان گردید. مورد دیگر از تحریفات جناب مُنذر و دوست ایشان آقای مهرداد صفا صاحب مقاله «میرزا آقاخان نوری و حسینعلی بهاء» (ص ۴۶ ایام) در باره همین میرزا آقاخان است. ایشان وقتی راجع به امیر کبیر می نویسند، سعی می کنند شواهدی از آثار بهائی را در باره وی ارائه دهند که در تقبیح اعمال زشتش می باشد. اما وقتی نوبت به میرزا آقاخان می رسد، سعی می کنند برعکس عمل کنند. چنان که آقای صفا در اول مقاله خود می نویسند: «به رغم مخالفت شدید مرحوم امیر کبیر با باب و بهاء، میرزا آقاخان نوری (رقیب و عامل قتل امیر) با حسینعلی بهاء روابط صمیمی و همکاری سری داشت!» ایشان اگر اهل تحقیقات تاریخی هستند لابد می دانند که برای قضاوت در موضوعی باید همه اسناد و مدارک و شواهد موجود در باره آن را مد نظر قرار دهند و نه مواردی ناقص و گزینشی. به عنوان مثال از مواردی را که ایشان عمداً آن را پنهان می سازند این است که نمی گویند حضرت بهاء الله به مناسبتی از میرزا آقاخان به عنوان «دشمن» یاد می فرمایند.^{۱۱} و یا نمی نویسند حضرت ولی امرالله در کتاب *قرن بدیع* درباره وی چنین فرموده اند: «میرزا آقاخان که در ایذاء و آزار بابیان و حوادثی که بعد از وی شاه (تیراندازی به شاه) اتفاق افتاد دخالت عظیم داشت و مذبحة عظمی را بر پا نمود از شغل خود برکنار شد و به یزد تبعید گردید و تحت نظر شدید قرار گرفت تا عاقبت به یأس و خذلان جان سپرد»^{۱۲}

و یا در تحسین یکی از یاران امیر، آیت الله حاج شیخ عبدالحسین تهرانی (شیخ العراقین) و اقدامات ضدبابی و بهائی اش می نویسند و او را مجتهدی فاضل و عالم و متدین و متقی می نامند و به او افتخار می کنند، اما نمی گویند چرا مرحوم شیخ مرتضی انصاری، خاتم الفقهاء و المُجتهدین، که همزمان حضرت بهاءالله بود و شیخ العراقین خالک پایش نیز نمی شد، رفتاری کاملاً متفاوت از رفتار وی داشتند و با وی درد سیسه اش برای قتل حضرت بهاء الله در عراق همراهی نمودند، چنان که حضرت بهاءالله در لوح خطاب به ناصرالدین شاه قاجار — که متمنی است هموطنان عزیز حتماً آن را مطالعه فرمایند — در حق آن عالم حقیقی مسلمان چنین شهادت دادند: «علمائی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده اند، ابداً متعرض این عید نشده اند، چنانچه مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و آسکنه فی ظلّ قیاب عنایتیه در ایام توقف در عراق اظهار محبت می فرمودند و بغیر ما اذن الله در این امر (دین جدید الهی) تکلم نمودند.»

شاید برای هموطنان عزیز بسیار جالب باشد که بدانند نوه بزرگوار همین شیخ العراقین بهائی ستیز، جناب شیخ محمد حسین معروف به فاضل طهرانی، بعدها به دیانت مقدس بهائی که پدر بزرگش در قلع و قمع آن می کوشید، ایمان آورد و علیرغم این که فامیل مسلمان وی او را به خاطر بهائی شدنش طرد کردند و املاک او را گرفتند و مقام تولیت موقوفات و مستغلات جدش را از او اخذ نمودند، در نهایت استقامت بر ایمان خود ثابت ماند و به تبلیغ آئین مقدس بهائی پرداخت. سبحان الله الذی یدبّل السیئه بالحسن! به قول جام جمیان «یلون باد» در باره بهائی ستیزان امروز که ان شاءالله از میانشان نفوسی بیدار گردند و جبران مافات نمایند.



و ای کاش جناب مُنذر عاقبت یار دیکر امیر، عزیزخان مکرری سردار را اشاره می کردند که برخلاف گفته مکرر امیر به وی که «عزیز! بیا تعزیرت کنم»، ذلیل شد! باقی یاران امیر را نیز به همین منوال قیاس فرمائید. باری پس از بحث مختصر فوق راجع به امیرواراننش که مدتی به «قلقلک» مؤمنین بابی و بهائی مشغول بودند، در اینجا برای استحضار هموطنان عزیز منصف، به عنوان مثال، قسمتی از مظالم جدید وارده بر جامعه بهایی را تا تاریخ ۱۳۶۱ از جوابیه جامعه بهائی با عنوان «اغْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» خطاب به مقامات و مسئولین جمهوری اسلامی ایران درباره سخنان حضرت آیت الله خسرو شاهی، سفیر وقت جمهوری اسلامی ایران در واتیکان، در جلسه کمیته حقوق بشر، مورخ ۱۳۶۱ می آورد تابه گوشه ای از مظالم وارده پس از انقلاب نیز آگاهی بیشتری یابند.^{۱۸}

در صص ۲-۴، از بیانه ۱۷ صفحه ای مزبور چنین آمده است:

در مقدمه (آقای خسروشاهی) فرموده اند: «گویا بهائیان مدعی هستند که ۶۰ یا ۷۰ نفر از آنها اعدام شده اند و از طرف دیگر مدعی هستند که در ایران ۶۰ یا ۷۰ هزار بهایی وجود دارد. در این صورت پرسیدنی است پس چرا بقیه اعدام نشده اند (خیر) بهائیان مدعی عدم دخالت در سیاست در طول دوران سیاه حکومت پهلوی همراه با صهیونیسم بین الملل نزدیک ترین ارتباط آرگانیک را با رژیم شاه داشته اند و لحظه ای را از همکاری و مساعدت در جهت تثبیت اختناق و استبداد و سرکوب مردم آزادی خواه ایران غفلت نکرده اند.»

در این قسمت باید عرض شود تعداد اعدای ۶۰ یا ۷۰ نفر، مربوط به مدتها قبل بوده و اکنون (سال ۱۳۶۲) از صد تجاوز نموده (و تا حال بیش از ۲۰۰) و بقیه افراد جامعه که بیش از تعدادی است که فرموده اید گر چه به ظاهر اعدام نشده اند ولی عملاً بر اساس آنچه توسط یکی از دست اندرکاران حکومت گفته شده که «با بهائیان باید مبارزه سیاسی کرد. سران را سرکوب و بقیه را در تنگنا و مشقت قرار داد تا مجبور به ترک عقیده و ارشاد شوند»، عمل گردیده همانگونه که منظور نظر بوده و قبول بفرمایید که تلخی اعدام به مراتب شیرین تر از زندگی در شرایطی است که اکنون برای بهائیان در ایران عرضه می شود.

حضرت آیت الله، خانواده های مظلوم و اطفال معصوم اعدایان را ضمن مصادره اموال از هستی ساقط و از سکنی و اعاشه زندگی محروم ساختن، هزاران نفر از خدمتگزاران صدیق و امین مملکت از استاد، پزشک، مهندس، تکنیسین، دبیر و کارمند و کارگر را به گناه بهایی بودن از کار برکنار و سلب معیشت از عائله بی پناه آنان نمودن، حقوق بازنشستگی افراد سالخورده را قطع کردن، حقوق وظیفه پیرزنان و اطفال صغیر را پرداخت نکردن، استفاده از خدمات درمانی را برای بهائیان منع نمودن، دانشجویان را از ادامه تحصیل در آموزشگاههای عالی و دانشگاهها محروم ساختن، دانش آموزان معصوم را به جرم عقیده خانواده از مدرسه بیرون راندن، دختران را ربودن و به عقد بیگانگان در آوردن، هر روز به خانه ها هجوم بردن و اهل خانه را از کوچک و بزرگ حتی اطفال چهار ساله دستگیر و به زندان بردن، صدها نفر را در شرایط سخت مدتها بدون تعیین تکلیف در زندانها نگه داشتن، نسون بهایی را قبل از اعدام به جرم اینکه معلم درس اخلاق بوده شلاق زدن، با مأموران مسلح به روستاها رفتن و بهائیان را با شکنجه و تهدید به قتل و به ضرب شلاق مجبور به امضاء تبری از عقیده نمودن و از سیاط قهر الهی نهراسیدن، خانه مورد احترام بهائیان را در شیراز تخریب و معبر عمومی قرار دادن، زنان مظلومه بهایی را به جای همسران غایبشان گروهگان گرفتن و به زندان بردن، املاک و باغات بهائیان را به زور غصب نمودن و به دیگران فروختن، زندانیان بهایی را حتی مانع از انجام فریضه دعا و مناجات شدن، هزاران خانه را مصادره کردن و یا به عنف گرفتن و ساکنان آن را آواره ساختن، اموال بسیاری را به یغما بردن و خانواده ها را غارت زده از خانه شان بیرون نمودن، هزاران رقیه املاک موقوفه بهایی و گورستان ها را به ضبط در آوردن و از دفن اموات جلوگیری کردن و یا برای دفن آنان مطالبه پول گرفتار نمودن، اجساد مرده را از قبر بیرون آوردن و به جای نامعلوم منتقل کردن، اماکن متبرکه را تصرف و تخریب

نمودن، شرکتها و موسسات تجاری و کارگاهها و کارخانه های بهائیان را غصب و کارگران بهایی را بدون پرداخت حقوق مکنته اخراج نمودن، از ادامه کار آزاد جمعی از بهائیان جلوگیری کردن، به مراجع رفع اختلاف کاری دستور عدم رسیدگی به شکایات کارگران بهایی دادن، جامعه موحد بهایی را که پیرو دین تنی مستقل است و صاحب احکام الهی می باشد و وابسته به هیچ یک از ادیان نیست و پیروانش تنها متدینینی هستند که شریعت اسلام را من جانب الله و مقدساتش را معزز و محترم می دانند، در مجلس شورای اسلامی در ردیف مفسدین و فرق ضاله قرار دادن، هیئتهای بازسازی بانکها کارمندان شاغل و بازنشسته بهایی را اخذ و به زندان اوین فرستادن و در این میان مادران را به زندان منتقل و به کودکان شیرخوار آنها رحم نکردن و اسیران در بند و چشم بسته را تحت شکنجه های جسمی و روحی مجبور به ترک ایمان کردن، نام این ظلم را ارشاد اسلامی گذاردن، پزشکان بهایی را از خدمت در بیمارستانها و درمانگاهها محروم ساختن، از معالجه بیماران مشمول خدمات درمانی منع نمودن، بهاران و پرستاران را اخراج از خدمت نمودن، به پزشکان بهایی اجازه طبابت ندادن، عده ای کثیر را ممنوع معامله و ممنوع الخروج نمودن، زارعان و کشاورزان را از زراعت در ملک خود محروم کردن، از صدور اجازه کسب به بهائیان خودداری ورزیدن، ارز تحصیلی دانشجویان بهایی در خارج را قطع کردن و بالاخره از خروج بهائیان به خارج از کشور جهت دیدار فرزندان با عائله خود به خاطر عقیده دینی ممانعت به عمل آوردن و گذرنامه آنها را ضبط و باطل نمودن و به هزاران هزار شکایت و دادخواهی بهائیان به تمام مراجع قضایی و امنیتی و انتظامی و غیره وقعی نهادن و یا بر شدت عمل افزودن، همه و همه از جمله مظالم مستندی است که مقامات دولتی و حکومتی رسماً و عملاً بر این جمع بی گناه وارد ساخته و تزییق و مشقت را به جایی رسانده اند که اعدام حکم محبت دارد. با این وصف قبول فرمایید همه بهائیان را اعدام فرموده اید منتهی هر کدام را به نحوی.

هموطنان عزیز نیز تاحال متوجه شده اند که چرا جام جمیان می خواهند مظلومیت و استقامت بهائیان را مظلوم نمائی جلوه دهند! چنین می کنند چون می دانند که هر چه بیشتر بهائیان ظلم نموده اند، آئیشان بیشتر شدنموده است! طلعات مقدسه آئین بهائی توضیح داده اند که این آئین چون منشأش الهی است و نه بشری، حتی ظلم و ولایا نیز سبب رشد و توسعه آن است! بزرگ ترین پیروزی های آن متعاقب بحران ها و ولایا و مظالمی به دست آمده که بر طلعات مقدسه بهائی و پیروان ایشان وارد شده است.^{۱۹} یکی از اسناد جالب صحت این حقیقت و درستی این مکانیزم رشد و توسعه الهی، آن که در همان اوایل انقلاب بعضی از مخالفین مسلمان جمهوری اسلامی به آن اعتراض کردند که باعث رشد آئین بهائی شده است! (ذکرش باشد برای موقع آن!) در زمان شاه پهلوی نیز بعضی می گفتند بهائیان خود به آقای فلسفی پول داده بودند که درباره ایشان در رادیو صحبت کند! مثال بارز دیگر، انجمن حجیه است که مدعی مبارزه با دیانت بهایی و ارشاد مسیحیان و مارکسیست ها و اوپاش^{۱۱} بود، که به قول یکی از برادران دینی از حزب مخالفان «در طول بیش از ۲۵ سال^{۱۲} نه تنها قادر به شکست بهائیت نشد، بلکه خود عاملی برای رشد این فرقه استعماری گشت»^{۱۳} و ظاهراً به خاطر همین عدم موفقیت بود که «سازمان عباد صالح»، شاخه جدا شده از انجمن مزبور، بعد از انقلاب اسلامی،^{۱۴} با تغییر روش گذشته خود در انجمن، ابراز کرد که: «با بهائیان نباید مبارزه عقیدتی کرد، بلکه باید مبارزه سیاسی نمود». حال آنکه این کشف بزرگ (!) توسط سازمان مزبور کشفی جدید نبود، زیرا همان گروهی که قبل و بعد از انقلاب مخالف انجمن حجیه بود و بعد از پیروزی انقلاب قدرت را به دست گرفت و عباد صالح از انجمن مزبور جدا شده به ایشان پیوستند، مدتها بود که از قبل از انقلاب کشف کرده بود که باید با امر بهایی مبارزه سیاسی کرد و حتی قبل از پیروزی نهایی انقلاب و پس از آن، برنامه منظمی برای قلع و قمع بهائیان طراحی نموده بود و تا حال نیز تا آنجا که توانسته آن برنامه را اجرا نموده و می نماید.^{۲۰}

سیحان الله از حکمت های الهی که حتی دشمنان دینش را سبب رشد آن قرار می دهد! آیا نباید از جام جمیان عزیز و تهیه کنندگان فصل نامه، به این خاطر تشکر کنیم! ملاحظه فرمائید حضرت بهاء الله در لوح شکرشکن درباره مظالم



وارده دراویل ظهوربابی وبهائی چه می فرمایند وچگونه ازآن استقبال می نمایند!

هُوَالْعَلَى الْأَعْلَى

شکرشکن شوند همه طوطیان هند
پارسی که به بنگاله میروند

مکتوب آن جناب بر مکمن فنا وصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطورشد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست، و لکن محبان کوی محبوب و محرمان حريم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند، از بحر تسلیم، مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب. رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای لامکان تبدیل ننمایند. زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشند، لا جرعه بیاشامند. در صحراهای بی آب مهلک بیاد دوست مؤاجند و دربادیه های متلف بجانفشانی چالاک. دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده اند. چشم از عالم بر بسته اند و بجمال دوست گشوده اند. جز محبوب، مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند. به پرتوکل پرواز نمایند و بجناب توسل طیران کنند. نزدشان شمشر خونریز از حریربهشتی محبوب تر است و تیر تیز از شیرام مقبول تر.

زنده دل باید در این ره صد هزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود. چه نیکوست این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده. گردن بر افراختیم و تیغ بیدریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تبر قضا را بجان محتاجیم. از نام بیزاریم و از هر چه غیراوست در کنار. فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم. بدعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح، پرواز کنیم و در سایه های شجر انس، اشیان سازیم و به منتهی مقامات حب منتهی گردیم. از خمرهای خوش وصال، بنوشیم و البته این دولت بی زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی مثال را از کف نگذاریم. و اگر در تراب، مستور شویم از جیب رحمت رب الارباب سر بر آریم. این اصحاب را بلا، فنا نکند و این سفر را قدم، طی ننماید و این وجه را پرده، حجاب نشود.

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف بر افراخته اند و بکمال جد در دفع این فقرا کمر بسته اند البته یقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد. و لکن بعنایت الهی و تأیید غیب نامتناهی چون شمس، مشرقیم و چون قمر، لایح. بر مسند سکون، ساکنیم و بر بساط صبر جالس. ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید؟ بل تن، این را زندان است و کشتی آن را سجن. نعمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد. باری ایام قبل را ناظر باشید که به خاتم انبیاء و مبدأ اصفا چه نازل شده تا چون روح، خفیف شوی و چون نفس، از قفس تن بر آئی. در نهایت احاطه اعداء و شدت ابتلا، طایر قدس نازل شده و این آیه آورد: «وَإِنْ كَانَ كِبْرَ عَلَيْكُمْ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَبْتَغُوا نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلْمًا فِي السَّمَاءِ» هزار چشم باید تاخون گرید و صد هزار جان باید تا ناله از دل بر آرد. و همچنین در جای دیگر میفرماید: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يَخْرُجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ، وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكُرِينَ» در این دو آیه مبارکه شریفه که از مبدأ الوهیه نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید. اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعداء و موارد بلا چون شمع، روشنیم و چون شاهد عشق، درانجمن. ستر و حجاب را سوختیم و چون نار عشق، بر افروختیم. و لکن چه فایده که جمیع عیون محجوبست

و همه گوشها مسدود. در وادی غفلت سیر مینمایند و دربادی ضلالت مشی میکنند. هم بریئون عمّا عمل و أنا بریء عمّا يعملون...»^{۲۱}

و ملاحظه فرمائید بیت العدل اعظم در پیام شهر الشرف ۱۴۱ بدیع (ژانویه ۱۹۸۵) درخصوص مظالم اوایل انقلاب و آثار آن چه می فرمایند؛ باقی رانیز خود قیاس فرمائید:

... مولای عزیز بی همتا خطاب به خاصان بارگاه الهی در کشور مقدس ایران می فرماید: «ای یاران پر وفا هر قدر طوفان بلا شدید تر و ارباب میخن و رزایا سوزنده تر گردد، محیط اعظم امر الهی امواجش مرتفع تر و جوش و خروشش مهیب تر و درو و لئالی افکنده اش بر ساحل وجود ثمین تر و بدیع تر مشاهده شود... مشیت حی قدیر بر این تعلق گرفته و حکمت بالغه الهیه چنین اقتضاء نموده که خاصان حق در کشور مقدس ایران، مال و منال، حتی دم مطهر خویش را ایثار نمایند تا شجره امید سقایت (آبیاری) گردد و به برگ و میوه های گوناگون مزین شود و به مرور ایام اقوام و قبائل و ملل متنوعه متباغضه اروپ و امریک و تاجیک و افریک را در ظل ظلیلش در آورد و تألیف دهد...»

سپس در ادامه پیام بیت العدل اعظم فتوحاتی را که تا تاریخ صدور پیام در اثر خون شهدای ایران در عالم بدست آمده بر می شمارند تا اینکه در ادامه به مقایسه لطیفی به شرح زیر می پردازند:

... قوه سطوت امر الهی را ملاحظه فرمائید که اگر دشمنان، يك محفل ملی را در مهد امرالله (ایران) تعطیل نمودند، یاران باوفای جمال قدم (حضرت بهاءالله) به تاسیس ۲۳ محفل ملی جدید قیام فرمودند. اگر تقریباً ۵۰۰ محفل محلی در ایران تعطیل گشت، یاران در عوض ۷۰۰۰ محفل روحانی محلی تاسیس کردند و مجموع آن را به بیش از ۳۰۰۰ محفل رسانیدند. اگر اراضی مشرق الذاکر در ارض طا (منظور طهران است که حرف اول آن طا می باشد) غصباً تصرف شد، یاران ۹ قطعه دیگر (در دیگر نقاط دنیا منظور است) خریداری کرده و می کنند و تعداد اراضی مشرق الذاکر (محل عبادت اهل بهاء که همه ادیان نیز آزادند به آنجا روند و ادعیه دینی خود را بخوانند) را بر ۱۲۲ قطعه بالغ نموده اند. اگر کتب و آثار را در ایران گرفتند و سوختند و از میان بردند در عوض تعداد زبانهایی که به آثار الهیه مزین گشته یا ترجمه (شده از ۹۱ زبان جدید) به ۷۴۰ زبان بالغ شد. اگر کلاسهای درس اخلاق در آن کشور تعطیل شد هزاران کلاس دیگر در شرق و غرب تاسیس گشت و ۲۶۶ کتاب مخصوص اطفال بهایی به ۵۶ زبان در ۷۱ کشور به طبع رسید و اگر نونهالان و جوانان بهایی را از تحصیل علوم محروم ساخته و از مدارس ایران اخراج نمودند، پیروان اسم اعظم (بهاییان) در عوض ۳۹۲ مدرسه در قارات مختلفه تاسیس نمودند و در بعضی ممالک کتب درسی مخصوص امر بهایی در مدارس عمومی تألیف کرده و تدریس می کنند. اگر احباء ایران را از کار و شغل و رزق یومی ممنوع و محروم ساختند، بهاییان عالم به ایجاد ۴۲۰ برنامه بهداشتی و کشاورزی و تربیتی پرداختند که آشنا و بیگانه از آن منتفع شوند. اگر جرائم و رادیو و تلویزیون در ایران وسیله هتک حرمت شریعت الله و انتشار افتراء نسبت به احباء الله (بهاییان) گشته، در ممالک و بلاد سائر به قدری جرائم و وسائط اعلان عمومی درباره امرالله به نشر حقایق پرداخته اند و توضیقات یاران را در ایران تقبیح نموده به اشاعه اخبار و مقالات در حمایت از امر اعظم و بهاییان مظلوم پرداخته اند که احصائش دقیقاً ممکن نه. یاران وفادار به این مراتب نیز آکتفا نموده اند و علاوه بر رادیو بهایی در کشور اکوادور، سه فرستنده رادیو مستقل بهایی نیز در کشورهای بولیویا و پرو و امریکا تاسیس کردند که منحصرأ در دست بهاییان است و به انتشار تعالیم الهی و پخش برنامه های مفید اجتماعی مشغول است. اگر احبا ایران از مسافرت و شرکت در میادین خدمت موقتاً محروم گشته اند، بحمدالله بهاییان عزیز در شرق و غرب جبران آن محرومیت را نموده اند چنانکه بیش از ۳۲۰۰ مهاجر فداکار قیام کرده و اهداف نقشه ۷ ساله^{۲۲} را تحقق بخشیده اند بعلاوه بیش از ۵۸۰۰ نفر دسته دسته به اسفار تبلیغی از

طریق مؤسسات امریه اعزام گشته اند. اگر در مجلس ایران ذکر امرالله فقط از حلقوم ارباب کینه و غرض بیرون می آید، در عوض مجامع عالیة عالم و پارلمان های ملل تا به حال متجاوز از يك صد لایحه و بیانیه در حمایت از امر اعظم گذرانده اند. از جمله در پارلمان اروپا که مرکب از نمایندگان ۱۰ کشور اروپایی است، سه لایحه به اتفاق آراء به تصویب رسیده که به موجب آن نمایندگان از احزاب مختلفه در ده کشور اروپایی از دولت های خویش خواسته اند که حمایت از مظلومان ایران را متعهد گردند... از برکت خون پاکتان گلستان عرفان آبیاری گشت و دهها هزار نهال نورسته به بارآمد و سبب تزیین حدیقه حقیقت گردید چنانکه مثلاً در هندوستان بیش از یکصد و شصت هزار نفر اخیراً در ظل امرالله وارد گشتند.

گمان مبرید ما که به انتساب به آن شیران بیشه وفا مفتخریم از ذکر خیرتان غافلیم شب و روز یاد دل افروز شما شمع هرانجمن است انوارش الهام بخشد و حرارتش دلگرم نماید جمالش دلربایی کند و عطر کافوریش مشک بیز شود. آسوده و مطمئن باشید که راه شما پیویم و نگذاریم که ما را به بی وفایی منسوب کنند. شما در سبیل عشق بهاء جان داده اید ما وقت و استعداد خداداد را بر طبق اخلاص نهیم و نثار راهش نماییم. شما دیده از مال و اندوخته به کلی دوخته اید ما آنچه را خداوند بی مانند عطا فرموده در سبیل عبودیتش فدا کنیم. شما با اعمال طیبه طاهره به انتشار و ترویج امرالله پرداختید. ما نیز لسان به تبلیغ گشاییم و از برکت جانبازی شما نفوس کثیری را به ساحل سعادت رسانیم. اگر از حرکت محرومید ما جبران کنیم و تشتتی را که حال خداوند به ما عنایت فرموده وسیله ارتفاع امرالله در نقاط جدید و لازمه نماییم. در يك محل مجتمع نشویم و به نام شما به فتح اقالیم سائره پردازیم. رداء تقدیس بر دوش گیریم تا بردامن پاکتان که تار و پودش را از راستی و درستی و خداپرستی بافته اند غباری ننشینند. جوشن انقطاع در برکنیم تا چون شما روئین تن شویم و از هجوم مکاره دنیا و حرص و طمع و شهوات که از خصائص عالم طبیعت است نجات یابیم. از آلائش جهان فانی رو برگیریم و به آسایش حقیقی جاودانی رسیم. غمخوار یکدیگر شویم. دستگیر و مساعد و همراه و معاضد هم گردیم و چنان کنیم تا اعمال و اخلاقمان بر تقدیس و تنزیه امر الهی چون آن شیدایان حلقه محبت الله شهادت دهد و شاهد سعادت ابدی رخ گشاید و لقاء جمال ابهی در ملاء اعلی چهره نماید.^{۲۳}

و هموطنان عزیزمستحضرنند که «قلقلک» ها هنوز هم ادامه دارد. به طوری که حتی مردگان بهائی را نیز قلقلک می دهند و اخیراً اخراج دانش آموزان دبستانی با زور و کتک نیز در دستور کار قرار گرفته است!



لا اکره فی التشرّف

حامد

در صفحه ۵۵ ایام عکسی وجود دارد که زیر آن چنین نوشته: «تشرّف. سخنرانی آیت الله ملکوتی در جمع بهائیان روستای سیسان که به شرف اسلام نائل شده اند». طبق سائرتحریرات جام جم، هیچ گونه توضیحی درباره آن جزمین جمله نمی بینید. چندسالی است که اهل بهاء به حرمت آبروی کشورشان کمتر از مظالم و حبس و نفی و اخراج و شکنجه و ضرب و جرح و سوزاندن و کشتار دهه اول انقلاب که دچارش بودند، می گویند. اما چه می توان کرد که امثال کیهان و جام جم و آنها که قبرستان های بهائیان را جدیداً خراب می کنند و شعارهای تهدید آمیز علیه بهائیان بر در و دیوار بعضی شهرها می نویسند و شبکه های سازمان یافته ضد بهائی در قم و اصفهان و... تأسیس می کنند و بهائی ستیز در آنها تربیت می نمایند، و در مدارس کودکان و نوجوانان بهائی را مجبور بر ترک عقیده می نمایند، بهائیان را مجبوری کنند که در پاسخ به آکاذیب و تمهت های حساب شده و تحریک آمیز ایشان دست به افشا زنی تا هموطنان عزیزشان دردی را که دوستان بهائیشان کشیده اند حس کنند و ادعای دروغ بهائی ستیزان را در خصوص مظلوم نمائی بهائیان دریابند.

یکی از موارد مزبور قضیه سیسان است. این روستا که در آذربایجان شرقی است حدود کمتر از یک قرن و نیم قبل با دین جدید بهائی آشنا شد. در دوره پهلوی جمعیت بهائی آن بالغ بر ۲۰۰ نفر گردید. در اثر تعالیم و آموزه های بهائی این روستا پیشرفت و توسعه همه جانبه ای یافت، به طوری که این واقعیت نزد مسلمانان عزیز نیز مشهود بود. بهائیان در آنجا مکتب خانه و سپس مدرسه دخترانه و پسرانه با ۷۰۰ شاگرد که بعضاً از مسلمانان نیز بودند تأسیس کردند که بعدها در سال ۱۳۲۸ هـ ش توسط دولت وقت تعطیل شد. علاوه بر مدرسه، بهائیان آنجا در تربیت اخلاقی و روحانی نیز کوشش ها کردند، و در کنار آن به سایر اقدامات و تأسیسات اجتماعی و اقتصادی و بهداشتی و امثال آن نیز مبادرت ورزیدند. تأسیس شعب نفت، حفارچاه عمیق و نیمه عمیق، تقاضا برای خط تلفن، آسفالت راه، احداث پل و کارخانه نشاسته سازی و احداث حمام مجهز به سیستم شوفاژ، از جمله آنها بود. روزنامه غیر بهائی امید زنجان پس از انقلاب اسلامی بر این امر چنین شهادت می دهد: «در گذشته نه چندان دور این محل (سیسان) آبادترین روستای منطقه به شمار می رفت و اکثر ساکنان قبلی این روستا که پیرو فرقه ضاله بهائیت بودند... در آبادانی روستا کوشا بوده... و با احداث باغات... و نیز در احداث خانه هایی به سبک خانه های شهری و با امکانات بهتر فعال بودند... این روستا کانون اقتصادی مهمی برای منطقه خصوصاً برای مسلمانان و مساکین آن به حساب می آمد»^۱

این حالت بود تا این که فردی به نام علی ولایتی از طرف حوزه علمیه قم و به تحریک امام جمعه بستان آباد، به سیسان اعزام شد تا ضمن ملاقات با بهائیان، ایشان را به دیانت اسلام تبلیغ نماید. عدم شرکت بهائیان در جلسه تشکیل شده برای این منظور، باعث مخالفت و شروع آزار و اذیت بهائیان در بهار سال ۱۳۶۱ هـ ش شد. به این ترتیب آسایش و امنیت از بهائیان سلب شد و بسیاری آسیب های جانی و مالی شدید دیدند. این بار برای «تشرّف» آنان به اسلام به ظلم و تعدی بیشتر پرداختند و بهائیان را برای ترک عقیده بعضاً در سربازستان بر روی یخ و برف کتک زدند و مجروح نمودند (حتی موردی نیز به مرگ انجامید) و استخوان شکستند و زجرها دادند، و چون هیچ پشتیبانی از طرف حکومت نسبت به آنان نمی شد، ایشان را از روستا مجبوره مهاجرت و آواره دیار دیگر کردند. همان روزنامه امید زنجان در این خصوص چنین نوشت: «هجوم روستائیان مسلمان و خشمگین روستاهای اطراف نه تنها موجب فرار بیش از ۲۰۰ خانوار سکنه بهائی آن گردید، بلکه در سایه گسترش تخریب، کانون مهم اقتصادی بکلی از بین رفته به این ترتیب خانه های بهائیان را ویران نمودند، حظیره القدس آن را بکلی از بین بردند. از سایر تأسیسات نیز آثاری برجای مانده است و گورستان (گلستان جاوید) را نیز با بولدوزر زیرورو نموده

اند. در حال حاضر بهائیان مجاز به عبور و مرور در آن منطقه نمی باشند. ساکنین مسلمان آنجا (در حدود ۱۵ خانوار) به علت مساعد نبودن شرایط به صورت فصلی در سیسان زندگی می کنند»

شاید هموطنان عزیز ندانند که در همان ایام وقتی مقام رهبری کشور آیت الله خمینی دستور گشودن حساب ۱۰۰ امام را صادر کردند، جامع کوچک و بزرگ بهائی در همه شهرستان ها و دهات علی رغم بلا ی مزبوری که برایشان وارد می شد به آن حساب کمک نمودند. اما ظاهراً به این علت که بهائی ستیزان بهائیان را گمراه و نجس و مجرم می دانستند، مایل به قبول این واقعیت نبودند که بهائیان نیز می توانند به عنوان هموطن و شهروند ایرانی در عمران و آبادانی کشور عزیزمان بکوشند و شریک باشند، و گویا بیشتر خود را مُحِق در مصداق اموال بهائیان از غنی و فقیر و حبس و زجر و کشتن آنها می دیدند و жалب آن که یکی از ایراداتی که به نخست وزیر مرحوم آن زمان، که خود نیز از مخالفین بهائی بود، در مجلس وارد شد همین بود که چرا از بهائیان قبول کمک های مالی برای نفوس محتاج و بی خانمان از طریق حساب ۱۰۰ امام نموده است (فیلمش در صدا و سیما موجود است).

باری همان طور که در عکس صفحه ۵۵ ایام مشهود است، جام جم با عبارت «جمع بهائیان روستای سیسان که به شرف اسلام نائل شده اند»، دوباره دست به تحریف تاریخی زده و جمع معدود در عکس را که لابد مسلمین عزیز نیز در آن حاضر بوده اند، ۲۰۰ سکنه بهائی سیسان فرض نموده و توضیح هم نداده که به چه شکل و حالت آن معدود را «بدون آکراه» و بدون زجر و کتک به شرف اسلام نائل نموده اند. جام جم میان خبر نداشتند که همان عده معدود کتک خورده مال و منال از دست داده مهاجرت کرده به شهرهای دیگر چیزی نگذشت که همگی همان بهائی سابق بودند و اینک فرزندانشان در میادین خدمت به آئینی که در راهش صدمه ها کشیده می کشند مشغول فعالیت می باشند و اگر جام جم بخواهد به راحتی می تواند آنان را بیابد و با ایشان مصاحبه کند و شرح ماقع را از خود ایشان بشنود و برای ملت شریف ایران بازگو کند و نشان دهد که حقیقتاً جام جم حقایق است و نه آیین زنگار گرفته آکاذیب و افتراء. آری! جام جم که جام جهان نماست و باید آینه حقایق می بود، باید به جای چنین تحریفات و ستیزه جوئی هایی می رفت بهائیان سیسان را پیدا می کرد و ضمن عذرخواهی از رفتار ضد اسلامی ۳۰ ساله با ایشان، با آنها مصاحبه می کرد که چگونه اقلیتی غافل به تحریک نفوسی به دور از حقیقت اسلام آنها را آزار و اذیت کردند و از خانه و کاشانه بیرونشان کردند و دار و ندارشان را منهدم ساختند. امروز روشنفکران مسلمان در تلاشتند تا چهره اسلام عزیز را غبارشویی کنند و آن را الگوی حقوق بشر معرفی نمایند و به این خاطر نامه حضرت امیرع را به مالک اشتر به جهانیان می نمایانند. آن وقت در چنین حالتی جام جم رشته نبافته آنان را پنبه می سازند. چرا؟ برای اینکه اهل عالم میدانند بهائیان هستند «که به عنوان تنها غیر مسلمانان روی کره زمین که به جز خود مسلمین، اسلام را قبول دارند»، فجایع مزبور را به پای اسلام عزیز نمی نویسند.

این واقعیت فقط مختص سیسان هم نبود، بلکه در اوایل انقلاب مواردی فجعتر از سیسان هم واقع شد که در این مقال به آن نمی پردازیم. اما تنها باید اشاره کنیم که در آن ایام یکی از شکردهای بهائی ستیزان این بود که شایعه نیز می کردند که مثلاً ۱۲ بهائی در فلان جا تبری نمودند و چون جامعه پیگیری می کرد درمی یافت که خبر مزبور دروغ بوده است. امروزه همه عقلا می دانند که حتی معدود تبری هائی نیز که با فشار و اذیت از شغل و تحصیل و امثال آن در رجائی و از هر دین و گروهی صورت گیرد، در نظر بزرگان عالم انسانی و آتانی که به مقام آزادی عقیده و وجدان نفوس ارج می نهند پیشیزی ارزش ندارد و برای هیچ دین و عقیده ای افتخار و ارزش نمی آورد. افتخار و ارزش به اعتقاد به آیه کریمه قرآن مجید است که فرموده «لا اکره فی الدین»



دریغوس در ابرقو

درفصحه ۵۱ آیام اتهام پوسیده ای مبنی برقتل چندمسلمان در ابرقو توسط بهائیان تکرار شده که اصل ماجرا را در زیرمی خوانید. شایان ذکر است که روزنامه کیهان در مقالات پائیز و اسفند ۱۳۸۴ خود قبل از جام جم پرونده ابرقو را پس از گذشت چندین دهه مطرح کرد تا به این وسیله هموطنان عزیز را علیه بهائیان تحریک نماید. کیهان و جام جم لابد خود پاسخ خدا و ملت ایران را برای وارونه کاری های خود خواهند داد.

شبیته

بهائیان متهم می شوند که در ابرقو یک خانواده مسلمان را به قتل رسانده اند و دستگاه قضایی زمان شاه نیز به حمایت از آنها پرداخته است. جام جم در ویژه نامه آیام خود نیز اخیراً این اتهام را تکرار نمود از این رو این مقاله بر اساس کتاب جناب محمد تقی افغان تحت عنوان «بی گناهان»، با تشریح و تحلیل این واقعه، اثبات می نماید که قاتل و یا قاتلین، مسلمان بوده اند و نه بهائی و در ثانی، تقریباً تمامی عوامل قضایی، در سطح محلی و ملی، با پرونده سازی و تحریف واقعیات مسلم و غیر قابل انکار، بر علیه بهائیان حکم راندند و روی قضات فرانسه در محاکمه یک افسر یهودی ارتش فرانسه به نام سروان آلفرد دریغوس را سپید نمودند.

واقعه قتل فجیع صغری و فرزندان

خانواده ای به نام امید سالار از مقتدر ترین و ثروتمند ترین مالکین منطقه آباده و ابرقو بوده و مخصوصاً محمد رضا خان امید سالار تنها پسر سالار نظام، داماد حاج شیخ احمد، امام جمعه آباده، از اعتبار ویژه ای برخوردار و در چند دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی نیز انتخاب شد. او همیشه به خود می یابید که موبک احمد شاه قاجار همراه سردار سپه و ملتزمین رکاب آنها، در آباده نهار را در منزل پدری، سالار نظام صرف کرده اند و در سال ۱۳۱۶ نیز رضا شاه با ولیعهد و در بهار سال ۱۳۲۳، محمد رضا شاه و ملکه فوزیه و همراهان در آباده، توقف کرده و افتخار پذیرایی را به او داده اند. این مقدمه لازم بود تا واضح گردد که چنین شخص مقتدری تا چه حد در عزل و نصب رؤسای ادارات و مأمورین دولت در آباده و ابرقو، مداخله و اعمال نفوذ می کرده است. خواهر ایشان، مریم خانم، همسر پسر عموی محمد حسن خان سالاری نقش کلیدی در واقعه ابرقو دارد بدین قرار که پس از مرگ نابهنگام محمد حسن خان سالاری و بیوه شدن مریم خانم، برادر وی، اسفندیار خان سالاری با اینکه متأهل بوده و اولاد نیز داشت به طمع اینکه با بیوه جوان، زیبا و ثروتمند برادرش که دختر عموی هم بوده ازدواج کند از مشار الیها خواستگاری می کند ولی علی رغم تمام کوششی که بکار می برد موفق نمی شود زیرا سید محمد قیومی، روضه خوان ابرقویی که جوانی بلند بالا و قوی هیکل و خوش سیما بوده و صدای گرم و گبیرا و دلپذیری نیز داشته است، زود تر از اسفندیار خان اقدام کرده و همسایه خود صغری را که کلفت مریم خانم هم بوده واسطه ارتباط قرار داده و سرانجام با جدّ و جهد قیومی از یک سو و وساطت و افسونگری صغری از سوی دیگر، مریم خانم با ازدواج با قیومی موافقت می کند و در اقلید، در چهار فرسخی آباده ازدواج خود را در دفتر ثبت ازدواج به ثبت می رسانند. اسفندیار خان، عاشق شکست خورده و ناکام چندین بار قیومی و صغری را تهدید به قتل کرده و قیومی کراً به دوائر انتظامی ابرقو گفته بود که اگر صدمه ای به آنها رسد، به دستور اسفندیار خان سالاری بوده است. بالاخره در شب سیزدهم دی ماه ۱۳۲۸ شمسی در خانه ای واقع در مزرعه رباط در دو کیلومتری ابرقو از توابع شهرستان یزد، یک خانواده شش نفره شامل دو پسر، چهارده و شش ساله، و سه دختر، پانزده و یازده و هشت ساله با مادرشان بنام صغری پنجاه ساله، بر اثر جراحات وارده از

ضربات بیل و تیشه که متعلق به همان خانه صغری بوده، به قتل می رسند. ظن غالب این بود که قاتل یا قاتلین فقط قصد کشتن صغری را داشته اند ولی به احتمال قریب به یقین چون فرزندان، آنها را شناخته اند، آنها را نیز قتل عام کرده اند.

مسیر اولیه رسیدگی به پرونده

بدنبال آشکار شدن جنایت جعفر و علی، دامادهای صغری و رمضان برادر جعفر، که تا اواخر شب وقوع حادثه در منزل صغری میهمان بوده و به دلیل گفته های متناقض و متباینی که در بازجوییهای اولیه اظهار کرده بودند، قویاً در مظان اتهام قرار داشتند، بازداشت می شوند. جریان قتل به دادرسی یزد اعلام می گردد و سید محمد جلالی نائینی، دادستان یزد، تحقیق پیرامون این مسأله را به جواد صادقی، بازپرس یزد محول می کند ایشان در همان روز به همراه رئیس ژاندارمری یزد، به سمت ابرقو حرکت می کنند اما تغییر مسیر داده و بجای ابرقو به مهریز رفته و دو شب و یک روز در مهریز توقف می نمایند تا با استوار خاکپور فراغه ای، رئیس دسته ژاندارمری مهریز که از سرسپردگان مورد اعتماد اسفندیار خان بوده به مشاوره و چاره جوئی پرداخته و اسفندیار خان سالاری و عوامل و مرتکبین اصلی قتل را از تعقیب و مجازات رها کرده برای به دام انداختن و متهم کردن بی گناهان به طراحی نقشه ای بپردازند. بالاخره این گروه در روز پانزدهم دی ماه وارد ابرقو شدند و بزودی مشخص شد که در این دو روز و یک شب، در مهریز در حال نوشتن چه سناریویی بودند.

تغییر ناگهانی مسیر رسیدگی

به محض ورود به ابرقو، استوار حسین صدری پور که با بازداشت سه نفر متهمین اصلی، لژزه بر اندام اسفندیار خان انداخته بود، توسط رئیس ژاندارمری یزد معزول و استوار خاکپور (همان رئیس دسته ژاندارمری مهریز و متحد اسفندیار خان) به جای او منصوب شد و تمام متهمان بازداشت شده، بدون تحقیق و حتی اخذ ضامن، آزاد و بجای آنها سه نفر دیگر به نامهای محمد شیروانی مسلمان همسایه صغری و فرزند ۱۷ ساله اش بنام علی محمد و محمد حسین نکوئی را بازداشت و به زندان انداختند و در ضمن تمام برگه های بازجویی از متهمین قبلی را از پرونده محو نمودند اما ناگهان اتفاق عجیبی می افتد و مسیر پرونده بکلی دگرگون می شود. ابواب مکاشفه و غیب گویی ناگهان بر وجه بازپرس پرونده گشوده می گردد و به قلب مبارکشان الهام و بر عقل سلیمشان اثبات می گردد که علت وقوع قتل صرفاً اختلافات مذهبی و آن هم از نوع اختلاف بهائیان با مسلمانان بوده است و لا غیر. عجباً! سابقه دشمنی و کینه دیرینه اسفندیار خان با قیومی و صغری بر همگان روشن بود و عموم مردم او را مسبب این جریان می دانستند و آقای بنی آدم، فرماندار یزد به استناد گزارش صدری پور و بخشدار ابرقو انگیزه وقوع قتل را به مرکز اعلام کرده و در اختیار جراید محلی و روزنامه های باختر/مروز و روزنامه داد چاپ طهران قرار داده بود و گذشته از همه این ها، تمامی اهل ابرقو بدون استثناء، مسلمان بودند و حتی یک بهائی در بین آنها نبود پس چگونه می توان این جنایت را به آنها منتسب نمود؟ اما وقتی قرار باشد پرونده به این شکل تنظیم شود دیگر این چیزها مهم نیستند و لذا:

الف) اقدام به انگشت نگاری از متهمین ضرورتی نمی یابد بلکه خلاف عقل و مصلحت می باشد

ب) تحقیق دقیق از مهمانان شب واقعه در منزل صغری، حماقت محض و عملی کاملاً غیر ضروری است ولو اینکه اختلاف و خلاف گویهای آنها زیاده از حدّ باشد

ج) اینکه قاتلین برای ارتکاب قتل از بیل و تیشه موجود در خانه صغری استفاده کرده و با خود هیچ سلاحی نیاورده اند اصلاً مهم نیست. گویی می دانسته اند که امدادات غیبی این مشکل را حل می نماید.



د) سوابق کینه و دشمنی اسفندیار خان، یکسر فراموش می شود و اصولاً نیازی به بازجویی از این حداقل مظنون قضیه نیز احساس نمی گردد

ه) اینکه تعلیم دینی بهائیان آنها را شدیداً از انجام اعمال غیر انسانی حتی در حد رنجاندن افراد منع می کند تا چه رسد به قتل، آنهم قتل عامی چنین وحشتناک، اصلاً محلی برای توجه ندارد.

و) اینکه فرزندان صغری قاتلین را می شناخته اند و به همین جهت خود نیز قربانی این توطئه گردیده اند و اینکه بهائینی که اصلاً در ابرقو نبوده اند چگونه برای فرزندان معصوم صغری شناخته شده بوده اند، سخنی لغوی می شود و ابداً اهمیتی ندارد.

و دهها مورد دیگر که همگی به یکباره به طاق نسیان کوبیده می شوند. تنها اشکال موجود، همراهی سید محمد قیومی است که آن هم در ظرف یکی دو روز و با مذاکرات جدی بین قیومی و سالاری ها، این دو دشمن خونی، صلاح و مصلحت را در آتش بس می بینند لذا با یکدیگر صلح می کنند تا با فراغت تام و تمام بر علیه بهائیان متحد شوند. حال نوبت بخش بعدی سناریوی طراحی شده در مهریز رسیده است. بازپرس پرونده آقای جواد صادقی بعد از فقط سه روز اقامت در ابرقو، قصد بازگشت به یزد را می کند و زمام امور را به استوار خاکپور کذایی می سپارد. خاکپور که هنگام طراحی نقشه خود، این جا را نخوانده بود که در تمام ابرقو حتی یک بهائی هم زندگی نمی کند (زیرا چندین سال قبل سه نفر بهائی را با چنان زجر و آزاری کشته بودند که دیگر کسی جرأت نمی کرد با اعتقاد به دیانت بهائی در ابرقو بماند یا به ابرقو برود) اینک مانده بود که متهم بهائی از کجا بیآورد که فرشته نجات به دادش می رسد و می فهمد که احمد نکویی، برادر یکی از متهمان زندانی، بهائی است. این مژده مسرت بخشی بود ولی ایراد کار در این بود که وی فرسنگها دور از ابرقو زندگی می کرد. اما مهم نبود. خاکپور اعلام کرد که محمد نکویی، یکی از متهمین، اثاثیه به سرقت رفته از منزل مقتولین را شبانه به منزل احمد نکویی در دهبید برده و مجدداً به ابرقو بازگشته است. این سؤال که او که اتومبیل نداشته با چه وسیله ای در آن وقت شب، این مسافت ۳۰۰ کیلومتری را طی کرده و توانسته صبح زود در ابرقو حاضر باشد و اصولاً چه نیازی به این عمل احمقانه داشته است، اصلاً مهم نبود. مهم این بود که بالاخره پای یک بهائی به این معرکه باز شود. اما اسفندیار خان که خود در مظان اتهام است در حالی که از لحاظ قضایی هیچ مسئولیتی در این مورد ندارد، کار و زندگی خود را رها کرده و به دهبید و سپس به قشلاق می رود و چون متوجه می شود که نکویی در شیراز به سر می برد و در خانه اش هم چیزی نمی یابد، از همان جا به شیراز می رود تا وی را دستگیر کند، ولی اسفا که وی در شب وقوع قتل در شیراز بوده و از یک هفته قبل در آنجا دست فروشی می کرده و دالان دار کاروانسرا و دیگر مسافرن نیز شهادت می دهند. او پس از آن که موفق نمی شود از سروان ثریا، رئیس کلانتری ۳ شیراز حکم جلب او را بگیرد شتابان به یزد رفته و حکم جلب را از صادقی بازپرس پرونده می گیرد و مجدداً به شیراز رفته و احمد را به ابرقو برده و به خاکپور می سپارد. خاکپور هم او را به زندان یزد می فرستد.

میان جمعیت به بهائیان فحش داده و ناسزا می گفته است. قیومی نیز که حالا در سلک یاران اسفندیارخان در آمده بود، به این امر شهادت داد. استوار خاکپور گرچه موفق نشد از محمد شیروانی اعتراف بگیرد اما علی محمد، فرزند ۱۷ ساله وی زیر شکنجه های سخت (آویزان کردن از سقف و شلاق زدن و داغ کردن و روی یخ گذاشتن در زمستان سرد) تحمل نیاورد و به هرا ن چه آنان خواستند اعتراف نمود و گفت که سه تن از بهائیان اسفند آباد شبانه به ابرقو آمده و به همراهی پدرش، صغری و فرزندان را به قتل رساندند. خلاصه استوار خاکپور به اسفند آباد می رود و پس از ماجراهایی سه تن از بهائیان آنجا را به جرم قتل دستگیر و به زندان یزد می فرستد اما از بد حادثه، شهود مسلمانی پیدا می شوند و شهادت می دهند که این سه تن، در شب قتل در بوانات که فرسنگها با ابرقو فاصله دارد بوده اند. بازپرس که ایراد اتهام را غیر ممکن می بیند به ناچار آنها را آزاد می کند. در این میان فرماندار یزد آقای بنی ادم که جانب انصاف را رعایت کرده بود و اولین بار حقیقت ماجرا را اعلام نموده بود، با تحریکات اسفندیار خان و دوستانش در یزد و تهران، عزل و احمد معاون زاده رئیس دادگستری یزد که از هر حیث مورد اعتماد آنها بود کفیل فرمانداری شد و به این ترتیب همه چیز در تحت کنترل آنها در آمد. چون ایده قاتل شمردن بهائیان اسفند آباد به شکست انجامید برای جبران این شکست با بهانه ای سست، حاج میرزا حسن شمسی رئیس محفل اسفند آباد را متهم و به زندان یزد فرستادند و کم کم فکر درگیر کردن بهائیان یزد به این معرکه قوت گرفت و به این بهانه که بین شمسی و محفل یزد ارتباطاتی بوده است بالاخره، نه نفر از اعضای محفل یزد به دادرسی احضار می شوند و در نهایت امر، جواد صادقی، بازپرس یزد چهار نفر به نامهای محمد شیروانی مسلمان، محمد حسین نکویی، احمد نکویی و علی محمد شیروانی را به ارتکاب قتل متهم و یازده نفر یعنی حاجی میرزا حسن شمسی و عباسعلی پور مهدی و نه نفر اعضای محفل روحانی یزد را بعنوان معاونین و محرکین قتل معرفی نمود. جالب این جاست که در مقدمه کیفرخواست دادستان اشاره شد که سه نفر اسفند آبادی بهائی که تا کنون شناخته نشده اند نیز از عاملین قتل بوده اند. این سؤال که مگر همه بهائیان اسفند آباد چند نفر بوده اند که با وجود اینکه برای دادستان واضح بوده که سه تن از قاتلین، اسفند آبادی بوده اند باز ایشان نتوانسته آنها را شناسایی کند، کماکان بدون جواب مانده است. در این بین حکم جلب شخص بهائی دیگری به نام جلال بینش که بازرگانی درستکار و علیل المزاج بود نیز صادر گردید. اتهام او این بود که نامه ای خطاب به حاج میرزا حسن شمسی مبنی بر اعلام وصول تنبکوی ارسالی از ابرقو نوشته بوده است که قضات یزد آن را یک پیام رمزی که دال بر اعلام انجام قتل بوده دانسته و او را معاون در جرم شناختند. ایشان در زندان و پس از یازده ماه تحمل مشقات طاقت فرسا و قبل از محاکمه، جان به جان آفرین تسلیم نمود.

زندان کرمان

در شب هفدهم دی ماه ۱۳۲۹ شمسی، زندانیان را به زندان کرمان منتقل می کنند. در این زمان عبدالله رازی وکیل پایه یک دادگستری به وکالت متهمین انتخاب می شود و ایشان در همان بدو امر متوجه می شود که پرونده ساختهگی و نامرتب است و چندین برگ را هم از اول آن برداشته اند. جریان را به اطلاع حسین فروغ، رئیس دادگستری کرمان که ریاست دادگاه عالی جنایی را هم عهده دار بوده می رساند ایشان هم ذکر می کند که من هم متوجه این امر شده بودم و به همین دلیل و دلایل دیگر تقاضا کرده ام که پرونده را به دادگاه عالی جنایی مرکز ارجاع کنند. علی ای حال، مقرری می شود که متهمین به تهران منتقل شوند. در آن زمان سپهد رزم آرا نخست وزیر بود و مشهور است که وی در یک تماس تلفنی به بوذری وزیر دادگستری گفته بود که: «باید وزیر عدلیه سعی کند که متهمین در راه یزد به طهران کشته شوند و همگی از گرفتاری و سرو صدای این پرونده و محاکمات آن آسوده شوند.» به هر حال متهمین با اتوبوس به طهران اعزام شدند. اما شایعاتی قویاً بر سر زبانها

علت قتل از نظر پرونده سازان

اما هنوز دو مانع عمده بر سر راه طراحان توطئه وجود داشت. اول اینکه هیچ بهائی در ابرقو ساکن نبود و دوم اینکه انگیزه قتل چه بوده است که البته در این وانفسای عقل و انصاف، حل این و جعل آن نیز چندان دشوار نمی نمود. استوار خاکپور ابتدا سعی کرد برای حل مشکل اول، با اعمال دردناکترین شکنجه ها، محمد شیروانی مسلمان یکی از زندانیان را مجبور کند که به بهائی بودن و ارتکاب قتل اقرار کند اما موفق نمی شود لذا سناریو را این گونه پیش می برند که بهائیان اسفند آباد به ابرقو آمده و صغری و بچه هایش را کشته اند. انگیزه قتل هم این بوده که هر وقت سید محمد قیومی در ابرقو روزه می خوانده و راجع به بهائیان صحبت می کرده، این زن (صغری) در



تحریک مردم و سوء استفاده از احساسات مذهبی آن

نکته بسیار مهم در جریان این واقعه تحریک مردم و ایجاد بلوای عمومی به منظور ارباب دست اندر کاران امور قضایی و جبران کاستیهای پرونده می باشد. در ابتدا اسفندیار خان فقط برای اینکه خود را از معرکه رهایی بخشد گناه را به گردن بهائیان انداخت ولی در مراحل بعدی دستهای دیگری وارد کار شدند. ده نفر وکلای شخصی برای دفاع از ورثه مقتول انتخاب شدند که هزینه آنها قبلاً تأمین و به قولی حدود هفتصد هزار تومان از محل اعانات عمومی برای این امر جمع شده بود. حاجی علی اکبر خان طه وکیل دادگستری که بعد ها دادستان کانون وکلای دادگستری شد به احمد نصیری یکی از وکلای مدافع متهمین گفته بود که تا این مبلغ درآمد باقیست هر ساله یا یک نفر بهائی را می کشند و برای قاتلین اعانه جمع می کنند و به جیب می ریزند و یا یک بهائی را به ارتکاب قتل متهم می کنند و برای حمایت مدعی خصوصی، تحصیل درآمد می کنند. در سالن دادگاه تعداد زیادی از ارباب عثمائم و جم غفیری از بازاریان متعصب و عصبانی، نه برای تماشا که برای بر هم زدن نظم دادگاه و ارباب قضات در جایگاه تماشاچیان می نشستند و با ایجاد هیاهو و جنجال، خواستار صدور حکم محکومیت متهمین می شدند. خلیل صبری، دادیار سنی مذهب، برای رفع سوء ظن نسبت به خود، کاسه داغ تر از آش شد و در مقابل جماعت کثیر شیعیان سخنرانی ای فتنه انگیز و تأسف بار نمود و در طی آن اظهار داشت بهائیان پنجاه سال است که آدم می کشند و بیانات خود را با این جمله خاتمه داد که دادگاه باید متهمین را به اشد مجازات محکوم کند و گرنه مردم خود انتقام خواهند کشید و به این ترتیب احساسات مذهبی را برانگیخته و دادگاه را به محیطی رعب آور تبدیل نمود و این در حالی بود که وظیفه دادیار فقط اقامه دلایل اتهامیه می باشد. در بیرون از دادگاه همه روز جزواتی حاوی اکاذیب، تهمت‌های واهی و فحشهای رکیک و ناسزا چاپ و منتشر می شد. بطور مثال در اعلامیه ای به قطع 32۵۲x سانتیمتر با چاپ و نقاشی نوشته شده بود:

بانو صغری و پنج طفل بیگناه او چگونه به قتل رسیدند؟ چرا آنها را کشتند؟ قاتل و محرک کیست؟ همه روزه از ساعت ۹ در دادگاه جنایی حاضر شوید و در این محاکمه نظارت داشته باشید. شما ای مقامات مسئول کشور و هیئت حاکمه قضات محترم، در برابر این فاجعه عظیم چه قضاوت می کنید؟ آیا قاتلین و محرکین این جنایت را به دار مجازات بالا می برید و یا قضاوت را به دست ملت می سپارید که با دلی خونین تا آخرین روز محاکمه ناظریم که رأی محکمه صادر شود؟

و در اعلامیه دیگر آمده:

اینجا کشور اسلامی است مردم باشهامت ایران اجساد پلید عناصر بی وطن را به خاک مذلّت خواهند کشید. ای بهائیان بی وطن، ای دستهای الوده.....

و در جای دیگر:

بخدای منتقم قسم اگر کسانی که خواهر مسلمان ما و جگر گوشه گان او را قطعه قطعه کرده اند به دار آویخته نشوند صرفنظر از اینکه تمام آنها را قطعه قطعه می کنیم مقامات مسوول و محافظه کار را شدیداً مجازات می نمایم.

و دهها اعلامیه از این دست که همگی زمینه را برای التهاب مردم و تأثیر بر رأی دادگاه آماده می نمود.

بیانات وکلای شاکیه خصوصی

به استثنای دو سه نفر وکلای خصوصی که به تشریح مواد قانونی و مسائل حقوقی و جزائی پرداخته و انصافاً ادب و نزاکت را رعایت نمودند، سایر وکلا

بود که قرار است در راه اتوبوس آنها مورد حمله قرار گیرد. بعضی ها هم می گفتند که رزم آرا مایل است از این جریان سوء استفاده کرده و به بهانه حمله به بهائیان و با ایجاد آشوب در شهرهای مختلف حکومت نظامی اعلام و سپس کودتا کند. به هر حال رزم آرا در همان زمان ترور شد و اتوبوس حامل متهمین تقریباً بدون اتفاق خاصی به طهران وارد گردید. دادگاه جنائی شعبه یک مرکز پس از مطالعه پرونده متوجه نقایص آن می شود و قرار رفع نقص پرونده را می دهد و از جمله می نویسد که:

- بالاخره آن سه نفر بهائی اسفند آبادی مجهول الهویه که ادعا شده که قاتلین اصلی هستند کجا پند؟ آنها را بیاورید تا آنها را محکوم به اعدام و سایرین را هم بتوایم به عنوان معاونت در جرم محکوم کنیم.
 - راجع به فعالیت عباسعلی پور مهدی در ابرقو، کوچکترین دلیلی در پرونده نیست. یک فکری برای این کار بکنید و بگویید چه اقدامی در این قتل کرده است؟
 - ...آخر این استوار خاکپور که می گوید اثنائه مقتول را محمد حسین برادر محمد شیروانی به ده بید نزد احمد نکویی برده، منبع این اطلاع کجاست؟ چگونه محمد حسین، شبانه بال در آورده و پس از کشتن صغری به دهبید رسیده و صبح در ابرقو بوده است؟
- و دستورهای دیگری هم می دهد که هر کس آن قرار را می خواند یقین می کرد که آن قرار به منزله حکم براثت متهمین است. با این حال در همین قرار هم بسیاری موارد نادیده گرفته شد. از جمله غیبگویی و مکاشفه معجول و غیر قانونی او و ادعای الهام غیبی مبنی بر ارتکاب قتل به علت اختلافات مذهبی و همچنین اقدام بازپرس در رها کردن بدون قید و شرط متهمین درجه اول یعنی مهمانان صغری مقتوله و نقش اسفندیار خان و عزل ناگهانی فرماندار حق گوی یزد و....

به هر تقدیر اسدالله زمانیان مأمور تکمیل پرونده می شود. او به یزد می رود و با هجوم به منزل بهائیان و حظیره القدس یزد، مقادیر زیادی از دفاتر و اوراق و الواح و کتب امری و اوراق تجارت خانه جلال بینش و حتی اسناد و عکسهای شخصی و خانوادگی و کتب خطی نفیس و خلاصه مدارکی که هیچ ارتباطی با پرونده ابرقو نداشته را ضبط کرده و به عنوان دلایل قاطع به طهران می فرستد. آنگاه به اسفند آباد می رود و از استوار خاکپور به اصطلاح بازجویی می کند. اما پاسخهای نهایی وی به سوالات مرکز برای رفع نقص پرونده بسیار جالب است:

در مورد سه نفر زارع بهائی اسفند آبادی تیره شده، که حتی صادقی بازپرس یزد هم چاره ای جز آزاد کردن آنها نداشت، مجدداً آنها را احضار کرده و این بار با مهربانی و خدعه آنها را فریب داده و ورقه ای را جلوی آن بیچارگان بسواد می گذارد تا ذیل آن را انگشت بزنند و بلافاصله این سه تن یعنی محمد رفاهی، حسن همتی و حسین کرم بخش را بازداشت و به طهران می فرستد به این ترتیب درس جدیدی از خیانت و فریب کاری به خاکپور و استادش صادقی می آموزد.

در باره عباسعلی پور مهدی و ارتباط او با محمد شیروانی، هرچه کردند نتوانستند کوچکترین دلیلی بیابند اما بالاخره دو نفر را در ابرقو یافتند که اظهار می کردند ما سه روز بعد از واقعه قتل صغری، عباسعلی را در ابرقو دیدیم که اوقاتش تلخ بود و می گفت می خواهم به یزد بروم و این هم مدرک محکمی برای ارتباط او با این قتل شد.

و در مورد بال در آوردن محمد حسین و سیر سریع شبانه او نیز بسیار جالب است که خاکپور در جواب گفته است که: «یادم نیست از چه کسی شنیدم اما آقای بازپرس شما الحمد لله عقل کل هستی چطور باور نمی کنید که محمد حسین صغری را کشته و شبانه بیست و پنج فرسنگ به دهبید رفته و صبح در ابرقو حاضر بوده باشد؟» و به این ترتیب این ابهام هم به نیکوترین شکل حل شد. و مدارک کافی! برای تشکیل دادگاه فراهم آمد و این دادگاه در روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ تشکیل گردید.

دموکراسی و احترام به عقاید دیگران معتقد شده اند؟ در این صورت چه باک از جام جم و کیهان و رجعت اسفندیار خان ها و قیومی ها و خاکپور ها و صادقی ها و زمانیان ها و امثال آنها؟ مهم اندیشه مردم است. چیزی که بهائیان سالیان دراز است که به انتظار آن نشسته اند تا روزی بتوانند با هموطنان خود درد دل کنند. راز آن همه سالهای غربت در وطن را برای آنان بازگویند و حدیث ترقی آنان و ایران عزیز را زمزمه کنند. آمین یا رب العالمین.

چند روز متوالی محشری بپا کردند و بجای استدلال منطقی در اثبات جرم متهمان، به حملات شدید، بهتانهای واهی و کلمات بسیار زشت و رکیک نسبت به معتقدات دینی و شخصیت متهمین مشغول شدند. خداداد صابراستارایی که خصوصیت زیادی با بهائیان داشت اظهار داشت که بهائیان هر شبی نجسی را پاک می دانند. اگر یک بهائی هر ۱۹ سال یکبار اسباب و اثاث خانه اش را عوض نکند او را از جامعه اخراج می کنند، بهائیان باید مرده های خود را در صندوق بلوریا مرمر بگذارند و به خاک بسپارند و معلوم نیست اگر همه بهائی شوند این همه سنگ مرمر از کجا می آورند؟ و خلاصه مطالبی گفت که هیچ ارتباطی با مورد اتهام نداشت. ابوالحسن عمیدی نوری مدیر روزنامه داد که در اول کار به استناد گزارش بنی آدم فرماندار حق گوی یزد گزارش صحیح واقعه و مرتکبین واقعی آن را در روزنامه خود درج کرده بود، برای رفع اتهام طرفداری از بهائیان، جزوه مجعول و سراسر دروغ یادداشت‌های کینیناز دالگورکی سفیر سابق روسیه در ایران را به دادگاه آورده و همه آن را قرائت کرده و بدون اقامه دلیل، متهمین را بی وطن و جاسوس و قاتل خواند. سید مهدی رضوی دیگر وکیل خصوصی رقیه، تنها دختر زنده مانده صغری، اظهار کرد: «ما در محاکمه قاتلین بهائیان مهدورالدم مانند قتل در شاهرود و دکتر برجیس در کاشان، با ایجاد ازدحام و هیاهو، قضات را تهدید و مرعوب کردیم تا برائت قاتلین را از دادگاه گرفتیم» و با این سخنان علناً به تماشاجیان نشان داد که چه باید بکنند. ادیب رضوی یزدی گفت که قبل از مشروطیت هر کس در یزد علناً خود را بهائی معرفی می کرد واجب القتل بود و تا کنون صدها بهائی را به فتوای علماء در یزد کشته اند ولی از وقتی که قانون وضع شده، علماء اجازه ندارند فتوای قتل کسی را بدهند پس باید بهائیان را محکوم و بدین گونه معدوم کرد. «وکیل دیگر در مورد لزوم سپردن بهائیان به اصناف برای کشتن آنها داد سخن داد و دیگری گفت که بهائیان به این دلیل صغری را کشته اند که پنجاه سال قبل ابرقوئی های مسلمان، دو نفر بهائی را کشته بودند. در هنگام تمامی این اتهامات، با اینکه همه خارج از موضوع بودند، هیچ منعی از طرف رئیس دادگاه بعمل نیامد و برعکس اظهارات وکلای مدافع متهمین بارها و بارها از طرف وی قطع و اخطار داده شد. گفتنیهای بسیاری در این باره وجود دارد ولی در حوصله این مقال نمی گنجد.»

نتیجه نهایی

رأی چنین دادگاه و چنان فضایی کاملاً قابل پیش بینی بود. تمامی متهمین مجرم شناخته شدند. ابتدا چهار نفر را به اعدام و بقیه را به حبسهای تا ۱۵ سال همراه با اعمال شاقه محکوم نمودند و پس از فرجام خواهی، محمد شیروانی به اعدام محکوم و این حکم در میدان امیر چخماق یزد به اجرا گذاشته شد. بقیه به زندان با اعمال شاقه محکوم شدند. حاجی میرزا حسن شمسلی سالیخورده که به ده سال حبس با اعمال شاقه محکوم شده بود در ۱۵ فروردین ۱۳۳۴ شمسی در اثر شش سال گرفتاری و تحمل نا ملایمت و مشقات طاقت فرسای فراوان در زندان بیمار شده و روح پرفتوحش به ملکوت الهی پرواز نمود

خاتمه

سالها از آن واقعه می گذرد. مروزه کسانی بهائیان را متهم می کنند که در زمان شاه، تمام امکانات کشور در چنگ آنان بوده است. می گویند و می نویسند که بهائیان مسلمانان را قتل عام کرده اند. مهم نیست چه می گویند. آنها در طول تاریخ، و نه تنها برای بهائیان که برای بسیاری دیگر نیز این چنین گفته اند. مهم این است که مردم ایران، در این زمان چه فکر می کنند؟ آیا با آنان هم رأی هستند؟ آیا هنوز همان مردمی هستند که در سالن آن دادگاه کلدانی اجتماع کردند؟ آیا پس از گذشت این سالیان دراز در شیوه تفکر آنان تغییری حاصل شده است؟ آیا انصاف را جانشین تعصب نموده اند؟ آیا به



افترای مشابه تاریخی

همان طور که می دانیم در تاریخ ادیان یکی از حیل‌ها دشمنان انبیا الهی برای جلوگیری از نفوذ ایشان و نابودی پیروانشان، جوسازی علیه پیروان آنان از طریق افسانه پردازی های دروغی و ایجاد توهم درباره آنان بوده است. این حیل‌ها هم اکنون نیز توسط رذیة نویسان ایران، از جمله جام جم، علیه جامعه بهائی در حال اجراست. دو مقاله زیر، که برگرفته از سایت نقطه نظر است، به گوشه ها و نمونه هایی از این جوسازی ها می پردازد.

افترای مشابه تاریخی

پاك عدد

از ابتدای ظهور دیانت بابی و بهائی در ایران تا کنون دشمنانی که در میدان بحث و گفتگو خود را عاجز مشاهده نمودند به انواع و اقسام وسایل جهت تخریب و از بین بردن این ظهور جدید دست زده اند. انواع تهمت ها و افتراها را نصیب پیروان این دو ظهور جدید کرده اند. تهمت هایی از هر قبیل، افتراهایی از هر نوع: اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و...

بررسی سیر تاریخی این افتراها در طول ۱۶۳ سالی که از ظهور این دیانت جدید در ایران می گذرد خود مطلب مفصل دیگری است که در آینده به آن پرداخته خواهد شد. اما در این مقاله به تشابهات برخی از این افتراها در طول تاریخ به پیروان ادیان جدید اشاره مختصری می شود.

همان طور که گفته شد این تهمت ها و افتراها در مسیر خود شامل افتراهای اخلاقی نیز بوده است و جالب آنکه کیفیتی که در تمام انواع این تهمت ها و افتراها دنبال می شود بزرگ و بدور از ذهن و بعضاً شنیع بودن آن است تا بدین ترتیب تأثیری ضربه‌زننده و محکم بر روی افکار عمومی جامعه و توده مردم بگذارد و به قول معروف «دروغ هر چه بزرگتر تأثیرش بیشتر» تا بدینوسیله بتوان مردم را از آن عقیده و تفکر، یا افراد خیلی دور کرد. به طوری که هرگاه مردم نام آن عقیده یا پیروان آن را بشنوند یا با ایشان مواجه شوند، به یاد شنیده‌های خود بیفتند و از آن عقیده و افراد پرهیز کنند. بگذریم از اینکه توجه این افراد برای این دروغ پردازی ها و تهمت ها و افتراها چیست و چه می تواند باشد؟ حتی شاید ایشان خود را افرادی متدین و مشرّف هم بدانند اما این همان تفکر آشنایی است که می گوید برای رسیدن به هدف از هر وسیله‌ای می توان استفاده کرد. به نظر می رسد عاملین و مرتکبین این اعمال خود را بر کرسی حقیقت می بنیند و با جزم اندیشی دیگر تفکرات را عاری از حقیقت دانسته، مایل نیستند دگراندیشان در جامعه وجود داشته باشند و برای مقابله با این تفکرات جدید به هر وسیله‌ای از جمله وسایل غیر اخلاقی متمسک می شوند.

از مطلب دور نیفتیم. یکی از تهمت های اخلاقی که به پیروان دیانت بابی و بهائی در ایران زده شده، عدم پابندی به اصول اخلاقی و خانوادگی بوده است. در این باره به قدری این تهمتها را شنیع مطرح کردند که شرم از نگارش آن می رود. اما در اینجا نظر خوانندگان محترم، به نمونه مشابه تاریخی این افترای اخلاقی در زمان ظهور دیانت حضرت مسیح جلب می شود، زمانی که مسیحیت ظهور می کند و بنیاد تفکرات عتیقه، اعم از مذهبی و غیر مذهبی را بر هم می زند و با هدایت از وحی الهی بینشی جدید و روحانی را در جامعه اشاعه می دهد دشمنان ظهور جدید نیز به انواع و اقسام تهمت ها و افتراها متمسک می گردند تا بلکه بتوانند تفکر جدید را در جامعه از بین ببرند.

از جمله این تهمت ها همان تهمت مشابهی است که بعد از نوزده قرن به پیروان دیانت بابی و بهائی در ایران هنوز زده می شود. ادوارد گیبون مورخ نام آشنای انگلیسی در قرن هیجدهم میلادی در کتاب معروف خود «انحطاط و سقوط امپراطوری روم» بررسی و تحقیق جالبی درباره دوران اولیه پیدایش مسیحیت داشته است. خلاصه این کتاب در ایران چند مرتبه چاپ گردیده

است. در چاپ دوم این کتاب توسط انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی در سال ۱۳۷۰ در فصل چهاردهم «رویه حکومت روم نسبت به عیسویان» در صفحه ۲۳۰ چنین می خوانیم: «افسانه‌های فضاحت باری برای خفیف کردن عیسویان جعل کنند و در پیش نظر مردمان خوشباور و بدگمان قرار دهند. این افسانه‌ها دال بر آن بود که عیسویان تبه‌کارترین مردمان بودند. در خلوت و دور از انظار مردم به هرگونه عمل قبیحی که ممکن بود در کارگاه نخیل آدمی منحنط شکل پذیرد مبادرت می ورزیدند و با قربان کردن هرگونه فضیلت اخلاقی، لطف و عنایت خدای مجهول خویش را می خریدند. بسیاری از مردم مظاهر مدعی بودند که در این گونه مجامع منفور حضور داشته‌اند یا تشریفاتی را که دیده بودند وصف می کردند. مؤکداً می گفتند که «کودک نوزادی را سرا پا در آرد فرو برده و بر سیبل منظور مرموزی، برای شرکت در مراسم مجمع، به زیر چاقوی مؤمن تازه واردی قرار می دادند و وی بی آنکه آگاهی داشته باشد چندین ضربه پنهانی و جانکاه بر پیکر معصوم آن قربانی وارد می ساخت و به مجردی که آن عمل ستمگرانه را مرتکب می شد و به واسطه وقوف متقابل بر این گناه قول می دادند که تا ابد رازدار یکدیگر باشند. به همین روال اشخاص مؤثقی گفته‌اند که پس از این قربانی وحشیانه بساط سور مناسبی گسترده می شد که ضمن آن شهوات لجام گسیخته می شد، در سر موعد مقرر چراغها تاگاه خاموش می شد، شرم رخت از میان بر می بست، طبیعت به دست نسیان سپرده می شد و ظلمت شب با همخوابه شدن خواهران و برادران، پسران و مادران ملوث می گشت.»

هرخواننده منصفی در تعجب از قرابت تهمت ها و افتراها می افتد. حقیقتاً کسانی که این تهمتها را در طول تاریخ می سازند و از روی هم کپی برداری می کنند آیا فکر نمی کنند چه خیانتی مرتکب می شوند؟

در پایان به تعدادی از بیانات حضرت بهاء الله مؤسس دیانت بهائی و نیز حضرت عبداله‌ء مبین آیات دیانت بهائی درباره لزوم رعایت ادب و اخلاق و عفت و عصمت اشاره می شود تا هر فرد منصفی بتواند خود ببیند و ببیند و صدق را از کذب تشخیص دهد.

حضرت بهاء الله می فرماید: «اهل بهاء باید مظاهر عصمت و عفت عظمی باشند... ذره‌ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است.»^۱ «الیوم بر کل لازم است که به ردای تقدیس و تنزیه مزین شوند، چه که نفوسی که به مشتهیات نفسانیه متوجه اند قابل مرقاطهر و لایق منظر اکبر نبوده و نیستند.»^۲ «ای اهل عالم، شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شماس است. به تقوی الله تمسک نمایید و به ذیل معروف تشبث کنید.»^۳ «ای دوستان الهی شما را وصیت می نمایم به اعمال خالصه و اخلاق مرضیه.»^۴ «هر نفسی از او آثار خیانت و شهوت ظاهر شود او از حق نبوده و نیست.»^۵

و حضرت عبداله‌ء می فرماید: «شماها که معلم اید باید بیشتر از تعلیم به تربیت پردازید تا بنات را به عصمت و عفت و حسن اخلاق و آداب پرورش دهید.»^۶ «طهارت و تقدیس از اس اساس دین الهی است و اعظم وسیله حصول درجات عالیّه غیرمتناهی.»^۷

پاسخی به اتهامات وارده در روزنامه هگمتانه

بریا

مدتی است که روزنامه صبح همدان به نام هگمتانه، سلسله مقاله ها و گزارش هایی را بر علیه جامعه بهائی همدان منتشر می کند. لحن کلام نویسندگان مقالات و گزارش ها متأسفانه حاکی از قضاوتی یک طرفه راجع به اقلیتی است که هیچ یک از رسانه های گروهی ایران اجازه دفاع را به آنان نداده و نمی دهند. در طول تاریخ ۱۶۰ ساله آیین بهائی در ایران، مردم این سرزمین هیچ گاه فرصت آنرا نیافتند که از منابع در دسترس و رسانه های عمومی، اطلاعاتی مؤثقی و بی طرفانه در خصوص دینانی که از زادگاهشان برخاسته، کسب نمایند. نه تنها این اطلاعات از آنان دریغ شده است، بلکه دشمنان این آیین جهانی، هرچه توانسته اند حملاتی یک جانبه و سراسر افتراء



و دروغ و بهتان را به این جامعه بی دفاع وارد آورده اند و هرگز اجازه پاسخ گوئی را به آن نداده اند. سلسله مقالات و گزارش های روزنامه هگمتانه نیز حملاتی از این گونه بشمار می رود. این روزنامه در این نگارش ها که از تاریخ ۱۳۸۵/۰۳/۲۸ منظمآ به چاپ می رسد به بیان افتراات و اتهاماتی پرداخته، بدون آنکه پاسخ آنها را چاپ نماید و یا تحقیقی بی طرفانه در این خصوص ترتیب دهد. اتهامات را ثابت شده پنداشته و مردم را به بسیج علیه بهائیان و نهادها را به حملاتی «چکشی» دعوت نموده است.

البته می توان انتظار داشت، در شرایطی که قریب به ۱۶۰ سال اذهان این هموطنان را با افتراات و تهمت های ناروا در خصوص بهائیان انباشته اند و به آتش نفرت و کینه درلوب آنها دامن زده اند، متولیان روزنامه فوق الذکر نیازی به تحقیق و تفحص بیشتر در خصوص اتهامات وارد شده نبینند و به صرف شنیدن اخباری یک جانبه، از مسئولیت حرفه ای خود غافل شده، یک طرفه به قاضی رفته، و حکم برگناهکاری متهمین دهند. اما، همان طور که خود مسئولین محترم روزنامه نیز حتماً واقفند، و از وظایف حرفه ای آنان محسوب می گردد، نگارندگان محترم را سزاوار آنست که قبل از ذکر هر اتهامی، درخصوص آن به قدر مقدور تحقیق و تفحص نمایند، و در صورتی که مطلبی را علیه فرد یا گروهی منتشر نمودند، در همان صفحات و به همان مقدار نیز به آنان فرصت دهند که از خود دفاع نموده و در برابر اتهامات وارده پاسخگو باشند. متأسفانه در طول بیش از یک ماه، تقریباً هر روزه، مطالبی بر علیه بهائیان در آن روزنامه درج گردیده و حتی یکبار نیز مقاله و یا مطلبی در پاسخ به این اتهامات منتشر نگردیده است. امیدواریم مطالبی که ذیلاً درج می گردد بتواند در میان صفحات آن روزنامه جایی باز کند و تا حدی بر آتش کینه و نفرتی که بی جهت دامن زده شده است، آب سکون و آرامش بریزد.

اولین افترااتی که در اکثر این مقالات و گزارش ها بر آن تاکید شده است، ارائه تصویری تشکیلاتی و سیاسی از جامعه بهائی است، برای هموطنان ایرانی که سالها با بهائیان همسایه و دوست و همکار بوده اند و از نزدیک آنان را می شناسند. این تصویر بسیار مخدوش و غیرقابل اعتنا است. اما برای افرادی که آشنائی اندکی با بهائیان دارند، شاید استفاده از این الفاظ به بروز سوء ظن بیانجامد و جامعه بهائی را بصورت حزبی سیاسی و یا تشکیلاتی زیر زمینی و مخوف تصور کنند. لذا لازم است که برای رفع این سوء ظن به دو نکته مهم اشاره شود:

اولاً، بهائیان یک گروه سیاسی نیستند و اهداف سیاسی ندارند. جامعه بهائی خود را پیروان پیامبری ایرانی می دانند که ۱۶۰ سال پیش در ایران ظاهر شده و اکنون در بیش از ۲۰۰ کشور جهان افرادی از هر قوم و قبیله به حقایقش اذعان دارند. همه پیروان حضرت بهاءالله، این پیامبر ایرانی، در سراسر جهان جامعه متحد و یک پارچه بهائی را تشکیل می دهند و در جهت اجرای تعالیم روحانی و اخلاقی و اجتماعی آن حضرت تلاش می نمایند. هدف بهائیان ترویج وحدت نوع بشر و رهائی جوامع انسانی از قیود بغض و کینه و دشمنی و جنگ و جدال و خونریزی هائی است که اکنون به شکلهای مختلف جهان را فرا گرفته است. بهائیان برای رسیدن به این هدف از ابزارهای سیاسی استفاده نمی نمایند و اساساً از هرگونه دخالت در امور سیاسی، بنا به اعتقادات خود اجتناب می کنند.

ثانیاً، بهائیان دارای تشکیلاتی سیاسی نیستند. آنچه در جامعه بهائی به نام تشکیلات نامیده می شود، عبارت از جمع هایی مشورتی است که عهده دار اداره امور جامعه بهائی هستند. در این جامعه مناصبی مانند کشیش یا ملا یا کاهن یا مجتهد و امثالهم وجود ندارد و همه افراد از این لحاظ با یکدیگر برابرند. اما برای اداره امور جامعه بهائی، در هر سال، بهائیان جمعی نه نفره را از بین خود انتخاب می کنند. این جمع نه نفره که محفل روحانی نامیده می شود، عهده دار احوال شخصیه، اعم از ازدواج و طلاق و تولد و وفات، و حل اختلافات افراد، و نظارت بر تعلیم و تربیت اطفال و جوانان، و دستگیری از فقرا و ایتم و ترویج فضائل اخلاقی، و گسترش دایره صنعت و هنر و بطور خلاصه هر اقدامیست که به نحوی جامعه را در طریق رشد و تعالی هر چه بیشتر یاری می کند. محفل روحانی این اقدامات را از طریق شور و مشورت و با مساعدت هیئتهایی که خود منصوب می دارد، انجام می دهد. به مجموعه

این هیئتها و محافل روحانیه اصطلاحاً تشکیلات بهائی گفته می شود. جامعه بهائی مفتخر است که برای اولین بار در تاریخ ادیان جهان، موفق به تشکیل جامعه ای دینی شده است که در آن طبقه ای بنام روحانیون وجود ندارد و خود اعضاء جامعه، در شرایطی کاملاً برابر و یکسان، امور خود را با استفاده از شور و مشورت به انجام می رسانند.

این جمعیهای مشورتی تشکیلاتی مخفی نیست و اعضاء آن افرادی هستند که بدون هیچ چشم داشتی و بطور داوطلبانه و تنها به قصد خدمت، برای مدتی مسئولیت انجام دادن اموری را در جامعه بهعهده می گیرند. همه افراد آنها را می شناسند و برای نهادها و ارگانهای دولتی نیز شناخته شده اند. شاید به همین علت است که خود روزنامه هگمتانه، بعد از آنکه مردم و نهادهای دولتی را به مقابله با بهائیان دعوت می کند، از بی اعتنائی مسئولان و مدیران نهادهای حکومتی به اتهامات وارده گلایه می نماید. در صفحه دوم شماره ۶۹۶ این روزنامه در ستون بازتاب می خوانیم: «... در میان این تماس ها جای مسئولان ذریبخت خالی بود و هرچه انتظار کشیدیم صدای هیچ یک از مدیران نهادهای مسئول را نشنیدیم و پیغامی از سوی آنان دریافت نکردیم.»^۸

با این مقدمه می توان دریافت که اتهامات وارد شده در این روزنامه علیه جامعه بهائی تاچه حد بی پایه و اساس می باشد. اولین خبری که روزنامه هگمتانه در آن بهائیان را آماج اتهامات خود ساخته، اتهامی از سوی خانمی مسلمان است که با تیرت درشت در صفحه اول روزنامه چاپ شده است: «چون بهائی نشدم زندگی ام را گرفتند»^۹. برای خواننده این سؤال مطرح می شود که چگونه بهائیان. که همگی از مردم عادی و کسبه و صنعتگران و کشاورزان ساکن همدان هستند — توانستند سه فرزند خردسال را در روز روشن از مادری بگیرند و هیچ ارگان دولتی و انتظامی و اطلاعاتی در شهر بزرگ همدان نتوانست اقدامی بنماید و کار بدانجا رسید که مادر مظلوم اطفال از همه جا مایوس شده و مجبور شد به روزنامه هگمتانه مراجعه کند و در ضمن نامه ای از همه ارگانها و نهادهای حکومتی و علماء و بزرگان دینی بخواهد که به او کمک کنند و علیه بهائیان بسیج شوند و بعد از چندین شماره تهییج و تحریک که توسط نویسندگان روزنامه پی گیری شد، هیچ یک از نهادهای حکومتی اعتنائی نکردند و تنها جماعتی ناشناس، حدود بیست نفر (به ادعای روزنامه) تماس تلفنی بگیرند و اعلام انزجار کنند. آیا در پایان معلوم نشد که اطفال این خانم کجا هستند؟ معلوم است: نزد پدرشان! در نامه ای که از طرف این خانم، به نام مریم زارعی، در روزنامه چاپ شده است چنین بر می آید که بهائیان در صدد آن بوده اند که ایشان و همسرشان را به آئین خود جلب نمایند و هنگامی که مایوس می شوند مادر را از دیدار سه فرزند خردسالش محروم می نمایند.

ماجرا از این قرار است که سرکار خانم مریم زارعی سالها با همسرشان اختلاف داشته اند و اکنون مدتی است که کار ایشان به جدائی رسیده و در دادگستری استان همدان پرونده این طلاق در جریان است. از آنجا که طبق قانون جمهوری اسلامی ایران حضانت اطفال با پدر خواهد بود، خانم زارعی که حتماً عواطف مادرانه ایشان راضی به این حکم نیست در صدد برآمده اند که به نحوی از همسر خود در دادگاه سلب اعتبار و صلاحیت نمایند و فرزندان را نزد خود نگاه دارند. از آنجائی که همسر ایشان مدت زمانی با چند خانواده بهائی رفت و آمد داشته اند، چنین بنظر خانم زارعی آمده است که با این دستاویز می تواند در جهت سلب صلاحیت همسر سابق ایشان در حضانت اطفال مؤثر باشد. شوهر خانم زارعی مسلمان است و این دستاویز بکار خانم زارعی نخواهد آمد. تکلیف حضانت فرزندان ایشان را نیز، نه بهائیان، بلکه دادگستری شهر همدان تعیین خواهد نمود. خواننده روزنامه هگمتانه نیز ارتباط تیرت درشت «مدعیان حقوق بشر جنایت آفرینند» را با کلّ مطلب در نخواهد یافت. این هم اولین بار نیست که فردی برای رسیدن به اغراض شخصی خود از وارد نمودن اتهام به بهائیان سوء استفاده می نماید. اما سؤال اصلی اینجاست که به چه انگیزه و غرضی، مسئولین محترم روزنامه هگمتانه این چنین جنجال آفرینی کرده اند و در لوی دلسوزی برای بانوئی مسلمان، جامعه بی دفاع بهائیان همدان را آماج اتهامات و افتراات ناروا ساخته اند؟ آیا

انتظار روزنامه هگمتانه از این سلسله مقالات و گزارش های سراسر کذب و افتراء چه دستاوردی است؟

پاسخ به این سؤال بسیار ساده است. خواننده روزنامه هگمتانه برای یافتن انگیزه نویسندگان این مقالات نیازی به کوشش فراوان ندارد و در خلال این نوشته ها براحتی می تواند به اغراض نهفته در آن پی ببرد. در این جملات که از نسخه های مختلف روزنامه هگمتانه انتخاب شده دقت نمائید: «برای بستن آب به لانه این مورچگان مودی از هیچ تلاشی دریغ نخواهیم نمود»،^{۱۱} «تا حصول نتیجه قطعی که متلاشی کردن باند و فرقه شما در استان همدان است به اندازه سر سوزنی کوتاه نخواهیم آمد»،^{۱۲} «به تمامی دمل های چرکین حاصل از وجود پلید گردانندگان اصلی بهائیت در استان، بیشتر خواهیم زد و برای پاکسازی جامعه اسلامی از وجود کثیف و عفن مرتدان و منکران دین و شریعت علوی از هیچ تلاشی فروگذار نخواهیم کرد»،^{۱۳} «... ادامه راه تا فروپاشی کامل این... وابسته به بیگانگان..... مسئولان محترم را مجاب خواهیم کرد که در این زمینه کاملاً چکشی برخورد کنند.»^{۱۴}

باکمی دقت در جملات فوق و لحن کلام و محتوای مطالبی که در این سلسله مقالات نگاشته شده است، خواننده به وضوح در می یابد که انگیزه نویسنده کشف حقیقت و آشکار شدن واقعیت نیست، بلکه می کوشد به هر وسیله ممکن اتهاماتی را به جامعه بهائی وارد سازد و سپس اتهامات خود را ثابت شده فرض نموده و حکم نابودی یک جامعه دینی را صادر نماید. نویسنده و یا نویسندگان مقالات به این حد نیز قانع نبوده، بلکه مردم و مسئولین را به اجرای حکم از پیش صادر شده تشویق می نمایند. بدیهی است با چنین نگرشی که بر ذهن و فکر نویسندگان غالب است، نمی توان از آنان انتظار داشت که در خصوص صدق و کذب اتهامات وارده تحقیق نمایند و یا برای بهائیان نیز حقی قائل باشند تا بتوانند از خود دفاع نمایند. از نویسندگان و مدیران هگمتانه دعوت می کنیم که به بهائیان اجازه دهند تا شمه ای از پاسخ های خود را که سالهاست در مقابل سیل اتهامات وارد شده بر ایشان، ارائه نموده اند، در اوراق آن روزنامه منتشر سازند. این مسئولیت حرفه ای و از قوانین مطبوعاتی بشمار می رود. بهائیان برای تمامی اتهامات و افتراءاتی که در آن روزنامه منتشرگشته، پاسخهایی درخور دارند و با کمال اشتیاق آماده اند تا در جهت رفع این اتهامات پاسخ هائی در همان روزنامه و در همان قطع و اندازه منتشر سازند.

مرداد ماه، ۱۳۸۵



سیاست الهی، سیاست بشری

بعضی دیدگاه های بهائی درباره تمدن مادی عصر حاضر و نظام ها و رژیم های سیاسی آن

حامد

ویژه نامه ایام با ارائه مقالاتی که پر از آکاذیب و دروغ درباره دیانت بهائی و تاریخ و تعالیم و جامعه پیروان آن می باشد، در صدد انحراف افکار هموطنان عزیز از حقیقت و جلوگیری از گنجکاری و جذب ایشان به آن است. صرف نظر از پاسخ هایی که به آکاذیب ایام، در این مجموعه تقدیم هموطنان عزیز گردیده، به نظر رسید هیچ چیز مانند اصل آثار و بیانات وحیانی و ملهم طلعات مقدسه این آیین و پیام های مرکز جهانی بهائی بیت العدل اعظم، نمی تواند کذب و افترای جام جم و امثال آن را برملا سازد و هموطنان عزیز را با گوشه هایی از حقایق آیینی که از سرزمینشان برخاسته است آشنا سازد. به این جهت علاوه بر نصوصی که ضمن مقالات این مجموعه تقدیم شده است، نصوص دیگری را نیز به عنوان نمونه و قطره ای از دریای آثار این آیین نازنین، در زیر تقدیم نموده ایم تا ملت شریف ایران در آن تفکر فرمایند و آن را آغازی برای تحقیقات بیشتر و وسیع تر درباره حقایق مندمجه در نصوص مزبور قرار دهند. جانتان از حوادث ایام محفوظ و مصون باد.

حضرت بهاء الله خطاب به ملوک و سلاطین می فرماید: «تَاللَّهِ لَا تُرِيدُ أَنْ تَنْصَرَفَ فِي مَمَالِكِكُمْ بَلْ جِئْنَا لِنَصْرِفَ الْقُلُوبَ إِنَّمَا لِنُنْظِرَ إِلَيْهَا يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ لَوْ أَنْتُمْ تَفْقَهُونَ» (قسم به خدا اراده نداریم که در ممالک شما تصرف کنیم بلکه برای تصرف قلوب آمده ایم چه که همانا قلبها نظر گاه بهاست). نیز می فرماید:

این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند.^۲

هر ملتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و به امرش عامل و به حکمش متمسک. سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند. این مظلوم با احدی مداهنه (فرب و دو رویی و تملق و چاپلوسی) ننموده. کل بر این فقره شاهد و گواهند، و لکن ملاحظه شئون سلاطین من عند الله بوده.^۳

این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه ای نبوده و نیست، باید اهل عالم طراً به آنچه نازل شده و ظاهر گشته، تمسک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند.^۴

این مظلوم (حضرت بهاء الله) خیال ریاست نداشته و ندارد. مقصود رفع آنچه سبب اختلافات احزاب عالم و تفریق امم است بوده و هست تا کل فارغ و آزاد شده و به خود پردازند.^۵

چون به نعمت معنوی اقبال ننمودند از نعماء ظاهره هم ممنوع شدند.^۶

این است جزای اعمال در یوم مآل، هر یوم اوامر و احکام خارجه نفوذ می یابد و به این نفوذ، نفوذ اهل ایران متوقف. از حق بطلب ناامین را آگاه فرماید و از خواب برانگیزاند شاید تمسک نمایند به آنچه سبب نجات و فلاح است.^۷

حضرت عبدالبهاء در بیانی خطاب به تولستوی نویسنده روسی درباره وضعیّت شرق به طور کلی و راه استقلال و رشد آن چنین می فرماید:

إِنَّ الْعَرَبَ مِنْذُ عِدَّةِ قُرُونٍ قَدْ سَطَا عَلَى الشَّرْقِ بِرَجْلِهِ وَ إِلَيْ الْآنِ مُسْتَمِرّاً وَ سَيَجْرِي الْهَجُومُ بِجَمِيعِ قُوَاتِهِ مُسْتَمِرّاً إِلَى يَوْمِ النُّشُورِ حَيْثُ تَرَى جُيُوشاً عَرَبِيَّةً تَصُولُ صَوْلَةَ الْأَسْوَدِ مِنْ غَايَاتِ الْعَرَبِ إِلَى مِبَادِينِ الشَّرْقِ. مِنْهَا: جَيْشٌ مِنَ التَّرْوَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ الصَّنْعَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ التِّجَارَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ السِّيَاسَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ الْمَعَارِفِ وَ جَيْشٌ مِنَ الْأَكْتِشَافَاتِ وَ جُنُودٌ جَرَارَةٌ تَصُولُ مِنَ الْعَرَبِ بِسِلَاحٍ قَاطِعٍ وَ تَفْتَحُ فُتُوحَاتٍ فِي كُلِّ جِهَاتٍ

الشَّرْقِ وَ مِنْ جُمْلَةِ فُتُوحَاتِهَا الْجَدِيدَةِ فِي الْأَقَالِيمِ الصَّيْنِيَّةِ وَ الشَّرْقِ لَيْسَ لَهُ مُقَاوِمَةٌ لِهَذِهِ الْجُيُوشِ الصَّائِلَةِ وَ الْجُنُودِ الْجَرَارَةِ الْقَاهِرَةِ أَبَداً. فَالرَّجُلُ الْحَكِيمُ يَدْرِكُ عَوَاقِبَ هَذَا الْأَمْرِ الْعَظِيمِ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى دَلِيلٍ فِي هَذَا السَّبِيلِ. إِذَا أَيُّهَا الرَّجُلُ الْجَلِيلُ تَمَعَّنَ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ. هَلْ تُتَّصَرُّوهُ الْمُحَافِظَةُ لِلشَّرْقِ مِنْ سَطَوَاتِ الْعَرَبِ فِي مُسْتَقْبَلِ الزَّمَانِ بِوَسَائِلِ التَّدْبِيرِ وَ التَّرْتِيبِ وَ التَّعْدِيلِ وَ لَوْ كَانَ بِكُلِّ إِتْقَانٍ؟ لَا وَ رَبِّي الرَّحْمَنُ؛ بَلْ إِنَّ الْأُمُورَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ. فَبِنَاءً عَلَى ذَلِكَ يَقْتَضِي أَنَّ أَهْلَ الشَّرْقِ يَتَمَعَّنُونَ فِي اِكْتِشَافِ وَسَائِلِ فِعَالَةٍ يَحْفَظُونَ بِهَا عَلَى عَرَبِهِمْ وَ شَرْفِهِمْ وَ اسْتِقْلَالِهِمْ وَ ذِمَارِهِمْ مِنَ الْأَيَادِي الْعَابِيَةِ مِنَ الْغَرْبِ. فَلَا شَكَّ أَنَّ كُلَّ لُوسِاطٍ مَعْدُومَةٍ وَ الْوَسَائِلِ مَفْقُودَةٍ إِلَّا الْقُوَّةُ الْإِلَهِيَّةُ وَ الْقُدْرَةُ الرَّبَّانِيَّةُ وَ السُّطُورَةُ الْمَلَكُوتِيَّةُ وَ الصَّوْلَةُ الْإِلَهِيَّةُ. إِنَّمَا هَذِهِ قُوَّةٌ تَقَاوِمُ كُلَّ هُجُومٍ وَ تُشَدِّدُ تَكُلَّ جُنُودٍ وَ تُشَدِّدُ شَمْلَ كُلِّ عُنُودٍ وَ تَهْزِمُ كُلَّ جُيُوشٍ كَمَا سَبَقَ فِي الْقُرُونِ الْأُولَى (در اینجا مثال تاریخی از فتح روحانی حضرت مسیح (ع) می زند و سپس در ادامه می فرماید...) فَيَنْبَغِي إِذَا لِأَهْلِ الشَّرْقِ الْآنَ أَنْ يَتَمَسَّكُوا بِقُوَّةِ قَاهِرَةِ الْهَيْبَةِ وَ الْقُدْرَةِ بَاهِرَةِ الْمَلَكُوتِيَّةِ حَتَّى يَقَاوِمُوا بِهَا كُلَّ جَيْشٍ كَثِيفٍ مُهَاجِمٍ مِنَ الْعَرَبِ إِلَى الشَّرْقِ؛ بَلْ يَفْتَحُوا بِهَا تِلْكَ الْقِلَاعَ الْحَصِينَةَ الْمُشْجَرَةَ بِأَعْظَمِ أَسْلِحَةٍ قَاطِعَةٍ مِنْ مَوَادِّ جَهَنَّمِيَّةٍ، وَ سَيَفْهَمُ كَلِمَةَ اللَّهِ وَ سِلَاحَهُمُ السَّلَامَ وَ جَيْشَهُمْ مَعْرِفَةَ اللَّهِ وَ قَائِدَهُمُ التَّقْوَى وَ ظَهْرَهُمُ الْمَلَأَ الْأَعْلَى وَ نَصِيرَهُمُ رَبُّ السَّمَوَاتِ الْعُلَى وَ زَادَهُمُ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ قُوَّتُهُمْ تَأْيِيدٌ مُتَتَابِعٌ مِنْ شَدِيدِ الْقُوَى.^۸ (همانا غرب از چند قرن قبل با

پیاده و سواره نظامش بزور داخل شرق شد و تا حال ادامه دارد و بزودی هجوم مستمر به جمیع قوایش واقع خواهد شد تا یوم نشور. بطوری که می بینی لشکریهای عظیم را که حمله شدیدی می کنند مانند حمله شیران از جنگل های غرب به میادین شرق. از جمله این لشکرها عبارتند از: ثروت و صنعت و تجارت و سیاست و معارف و اکتشافات، و لشکریهای بزرگ از غرب به سلاح قاطع حمله می کنند و در کل جهات شرق فتوحاتی می نمایند و از جمله فتوحات جدید آن در اقلیم چین است (در این مورد و علت آن که اعتیاد چینی ها به تریاک بوده، رجوع شود به بیان حضرت عبدالبهاء مندرج در کتاب گنجینه حدود

و احکام، صص: ۴۳۸-۴۳۷) و برای شرق، ابدأ مقاومتی در برابر این لشکریهای مهاجم و جنود عظیم و قاهر وجود ندارد. پس مرد حکیم عواقب این امر عظیم را می فهمد و به دلیلی در این راه نیازی ندارد. لذا ای رجل جلیل (تولستوی) در عواقب امور موشکافی کن. آیا برای محافظه شرق در آینده از سلطه غرب، وسایل تدبیر و ترتیب و تعدیل ولو به کمال اتقان باشد، تصور می شود؟ نه قسم به پروردگارم. بلکه امور در خطر عظیم است. پس بنابراین بر اهل شرق است که موشکافی کنند در اکتشاف وسائط کارآیی که به آن عزت و شرف و استقلال و آبرویشان را از ایادی بازپچه گر غرب محافظت نمایند. پس شکی نیست که کل وسائط معدوم و کل وسائل مفقود است مگر قوه الهی و قدرت ربانی و سطوت ملکوتی و غلبه لاهوتی. همانا این قوه مقاومت هر هجوم می کند و همه لشکرها را فرار می دهد و اجتماع و اتحاد هر ستیزه گر را پراکنده می سازد و کل لشکرها را شکست می دهد، چنانکه



مقام اعلی در دامنه ی کوه کرمل.

حکومت رعیت پرور، واجب الاطاعت است و طاعتش موجب قربت. عدل الهی مقتضی رعایت حقوق متبادله است و آیین ربانی امر به صیانت شئون متعادل. رعیت از راعی حق صیانت و رعایت دارد و مَسُوس از سائس چشم حمایت و عنایت... حکومت رعیت را حصن حصین باشد... چه که رعیت ودیعه الهیه است و فقرا امانت حضرت احدیت...^{۱۲}

نوع انسانی يك قوم اند و جمیع سلالة آدم. آدم یکی است... نوع انسان را وطن واحد است، ولی حدود وهمیه بی اساس را بعضی از مستبدین قرون ماضیه اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداختند... خداوند يك کره خلق کرده، يك نوع انسان خلق نموده، این کره ارض موطن کل است. ما آمده ایم يك خطوط وهمیه فرض کرده ایم، در صورتی که این خطوط وهم است. یکی را گفتیم آلمان است، دیگری را فرانسه و با هم جنگ می کنیم که این وطن آلمان مقدس است. سزاوار پرستش است، سزاوار حمایت است. ولی آن قطعه دیگر است. مردمانش کشته شود، اموالش تاراج شود، اطفال و زنانش اسیر گردد. چرا به جهت این خطوط وهمیه، انسان خونریزی نماید و ابناء نوع خود را بکشد... این چه جهالتی است؟ این چه نادانی است؟ این چه بی فکری است؟^{۱۳}

زاکون (قانون) ممالک اروپا فی الحقیقه نتایج افکار چند هزارسال علمای نظام و قانون است؛ با وجود این هنوز ناتمام و ناقص است و در حیز تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل. چه که دانایان سابق بی به مضرت بعضی قواعد نبرده و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعدیل و بعضی را تصدیق و برخی را تبدیل نموده و می نمایند.^{۱۴}

آیا فنون قرون ماضیه امروز ثمری دارد؟ یا قوانین طبیعه قدیمه امروز ثمری دارد؟ یا نظامات استبداد ادوار عتیقه امروز ثمری دارد؟ واضح است که هیچ يك ثمری ندارد.^{۱۵}

در جمیع اروپا تغییرات عظیمه رخ می دهد و مرکزیت حکومتات به استقلال داخلی ولایات منتهی می شود و فی الحقیقه این انصاف نیست که يك مملکتی بواسطه يك نقطه حکومت شود، زیرا هر قدر عقل و کفایت اعضاء در مرکز زیاد باشد از احتیاجات لازمه بلدی و محلی اطلاع تام ندارد و در ترقی جمیع اطراف مملکت منصفانه نمی کوشد. مثلاً حالا جمیع آلمانیان برلین را خدمت می کنند. جمیع فرانسه پاریس را خدمت می نمایند. جمیع ممالک و مستعمرات انگلیس لندن را زینت می دهد.^{۱۶}

حدود وهمیه بی اساس را بعضی از مستبدین قرون ماضیه اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداخته اند که مقصودشان شهرت بوده و غضب ممالک. لهذا این احساسات وطن پرستی را پیشرفت مقاصد شخصی نمودند. خود در قصور عالیّه زندگی می کردند ازهر نعمتی بهره می بردند، غذاهای لذیذ می خوردند، در رختخواب های پرند می خوابیدند، درباغهای ملوکانه سیروسیاحت می نمودند، هر وقت ملالی رخ می داد در تالارهای رقص با خانم های ماهرو می رقصیدند، گوش به موسیقی دلپذیر می دادند، اما به این رنجبران، به این رعیتها، به این بیچاره ها، به این دهقانها، می گفتند بروید در میدان جنگ خون یکدیگر را بریزید، خانمان یکدیگر را خراب کنید... ولی مؤسسن همه این جنگها در قصوره کیف خود مشغول بودند...^{۱۷}

و نیز در لوحی خطاب به بهائیان اسلامبول مورخ ۷ ذی الحجّه سنه ۱۳۳۴ ه. ق. می فرمایند:

... آن مدینه (اسلامبول یا استانبول) مدتی مدیده به قدم مبارک (حضرت بهاءالله) مشرف بود و الواح پیاپی نازل و نفوسی که به ساحت اقدس مشرف شدند، تلقی بیان مبارک می نمودند. از جمله شخصی شهیر از ایرانیان بود و مرآورده می نمود و این در باطن همدم و همراز سفیر بود و در امور، محل مشورت با او. جمال مبارک (حضرت بهاءالله) با او

در قرون اول گذشت... پس شایسته است الان برای شرقی ها که به این قوه غالبه الهیه و قدرت خیره کننده ملوکوتی چنگ زند تا به آن هر لشکر متراکم مهاجم از غرب به شرق را مقاومت کنند، بلکه به آن (قوه الهی) آن دژهای محکم مجهز به بزرگترین اسلحه قاطع مواد جهنمی و آتش زا را فتح نمایند. پس شمشیرشان کلمه الله، سلاحشان صلح و سلام، لشکرشان معرفت خدا و سردارشان تقوی و پشتیبانان ملاء اعلی و یاورشان پروردگار آسمانهای بلند مرتبه و توشه شان توکل بر خدا و قوه شان تأیید و کمک متتابع از شدید القوی است.

اگر نفسی را دوست دارید سبب آن وحدت عائله و وحدت وطن و وحدت جنس نباشد، بلکه باید نفوس را از برای خدا دوست داشته باشیم.^۹

ای خیر خواه بریطانیا. نامه شما رسید و مقاصد خیریه شما معلوم گردید. اتحاد و اتفاق سبب حیاتست و اختلاف، سبب ممات (مرگ). کافه کائنات که ملاحظه می فرمایند از ائتلاف جواهر فردیه به وجود آمدند و چون اختلاف حاصل گردد و ائتلاف انحلال یابد، معدوم شود. البته اتحاد جزایر بریطانیا سبب ترقی و حصول سعادت کلیه گردد، اما من می خواهم که توهمت را بلند نمایی و مقصد را ارجمند کنی. ائتلاف و اتحاد نوع بشرخواهی و اتفاق جمیع دول و ملل جویی. روی زمین را مانند جزایر بریطانیا دانی و کره ارض را يك وطن شماری. خیرخواه کل باشی و اتحاد و اتفاق از برای کل جویی. ستاره قطب شمالی، جهت شمال را نوربخش و ستاره قطب جنوبی، جهت جنوب را روشن نماید، ولی تو مانند کوكب خط استوا یعنی آفتاب کوكب درخشنده جمیع جهات باش و به جنوب و شمال و شرق و غرب جمیع نور بخش و سبب روشنائی عالم انسانی شو. حضرت بهاءالله می فرماید، «لَیسَ الْفَخْرُ لِمَنْ یُحِبُّ الْوَطَنَ بَلِ الْفَخْرُ لِمَنْ یُحِبُّ الْعَالَمَ» (افتخار برای کسی نیست که وطن را دوست بدارد، بلکه افتخار برای کسی است که جهان و عالم را دوست بدارد). خداوند عالمیان يك زمین خلق فرموده و کل را به یکدیگر ارتباط داده و يك خانه بنا فرموده و کل را در آن منزل داده ولی نفوس بشر مثل عالم مانند کلاب (سگان)، این میدان را تقسیم و همی نموده اند و هر یکی دیگری را تجاوز از آن تقسیم مساعده ننماید و به منازعه برخیزد و حال آنکه میدان، میدان واحد است، نه تقسیمی و نه توزیعی. امیدوارم که توازکسانی باشی که به عالم انسانی خدمت کنی و در فکر آبادی کره ارض باشی تا شرق دست در آغوش غرب نماید و جنوب و شمال به معانقه و مصافحه پردازد و به کلی نزاع و جدال از میان برخیزد.^{۱۱}

ازقرار معلوم بی خردان یاران را ملامت کنند و شماتت نمایند که حامی استبدادند و فدائی استقلال. سبحان الله! هنوز این بی خردان متبیه نشده اند که بهائیان به امور سیاسی تعلقی ندارند، نه مربوط به حکم مشروطند و نه درامال استقلال و درحق کل طوائف و آراء مختلفه دعا نمایند و خیرخواهند. با حزبی حزبی ندارند و با قومی لومی نخواهند، مقصودشان صلح اهل عالم است، نه جنگ، و محبت بین جمیع است نه کلفت. مأمور به اطاعت حکومتند و خیرخواهی جمیع ملوک و مملوک. کسی را که چنین مقصد جلیل در دل، خود را به این امور حزبی نیالاید. کسی که صلح عمومی جوید و خدمت به عالم انسانی کند در جدال و نزاع اقلیمی مداخله ننماید و آنکه در احیاء کشوری کوشد، در شئون مزرعه ای با دهقان و روستا نستیزد. چون کشور آباد گردد هر مزرعه ای نیز احیاء شود و هر مضموری معمور گردد. حال ما را مقصد جلیلی در پیش و مراد عظیمی در دل، و آن اینکه آفاق به نور و فاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمایند. با وجود این مقصد چگونه مداخله در نزاع و جدال میانه دو حزب اصغر نمائیم؟ خیرخواه هر دو طرفیم و هر دورا به الفت رهبر، تا آن شاء الله دولت و ملت مانند شیر و شکر با یکدیگر آمیخته گردند، و تا چنین نشود، فلاح و نجات رخ نگشاید، بلکه جمیع زحمات هدر رود. و علیک البهاء الابهی ع^{۱۱}

غیرآن، نه به فقیر و نه به غنی، نه به سفید و نه به سیاه. شعارش وحدت عالم انسانی و علمش صلح اعظم، سرانجامش حلول دوره ذهبی هزار ساله، یعنی یومی که سلطنت های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاءالله است مبدل گردد.^{۱۹}

و نیز می فرمایند:

از امور سیاسیّه و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً و ظاهرأ، لساناً و باطناً به کلی در کنار و از این گونه افکار فارغ و آزاد باشیم. با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجویم و در جمع هیچ فرقه ای از این فرقی مختلفه متنازعه داخل نگردیم. نه در سلك شورشیان در آیم و نه در شئون داخله دول و طوائف و قبائل هیچ ممتی ادنی مداخله ای ننماییم. به قوه جبریّه به هیچ امری اقدام ننماییم و از حقیقت و جوهر این امر مبارکه که اساسش مودت و وفاق است آتی غافل نشویم. امرالله را چه تعلقی به امور سیاسیّه و چه مداخله ای در مخاصمات و منازعات داخله و خارجه دول و ملل. باید در نهایت سکون و حکمت و اشتغال و همت و ثبات و استقامت نصایح مشفقانه ربّ عزیز را به کرات و مرات تلاوت نماییم و عامل گردیم و به نفوس مستعدّه اعلان و القاء نماییم و در تعمیم و اجرایش تا نفس اخیر، به دل و جان کوشیم. به اسبابی معنوی به تعدیل عالم اخلاق پردازیم نه آنکه تمسک به وسائل مادیّه سیاسیّه جویم. به قوایی ملکوتی تدریجاً قلوب را تقبیل و مسخر نماییم و ترکیه نفوس و ارواح را منظور نظر داریم، نه آنکه در ترویج اسم و شهرت کوشیم و در فکر کسب مقام و منزلتی در این عالم فانی باشیم.^{۲۰}

باید بهائیان خود را مروج مبادی و تعلیمی روحانی دانند که به هیچ وجه من الوجوه قیاس و مشابهتی با این ادویه مغشوشه ناقصه موجوده نداشته و ندارد. احزاب و مشروعات سیاسیّه و شئونات سائره مادیّه بالمآل هیچ يك تنها کافل سعادت ایران و ایرانیان نخواهد گشت. ملاحظه فرمایید که این افکار مشوشه که حال در شرق سرایت نموده جمیعش از دول غرب اقتباس گشته و سرچشمه و منشأ و مصدرش احزاب متنوعه متکاثره متنازعه در بلاد غرب بوده. ملاحظه نمایید که غرب در چه حالت است و به چه امراض و اسقامی گرفتار. دیگر تقلید از برای چه و تتبع این تجربیات و اتخاذه اینگونه وسائل غیر متینه احزاب چه لزوم و احتیاجی به آن. احزاب متزاید عالم چه از دیمقراطیون و انقلابیون و اشتراکیون و متجددون، چه نفوسی که طالب تأسیس حکومت مستبدّه مطلقه قاهره اند و چه نفوسی که وجود حکومت و قانون و نظم را مخرب بنیان انسانی شمردند (احتمالاً آناشیسست ها) و چه نفوسی که مروج مساوات تام در بین افرادند. این احزاب و این نفوس حال متجاوز از صد سال است که در میدان عالم به جولان و تاختن مشغول، جزخاری و دمار و پریشانی و انقلاب و بغض و شحنا و فقر و عسرت، میراث دیگری از برای فقراء ارض نگذاشته اند و هنوز به های و هو مشغول. مقالید امورها در دست گرفتن فائده دائمی نبخشند و نتایج کلیه ازان حاصل نگردد. باید اساس را گذاشت و بر آن قصر مشید سعادت عالم انسانی را بنا نمود و آن در این آیه مبارکه مسطور: وَ یُثْرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانْ بِهْمْ حَصَاصَةٌ وَ مَنْ یُوقِ شَحْمَ نَفْسِهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ. فائزین، بهائیان عالمند چه که به این آیه مبارکه ناظرند و عامل: یَابْنَ الْاِنْسَانَ لَوْ تَكُوْنُ نَاطِرًا اِلٰی الْفَضْلِ صَعٌ مَا یَنْتَعِكُ وَ حُدٌّ مَا یَنْتَعِعُ بِه الْعِبَادُ وَ اِنْ تَكُنْ نَاطِرًا اِلٰی الْعَدْلِ اَحْتَرُّ لِدَوْلِكَ مَا تَحْتَارُهُ لِنَفْسِكَ. این است اساس ترقی و عمران ایران بل نجات و سعادت تمام جهان. اگر یاران و زمامداران به این شیم ملکوتیه خود را مزین دارند عالم، عالمی دیگر شود و این اصوات مهیجه از میان رفته، ندای رنای الهی آهنگ یا بهاءالابهی هیکل مریض عالم را از خواب غفلت و نادانی بیدار نماید. (و اختیاری می کنند برخود شان (مهاجرین را) و اگر چه باشد با ایشان احتیاج و آنکه نگه داشته شود از بخل نفوس پس ایشانند آنها رستگاران (قرآن مجید، حشر، ۹)... ای پسر انسان اگر به فضل ناظری رها کن آنچه را به سود توست و بگیر آنچه را که بندگان ازان سود می برند و اگر به عدل ناظری برای

مدارا می فرمودند، به روی او آوردند ولی شخص معهود گمان این می نمود که جمال مبارک واقف به حال پنهان او نیستند. اظهار خلوص می نمود تا روزی فرمودند من پیامی دارم به حضرت سفیر کبیر ابلاغ نما و آن این است، بگو: شما آنچه توانستید در خون ما کوشیدید و به گمانتان می توانید شجره مبارکه را از ریشه براندازید. هیئات هیئات! این شجره مبارکه ثابت است و ریشه اش محکم. ریشه ای که به هیچ تشنه قلع و قمع نشود ولو جمیع ملوک عالم به تمام قوت قیام نمایند. ملاحظه کنید که من فرید و وحیدم ولی مفرداً جمیع ملل و دول عالم را مقاومت می نمایم. عن قریب این ابرهای تاریک متلاشی گردد و شمس حقیقت به کمال عظمت درخشنده و تابان شود. بلی می توانید مرا شهید کنید و این اعظم موهبت الهی است، این شجره مبارکه به خون نشو و نما می نماید. حضرت اعلی (باب) روح العالمین فیداه را گمان می کردید که اگر شهید شوند این بنیان برافتند. هزار گلوله بر صدر مطهرش زدید، بعد ملاحظه کردید که امرالله ظهورش بیشتر و نورش تابنده تر گشت تا آنکه حال به اسلامبول رسیده. حال گمان می کنید که اگر به خنجر، حنجر بهاء را ببرید و خون این جمع بریزید، این نار موقده الهی خاموش گردد، اَسْتَغْفِرُالله! بلکه کلمه الله بلند تر شود و شمس حقیقت بیشتر جلوه نماید و جمیع عن قریب خائب و خاسر خواهید شد. آنچه از دستان برآید، کوتاهی ننمایید. ای آقا میرزا این ظلم و عناد و ستم و اعتساف در نزد ما مثل آواز پشه می ماند. لهذا اهمیت به عناد و اضطرار شما نمی دهیم و سِعْلُمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا اٰی مُنْقَلَبٌ یَنْتَلِبُوْنَ (و به زودی آنان که ستم کردند خواهند دانست که به کدام جای بازگشت بر می گردند) (سوره شعراء، آیه ۲۲۷). ما به اسلامبول وارد شدیم، ابداً اعتنایی نه به شما و نه به دولت عثمانی نمودیم. از همین باید که شما بیدار شوید که اعتماد ما بر قوت و قدرت الهیه است نه مادون آن. جمیع ملوک، مملوکند و شماها غرق در دریای زیان و خسران. عاقبت خواهید دانست ایران ویران گردد و دولت و ملت به نهایت مشقت افتد، لکن ما ایران را روشن نمودیم و ایرانیان را عزت ابدیه خواستیم. هر چند ایران در بین دول، الان کم نام (چون چاپ مصر است، شاید گننام باشد) است ولی این امر عظیم عاقبت اهل ایران را سرور عالم امکان کند. خلاصه از این قبیل فرمایشات به نهایت شدت فرمودند. آن شخص رفت و دیگر نیامد.^{۱۸}

حضرت ولی امرالله در کتاب دور بهائی درباره نظم بدیع حضرت بهاءالله که برای اداره عالم در کتاب اقدس و سایر الواح خود تشریح فرموده اند، می فرمایند:

مادام که این نظم (نظم بدیع بهائی) هنوز در مرحله طفولیت است زنهار که نفسی در ادراک کیفیتهش به خطا رود و یا از اهمیتش بکاهد یا مقصدش را دگرگون جلوه نماید. صخره ای که این نظم اداری بران استوار است، مشیت ثابته الهیه برای عالم انسانی در عصر حاضر است. منبع الهامش نفس حضرت بهاءالله است، حامی و مدافعش جنود مجنده ملکوت ابهی. ظهور و نشو و نمایش نتیجه اهراق دم لا اقل بیست هزار شهدایی است که حیات خویش را در این سبیل نثار نموده اند. محوری که مؤسسانش حول آن طائف، مضامین محکمه الواح و وصایای حضرت عبدالهه است. مبادی اساسیه اش حقایقی است که مبین مضمون از خطای آیات الهی در خطابات مبارکه خویش در غرب بیان فرموده. احکامی که برای اداره اش وضع گردیده و وظائفش را تحدید می نماید صریحاً در کتاب اقدس نازل شده است. مقری که مشروعات روحانیّه و خیریه و اداریّه اش حول آن مجتمع می باشد، مشرق الاذکار و متفرعات آن است. ارکانی که سلطه اش مستظهر به آن است دو مؤسسه ولایت امرالله و بیت العدل اعظم است. مقصد اصلی و ضمنی که محرک آن است، استقرار نظم بدیع جهان آرایی است که شالوده آن را حضرت بهاءالله بنیان نهاده. روشی که به کار می برد و موازینی را که القاء می نماید، آنرا نه به شرق متمایل می سازد، نه به غرب، نه به یهود و نه به



دیگران آتی را اختیار کن که برای خود اختیار می کنی (حضرت بهاء الله)^{۲۱}

فی الحقیقه عالم بشر ایوم در قطعات خمسۀ ارض چنان به بالای ناگهانی معذب که شبه آن دیده عالم ندیده و بر صفحه روزگار نگاشته نگشته. دول و ملل و قبائل چه قوی و چه ضعیف، چه متمدن و چه غیر متمدن، چه قدیم و چه جدید، چه منصور و چه مغلوب، چه حاکم و چه محکوم، چه سفید و چه سیاه، چه متدین و چه غافل، کلّ از هر جنس و رتبه و دیاری مورد قهر و سخط الهی و کلّ به بلایای گوناگون گرفتار. در سبیل هلاک سالکند و از صراط نجات غافل... دُول قاهره متقدمه عالم بعضی رو به تشّت و تجرّی و اضمحلال و برخی در کمال غرور مشغول تهیۀ اسباب و لوازم انتقام و اكمال آلات و ادوات قتالند. تجارت و صناعت در کل اقالیم متوقّف و فقر و احتیاج و علل و امراض بآکّتمها و آکملها دچار، اعزّه نفوس و هزاران ازبندگان بی گناه کشته، نائره فتنه و فساد و ضغینه و بغضا در قلوب و صدور دول و افراد مشتعل و شعله جهان سوزش یوماً فیوماً از زیاده. اکتشافات و اختراعات حدیثه کل به سبب این روح فاسد که در جسم امکان نباض است، ممد و مساعد و ظهیر رؤسا و جنگجویان عالم و مخربین بنیان عالم انسانی گشته. حکومتات در دام مکائد و دسایس عتیقه یکدیگر گرفتار و رؤسا و اولیای امور بیش از پیش در هدم بنیان تمدن ساعی و جاهد. قوله تبارک و تعالی: «تیر عدل مستور و آفتاب انصاف خلف سبحان» عزّت و شوکت دین در انظار افراد و دول که از قبل معروف و مشهور به تدین و تمسک بودند، ایوم سقوط و هبوطی عجیب یافته و مورد لطمات شدید گشته. عالم طبیعت به اشدّ قوا ایوم بر خلق بیچاره مستولی. غفلت از حقّ و خودپرستی، حرص و طمع، هوی و هوس، جوروجفا، تقلید و تصنع و حریت مفرطه در کمال شدت در نفوس از وضع و شریف استحکام یافته و غالب و حاکم شده. عالم کون تشنه و حیران، نفوس کور و خسته و پریشان، سرگردان و هراسان، در آشوب و انقلابی عظیم افتاده و به عذاب الیم معذب^{۲۲}

و نیز در توقیع هدف نظم بدیع جهانی می فرمایند:

بگذار برای همیشه هنر نو پیش داوری و هر نوع تعصب ملی رافرموش کنند و به وصایای عالیّه حضرت عبدالهّاء مبین منصوص امر بهاء گوش فرا دارند که در جواب یکی از کارکنان عالی رتبه حکومت فدرال ایالات متّحده آمریکا که پرسید چگونه می تواند به بهترین وجه به مصالح ملک و ملت خدمت کند، فرمودند: «چنانچه در خیر آمریکا سعی می نمایی باید خیرخواه عموم ملل و ممالک باشی.»

در کتاب گوهر یکتا، صص ۲۹۷ تا ۳۰۲ از جمله نصوص دیگری از حضرت ولیّ عزیز امرالله وجود دارد که ضمن متن آن کتاب چنین مذکور است: «ملاحظه در کلمات عالیّه حضرت بهاء الله نمایید که چگونه با نفوسی که از ایمان به شریعت الله سرپیچی کرده و عصیان ورزیده اند، تکلم می فرمایند: «بگوای اهل ارض به راستی بدانید که برای ناگهانی شما را دربی است و عقاب عظیمی از عقب گمان میرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر محو شده، قسم به جمالم که در الواح زبرجدی از قلم جلیّی جمیع اعمال شما ثبت گشته.» حضرت ولیّ امرالله در ابتدای ولایت امریا نهایت وضوح طرفی را که باید در سبیل اشاعه امر الهی پیش گیرند پیش بینی فرمودند، حتی در سال ۱۹۲۲ مستقبل این خدمات را در مکاتیب خود بیان داشتند. به یکی از محافل محلیّه آمریکا مرقوم فرمودند: «افراد و ملل در طوفان خودخواهی و ریا فرو رفته اند. وظیفه و افتخار ما است که متدرّجاً و با نهایت وفاداری و خلوص نیت توجّه آنان را جلب نماییم. فقط با وسعت نظر و خلوص نیت و شور و انجذابی که در انجام خدمات امری به کار می بریم، بدین هدف اعلیّی واصل می گردیم.» آن حضرت نه فقط نبض عالم را در دست خود داشتند و درد را شناخته و درمان می فرمودند، بلکه با کمال حدّت نظر و شدّت ایمان فرمودند که: «پس از هشتاد سال غفلت به نظر نمی آید که نوع انسان از بالای ناگهان راه فراری بیابد.» و در فروریّه سال ۱۹۲۳ مرقوم فرمودند: «جهان را ملاحظه می

نماییم که در مسیری افتاده که بالمره از صراط مستقیم منحرف و روز به روز از میزان الهی دور و دورتری گردد.» غالباً در توایع مبارکه و حتی به زائرین، این بیان قلم اعلیّی را گوشزد فرمودند و با همان چشم های تیزبین خود به عمق مجامع انسانی نظر انداخته، خطری الیم و سرطانی بس عظیم مشاهده فرمودند که روز به روز جوارح و ارکان هیکل عالم انسانی را خرد و متلاشی می نماید و آن عذاب مهلک، هجوم مادّیات است که در هر مذهبی سبب اضمحلال و دمار گردیده. ولی این مادّیت در هیچ عصری بدین قوت و شدّت نرسیده بود.

چون بسیاری معنای حقیقی مادّیت را نمی دانند، از قاموس وبستر (WEBSTER) تعریف آن را نقل می نماییم: «تمایل شدیدی است که اهمیّت غیر لازمی به منافع مادی دهند و هستی خود را در پیشگاه آن و حواشش فدا کنند.» و تعریف دیگر آن است که وجود انسانی را به تعبیر جسمانی و مادی تعریف نمایند، او را فقط مرکز عوامل مادی بدانند و از بواعث روحانی و مبادی اخلاقی انسانی ابداً بحثی ننمایند.

حضرت ولیّ امرالله کاملاً به نفوذ این روح مادی آگاه بودند و تأثیرات آن را در مجامع انسانی به دقت ملاحظه فرمودند و امراض منتبجه از آن را نیز به حدّت بصیر مشاهده و در مکاتیب عدیده خود سی و شش سال یاران را بر حذر داشته و انداز فرمودند. در سال ۱۹۲۳ می فرمایند: «تشویش و اضطراب و مادّیت شدیدی که عالم انسانی در آن مستهلك گشته است... و بلاهت و شدّت مادّیت و تصنع و تظاهر در مجامع امروز.» و در سال ۱۹۲۷ به محفل ملی آمریکا مرقوم داشتند: «در قلب جامعه انسانی آثار شوم هبوط در عصیان و عدم شرم و حیاء در اجرای هر عملی واضحاً نمودار است و این علائم بنفسها ممد انقلابات و عکس العمل هایی می گردد که آثار بروز و ظهور هر يك از دیگری نمودار تر است.» در سال ۱۹۳۳ در توقیع عمومی خود به آمریکا می فرمایند: «جنون ها و خشم ها، حيله ها و تظاهرها و مدهانه ها، کل پنجه در سراسر مجامع عالم انسانی امروز انداخته اند.» در سال ۱۹۳۴ در توقیع عمومی به غرب می فرمایند: «آن اجل معلّقی که یادآوری مدهشی است از سقوط امپراطوری روم غربی چنان روزنه روز مربع ترمی گردد که گویی غفریت این بالای ادهم دهان باز نموده و در اندک مدتی جمیع عالم وجود و مدنیت آن را در کام خود فرو خواهد برد» و در همان توقیع می فرمایند: «این بی بند واری و فساد و بی ایمانی که اعضاء و جوارح هیکل انسانی را ریز ریزی کند مدنیت مترعزع محکوم به فنا را به ورطه نیستی نزدیکتری سازد.» در سال ۱۹۳۶ در توقیع عمومی فرمودند: «به هر سوئی که نظر اندازیم محال است که از فساد اخلاق عمومی دچار دهشت نگردیم و این سیر قهقریایی در جمیع جوانب حیات انسان، چه فردی و چه اجتماعی، علناً واضح و نمایان است.» و در سال ۱۹۳۹ احیاء را انداز فرمودند: «آنچه در این ایام ما را به مبارزه می خواند عالمی است مملو از مخاطرات و لیریز افساد... سردی و جمودت مرگ که از بیماری بی دینی بر هیکل عالم انسانی با کمال بیرحمی عارض گشته، ارکان وجود را منجمد و بی روح نموده است... چراغ دین خاموش شده و عالم وجود در تاریکی بی ماندگی فرو رفته. تبعیضات ملی بر همه جا چون وحش غمیا مسلط گشته و تزییقات دینی و نژادی در نهایت قساوت و بی رحمی است. نظریات و عقاید غلط با جمله های مرعب خود، ستایش خدای یکتا را از ریشه بر آورده است. کابوس مادّیت جمیع طبقات را از حمله و فشار خود به لرزه انداخته، انحطاط اخلاقی و تزلزل شان دین چون هیولانی سهمگین متدرّجاً با دندانهای تند و تیز خود، ارکان هستی را ریز ریزی نماید و رفته رفته اعمده و ارکان حیات و هستی را بالمره به سوی سقوط و دمار و نیستی می کشاند.» در سال ۱۹۴۱، امراض اجتماعی جاریه در جوامع انسانی را با بیاناتی روشن تراز بلور و ارشاداتی مملو از نور بیان فرمودند: «شیوع بی بند واری و استعمال مشروبات الکلی، قمار و اقسام گناه و علاقه بی پایه ای که به کسب لذّت و غنا و ثروت و تجملات زمینی را یج گشته و مستی در مراعات قوانین اخلاقی که روزی روز با قوتی شدیدتر از قبل، مخصوصاً در ازدواجها ظاهری گردد به نحوی که حتی ممانعت از آن محال می نماید، تضعیف مقام والدین و تخفیف اختیارات پدر و مادر در منزل و بر اولاد، فساد خانمانسوز طبع کتب و آنچه ادبیات می نامند، اشائه نظریاتی که منکر تنزیه و تقدیس اند و هر يك مخرب اساس ایمان و ارکان اخلاق می باشند، کل مظاهر

در شراره های خود بسوزاند و رعب و وحشت و نا امنی در قلوب ساکنین کره ارض به وجود آرد.»

و نیز همه ما را متذکر داشتند که حضرت عبدالبهاء در اسفار پرخیر و برکت خود در قاره وسیع آمریکا و اروپا در محافل و مجالس و برنامبر ندای مملو از تأثر خود را دائماً بلند نموده و اهل عالم را به ملکوت الهی دعوت فرمودند و برضد این سرطان مادیت انذار نمودند و از لجام گسیختگی و بی اعتنائی به اصول مسلم اخلاقی و تأکید روز افزون در رفاه مادی همه را یادآور شدند و مخصوصاً ندا بر آوردند که آفاق سیاست بالکل تاریک است. چشمها را به فاصله بین دو مکتب افکار متوجه تر ساختند. هر چند افکار آنان از یکدیگر مجزا است ولی هر دو را، رافعین لوی مقصود، محکوم به فنا و نیستی می دانند، زیرا هر دو ناشرین فلسفه مادی می باشند و از اساس روحانی و ارزشهای معنوی حیات انسانی بالمره غافلند و نمی دانند که فقط بر اعمده متینة قویة روحانیت است که می توان بارگاه سعادت و اقبال عالم انسانی را بر پا کرد.

دارالانشاء بیت العدل اعظم در رقیمه جولای ۱۹۷۶ می فرمایند:

بهایان اغلب متهم می شوند که خود را از مشکلات واقعی همنوعان دور نگه می دارند. لکن نباید فراموش کنیم کسانی که این اتهام را وارد می کنند معمولاً مادّیون ایده آلیست هستند که در نظر آنان کمال واقعی همانا کمال مادی است در صورتی که ما می دانیم ثمرات دنیای مادی صرفاً انعکاسی از احوال روحانی است و مادامی که احوال روحانی تغییر نیابد در جهت بهبود امور مادی تغییری پایدار حاصل نگردد. و نیز باید به خاطر داشته باشیم که اغلب مردم تصویری روشن درباره جهانی که مایلند بسازند نداشته و اصولاً نمی دانند چگونه باید چنین بنائی را بسازند. حتی آنهاپی که نظرشان متوجه اصلاح عالم است فقط بدین اکتفا می کنند که با هر فساد ظاهری که به نظرشان می رسد مبارزه کنند. اما دگرگی برای نبرد با مفاسد اعم از آنکه در اوضاع و احوال اجتماعی ظاهر شود و یا در هیكل انسان های فاسد متجسم گردد برای نفوس معیار داوری ارزشهای اخلاقی بشمار می رود ولیکن از سوی دیگر بهائیان از هدفی که در جهت آن تلاش می کنند بخوبی آگاهند و می دانند که باید با طی مراحل و به تدریج به آن برسند. همه قوای آنان متوجه بنای خیر است، خیری که بواسطه قدرت آسمانی خود همه بدیها را که بالذات امر عدمی است محو گرداند و بالمره از صفحه گیتی بزاید. ورود در میدان يك نبرد تخیلی که در آن به محو مفاسد عالم يك به يك قیام نماییم به نظر بهائیان اتلاف وقت و هدم نیرو است. سراسر حیات شخص بهائی باید در جهت ابلاغ پیام حضرت بهاء الله و احیاء همنوعان به حیات روحانی مصروف گردد، تا در ظل نظم جهانی الهی با یکدیگر متحد شوند و آنگاه چون قدرت و نفوذ این نظم رشد و توسعه یابد مشاهده خواهیم کرد که قدرت آن پیام همه اجتماع انسانی را دگرگون نماید و بتدریج مشکلات پیچیده هائله را حل کند و مظالمی را که طی دوران طولانی فضای عالم را آشفته و تیره ساخته است از میان بردارد.^{۲۳}

تدنی عالم انسانی در شرق و غرب است. این روح پستی در جمیع طبقات رسوخ و نفوذ یافته و با ریختن زهر خود به هر فردی از افراد جوامع، چه زن و چه مرد، کل را علیل و فاسد و بیمار ساخته است. این دنائت و پستی، پیر و جوان را در خود می گیرد و کار را به جایی می رساند که عالم انسانی که تا به حال بیدار نگشته و رسالت و اصالت انبیاء را درک نکرده و دست توبه به آستان الهی برنداشته، سبجل کردار خود را به اعمالی آردل از قبل می آلیدو نامه حیات خویش را که سیاه بود، سیه تراز همه وقت می سازد.»

در سال ۱۹۴۹ مجدداً سیاط قهرالهی را بر پیکر مجامع انسانی فرود آورده و فرمودند: «جهانی است که به واسطه نهضت های سیاسی به لرزه در آمده و ارکان اقتصادیش از هم پاشیده شده و حیات اجتماعی اش واژگون گردیده و جهان اخلاق به ظلمت صرف رسیده، چنین عالمی به موت روحانی مبتلا گشته است.»

با ذکر این گونه عبارات و اندازات، اراده مولای خون آن بود که اجبای الهی را از خطره های عظیمی که از هر جهت آنان را احاطه نموده است، محفوظ و مصون بدارند که سیل مفاسد آنان را به هلاکت نرساند و هر چه به اواخر ایام حیات مبارک نزدیک تر می شدیم، لحن مقدس شدید ترمی گردید و با صراحتی بیش از حد درباره این مواضع با یاران بحث نموده و گاهی تلویحاً و بیشتر تصریحاً می فرمودند: «هر چند قاره اروپا مهد مدنیت غربی است که به عدم معرفت وجود خالق یکتا و فساد اخلاق دچار شده و متأسفانه بدان افتخار می نماید ولی ناشرین این مدنیت محکوم به فنا، اهالی آمریکا می باشند و اگر به دقت مطالعه در احوال آن کشور بنمایید، می بینید که در وقت حاضر چگونه مظاهر این احوال پر ملال در جمیع اطراف و أنحاء آن خطه نمودار است. مادیت لجام گسیخته چنان مردمان آنجا را فرا گرفته و به خود مشغول نموده که به جمیع عالم نیز سرایت نموده است.» و در سال ۱۹۵۶ در نامه ای خطاب به آمریکا، اول جمیع را یادآوری به مناصب روحانیه و افتخارات رحمانیه ای که شامل آن کشور شده می فرمایند و بعد يك يك را متذکر می شوند که چه فتوحات روحانیه ای نصیب یاران آن دیار گردید ولی بعد با نهایت صراحت گوشزد می فرمایند که در آن موقع در پرتگاه عجیبی در تاریخ حیات خود واقع گشته اند و این نقیصه موجود در جمیع یاران انعکاس کامل حالات و کیفیات آن سرزمین است که به قول مبارک: «صدفی است که در آن، جواهر وجود به ودیعه گذارده شده است.» و در همین نامه فرمودند که آن کشور از بحران روحانی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی می گذرد و در این بحران، در نهایت سختی خواهد بود؛ آن چنان سخت و دشوار که اگر کسی با نظری سطحی در آن بنگرد محال است خطرات عظیمه ای که در گمگون آن موج می زند دقیقاً تخمین بنماید. «میزان فساد اخلاق به نحوی تدنی یافته که شدت جنجه و جنایات روز افزون شاهد بر آن است. فساد سیاسی آن چنان است که دامنه اش روزه روز وسیع ترمی گردد و این فساد در جمیع أنحاء کشور، حتی در اعلی طبقات رسوخ می یابد روابط مقدسه ازدواج از هم گسیخته، اختیارات والدین را در منازل خود از بین برده، به طوری که آنان را تحقیر می نمایند و این اموزاز مدهش ترین مظاهر فساد است که دامن گیر این جامعه عظیمه گردیده و به نحوی آشکار است که دیگر محال است مبهم و مستور بماند و هر شخص بصیری آن را مشاهده می کند. به موازات این فساد جریان دیگری در کار است که در جمیع جوانب حیات رسوخ یافته و آن شری است که در این ملت و فی الواقع هر ملت سرمایه داری وجود دارد و آن تأکید شدید مستمری است که در رفاه و آسایش مادی نفوس به کار می رود و بالمره از آنچه که تعلق به عالم روح دارد غافلند و حال آنکه تنها شالوده ای که بر آن با نهایت اطمینان و اعتماد می توان شالوده ای رزین و اعمده متین برای سعادت عالم انسانی بر پا داشت همین جنبه روحانی حیات انسانی است. این مادیت سرطانی است که در اروپا بوجود آمده و حال در قاره آمریکای شمالی به حد اعلای نفوذ و رسوخ خود رسیده و از آنجاست که پنجه های قوی خود را به ملل آسیایی نیز کشیده و آثار شومش در سواحل قاره آفریقا مشهود است. اکنون همین سرطان به غارت قلب خود پرداخته که حضرت بهاء الله با نهایت قوت و صراحت آن را محکوم فرمودند و این را شعله خانمانسوز دانستند و مقدمه فتنه کبری شمرند و موجب بلای عظیم گرفتند که چون صاعقه فرود آید و شهرها را

سیاست و مداخله در آن

شهاب، سایت نقطه نظر

سیاسی در يك کلمه قدرت بکار می‌رود و تمایل معنایی سیاست در حال حاضر به این سو در جریان است که سیاست را علم شناخت چگونگی قدرت، دستیابی به قدرت، حفظ و نگهداری قدرت، بکارگیری و استفاده از قدرت بدانیم از این رو تعریف سیاست به طور خلاصه «شناخت قدرت در سیماهای گوناگون و سامان دادن و اداره جامعه سیاسی است»^۱ در اینجا کلمه حزب نیز جای خود را باز می‌کند. از این رو به نظر می‌رسد که هرگاه فردی تعریف عمومیت‌ور یا خصوصیتی‌ور از این واژه اراده نماید بهتر است که در ابتدا تعریفی نیز ارائه دهد تا تشابه لفظی گمراهی معنایی را در پی نیاورد. البته به عبارتی هم می‌توان گفت که اگر فردی قصد نقد جامعه یا فردی را دارد بهتر است که ابتدا تعریف او را از سیاست در یابد و بعد به نقد بپردازد نه اینکه پیش فرض معنایی خود را بر دیگران تحمیل نماید. باتوجه به تعاریف موجود می‌توان گفت که نزدیکترین مفهوم سیاست به آنچه در اعتقادات بهائی از دخالت در سیاست منع شده اند همین تعریف اخیر است و اگر تعریف دیگر مد نظر باشد البته در این اصل اعتقادی نمی‌گنجد چنانچه تعاریفی که صلاح انسان در دنیا و عقبی را در بر داشته باشد تعریف دیگری از دین است و البته بهائیان از این نوع روش که گاهی تعریفی از سیاست نیز هست جدا نیستند و جزئی از حیات روحانی و انسانی آنها محسوب می‌گردد. در آثار بهائی به «سیاست الله» تعبیر گشته است چنانچه از واژه بر می‌آید سیاست الله روش و سیاست الهی است. سیاست الهیه نشانه‌ای از قدرت، نفوذ، رحمت و عدل الهی است. گرچه نمی‌توان آنرا مختص زمانی خاص و مکانی خاص دانست اما در هر زمان و موقعیت خاصی به تناسب آن جلوه و ظهور می‌نماید. رهبران این سیاست پیامبران الهیه و رسولان پروردگارانند. مبانی این سیاست از سوی حق بر این رسولان تجلی می‌نماید. اساس سیاست الهیه بر حب است «علت آفرینش ممکنات حب بوده»^۲ عنایت الهی شامل کل است استثنایی ندارد به جمیع مهربانست رازق کل است حیاتبخش عموم است. سبب ائتلاف و الفت و محبت است. سیاست الله در دوره بهائی بر اساس «وحدت و صلح» بین ملل و دول عالم قرار گرفته که عاقبت جمیع بشر را در بر گرفته و سبب ائتلاف و وحدت گشته و اختلافات و جنگهای بهوده بین ملل و نحل را مرتفع می‌نماید. دستور العمل این سیاست در آثار مبارکه بهائی به زبان وحی آمده و اجرای مرحله به مرحله آن توسط مجمع منتخبی (که در همین آثار به نحوه شکل گیری و وظائف آن اشاره شده) که بیت العدل اعظم الهی نام دارد صورت خواهد گرفت و این مجمع است که حق هرگونه مداخله در سیاست چه به معنای بشری و علمی و چه به معنای الهی آن از سوی شارع امر دریافت کرده و به هر نحو که مقتضی اجرای سیاست الله باشد در سیاست جاری بین دول و ملل نیز مداخله خواهد نمود. اینجا مرز بسیار ظریفی بین دخالت در سیاست (به معنای رایج قدرت و نفوذ) در مورد بهائیان (که از دخالت ممنوعند) و بیت العدل اعظم (که به جهت پیشبرد سیاست الله به این عرصه نیز وارد می‌شود) وجود دارد و بحث آن مفصل خواهد بود. مجریان این سیاست تمام افراد بشری بوده و از تمامی نوع بشر دعوت می‌شود که به قدر قابلیت و استعداد خود در پیشبرد این سیاست دخیل گردند.

حزب یکی از دیگر واژه‌هایی است که با سیاست ارتباط دارد. در زبان عمومی حزب به معنای دسته، گروه، جمع... بکار می‌رود که در عقیده و یا هدفی اشتراک داشته باشند و این اشتراک سبب ائتلاف آنان باشد. البته هرگاه این اهداف یا آرمانها سیاسی باشد حزب نیز سیاسی خواهد بود صاحب نظران چهار خصوصیت به جهت شناخت حزب سیاسی ذکر نموده اند «اول اینکه سازمانهای رهبری کننده و پایدار لازمست تا حزب بعد از مرگ رهبر پایدار و برقرار بماند دوم اینکه سازمانهای مرکزی و محلی حزب باید ارتباط و پیوستگی مداوم داشته باشد سوم آنکه بدست گرفتن قدرت سیاسی از اهداف مهم رهبران حزب محسوب و این کار به تنهایی با اتحاد و اشتراک با سایر احزاب دنبال می‌شود. چهارمین اینکه حزب حمایت توده مردم را داشته باشد و بدون شرایط فوق نام حزب با مفهومی که اهل سیاست در نظر دارند منطبق نخواهد بود»^۳

با توجه به این مختصر ذکر این مطلب خالی از فایده نیست که در جمع اهداف اساسی بهائیان، بدست گرفتن قدرت سیاسی جای خاصی ندارد و هر

در این مختصر سعی می‌شود مبحث سیاست با توجه به برخی جنبه‌ها از جمله تعریف سیاست، تعریف حزب، ارتباط سیاست و حزب، سیاست الله و حزب الله، عدم مداخله بهائیان در امور سیاسی و علت آن را قدری روشن سازد. بدیهی است که این بحث بسیار گسترده و دارای تنوعی خاص می‌باشد و مسلماً نمی‌توان حق مطلب را در يك مقاله یا حتی کتاب ادا نمود. از این روست که بسیاری از مطالب مهم نیز به ناچار ممکن است مورد بررسی قرار نگیرد و یا اشاره نشود و ان شاء الله در مباحث بعدی بدان پرداخته خواهد شد.

کلمه سیاست از کلماتی است که در متون بسیار کهن مورد استفاده قرار گرفته و این امر تا زمان حال ادامه یافته و با توجه به شواهد موجود همواره با بشر اجتماعی باقی خواهد ماند. اما در عین حال باید گفت که سیاست واژه ای جدید هم می‌تواند محسوب شود و به هر حال مسئله اصلی این است که این کلمه به معنای متعدّد استعمال شده و هر فرد یا گروهی معنای خاصی از آن را مورد نظر خود دارند که گرچه برخی تعاریف در ضمن يك تعریف بزرگتری ممکن است جای گیرد اما در برخی مواقع تعارضاتی نیز وجود دارد. بعنوان مثال گاهی سیاست با «فرمانروایی» مترادف است^۴ غزالی می‌گوید که «سیاست نمودن راه درست به مردمان در دنیا و آخرت است»^۵ گاهی اشاره می‌شود که گروهی سیاستش را تغییر داد که معنای «راه و روش» را در خود دارد و گاهی فردی را سیاست می‌کنند که منظور «تنبیه و تأدیب» خواهد بود. گاهی واژه ای چون سیاست منزل بکار می‌رود. در نظر ارسطو یکی از تفاوت‌های جامعه انسانی و اجتماع حیوانات داشتن سیاست است. سعدی اشاره می‌کند که «...علم بی بحث و مُلک بی سیاست نباید» در دوره مشروطیت «ملک خان» سیاست را «اداره کشور» تعریف می‌کند و قاسم خان غنی می‌گوید که «سیاست کارهایی را در بر می‌گیرد که مستقیم وارد قلمرو وظایف دولت می‌گردد». آیت الله العظمی روح الله خمینی بعنوان تئورسین انقلاب اسلامی در تعریف خود از سیاست این واژه را چنان وسیع می‌سازد که حتی دین در جزئی از آن جای می‌گیرد و به قول مشهور «سیاست ما عین دیانت ماست». در هر حال ایشان در سخنرانی سوم دی ماه ۱۳۵۹ اشاره می‌نمایند که «سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد و تمام این مصالح جامعه را در نظر بگیرد و این هارا هدایت کند و به طرف آن چیزی که صلاحشان است صلاح ملت صلاح افراد است و این مختص انبیاست دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند این مختص انبیاء و اولیاست و به تبع آن به علمای بیدار اسلام...» با وجود گستردگی این تعاریف در زمان معاصر ما اگر کسی مدعی باشد که مدرکی در علوم سیاسی دارد قدر مسلم کسی توقع دین شناسی از او نخواهد داشت و او را به عنوان يك عالم دینی (به صرف داشتن مدرک علوم سیاسی) نخواهد شناخت. سیاستمداران حالیّه اگر حتی آخرتی را در کنار دنیا قبول داشته باشند هیچ‌گاه به سعادت اخروی افراد نمی‌اندیشند و اخلاق را نیز چندان ارزشی نمی‌دهند که در این حوزه خود نمایی کند چنانچه اسپینگلر فیلسوف آلمانی گفته مسائل درونی و عقیدتی ربطی به سیاست ندارد و بهتر است که کشیوها به دنبال آن بروند. از این رو اهل سیاست بدون هیچ واهمه‌ای مدعی اند که معلم اخلاق هم نمی‌توانند باشند این است که می‌توان گفت این کلمه از هنگامی که علوم تمایل در تخصصی شدن و استقلال از یکدیگر گرفته اند جهت معنایی خاصی نیز گرفته که با عنصر «قدرت» و «نفوذ» عجین است. برخی مواقع سیاست را علم قدرت نیز می‌نامند که سیاست همراه با قدرت و نفوذ در جامعه ظهور خارجی می‌یابد. در اینجا مختصر ذکر می‌شود که قدرت عبارتست از «داشتن امکان مادی اجبار دیگران به اطاعت و فرمانبرداری»^۳ و نفوذ هم «داشتن حق و توانایی رهبری و فرماندهی است»^۴ این دو عنصر در يك فرد



گاه این هدف منظور نباشد بسیار غیر معقول می‌بود که بهائیان مجاز در سیاست باشند و بخواهند به ناچار در احزاب سیاسی وارد شده و هر یک به نوعی جذب ایده‌ها و روش‌های احزاب مختلفه گردند و به ناچار متناسب با تغییرات شدیدی که در احزاب سیاسی عارض گشته و مرام‌های آنان دچار رکود و انقراض می‌گردد دچار این تغییرات گردند. در نگاه اول شاید اشکالی بر این مسائل وارد نباشد اما با یک دید نه چندان عمیق می‌توان ذکر کرد که ورود افراد بهایی به احزاب مختلفه سیاسی سبب تشّت و اختلاف بین آنان شده و یک نوع مشغولیت ذهنی را برای آنان ایجاد می‌نماید که مغایر با هدف اساسی جامعه بهائی است و آن تلاش تام بهائیان به جهت حصول «وحدت و صلح» بین ملل و نوع بشر است جدای از نوع عقیده و مرام و روش سیاسی که اتخاذ نموده اند.^۸

هرگاه مجاز بود که بتوان از قدرت سیاسی و نفوذ حکومتی به جهت رسیدن به اهداف دیانت بهایی بهره گرفت هیچ اشکالی حتی بر عضویت بهائیان در احزاب مختلفه سیاسی مترتب نبود زیرا بالاخره یک گروهی در این پیکار پیروز می‌گردد و بعد موقع بهره برداری از این قدرت می‌بود (چنانچه در جهان بسیار متداول است) و اگر قدری شرم سیاسی همراه این شرکت باشد پیش بینی اینکه کدام گروه برنده آینده پیکار سیاسی خواهند بود امری چندان دور از ذهن نیست و امری عملی است و از این روی می‌شد تصور کرد که مرجع امر بهائی نیز با همین تحلیل از افراد بهایی در یک کشور خاص دعوت نماید که در گروه خاصی عضو شوند و بعد در جرگه حزب حاکم قرار گیرند و البته این جایگاه به جهت انتشار امر بهائی و اعتقادات دینی آنان نیز بسیار موثر و زود بازده می‌بود. اما مسئله این است که اصولاً این نوع نحوه تفکر جایی در اعتقادات بهائی بدست نیآورده و حتی در ابتدای دعوی حضرت اعلیٰ توسط یکی از افراد ذی نفوذ (و با نیتی خیر) به ایشان پیشنهاد شد و صریحاً مورد رد قرار گرفت. از این روست که به صراحت می‌توان عنوان کرد که لاقلاً شارع دیانت بهائی هیچ جوازى به مؤسسات و پیروان خود نداده تا بتوانند از دین و قدرت آن به جهت تسلط سیاسی استفاده کنند و یا از تسلط سیاسی به جهت ترویج دین بهره جویند و آنچه تحت عناوین «جنگ‌های مقدس» و یا «جهاد» و وظیفه شرعی» و امثالهم در گذشته صورت گرفت و چه فجایعی انسانی تحت این نام و توسط گروهی خاص که منتسب به رهبری ادیان بودند انجام پذیرفت و البته وضعیت حالیه جهان نیز هر روز شاهد نوعی «فتوی» و «تکفیر» و «جهاد» بوده و به نوعی بزرگترین عامل کشتار انسانی (حدافل در منطقه خاورمیانه) از موتور این گونه تفکر آمیخته به دین، قدرت می‌گیرد و چه افراد خوش نیتی که به جهت نیل به شهادت خود را به مواد منفجره مسلح ساخته و زندگی خود را نیز وقف این جهاد می‌نمایند تا بتوانند عده بیشتری از «خوارج» مورد نظر رهبران خود» را روانه جهنم سازند و به این طریق درجه والائری از بهشت را از آن خود سازند. اینگونه تفکر هر چه باشد به هیچ وجه در امر بهائی جایگاهی نداشته و به شدت نکوهش شده است. اما اینکه اگر افرادی بدون در نظر گرفتن اهداف والای امر بهائی، تنها با تکیه بر همین نگرش عنوان کنند که مبارزه با ظلم در اهداف این دین جایی نداشته و نوع خودمردت و سازش با ظلم وجود دارد امری است که بی انصافی مفرطی را می‌طلبد و هر منصفی با اندک مطالعه امر بهائی و دقت در احوال جامعه جهانی بهائی و اموری که در حال حاضر تحت نظر بهائیان انجام می‌گیرد بر بی اعتبار بودن این اتهام واقف و مطمئن می‌سازد.

مورد دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد این است که اموری مانند عدم مداخله در عضویت احزاب سیاسی و تلاش در بدست آوردن قدرت و تلاش در جهت سقوط حزب حاکم و بدست آوردن قدرت حاکمه و... که به عنوان «عدم مداخله در امور سیاسی» از آن یاد می‌شود به تنهایی جواز هیچ اتهامی نیست و چندان فضیلت خاصی محسوب نمی‌شود که هر کسی از آن خالی باشد نتواند شهروندی شریف محسوب شود (گر چه تمام احزاب حاکم در زمانی که حاکمیت را بدست نیآورده اند و در طلب قدرت عطش فراوانشان سبب می‌شود افراد خارج از این فضیلت را منکوب نمایند اما هرگاه به فرات قدرت رسیده و شهید حاکمیت را چشیدند به نوعی عکس آن را ترویج می‌نمایند و این نوع طرز تفکر بهائی را بسیار می‌پسندند، البته به علت اینکه

این نوع تفکر تهدیدی بر ادامه قدرت حزب حاکم نباشد نه به سبب اهداف جامع دیانت بهائی) زیرا اجتماع انسانی اجتماعی بسیار مرکب است و وظایف متنوعه خاصی مورد نیاز است و هر گروهی باید در قسمتی خاص تمام توان خود را بکار گیرند. در اینجا است که کسی مثلاً شک بخورد راه نمی‌دهد که اگر ارتش از دخالت در سیاست منع می‌شود سبب بی تفاوتی آنان و یا عدم علاقه آنان به وطن است و برایشان مهم نیست که چه کسی قدرت را در دست دارد بلکه برای ارتش وظیفه مهمتری معین است و آن حفظ حدود مملکت است و در صورت حفظ آن می‌توان به این بحث‌ها پرداخت. در اینجا مسائل کاملاً بر عکس است اگر ارتش در احزاب سیاسی وارد باشد سبب اختلاف در این نیرو و ائتلاف توان آن خواهد بود. در عالم انسانی نیز مسئله تقویت و ترویج قوای روحانی و تعالیم و مبادی ایجاد وحدت بین بشر و ترویج صلح و سلام بین ملل و ادیان و دول به عنوان وظیفه ای خاص از سوی شارع عظیم دیانت بهائی به پیروان و مؤسسات آن واکذار شده و در راستای وصول به این هدف مهم از یک جنبه نازلتری باید گذشت. معیت این تفکر با مسئله عدم مداخله در امور سیاسی بطور مستقیم در ارتباط و هماهنگی است و غیر آن جمع نقیضین خواهد بود.

نظر دیگر که عدم دخالت در احزاب سیاسی را بر بهائیان مجاز می‌شمارد این است که این دیانت مدعی ابداع مؤسساتی است که به عنوان طراحان و مجریان یک نوع «نظم بدیع جهانی» با استمداد از آثار وحیانی این دیانت عمل نموده و بر مبرور ایام بر وسعت و شکوفایی آن افزوده خواهد شد تا آنکه سراسر عالم را در برگیرد و با توجه به این فرضیه مرام‌های خاصی که اهداف محلی و نهایتاً ملی را با خود بدک می‌کشند و به علت نقص در طراحی و یا مجریان مناسب اکثراً محکوم به فنا می‌باشند جایی برای حمایت و یا عضویت و استمداد از قدرت محدودشان به جهت وصول به چنین هدف والایی باقی نمی‌ماند و نباید متوقع بود که چنین دیانتی با اینگونه دعاوی از پیروان خود بخواهد که در احزاب سیاسی وارد شوند در جایی که خود مدعی است نظمی را بر زمین می‌گستراند که هیچ قدرت بشری و مادی نخواهد توانست با آن مقابله نماید و بالاخره بر تمامی آنها غلبه و نفوذ می‌یابد و متکی به قوه روحانی از عالم بالاست که آن را استمداد می‌نماید. در این نوع تفکر از سایر احزاب خواسته می‌شود که اگر مایلند خود را در این مسیر قرار دهند و به این روش وارد شوند تا بتوانند از فیوضات الهیه که شامل این نظم است بهره و نصیب یابند و جهد تماماً معطوف به جذب دیگران برای ورود در «سیاست الله» است. بالنتیجه چه کسی می‌تواند با توجه به مبادی و اصول دیانت بهائی خود را بهائی داند و در سیاست احزاب وارد شود، که یا به نیت خیر و یا عدم آگاهی، ارتباط پیشرفت مبادی بهائی با قوه روحانی از عالم الهی تصور نماید. که این احزاب می‌توانند به نوعی سبب رسیدن سریعتر به اهداف امر بهائی شوند و یا به هر نوع نیت خیر او همراه با عدم آگاهی از اصول این دین باشد و یا سوءنیت داشته باشد در هر دو صورت قادر نخواهد بود که با حفظ روش خود در جامعه باقی بماند.

حتی با توجه به موارد ذکر شده نیز اموری در این جهان دائم التّغییر رخ می‌نمایند که مرز مداخله و عدم مداخله در سیاست و بخصوص «اطاعت از حکومت وقت» را مورد تعرض قرار می‌دهد. بعنوان مثال مسائل غیر سیاسی در جهان حاضر و بخصوص در حکومتهایی که بر مبنای یک ایدئولوژی خاصی حاکم است به راحتی به مسائل سیاسی و یا بهتر است گفته شود بهانه های سیاسی مبدل می‌گردد. مهم نیست که این ایدئولوژی نشئت گرفته از عقاید نژاد پرستانه داشته باشد (نازیسم و فاشیسم از نمونه های گذشته آن می‌باشند) و یا نشئت گرفته از ضد دین باشد و یا از متن دین باشد. در همه این موارد حوزه های انسانی به راحتی در دام حوزه سیاسی گرفتار و سرکوب می‌گردد و یا حد اقل مورد اتهام قرار می‌گیرد. مثلاً کشتار یهودیان در آلمان نازی شاهدهی است بر اینکه یک عقیده دینی نیز می‌تواند اتهام سیاسی باشد و یهودی بودن به معنای داشتن موضع سیاسی ضد حاکمیت است. نوع رنگ پوست بعنوان یک خصیصه عارضی انسانی در همین حکومت رنگی سیاسی بخود می‌گرفت. حتی امری چون داشتن حبّ اهل جهان و ادعان به اینکه تنها اهل یک مملکت خاص گروه برگزیده خداوند نبوده و بقیه نیز جزء مخلوقات

خداوند محسوبند تفکری است که همواره ستایش می‌شود اما در يك حکومت بشدت ملی‌گرا بعنوان نوعی خیانت و عدول از اطاعت حکومت بروز نموده و معتقد به آن به جمع مخالفین سیاسی وارد است. ارتباط تجاری بین ممالک جهان امری است که ظاهراً مستقل از قدرت سیاسی باید مورد قبول باشد اما در کشورهای خاص این امر به نوعی سیاسی محسوب است و حتی واردات یا صادرات کالا به کشوری که وجود آن و یا نوع حکومت آن مورد رضای حزب حاکم نیست به نوعی اتهام سیاسی و اتحاد و یا خدمت به دشمن و حتی جاسوسی تمایل می‌یابد. توجه به مراسم و مناسک خاص اقلیتهای دینی در کشورهایی با حکومت دینی نظیر همین مشکل را بوجود می‌آورد و حتی امری چون عقد ازدواج و یا نوع تدفین اموات مورد خشم حکومت قرار گرفته و مرتکب این عمل خاصاً دینی و اعتقادی به عنوان مخالف سیاسی و عدول از قوانین حزب حاکم تلقی شده مورد مواخذه سیاسی قرار گیرد. نوعی پوشش خاص حتی به همین ورطه می‌تواند مبتلا شود چنانچه عدم استفاده از پوشش خاصی برای بانوان در کشورهایی با حزب حاکم اسلامی به عنوان مخالفت با سیاست کشور مورد مواخذه و سرکوب قرار گرفته و فرد را به نوعی متناسب به تلاشگر برای براندازی حکومت می‌نماید و بالعکس همین پوشش در کشوری اروپایی و (بیشتر برگرفته از حاکمیت کلیسایی بطور غیر مستقیم) مورد مواخذه قرار گرفته و بعنوان مخالف سیاست حاکمه با او رفتار می‌شود. به عهده گرفتن وظایفی در ادارات دولتی نیز در کشورهایی با خصوصیات مذکوره نظیر چنین مشکلاتی را به دنبال دارد و مثلاً افراد نمی‌توانند درك کنند که اگر کسی در حزب سیاسی فعال نبوده و شرکت نمی‌کند چگونه می‌توان وزیر آموزش و پرورش باشد و این مسئله به امری سیاسی مبدل می‌گردد زیرا در يك حزب حاکم فعال کلیه افرادی که به نوعی در مؤسسات دولتی مشغول انجام وظیفه اند وابسته و حافظ منافع و مؤید تمام رفتارها و نگرشها و تئوریهای حزب حاکم تلقی شده و با این نوع نگرش مهم نیست که به چه وظیفه‌ای مشغولند بلکه مهم این است که سمتی را حائزند و نوع این سمت برای بر چسب توافق سیاسی با آنان کافی است. مصادیق اینگونه مسائل در جهان حاضر و بخصوص در خاورمیانه بسیار است که نیازی به اشاره به آن باقی نمی‌ماند کافی است که صفحاتی از گزارشهای حقوق بشر در مورد اقلیتهای قومی، ملی، مذهبی، سیاسی و... نظر کنید تا فوق آنچه ذکر شد یافت شود که چگونه حوزه های کاملاً جدا از لحاظ نظری بطور عملی در یکدیگر مداخله نموده و بهانه ثالثی بعنوان شاهد آن مورد استفاده حاکمیت ها قرار می‌گیرد.



دیانت بهائی و فراماسونری و تئوسوفیسم و دیگر سازمان های دینی و سیاسی و اجتماعی

حامد

جام جم در صفحات ۱۲، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۵ ویژه نامه ایام سعی نموده بهائیان را مرتبط با فراماسونری، تئوسوفیسم، میسیونرهای مذهبی مسیحی، و تشکیلات سیاسی جلوه دهد که سعی در وارد کردن ضربه به اسلام و ایران داشته و دارند. جامعه بهائی بارها و از جمله در همین مجموعه جوابیه ایام پاسخ این قبیل اتهامات راداده است، اما به نظرمی رسد درسه مورد خاص نامبرده در فوق باید مطالب دیگری نیز به استحضار هموطنان عزیزتر از جان برسد، چه که بهائی ستیزان، که خود را ولی و قیم و وکیل و وصی همه می دانند، به شکلی بی رحمانه و غیرمنصفانه کمر بر ترور فکری و معنوی این ملت شریف و مظلوم بسته اند تا نگذارند حقایق برایشان آشکار گردد و محبوب معنوی خود را که ۱۶۴ سال است از همین خاک پاک آشکار شده، بیابند و بشناسند و در سایه تعالیم آیینش به آسایش حقیقی دست یابند.

به این منظوره نظر رسید بیاناتی را از اطلاعات مقدسه بهائی درباره موارد مذکور تقدیم نماید تا همه، عقاید منصوص اهل بهاء را درباره آن بدانند و جام جم را نیز بیش از پیش بشناسند. چنانکه در این بیانات منصوص ملاحظه خواهید فرمود، دو دسته کلی از افراد یا گروه ها یا انجمن ها یا دستجات یا تشکیلات دینی یا غیردینی (سیاسی) یا اجتماعی مطرح هستند. جامعه بهائی که هدف الهی و اجتماعی اش هر دو وحدت عالم انسانی و صلح حقیقی جهانی است، معتقد است برای رسیدن به این هدف مقدس که مزده همه انبیاء و آرزوی فلاسفه و عرفا و شعرا و بزرگان و وسیع النظر دنیا در طول تاریخ بوده، مطمئنترین و مؤثرترین راه و روش، تعالیم و حیاتی حضرت بهاء الله است که اینک در سیر تکاملی ادیان، مناسب حوائج و نیازهای زمان از جانب خدای منان به اهل جهان ارزانی شده است.

به این خاطر اهل بهاء برای آنکه راه و روش مزبور را درست به کار گیرند تا از مسیر هدف مذکور منحرف نشوند، دقت و وسواس خاصی را باید به کار گیرند که گاه بسیار حساس و ظریف است. به این منظورشان علی رغم اینکه از جهاتی مأمور به دوست داشتن و خیرخواهی هم موافقین و هم مخالفین خود هستند، ولی از طرف دیگر باید از هر فرد یا گروهی که روش ها و عقاید و اهدافشان در تضاد با آیین بهائی است از جهاتی دوری گزینند و در تشکیلاتشان عضویت نیابند، و در مقابل نیز باید با آنان که اهداف و روش هایشان مخالف با امر بهائی نیست از جهاتی تعامل و همکاری نسبی نیز داشته باشند و عنداللزوم تحت شرایطی خاص و بدون انحراف از عقاید وجدانی و روش رحمانی خود در تشکیلاتشان عضویت ثانوی و فرعی یابند. اما این امر نه به معنی بی تفاوتی نسبت به آنهاست، و نه به معنی حل شدن در اینهاست. آنچه در اینجا اصل است سرنوشت کل بشر است که باید از راه هدایات عقل کلی الهی به خیر و رفاه و سعادت مادی و انسانی و معنوی رسد. اینک عین منصوص مزبور تقدیم می شود تا با دقت در آنها، حقایق مزبور آشکارتر گردد.

در نشریه اخبار امری که جام جمیان به وفور نسخه های آن را دارند ولی به شکل گزینشی و تحریف شده از آن استفاده کرده اند و حقایق مندرج در آن را مسکوت و متروک گذاشته اند، درباره عضویت بهائیان در بعضی از مجامع و کلوبها چنین آمده است:

چون بعضی از محافل مقدسه روحانیه درباره عضویت افراد در بعضی از مجامع و کلوبها که مطلقاً هدف سیاسی ندارند سؤال نموده بودند مراتب به اطلاع آنان رسید که حضرت ولی امرالله ارواحنا لثریته القداء در این

مورد می فرمایند: «... منظور اصلی آنان باید آن باشد که نفوس بیشتری را به روح و تعالیم امرالله هدایت نمایند و باید از تجربیات دیگران عبرت بگیرند که مبادا از حد معین تجاوز کرده در نهضت های دیگر تحلیل رفته و امرالله را فراموش نمایند...» معهذا جهت توضیح و تشریح کامل این موضوع مراتب به عرض ساحت رفیع بیت العدل اعظم الهی رسید و هدایت آن مقام رفیع استدعا گردید او امر مطاع صادره به شرح مسطوره اعلام می گردد: «... افراد احباء که شخصاً و منفرداً طالب باشند که در انجمن ها و مؤسسات مذکوره در مکاتیب سابق الذکر عضویت یابند، که مجامع مذکور به مرام خود و فادار مانند و از دخالت در امور سیاسیه بپرهیزند و موافق با قوانین مملکتی باشند، عضویتشان بلامانع است. اما در این مورد نکات مهمه ای را باید منظور داشت و به اطلاع یاران عزیز رسانید.

اصولاً عضویت یاران در مؤسسات و مجامعی که مقصدشان صرفاً ترویج منافع عمومی و مرامشان کلاً با تعالیم الهی موافق و از امور سیاسیه قطعاً برکنار جاز، ولیکن این امری است بسیار دقیق و قبل از اقدام شایسته تحقیق. نصوص الهیه مصرح است که بهائیان خادم حقیقی نوع انسانند و خیرخواه عموم اهل عالم و در امور خیریه عام المنفعه در جمیع بلاد جاهد و پیش قدم. لهذا حسب الوظيفه با امم و طوائف سائره با نهایت روح و روحان معاشر و مجالسند و در رفع تعصبات جاهلیه و بسط تفاهم و تعاضد در میان عموم طبقات ساعی و جاهد باید به وسایل فعاله تشبث نمود تا جامعیت کلمه الله و عمومیت تعالیم مقدسه بهائی بر نفوسی که هنوز از نعمت هدایت محرومند معلوم ساخت و چنان نمود که دیگران جامعه بهائی را جامعه ای مسدود و جامد و متوقف و غیر منبسط شمارند، در عین حال باید دانست که اول و اهم و اقدم وظیفه ستاینندگان اسم اعظم آن است که به تمام قوا جمیع استعدادات مادیه و معنوی خویش را بدو صرف تحکیم مبانی نظم بدیع الهی فرمایند و به تشدید مؤسسات رحمانی پردازند که با مال کافل سعادت و ضامن وحدت و یابی مدنیت روحانی در عالم انسانی است و بعداً بقیه قوا و اوقات و استعدادات خود را مصروف امور ممدوحه ثانوی دیگر نمایند و همواره به خاطر آورند که از جمله جمهور خلائق فقط معدودی از نفوس اند که به نعمت هدایت مخصوص و در زمره اهل ایمان محسوب و این موهبت کبری مستلزم وقوف کامل از وظیفه و مسئولیت عظیمی است که بر دوش اهل بهاست. یاران نازنین باید به کمال یقین تعالیم مقدسه این آیین متین را نوشداروی آلام و اسقام جهان شمارند و بدانند که مجامع و محافل سائره هر چند منبعث از نیات صادقه حسنه افراد خیرخواه بشر باشد با تعالیم جامع الاطراف سرمدی الآثار امر بهائی که مستعد از فیض مدار ملکوت الهی است قابل قیاس نبوده و نیست، چه که اساس امرالله الهی است و عمومی و دیگر امور بشری و خصوصی. بحر اعظم را به آبی باریک چه مناسبت و شمس حقیقت را به قتیله ای تاریک چه مشابیهت. چون که صدامد، نودهم پیش ماست.

البته احباء با وفا قدر این منقبت کبری یعنی معرفت جمال اقدس ابهی را بخوبی می دانند و جمیع اعمال و رفتار انفرادی و اجتماعی و مدنی و روحانی خود را بر محك تعالیم مبارکه اش زده، آنچه را خیر امرالله دانند مجری دارند و در نهایت فطانت و ذکاوت که شأن مؤمنان است مواظبت خواهند فرمود که مبادا متدرجاً نادانسته از منهج قویم منحرف شده و منحصراً طریقی پیش گیرند که اصولاً ساخته دست بشری و فطرتاً متضمن نقائص و نواقصی کلی و احیاناً دستخوش ارباب کید و ریا از سیاسی و غیرسیاسی باشد.

با ذکر این مقدمات پیوستن به مجامع سائره موکول است به وجدان افراد احباء که پس از مشورت با آن محفل مقدس تشخیص دهند که ارتباط و عضویت در انجمن های غیر بهائی به نحوی از انحاء مفید به مصالح امرالله و سبب تسهیل انتشار تعالیم الهی و تزئید حرمت و عزت و شهرت آیین نازنین بهائی و وسیله ای جهت خدمت به عالم انسانی است، آن هم به



نحوی که اصالت امرالله محفوظ ماند وپاران درهمه حال به نام مبارک بهائی معروف و متباهی باشند و از حدود معینه ای که محفل مقدس بعد از سنجیدن اوضاع و احوال در هر مورد مقرر فرمایند تجاوز ننمایند.^۱

دارالانشاء بیت العدل اعظم در قیمه مورخ ۷ جولای ۱۹۷۶ در پاسخ به چند سؤال از جمله می فرمایند:

سؤال دیگر آن است که آیا اخلاقاً صحیح است که در برابر سوء استفاده از تساوی حقوق ساکت بمانیم؟ حضرت ولی امرالله در مکاتباتی که از جانب ایشان مرقوم شده است چنین راهنمایی فرموده اند: «به همان شدت که احیاء باید خود و امراللهی را از همسنگی با هر نوع حزب سیاسی محافظه نمایند باید از جهتی دیگر نیز از افراط در این امر یعنی خودداری از مشارکت در گروه ها یا کنفرانس ها یا کمیته های مترقی دیگر که هدف آن پیشبرد فعالیت های موافق با تعالیم الهی نظیر بهبود مناسبات نژادی است اجتناب نمایند.»^۲

حضرت ولی امرالله می فرمایند:

در خصوص وابستگی بهائیان به کلیسا ها و کلیسه ها و فراماسونری و غیره، احیاء باید این مسأله را درک کنند که با گذشت صدسال از ظهور امر بهائی می توان گفت مؤسسات آن به سرعت در عرصه زمین در حال گسترش است، و وجوه تمایز آن روزه روز آشکارتری گردد. لهذا ضرورت حمایت صمیمانه از مؤسسات امری و قطع ارتباط کامل با مؤسسات (غیر بهائی) بوضوح احساس می شود. چشمان مردم دنیا به ما دوخته شده و از آنجائی که وضعیت بشر روزه روز بدتر می شود، مردم اهل بهاء را بیش از پیش با توجه و دقت زیر نظر می گیرند تا متوجه شوند که آیا از دل و جان مؤسسات خود را حمایت می کنیم؟ آیا ما خلق جدیدی هستیم؟ آیا عملاً و نه فقط قولاً بر طبق عقاید و اصول و قوانین مان زندگی می کنیم؟ و این در حالی است که ما نمی توانیم خیلی دقیق باشیم و قادر نیستیم الگو و نمونه گردیم. این مسأله جنبه دیگری نیز دارد که احیاء باید به طور جدی در آن تفکر کنند و آن این است که سازمان هائی از قبیل فراماسونری که احتمالاً در گذشته از آلودگی سیاسی برکنار بوده اند در جهان بی ثبات کنونی و طرق فوق العاده ای که در آن همه چیز از طریق افکار و نفوذ سیاسی آلوده و فاسد می شود، هیچ تضمینی جهت حفظ چنین جامعه ای وجود ندارد. یعنی نمی توان مطمئن بود که بطور تدریجی یا ناگهانی آلت دست سیاسی نشود. لذا بهائیان هر چه کمتر با چنین مجامعی مرتبط باشند بهتر است.^۳

و نیز می فرمایند:

در مورد سؤال شما درباره فراماسونری، حضرت ولی امرالله عمیقاً احساس می کنند در حال حاضر بهائیان باید بیاموزند که در سطح بین المللی و نه فقط منطقه ای تفکر نمایند. گرچه هر فرد بهائی ادراک می کند که او نه تنها عضو یک خانواده روحانی بزرگ است بلکه یکی از اعضای نظم بدیع جهانی حضرت بهاء الله می باشد ولی غالباً این نگرش را تا نتیجه منطقی آن پیگیری نمی کنند و آن نتیجه این است که اگر بهائیان جهان هریک به گروه (یا حزب) متفاوتی از جوامع یا مؤسسات مذهبی یا احزاب سیاسی وابسته باشند وحدت جامعه نابود خواهد شد زیرا بدیهی است که آلوده اصول و خط مشی هائی می شوند که از بعضی جهات با تعالیم ما مغایرت دارد و اکثراً بر علیه حزب دیگری در گوشه دیگر دنیا ویا بر علیه نژاد یا مذهب دیگری باشد، بنابراین به همه بهائیان عالم توصیه شده است که وابستگی های قدیم را رها کرده و از عضویت در فراماسونری و سایر جوامع مخفی کناره گیری کنند تا اینکه کاملاً آزاد بوده و به امر حضرت بهاء الله به عنوان هیکلی واحد خدمت کنند. گروه هائی از قبیل فراماسونری، هر اندازه از اعتبار محلی و الاثنی برخوردار باشند، در سایر کشورها بتدریج تحت تأثیر مسائلی قرار می گیرند که ملت ها را متلاشی می سازد.^۴

و نیز:

نکته این نیست که ذاتاً ایرادی در فراماسونری وجود دارد بلکه بدون شک دارای اصول و عقاید متعالی بوده و در گذشته از نفوذ و تأثیر خوبی برخوردار بوده است، علت این که چرا حضرت ولی امرالله برای بهائیان واجب می دانند که از فراماسونری، و باید اضافه کنم، سایر احزاب سری دوری جویند این است که ما به منزله سنگ زیربنای ساختمان نظم بدیع جهانی حضرت بهاء الله هستیم... بهائیان مطلقاً باید مستقل باشند و صرفاً تعالیم خودشان را به منصفه ظهور برسانند. بدین سبب است که از آنها خواسته شده از عضویت در کلیسا، کلیسه یا هر سازمان مذهبی که در گذشته به آن متعلق بوده اند دوری جویند و هیچ نوع ارتباطی با هیچ یک از احزاب سری یا بنهضت های سیاسی و غیره نداشته باشند. این امر سبب حفظ وصیانت امراللهی می شود، موجب استحکام آن می گردد و در نزد جهانیان استقلالش را تأمین می کند.

دلیل دیگر این است که متأسفانه در دنیای امروز نفوذ شدید سیاسی در اذهان بشری يوماً فیوماً در تزايد است و جنبش هایی که در گذشته مطلقاً تحت تأثیر هیچ صیغه سیاسی نبوده اند، اکنون در بسیاری از مناطق درگیر در جهت گیری ها و غرض ورزی های سیاسی هستند و برای بهائیان بسیار اهمیت دارد که به منظور حفظ و حمایت دیانت خود از همه آنها کناره گیری کنند.

حضرت ولی امرالله معتقدند که شما به عنوان یک فرد هوشیار و زیرک و نیز به عنوان یک فرد بهائی متوجه این نیاز خواهید شد. تنها از طریق حیاتی بر اساس اصول کلی و عمومی امراللهی است که می توانیم کالبد امر بهائی را در سراسر کره ارض به وحدتی صمیمانه ترمیم و ترمیم کنیم.

ایشان کاملاً واقفند که افراد معینی بیش از سایرین نسبت به چنین ارتباطی اصرار می ورزند. این مشکل بعضی از بهائیان قدیمی در انگلستان بوده است که از دوره کودکی فراماسونری بوده اند، اما از آنجائی که وظیفه هیکل مبارک حمایت از دیانت بهائی است صرفاً می توانند از بهائیان خواستار گردند که او را در انجام این کار یاری دهند و خیر و صلاح عموم را بر احساسات شخصی خودشان هر چند هم شدید باشد، ترجیح دهند.^۵

و نیز:

در مورد سؤال شما درباره نظام فراماسونری، ایشان تصویری کنند که روشن صادقانه و متهورانه این است که به اعضا یا محل جلسه فراماسونری های خودتان اطلاع دهید به دلایل کاملاً شخصی دیگر خود را یک فراماسونری نمی دانید و مایلید نامتان از لیست آنها حذف شود، اگر برای توضیح اصرار ورزند که ایشان آن را بپذیرند، از آنجائی که هر کسی آزاد است همان طور که دوست دارد حیات خویش را سپری نماید می توانید این چنین توضیح دهید که، در این دوره پر هرج و مرج کنونی دنیا که در آن جریانات موافق و مخالف افکار سیاسی در گذر است و تعصبات از هر نوع، نژادی، مذهبی و غیره افکار بشر را متلاطم کرده است، شما مایلید رشته ارتباط خود را با احزاب گذشته گسسته و در افکار خودتان تنها و آزاد باشید. ایشان تصور نمی کنند چنین توضیحاتی سبب برانگیختن تعصب در فراماسونرها و یا دوستانشان شود، و یا خشم آنها را بر علیه امر بهائی برانگیزد و یا اصولاً مستلزم طرح مسأله دین باشد.^۶

و نیز:

... بطور کلی احیاء نباید وارد مجامع سری شوند. شایسته تر است مؤمنین خودشان را از چنین سازمان هائی دور سازند...^۷

و نیز:

فرد بهائی نمی تواند تئوسوفیست هم باشد، عده زیادی از تئوسوفیست ها بخصوص نفوس روشنفکر در میان آنها بهائی شده اند، اما از آنجائی که ما معتقد به تناسخ نیستیم نمی توانیم صریحاً هم به عنوان یک فرد بهائی و هم به عنوان یک تئوسوفی فعال باشیم.^۸

و نیز:

اما این دلیل موجهی برای يك فرد بهائی جهت عضویت در سازمان اسپیریتیزم نیست...^{۱۳}

و نیز:

در عصر حاضر نهضت های بیشماری در عالم وجود دارند که مشابه اصول مختلفه امر بهائی می باشند. فی الحقیقه می توان گفت روشنفکران سراسر کره زمین تعالیم حضرت بهاء الله را بموقع اجراء می گذارند. ولی آنچه را آنها ادراك نکرده اند و بنابراین وظیفه بهائیان است که به آنها بیاموزند، این است که این تعالیم هر اندازه کامل باشد قادر نخواهد بود جامعه جدیدی بوجود بیاورد، مگر این که ملهم به روحی گردند که به تنهائی قلوب و خصوصیات بشر را دگرگون نماید و آن شناسائی اصل و مبداء الهی در قالب «مرئی الهی» یعنی حضرت بهاء الله است. وقتی آن مبداء را شناختند قلوبشان منقلب خواهد شد و آنچه بشر بدان نیازمند است تقلیب قلوب است نه این که صرفاً دید روشنفکرانه آنها متحول گردد.^{۱۴}

و نیز می فرماید:

عقیده ما این است که روح امر الهی متدرجاً به هدایت ملل و اقوام مؤید خواهد شد. جمیع بهائیان مأمور احیای عالم وجودند و باید با کمال استقامت تعالیم سامیه حضرت بهاء الله را به سمع جهانیان برسانند. هرگز خود را دور از اهداف عالیه نهضت های مترقیه و افکار سیاسیة انسانی نگیرند و دائماً مترصدند که فرصتی بیابند تا ندای الهی را به سمع عموم برسانند و با نهضت های دیگر صلح طلبی و اشاعه حقایق و استقرار عدالت همکاری نمایند.^{۱۵}

و بیت العدل اعظم در بیانیه وعده صلح جهانی می فرماید:

ما در این رساله تمنای همکیشان خود را در سراسر دنیا برای حصول صلح و وحدت به گوش عالمیان می رسانیم و به همه مظلومانی که قربانی تعدی و تجاوزند به همه آنانکه در آرزوی خاتمه دشمنی و نزاع اند، به نفوسی که تعلقشان به اصول صلح و نظم جهانی سبب ترویج مقاصد جلیلی است که خداوند مهربان ما را برای آن خلق فرموده، می پیوندیم و با همه آنان همگام و همعنانیم و برای آنکه شدت شوق و امید و غایت اطمینان خود را از اعماق دل و جان به گوش جهانیان برسانیم این وعده مبارک حضرت بهاء الله را نقل می کنیم که می فرماید: «این نزاع های بیهوده و جنگ های مهلك از میان بر خیزد و صلح اکبر تحقق یابد.»

با ملاحظه و دقت در نصوص فوق روشن می گردد که آنچه جام جم در ایام نوشته آکاذیب و تهمت هائی بیش نیست که با حقیقت ۱۸۰ درجه اختلاف دارد. درباره افرادی نیز که به عنوان فراماسون و غیره نام برده در مقاله ای جداگانه در همین مجموعه، با عنوان «گفته کرد در بلخ آهنگری...» مطالب لازم مذکور گردید و نیاز به تکرار ندارد. اما نکته جالب در این مورد آن که مدارکی از منابع غیر بهائی نیز وجود دارد که مؤید نصوص مبارکه فوق از آثار بهائی می باشد و واضح می سازد که جامعه بهائی از فراماسونری جدا بوده و هست و اساساً در ایران بهائیان را به عضویت فراماسونری نمی پذیرفته اند، و اگر مواردی یافت شده فرد مزبور یا بهائی نبوده یا از امر بهائی جدا شده و یا عضویتش در فراماسونری مربوط به قبل از قبول آیین بهائی بوده است. اگر قرار بود آنچه بهائی ستیزان به هم می بافند درست باشد، حداقل باید از جمعیت بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر بهائیان ایران، نصف بیشترشان عضویت در فراماسونری داشته باشند، حال آنکه جام جم جمیان جز معدودی انگشت شمار را در ایام معرفی نکرده اند که بهائی بودن آنها هم چنانکه گفته شد زیر سؤال است.

از جمله مدارک غیر بهائی مزبور آن که در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی که محصول محققین رسمی جمهوری اسلامی نیز هست، آقای تیمسار سیهید حسین فردوست یازده ساله مسلمان محمد رضا شاه که از جمله ۱۲ سال نیز مسئول ساواک و نیز فراماسون بوده، چنین گفته: «یکی از فرقه های که توسط اداره کل سوم ساواک به دقت دنبال می شد، بهائیت بود. شعبه مربوطه بولتن های نوبه ای (سه ماهه) تنظیم می کرد که يك نسخه از آن از

با توجه به تئوسوفی ها و فعالیشان، اگرچه بوضوح بعضی از اصول امر بهائی را اقتباس می نمایند و مدعی می باشند که متعلق به خودشان می باشد، مع هذا حضرت ولی امر الله احساس می کنند مقابله و مخالفت با آنها و اثبات خطای آنها مثمر تر نخواهد بود. در حال حاضر بی توجهی و حتی اغماض نسبت به مخالفان بهترین روش برای احیاء در چنین موارد می باشد. همواره به احیای شرق و غرب این چنین توصیه شده است.^۹

و نیز:

ایرادی متوجه احیاء نیست که با سازمان هایی مثل سازمان حکومت جهانی، مراد داشته باشند، اگرچه باید توجه دقیق مبذول داشت تا یقین حاصل گردد این تشکیلات مطلقاً در عقاید سیاسی خود بی طرف بوده و به شرق یا غرب وابسته نیست.

و نیز:

البته بهائیان نباید به کلوب (باشگاه) یا جامعه ای که فعالیشان بر مبنای تبعیض استوار است وابسته گردند.^{۱۱}

و نیز:

در ارتباط با عضویت احیاء در جماعات مذهبی غیر بهائی، حضرت ولی امر الله مایلند اصول عمومی را که اخیراً در این مورد تصویب شده به محفل شما و نیز افراد احیاء تأکید نمایند. فردی که می خواهد از روی خلوص و با جان و دل حامی و ظهیر اصول و مبانی ممتاز امر بهائی باشد نمی تواند عضویت کامل در سازمان های مذهبی غیر بهائی را بپذیرد. چنین عملی الزاماً بر پذیرش قسمتی از تعالیم و نیز شناخت ناقص موقعیت مستقل دیانت دلالت می کند و این در حکم بی وفائی نسبت به اصول و حقایق سامیه آن است. زیرا کاملاً واضح است که بسیاری از تعالیم و احکام اساسی امر حضرت بهاء الله با عقاید و آداب و رسوم و مؤسسات کهنه و منسوخ کاملاً مغایرت دارد. بهائی بودن و در آن واحد عضویت هیأت مذهبی دیگری را پذیرفتن نوعی دوگانگی و تباین محسوب می گردد، که هیچ فرد مخلص و منطقی آن را قبول نمی کند. پیروی و اتباع از حضرت بهاء الله به معنای قبول بعضی از احکام و رد سایر تعالیم نمی باشد. وفاداری به امر آن حضرت باید از مصمیم قلب و از روی اتقان صورت گیرد.^{۱۱}

و نیز:

ایشان تصور نمی فرمایند تدریس شما در مدرسه مذهبی (Mission School) هیچ نوع ایرادی داشته باشد، البته در صورتی که کاملاً آشکار باشد که شما شخصاً يك فرد بهائی بوده و مجبور نباشید اصول خاص مذهب آنها را به شاگردان تعلیم دهید. امروزه در قسمت های مختلف دنیا عده زیادی در مدارس مذهبی استخدام می شوند که ارتباطی با کلیسا ندارند. هر جائی که چنین مناسبات قابل قبول را دارا باشد از جانب ما بلامانع است. طبیعتاً اگر بتوانید شغل دیگری بیابید که از چنین ارتباطی آزاد باشید البته بهتر است.^{۱۲}

و نیز:

... حضرت ولی امر الله احساس می کنند برایشان فرض و واجب است که این مسأله را کاملاً روشن نمایند که عضویت در هر سازمان بهائی، وابستگی به گروه های سیاسی یا مذهبی دیگر را مانع می شود، حتی اگر چنین ارتباطی سبب تکذیب یا رد اصول و عقاید دیانت بهائی نشود. تالیف تعالیم دیانت بهائی با عقاید و نظریات گروه های موجود مذهبی و سیاسی که ممکن است مورد توجه فرد بهائی باشد، کاملاً غیر ممکن و محال می باشد. با توجه به این مسأله فرد بهائی نمی تواند همزمان عضو مکتب اسپیریتیزم (روح پرستی، Spiritism) هم باشد، نه اینکه عقایدی که اسپیریتیزم ها ادعا می کنند در تضاد مستقیم با تعالیم دیانت بهائی می باشد، در حقیقت عقاید جالبی نیز در سازمان اسپیریتیزم وجود دارد

بازهم هویدا

سوزۀ بهائی جاوه دادن هویدا چه در دوران پهلوی، و چه بخصوص در دوره جمهوری اسلامی، از مواردی بوده که دشمنان امریهائی از آن برای ردگم کردن و نیز بی اطلاع نگهداشتن ملت عزیز ایران از حقایق، استفاده وسیع نموده اند. جام جم نیردر ویژه نامه آیام، صص ۳۴، ۵۴، ۵۵، سوزۀ تکراری مزبور را مطرح نموده است. خوشبختانه اینک این افتراء به قدری نخ نما شده است که محققین غیربهائی نیز علاوه بر نویسندگان بهائی. در رد آن مقاله ها نوشته اند. در زیر دو مقاله از چند مقاله موجود از هر دو نمونه، که دارای نکات متنوعی نیز می باشد، به نقل از سایت نقطه نظر، تقدیم هموطنان مظلومان می گردد تا با توهمات و افتراءهای اقلیتی غیرمنصف علیه هموطنان بهائی شان آشنا تر شوند.

گفتمان نوین اندیشمندان مسلمان ضد بهائی و

بهائیان

مسأله امیرعباس هویدا و نسبت بهائیکری
کابویان صادق زاده میلانی، سایت نیرنگاه

از جمله اتهامات پا برجایی که برخی نویسندگان سالهای پس از انقلاب اسلامی به عناوین مختلف مطرح کرده اند مسأله بهائی بودن امیر عباس هویدا نخست وزیر سابق ایران است. این بررسی کوتاه کوششی در نقد تاریخی این نظریه است. شواهد تاریخی گویای این واقعیت است که هویدا در هیچ مرحله ای از زندگی خود بهائی نبوده است و هیچ سند تاریخی گرایش و حمایت او را از دیانت بهائی و بهائیان نشان نمی دهد. برعکس، بررسی اسناد موجود ثابت می کند که هویدا برای نیل به اهداف سیاسی خود در مواقع مقتضی لطمه و زیان به بهائیان وارد می ساخته است. اتهام «سیاسی» بهائی بودن هویدا بیانگر این مسأله است که بحث میان اندیشمندان مسلمان و بهائیان از حوزه مذهبی — فلسفی صرف خارج شده و وارد مرحله جدیدی گشته است. مرحله نوین گفتمان کمتر جنبه قرآنی و حدیث و استدلال مذهبی دارد و بیشتر تمرکز بر نقش دین و اقلیت های دینی در پیشرفت و ترقی ایران دارد.

البته در تاریخ ایران پیشینه دارد که وزیران یا صدراعظم ها پس از آنکه مورد غضب شاه قرار می گرفتند و پیرو سقوط از قدرت به دلایل سیاسی (مثل توطئه بر علیه حکومت) توجیهی مذهبی برای غضب ولی نعمت پیشین یافته و ارائه می شد. نمونه های تاریخی بسیارند و من به ارائه چند نمونه بسنده می کنم. مرد برجسته ای چون رشیدالدین فضل الله وزیر کارخان و با تدبیر اولجایتو از طائفۀ ایلخانان را در نظر بگیریم. پس از مرگ اولجایتو (در ۱۳۱۶ م.) و به سلطنت رسیدن پسرش ابوسعید کم کم طالع بخت رشیدالدین افول کرد و از صدارت برکنار شد. غضب پادشاه در نهایت موجب اتهام «توطئه بر علیه حکومت» و اعدام رشیدالدین فضل الله شد. بعداً سر او را در خیابانهای تبریز گرداندند در حالی که مردم فریاد می زدند «این سران یهودی است که کفران نعمت خدا را کرده است، لعنة الله علیه!» حتی خواجه نظام الملک وزیر مقتدر و توانا وقتی متهم به «رافضی» بودن می شود برای پیش گیری از اینکه خیر قضیه اتهام مذهبی به گوش شاه برسد مجبور می شود ۳۰۰۰۰ دینار حق السکوت بپردازد تا جان سالم به در ببرد.^۱ آشکار است که در تاریخ ایران اتهام مذهبی بستن به دشمن سیاسی (و در این مورد وزیران) چیز تازه ای نیست ولی آنچه در مورد مسأله امیر عباس هویدا و اتهام بهائی بودن وی تازه است حمله ایدئولوژیک به جامعه ای مذهبی بر اساس ادعای بهائی بودن هویداست.

پدر بزرگ پدری هویدا آقا رضا قناد شیرازی بهائی بود و در تبعید ملازم و همراه بهاء الله پیامبر ایرانی بود. پسر آقا رضا میرزا حبیب الله در اوائل زندگی

بهائی بود و مدتی هم یکی از منشیهای عبدالبهاء (فرزند ارشد و جانشین بهاء الله) بود. میرزا حبیب الله سپس برای ادامه تحصیلات به پاریس رفت. در دوره اقامتش در پاریس او به هیپولیت درایفوس بهائی سرشناس فرانسوی زبان فارسی را آموخت و در ترجمۀ بعضی کتابهای بهائی به فرانسه با او همکاری کرد.^۲ در فرانسه با سردار اسعد بختیاری رهبر مشروطه آشنا شد و در پاریس معلمی فرزندان وی را بر عهده گرفت. پس از اتمام تحصیلاتش در پاریس به ایران بازگشت. در مکتوبی که عبدالبهاء به سال ۱۹۱۰ میلادی به بهائیان تهران فرستاد به بهائیان توصیه کرده بود که برای میرزا حبیب الله شغل مناسبی پیدا کنند.^۳ البته او نیازی به کمک بهائیان نداشت و به یاری روابط سیاسی که از طریق سردار اسعد بختیاری یافته بود شغل مناسبی در وزارت خارجه پیدا کرد و در کارش پیش رفت کرد. او به موازات پیش رفت اداری و حرفه ای از جامعه بهائی دور شد. در ۱۹۱۸ میلادی با افسر الملک که زنی مسلمان بود ازدواج کرد. او دختر میرزا حسین خان معتمد الملک از خاندان قاجار بود. معتمد الملک فرزند یحیی خان مشیرالدوله و خواهر ناصرالدین شاه، عزت الدوله بود. فاصله او با جامعه بهائی پس از ازدواجش بیشتر نیز شد. این تماس و نزدیکی با خانواده ای سیاسی و با نفوذ در دستگاه دولت موجب پیش رفت سریعتر حرفه ای او شد تا جایی که در سال ۱۹۱۸ لقب عین الملک را دریافت کرد و از ۱۹۲۱ سرکنسول ایران در دمشق و از ۱۹۳۱ سرکنسول ایران در بیروت بود. از پیش از این عین الملک تماس خود را با جامعه بهائی بریده بود و چنانکه از شواهد پیداست او رابطه خود را از بهائیان پیشین تنها با خانواده ودود (که با هم نسبت خانوادگی داشتند) که در آن زمان از دشمنان سرسخت جامعه بهائی بودند حفظ کرده بود. چون از ۱۹۲۱ به بعد فعالیت سیاسی و حزبی و داشتن منصب سیاسی مخالف دستور دینی بهائیان بود عین الملک به دلیل فعالیت سیاسی و ادامه پست سیاسی از جامعه بهائی کنار گذاشته شد. این مسأله دشمنی او با دیانت بهائی و بهائیان را بیشتر کرد. مرگ وی در ۱۹۳۶ واقع شد و بدون برگزاری مراسم مذهبی بهائی در قبرستان عکا دفن شد.

در مجموع، در اینکه جد پدری آقای هویدا آقا رضا قناد بهائی بوده اند شکی نیست و البته بهائی بودن پدر بزرگ کسی اساساً ربطی به اعتقادات دینی نوه شان نداشته و ندارد و هر فردی شخصاً مسوول باورهای مذهبی خودش است. پدر هویدا حبیب الله خان (عین الملک) در جوانی بهائی بود ولی پس از ورود در عرصه سیاست و ازدواج با افسر الملک و دوستی با دشمنان دیانت بهائی از آیین بهائی کاملاً دوری جست. منزل عین الملک و محیط خانوادگی کودکی هویدا هم بنا بر شواهد تاریخی حاضران فاقد جو و یا حتی اشاره ای به دیانت بهائی بوده بطوریکه برادر امیر عباس یعنی فریدون هویدا می گوید من برای بار اول در ۱۴ سالگی (پس از مرگ پدر و آنهم از یک دوست) کلمه بهائی بگوشم خورد.^۴ بنابر شواهد بالا ادعای اینکه هویدا در خانواده ای بهائی بزرگ شده و یا تحت تاثیر آموزه های بهائی بوده ادعائی نادرست است.

امیر عباس هویدا (۱۹۷۹-۱۹۱۹) برای ۱۲ سال در دوره پهلوی دوم از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۷ نخست وزیر ایران بود. او در دورانی به دنیا آمد که پدرش فعلاً نه از جامعه بهائی دوری می کرد و به معاشرت و نزدیکی با دشمنان بهائیان می پرداخت. هویدا پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و دانشگاهی در بیروت برای ادامه تحصیلات به اروپا رفت و در نهایت از دانشگاه آزاد بروکسل در سال ۱۹۴۱ لیسانس علوم سیاسی را دریافت کرد.^۵ پس از بازگشت به ایران وارد وزارت امور خارجه شد و در کنسولگری های ایران در فرانسه، آلمان و سوئیس به کار مشغول شد. سپس به تهران بازگشت و درست بالایی در مدیریت شرکت ملی نفت ایران مشغول به کار شد. در سال ۱۹۶۴ در کابینه حسنعلی منصور به سمت وزیر دارائی منصوب شد و پس از ترور منصور از طرف محمد رضا شاه پهلوی مسئول تشکیل کابینه شد. هویدا تا سال ۱۹۷۷ نخست وزیر بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ اعدام شد.

شواهد تاریخی و گواهی اسناد دولتی و دوستان هویدا همه حکایت از آن دارد که امیر عباس هویدا پاتناً شخصی مذهبی نبوده است. دقیق ترین

چنین سندی بنا کرد؟ مسلم است که نامه ای بدون امضای درست و بدون مأخذ که بدست مخالفان سیاسی هویدا (و مشخص نیست چرا این تهمت را به مرحوم منوچهر اقبال بسته اند) که از انتصاب او به نخست وزیری دچار حسادت و ناراحتی بودند و به منظور حمله سیاسی به او نوشته شده است را نمی توان با وجود صدها شاهد و دلیل واضح مخالف منبای کار قرارداد و بعنوان «بهترین و گویاترین سند» ارائه کرد. و پر واضح است که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی که این دو نویسنده به آن دسترسی داشته اند سندی گویاتر و محکمتر برای اثبات بهائی بودن هویدا (در ۲۵ سال اخیر) یافت نکرده اند وگرنه ارائه می کردند. اهمیت بنیادی این سند سست برای اثبات بهائیت هویدا چنان است که شالوده و محور تاریخی کتاب امیرعباس هویدا به روایت اسناد ساواک جلد دوم (ص سیزده) نیز قرار گرفته است.

اقدامات آشکار بهائی ستیزانه هویدا برای تبرئه خود از اتهام بهائی بودن بنابر پیشنهاد ساواک و تصویب روحانیون از چند ماه بعد یعنی از ۲۲ بهمن ۱۳۴۳ آغاز شد. نامه بالا (به امضای اسکندر) در مهر ماه ۱۳۴۳ پخش شد و هم فکری ساواک و روحانیت راهکاری را در بهمن ۱۳۴۳ در پیش پای هویدا گذاشت. هویدا هم این آراء را در همان جلسه پذیرفت. سند ساواک نقل قولی خواندنی و گویا از هویدا دارد. در سند ساواک درج شده است که: «آقای هویدا فرمودند: خواهش می کنم این مراتب را یادداشت و به اینجانب بدهید.» بنابر آن توافق هویدا می بایست آب و برق مجانی به مساجد بدهد و بهائیان را از تلویزیون و شرکت نفت و دانشکده پرستاری و سایر وزارت خانه ها و دفاتر دولتی اخراج کند و در مصاحبه های مطبوعاتی «از دین اسلام و قرآن و ائمه اطهار یادآوری و محاسن آن را برای مردم بیان نمایند.»^{۱۲} در ضمن هویدا برای اینکه در بهائی ستیزی و اسلام نمایی از ساواک و روحانیت عقب نماند دو فقره هم خودش ارائه کرد: یکم «رئیس اوقاف با روحانیون درجه یک، شناس و مرتبط باشد» و دوم «تشکیل دانشگاه الهیات...» تاریخ شهادت می دهد که هویدا یکایک راهکارهای ساواک و روحانیت را در بهائی ستیزی پیاده کرد.

دیدیم که فرضیه بهائیگری هویدا از کدام زمان (۱۳۴۳) و از کجا (نامه ای به امضای اسکندر) منشاء گرفت. لازم است بدانیم که عبدالله شهبازی در ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جلد دوم) دو سند دیگر را هم در اثبات ادعای بهائیت هویدا کشف و مطرح کرده است و همین سه سند را زاهد زاهدانی نیز در بهائیت در ایران عینا نقل می کند. شهبازی می نویسد:^{۱۳}

سند اول، نامه مورخ ۱۳۴۳/۶/۱۲ است که ظاهراً یکی از سران بهائیت بنام قاسم اشرافی به مناسبت تصادف هویدا در جاده شمال و شکسته شدن پای او، برای فرهنگ مهر ارسال داشته و در آن تأسف خود را از این حادثه ابراز داشته است:

جناب آقای دکتر فرهنگ مهر معاون محترم وزارت دارائی:

به مناسبت پیشامدی که برای جناب آقای هویدا وزیر محترم دارائی رخ داده خواهشمند است مراتب تأثر و تأسف اینجانب و برادرانم را با عموم هم مسلکان و بخصوص جناب آقای ثابت پاسال مدیر محترم تلویزیون ایران که بزرگترین خدمتگذار فرقه ما هستند ابلاغ فرمائید.

احترامات فائقه را تقدیم می دارد

قاسم اشرافی

سند بالا هدفش محکم کردن و اثبات محتوای نامه اسکندر است. نکته اولی که بنظر می رسد این است که این مدرک به هیچ وجهی بهائی بودن هویدا را ثابت نمی کند. یعنی اصلاً کمترین ربطی به باورها و گرایش های دینی هویدا ندارد. سند بالا (اگر ساختگی نبود) بیان می داشت که یک نفر زیر دست بهائی تأثر خود را از تصادف هویدا به رئیسش ابلاغ کرده است. همین و بس. نکته دیگر اینکه در جعلی بودن سند تردیدی نیست چون ممکن نیست که یکی از سران جامعه بهائی دیانت خود را «فرقه» و یا «مسلك» بخواند ولی این واژه ها از کسی که در پی ساختن سند است بسیار ممکن است.

گرایش وجهان بینی او را شاید بتوان با عنوان لائیک توصیف کرد.^{۱۴} نویسنده بنام صادق چوپک که از دوستان نزدیک هویدا بود می گوید که هویدا به شدت غیر مذهبی و مذهب گریز بود.^{۱۵} البته خود آقای هویدا بطور فاش و آشکار در پیش از منصوب شدن به نخست وزیری و در دوران نخست وزیری و پس از آن در هنگام زندان و محاکمه و حتی تا پای اعدام صریحاً خود را فردی مسلمان و مسلمان زاده می دانسته و هرگز ادعای بهائی بودن نکرده بود. کیفرخواست رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران و دادگاه انقلاب نیز صحبتی از بهائی بودن ایشان نمی کند. دادگاه انقلاب در ارائه متن محاکمه و مجازات اعدام هم ایشان را فردی مسلمان معرفی کرده بود و این سند محکم در جرانه روز ایران منتشر گشته و در دسترس همگان است. همچنین تاریخدان معاصر دکتر عباس میلانی در کتاب خود در بیوگرافی و زندگی نامه وی معنای هویدا (The Persian Sphinx) هم پس از مطالعه هزارها سند و شاهد تاریخی و صدها مصاحبه ادعای مکرر خود آقای هویدا و دادگاه انقلاب جمهوری اسلامی را تأیید کرده بر مسلمان بودن (و یا بهائی نبودن) ایشان صحه می گذارند. نامه ای سیاسی و اعتراض آمیز هم از آیت الله خمینی به هویدا در دست است که در دهه ۱۹۶۰ نوشته شده و ایشان هم هویدا را بهائی نمی خوانند.^{۱۶}

صدها سند تاریخی که مسلمان بودن (و بهائی نبودن) هویدا را اثبات می کند از قبیل اخراج کارمندان بهائی شرکت نفت بنابر دستور مستقیم هویدا بسال ۱۳۴۵ خورشیدی^{۱۷}، و اخراج هم زمان دانشجویان بهائی در رشته پرستاری وابسته به شرکت نفت و گزارش روابط عمومی ساواک به ریاست ساواک تهران بسال ۱۳۴۳ راجع به بهائی نبودن هویدا^{۱۸} و زیارت اماکن مقدس شیعه و زیارت وی به حج در دست است. در اسناد رسمی ساواک جزو مشخصات هویدا تحت مذهب درج شده «اسلام»^{۱۹} در ضمن بطوری که خواهیم دید اسناد عرضه شده در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی جلد دوم اثبات می کند که شایعه بهائی بودن هویدا حربه ای از سوی مخالفان و رقیبان سیاسی وی بوده است. واکنش هویدا هم بنابر اسناد موجود ساواک این بوده که گذران زندگی را بر بهائیان سخت کرده و از جمله اظهار نظرهایی را که هویدا می پذیرد همانا خودداری از استخدام بهائیان در وزارتخانه هاست.^{۲۰}

اما با وجود این همه سند و گواهی هنوز به نویسندگانی چون ابوالفضل قاسمی، عبدالله شهبازی و سید سعید زاهد زاهدانی بر می خوریم که ادعا می کنند که هویدا بهائی بود. در مورد ابوالفضل قاسمی نویسنده سری کتابهای الیگارش یا خاندانهای حکومتگر ایران است که جلد چهارم آن با عنوان خاندان هویدا: گماشته صهیونیسم و امپریالیسم^{۲۱} می باشد. چاپ کتابش و اتهام بهائیگری هویدا در چندماه قبل از انقلاب اسلامی تلاشی در راستای اهداف سیاسی ساواک و عوام فریبی بود. انتشار یافت، همین کافی است که بدانیم که او از سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴ میلادی) با «مقرری مناسب» در استخدام ساواک بود.

البته دو نویسنده دیگر با دسترسی به منابع ناب و کم پیدای مرکز اسناد جمهوری اسلامی (مرکز اسناد ملی سابق) دست به مطالعه تاریخ شناسی زده اند ولی چون ادعای ایشان بر خلاف دیگر شواهد تاریخی و یافته ها و باورهای خود دادگاه انقلاب اسلامی و گفتار و کردار خود آقای هویدا است باید فرمایشات آنان را کمی دقیقتر محک زد. نکته جالب توجه اینجاست که زاهد زاهدانی در اثبات فرضیه خود می نویسد که:

در مورد بهائی بودن هویدا بهترین و گویاترین سند نامه ای است با امضای اسکندر که در مهر ماه ۱۳۴۳ به وسیله پست برای اکثر مقامات دولتی آن زمان ارسال شد که به افشای سوابق او می پردازد. گویا این نامه توسط منوچهر اقبال تنظیم شده است. متن این نامه در جلد دوم از خاطرات فردوست از صفحه ۳۷۵-۳۷۷ آمده است. در این نامه سوابق خدمتگذاری پدر هویدا به بهائیت و برخی از تخلفات خود او در مناصب قبلی که داشته آمده و از برخی دوستان بهائی او نام برده شده است.^{۲۲}

پس «بهترین و گویاترین سند» در اثبات بهائی بودن امیر عباس هویدا نامه ایست به امضای اسکندر نامی که سوابق او را افشاء میکند. سؤال نگارنده اینست که چطور محور یک چنین فرضیه مهمی را می توان بر

مدرک سومی که عبدالله شهبازی رو می کند پیرو سند بالاست که ساختار آن بیانگر ساختگی بودن آن می باشد. مشخص است که هر آنچه در بایگانی ساواک یافت می شود به خودی خود درست و مستند نیست. بسیاری از گزارشاتی که در بایگانی ساواک یافت می شود منبع درست و مطمئن نداشته و فقط بایگانی می شده. بنابراین اسناد ساواک برای محقق تاریخ منبع مهم به شمار می رود که باید با دقت در آنها نظر کرد و مورد نقد قرار داد. حرف آخر را در مورد اتهام بهائی بودن هویدا در یکی از گزارشهای ساواک به سال ۱۳۵۷ می توان یافت. این مدرک بررسی نهایی و کامل ساواک این اتهام و با در نظر گرفتن تمام شواهد موجود نوشته شده است. این سند در بولتن ویژه به شماره ۳۱۲/۶۶۵۸ موجود است:

در باره انتساب وزیر دربار شاهنشاهی به فرقه بهائی به استحضار می رساند: تا زمان انتصاب امیر عباس هویدا به مقام نخست وزیری، در هیچ یک از سازمانهایی که وی خدمت می نموده به هیچ وجه حتی کوچکترین بحث و شایعه ای مبنی بر انتساب وی به این فرقه وجود نداشته و در بین دوستان و نزدیکان وی نیز چنین بحث و گفتگویی نبوده است. پس از انتصاب وی به این سمت، مخالفین اوشایع نمودند که پدرش وابسته به این فرقه بوده است.

برابر تحقیقاتی که بعمل آمده، پدر هویدا هنگامی که وی و برادرش در سنین طفولیت بوده اند، فوت شده است. مادر هویدا و افراد فامیل وی مسلمان بوده و می باشند، مادر هویدا که به مکه نیز مشرف شده مسلمانان متدین و با تقوی است و فرزندان خود را نیز با تقوی و فضیلت تربیت نموده و دارای خصائص نیکوی انسانی می باشند.

امیر عباس هویدا هیچ گاه منتسب به فرقه بهائی نبوده و به علاوه طبق تعالیم عالیّه اسلامی وی را بر یک سنت که از زمان حضرت رسول اکرم (ص) جاری بوده، هر فردی که خود را مسلمان معرفی کند و جملات شهادت... را ادا نماید مسلمان شناخته می شود و امیر عباس هویدا طی ۱۵ سال گذشته به مناسبتهای مختلف پیوسته اعتقاد خود را به دین مبین اسلام صریحاً و علناً بیان داشته است.^{۱۸}

کوتاه سخن اینکه امیر عباس هویدا در خانواده ای سیاسی و غیربهائی بزرگ شد. در هنگام نخست وزیری در خدمت و تأمین و رفاه روحانیت و اسلام کوشید و در رفتن به حج و زیارت تربت امام رضا و بوسیدن قرآن و شرکت در نوحه خوانی کوتاهی نکرد. هیچ گاه خود را بهائی ندانست و برای رسیدن به اهداف سیاسی در مواقع مقتضی بهائیان را قربانی کرد. اتهام «سیاسی» بهائی بودن هویدا از سوی برخی نویسندگان بیانگر اینست که بحث و برخورد عقیده بین جناح ضد بهائی اندیشمندان اسلامی و بهائیان از حوزه مذهبی-فلسفی خارج شده و وارد مرحله جدیدی گشته است.

شبهه بهائی بودن هویدا

قسمتی از مقاله سه قسمتی «پاسخ ویژه نامه ضد بهایی روزنامه جام جم» مورخ ۱۴ دی ماه ۱۳۸۵، که قسمتی از آن در خصوص شبهه بهائی بودن هویدا است.

در دهه اول انقلاب، آنچه که در ردیه های دولتی و غیر دولتی به مطالب ردیه های زمان پهلوی اضافه گردید، اتهاماتی بود که ادعا می شد از اسناد ساواک به دست آمده است. از جمله این کتب که هنوز هم به آن استناد می شود، دو جلد کتاب است با نام «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» که عنوان جلد اول آن «خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست» و عنوان جلد دوم آن، «جستارهایی از تاریخ معاصر ایران» می باشد، که چاپ اول آن زمستان ۱۳۶۹ است و بعدها نیز مکرراً تجدید چاپ شده است. این کتاب به ظاهر خاطرات و اعترافات کتبی و شفاهی ارتشبد سابق حسین فردوست، دوست و محرم تقریباً چهل ساله محمد رضا شاه پهلوی، رئیس «دفتر ویژه اطلاعات» و

«بازرسی» شاه و ناظر بر ساواک به مدت ۱۲ سال می باشد که با همکاری «وزارت اطلاعات»، «وزارت امور خارجه»، «مرکز اسناد و کامپیوتر وزارت اطلاعات»، «سازمان حفاظت اطلاعات ارتش جمهوری اسلامی ایران» و «دادستانی انقلاب اسلامی»^{۱۹}، به وسیله «مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی» تهیه و منتشر شده است. از نفوسی که مرتبط با این کتاب و امثال آن هستند و بعدها در دهه دوم و سوم انقلاب، مطالب کتاب را در قالب برنامه های تلویزیونی مانند «تاریخ معاصر ایران» ارائه دادند، مورخین رسمی حکومت، آقایان: عبدالله شهبازی، موسی حقانی، حجة الاسلام حمید روحانی (مدیر فعلی بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر که به نظرنیاد مزبور در تهیه همین ویژه نامه جام جم همکاری داشته است)، می باشند. به خصوص آقای شهبازی هستند که روند مزبور را هم در ردیه های خودشان وهم در ردیه های دیگری همچون سه مقاله سابق الذکر مرداد ۱۳۸۲ جام جم و همین ویژه نامه آن، ادامه داده اند و اهل بهاء و غیر بهائیان نیز پاسخ جعلیات و توهمات به ظاهر محققانه شان را داده اند. کتب و برنامه های مزبور چنان دارای تناقض مطالب هستند که جایی برای ادعای محققانه بودنشان باقی نمی گذارد و یک نگاه هشیارانه به لیست تهیه کنندگان آنها در فوق نشان دهنده سیاسی بودن، ولذا بی اعتباری علمی آنها می باشد. چون منشأ بسیاری از اکاذیب منتشره در امروز - از جمله اکاذیب جام جم - به منابع فوق برمی گردد، ذیلاً پاسخ های تکمیلی با توجه به همان ها تقدیم می شود.

از بازهترین و جالبترین تناقضات آنکه در جلد ۲ کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، صص ۳۹۲-۳۸۶ از نقشه ساواک با همدستی به اصطلاح و عاظم السلاطین و آخوند های درباری می نویسد که جعل اسناد و اشاعه شایعات می نمودند تا از هویدای مشکوک به بهائی بودن یک چهره «مسلمان» بسازند، و از طرف دیگر در جلد اول، صص ۳۷۷ و جلد دوم صص ۳۸۵-۳۸۴ صحبت از ضد بهائی بودن ساواک و اسناد بهائی بودن هویدا می کند. با توجه به دو سند ذیل که جعلی است معلوم می شود، ساواک گاهی سند برای مسلمان جلوه دادن هویدا می ساخته و گاهی برای بهائی جلوه دادن او. جالب آنکه جام جم در همین ویژه نامه خود نیز قسمتی از مطالب را اختصاص به مصاحبه با آقای «استاد» شهبازی، داده و استاد نیز همان مطالب و دوسند مذکور در ظهور و سقوط سلطنت پهلوی را تکرار نموده است.^{۲۰} دوسند مزبور را پشت سر هم در جلد ۲، صص ۳۸۵-۳۸۴، و نیز عین آن را در ویژه نامه جام جم چنین می خوانیم:

در دوران صدارت هویدا تعلق او به بهائیت شهرت وسیع یافت و ابقاء این نخست وزیر، که از نظر احساسات مذهبی مردم به شدت منفور بود، عمق بی اعتنائی شاه را به افکار عمومی نشان می داد. در زمینه ارتباطات هویدا با فرقه ضاله بهائیت به ذکر دو سند اکتفا می کنیم: سند اول، نامه مورخ ۱۳۴۳/۶/۱۲ است که ظاهراً یکی از سران جامعه بهائیت به نام قاسم اشراقی به مناسبت تصادف هویدا در جاده شمال و شکسته شدن پای او، برای فرهنگ مهر ارسال داشته و در آن تأسف خود را از این حادثه ابراز داشته است: «جناب آقای دکتر فرهنگ مهر معاون محترم وزارت دارایی: به مناسبت پیش آمدی که برای جناب آقای هویدا وزیر محترم دارایی رخ داده خواهشمند است مراتب تأثر و تأسف اینجناب و برادرانم را به عموم هم مسلکان و بخصوص جناب آقای ثابت پاسال مدیر محترم تلویزیون ایران که بزرگترین خدمتگزار فرقه ما هستند ابلاغ فرمایید. احترامات فائقه را تقدیم می دارد. قاسم اشراقی.»

سند دوم گزارش ساواک از جلسه بهائیان ناحیه ۲ شیراز، مورخ ۱۳۵۰/۵/۱۹ می باشد:

«جلسه ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان ناحیه ۲ شیراز در منزل آقای هوشمند و زیر نظر آقای فرهنگی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب لوح احمد و ایقان آقایان فرهنگی و محمد علی هوشمند پیرامون وضع اقتصادی بهائیان در ایران صحبت کردند. فرهنگی اظهار داشت: بهائیان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می توانند امتیاز هر چیزی را که می خواهند بگیرند. تمام



سرمایه های بانکی و ادارات و رواج پول در اجتماع ایران مربوط به بهائیان و کلیمیان می باشد. تمام آسمان خراشهای تهران، شیراز و اصفهان مال بهائیان است. چرخ اقتصاد در این مملکت به دست بهائیان و کلیمیان می چرخد. شخص هویدا بهائی زاده است؛ عده ای از مأموران مخفی ایران که در دربار شاهنشاهی می باشند می خواهند هویدا را محکوم کنند، ولی او یکی از بهترین خادمین امرالله است و اسامیل مبلغ ۱۵ هزار تومان به محفل ما کمک نموده است. آقایان بهائیان نگذارید کمر مسلمانان راست شود. در این جلسه نامبردگان زیر شرکت داشتند: فرهاد روحانی، دانیال روحانی، ثناءالله زارعیان، قاسم کریمیان، هدایت و مسیح الله و ناصر و ضیاءالله هوشمند، فرهنگی، قدرت الله کمالی، محمد علی هوشمند. (گزارش به ساواک- ۱۳۵۰/۹/۱۵).

جاعلین دو سوند — چه مأمورین ساواک بوده باشند که چنین نیز کرده اند، و چه جاعلین بعد از انقلاب باشند که اینان نیز همین کار را کرده اند — بقدری ناشی بوده اند که همان اصطلاحاتی را که خودشان از زاویه دید ضد بهائی شان درباره این دین و جامعه آن بکار می برند، از زبان يك بهائی هم بکار برده اند (مثل «هم مسلمانان»؛ «فرقه ما» در سنداول)، در حالی که بهائیان يك قرن و نیم است که مُصْرانه وعاشقانه، به حقیقت مدعی اند که آئین شان «دین است و فرقه نیست» و محال است يك بهائی دیانت خود را «فرقه» و «مسلك» ذکر کند و اصولاً برای همین ادعاست که هزاران نفر از آنها در این مدت طولانی ۱۶۳ سال جان خود را نثار جانان نموده اند و از قربانگاه عشق و ایمان و استقامت، زنده برنگشته اند تا ثابت کنند خداوند «دین جدید» و «بهار بدیعی» آورده است تا حقیقت ادیان آسمانی قبل را که در زمستان تقالید و تعصبات و خرافات و اختلاف و جنگ و تروریسم پنهان شده، دوباره زنده نماید و فرقی مختلفه اسلام — و دیگر ادیان آسمانی — را چنانکه در کتب مقدسه و احادیث اسلامی آمده، در ظل يك «دین بدیع» متحد فرماید.

درباره سند دومی که به اصطلاح جلسه ای بهائی را به جعل مجسم کرده و اظهاراتی را به غلط از قول بهائیان نوشته، به قدری مضحك و مسخره است که با يك مقایسه ساده سبک نگارش آن با نوشته های مرسوم در تشکیلات اداری بهائی که در نوع خود دارای وجوه بدیعی می باشد، جعلی بودن آن آشکار می شود. از بازمزترین قسمتهای گزارش مزبور که به ساواک ارائه شده آنکه نوشته است «پس از قرائت مناجات شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب لوح احمد و ایقان... الخ»؛ حال آنکه اهل بهاء در جلساتشان مناجات شروع و خاتمه را یکجا در اول جلسه نمی خوانند و «لوح احمد» را «کتاب لوح احمد» نمی گویند و اصولاً «لوح احمد» را به هنگام سختی ها و مصائب می خوانند — چنانکه از محتوای آن لوح و توضیحات نصوص بهائی در باره آن لوح و تأثیراتش پیداست — نه وقتی که «بهائیان در کشورهای اسلامی پیروز هستند...» و تمام امور اقتصادی دستشان است و امتیاز هر چیزی را می توانند بگیرند و آسمان خراش های شهرهای آن وقت ایران مال ایشان است؛ و کتاب ایقان را در جلسات عمومی نمی خوانند بلکه در کلاس های داخل جامعه و برای نفوس طالب آشنایی با امر بهائی می خوانند.

بنخصوص درباره آنجا که می گوید، «آقایان بهائیان نگذارید کمر مسلمانان راست شود»، هموطنان عزیز اینک حداقل در این ۲۸ سال انقلاب اسلامی، با آنچه تا به حال خود به چشم خود دیده و تجربه نموده اند، فهمیده اند که چه نفوس و گروهها و احزابی هستند که نمی گذارند کمر مسلمانان راست شود. اگر مصلحت بود و فرصت، در اینجا مفصل می نوشت که علت شکستگی کمر مسلمین چیست، اما خوشبختانه بعضی مسلمین عزیز خود به آن پی برده و گفته و نوشته اند و نیازی به ذکر ما نیست.^{۲۱}

سندمزبور همچنین از بهائی بودن هویدا می گوید، حال آنکه حتی محققین غیر بهائی نیز متوجه شده اند که چنین نیست، بلکه فقط پدر بزرگ او بهائی بوده و بهائی باقی مانده، ولی پدرش به علت دخالت در سیاست از جامعه بهائی جدا و طرد شده است و خود هویدا نیز که اساساً و ظاهراً و باطناً بهائی نبوده است.^{۲۲} در مورد بهائی نبودن هویدا، و این که حتی در زمان او

فشارها بر بهائیان بیشتر هم شد، از جمله جناب اشراق خاوری، یکی از فضلاء بهائی، در همان ایام صدارت وی در «دائرة المعارف بهائی»، ذیل عبارت «ای سلیل حضرت شهید عزیز عبدالبهاء»، درباره لوح جناب عزیزالله خان ورقا چنین توضیح می دهند و می نویسند: «در همین لوح است که حضرت عبدالبهاء جَلُّ ثَنَائِهِ درباره پسر مرحوم آقا رضا قناد شیرازی یعنی حبیب الله عین الملک به جناب عزیزالله ورقا سفارش فرموده اند که هر طور است برای او در طهران کاری پیدا کند و جناب ورقا هم اقدام فرمود و حبیبالله مشغول کار شد و در وزارت خارجه کاری به او دادند و مدتی هم در بیروت در فونسل خانه ایران مشغول به کار بود و در همان ایام بی وفایی به مرکز میثاق کرد و با ناقضین متحد شد و مطرود و مخذول گردید و گمنام بمرود و امروز پسرش امیر عباس هویدا نخست وزیر ایران است و از آغاز صدراعظمی خود بنای مخالفت و اذیت بهائیان ایران را گذاشت و انواع محنت و مصیبت برای یاران الهی فراهم می کند که مبادا کسی او را بهائی بداند و از مقام و منصب خود برکنار شود؛ با اینکه ابداً بهائی نیست بلکه دشمن امرالله است. به هر حال عَجَالَةً که دوران جولان او در میدان ریاست و سیاست است تا کی قهر الهی او را فرو گیرد. اِنَّمَا تُمَلِّی لَهُمْ لَیْزًا دُونَ كُفْرًا...» (مهلت نمی دهیم ایشان را مگر برای اینکه زیاد کنند کفر را — یعنی در کفر خود فروروند و به عذاب الهی دچار شوند. این جمله مضمون آیه مبارکه ۱۷۲ سوره آل عمران، قرآن مجید است). و چنانکه جناب اشراق خاوری نوشته بودند در آغاز انقلاب اسلامی چنین شد، و اگر آکاذیب دو سوند جعلی فوق صحیح بود، جامعه بهائی در همان زمان رژیم پهلوی چنین نمی نوشت.

ویژه نامه جام جم می نویسد رضا شاه را اردشیر جی ریپورتر مأموران انگلیس با همکاری عین الملک فوق الذکر (پدر هویدا) به سلطنت رسانده اند، حال آنکه حتی اگر همکاری عین الملک با ریپورتر درست هم باشد، ربطی به جامعه بهائی ندارد، چه که وی طبق مدرک فوق عملاً نمی توانسته به خاطر این که در سیاست دخالت نمود و «بی وفایی به مرکز میثاق (حضرت عبدالبهاء) کرد و با ناقضین (بعضی بهائیان) که از امر بهائی جدا و مطرود شده، علیه آن با دشمنان جامعه بهائی ائتلاف کردند) متحد شد»، بهائی باقی مانده باشد. (ان شاء الله بعدها در فرصتی دیگر راجع به «ناقضین» مزبور (همچون ازلی ها و آنانکه در زمان حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله پیمان شکستند و در نهایت مخذول و گمنام گشتند)، حقایق تقدیم هموطنان عزیز خواهد شد تا هم با ضدیت ها و دسیسه های آشکار و پنهان آنان علیه جامعه بهائی، وهم تزویر و خیانت شان درباره ایران عزیز، آشنا گردند و حساب آنان را کاملاً و مطلقاً از جامعه بهائی جدا سازند.^{۲۳}

مدرک دیگری که درباره حقیقت فوق وجود دارد، نامه ای است از حضرت شوقی ربّانی، ولی عزیز امر بهائی، که در آن به انفصال عین الملک از جامعه بهائی صریحاً اشاره شده است. در آن نامه که خطاب به یکی از بهائیان به تاریخ ۱۴ جون ۱۹۳۲ است چنین فرموده اند: «آقا... مکلف به اطاعت و استعفاست والا مانند عین الملک و... مردود و منفصل از جامعه خواهند بود.»^{۲۴}

در اینجا به مناسبت لازم است توضیح ضروری مختصری نیز راجع به مسأله «طرد» و «انفصال» در نظام جامعه بهائی تقدیم هموطنان عزیز نمایم، و آن این که مخالفین بهائی در این سال ها سعی کرده اند اتهام جدید دیگری را نیز به جامعه بهائی وارد آورند، و آن اینکه وانمود می کنند طرد در نظام اداری بهائی یعنی حذف ظالمانه ناراضیان بهائی.^{۲۵} حال آنکه طرد در مورد کسانی صورت می گیرد که بعضی تعالیم اساسی و احکام دین بهائی را رعایت نکرده، عملاً زیر پا گذاشته اند، و به این واسطه ممکن است آنچه ایشان می کنند، به حساب این که اسماً بهائی بوده اند، به پای تعالیم و احکام ربّانی دین بهائی نوشته شود. مثل ارتکاب هر نوع فساد از قبیل دخالت در منازعات و درگیری های احزاب متضاد سیاسی که با روح وحدت غالب در تعالیم بهائی مخالف است، و یا خدای ناکرده زنا و امثال این منهات.^{۲۶}

از قضا آنچه مُثَبِّت این مدعا است و آکاذیب و تحریفات مانع ضد بهائی را آشکار می کند، همین مورد عین الملک است که به علت مداخله در

هرسوسرویس های اطلاعاتی و کانون های سلطه جو و توطئه گر غرب در میهن ما و تأثیرات آن بر فرایند تاریخ معاصر ایران بود. طرح اولیه این پژوهش بر اساس اطلاعات رمزگشا و کلیدی تدوین شد که توسط حسین فردوست بیان شده، ولی در کوران کار و با مطالعه تطبیقی اسناد و داده های تاریخی نتایج کشف شد که فراتر از اطلاعات نخستین مندرج در خاطرات فردوست است. لذا در ارزیابی و داوری ها گاه تفاوت هایی میان جستارهای جلد دوم و خاطرات فردوست وجود دارد.»

آری حداقل در مورد جامعه بهائی که از آن اطلاع داریم، منشاء این جعلیات را باید همدستی ارتشید فردوست، که خود رئیس «دفتر ویژه اطلاعات» شاه، و ۱۲ سال در ساواک ناظر تمام عیار بوده^{۲۸}، با مسئولین محترمی که فردوست در اختیارشان بوده، دانست، چه که آنها دقیقاً در ادامه سیاست بهائی ستیزی علنی یا مخفی زمان پهلوی، با پیش فرضها و سناریوهای تکراری اثبات نشده ردیه های آن زمان و قبل از آن، سعی کرده اند اعترافات — یا آظور که دائماً در کتاب ذکر شده *خاطرات* — فردوست و ترکیبی از اسناد واقعی و جعلی ساواک را در جهت اثبات آن جعلیات ارائه نمایند. (جعلی بودن امثال دوسند مزبور، حاکی از این است که آنچه در باره امثال آقایان ثابت، ایادی، یزدانی،... نوشته اند، تماماً برای وجه المصلحه کردن ایشان و جامعه بهائی وانحراف افکار از بازیگران اصلی سیاست آن ایام بوده است — به خصوص که دستگاه پهلوی درباره حساسیت و دشمنی آخوندها نسبت به جامعه بهائی آگاه بوده و بارها از این محمل برای خشونتی وارضای خاطر آنان و در نتیجه حفظ رژیم خود، استفاده کرده است). شایان ذکر است که این اولین بار و آخرین بار از جعل چنین سناریو ها علیه جامعه بهائی و وجه المصلحه قرار دادن آن نبوده و نیست، چه که علاوه بر اینکه در زمان شاه نیز ساواک همین کار را می نموده است، جالبتر و عجیبتر آنکه علاوه بر جعلیات مذکور در جریان فردوست در دهه اول انقلاب اسلامی که در آن سعی شده بهائیان را از عوامل رژیم شاه و ساواک، و وزراء را بهائی جلوه دهند، در دهه دوم و سوم انقلاب نیز، پس از افشای اقدامات جریانی دروزارت اطلاعات جمهوری اسلامی توسط خود مسئولین محترم بلند پایه نظام، عواملی می خواستند آن جریان را منتسب به بهائیان نمایند که مکرشان راخبر الماکرین باطل ساخت، و مدارک کتبی و صوتی- تصویری آن در کشور موجود است و اینک برای هموطنان عزیز و منصف و بهائیان مظلوم بسی جالب و عجیب و غریب است که نفوس ضد بهائی، بهائیان را هم از عوامل ساواک بگویند و هم از عوامل انقلاب اسلامی. سبحان الله و تقدس و تبارک و تعالی من جعل المقتربین و کذب المکذبین و اوهام المتوهمین.

امانکته مهم آخر درباره خاطرات آقای فردوست که دستمایه مخالفان بی انصاف و نامهربان اهل بهاء، همچون جام جم، تا حال شده است، آنکه دو سند سابق الذکر ساواک در ارتباط با بهائیان در زمانی تنظیم و جعل شده که خود ارتشید مزبور بر ساواک نظارت داشته^{۲۹} و هموطنان عزیز حتماً باید صفحه ۳۷۶ جلد اول خاطرات ویرا بخوانند تا به لحن اظهار نظرات ارتشید درباره بهائیان آشنا شوند و ببینند که حتی در اینجا نیز از وجه المصلحه نمودن بهائیان و خود شیرینی برای خوشایند بازجویان، و نجات احتمالی خود دست بر نداشته است و چنین وقیحانه ادعا می کند که بهائیان از «پول و زن» برای جذب افراد به بهائیت استفاده می کنند؛ وی از جمله می گوید: «زن نیز از وسایل مهم جذب افراد بود و ترتیبی می دادند که از طریق روابط جنسی جوان ها جلب شوند و اصولاً ازدواج مسلمان و بهائی را تجویز می نمودند و از طریق دختران بهائی به عنوان مبلغ عمل می کردند.»^{۳۰}

آیا وقت آن نرسیده است که ملت عزیز ایران، که هم به اسلام عزیز مزین اند و هم به فرهنگ و تمدن پر شکوه این مرز و بوم مفتخر، خود با اهل بهاء بیش از پیش محشور گردند تا بیش از پیش بدانند که ایمان میلیون ها نفر به این آیین ربّانی در تاریخ ۱۶۳ ساله اش، و شهادت بیش از ۲۰۰۰۰ نفر در راهش، که بسیاری از علمای خود اسلام عزیز نیز جزئه آنها بوده اند، صرفاً به خاطر خلاقیت و نفوذ الهی تعالیم و کلمات و آیات وحیانی حضرت بهاء الله بوده است و نه «پول و زن». الحمدلله که ایرانیان عزیز این کاربرو را شروع نموده اند، چه که به آکاذیب مفتترین کم و بیش پی برده اند و حال می خواهند

سیاست از جامعه بهائی مطرود گردید. به این ترتیب امثال آقای شهبازی و ویژه نامه جام جم که بر ارتباط اردشیر جی رپیورترا عین الملك — که اورابهائی می دانند — معترفند، باید با جاعلین مسلخ عشق و مخالفین امر بهائی در سایت بهائی پژوهی جلسه ای مشورتی بگذارند و تصمیم بگیرند که بالاخره حق با کدام از ایشان است. نتیجه مشاورات این مخالفین بهائی، که خود فرقه ها و گروه های مخالف هم هستند، هرچه باشد، حقیقت این است که نفوسی که از جامعه بهائی طرد یا جدا شده اند، در حقیقت آنهایی بوده اند که هم علیه جامعه بهائی وهم علیه ایران عزیز، مرتکب اعمال زشت و ناپسند و مخالف تقوی و بعضاً خیانت شده اند. هذا هو الحق وما بعد الحق الا الضلال المبین.

اما در ادامه مطالب فوق مربوط به اسناد جعلی ساواک در منابع نام برده شده در بالا، باید گفت که اینک دیگر ملت ایران بسیاری حقایق رژیم سابق را می داند و حتی خود نویسندگان «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» نیز ذکر کرده اند که ساواک با همدستی بعضی آخوندها سند جعل می کرده^{۳۱} و معلوم نیست چرا خود ایشان از همین اسناد جعلی برای اثبات اتهامات علیه جامعه بهائی استفاده می کنند. تنها دلیل استفاده از چنین اسنادی این است که آنها هر جا به نفعشان بوده از آن اسناد جعلی استفاده کرده اند و هر جا مخالف فرضیات موهومشان بوده آن ها را مستور داشته اند که به این روش «یک بام و دو هوا» می گویند. از عجایب «یک بام و دو هوا» آنکه نویسندگانی که به هر چیزی ولو جزئی و غیر حقیقی متمسک می شوند تا جامعه بهائی را سیاسی و ضد اسلام و دولت و ملت و فاسد جلوه دهند، و برای این منظور دهها «تک نگاری» تاریخی از نفوس تهیه نموده اند و سعی کرده اند به هر نحوی شده آنها را به جامعه بهائی مربوط کنند، به چه سادگی درباره خود آقای فردوست مسلمان با سوابق معلومش چنین می نویسند، «دست تصادف وی را وارد دربار ساخت»^{۳۲} (ونه دست توطئه). مضافاً، بدون احتمال دروغگویی آن مرحوم، گویی همه خاطرات و اعترافاتش راصححه می گذارند و چنانکه در ص ۵۲۰ جلد دوم کتاب مزبور آورده اند، آن طور که می خواهند ارزیابی و داوری می کنند و بدون توجه به اینکه نفوس دیگری نیز بعضاً کتب خاطرات نوشته اند و نظریاتی مخالف آقای فردوست داده اند، تنها به قاضی می روند و دست آخر می نویسند: «بازداشت حسین فردوست (البته پس از ۵ سال بعد از پیروزی انقلاب که ایشان در همین ایران نیز به سر می برده اند)^{۳۳} منجر به آشنایی دقیق کارشناسان وزارت اطلاعات با «معمای فردوست» شد و پس از چندی روشن شد که فردوست خاطرات ارزشمندی را از دوران سلطنت پهلوی در سینه دارد، که می تواند برای آشنایی مردم و ترسیم این دوران از تاریخ معاصر ایران اهمیت درجه اول داشته باشد. خاطرات و دانستی هایی که بعضاً در هیچ سند مکتوب یافت نمی شود و منحصر به فرد است... متأسفانه فردوست زنده نماند تا خاطرات ارزشمند خود را به پایان برد. وی در تاریخ ۱۳۶۶/۶/۲۷ در اثر سکتة درگذشت و بدینسان خاطرات او، بویژه در ترسیم حوادث دور سال های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ ناتمام ماند و بدینسان داستان زندگی فردوست نیز به پایان رسید.»^{۳۴}

در همان منبع، ج ۱، پیشگفتار و صص ۶۳۶ تا ۶۸۱، و... به گفته کتاب، بازجویی های نوشته شده فردوست ۱۵۰۰ صفحه دست نویس به علاوه مصاحبه های شفاهی است. این موارد در فاصله ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۶ تهیه شده بوده است، و بخش اندکی از مصاحبه شفاهی او در سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شده است (همان ص ۶۴۲). به گفته نویسندگان کتاب، مطالب، شامل اعترافات و خاطرات فردوست و تنظیم و ویراست و اصلاحات جزئی توسط تهیه کنندگان آن می باشد (همان، ج ۱، ص ۱۹) و چنانکه قبلاً نیز عرض شد با همکاری «وزارت اطلاعات»، «وزارت امور خارجه»، «مرکز اسناد و کامپیوتر وزارت اطلاعات»، «سازمان حفاظت اطلاعات ارتش جمهوری اسلامی ایران» و «دادستانی انقلاب اسلامی» (ج ۲، صص: ۵۲۰-۵۱۹) تهیه شده است؛ و نکته تکمیلی در این مورد آنکه در ج ۲، ص ۵۲۰ برای توجیه تناقضات دو جلد کتاب و توجیه اضافاتی که منابع فوق ضمیمه آکاذیب فردوست کرده اند، می نویسند: «جلد دوم شامل تک نگاری های تحقیقی است، که مقاطع عمده تاریخ معاصر ایران، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، مورد بررسی قرار داده است. هدف از این جستارها، پی کاوی پیشین

بدانند حقیقت چنین آیین مقاوم و سرفرازی که علیرغم مظالم ۱۶۳ ساله وارد شده و راه هموطنان عزیز شوند تا الهی بودن امر بهائی را برای چند صباحی دیگر از ایشان مستور دارند، تا مبادا ایرانیان عزیز به آن اقبال نمایند و به سعادت حقیقی رسند و در کشف امان آیین جدید یزدان که از کشور مقدس ایران ظاهر شده، وارد گردند و زندگی و حیات جدید همه ادیان آسمانی قبل و از جمله اسلام عزیز را در بهار بدیع رحمانی دیانت بهائی باز یابند.

ویژه نامه جام جم اشاره می کند تا مرحوم آیت الله بروجردی ارتحال نیافته بود، مانع بزرگی بر سر راه سیاست های ضد دینی و ضد ملی رژیم پهلوی بود، اما پس از او فرصت خوبی به دست آمد تا از جمله به «فرقه بهائی» رسمیت بخشند. آری در اقدامات مرحوم بروجردی بر ضد آیین بهائی شک نمی توان کرد، به خصوص مورد سخنرانی های آقای فلسفی علیه دین بهائی در رادیو در سال ۱۳۳۴، که به دستور و با هماهنگی وی و تصویب محمد رضا شاه پهلوی انجام شد و منجر به شورش علیه بهائیان و تخریب اماکن و حتی قبرستان ها و ضرب و جرح و شهادت بعضی بهائیان در همه کشور گردید؛^{۳۲} اما در کوشش رژیم پهلوی در رسمیت دادن به دین بهائی و نفوذ بهائیان در حکومت، جای بسی تأمل و تعجب و حیرت است. چه که نه تنها رسمیتی داده نشد، بلکه گاهی حتی وجود جامعه بهائی نیز در موقعیت های رسمی، مسکوت و مورد انکار واقع می شد، وای کاش که فقط به همین بسنده می شد، چه که علیه آن، به خصوص در دوره ۱۳ ساله نخست وزیری هویدا، اقدامات موزیانه ای نیز صورت می گرفت تا آن جامعه را «سپر بلای» رژیم سازند.

یکی از همین اقدامات موزیانه، چنانکه عرض شد، بهائی جلوه دادن هویدا ست در حالی که از دشمنان امر بهائی بود و در مدت نخست وزیری اش نه تنها رسمیتی حاصل نشد، بلکه وی بخش نامه کرد که بهائیان استخدام اداری نشوند. از جمله در دوران همو بود که چنانکه ذکر شد ساواک و انجمن حجّیه علیه امر بهائی همدستی و همکاری داشتند. همچنین در همین دوران است که طبق آنچه در جلد اول ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۳۷۴، آمده است، آقای فردوست چنین گفته: «یکی از فرقه هایی که توسط اداره کل سوم ساواک (یعنی همان اداره ای که رئیسش پرویز ثابتی ای بوده که امثال جام جم او را بهائی خوانده اند) به دقت دنبال می شد، بهائیت بود. شعبه مربوطه بولتن های نویه ای (سه ماهه) تنظیم می کرد که یک نسخه از آن از طریق من (دفتر ویژه اطلاعات) به اطلاع محمد رضا (پهلوی) می رسید. این بولتن مفصلتر از بولتن فراماسونری بود... باید اضافه کنم که در ساواک فردی که مسئول بهائی گری بود در تمام ۱۲ سالی که من در ساواک بودم همین سمت را داشت و بعدها هم در همین سوژه کاری کرد و لذا در کار خود متخصص درجه اول شده بود. او روحیه ضد بهائی شدید داشت.» همین گزارش به طور ضمنی گویای عدم ارتباط بهائیان با فراماسونری نیز میباشد.^{۳۳}

اقدام موزیانه دیگر، سپر بلا قرار دادن جامعه بهائی، در مواقع ضروری، برای نجات بعضی عوامل رژیم و یا کل رژیم از نارضایتی های مردم و حتی انحراف حرکت انقلاب بود، که مورد بارز آن اواخر رژیم پهلوی بود که در مجلس شاه، نمایندگان در نطق های خود، بعضی چهره های معروف تجاری یا اداری یا فرهنگی بهائی، یا غیر بهائی ای را که عمداً بهائی قلمداد می شدند، مورد هجوم و حمله قرار می دادند. همانند چهره هایی که در ویژه نامه جام جم ذکر شده اند، حال آنکه مثلاً خود هویدا در دادگاهش ضمن مسلمان خواندن خود در جواب شبهه انتسابش به دین بهائی، گفت آن ادعا را باید از کسانی پرسند که چنان شایعه کرده بودند.^{۳۴} و جالب آن که این زمان نیز همان نقشه در حال تکرار است.^{۳۵}

نکته جالب دیگر آنکه همه آن اقدامات موزیانه در حالی بود که جامعه بهائی در عین محاط بودن به چنان جوئی، سعی وافر می نمود تا از ضوابط تعلیم و اصول دینی و وجدانی خود خارج نشود و آلت دست سیاسیون قرار نگیرد، و به همین خاطر نیز بود که گاه مورد ملامت گروه های سیاسی و انقلابی مذهبی و غیر مذهبی می شد و آن را جامعه ای «فرصت طلب» و

«اپورتونیست» و «ابن الوقت» می گفتند. از جمله موارد آن «سعی وافر» جامعه بهائی در این خصوص، استقامت جانانه آن بود در خود داری از عضویت در حزب رستاخیز که برای کل اجباری بود.^{۳۸} از جمله، عدم قبول پست های سیاسی از طرف بعضی از تحصیل کردگان و فضلا و اساتید نخبه جامعه بهائی همچون دکتر شاپور راسخ بود که به عنوان مثال، پیشنهاد قبول پست وزارت آموزش و پرورش را نپذیرفتند (ایشان شخصیتی جهانی محسوبند و در دستگاه فرهنگی سازمان ملل نیز معروف و مذکور). با این حال ردیه نویسان ضد بهائی ابدأ از این موارد یاد نمی کنند و صرفاً نام چند نفر چون هویدا و ثابتی و روحانی و امثال ایشان را که ابدأ بهائی نبوده اند، بلکه بعضاً ضد بهائی نیز بوده اند، سال هاست که در بوق و کزنا کرده اند.

خداوند انصاف دهد!

تبصره و نکته ای درباره مقاله فوق

حیرت آورتر این که همین آقای ذوالفقاری دو سال بعد نیز همان مطالب «فصلنامه» مذکور در یادداشت شماره ۵ مقاله فوق را به شکلی دیگر دوباره تکرار کردند. ایشان مجدداً در سایت بازتاب مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۶، مطلبی تحت عنوان «هویدا و بهائیت» نوشته اند و همان حرف های غیر مستدل را درباره بهائی بودن هویدا تکرار کرده اند. کذب چند مورد جدید مطرحه ایشان نیز از قبل آشکار بوده است. از کی تا حالا اسناد منتسب به ساواک کلاً راست و درست انگاشته شده؟ راستی فرخ رو یار ساواک طبق کدام اسناد ساواک بهائی ذکر شده؟ بهائیان کجا خود را فرقه نامیده اند که سند شما دو مینش باشد؟ آیا هنوز ندانسته اند بعضی محققین و نویسندگان منصف این مرز و بوم که بهائی هم نیستند، شروع به رسوا کردن مورخین معلوم الحال کرده اند؟ از آقای دکتر میلانی که عین مقاله شان در این مجموعه آمده است بگذریم، در کتاب بازنگران سیاسی عصر، از ناصر نجمی، نشر انیشتین، سال ۱۳۷۳، ص ۴۲۲ چنین نوشته: «جمعی از آگاهان را عقیده بر این است که پدر هویدا یعنی عین الملک به اصرار همسرش، مادر عباس و فریدون هویدا برادر امیر عباس دست از بهائیتگری کشید. به هرحال مادر هویدا به طور مسلم در این فرقه عضویت نداشت و با شوهرش همواره اختلاف سلیقه و مشرب داشت و امیر عباس هویدا نیز گاه و بیگاه که سخن از این مقوله می رفت، انتساب خویش را به بهائیان تکذیب و انکار می کرد.»^{۳۹}

به تبصره فوق این رانیز باید افزود که جناب ذوالفقاری پس از اصرار بی نتیجه بر بهائی دانستن هویدا، این بار در فصل نامه مطالعات تاریخی و سیاسی،^{۴۰} مقاله ای جداگانه را با عنوان «اولین زن کابینه» به خانم فرخ رویار ساواک اختصاص داده و او را نیز بهائی ذکر کرده. حال آن که در اوایل انقلاب خود سیمای جمهوری اسلامی در برنامه ای بر طبق اسناد ساواک، او را ازلی دانست. بد نیست آقای ذوالفقاری سری به آرشیو صدا و سیمای جمهوری اسلامی بزنند و کشف این معما فرمایند و ما را نیز در جریان بگذارند که ممنونشان خواهیم شد!

گنه کرد در بلخ آهنگری...

جام جم همچون مورخ محبوبش آقای عبدالله شهبازی و نیز تهیه کنندگان بیانیه رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران تحت عنوان بهائیت، منشاء و نقوش آن (۱۹۸۳م)، در ویژه نامه ایام سمند اوهام در میدان تاریخ تاخته و سعی نموده به هر شکلی که شده رجال و شخصیت های سیاسی را بهائیتی جلوه دهد و وانمود نماید که بهائیان در تمام وزارتخانه ها جاسوس داشته اند تا بر ضد اسلام دسیسه نمایند، و با جشن های نیمه شعبان خصوصیت و وزند و مملکت ایران را به باد دهند. اگرچه پاسخ این اکاذیب نیز قبلاً داده شده و اثبات گردیده که ضعف اسلام و ویرانی ایران (کناه آهنگری بلخ بوده و نه مسگرشوشتر) ولی چون جام جم ناخواسته و کودکانه مایل به روشن شدن دوباره حقایق برای هموطنان عزیز است، ذیلاً با کمال میل مجدداً مطالبی در باره انتساب شخصیت های سیاسی به جامعه بهائیتی در سه قسمت تقدیم می گردد، و اشاره می نمایم که بحث فراماسونری که به مطالب این مقاله مربوط می شود در مقاله ای دیگر جداگانه تقدیم خواهد شد.

نیمی از واقعیت

نماینده‌ی جامعه جهانی بهائیتی در سازمان ملل متحد در پاسخی به بیانیه فوق الذکر جمهوری اسلامی، که به تاریخ اگست ۱۹۸۳ صادر شده از جمله می نویسد:

گزارش در ادامه این بحث ۱۳ نفر را بعنوان بهائیتی ذکر می نماید. نظیر بقیه مطالبی که در این گزارش آمده است صورت اسامی مذکور حاوی نیمی از واقعیت است و نیم دیگر چیزی جز افسانه و توهمی تخریبی نمی باشد. هیچ یک از این مقامات سیاسی که در گزارش ذکر شده اند (هویدا، روحانی، پارسا و ثابتی) هرگز بهائیتی نبوده اند، همچنین لیلی امیر ارجمند. ژنرال صنیعی روزگاری بهائیتی بود ولی بخاطر قبول پست سیاسی از جامعه بهائیتی طرد گردید. اما از بقیه که بهائیتی هستند هیچ یک به هیچ وجه با عملیات سیاسی یا امنیتی در رژیم شاه ارتباط و مشارکت نداشته اند. دکتر ایادی یکی از پزشکان شاه بود. آقای خادمی رئیس هواپیمایی ملی کشور بود. شاپور راسخ یک استاد ممتاز اقتصاد و تعلیم و تربیت در پروژه های رشد و توسعه سازمان برنامه همکاری داشت. خانم ایشان مهتری که روانشناس برجسته ای بود در برنامه توسعه فرهنگی گهگاه مسئولیتهایی بر عهده داشته و یا مورد مشاوره قرار می گرفته است. آقایان ثابت و یزدانی در تجارت خصوصی دست داشتند. حسین امانت یک آرشیتکت ممتاز و معروف است و بدون شک نام او به این دلیل به لیست اضافه شده است که طراح مقر دائمی بیت العدل اعظم الهی (عالیترین مقام اداری دیانت بهائیتی) یا دارالتشریح که اخیراً پایان یافته بوده است.

انتساب شخصیت های سیاسی به جامعه بهائیتی

ه. مهرپور، سایت نقطه نظر

باز مدتی است که شایعات و تهمت های بی اساس دائر به انتساب چهره های معروف سیاسی دوران پهلوی به جامعه بهائیتی از رسانه های عمومی ایران و وبسایت ها منتشر می شود و بعنوان حربه ای بر علیه بهائیان مورد استفاده قرار می گیرد.

گرچه در گذشته نویسندگان و محققان، کذب این دعوای بهائیتی ستیزان را با ارائه مدارک متقن به اثبات رسانده اند معهدا چون شایعات مزبور بار دیگر به

میدان آمده لذا برای روشن شدن این امر یکبار دیگر حقائق را به نظر پژوهندگان حقیقت می رساند.

بعنوان مقدمه بدو نگاهی به تاریخ و تکامل جامعه بهائیتی در یکصد سال گذشته می افکنیم.

پس از انقلاب مشروطه (۱۹۰۶) گرچه دیانت بهائیتی برخلاف اقلیت های دیگر مذهبی برسمیت شناخته نشده بود معهدا بواسطه استقرار نسبی حکومت عدل و قانون پیروان همه ادیان تا حدی به آزادی و اجراء شاعر و احکام دینی خود توفیق یافتند.

یکی از اقدامات اولیه بهائیان در آن زمان تأسیس مدارس در طهران و بسیاری از شهرها و قصبات ایران بود که در آن کودکان بهائیتی و غیر بهائیتی به روش علمی و تربیتی علوم و فنون جدید را می آموختند. نظر به اینکه برحسب احکام شرعی بهائیتی بر هر پدر و مادر تربیت فرزندان از دختر و پسر واجب و الزامی است لذا میزان سواد آموزی در بین بهائیان بسیار بالا بود. در مدارس معروف تربیت پسران و دختران (بنین و بنات) که حدود یکصد سال پیش در طهران پایه گذاری شد هزاران دانش آموز مشتاق علم از هر دین و قومی فارغ التحصیل شدند و بسیاری از آنان برای ادامه تحصیلات عالی در دانشگاههای اروپا (فرانسه، آلمان، انگلیس) و بعضی در دانشگاه بیروت به آن دیار شتافتند.

پس از استقرار رژیم پهلوی هنگام اعزام محصل به خارج عده معتابیهی از جوانان با استعداد و برجسته بهائیتی نیز پذیرفته شده بخارج رفتند و همگی پس از پایان تحصیلات عالی به توشه ای از دانش و فنون جدید به وطن مراجعت کردند و با ابراز لیاقت و امانت در عرصه های مختلف علمی، صنعتی، فرهنگی، اقتصادی درخشیدند و مصدر خدمات مهم گشتند. از میان آن فارغ التحصیلان تنها به ذکر چندتن که هریک در رشته خود در صف اول قرار داشتند اکتفا می کنیم:

- در عرصه صنعتی، مهندس خلیل ارجمند و فرزندان وی که در واقع بنیان گذاران صنعت نوین در ایران بوده اند.
- در عالم پزشکی اساتید مدرسه طب و دانشکده پزشکی چون دکتر یونس خان افروخته، پروفیسور منوچهر حکیم، دکتر امین الله مصباح، دکتر فرامرز سمندری و... صدها دانشجوی پزشکی را در طهران و ولایات تعلیم پزشکی دادند.
- در علوم انسانی و فلسفه و آموزش و پرورش: استاد مسلم، دکتر محمدباقر هوشیار، دکتر علیمیراد داودی، دکتر عباسقلی روحانی.
- در رشته علوم و صنعت: دکتر امانت الله روشن زائر، دکتر مهندس ژینوس محمودی، دکتر خسرو مهندسی، مهندس عزت الله ذبیح و مهندس عباس شهیدزاده.
- در جهان موسیقی و هنر: میرزا عبدالله: احیاء کننده و مروج موسیقی کلاسیک ایرانی، و در موسیقی کلاسیک اروپائی علیمحمد و عطاءالله خادم میناق (مدیر ویولون اول ارکستر سمفونیک ایران).
- در صنعت چاپ: حبیب الله زانیچ خواه استاد و متخصص گراورسازی در ایران و در کشاورزی مهندس جواد رأفت از پیشگامان صنعت چای و همکار کاشف السلطنه.
- در ادبیات: عزیزالله مصباح، غلامرضا روحانی (شاعر و طنز نویس مشهور)

سوی افراد فوق الذکر عده ای از دانشجویان که در ارتش جدید به خدمت اشتغال داشتند هریک بواسطه درستکاری و کفایت مقامات عالی به احراز کردند وظائف محوله را با جدیت و اهمیّت و از روی وجدان بانجام رساندند. از آن جمله سرلشکر شعاع علائی مدیر کل دارائی ارتش. سپهبد علیمحمد خادمی (رئیس هواپیمائی ایران- هما)، سپهبد رستگار و سرتیپ عطاءالله مقربی که هریک مسئولیتهای مهمی در سر رشته داری و تمشیت امور مالی داشتند را می توان نام برد.

منظور از ذکر افراد فوق اینست که جامعه بهائیتی در دامان خود صدها دانشمند و هنرمند و نویسنده و شاعر، پزشک و محقق پرورده و هم اکنون عده کثیری از آنان در دانشگاههای اروپا و آمریکا و استرالیا در مقام استادی به

تعلیم و تحقیق مشغولند و بعضی به اخذ عالیترین نشان و مدال افتخار علمی نائل شده اند (مثلاً استاد فقید پروفیسور دکتر منوچهر حکیم دارنده نشان لژیون دو نور از دولت فرانسه بود).

بهائیان با افتخار از این نفوس برجسته از زن و مرد یاد می کنند و بهیچ وجه انتساب آنان را به جامعه بهائی انکار نمی کنند و خود آنان هم در هر موقعیتی بدون کتمان و تقیّه ایمان خود را به آیین بهائی تأیید و تصریح کرده و چه بسا به این علت دچار مشکلات و موانعی شده اند و یا بشهادت رسیده اند.

و اما در صحنه سیاست بواسطه احکام صریح و قطعی بهائی پیروان این دیانت خود را کنار کشیده و وارد مشاجرات و کشمکشهای حزبی و سیاسی نشدند. حتی در زمان محمد رضا شاه در هنگام تأسیس حزب رستاخیز که همه کارمندان و مستخدمین دولت مکلف به عضویت در آن حزب فرآگیر شده بودند بهائیان با توجه به خط مشی ثابت و روشن بهائی جداً از عضویت در آن عذرخواستند و در این راستا با مشکلات و گرفتاریهای گوناگون مواجه شدند. در طی دهه های نخستین قرن گذشته معدودی از بهائیان که بواسطه تخصص در فرهنگ و زبان های خارجی و علوم اجتماعی در بعضی سفارتخانه ها بعنوان دبیر خدمت می کردند به محض اینکه بوی دخالت در سیاست در وظائف محوله به مشام میرسید از ادامه کار در آن پست استعفا کردند.

با تمام این تفصیلات باز چنانکه در پیش گفته شد مخالفین و بهائی سیزان یکبار دیگر داستان بی اساس انتساب چهره های سیاسی رژیم گذشته را به امر بهائی باب کرده اند و آنرا دلیل سرسپردگی بهائیان به آن دوره معرفی می کنند تا آتش کینه و سوء ظن و دشمنی را نسبت به پیروان دیانت بهائی دامن زنند. و اما افرادی که آنان را منتسب به دین بهائی کرده اند میتوان به چند دسته تقسیم کرد:

۱) کسانی که به هیچ وجه ارتباط و انتسابی به جامعه بهائی نداشته اند، نه خود دعوی بهائی بودن داشتند و نه مدرک و سندی دال بر عضویت آنان در جامعه بهائی موجود است، از آنجمله بانو فرخ رو پارسا (وزیر سابق آموزش و پرورش، دکتر هوشنگ نهانندی رئیس دانشگاه طهران - شیراز و دارنده مشاغل مختلف دیگر).

۲) گروهی که بستگان دور و یا پدرانشان بهائی بوده ولی خودشان هرگز وارد جامعه بهائی نشده و اظهار ایمان به این دیانت نکرده اند و احیاناً خود را مسلمان مؤمن معرفی می کردند و از این گروه: امیر عباس هویدا نخست وزیر سابق و برادرش فریدون هویدا (سفیر سابق در سازمان ملل متحد) را می توان نام برد پدر آنان میرزا حبیب الله عین الملک، در دوران جوانی بهائی بود ولی بتدریج بواسطه قبول مشاغل سیاسی (کنسولگری ایران در شام) از جامعه بهائی کناره رفت و با ازدواج با زنی مسلمان و فعالیت های دیپلماتیک بالکل رابطه خود را با بهائیان قطع کرد. فرزندان او نیز به هیچ وجه تماس و ارتباطی با جامعه بهائی نداشته و حتی هویدا برای اثبات ایمان به اسلام به سفر حج نیز رفته است.

• ابوالحسن ابتهاج (مدیر کل بانک ملی) و برادرش غلامحسین ابتهاج (شهردار طهران و نماینده مجلس) که پدرشان ابتهاج الملک از بهائیان سرشناس گیلان بود ولی این دو فرزند هیچ وقت بهائی نبودند.

• مهندس منصور روحانی (وزیر آب و برق) و پرویز ثابتی نیز هر دو دارای اقوام و خویشان بهائی بوده اند ولی آن دو هم نه عضو جامعه بهائی بوده و نه اظهار علاقه و بستگی به این دیانت کردند. منصور روحانی حتی در بسیاری از موارد تظاهر به تمسک به اسلام و دعوی ایمان به شریعت رسول اکرم می نمود.

۳) تنها یک شخصیت برجسته دولتی است در بهائی بودن او شکی نیست و او سپهبد صنیعی است که شاه بواسطه کاردانی و درستکاری و اعتماد به او او را مکلف به قبول پست وزارت دفاع کرد که او بناچار آن را پذیرفت معذراً در این مورد منحصر بفرد چون تخلف از اصل عدم

دخالت در مشاغلی که سیاسی تلقی می گردد مسلم بود مشارالیه از جامعه بهائی طرد شد.

۴) گروهی از شخصیت های معروف و برجسته که بواسطه شایستگی و تخصص در رشته های مختلف شاغل پست های مهم ولی غیرسیاسی بودند و در بهائی بودنشان تردیدی نیست از آنجمله:

- سپهبد علیمحمد خادمی (رئیس هواپیمائی کل کشور) (هما)
- دکتر ژینوس محمودی رئیس سازمان هواشناسی کشور.

هریک از افراد فوق با کمال درستی و امانت و کفایت در امور محوله و مسئولیتهای خطیری که بعهده داشتند انجام وظیفه کردند و ۲ تن از آنان در اوائل انقلاب بعلت انتساب به دیانت بهائی جان خود را نثار کردند. کوتاه سخن: بهائیان از آنجا که به ایران که زادگاه آیین بهائی است و وطن مألوف آنان است عشق می ورزند لذا در هر موقعیت با نهایت صداقت در خدمت به آن کوشیده و در آینده نیز اگر از آنان خواسته شد به همان روش ادامه خواهند داد.

نا گفته نماند که در اوائل انقلاب تمام مدارک و اسناد جامعه بهائی رپوده شد و یقیناً در دست کسانی است که از روی غرض افراد و شخصیت های سیاسی رژیم گذشته را منتسب به دیانت بهائی می کنند و حال آنکه اگر کوچکترین سند یا مدرکی در میان آرشيوهای به سرقت رفته که مؤید ادعای آنان بوده باشد یافته بودند بدون شک آنرا گراور کرده و منتشر می نمودند. بدیهی است که چنین اسنادی وجود نداشته است لذا مطابق روش و سنت معمولی تنها به اشاعه اتهامات بسنده می کنند و با تکرار اکاذیب امیدوارند که عامه مردم آنرا بپذیرند غافل از اینکه در عصر روشنگری دعوی و اتهام بی مدرک خریداری ندارد و مردم هوشمند و اندیشمندان هرگز فریب آن تبلیغات منبعث از کینه و دشمنی را نخواهند خورد.

تکه تکه کردن وقایع تاریخی

علاوه بر موارد فوق و درجهت تکمیل و تفصیل آن باید اشاره کرد که چون امثال جام جم برای تخریب اذهان هموطنان عزیز نسبت به آیین جدید بهائی و جامعه آن، از تهمت استعماری بودن منشأ ادیان بابی و بهائی راه به جانی نبردند، در تاریخ ۱۶۴ ساله آن گشتند و گشتند تا ببینند می شود مواردی را پیدا کرد که بهائیان با سیاسیون مرتبط بوده و یا به استخدام ادارات و مؤسسات سیاسی و دولتی درآمده باشند. اما این اقدام نیز برای ایشان سودی نداشته و ندارد، چه که وقتی اصل و اساس و تعالیم آیین بهائی الهی و غیرسیاسی است، طبیعی است که فرع نیز چنین است. مؤید این واقعیت آن که امثال جام جم با نقل قول های ناقص و تکه تکه کردن وقایع تاریخی به شکلی مبهم و محرف فقط اشاره می کنند که بعضی بهائیان در آن مؤسسات و ادارات استخدام شده بودند، ولی سند و مدرکی ارائه نمی دهند که آنها به امور سیاسی و جاسوسی و امثال آن پرداخته باشند و فقط ادعا می کنند که چنین بوده. حال آن که طبق فقه اسلامی الیینه علی المدعی (دلیل آوردن و شاهد ارائه کردن با مدعی است) و باید دلایل حقوقی مستند و قابل دفاع و غیرساختگی بیاورند، نه مطالبی بی سرتو که ناشی از اذهان وهم زده و مغرض است.

اما بر عکس ایشان، مدارک محکم و فراوانی وجود دارد که سیاسی نبودن اقدامات بهائیان را اثبات می نماید. بهائیان نه به علل سیاسی و جاسوسی و اجیری سیاسیون، بلکه به خاطر امانت و صداقت و شایستگی های علمی و فنی خود، مانند بعضی همتایان غیر بهائی خود از جمله شیعیان عزیز، استخدام ادارات می شدند. شواهد تاریخی نشان می دهد که از همین بهائیان تا موقعی که بهائی بودند، احدی از سیاسیون داخل و خارج مملکت نتوانست سوءاستفاده سیاسی کند، چه که احکام و نصوص قاطعه ای اهل بهاء را از دسیسه های سیاسیون و عدم صداقت و امانت و توسل به روشها و کارهای خلاف باز داشته، محفوظ و مصون می دارد. از جمله نصوص کثیره

مزبور شامل احکام و مواضعی است مانند: عدم مداخله در امور سیاسی و مخاصمات احزاب، اطاعت از حکومت متبوعه در امور قانونی و اداری، نهی از رشوه دادن و گرفتن و کلاً ارتشاء، نهی از خیانت مالی در مشاغل، نهی از پنهان کاری و کتمان عقیده و تقی، ه و دسیسه، نهی از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت و محزون ساختن، نهی از تقلید سیئات اهل غرب، نهی از ظلم، لزوم راستی و صداقت و امانت، نهی از دستبوسی و چاپلوسی و انحناء و به خاك افتادن، نهی از قمار، نهی از مسکرات؛ و....

به عنوان نمونه حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «هر ذلتی را تحمل توان نمود مگر خیانت به وطن و هر گناهی قابل عفو و مغفرت است مگر هتک ناموس دولت و مضرت ملت»^۳ و نیز: «إِنِّي أَنزَعُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يُوَفَّقَكُمُ عَلِيٌّ أَمْرٌ بِرِضَى مَالِكِ الْمُلُوكِ وَالْمُلُوكِ وَالْمَمْلُوكِ إِنَّهُ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (من به درگاه خدا گریه و زاری می کنم که شما را موقف بر امری نماید که خداوند مالک ملوک و ملوک و مملوک (مردم و ملت) خشنود باشند. همانا او بر هر چیزی توانست. دقت فرمایید که در این نص مبارک خشنودی خدا و مردم و حکومت هر سه قید شده است).^۴ و نیز می فرمایند: «اگر نفسی موقف بر آن گردد که خدمت نمایان به عالم انسانی، علی الخصوص به ایران نماید، سرور سروران است و عزیزترین بزرگان»^۵ و نیز ملاحظه فرمایید توضیحات دقیق و کافی و گویای حضرت ولی امرالله را که می فرمایند:

اهل بهاء باید در گفتار و کردار از اغراض سیاسی ملت و سیاست حکومت خویش و از نقشه ها و برنامه های احزاب و دسته های سیاسی دوری جویند و در این قبیل مباحثات و مجادلات طرفی را ملامت نکنند و به جهتی ننویسند و هیچ طرحی را ترویج نکنند و خود را به هیچ نظامی که مخالف مصالح وحدت جهانی، که مبداء و مقصد آیین بهائی می باشد، منسوب نسازند. زنهار زنهار که آلت دست سیاسیون مکار گردند و یا در دام اهل مکر و خدعه بعضی از هموطنان خویش افتند. باید حیات خویش را چنان تنظیم نمایند و رفتارشان را چنان ترتیب دهند که احدی نتواند حتی اتهاماتی بی اساس بر آنان بندد. مثلاً بگوید که بهائیان به امور سرری اشتغال دارند و به تقلب و تزویر و رشوت و تحریف پردازند. باید از هر انتسابی به حزبی معین و از هر تحزب و تشعبی وارسته گردند و از منازعات بیهوده و حسابهای ناپسندیده رهایی جویند و از اغراض نفسانی که وجه جهان متحول را متغیر سازد پرهیز کنند. باید مشاغل سیاسی و دیپلماتیک را از مشاغل کاملاً اداری تفکیک نمایند و اگر در تشخیص مردد باشند از اُمماء مُنتخبه در محافل روحانی استفسار نمایند و به هیچ وجه شغلی را نپذیرند که بالمآل منجر به فعالیت های سیاسی و حزبی در هر کشور باشد. بالاخره باید در نهایت استقامت و کمال قدرت بی چون و چرا در راه حضرت بهاءالله سلوک نمایند و از درگیری ها و ستیزه جویی هایی که کار سیاسیون است اجتناب کنند و لایق آن شوند که از وساطت اجراء سیاست الهی به شمار آیند که مشیت حق را نزد بشر تجسم می بخشد. باید به یقین بدانیم که نباید از آنچه قبلاً مذکور شد این شبهه ایجاد گردد که بهائیان به امور و مصالح کشور خویش بی اعتنایند و یا از حکومت رایج موجود در وطنشان سرپیچی می کنند و یا از وظیفه مقدّسشان در ترویج کامل مصالح دولت و ملت خویش سر باز می زنند. بلکه مقصود آن است که آرزوی پیروان وفادار و حقیقی حضرت بهاءالله در خدمت صادقانه و بی شائبه و وطن پرستانه به مصالح عالیّه کشورشان به نحوی صورت می پذیرد که با موازین عالیّه اصالت و کمال و حقیقت تعالیم آیین بهائی منافاتی نداشته باشد. چون بر تعداد و جمعیت جامعه های بهائی افزوده شود و قوتشان به عنوان یک نیروی اجتماعی نمایان تر گردد، اهل بهاء ناگاه مشاهده نمایند که اولیاء امور و ارباب نفوذ در عالم سیاست آنان را تحت فشار خواهند گذاشت به این امید که برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود از آنان مدد گیرند. در عین حال جامعه های بهائی به طور روز افزونی برای مساعی خویش در تقویت و توسعه اساس مؤسسات خویش نیازمند حُسن نیت و مساعدت دولت های متبوعه خواهند شد. در چنین حالی جامعه های بهائی باید بر حذر باشند که مبادا در اشتیاقی که برای پیشرفت مقاصد امر عزیزشان

دارند نادانسته آیین مقدّس خویش را بر طَبَقِ معامله گذارند و اصول و مبادی اساسیّه خود را به مصالحه نهند و در عوض منفعت مادی که نصیب مؤسّساتشان گردد اصالت مرام های عالیّه روحانیّه خویش را فدا کنند. باید به جمیع اعلان نمایند که بهائیان در هر مملکتی که ساکن باشند و هر قدر که تشکیلاتشان تقدّم یافته باشد و هر چند که به جان مشتاق اجرای احکام و ترویج اصول و مبادی دیانت حضرت بهاءالله باشند، باز بی درنگ شرط اجراء احکام و ترویج اصول مذکور را در این می دانند که موافق قوانین دُولِ متبوعشان باشد. یعنی جد و جهدشان در اکمال امور تشکیلاتی دیانتشان موقوف به این نیست که بخواهند به نحوی از آنحاء قانون مملکت خویش را نقض نمایند، تا چه رسد به اینکه بخواهند تشکیلات خود را بالاتر از تشکیلات حکومت متبوعشان قلمداد کنند. به علاوه از یاد نباید برد که توسعه فعالیت ها و تنوع جامعه های بهائی که تحت انواع حکومت ها با موازین و روشها و سیاست های مختلفه، به خدمت مشغولند چنین ایجاب می کند که بهائینی که عضو هر یک از این جامعه ها هستند کاری نکنند که سوء ظن جامعه دیگری را در کشوری دیگر برانگیزند و سبب ایجاد خصومت آن کشور با امر بهائی شوند و برادران خویش را دچار تضيیقات دیگری کنند و کارشان را مشکل سازند؛ و الاّ دیگر به چه نحو می توان اتحاد امرالله را محفوظ داشت و چگونه می توان این امر پر دامنه الهی را که از مرزهای سیاسی و اجتماعی فراتر می رود و انواع نژادها و ملل را در آغوش دارد و ناچار باید در راه پیشرفتش متزایداً متکی بر حسن ظن و حمایت حکومت های گوناگون باشد، قادر نمود که بتواند مصالح خویش را حفظ کرده، توسعه آرام و مستمر مؤسّسات و تشکیلاتش را تضمین نماید؟ پیروی از چنین روشی مبتنی بر این نیست که اهل بهاء بخواهند «ابن الوقت» باشند و منافع آنی خویش را در نظر بگیرند، بلکه بیش از هر چیز مبتنی بر این اساس است که مواظبت می ورزند که مبادا نه انفراداً و نه اجتماعاً در اموری شرکت کنند که سر مویی از مرام ها و اعتقادات و حقایق اصلیّه آیین خویش منحرفشان گرداند و هیچ چیز نه افتراء بی خبران و بد خواهان و نه طمع به کسب عزّت و افتخار و تحصیل پاداش، هیچ يك نمی تواند آنان را وادار کند که بار امانتی که بر دوش دارند بر زمین نهند و از راه راستی که در پیش گرفته اند پای بیرون گذارند و کردار و گفتارشان گواهی دهد بر اینکه پیروان حضرت بهاءالله در هر بلادی که ساکن باشند، نه جاه طلب و خودپرستند و نه تشنه قدرت و مقام و نه از اینکه تمسک به موازین وجدانی شان سبب انتقاد و اغراض و سوء ظن دیگران شود، هراسی دارند. البته در این سبیل کار ما بسی مشکل و دقیق است اما قدرت حارسه و هدایت ربانیّه حضرت بهاءالله چاره ساز ما است و ما را در سلوک در صراط مستقیم اش و در تمسک کامل به حبل حدود و احکامش مدد فرماید و اگر ثابت و مستقیم مانیم، انوار عنایتش را که هیچ نیرویی در جهان خاموشش نتواند، فرا راه ما دارد و ما را از دام ها و چاه هایی که از مقتضای این عصر است برهاند و قادر سازند که وظائف خطیر خویش را به نحوی به انجام رسانیم که مرضی درگاه اوست و لایق انتساب به نام نامی او^۶.

رعایت اصول فوق برای جامعه بهائی به قدری مهم بوده هست که حضرت ولی امر بهائی در توفیق منبع مورّخه اول شهر العظمه ۱۲۱ بدیع ۱۳۴۳ ه (ش) خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان ایران چنین می فرمایند: «...عطف به مکتوب ۱۵۱۸/خ شهر العلاء ۱۲۰، نفوس غافله منسوب به اسم اعظم که از تعالیم و نصائح الهیّه انحراف ورزند و در معاملات و تعهدات خویش از سبیل امانت بیرون روند و به اوامر مکرره آن محفل در اصلاح امور واقعی ننهادند باعث بدنامی جامعه بهائی گردند فی الحقیقه مستحق عقابند زیرا اعمال نالایق شان حسن شهرت امرالله را به خطر اندازد و ثقه و اعتمادی را که آشنا و بیگانه بر اثر فداکاری و قربانی چند نسل از پیروان اسم اعظم در آن اقلیم یافته اند به تدریج سلب نماید و مانع ترقی امرالله گردد. اگر احیاناً چنین نفوس مهمله ای در جامعه بهائی پیدا شوند و به اندازات مکرره آن محفل توجهی نکنند و عالمأ عامداً در نیل به مقاصد دینه دنیوی خویش از



سبیل امانت و دیانت منحرف مانند آن محفل مختارند که آن نفوس را مجازات کنند و انفصال اداریشان را از جامعه بهائی اعلان نمایند حفظاً لامرالله و عبرة للناظرین...»^۷

برای آنکه هموطنان عزیز بیشتر با حقایق فوق آشنا شوند، در اینجا چند نمونه از بهائیان مشهوری که جام جمیان و امثال آقای عبدالله شهبازی آنها را به صرف استخدام در بعضی ادارات و مؤسسات، جاسوس و یا عوامل بیگانه خوانده اند، آورده می شود تا مشخص گردد که آنان نه تنها چنین نبوده اند، بلکه سبب عزت و افتخار ایران عزیز بوده و هستند، نهایت آن که چون جامعه بهائی در زادگاه خود اکثراً در خفقان و محرومیت بوده و هست کسی - حتی متأسفانه بعضی از روشنفکران - جرأت و شهامت تحسین و تقدیر از ایشان را نداشته.

از جمله آنان جناب ولی الله خان ورقا هستند که ذکرشان در صفحه ۵۵ ایام آمده است. در *دائرة المعارف بهائی*، ذیل لغت «ولی الله ورقا»، به نقل از خود ایشان چنین آمده: «... بعد از ازدواج در تهیه شغلی بر آمده و مدتی در سفارتخانه روس به عنوان منشی مشغول کار بودم موقعی که طلعت پیمان (یعنی حضرت عبدالبهاء جل ثنائه) به آمریکا عزیمت می فرمودند با کسب اجازه از حضور مبارک به آنجا رفته در این سفر تاریخی افتخار التزام رکاب مبارک را داشته و بعد از مراجعت به ایران در سفارت ترکیه به سمت منشی اول و مترجم مشغول کار شدم. روزهایم به کار اداری و شهبایم در محفل مقدس روحانی و سایر لجنه های امریه مصروف بوده و حرکتی مذبحی به زعم خود در سبیل خدمت امر الهی می نمودم. در موقع استخدام در هر دو سفارتخانه شرط قبول خدمت را عدم دخالت قطعی و مطلق در امور سیاست قرار دادم و این شرط پذیرفته شد ولی بعد از سالیان دراز که در کمال امانت و صداقت مشغول کار بودم در اواخر چون از حقیر تقاضای انجام امری شد که مختصر راجحه سیاست از آن استنمام می شد بلا درنگ استعفا دادم...» (در اخبار امری ۱۳۳۰، آذر - دی شماره ۸-۹ نیز مذکور است ولی جام جمیان عمداً آن را مسکوت گذاشته اند).

مورد دیگر جناب بالیوزی بنیان گذار بخش فارسی رادیو بی بی سی هستند (ص ۳۴ ایام) که به صرف فضائل و کمالات و تحصیلات عالی در استخدام آن بودند. جناب بالیوزی همان محقق بهائی فقید عزیزی هستند که کتاب *محمّد و دور اسلام* را در تأیید آن دیانت مقدس نوشته اند. آیا چه مدرکی بالاتر از همین کتاب برای بطلان اتهامات امثال جام جم؟ شرح حال جناب بالیوزی نوشته شده است و شرح خدمات و من جمله نظر خود ایشان درباره استخدام در بی بی سی نیز موجود است. از منصفین دعوت می شود به آن مراجعه و خود قضاوت فرمایند. فقط در اینجا باید از جام جم پرسید که آیا دوستی و همکاری امثال استاد مجتبی مینوی در رادیو بی بی سی با جناب بالیوزی رابه چیز حمل می نماید؟^۹

یا این که جام جم ابتدا ذکری از بعضی بهائیان تحصیل کرده و نخیه رانمی کند که پیشنهاد پستهای سیاسی را رد نمودند. مثل جناب شاپور راسخ که شخصیت جهانی نیز محسوبند و در دستگاه فرهنگی سازمان ملل نیز مذکورند و در زمان محمدرضا شاه پهلوی پیشنهاد از جمله وزارت آموزش و پرورش را پذیرفتند.

و یا ذکر نمی کند که چگونه آقای اسدالله صنیعی بهائی وقتی وزارت جنگ را به اصرار رژیم پهلوی پذیرفت، جامعه بهائی او را راهنمایی کرد که باید از مشاغل سیاسی بیرون آید چه که بهائیان ممنوع از مداخله در امور سیاسی و منازعات احزاب و روش های غیر الهی سیاسیون هستند، اما به علت عدم انجام این کار، وی از لیست آمار جامعه بهائی حذف و طرد شد و جالب آنکه تهیه کنندگان کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* در جلد ۲، صص ۶۹-۴۶۸ سندی منتسب به جامعه بهائی مورخ ۱۳۴۴/۶/۵ ارائه کرده اند که مؤید حقیقت فوق است و در آن آمده آقای صنیعی استعفای خود را از وزارت جنگ تقدیم شاه نموده ولی شاه قانع نشده و اظهار داشته در ایران کسی جز وی (یعنی خود شاه) اجازه دخالت در امور سیاسی ندارد و هیچ کس هم دخالت ندارد و لذا استعفای آقای صنیعی به خاطر عقیده دینی اش مبنی بر

عدم مداخله در امور سیاسی منتفی است و باید به کار خود ادامه دهد و تمرد ننماید.

اما عجیب آنکه علی رغم ارائه این سند که مثبت صداقت بهائیان در قول و عمل و به تنهایی پاسخ صص ۵۳، ۵۴، ۱۷، ۵۸، ... می باشد، یک بام و دو هوا عمل نموده و نوشته اند: «به نظر می رسد که این حرکت چیزی جز صحنه سازی نبوده است، تا از سویی نقض آشکار اصل عدم مداخله در امور سیاسی (تصدی یک پست کاملاً سیاسی توسط یک فرد بهائی) توجیه شود و از سویی دیگر اعتماد شاه به فرقه بهائیت تثبیت گردد.»^{۱۰} سبحان الله! خداوند هیچ فرد و گروهی را دچار بغض و حسد و بی انصافی امثال جام جم نکند. جالب آنکه این نتیجه گیری وهم آلود در حالی است که در همان کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، جلد دوم، صص ۴۵۱-۴۵۰، در تک نگاری مربوط به پرویز ثابتی، به نقل از خود او آمده است که وی علی رغم بهائی بودن خانواده اش، مسلمان بوده است، و با اسنادی که از ساواک دوره وی و همکاری آن با حجتیه به دست آمده روشن شده است که دو گروه مزبور «در حمله به بهائیان به طریق عملی و منطقی» همکاری داشته اند، و تعجب آنکه تهیه کنندگان *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* علی رغم روش کلی شان که به زور هم که شده می خواهند فرضیات خود را از طریق هر نوع سند جعلی و یا غیر جعلی اثبات کنند، و لذا گاهی از دروازه داخل نمی شوند ولی از سوراخ سوزن وارد می شوند، گویا اعتراف ثابتی را در تک نگاری مزبور مبنی بر مسلمان بودنش علی رغم بهائی بودن والدینش می پذیرند - اگر چه ردیه نویس های دیگر، برعکس ایشان و بدون هماهنگی با ایشان ساواکی ها را به خاطر همین امثال پرویز ثابتی بهائی می دانند - ولی سایر موارد مشابه چون اعتراف خود هویدا را مبنی بر بهائی نبودنش، به صرف آنکه پدر بزرگش بهائی بوده نمی پذیرند، و یا چنانکه در مورد وزیر جنگ، اسدالله صنیعی ذکر شد اسناد خود ساواک را که تهیه کنندگان *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، خود آن را ارائه داده اند، تعبیر و تفسیر غلط و به دلخواه خود می کنند.

آری امثال جام جمیان این قبیل حقایق را عمداً نمی گویند چرا که می دانند اگر بگویند مخالف اتهام ایشان است که حرکت عدم مداخله در سیاست را هم در کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* و هم در مقاله صفحات ۵۶-۵۷ ایام چیزی جز صحنه سازی ندانسته اند. اما با آنچه گفته شد، و از جمله بر طبق آنچه در کتاب مزبور آمده، حال بر همه روشن شده است که اولاً اسناد ادعایی مورد بررسی بعد از انقلاب، شامل اسناد جعلی نیز می باشد، ثانیاً به شهادت خود مسئولین، بسیاری اسناد مزبور هم روده شده یا مفقود شده؛ ثالثاً بعضی اسناد موجود نیز عمداً مسکوت گذاشته شده و از دسترس عموم دور نگهداشته شده است؛ رابعاً اسناد در دسترس گذاشته شده نیز آن طور تحلیل و تعبیر و تفسیر شده که فرضیات و پیشداوری های گروه. یا گروههای. خاصی را اثبات کند و این امر چه با جعل اسناد، چه با تحریف اسناد، چه با کم و زیاد کردن مطالب مندرجه در اسناد، و چه با رطب و یابس را به هم آمیختن و آسمان و ریسمان به هم بافتن، بدون در نظر گرفتن حیا و تقوای دینی و انصاف و صداقت علمی و بدون ترس از خدا و خوف از پاسخ دادن به ملت ایران و مردم دنیا، صورت گرفته است.

جعلی بودن گزارش هائی که ایام در صفحه ۵۸ و نیز تهیه کنندگان *فصل نامه مطالعات تاریخی*، ویژه بهائیت، شماره ۱۷، از ساواک درباره جلسات بهائیان آورده به قدری واضح است که نه تنها بهائیان را به خنده واداشته، بلکه هموطنان عزیزی را نیز که با دین بهائی آشنا شده، بعضاً به آن گرویده اند، دچار حیرت نموده که چه چیز باعث گشته امثال جام جم به چنین سیاه کاری های آشکاری روی آورند. همان مقدمه آقای مظفر شاهی بر ۶ سند ارائه شده، بر دروغ و جعلی بودن آنها شهادت می دهد. دو نمونه دیگر نیز از همین قبیل اسناد در کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، و کتاب *تاریخ جامع بهائیت* از بهرام افراسیابی، و کتاب *مسلخ عشق مهنار توفی*، ارائه شده که بوضوح با روح تعالیم بهائی و نیز سبک و لحن مکاتبات بهائی زمین تا آسمان متفاوت است.^{۱۱} جالب آنکه تهیه کنندگان *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، خود در نفس همان کتاب در مواردی به اسناد جعلی ساواک اشاره کرده اند ولی از همان اسناد جعلی علیه جامعه بهائی استفاده کرده و می کنند.

راه رفاه و سعادت حقیقی بشر و صلح عمومی و وحدت عالم انسانی تلاش نمایند.^{۱۵} حضرت بهاء الله در لوحی معروف به لوح حکمت یا لوح حکماء، در این خصوص می فرماید: «لَمَّا مُلِّتْ عُبُونُ أَهْلِ الشَّرْقِ مِنْ صَنَائِعِ أَهْلِ الْعَرَبِ، لَذَا هَامُوا فِي الْأَسْبَابِ وَ عَفَلُوا عَنِ مُسَبِّهَا وَ مُبْدَاهَا» (هنگامی که چشم های شرقیان از صنایع غربیان پرشد، حیران و فریفته آن صنایع و اسباب شدند و از مسبب و مدد کننده آن غافل شدند).

با این دید وسیع بوده است که فضلا و تحصیل کردگان بهائی چه در ایران و چه در خارج از آن، شایستگی های اخلاقی و معنوی و علمی و فرهنگی خود را نشان داده اند و بعضی نیز بدون دخالت و آلوده شدن به سیاست ناقص و ستیزه جو و فاسد بشری، مایه افتخار ایران عزیز بوده اند. لذا از این منظر چرا به عنوان مثال نگوئیم این افتخار رادیویی بی سی بوده است که امثال جناب بالیوزی و استاد مینوی در استخدام اداره اش بوده اند؟ چرا به ملت ایران گفته نمی شود که این افتخار دولت انگلیس بوده است که از حضرت عبدالبهاء برای اقدامات ایشان برای صلح جهانی و خدمت به انسانها بدون استثناء و تبعیض، تقدیر نموده است و نه برعکس؟ مگر امروزه از دغدغه های ایران عزیزمان این نیست که پدیده «فرار مغزها»، نخبگان این مملکت را به سوی ممالک پیشرفته می برد؟ مگر همین جام جمیان بارها از شخصیت های معروف ایران در خارج از کشور یاد نمی کنند و به آنها افتخار نمی کنند؟ مگر بسیاری از شخصیت های اسلامی و انقلابی ایران، تحصیل کرده غرب و آمریکا نبودند؟ یا همه آنها جاسوس و وطن فروش و ضد اسلام بوده اند؟ روش اهل بهاء نیست که چون جام جم کودکان یک یک ایشان را نام برند تا ملاحظه گردد تعدادشان صدها برابر موارد مشابهی است که جام جم از بهائیان ذکر کرده. همین که هموطنان عزیز متوجه بی انصافی و بی مهری و سیاست یک بام و دو هوای جام جم شوند، اهل بهاء را کافی است.

البته صد البته باید این را نیز اضافه کرد که ممکن است در جامعه ای دینی یا غیردینی معدود نفوسی هم پیدا شوند که مطابق معتقدات و تعالیم و هنجارهای آن عمل نکنند، ولی نمی توان به خاطر معدودی قلیل، کل آن جامعه را متهم نمود. فی المثل، در مورد آقای صنیعی که در فوق آمد جامعه بهائی هیچ وقت پنهان نکرده که ایشان قبل از قبول پست وزارت بهائی بوده است، اما آنچه مهم است این است که وی به همین خاطر از جامعه بهائی جدا شده، و حکم ایشان مانند خیل عظیمی از غیر بهائیان مسلمانی است که وضعیت مشابه داشته اند ولی جام جمیان اعمال ایشان را به پای اسلام و مسلمین منظور نمی نمایند. به فرموده قرآن مجید «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^{۱۶} (کسب نمی کند هر نفسی مگر بر خودش، و بر نمی دارد بردارنده ای بار گناه دیگری را).

در اینجا بد نیست مختصری نیز درباره افرادی که ایام آنها را بهائی معرفی کرده آورده شود تا حقیقت حال مشخص گردد.

الف- نبیل الدوله که ایام مقاله ای جداگانه را در صفحات ۲۴-۲۵ به وی اختصاص داده، بهائی معرفی بوده است. خلاصه کلام درباره ایشان آن که از خاندان مرحوم سپهرکاشانی مورخ مشهور دوره قاجاریه بود که در *تاریخ* از خاندان خود به دیانت بابی توهین ها نموده است.^{۱۷} ایمان وی از خاندان چنین فردی زنده کننده این حقیقت در تاریخ ادیان است که خداوند از خاندان کسانی که با دین الهی مخالفت می کرده اند، نفوسی را مؤمن کرده تا کل بر قدرت خداوند بر خلق جدید ایمانی نفوس شهادت دهند. علیقلی خان نظریه سابقه خانوادگی با اجازه مشروط حضرت عبدالبهاء مبنی بر غافل نشدن از امور اساسی دینی به واسطه استغراق در امور اداری سفارت، پست منشی گری سفارت ایران در آمریکا را پذیرفت و با متصدیان امور و مقامات سیاسی ملاقات داشته و با همسرش فلورنس از بهائیان بسیار علاقمند به حضرت عبدالبهاء بوده اند و به پیروی از ایشان در فکر عزت ایران عزیز بوده اند. ایشان به همراه دخترشان خانم مرضیه گیل بعضی آثار بهائی را نیز ترجمه کرده اند. ایشان پس از درگذشت حضرت عبدالبهاء از مشاغل خود کناره گیری نمود.

در خود مقاله ایام درباره ایشان درصص ۲۴-۲۵ مطالبی است که برعکس ادعای زورکی جام جم نشان از سوء نیات و اعمال ایشان ندارد. آیا عضویت

راستی چرا شخصیت های فرهنگی و علمی بهائی ایرانی باید اینقدر مورد بی مهری اقلیتی بهائی ستیز باشند و انواع تهمت های عجیب و غریب نثارشان گردد؟ چرا با موارد مشابه از چنین شخصیت هایی به صرف مسلمان بودن معامله یکسان نمی شود؟ آیا جز به خاطر تعصبات مذهبی؟ امروز جهانیان وقتی مشاهیر ایرانی را در سراسر دنیا معرفی می کنند، در میان ایشان بهائیان ایرانی را نیز در کنار هموطنان مسلمان و مسیحی و یهودی و زردشتی و غیره نام می برند، اما آن اقلیت نامهربان در ایران عزیز، ایشان را ضد ایرانی و ضد اسلامی جلوه می دهند. همین همراه بود که اخبار سراسری صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران در گزارشی راجع به مرمت بنای میدان آزادی (شهادت سابق) ضمن بیان اهمیت سمبلیک آن برای ملت ایران، از مهندس آن جناب حسین امانت نام نبرد. نکند چون ایشان بهائی بوده اند، صدا و سیما نیز از عوامل استعمار و صهیونیسم بوده و ملت ایران خیر نداشته است؟ چرا با فرزندان ایران باید چنین رفتار شود؟ جالب است هموطنان عزیز بدانند که همین جناب حسین امانت در ۲۴ سالگی برنده طرح بنای شهید شد و طرح دانشگاه صنعتی نیز از اوست. دکتر مجتهدی رئیس دبیرستان البرز و مأمور تأسیس دانشگاه صنعتی (۱۳۴۴ ش) درباره همکاری با حسین امانت به نکته درخور توجهی اشاره کرده است:

صدایش کردم گفتم احتیاجات من این است... نقشه اش راتهی کن. نقشه های ۷۰ هزار متر ساختمان را حسین امانت تهیه کرد و حاضر نشد یک ریال بگیرد... حتی به او گفتم: «آقا این پول کاغذش را بگیر»، گفت: «نه! من از البرز فارغ التحصیل شده ام، مدیونم و حاضر نیستم یک شاهی بگیرم...» من گفتم: «پول مال من نیست من که نمی دهم از صندوقمان است.» گفت: «با وجود این نمی گیرم.» بله نگرفت.^{۱۸}

جالب آن که دکتر مجتهدی مزبور کسی است که جام جم در صفحه ۲۴ ویژه نامه ایام، ایشان را از «رجال باکفایتی» دانسته که سرپرستی و اداره دبیرستان البرز را به عهده داشته است. الحمدلله! راستی جام جم شهادت فوق جناب دکتر مجتهدی راجع به جناب حسین امانت را چگونه تحلیل و ارزیابی می کند؟ قَهْئُ الحام جم.

بنشینید مورد دیگری را درباره استاد دکتر محمد باقر هوشیار، آن هم از زبان مرحوم جلال آل احمد. در کتاب *غرب زدگی*، نشر رواق، طهران، ۱۳۳۷، صص ۷۹-۷۸، درباره علت اصلی مشکل تقلید از غرب، می نویسد: «شاید کسی که پیش از همه راهی به علت اصلی این مشکل برد، دکتر محمد باقر هوشیار بود که گرچه به بهائی گری شهرت داشت اما در سال ۱۳۲۷ این طور نوشته است: «شما از لای در دیده اید که اروپائی ها همه سواد دارند ولیکن پا برجا بودن سنن و آداب آنها را ندیده اید و نمی دانید که دستگاه معارف آنها از کجاست گرفته تا دستگاه براساس کلیسا است و شما این اساس را در مملکت خودتان به وسیله روشنفکری مغرب زمینی چون کاسه آژانس داغ تر مدتی است از میان برده اید.»^{۱۹} با چنین شهادتی از آقای آل احمد، آیا جام جمیان زیر سؤال نمی روند که چرا از آقایان طبری و فشاهی برای اثبات آکاذیب خنک خود در ایام استفاده کرده اند؟ العاقل یکفیه الاشارة. آیا فکر نکرده اند که اساس نظر استاد هوشیار از عقاید دیانت بهائی سرچشمه گرفته است؟ اگر منصفی مقالات همین مجموعه را نیز بخواند به این حقیقت پی خواهد برد.^{۱۹}

پس چه خوب است که بهائی ستیزان دست از این روش بردارند و از منطری دیگر که منصفانه و واقع بینانه است بنگرند. از چنین منطری درخواست یافت که حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء از یک قرن و نیم قبل اراده داشته و دارند که ایران عزیز سرآمد کشورها باشد و برای توسعه همه جانبه آن در الواح و آثارشان هدایات و نصایح و وصایای فراوان، هم به اهل بهاء و هم به ملت عزیز ایران و بزرگان آن، فرموده اند تا از حالت خود باختگی در برابر اروپا و غرب بیرون آیند و به تواناییهای خود پی برند و آن وقت نه از موضعی عقب مانده، بلکه از وضعیتی مترقی با همه اهل عالم ارتباط فرهنگی و علمی و هنری و اجتماعی برقرار کنند و دست در دست جهانیان در

است. دربارهٔ بعضی از ایشان به عنوان نمونه در زیر و در سایر مقالات این مجموعه آمده است، مثل:

(ب) پرویز خسروانی (ص ۲۳، ۳۴) اگرچه فامیل بهائی داشته ولی خود بهائی نبوده و همسرش نیز که بهائی زاده بوده پس ازدواج با وی از جامعهٔ بهائی دوری گزید.

(ج) ذبیح قربان (ص ۳۰) یکی از بهائیان و از دوستان حضرت شوقی ربّانی در بیروت بود که بعداً از پیمان شکنان دین بهائی گردید و با آنها و دشمنان جامعهٔ بهائی همدست گردید و به انحراف و فساد در جامعهٔ بهائیان شیراز پرداخت و به کلی از جامعهٔ بهائی مطرود گردید و حضرت شوقی ربّانی جامعهٔ بهائی را هشدار دادند که اتمام سازمان ها و تشکیلاتی که وی ریاست آن رابه عهده داشت دوری واجتناب نمایند.

(د) عباس آرام (ص ۵۴) فامیل بهائی داشته و خود بهائی نبوده.

(ه) وزیرهایون (ص ۴۱) در پاریس به حضور حضرت عبدالبهاء رسید و قلباً مؤمن به امر بهائی گردید ولی ایمان خود را آشکار نکرد. جالب آنکه جام جم خود ناخواست اشاره کرده که بهائی شدن او پس از برکناری از وزارت بوده و در این صورت آنچه که به وی نسبت داده، راست یا دروغ، مربوط به آیام مسلمانان او بوده است. استشهد آیام از ردّیه های صبحی دربارهٔ وی نیز سندیت تاریخی ندارد چه که وضعیت روحی و شخصیتی صبحی که از پیمان شکنان سرخوردهٔ جامعهٔ بهائی بوده، حتی نزد غیر بهائیان نیز روشن است.^{۲۰}

(و) منوچهر تسلیمی (ص ۳۰) دارای پدری بهائی و مادری مسلمان بوده است و لذا از طرف پدری بهائی زاده بود، اما بهائی نشد و بهائی نماند و به دنبال سیاست رفت و وزیر بازرگانی شد.

(ز) منصور روحانی، فرخ رویارسا، و بعضی دیگر که در صفحات ۳۴-۳۵ اشاره کرده بهائی نبوده اند و از ذکر يك يك ایشان می گذریم و آن رابه جام جم وامی گذاریم که بیشتر راجع به ایشان تحقیق کند.

اما در اینجا تعجب خود را باید اعلان نمود که چرا جام جم که محور ایراد خود را در این زمینه محدود به اتهامات سیاسی نموده بود، درص ۳۵، لیستی نیز از بهائیان که در عرصهٔ علم و فرهنگ و هنر جزء شخصیت های معروف ایران و جهان هستند و به آب و خاکشان خدمت ها نموده اند، ارائه نموده است؟ آیا جز این است که جام جم نمی تواند پنهان نماید که همهٔ این تهمت ها و برچسب ها و زیر و زور و رو کردن اسناد و مدارک تاریخی علتی جز این ندارد که کلاً دین بهائی و جامعهٔ آن را قبول ندارد و جز بهائی ستیزی هدفی دیگر ندارد و دلش برای ایران و ملت عزیز آن نسوخته است که هیچ بلکه درصدد ایجاد تفرقه در ملت و تحریک عوام علیه بهائیان به جرم های واهی می باشد؟ رنگ رخسارهٔ جام جم از سرّ ضمیر او خبر می دهد.

در هیأت نمایندگی ایران در صلح ورسای خیانت محسوب بوده؟ آیا عشق ایشان به حضرت عبدالبهاء و خواندن دعا نشان از سیاست زدگی است؟

به چه علت جام جم جریان اعزام مستر شوستر آمریکائی در دههٔ اول قرن ۲۰ را به سلطهٔ جهانی آمریکا و تأسیس دولت یهود در چندین دههٔ بعد از آن وصل می کند و تقدّم و تأخّر وقایع تاریخی را معکوس می سازد؟ مورّخین ایرانی و غیر ایرانی هنوز ده ها نظرتحلیل متفاوت از جریان مشروطه و رجال سیاسی و غیر سیاسی آن دوران ارائه می دهند، در این صورت چگونه جام جم اظهار نظر خود را راجع به شوستر وحی مُنزل می داند؟^{۱۸} آیا جام جم توجه ندارد که فرضیهٔ او در اینجا دربارهٔ شوستر آمریکائی متناقض با دیگر مقالاتی است که در آن امر بهائی را در مقطع مشروطه روسی دانسته است؟ و این در حالی است که روس وانگلیس هر دو در آن مقطع با انتخاب شوستر مخالف بوده اند. چگونه باید هر آنچه را که اسماعیل رآئین و تقی زاده و خان ملک ساسانی که خود سفیر ایران در عثمانی بوده نوشته اند و مورد بحث و اختلاف نظر خود محقّقین مسلمان نیز هست، ملاک حقیقت دانست و به واسطهٔ آن جناب نبیل الدوله را دارای «سوء عئیده» دانست؟^{۱۹} جام جمیان چرا نظر رآئین را آنجا که مُثبت او هامتشان است می پذیرند و نقل می کنند، اما آنجا که به نفعشان نیست یا نقل نمی کنند و یا مدعی می شوند که رآئین اشتباه کرده؟ از جملهٔ این موارد اعتراف صفحهٔ ۲۵ است که بر «تحت فشار» بودن بهائیان از طرف حکومت وقت اذعان نموده است که خود این اعتراف از بهترین دلایل ردّ مقالهٔ «مظلوم نمائی به قیمت دروغ پردازی» در صفحهٔ ۶۰ آیام می باشد. جالب آنکه جام جمیان آمده اند ابرو را درست کنند چشم راهم کور کرده، نوشته اند: «البته کلام رآئین در مورد این که خروج نبیل از ایران به علت فشار دستگاه حکومت به بهائیان بوده خالی از تسامح نیست»، و در عوض آن نوشته اند «مخالفت علماء با فعالیت های تبلیغی اش به نفع فرقهٔ ضالّه» موجب رفتن وی از ایران شده است. سبحان الله که خداوند چگونه به دست خود مخالفین، حقایق را روشن می فرماید. آری حقیقت این است که مورّخین بهائی و غیر بهائی ایرانی و غیر ایرانی همه اعتراف کرده اند که فشار و تضییقات وارده بر بهائیان از ناحیهٔ حکومت و علماء هر دو بوده.

و چه خوب جام جم اعتراف کرده است به هدف اصلی دین جدید الهی که وحدت عالم انسانی است که ورای اهداف محدود سیاسیون جهان از روس و انگلیس و آمریکا و دیگران است. آری ازدواج يك ایرانی (جناب نبیل الدوله) با يك آمریکائی (خانم فلورنس)، آن هم در آن آیام که در نظر ایرانی، غیر مسلمان نجس محسوب می شد، «نشانهٔ تحقق وحدت شرق و غرب» و طرد آپارتاید مذهبی است (ص ۲۵ آیام)، چنانکه تأکید و تشویق حضرت عبدالبهاء در خصوص ازدواج سیاه پوستان با سفید پوستان نیز در همان آمریکا نشانهٔ طرد آپارتاید نژادی و اتحاد نوع بشر است. آری آنچه بوده و آنچه هست در راه تحقق همین سیاست الهی است و نه سیاست بشری که هنوز اسیر مشکلات و بحران های طاقت فرساست. جام جم نمی تواند سدّ راه این سیاست الهی باشد، چه که به خاطر نفوذ کلمهٔ حضرت بهاء الله جهان علی رغم همهٔ مشکلات مزبور، در باطن خود به سوی وحدت در حرکت است و روزی این وحدت چهره خواهد گشود.

راستی در ادامهٔ مطالب مربوط به جناب نبیل الدوله، این جملهٔ جام جم را به چه تعبیر توان کرد که می نویسد وی: «برای پیشبرد اهدافش، ظاهراً از وجاهت همسر خویش نیز مایه می گذاشت...؟» آیا جام جم از مقام تقوای مذکور در قرآن مجید آگاه است؟ نظر به حرمت همهٔ متّیین از همهٔ ادیان در طول تاریخ، چیزی در این خصوص نگفته، فقط از جام جم می خواهیم که به آیات قرآن مجید در خصوص تقوی دقت فرمایند چه که «العاقبة للمتّین» جام جم در آخر مقالهٔ ص ۲۵ به «آبادی ها و سپهبد صنیعی ها و هویدها و منور روحانی ها و انبوه کارگزاران بهائی عصر محمد رضا پهلوی» نیز اشاره کرده تا از آب گل آلود بحث دربارهٔ نبیل الدوله هم ماهی مراد بگیرد. در صفحات ۳۴-۳۵ نیز فهرستی مشابه ارائه داده است، حال آنکه چنانکه در همین مجموعه آمده افراد مزبور یا بهائی نبوده اند و یا اگر بوده اند پس از دخالت در امور سیاسی از جامعهٔ بهائی بیرون رفته اند و یا این که شغلشان سیاسی نبوده

توهین «دقیق و عالمانه»!

حامد

جام جم در صفحه ۲ در قسمت «سرسخن» چنین ادعا کرده:

آنچه پیش رو دارید، حاصل تلاش «علمی» بخشی از فرزندان دردآشنا و درک مند ایران اسلامی، جهت تبیین «دقیق و عالمانه» کارنامه بهائیت در تاریخ است که بدور از هرگونه شعار و جنجال، و صرفاً بر پایه مستندات قابل قبول (حتی برای جوانان تحصیل کرده و منصف بهائیت) صورت گرفته است. امیدواریم که جوانان بهائی، شهادت «تحرّی حقیقت» به معنای واقعی را یافته و این ویژه نامه را از آغاز تا پایان، با حوصله و دقت ویژه یک پژوهنده حقیقت، مطالعه نمایند و آنگاه به منطق «حقیقت، بالاتر از افلاطون است» عمل کنند. ایدون باد.

با این حال در صفحه ۵۵ ایام جام جم، تصویری ارائه می دهد که بالای آن چنین نوشته: «راکب و مرکوب. عبّاس افتدی در حال الاغ سواری.»^۱ این عکس قبلاً هم در ردیه های زمان پهلوی بود و هنوز هم معلوم نیست چرا بهائی ستیزان از آن استفاده می کنند. آیا آوردن آن نشانی از «دقیق و عالمانه» بودن دارد؟ چه حقیقتی با این عکس اثبات یا ردّ می شود؟ اگر مقصودشان توهین به حضرت عبداله و عشاق و پیروان بهائی ایشان است که از آن عکس چنین نتیجه ای گرفته نمی شود. چه که در قرآن مجید می فرماید:

اللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا... (خداست که چهارپایان را برای شما قرارداد تا سوار شوید بر برخی از آنها)

و نیز می فرماید:

وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ... وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ... وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً... (و چهارپایان را برای شما آفرید... و برای شما در چهارپایان تجملتی است... و اسب ها و قاطرها و خرها تا سوار شوید آنها را و باشد آرایش و زینتی...)

به همین جهت، اگرچه به علت نبودن فنّ عکاسی، عکسی از حضرت رسول و سایر انبیاء ص و ائمه اطهار و اولیای حقّ نیز که سوار اسب و خر و قاطر و شتر می شدند وجود ندارد، ولی در کتب آسمانی و احادیث این حقیقت ثبت و مسطور است. مصداق و نمونه دقیق آن در حدیث زیر مذکور است که علاوه بر اشاره به این مطلب، حاکی از قلت شیعیان حقیقی در زمان ائمه ع نیز هست. در یکی از چهار کتب معتبر شیعیان اصول کافی صص: ۳۴۱-۳۴۰ چنین آمده است:

سدیر صبرفی گوید: خدمت امام صادق ع رسیدم و عرض کردم: به خدا که خانه نشستن برای شما روانیست، فرمود: چرا ای سدیر؟ عرض کردم: برای بسیاری دوستان و شیعیان و یاورانی که داری. به خدا که اگر امیرالمؤمنین ع به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می داشت، تیم و عدی (قبیله ابوبکر و عمر) نسبت به او طمع نمی کردند (و حقش را غصب نمی نمودند) (توضیحات پراکنده از خود کتاب اصول کافی است). فرمود: ای سدیر، فکرمی کنی چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار. فرمود: صد هزار؟ عرض کردم آری، بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟ عرض کردم: آری و بلکه نصف دنیا، حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد و سپس فرمود: برای آسانست که همراه ما تا بیع بیائی؟ گفتم: آری. سپس دستور فرمود الاغ و استری را زین کنند، من پیشی گرفتم و الاغ را سوار شدم، حضرت فرمود: ای سدیر، می خواهی الاغ را به من دهی؟ گفتم: استر زیباتر و شریف تر است، فرمود: الاغ برای من رهواتر است، من پیاده شدم، حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر و راه افتادیم تا وقت نماز رسید؛ فرمود: پیاده شویم نماز بخوانیم، سپس فرمود: این زمین شوره زار است و نماز در آن روا نیست، پس به راه افتادیم تا به زمین خالک سرخی رسیدیم، حضرت به سوی جوانی که

بزغاله می چرانید نگریست و فرمود: ای سدیر به خدا اگر شیعیانم به شماره این بزغاله ها می بودند، خانه نشستن برایم روا نبود. آن گاه پیاده شدیم و نماز خواندیم. چون از نماز فارغ شدیم به سوی بزغاله ها نگریستم و شمردم، هفده رأس بودند.

در قاموس کتاب مقدس تألیف و ترجمه جیمز هاکس، نشر کتابخانه طهوری، چاپ دوم، طهران ۱۳۴۹ ه ش، نیز ذیل کلمه الاغ، چنین آمده:

چون... عیسی مسیح به سواری الاغ وارد اورشلیم گردید نبوت حضرت زکریا کامل شد که در فصل ۹: ۹ از صحیفه خود می فرماید «او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است.» و البته مطالعه کننده این مطلب را حمل بریستی و سبکی مسیح نخواهد نمود زیرا که الاغ سواری در مشرق عیب نبوده بلکه این واقعه اشاره به صلح دوستی مسیح می باشد چون که به هیچ وجه الاغ را برای سواری در جنگ نگاه نمی داشتند...

به این ترتیب تنها چیزی که اثبات می شود این است که جام جم نه تنها «دقیق و عالمانه» عمل نکرده، بلکه مقصودی جز توهین و تحقیر هم نداشته، و به این جهت با توجه به دلایل فوق نه تنها باید جواب بهائیان دنیا، بلکه باید جواب همه مسلمین عزیز از هر فرقه که باشند و جواب مسیحیان عزیز و خلاصه جواب پیروان عزیز همه ادیان را بدهد. جام جمی که لابد از کشیده شدن کاریکاتور اهانت آمیز راجع به مقدسات اسلام عزیز به خشم و خروش می آید و آن را «دقیق و عالمانه» نمی داند، چطور بدون انصاف و تقوی و حیای مذکور در آثار اسلامی، ایام سراپا توهین به مقدسات بهائیان جهان را منتشر می سازد؟ ای کاش امثال جام جم به الفبای مشترک و قانون طلائی همه ادیان آسمانی که فرموده اند «آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران مپسند» آشنا بودند. حضرت مسیح فرموده اند «درخت را از ثمره اش بشناسید»، لذا مقام «علمی» و مقصود و نیت جام جم نیز از «ایامش» پیداست. بنابراین اهل بهاء پاسخ توهین های جام جم را به خداوند می سپارند و برای ایشان دعا می کنند که از مسلمین و شیعیان حقیقی گردند که به وصایای حضرت محمد ص عمل می نمایند. دعای بهائیان به این خاطر است که همان عبدالبهائی که علی رغم دفاع حضرتشان از اسلام عزیز و اثبات حقایق آن در اسفار غریبان، جام جم این همه به ایشان توهین کرده، بهائیان را چنین وصیت فرموده اند: «اگر زهر دهند شاهد دهید، اگر شمشیر زنند شکر و شیر بخشید، اگر اهانت کنند اعانت نمایید، اگر لعنت نمایند رحمت جوید. در نهایت مهربانی قیام نمایید و به اخلاق رحمانی معامله کنید و ابتدا به کلمه ریگی در حقشان زبان نیالایید.»^۴

چه دربندخاری توگل دسته بند

حامد

در ص ۶۱ ایام مطلب و کاریکاتوری وجود دارد تحت عنوان «وقتی دانای کل غافلگیری می‌شود». لب مطلب جام جم از آوردن چنین مطلبی این است که بگوید در کتب و آثار بهائی چیز مهم و بدرد بخوری وجود ندارد. اما وقتی به مآخذ یاد شده جام جم مراجعه می‌شود، ملاحظه می‌گردد که نویسنده مقاله هدفش این بوده که اگر کسی کتاب یا مطلبی رامی خواند، باید دقیق بخواند. اساساً عنوان مقاله/هنگام بدیع نیز وقت در مطالعات امریه بوده است و این چیز جدیدی نیست چنانکه از قبل گفته اند «می‌کوش به هر ورقی که خوانی، تا معنی آن تمام دانی.» اما چه می‌شود کرد با روش کودکانه جام جم؟ مگر علمای همه ادیان از جمله اسلام به پیروان ادیان مزبور همین توصیه را بارها نکرده و نمی‌کنند؟ آیت الله جوادی آملی و مرحوم علامه طباطبائی نیز گفته اند قرآن ۲۵۰ بار ما را به تفکر و تعقل دعوت می‌کند.^۱ به همین دلیل است که در حدیث می‌فرماید «یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است.»

حال که چنین است و ایراد جام جم در توهین و تمسخر «دانای کل» به همه علمای دینی و غیر دینی بازمی‌گردد، باید علاوه بر جامعه بهائی از جوامع اسلامی و مسیحی و یهودی و زردشتی و بودائی و برهمنائی و غیره نیز عدلخواهی کند. ای کاش جام جم سیاست زده به جای تحقیر و توهین، قدری در آیات و بیانات قرآن کریم و احادیث شرع مبین و نهج البلاغه اسدالله الغالب علی بن ابی طالب تفکرمی نمود تا حقایقی را که مقاله نویس بهائی نوشته می‌فهمید. اگر آثار بهائی مهم نبود و فاقد مطالب بدرد بخور بود، جام جم که نباید چنین خود رابه تک و تاب می‌انداخت. جام جم چون می‌داند که صدها نفر از بزرگان جهان به تقدیس و تحسین این آثار پرداخته اند، و چون می‌داند بیش از ۲۰۰۰۰ نفر عاشق شیدائی تحت تأثیر همین آثار و حیانی در میدان فدا جان به رایگان نثار کرده اند که گروهی از ایشان از علمای شیعه بوده اند، و هم اکنون نیز بیش از ۷ میلیون درسراسر جهان به خدمتش کمر بسته اند و در راه ایجاد وحدت و صلح جهانی می‌کوشند، کودکانه بغض و حسد می‌ورزد. برای همین است که اخیراً رسانه‌ها مشغول تذکر به هموطنان عزیز هستند که مبدا بهائی شوند. به عنوان مثال حدود ساعت یک بعد از ظهر شنبه ۱۳۸۶/۷/۱۶ حجة الاسلام انصاریان در سخنرانی خود که از شبکه ۳ صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران (رئیس جام جمیان) پخش می‌شد هشدار داد که همه مواظب جوانان خود باشند چه که بهائی‌ها دارند آنها را جذب می‌کنند. فی الحقیقه، اگر آثار و حیانی بهائی جذاب قلوب نبود، این همه سروصدا از صدا و سیما لازم نبود.

از قضا جامعه بهائی متوجه شده است که ایشان و امثال نویسندگان جام جم خوب به عظمت و اهمیت دین بهائی و بدیع بودن و مترقی بودن تعالیم آن پی برده اند که چنین می‌گویند و چنین می‌نویسند. به این خاطر از نویسندگان ایام تقاضا می‌کنم دوباره در آثار بهائی که در دست دارند و تا حال لابلای آن دنبال ایراد گشته اند، این باره چشم تقوی و تحقیق و انصاف تفحص کنند تا محبوب و مولای خود را که ۱۶۴ است که آشکار شده بشناسند.

اگر قرار بود بهائیان نیز مانند جام جم و به همان روش کودکانه عمل کنند، صدها مورد شدیدتر و جدو دارد که علمای اسلام نیز، مسلمین عزیز رابه خاطر عدم تفکر در قرآن و احادیث ملامت کرده، حتی گاهی مورد توهین قرار داده اند. ۳ از جمله این موارد، همان سخنرانی فوق است که در آن جناب انصاریان ضمن صحبت‌های خود گفتند که «مسلمانان ایران در شعاریست هستند اما در اخلاق دو» و ضمن تعریف اخلاق گفتند منظور از آن تقوی و سایر فضائل اخلاقی است. لابد جام جم و ایشان خود پاسخ ملت عزیز ایران را خواهند داد. کسی با تحقیر کسی بزرگ نمی‌شود. جام جم خود را کوچک کرده است.

بیایید قدر مریبان آسمانی را بدانیم

حامد، سایت نقطه نظر

حضرت بهاء الله، بنیانگذار آیین بهائی، می‌فرماید: «به علماء از قول بهاء بگو ما به زعم شما مقصیریم، از نقطه اولی (حضرت باب) روح ما سواه فداه چه تقصیری ظاهر که هدف رصاصش (کلوله سربی) نمودید. نقطه اولی مقصر، از خاتم النبیین روح العالمین له الفداء چه تقصیری باهر که برقتلش مجلس شوری ترتیب دادید. خاتم النبیین مقصر، از حضرت مسیح چه تقصیر و افتراء هویدا که صلیبش زدید. حضرت مسیح به زعم باطل شما کاذب، از حضرت کلیم چه کذب و افترا بی آشکار که بر کذبش گواهی دادید. حضرت کلیم به زعم باطل شما کاذب و مقصر، از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که در آتشش انداختید. اگر بگوئید ما آن نفوس نیستیم، می‌گوییم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال.»^۱ چنانکه از این بیان عمیق و مهم پیداست، همان طور که حقیقت مریبان آسمانی و اساس و منشأ ادیان الهی یکی است، و همان طور که مشخصات مؤمنین در همه ادیان آسمانی شبیه به هم می‌باشد، به همان ترتیب، مخالفین انبیاء، که از جمله بعضی علمای غیر متقی رانیز شامل می‌شوند، از نظر صفاتشان، مشابه یکدیگرند. این بیان در حقیقت، توضیح مسأله رجعت انبیاء و مؤمنین و مخالفین ادیان آسمانی در ادوار قبل نیز هست. اما روح این بیان ناظر به حقیقتی است که در طول تاریخ به هنگام ظهور ادیان آسمانی واقع شده، و آن این است که متأسفانه باید اعتراف کرد اکثر نفوس هنگام ظهور مریبان الهی با آنها مخالفت نموده و می‌نمایند. شاید تفکر در علل این مخالفت‌ها، ما را به فهم بیشتر اهمیت و لزوم ادیان آسمانی کمک کند و موجب توجه به حقیقت ادیان شود و بشریت را به سوی وحدت و اتحاد سوق دهد. ان شاء الله!

یکی از دوستان از روی اخلاص، شعری سروده است که به آنچه در فوق آمد، مرتبط است:

رو سباهیم همه نزد تو ای خالق جان
 پرگناهیم همه پیش تو ای جان جهان
 از همان روز که کردی همه را زنده از عشق
 به ره راست نرفتم به هر دور و زمان
 هر سولی که به فضلت بفرستادی تو
 ما شکستیم از او دست و دهان و دندان
 چون به نزد من و ما پند همی کرد آغاز
 همه گفتیم که او هست بی نام و نشان
 گاه بهتان زده، گفتیم که کافر با شد
 گاه گفتیم که دارد به دلش مکر نهان
 این چنین فضل تو را با همه او هام و ظنون
 سد بکردیم و بر فتم پی شهرت و نان
 عجب اینست که با این همه او هام و هووی
 مدعی گشته که هستیم همه با ایمان
 دسته ای را ز سر جهل و تعصب گوئیم
 که شما کافر و ماییم همه با ایقان
 اسفا غفلت ما و اسفا غفلت ما
 رحمتی کن که تو هستی رحیم و رحمن
 بدراین پرده او هام و هووی و غفلت
 بنما چهره زیبای حقیقت، یزدان!
 گر کنی فضل، همه کوه شویم و دریا
 گر چه هستیم کنون قطره و کاه بی جان
 تو کریمی و توانایی و صاحب نعمت
 چشم ما هست بی لطف عیان تو دوان

درد دل با هموطن ایرانی

سروش حقایق

بنمایمت که در دل تنگم چه ناله هاست

هم وطن عزیزم،

این یادداشت رابه عنوان یک ایرانی بهائی با احترام و محبت و عشق از صمیم دل و با کمال صداقت به شما می نویسم به شما که وطن مشترک، تاریخ مشترک، محیط آب و خاک مشترکی ما را به یکدیگر پیوند داده است و آرزو دارم که شما نیز آن را با دلی که با غبار تعصب و پیشداوری ها آلوده نباشد مطالعه فرمائید یعنی آنچه را از دیگران شنیدید فراموش کنید و با این اقدام به خون های پاکتی که در راه صلح و محبت و وحدت و عدالت ریخته شده ارج بگذارید. ضمناً یادآور می شود که هدف از تقدیم این یادداشت آشنائی شما با اعتقادات و اهداف ماست نه لزوماً پذیرفتن آنها.

اکنون متجاوز از ۱۶۳ سال از ظهور آیین بهائی در کشور عزیز ایران می گذرد این دیانت با ظهور حضرت باب آغاز شد و امروزه در بیش از ۲۳۸ مملکت مستقر شده و آثار آن به بیش از ۸۰۲ زبان ترجمه گردیده است و طبق سالنامه دائرة المعارف بریتانیکا (سال ۱۹۸۸ صفحه ۳۰۳) دیانت بهائی بعد از مسیحیت گسترده ترین دیانت جهان است. (یعنی تعداد نقاطی که در آن بهائی وجود دارد بعد از مسیحیت بیش از سایر ادیان است)

ندای امر بهائی که ندای روشنفکری بود به دلائلی که خواهیم دید با منافع کسانی که مردم را اسیر زنجیر جهل و خرافات می خواستند سازگاری نداشت لذا به کشتار مؤمنین آن پرداختند و برای توجیه مظالم خود آنان را در هر دوره ای به اتهامی خاص متهم کردند.

در دوران قاجاریه بهائیان را دشمنان اسلام خواندند و با این افتراء واهی هزاران تن از آنان را به قتل رساندند گاه گفتند که بهائیان ساخته امپراطوری روسیه اند و در زمانی دیگر شایع می کردند که دست پرورده انگلیس اند و با اینکه بعد ها بعد از گذشت زمان لازم اسناد وزارت خارجه انگلیس در اختیار مردم قرار گرفت و یا از زمانی که اوراق سفارت آمریکا بعد از دوران پهلوی بدست انقلابیون افتاد هر چه کوشیدند نتوانستند سند و مدرکی که دال بر ارتباط جامعه بهائی با قدرت های بزرگ باشد بیابند ولی هنوز هم این اتهامات را تکرار می نمایند. علاوه بر اتهامات سیاسی بهائیان را به عدم اعتقاد به مسائل اخلاقی و عفت و عصمت متهم کردند بطوری که شما هیچ عمل غیر اخلاقی را نمی توانید مجسم کنید که به بهائیان نسبت نداده باشند. این گونه اتهامات هر چند توده جامعه را که تسلیم نظریات رهبران مذهبی خود بودند بدین می کرد ولی بهائیان را در ایمان خویش راسخ تر می نمود زیرا آنان خود شاهد بودند که در داخل جامعه و در آثار بهائی تا چه اندازه بر مسائل اخلاقی تأکید می شود و می دیدند که توجه به مسائل اخلاقی و تزکیه نفس به حدی است که تقریباً مطلب اصلی تمام کتب و موضوع کلی تمام آثار بهائی را تشکیل می دهد و آنان به اندازه ای به صداقت و خلوص و صمیمیت مأمورند که حتی کتمان عقیده را به قصد احتیاط و خوف از مجازات بر نمی تابند و برای این چند روزه حیات آن اندازه اهمیت قائل نیستند که برای حفظ آن پا از دایره صداقت بیرون نهند.

از اتهامات دیگر عدم علاقه بهائیان به ایران است در حالی که ده ها جا در آثار بهائی از ایران تجلیل شده و مکرر بهائیان به خدمت به ایران تشویق شده اند. حضرت عبدالمها می فرمایند:

اگر نفسی موفق به آن گردد که خدمت نمایان به عالم انسانی علی الخصوص به ایران نماید سرور سروران است و عزیز ترین بزرگان. این است گنج روان و این است ثروت بی پایان.

و در مناجاتی آمده است:

پروردگارا... این کشور را بهشت برین ساز.

و باز می فرمایند:

مستقبل ایران در نهایت شکوه و عظمت و بزرگواری است زیرا موطن جمال مبارک است جمیع اقا لیم عالم توجه و نظر احترام به ایران خواهند نمود و یقین بدانید چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظام و دانایان عالم حیران ماند.

چون نی آریقین هم نفسی لشنیا ویرین رابه مناسبت اینکه زادگاهشان هست می پرستند که البته امری است طبیعی، بلکه به عنوان زادگاه دیانتشان نیز به آن عشق می ورزند. ابیات زیر از نعیم سدهی شاعر بهائی گوئی این حقیقت است:

گشت حق از تو ظاهرای ایران کنز مخفی عیان شد از ویران

نازکن ناز بر همه عالم فخرکن فخر بر همه کیهان

دوست می دارمت که پیغمبر گفت حب الوطن من الایمان

باز به همین دلیل بهائیان غیر ایرانی نیز عاشق ایرانند. نوشته زیر از شادروان سید محمد علی جمالزاده که از کتاب سر و ته یک کر باس نقل می گردد گوئی این حقیقت است.

همان اوقاتی که در ژنو اقامت داشتم روزی کاغذی برابم آوردند و معلوم شد از طرف یک خانم آمریکائی است که ابداً نمی شناختم و از همان شهر نوشته بود که چون عید ملی ایرانیان در پیش است و در محفل بهائیان شهر ژنو به رسم معمول همه ساله در این روز جشن مختصری تر تیب می دهیم آیا برای شما ممکن است که در آن مجلس حاضر شده در باب این عید برای ما کنفرانسی بدهید؟ هر چند بهائی نبودم ولی چون پای ایران و نوروز باستانی در میان بود با کمال میل به مجلس مزبور رفتم و کنفرانسی را که حاضر نموده بودم خواندم. حضار مجلس عبارت بودند عموماً از جمعی از زنان سوئیسی و فرانسوی و آمریکائی و یک نفر خانم روسی که گوئی نایب رئیس محفل بها ئیان بود. پس از ختم کنفرانس تمام اهل مجلس از زن و مرد صورتها را به طرف ایران بر گرداندند و برای حفظ و رستگاری و ارجمنندی این مملکتی که مرز و بوم پیغمبر آنهاست دعای خیر نمودند و من نیز با دیگران هم صدا شده و آمین گفتم...»

در سالهای اخیر نیز بهائیان با وجود لطمات زیادی که در ایران دیدند در نقاط مختلف جهان به تجلیل و تکریم زبان و فرهنگ ایران مشغولند و وجود انجمن هائی چون انجمن دوستداران فرهنگ ایرانی در آمریکا و انجمن فرهنگ و هنر ایران در اروپا و انجمن های مشابه در برزیل و سایر نقاط شاهد این مدعاست.

در دوران پهلوی نیز بهائیان از بیشتر حقوق اجتماعی محروم بودند حتی انتشارات نداشتند، به ازدواجشان رسمیت نمی دادند، (در حالی که در تمام کشور های آزاد دنیا مراسم ازدواج بهائی رسمیت دارد). حق داشتن مرکز عبادت نداشتند، حق پاسخگویی به مطالبی که بر علیه آنان نوشته می شد نداشتند و اگر نیز پاسخی به نوشته ای می دادند هیچ نشریه ای آنرا منتشر نمی کرد یا اجازه نداشت که منتشر نماید. متأسفانه هیچ کس به این مظالم آشکار توجه نداشت ولی اغلب بهائی بودن طیب شاه را وسیله تبلیغات بر علیه بهائیان قرار می دادند و هنوز هم می دهند یعنی به جای آنکه به حقوق یک جامعه توجه کنند به شرائط و شغل یک فرد می پرداختند در حالی که شرائط یک فرد هیچ گاه نشان دهنده وضع حقوق یک جا معه نیست. به عنوان مثال شاه های قاجار نیز طیب یهودی داشتند ولی در همان زمان کلیمی ها در خیلی از شهر ها به دستور علمای مذهبی مجبور بودند روز های بارانی نوار زردی به نام یهودانه بر بازوی خود ببندند تا مسلمانان از تماس با آنان نجس نگردند.

از طرف دیگر وجود مرکز بهائی را در اسرائیل وسیله تبلیغات بر علیه جامعه بهائی قرار می دادند و آن را دلیل وابستگی بهائیان به اسرائیل می دانستند و سبب تحریک احساسات توده جامعه بر علیه بهائیان می شدند در

عالی پرستاری تأسیس شده... اهمیت این آموزشگاه برای تشکیلات بهائی به اندازه ای بوده است که سالیانه مبلغ دو میلیون ریال بلاعوض به این بیمارستان پرداخت می نموده است...

اولاً معلوم نیست که در یک کشور اسلامی تبلیغات ضد اسلامی چطور می تواند درآمد هنگفت داشته باشد و تازه اگر بیمارستان درآمدهای هنگفت داشت چه احتیاجی به کمک دو میلیون ریالی محفل روحانی ملی داشت. واقعیت این است که چون آموزشگاه کسر بودجه داشت محفل روحانی ملی برای ادامه خدمات عام المنفعه فرهنگی سالیانه به آن کمک می کرد.

در ادامه رأی دادگاه آمده است: «...در خصوص اداره این بیمارستان پروفیسور منوچهر حکیم مدیر عامل این شرکت در صفحه ۱۲ گزارش ارسالی به محفل ملی بهائیان ایران صراحتاً نوشته است (به لغت صراحتاً توجه فرمائید) این بیمارستان تحت هدایت محفل مقدس ملی همیشه برای تنفیذ پیام بیت العدل در برقراری حیات بهائی کوشا می باشد و معرف اخلاق بهائی می گردد...» ملاحظه فرمائید که از نظر دادگاه چه جنایت بزرگی است که تشکیلات اداره کننده دینانی پیروانش را توصیه به رعایت مسائل اخلاقی و حیات بهائی نماید و باز برای آنکه به عمق این گناه عظیم پی بریزد از هزاران اثر مربوط به حیات بهائی فقط دو مورد ذکر می گردد.

باید به جمیع ناس به کمال محبت و شفقت و برد باری معاشرت کند و تکلم نماید.^۱ - حضرت بهاءالله

تئزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاست.^۲ - حضرت عبدالبهاء

۶- در بسیاری از نقاط کوچک تماس با بهائیان را ممنوع کردند و آنان را از خرید مایحتاج روزمره و حتی رفتن به حمام و سوار شدن به اتوبوس باز داشتند.

۷- در نوک بیرجند زن و شوهر بهائی را به صندلی بسته و آتش زدند.

۸- روزنامه کیهان در تاریخ ۵۹/۶/۱۸ می نویسد: «به حکم دادگاه انقلاب اسلامی یزد ۷ مرد بهائی به جرم جاسوسی و خیانت به ملت مسلمان ایران به مرگ محکوم و سحر گاه روز هفدهم شهریور در یزد تیر باران شدند...» و در توجیه این جنایت می نویسد: «مرکز اسناد ملی انقلاب اسلامی صراحتاً محفل بهائیان یزد را یکی از ارکان جاسوسی دانسته...» ملاحظه کنید که چه شهادی از این بالا تر و قابل اعتمادتر (موضوع شاهد شغال و بقیه داستان). ولی متأسفانه کسی نبود که بپرسد که آخرین هفت جاسوس در شهر کویری یزد چه می کردند.

۹- اعضای محافل ملی ایران و محفل روحانی طهران را که افراد امین جامعه بودند بدون محاکمه به قتل رساندند.

۱۰- پروفیسور منوچهر حکیم استاد دانشگاه را که هزاران طیب برای ایران تربیت کرد و به تصدیق دوست و دشمن مظهر اخلاق و انسانیت بود و دکتر مسیح فرهنگی را که خاطره خدمات پزشکی او هنوز در ذهن گیلانیان زنده است و دکتر فرامرز سمندری استاد دانشگاه تبریز را که شهری شفیقه اخلاق و انسانیت او بود به دلیل بهائی بودن، به قتل رساندند.

۱۱- صد ها بهائی دیگر را در نقاط مختلف ایران به گناه بهائی بودن اعدام نمودند.

نکته جالب اینکه در مورد همه این افراد د از دختر ۱۵ ساله گرفته تا پیر مرد ۸۵ ساله اتهام جاسوسی مشترکاست و از عجایب اینکه اتهام جاسوسی فقط برای یک کشور نبوده بلکه برای همه ممالکی که با ایران ارتباط داشتند در زمان های مختلف این اتهام را وارد آوردند. روس و انگلیس و اسرائیل و آمریکا. و کسی نیست از آنان بپرسد وقتی که طبق مدارک موجود دول مذکور، بعضی از رجال سرشناس مسلمان را برای تأمین منافعشان با پرداخت رشوه می خریدند دیگر چه احتیاجی داشتند که جامعه ای متشکل از خانواده ها با بچه و زن و مرد با هزاران آثار و نوشته به وجود بیاورند و در سراسر دنیا پراکنده نمایند تا عده ای از آنان در ایران جاسوسی کنند و این ها چه جاسوسانی هستند که در همه دوره ها بطوری که ذکر شد تحت فشار بوده اند و هیچ گاه نوبت رفاه و آسایش شان نمی رسد، و چگونه است که در هیچ کشور دیگری متهم به جاسوسی نشدند و چرا هیچ گاه عقیده خود را پنهان نداشته و نمی دارند و اگر از عقیده خود بر می گشتند فوراً اتهام جاسوس بودن از آنان برداشته می

حالی که سال ها قبل از تشکیل حکومت اسرائیل دو قدرت بزرگ منطقه یعنی دولت های ایران و عثمانی حضرت بهاء الله و همراهان را از طهران به بغداد و بعد از بغداد به استانبول و از استانبول به ادرنه و سر انجام در سال ۱۸۶۸ به عکا تبعید کردند که در آن زمان در حوزه حاکمیت حکومت اسلامی بود و در همان شهر حضرت بهاء الله دارفانی را وداع کردند لذا آن منطقه برای بهائیان از امکان مقدسه بوده و مرکز جهانی بهائی می باشد ولی دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ یعنی حدود ۸۰ سال بعد از ورود حضرت بهاء الله به آن منطقه تشکیل گردید.

بعد از انقلاب نیز با آنکه انتظار م دریافت در حکومتی اسلامی حق و عدالت بیشتر رعایت شود وضع بدتر شد و همان اتهامات دوران قبل با خشونت و بی عدالتی بیشتری رخ گشود بدون آنکه مانند گذشته حق جواب دادن داشته باشند و اکثر این اتهامات با کلماتی غیر مؤدبانه و تحقیر و توهین همراه بوده است که حد اقل آن بکار بردن عنوان فرقه ضاله است که پیش از کلمه بهائی به کار می برند. اگر این مدعیان انصاف و عدالت معتقد به گمراه بودن بهائیان هستند آیا اخلاقاً مجاز می باشند جامعه ای را که عنوانش در تمام مجامع بین المللی و دائره المعارف ها بهائی یا دیانت بهائی است فرقه ضاله بنامند؟ آیا عدم اعتقاد این افراد به دین بودن آیین بهائی و الهی بودن مؤسس کافیت است که به آن عنوان فرقه بدهند؟ و آیا در این صورت به چندین بلیون پیروان ادیان قبل از اسلام که حضرت محمد را از جانب خدا نمی دانند حق می دهند که مسلمانان را فرقه ضاله یا ضاله (گمراه) بنامند؟ ویا اگر کسی به فلسفه ادیان و الهی بودن هیچ یک از آنها معتقد نیست پس چه وجه تمایزی در میان آنها می بیند که یکی را دین خطاب می کند و دیگری را فرقه؟ این نوع تبلیغات همراه با ندادن اجازه جواب طی سال ها آنقدر زیاد بوده که در ذهن کسی نیز که از رؤسای کمونیست ها در ایران بود تأثیر گذاشت بطوری که در کتابش می نویسد دیانت بهائی دینی ساختگی است و کسی نبود از این نویسنده محقق. بپرسد از نظر شما که به خدا و پیغمبر عقیده ندارید تقسیم ادیان به ساختگی و غیر ساختگی چه معنی دارد؟ و اصولاً در مکتب شما دین غیر ساختگی یعنی چه؟

در دوران بعد از انقلاب این مظالم از حدود وارد آوردن اتهام و افتراء گذشت و به تخریب و کشتار و اخراج انجامید که به ذکر پاره ای از آنها می پردازد.

۱- آتش زدن و تخریب منازل و محل کسب، قبرستان ها و جلو گیری از دفن اموات در تعداد زیادی از نقاط ایران از جمله: وادقان، جوشقان، جاسب، ده بید، آباده، نوک بیرجند، بشرویه، منشاد، رستاق، شهسوار، بهنمیر، عربخیل، بابلسر، سیسان و ده ها نقاط دیگر

۲- عده زیادی از بهائیان را به اتهامات واهی نادرست زندانی نمودند.

۳- جوانان بهائی را به دانشگاه ها راه نمی دهند.

۴- هزاران نفر از کارمندان بهائی را اخراج نمودند و حقوق بازنشستگی باز نشستن بهائی را به بهانه آنکه بهائی از بیت المال نباید وجهی دریافت نماید قطع کردند در حالی که حقوق بازنشستگی بیت المال نیست بلکه وجهی است که خود کارمند در دوران خدمت پرداخته است.

۵- اماکن متبرکه و تاریخی بهائی و کلیه املاک و مؤسسات مربوط به جامعه بهائی را از قبیل مراکز اداری، بیمارستان و خانه های سالمندان و بینویان و حتی گورستان ها را تصرف کردند (والبته در این اماکن غصبی نماز گزارند) و برای توجیه اعمال خود دلالتی مضحک ارائه دادند. یکی از موارد آن رأی دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، شعبه ۱۱ در مورد بیمارستان میثاقیه است که از تأسیسات خدماتی جامعه بهائی بود در این رأی آمده است:

...مؤسسين بیمارستان میثاقیه... پیروان فرقه ضاله بهائیت هستند با وابستگی به رژیم منطبق پهلوی بیمارستان مزبور (دراصل حکم مذکور) به یک مرکز عمدۀ بهائیت و تبلیغات ضد اسلامی در آورده اند و با کسب در آمد های هنگفت نامشروع کمک های مالی متعددی به بیت العدل اسرائیل نموده و در جهت حفظ منافع امپریالیزم و صهیونیسم بین المللی کوشیده اند. در این بیمارستان که بسیار معظم و دارای تشکیلات مهم و مفصلی می باشد اولین دانشکده بهائی رسمی تحت پوشش آموزشگاه

- شد و کشته نمی شدند. نکته حیرت آور اینکه یکی از اتهامات همین مردمی که متهم به جاسوسی برای اسرائیل می شوند پرداخت پول به اسرائیل است این از نوادر تاریخ است که کسی به کشوری پول بدهد تا بتواند برای آن کشور جاسوسی نماید. واقعیت این است که بهائیان گاهی برای مخارج تعمیرات و نگهداری اماکن مقدسه شان به اسرائیل پول می فرستادند کما اینکه شیعیان ایران نیز برای تعمیرات اماکن مقدسه خود جوهی به کربلا و نجف می فرستادند و این امر دلیل جاسوسی برای کشور عراق نبود.
 - هم وطن عزیز و ارجمند نکته مایه تأسف این است که با وجود گسترش دیانت بهائی در جهان و بعد از گذشت ۱۶۳ سال از ظهور آیین بهائی اطلاعات کمتر هم وطنان ما در مورد آن بسیار اندک و محدود به همین بد گوئی ها و اتهاماتی است که پاره ای از آن ها ذکر گردید. و متأسفانه اکثر افراد حتی تحصیل کرده هم تحت تأثیر همین تبلیغات از هر گونه تحقیقی خودداری نمودند و این مسئله انگیزه تقدیم این یادداشت به شما گردیده است. منظور از تقدیم آن به هیچ وجه این نیست که شما اعتقادات بهائی را بپذیرید مخصوصاً در این ایام که به علت اعمال مدعیان دین همه از دین و ایمان بیزار شده اند بلکه منظور این است که با توجه به شرایطی که در مین ما پیش آمده اقلأ نسبت به فلسفه و اعتقادات بهائی آگاهی یابید و دلیل اصلی مخالفت و تبلیغات بر علیه این دیانت را که در ذهن وافکار افراد با حسن نیت نیز تأثیر سوء نموده در یابید.
 - بهائیان به همه ادیان احترام گذاشته و آن ها را آموزگاران یک مکتب می داند که متناسب با پیشرفت بشر و به اقتضای نیاز انسان در هر بره ای از زمان به اراده الهی ظهور می نمایند.
 - بهائیان معتقد هستند که اگر خداوند در هر دوره ای پیامبرانی را با تعالیم متناسب با آن دوره برای هدایت بشر می فرستد همان طوری که تا کنون فرستاده است دلیلی ندارد که این لطف و فیض الهی به پیامبر بخصوصی ختم گردد و اگر در هر ظهوری در گذشته اکثریت پیروان دین قبلی نه تنها به پیامبر جدید ایمان نیاوردند بلکه به آزار و اذیت پیروانش پرداختند دلیلش را باید در غفلت آنان و یا تبلیغات و تلقینات رهبران مذهبی شان که ظهور جدید را موجب کاهش نفوذ و مغایر منافعشان در جامعه می پنداشتند جستجو کرد شرایطی که برای آیین بهائی نیز پیش آمد. اعتقادات و تعالیم بهائی که شمه ای از آن را در زیر ملاحظه خواهید نمود اگر هم مورد قبول قرار نگیرد مطالبی نیست که این همه ظلم و کشتار و کینه توزی را ایجاد نماید.
 - اصول اعتقادات بهائی با اصول عقائد سایر ادیان یکی است ولی احکام و تعالیم متناسب با اوضاع زمان و رفع نیاز جوامع بشری در این عصر صادر شده است:
 - بهائیان به وحدانیت خداوند معتقدند و پیامبران را مظاهر صفات باری تعالی می دانند که به اقتضای زمان و به مشیت الهیه جهت هدایت انسان ها در هر دور و زمانی ظهور نموده و خواهند نمود.
 - بهائیان اعتقاد دارند که بشر در سیر تکامل خود به مرحله اعلا و وصول به وحدت عالم انسانی خواهد رسید و همه کوشش های آنان باید در جهت رسیدن به این مرحله که هدف نهائی دیانت بهائی است باشد.
 - از نظر بهائیان کلیه افراد بشر از ملیت ها و نژادها و رنگ ها و اجناس متساوی الحقوق اند.
 - در تعلیمات بهائی تشبث به جنگ و زور و کشتار مردود است و حل مسائل دنیا باید به طریق محبت و مشورت باشد. «زیرا عالم به محبت خلق شده و کل به و داد و اتحاد مأمورند»
 - ترک تعصبات جاهلیه اعم از تعصب مذهبی، نژادی، سیاسی و ملی از نظر بهائیان لازمه وصول به صلح حقیقی و وحدت عالم انسانی است.
 - بهائیان به جامعه بشری اعلام می کنند که «مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است آن را سبب عداوت و اختلاف نمائید»
 - به اعتقاد بهائی علم و دین باید موافق یکدیگر و مانند دو بال که برای پرواز عالم انسانی ضروری است باشند.
 - بهائیان رفاه و سعادت عالم انسان را موکول به تعدیل معیشت عمومی می دانند.
- از جمله تعالیمی که طرحش در زمان خود و حتی امروزه حالت انقلابی دارد و تا حد زیادی کینه توزی و مخالفت رهبران دینی را توجیه می نماید تعالیم زیر است:
 - منع مداخله در کار دیگران درحالی که «امر به معروف و نهی از منکر» از اصول پذیرفته شده جامعه مذهبی آن زمان و بهانه دخالت در کار دیگران بود (و هنوز هم هست).
 - تجلیل از موسیقی زمانی که اغلب علماء آن را حرام می دانستند.
 - منع دست بوسی (درحالی که بوسیدن دست علماء وسیله تشخیص آنان بود)
 - منع تعدد زوجات
 - منع استفاده از خزینه حمام های عمومی. (در حالی که با وجود بهداشتی نبودن خزینه ها استفاده از آن ها را از نظر مذهبی لازم می شمردند)
 - منع تقیه (یعنی نهی از دروغگوئی ولو اینکه منافع شخص ایجاب نماید)
 - تساوی حقوق زن و مرد (که یکی از مظاهر آن ظهور بانوئی چون طاهره بود که به فتوای یکی از مجتهدین به قتل رسید)
 - تحریر حقیقت و ترک تقلید (منع تقلید از دیگران در امور دینی)
 - منع نماز دسته جمعی (یعنی در آیین بهائی نماز خواندن احتیاج به رهبری فرد دیگری ندارد. تنها نمازی که بطور جمعی خوانده می شود نماز میت است که مرده در جلو قرار می گیرد و پیشنمازی در میان نیست)
 - واز همه مهمتر حذف شغل مذ هبی است یعنی در جامعه بهائی امور اداری جامعه توسط کسانی اداره می شود که سالی یک بار توسط افراد جامعه انتخاب می گردند واز جمله انجام مراسم مذهبی مثلاً مراسم تدفین و نماز میت یا انجام مراسم عقد را افرادی که انتخاب شده اند با وجودی که مشاغل مختلف دارند اجرا می کنند. که ممکن است از بانوان یا آقایان باشند ولی این کار را به عنوان یک شغل انجام نمی دهند و از این بابت مزدی دریافت نمی نمایند یعنی راه سوء استفاده مادی در امور مذهبی و روحانی بسته شده است.
 - نفس ظهور دینانی جدید و مواردی که ذکر شد علت اصلی کینه توزی ها بود ولی هیچ گاه به عنوان دلیل مخالفت ها مطرح نشد و هیچ گاه تعالیم بهائی را مطرح نکردند و کتاب های بهائی را که متضمن اعتقادات بهائی است اجازه انتشار ندادند و یا خود منتشر نکردند (زیرا بیم آن داشتند که طبقات روشنفکر و تحصیلکرده را جلب نماید کما اینکه در ایران در صد بهائیان نسبت به کل جمعیت یک درصد ولی در صد دانشجویان بهائی نسبت به کل دانشجویان حدود ده درصد بوده است) ولی در عوض به نشر آکاذیب و اتهامات خلاف حقیقت بطوری که دیدیم پرداختند. بیان این اتهامات هر چند از طرف کسانی که منافعشان با پیشرفت دیانت بهائی مورد تهدید قرار می گرفت قابل درک بود ولی قبول و تکرار آن توسط جامعه روشن فکر هیچ گاه برای نگارنده قابل توجه نبود و آنان جز در یکی دو مورد استثنائی نسبت به مظالم وارده به جامعه بهائی لاقلاً به عنوان افرادی که به حقوق بشر معتقدند اعتراضی نکردند ولو اینکه اعتقادات و تعالیم آن را قبول نداشته باشند.
 - هموطن ارجمند بسیاری از شما اگر اقوام یا دوستان بهائی نداشته اید لابد با بعضی از بهائیان آشنا بوده اید و حسن رفتار و صداقت و امانتشان را ستوده اید و حتی تأسف خورده اید که چنین شخصی با این صفات پسندیده حیث که بهائی است. آیا زمان آن نرسیده که با توجه به حوادث سالهای اخیر ریشه های مخالفت و مظالم وارده به جامعه بهائی را در یابید؟ و در باره اعتقادات آن مطالعه فرمائید تا قضاوت شما در باره آن متکی به مطالعات خودتان باشد نه افرادی که از بیم از دست رفتن منافعشان بر علیه جامعه بهائی تبلیغ می کنند.
 - این یادداشت را با یاد مردان و زنانی که پایان می برم که در نهایت مظلومیت در راه اعتقادات خویش که اساسش بر خدمت و محبت به عالم انسان است جان باختند. عده ای از آنان را از نزدیک می شناختم در میان آنان از دختر ۱۵ ساله که گناش معلمی درس اخلاق بیچه هابود تا پیر مرد ۸۵ ساله کشاورز که اتهامش جاسوسی بود. و از استاد دانشگاه طهران گرفته تا

کشاورز یزدی دیده می شد آنان نه با کسی مبارزه و دشمنی داشتند نه عضو حزبی بودند نه مال کسی را خورده بودند گناهشان فقط محبت بود. محبت به همه مردم حتی به کسانی که به دستور آنان به میدان اعدام کشیده شده بودند و یا مجری حکم اعدام بودند. تردیدی ندارم که ارواح پاک این بی گناهان ارواح پاک دیگری را به دریافت حقایق یاری خواهد نمود.
با تقدیم احترام

شباهت های...!

علاوه بر ردیه هائی امثال آیام که به ظاهر توسط يك روزنامه منتشر شده، و يا فصل نامه شماره ۱۷، که دو ماه پس از آن توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش های سياسی در دسترس عموم قرار گرفت، ردیه هائی نيز در اين ۳۰ سال نشر یافته که آشکارا توسط مقامات مسئول دولتی تهیه گردیده است، و از اين جهت می توان نام آنها را «ردیه های دولتی» گذاشت. یکی از آنها بيانيه رسمی دولت جمهوری اسلامی ايران، تحت عنوان «بهائيت، منشاء و نقش آن» می باشد که کاملاً با ردیه های به ظاهر غير دولتی شبیه است. در زیر بيانيه «نماینديگی جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل» مورخ آگست ۱۹۸۳ را درياسخ به آن که از قضا جواب جامع و مختصری به آیام نيز محسوب تواند بود، تقديم می نمايد.

توضیحاتی درباره بیانیه رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران تحت عنوان «بهائیت، منشاء و نقش آن»

نماینديگی جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل، آگست ۱۹۸۳
به عنوان بخشی از مبارزات مستمر دولت جمهوری اسلامی ایران برای بی اعتبار ساختن دیانت بهائی، این دولت اخیراً بیانیه ای رسمی تحت عنوان «بهائیت، منشاء و نقش آن» انتشار داده است.

مقصود عنوان شده برای انتشار این بیانیه ارائه و روشن ساختن حقایقی درباره دیانت بهائی است. اما به توجه به لحن تند و اشتباهات و اغلاط آشکار و تناقضاتی که در آن موجود است و با توجه به نوع مدرک که به هیچ وجه قانع کننده نمی باشد، این مسأله واضحاً مشهود است که بیانیه ابداء انطباق و توجهی به حقایق و واقعیات نداشته بلکه صرفاً به منظور بدنام کردن جامعه بهائی صدور یافته است.

هدف واقعی از صدور این بیانیه آنست که از ادعای دولت ایران مبنی بر اینکه دیانت بهائی يك گروه با ماهیت سياسی مخرب می باشد حمایت نماید و به همین دلیل و بهانه تضيیقات وارده و اعدام بهائیان در ایران را موجه قلمداد نماید و مهمتر از همه هدف اصلی تضيیقات وارده بر جامعه بهائی را بپوشاند و مخفی سازد. انگیزه و علت واقعی بطور کاملاً ساده تعصب مذهبی کهنه و قشری است.

در اوائل ظهور دیانت بهائی که منشاء و مبدأ آن ایران و در اواسط قرن پیش بود رؤسای دینی کشور دلائل واقعی خود را برای مخاصمت و مخالفت با این دیانت جدید به هیچ وجه پنهان و کتمان نمی نمودند. فقط همین نکته که ظهور دیانتی بعد از اسلام برای مسلمانان شیعه بنیاد گرا تحقیر آمیز و غیر قابل قبول بود مطرح می گردید. زیرا دیانت بهائی را به عنوان يك بدعت خطرناک شمرده و مؤمنین به آن را مرتدی که مستحق مرگند می دانستند. در قتل عامهای دسته جمعی که بوسیله آنان تنظیم شد، بیش از ۲۰۰۰۰ نفر از مردان، زنان و کودکان به طور وحشیانه ای کشته شدند. اما با گذشت و تغییر زمان شعارها و استدلالات آنان دستخوش تغییر گشت. در قرن بیستم ایده جدید در خصوص تحمل و احترام به عقاید مخالف دینی در ایران نیز نفوذ یافت و رهبران مذهبی بنیادگرا متوجه شدند که جهت حمله به دیانت بهائی فقط بر مبنای اصول عقیدتی و دینی دیگر نمی توانند حمایت عامه مردم را جلب کنند. ماده گرای، نفوذ افکار غیر مذهبی در بین طبقات جامعه تحصیل کرده که ملیت را به جای مذهب پذیرفته بودند تأثیر عمیقی به جای نهاده بود. برای آنکه افراد را بر ضد هموطنان بهائی خود تحریک نمایند لازم بود که آنان را متهم به وطن فروشی و انگیزه سياسی داشتن نمایند. اتهامات بی اساس و جعلی متناسب با زمان به وسیله رؤسای دینی اختراع و به منظور تحریک و شعله

ور ساختن افکار عمومی برای ضدیت با بهائیان اشاعه یافت در نتیجه بهائیان هدف تبعیضات و تضيیقات و یورشهای مکرر در تمام دوران رژیم پهلوی قرار گرفتند. انقلاب ایران سرسخت ترین مخالفین دیانت بهائی را به قدرت رساند و ما اکنون شاهد آغاز مجدد تعصب مذهبی قشری و تضيیقات سبعانه وارده بر جامعه بهائی بشدتی هستیم که از آغاز ظهور این دیانت تا کنون بی سابقه بوده است.

دولت جمهوری اسلامی ایران که در برابر اعتراضات زیاد دول مختلف جهان نسبت به رفتار با جامعه بهائی قرار گرفته و مایل نیست که رسماً بپذیرد که بطور سیستماتیک و منظم و اصولی تضيیقات خود را بر علیه جامعه بهائی وارد می سازد اکنون سعی بر آن دارد که جامعه جهانی بالاخص دول غیر غربی را متقاعد سازد که دیانت بهائی يك تشکیلات سياسی است و پیروان آن در سراسر جهان در فعالیتهای خرابکارانه شرکت دارند.

جامعه جهانی بهائی به شدت تمام این اتهامات را تکذیب کرده و مردود می داند. دیانت بهائی يك دیانت جهانی مستقل و پیروان آن بموجب احکام آن دیانت از مداخله در امور سیاسیه و هرگونه فعالیتهای هواخواهانه و حزبی و مخرب ممنوع اند.

جامعه های بهائی در سراسر ممالک جهان وجود داشته و فعالیت آنان بر دول این ممالک واضح و آشکار است که غیر سياسی، غیر حزبی و صلح آمیز می باشد. فعالیتهای جامعه های بهائی در هر کشوری به صورت علنی و آشکار بوده و می تواند مورد بررسی دقیق قرار گیرد و جامعه جهانی بهائی از تشکیل هیئتی بی طرف برای تحقیق درباره فعالیتهای این جامعه بخصوص درباره اتهام فعالیتهای سياسی و خرابکارانه استقبال می نماید زیرا این امر برای همیشه تمام اتهامات دروغ و کینه توزانه ای را که بوسیله دولت ایران ادعا شده است باطل خواهد کرد.

جامعه جهانی بهائی در این جوابیه کوتاه قصد آن ندارد که با تشریح مفصل هرگونه افتراآت و دروغهایی که در این بیانیه جدید ایران وجود دارد بررسی، پاسخ و تکذیب نماید. بلکه فقط به جوابهای کلی زیر در باره بحث های اساسی که در آن نشریه وجود دارد اکتفا می نماید.

مقدمه (صفحه ۳)

در مقدمه بیانیه ذکر شده است که دول غربی و وسائل ارتباط جمعی در غرب به تنهایی مسئول جلب توجه به مسئله بهائیان بوده و از آن بعنوان وسیله ای برای عیب جویی و حمله به جمهوری اسلامی ایران سوء استفاده نموده اند. کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز متهم به مشارکت و همدستی در این امر شده است نویسندگان این گزارش رسماً از ذکر این مسئله که دول و وسائط ارتباط جمعی در آفریقا، آسیا، اقیانوسیه و آمریکای لاتین نیز عمل برخورد با بهائیان را محکوم نموده و متضمنین حقوق بشر در تعدادی از ممالک اسلامی نیز تضيیقات وارده بر بهائیان را بعنوان عملی خلاف تعالیم اسلامی مورد سرزنش قرار داده و اظهار تأسف نموده اند خودداری کرده اند.

مبدأ ظهور و منشاء دیانت بهائی (صفحات ۳ تا ۶، ۸ و

(۹

ادعای اینکه دیانت بهائی محصول امپریالیسم روسیه بوده و موجودیت خود را تنها مرهون فعالیتهای يك جاسوس روسی است که به نقاب ملا در آمده بود آنقدر احمقانه است که حتی علماء و فضالای اسلامی نیز آن را مورد استهزاء قرار داده اند. تمام این مبحث بر این مبنا استوار است که در اوائل ظهور دیانت بهائی چند دیپلمات روسی به مقامات مسئول ایران به منظور متوقف ساختن تضيیقات مذهبی وارده بر بهائیان مراجعه نموده اند. اما این ارتباط روسی در بیانیه، به تنهایی به عنوان يك واقعیت مورد بحث قرار گرفته و از «کتب تاریخی»^۱ بعنوان شاهد استفاده شده است.

قرار دادند با خود مدرکی که برای اثبات آن بکار رفته (مثلاً مدرک ۴ صفحه ۲۷) کاملاً متناقض است. این مدرک به روشنی واضح می سازد که گندمی که بوسيله حضرت عبدالههء كشت گرديد برآه مردم محلی فحطی زده در طی سالیان جنگ از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ مصرف شده است. همچنین از مدرک مذکور این حقیقت آشکار می شود که قشون انگلیسی تنها یکبار آن هم در آخر جنگ به آن دسترسی داشته است.

معاهده دولت انگلستان در حفاظت جانی حضرت عبدالههء در جواب و اجابت تقاضای بهائیان انگلستان بود که اطلاع یافته بودند فرمانده قوای ترک بطور علنی قسم خورده بود که حضرت عبدالههء را در جبل کرمه به صلب کند. چنین وضعیتی امروزه نیز وجود دارد که بهائیان در ممالک مختلف بحکومت های مربوطه خود برای مساعدت به همکیشان ایرانی شان مراجعه می نمایند.

این گزارش اسامی تعدادی از مقامات عالی رتبه انگلیسی را که در تشییع جنازه حضرت عبدالههء شرکت داشته اند را ذکر می نماید ولی از ذکر اینکه رؤسای ادیان اسلام، مسیحی، یهودی، و جامعه های دیگر مذهبی در ارض اقدس و مقامات بلند پایه تمام طبقات جامعه فلسطین نیز در این مراسم شرکت کرده اند خودداری ورزیده است.

ادّعی وابستگی دیانت بهائی با صهیونیسم (صفحات

۱۱ تا ۱۴):

بیانیه ایران به منظور ایجاد شبهه در ذکر رابطه سیاسی میان دیانت بهائی و صهیونیسم مجدّانه آثار بهائی را بطور وسیع بکار می برد که در آن وضع و مقام دیانت بهائی و مرکز جهانی آن در ارض اقدس ذکر شده است. بار دیگر خواننده متوجه می گردد که این مطالب کاملاً بی اساس است. بکلی فاقد محتوای سیاسی است و صرفاً حاکی از وقایع مختلفه ایست که قطعاً نشان دهنده رابطه ایست که ناگزیر بین مرکز يك تشکیلات غیر دولتی بین المللی و دولت میزبان باید وجود داشته باشد.

همان گونه که جامعه بین المللی بهائی در موارد متعدّد دیگر بیان داشته است، مرکز جهانی بهائی در قرن گذشته سالیان دراز قبل از ایجاد دولت اسرائیل مستقر بوده و هیچ گونه ارتباطی با صهیونیسم ندارد. حضرت بهاء الله شارع دیانت بهائی بدستور و فرمان دو دولت اسلامی ایران و ترکیه به ارض اقدس سرگون شدند و تا زمان صعود مبارک در سال ۱۸۹۲ در آن اقلیم مقیم بودند. مقبره مطهرشان در آنجا بر پا گشت و بدین ترتیب ارض اقدس مرکز روحانی جهانی دیانت بهائی گردید. حضرت بهاء الله بنفسه المقدّس مقرر فرمودند که مرکز روحانی و اداری آیینشان باید همیشه در يك مکان مشترکاً مستقر گردد. بنابراین مرکز اداری جامعه جهانی بهائی همواره در ارض اقدس بوده و همچنان بایستی در آن مکان باقی و برقرار بماند و بدلیل مقتضیات و مصالح سیاسی موقت نمی تواند مجدّاداً تغییر محل یابد.

در گزارش اشاراتی به این مسئله شده است که بهائیان تبرعات خود را به اسرائیل می فرستند تا صهیونیسم بین المللی را تقویت نمایند. در حقیقت تبرعات ارسال شده از طرف بهائیان در سراسر جهان به مرکز جهانی بهائی صرفاً و منحصرأ بمنظور تعمیر و نگهداری اعیان مقدّسه و اماکن تاریخیّه در ارض اقدس و امور اداری آیینشان است. باید توجه داشت که جامعه های دینی دیگر نظیر جامعه های مسلمان و مسیحی نیز برای حفظ اماکن مقدّسه خود در اسرائیل تبرعاتی می فرستند ولی دولت ایران هیچ گاه آنان را متمم نکرده است که کمک مالی به دولت اسرائیل می نمایند.

در این باره باید توجه نمود که متجاوز از يك قرن دشمنان دیانت بهائی تعداد زیادی کتب و مقالات و ردیه بر ضدّ دیانت بهائی و پیروان آن منتشر کرده و عمداً تاریخ و تعالیم آن را تحریف و سوء تعبیر نموده اند. بعنوان نمونه در این نشریات تصویر شارعین دیانت بهائی را بعنوان افرادی فاسد از لحاظ اخلاقی ترسیم و تعالیم آن را به نحوی تحریف کرده اند که به ظاهر مضحک و ضدّ اسلامی جلوه گر شود و وقایع تاریخی که شامل قربانی شدن مؤمنین بهائی است بنحوی حکایت شده که آنان را بعنوان افرادی خون آشام و جنگجو نشان دهد.

بیانیه ایران شامل نمونه های متعدّدی از این گونه تحریفات می باشد که جمیعاً با نقل قول هایی مورد حمایت قرار گرفته است. اگر تصوّر رود که این نقل قول ها مخصوصاً به خاطر انتشار این گزارش اختراع نشده باشند باید نتیجه گرفت که افرادی که آن را جمع آوری کرده اند بوفور از «کتب تاریخیّه» ردیه ضدّ بهائی نقل قول نموده و از يك افتراء برای اثبات افتراء دیگر بهره جسته اند.

علاوه بر تحریفات مذکور گزارش شامل اشتباهات بزرگ و اساسی درباره حقایقی است که به آسانی می توان درباره آن تحقیق نمود. چون این مسائل تأثیری در مباحث ضدّ بهائی این گزارش ندارد، لذا می توان تصوّر نمود که اشتباهات اخیر عمدی نبوده بلکه وجود این خطاها بطور وضوح عدم تمایل کلی نویسندگان را به صحت مطالب نشان می دهد.

ادّعی وابستگی میان دیانت بهائی و استعمار (صفحه ۶

تا ۱۱)

مؤلّفین بیانیه کوشش زیادی کرده اند که در آثار رسمی و اصیل بهائی (بخصوص در کتاب قرن بدیع) اشاره و مطالبی درباره دول مقامات رسمی دولتی غربی بیابند. آنجا که چنین مطلبی یافت شده است بعنوان مدرکی دال بر نوعی رابطه غیر مجاز پنهانی بین دیانت بهائی و دول غربی ارائه گردیده است. خواننده ای که این «مدرک» را مطالعه می کند درمی یابد که هیچ پایه و اساسی ندارد. در سراسر تاریخ دیانت بهائی تعدادی دیپلمات اعم از شرقی و غربی صرفاً به دلالت بشر دوستانه خواسته اند که به بهائیان ستمدیده و مورد شکنجه واقع شده کمک نموده و درباره آنان به مقامات رسمی مراجعه و خواسته اند که دست از تزییقات بردارند. در کتب بهائی اینگونه اقدامات که در گذشته غیر عادی نبوده همان گونه که اکنون نیز غیر عادی نیست و همچنین موارد مشابهی از اقدامات دول جهان (نه تنها دول غربی) درباره اقدامات رسمی آنان و شناخت دیانت بهائی، مقام و تعالیم آن با حق شناسی و احترام ثبت و یاد شده است. اشاره هایی در این باره در حالی که بوضوح بیانگر جنبه انسانی و بیغرضانه بسیاری از دول می باشد نمی تواند بعنوان مدرکی برای ارتباط و سازش سیاسی میان این دول و دیانت بهائی تلقی گردد. در این گزارش کوشش بیشتر برای تمهید مدرک به منظور توجیه برخی «وابستگی استعماری» ذکر حوادث فلسطین در جنگ بین المللی اول است که بنظر آنان در اصل کشمکش بین اسلام و قدرتهای استعمارگر بوده است. گزارش به غلط مطرح می سازد که حضرت عبدالههء (معروف به عباس افندی) پسر شارع دیانت بهائی بعنوان عامل دولت انگلیس در فلسطین بوده و در حالی که افراد بومی در قحط و غلا بودند گندم ذخیره و در اختیار قشون انگلستان قرار داده و به همین دلیل مورد حفاظت قرار گرفته، پاداش مالی داده شده و بالاخره لقب (knight) از طرف دولت انگلستان در ازاء خدمات مذکور به ایشان اعطاء گردیده است.

این نسبتهای نابجا که بعنوان «حقیقت» ذکر شده است چیزی جز تحریف فاحش و وقیحانه نیست. حضرت عبدالههء هرگز وجهی از دولت انگلستان دریافت نموده و بلحاظ تقدیر از خدمات بشر دوستانه خود به افتراء و مستمندان فلسطین در جنگ جهانی اول لقب (نایت) به ایشان اهداء شده است، ادّعی (صفحه ۱۰ پاراگراف ۴) مبنی بر اینکه حضرت عبدالههء در حالی که مردم محلی در قحطی بسر می بردند گندم در اختیار ارتش انگلستان

ادّعی اینکه دیانت بهائی حزبی سیاسی است نه يك دیانت (صفحات ۱۴ و ۱۵)

قسمت اعظم بحث مربوط به این ادّعی کذب و مسائلی نظیر «وابستگی روسی» «وابستگی استعماری» و «وابستگی به صهیونیسم» که در آن کاملاً از «کتب تاریخی» استفاده شده است قبلاً مورد بحث قرار گرفته و بطلان و بی اعتباری آن ثابت گشته و دیگر نیازی به بحث بیشتر ندارد. تنها افتزای جدید یعنی اینکه بهائیان حامی سیاسی شاه فقید بوده اند در صفحات بعد مشروحاً ذکر خواهد شد. (صفحات ۹ تا ۱۱)

ایرادات نسبت به نمونه هائی از تعالیم بهائی (صفحات ۱۷ تا ۱۵)

در این قسمت گزارش ایران گردآورندگان احکام دیانت بهائی را بطور ناقص ذکر و یا آن را به غلط تعبیر کرده اند و در مواردی نیز احکامی را خود اختراع نموده اند. چنانچه بخواهیم در مورد چنین مسائل ایدئولوژیکی نیز توضیح دهیم بحث به طور نامناسبی به درازا خواهد کشید.

بر خلاف آنچه که منظور گزارش بوده است هیچ گونه کتمان و یا مفهوم مشثومی در هیچ يك از تعالیم دیانت بهائی وجود نداشته و تمام احکام بهائی می تواند بطور آشکار مورد مطالعه و مداخله قرار گیرد و هر کس قادر است درباره آن سؤال و تحقیق نماید.

این ادّعا که بهائیان به موطن یا کشوری که محل اقامت آنانست وفادار نیستند تحریف عمدی تعالیم دیانت بهائی است که از تابعین خود مضمراً می خواهد و نصیحت می نماید که اتباع وفادار مملکت خود بوده و وطن پرستی آگاهانه و عقاقلانه ای را توصیه می نماید ولی ملت پرستی افراطی و بی پایه را مردود دانسته و عقیده دارد در این عصر باید هدف و آرمان بشریت تأسیس وحدت عالم انسانی و جمیع ملل و نحل باشد نه صرفاً بترویج منافع و مصالح ملی.

همان طور که در گزارش آمده است «عدم مداخله در امور سیاسی» در حقیقت یکی از تعالیم اساسی دیانت بهائی است. اما این ادّعا که «عدم مداخله در امور سیاسی» بعنوان پوششی برای عملیات خرابکاری است» بهمان اندازه کذب است که واضح البطلان می باشد. بطوری که قبلاً ذکر شد بهائیان بموجب تعالیم خویش از هر نوع فعالیت مخرب ممنوع اند.

ادّعی اینکه دیانت بهائی همکاری با حکام ظالم را توصیه می نماید تحریف احکام آن دیانت است که پیروانش موظف به وفا و صداقت و اطاعت از دولت در مملکتی که در آن زندگی می کنند، بدون توجه به شکل یا نوع و موقعیت سیاسی حکومت می باشند.

بالاخره اندک اثری از حقیقت در این ادّعا که «دیانت بهائی عداوت سرسختانه با اسلام داشته و معتقد است که تمام مسلمین در سراسر جهان باید نابود گردند» وجود ندارد. هیچ نشانه ای در آثار بهائی وجود ندارد که حتی بتوان امکان داد چنین مطلبی تعبیر گردد و کاملاً آشکار است که این ادّعی تحریک آمیز در گزارش مخصوصاً به منظور ایجاد عناد و عدم اعتماد برای خوانندگان مسلمان و دول اسلامی درج گشته است.

در حقیقت دیانت بهائی حامی و مدافع وحدت ادیان بوده و تعلیم می دهد که تمام بی حرمتی ها، عدم تحمل، تعصب و تبعیض دینی بایستی از بین برود. اجمالاً نحوه برخورد و روش بهائی در برابر سایر ادیان به این طریق تلخیص می گردد و قابل ذکر است. در حالی که پیروان سایر ادیان معتقدند که ظهورات الهیه با پیامبر آنان خاتمه یافته، دیانت بهائی پیشرفت و استمرار ظهورات مقدّسه را تعلیم می دهد و حضرت بهاءالله شارع دیانت بهائی مریی اخیر الهی اما نه آخرین آنان می باشند که برای هدایت بشر ظهور فرموده است. همچنین بهائیان معتقد به وحدت اساسی جمیع ادیان بزرگ عالم بوده و شارعین ادیان الهی را ملهم به الهامات ربانیه و محترم و معزّز می دارند. (در

حقیقت به استثناء نفس دیانت اسلام آیین بهائی تنها دیانت مستقل جهانی است که قرآن کریم را بعنوان کتابی آسمانی می شناسد. از این جهت برای يك فرد بهائی مخالفت، تحقیر و یا تخریب ادیان دیگر انکار یکی از اساسی ترین اصول و مبادی دیانتی است.

ادّعی همکاری میان بهائیان و رژیم پهلوی و ساواک (صفحات ۱۸ تا ۲۱):

این ادّعا که بهائیان با رژیم شاه فقید همکاری نموده و از او حمایت کرده اند از این حقیقت سرچشمه می گیرد که بموجب تعالیم دیانت بهائی بهائیان به حکومت کشور خویش وفادار بوده و بالتبّیجه بهائیان ایران به تشکیلات سیاسی و یا تشکیلات مخرب می نمودند نبودند همین اصل در زمان حاضر بوسیله بهائیان در برابر رژیم جدید نیز رعایت می شود این ادّعا که بهائیان با ساواک همکاری داشته اند نیز بهمان نسبت کذب است، مقامات مسئول ساواک نظیر پرویز ثابتی که او را بهائی شناخته اند هیچ گاه بهائی نبوده اند.

با عدم توجه به این حقیقت (که باید به خوبی از آن آگاه باشند) که تمام جامعه بهائی در معرض تبعیضات و تزییفات عدیده به استثناء اعدام بخاطر دیانتشان در سراسر دوره پهلوی بوده اند و اینکه ساواک یکی از عوامل اصلی بود که بر علیه بهائیان اقدام می کرد، گردآورندگان گزارش بطور غیر منطقی در صفحه ۱۸ بیان می نمایند که «قسمت اصلی سازمان حکومت معدوم شاه مخصوصاً ساواک بوسیله بهائیان اداره می شد».

گزارش در ادامه این بحث ۱۳ نفر را بعنوان بهائی ذکر می نماید. نظیر بقیّه مطالبی که در این گزارش آمده است صورت اسامی مذکور حاوی نیمی از واقعیت است و نیم دیگر چیزی جز افسانه و توهمی تخریبی نمی باشد. هیچ يك از این مقامات سیاسی که در گزارش ذکر شده اند (هویدا، روحانی، پارسا و ثابتی) هرگز بهائی نبوده اند، همچنین لیلی امیر ارجمند، ژنرال صنیعی روزگاری بهائی بود ولی بخاطر قبول پست سیاسی از جامعه بهائی طرد گردید. اما از بقیّه که بهائی هستند هیچ يك به هیچ وجه با عملیات سیاسی یا امنیتی در رژیم شاه ارتباط و مشارکت نداشته اند. دکتر ایادی یکی از پزشکان شاه بود. آقای خادمی رئیس هواپیمایی ملی کشور بود. شاپور اسراخ يك استاد ممتاز اقتصاد و تعلیم و تربیت در پروژه های رشد و توسعه سازمان برنامه همکاری داشت. خانم ایشان مهری که روانشناس برجسته ای بود در برنامه توسعه فرهنگی گهگاه مسئولیتهایی بر عهده داشته و یا مورد مشاوره قرار می گرفته است. آقایان ثابت و یزدانی در تجارت خصوصی دست داشتند. حسین امانت يك آرشینکت ممتاز و معروف است و بدون شك نام او به این دلیل به لیست اضافه شده است که طراح مقرّ دائمی بیت العدل اعظم الهی (عالیترین مقام اداری دیانت بهائی) یا دارالتشریح که اخیراً پایان یافته بوده است.

ادّعی مدارك ساواک (صفحات ۱۸ تا ۲۱):

در اینجا دو سؤال بسیار شایان توجه در مورد این مدارك مطرح می شود. اگر (آن چنانکه بطور کذب در این گزارش آمده است) ساواک بوسیله بهائیان اداره می شد چرا این سازمان بر ضد بهائیان جاسوسی می کرده و گزارشات مضراً از این جامعه می داده است؟

نظر به اینکه تهیه کنندگان این گزارش خواسته اند این تناقض آشکار را مسکوت بگذارند سوال دیگر مطرح می گردد: با توجه به اینکه دولت فعلی ایران ساواک و تمام اعمال آن را بطور کامل بی اعتبار دانسته چرا مدارك ساواک حال بعنوان مدارك معتبر و رسمی در مورد بهائیان بکار می رود؟

در باره نفس مدارك تاریخ بعضی از جلسات بهائی و اسامی شرکت کنندگان در آن ممکنست صحیح باشد (ساواک بهائیان را شدیداً تحت نظر داشت) اما اظهاراتی که به غلط از قول بهائیان ذکر شده است آنقدر مضحک

این بحث که تزییقات در سطح وسیع بر علیه جامعه بهائی بخاطر عقاید مذهبی وجود ندارد، در برابر این حقیقت که اموال و املاک جامعه بهائی و اماکن مقدسه ایران مصادره و ضبط شده و یا ویران گشته است و هزاران بهائی بی گناه از حقوق اساسی بشری خود بطریق غیر انسانی نظیر انفصال از خدمت و شغل، قطع حقوق بازنشستگی، ضبط اموال شخصی، محرومیت از وسائل کار و ممنوعیت از تعلیم و تربیت اطفال محروم مانده اند البته متقاعد کننده نبوده و بحثی غریب و غیر واقعی است.

این ادعا (صفحه ۲۳ پاراگراف ۲ و ۵) که بهائیان مادام که در فعالیت‌های ضد حکومتی شرکت نکرده اند بموجب قانون اساسی از حفاظت و حمایت قانونی برخوردارند نیز دروغی بیش نیست. قانون اساسی ایران بهائیان را بعنوان يك اقلیت مذهبی به رسمیت نمی شناسد و بنابراین بموجب احکام اسلامی که قانون اساسی بر مبنای آن تدوین گردیده است بهائیان دارای هیچ گونه مقام، حقوق یا صیانت و حفاظتی در قانون اساسی نمی باشند. بموجب نظام قانونی فعلی و جدید حقوق اساسی زمانی به آنان اعطاء می شود که از دیانت خویش تبری نموده و «به آغوش اسلام درآیند».

علی رغم انکارهای مکرر دولت ایران روشن است که تزییقات وارده بر جامعه بهائی صرفاً بعلت عقاید دینی آنان است و همچنین بوضوح مبرهن و آشکار است که اتهامات وارده در بیانیه رسمی تحت عنوان «بهائیت»، منشاء و نقش آن «فقط اقدامی از طرف دولت ایران برای منحرف کردن توجه بین المللی از تحریکات تعصب آمیز مذهبی که باعث این تزییقات است و بمنظور هدم شهرت نیکی است که جامعه بهائی در سراسر جهان از آن برخوردار است».

تزییقات وارده بر جامعه بهائی در ایران و اتهامات کاذبه بر علیه آنان که بوسیله جمهوری اسلامی ایران وارد آمده است بطور کاملتری در نشریات جامعه بین المللی تحت عنوان «بهائیان در ایران: گزارشی از تزییقات وارده بر يك اقلیت مذهبی» مطرح و ذکر شده است. این گزارش برای اولین بار در جون ۱۹۸۱ (خرداد ماه ۱۳۶۰) به چاپ رسیده و طبع دوم آن با اضافات در جولای ۱۹۸۲ (تیر ماه ۱۳۶۱) منتشر گردیده است.

و مسخره است که ساختگی بودن آن بوضوح آشکار می باشد. این مطالب ساختگی به منظور تأمین اهداف خود ساواک است (که از لحاظ سیاسی به بهائیان حمله می کرد) و همچنین همکار عمده و اساسی ساواک، انجمن متعصب و قشری تبلیغات اسلامی (که از لحاظ دینی با بهائیان مخالفت می نمود) همکاری بین این دو گروه در حمله به بهائیان به طریق علمی و منطقی! در مجله مجاهد مورخ نهم جون ۱۹۸۰ به چاپ رسیده است. (برای اطلاع از متن کامل به گزارش بهائیان در ایران: تحت عنوان تزییقات وارده بر يك اقلیت مذهبی صفحه ۸۳ چاپ ۱۹۸۲ مراجعه فرمایید).

بخلاف ادعای مندرج در گزارش ایران هیچ فرد بهائی «اقراری» در خصوص هیچ يك از اتهاماتی که بر ضد جامعه بهائی شده است هرگز ننموده و «اقرار» مذکور در صفحه ۱۸ صرفاً نقل قولی است از يك مدرک ساواک و کوچکترین مدرکی برای حمایت از اتهامات وارده بر علیه بهائیان هرگز وجود نداشته است. مدارکی که بعنوان سند داده شده است و ۲۱ صفحه آخر گزارش ایران را در بر می گیرد یا نقل قولهای بی پایه (اسناد ۱ تا ۱۶) و یا مدارک شدید الحن و آشکارا مجعول (اسناد جعلی ۱۷ تا ۳۶ ساواک) می باشد.

عدم توانایی مقامات مسئول ایران در بدست دادن مدارک معتبر بر ضد بهائیان ایداً عجیب نیست. زیرا اصول و تعالیم دیانت بهائی در زمینه وفاداری و اطاعت از حکومت و عدم مداخله در امور سیاسی یا فعالیت‌های مخرب کاملاً اس اساس است و با تغییر دولتهاي متغیر و یا شرایط دگرگون شونده دستخوش تغییر نمی شود.

وضع برخورد دولت ایران با بهائیان (صفحات ۲۱ تا

۲۴)

قسمت نهائی گزارش ایران (در ضمن توده ای از انتقادات تلخ و نامربوط سیاسی) شامل اظهارات کاذبه چندی درباره رفتار حکومت ایران با پیروان دیانت بهائی می باشد.

در صفحه ۲۳ پاراگراف ۳ بیان می کند بسیاری از بهائیان «ماهیت امپریالیستی» دیانت خود را تشخیص داده و بنابراین از آن تبری نموده و «به آغوش مردم اسلام برگشته اند». حقیقت این است که ۳۰۰.۰۰۰ بهائی که بزرگترین اقلیت مذهبی را در ایران تشکیل می دهند در برابر تزییقات بی رحمانه اجتماعی، مالی، روانی و فشار جسمی استقامت نموده و علی رغم تمام این فشارها اعتقاد خود را از دست نداده اند و تا کنون ۱۴۲ نفر بهاوی اعدام شدن را بر تبری که بوسیله آن جان خویش را نجات دهند ترجیح داده اند و صرفاً تعداد قلبی از بهائیان از دیانت خود تبری کرده اند و آنهم در اثر فشارهای جسمی شدید و لانهای بوده است.

گزارش (در صفحه ۲۳ پاراگراف ۵) عقیده رسمی دولت ایران را بیان می کند که هیچ فرد بهائی هرگز بخاطر اعتقاداتش بوسیله دولت ایران کشته نشده است بلکه هر فرد بهائی که محکوم به مرگ شده و یا به زندان رفته است مقصر و بخاطر خیانت بر علیه کشور بوده است.

این بحث تزییقات ساریه و مداومی را که بر تمام جامعه بهائی در ایران وارد می شود توضیح نمی دهد و همچنین این حقیقت که هیچ گونه مدرکی در حمایت از اتهامات وارده بر علیه بهائیان که اعدام شده اند را ذکر نمی کند و نیز این حقیقت را از نظر دور می دارد که در موارد معدودی که يك بهائی آمادگی خود را برای تبری اعلام داشته است بلافاصله آزاد شده و از تمام اتهاماتی که بر علیه او بوده مبری گردیده است در حالی که بهائیان هم بند دیگرش که از تبری احتراز نموده اند بهمان اتهامات مشابه اعدام شده اند. این بحث مفقود شدن بعد از توقیف تمام اعضای محفل ملی بهائیان ایران و همچنین اعدام مخفی ۸ نفر جانشینان آنان را که قبلاً اعلان نشده بود بیان نمی کند. همچنین روشن نمی سازد که چرا در لیست بهائی شامل زنان و نوجوانان هم اکنون بدون جرم در زندانهای ایران نگاهداشته شده اند.

من از مفصل این باب مجملی گفتم

نمونه ای از یک مقاله در جواب چند شبهه و ایراد
علاء قدس، سایت نقطه نظر

من از مفصل این باب مجملی گفتم
تو خود ز مجمل من رومفصلی برخوان
(کمالی بخارایی)

در مرداد ماه سال ۱۳۸۰ (آگست ۲۰۰۱)، در نشریه ایران تایمز تحت عنوان «فرقه بهائی، هرگز یک دیانت مستقل نیست»، در پاسخ به نوشته اینجانب در آن نشریه در مرداد ماه ۱۳۸۰ (جولای ۲۰۰۱)، در موضوع ظهور و پیدایش آیین بابی و بهائی، مطلبی به قلم آقای صادق احمدزاده خراسانی آمده بود که لازم گردید چند سطر درباره آن نگاشته شود.

نویسنده محترم در آغاز نوشته خود چنین می‌آورد: «در صفحه ای... شرحی درج شده بود که اگر مطالب آن به دقت و با موشکافی و با استناد به مدارک و شواهد تاریخی تجزیه و تحلیل نشود موجب گمراهی و مشوب شدن ذهن خوانندگان آن روزنامه خواهد شد.»

اما شگفتا از اینکه چنانکه بر می‌آید نویسنده محترم نه تنها نوشته این جانب را «به دقت و با موشکافی» نخوانده و مدارک و شواهدی هم ارائه نداده تا بتواند بقول خودشان «از گمراهی و مشوب شدن ذهن خوانندگان روزنامه»، جلوگیری نماید، بلکه با دادن شعارهای بی‌پایه و اساس و بیان مطالب بی‌مایه و بی‌بنیاد به تکرار همان گفته‌های پیشینیان پرداخته و به زعم خود، ابواب تازه‌ای گشوده و حقایق جدیدی آشکار و هویدا ساخته و به رشته تحریر کشیده است.

نویسنده محترم، یکصد و شصت سال است که به مصداق آنکه: «کس نزند بر درخت بی بر سنگ» و از آنجایی که به قول مولانا:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد

ارباب غرض برای جلوگیری از پیشرفت آیین بهائی چه تهمت‌های بی اساس زدن و چه اتهامات ناروا، روا داشتند و چه پیرایه‌های بی‌مایه بستند. براین شیوه و روش هر چه در توان داشتند بکار بردند، اما چه سود از این همه کوش و جوش و خروش؟ زیرا هر چه شاخه‌های درخت آیین بهائی را بریدند، بر شاخ و برگ افزود و هر قدر ریشه‌هایش را از بیخ و بن بیرون کشیدند، بیشتر ریشه دوانید و هر اندازه گل و شکوفه آنرا به باد جور و جفا دادند، شکوفان‌تر شد تا سرانجام سایه‌اش همه‌جا گیر گردید و آوازه‌اش جهانگیر شد. از اینرو همه تلاش‌ها بی‌بهره و تمام کوشش‌ها عقیم و بی‌ثمر گشت. آری، گذشته آینه آینده است، در آن بنگرید که شاید آگاه شوید.

هموطن گرامی، بهائیان آیین بهائی را یک دیانت مستقل و الهی می‌دانند و چنانچه شما نمی‌دانید، دلیل بر عدم استقلال و الهی نبودن آن به هیچ روی نمی‌تواند بشمار آید. بهائیان به پند و سفارش حضرت بهاءالله، آنچه را دارند به دیگران می‌نمایند، اگر مقبول افتاد، مقصود حاصل و گرنه تعرض باطل. از این رو چنانچه این موضوع پسند و مقبول طبع شما نیاید، اعتراضی ندارند و شکوه و شکایتی برنیاورند.

یهودیان و مسیحیان آیین اسلام را آئین مستقل و الهی نمی‌دانند. اینک آیا بایستی این عدم قبول و شناسایی را ملاک و معیار عدم استقلال و الهی نبودن آیین اسلام بر شماریم؟ در صورتی که مسلمانان برابر آیات قرآن ادیان یهود و مسیح را الهی می‌شناسند. آیا مسلمانان حضرت زرتشت و آیین او را الهی می‌دانند و آیا زرتشتیان آیین اسلام و پیامبر آن را آسمانی می‌خوانند؟ پاسخ در هر دو صورت منفی است.

نویسنده محترم، شما که از آیین بهائی اطلاع و آگاهی بسنده و کافی ندارید و آنچه را هم که می‌دانید از مقوله‌های شنیده‌ها و مسموعات و خواندن چند جزوه و کتاب رذیه است چگونه به جرأت و صراحت در نوشته‌تان آورده‌اید که: «مبلیغین این فرقه همواره و بهر ترتیب که توانسته‌اند و برای اینکه بتوانند به

«مانیفست» و «متون سیاسی ولی به ظاهر مذهبی» خود رنگ آسمانی و الهی بدهند، هر بخش از نوشتار و گفتار خود را به نحوی و حتی با تفسیر و تحریف مربوط و منسوب به قرآن یا تورات یا انجیل و در ادامه تعلیمات پیامبران قبلی خوانده‌اند؟»

آیا مراد و منظورتان از مانیفست و متون سیاسی ولی به ظاهر مذهبی چه چیز است؟ تا کون شنیده نشده است که کسی آثار و نوشته‌های بنیانگذار آیین بهائی را مانیفست و متون سیاسی نامیده باشد. آیا هدف از بکار بردن این واژه‌ها این است که بگوئید آیین بهائی جنبه سیاسی دارد و یا اینکه با مرام «کمونیستی» در ارتباط است؟ توضیح آنکه واژه «مانیفست» در لغت به معنای بیانیه و اعلامیه و غیره آمده و کتاب معروف کارل مارکس فیلسوف و اقتصاددان آلمانی و فریدریش انگلز اقتصاددان و سیاستمدار آلمانی که سرلوحه مرام و بیانیه حزب کمونیسم بشمار آمده و بسال ۱۸۴۸ میلادی در شهر لندن از سوی نخستین انجمن کمونیستها انتشار یافته، نیز بدین نام نامیده شده است. نویسنده می‌نویسد: «اما در کتاب کشف الحیل نوشته منشی بهاءالله که همراه رئیس خود در عکا و حیفا بوده و در آنجا هم به لوح‌نویسی مشغول بوده، چگونگی صدور الواح دقیقاً توضیح داده شده و از آن همه توضیحات هیچ گونه تماس و ارتباط خارق‌العاده با خداوند مستفاد نمی‌شود، خاصه آنکه مطالب الواح نامبرده از جمله بدیهیات و یا تکرار مکررات بوده و از انسجام ذهنی گوینده حکایت نمی‌کند و مانند سایر کتب آسمانی از سلاست و بلاغت برخوردار نمی‌باشد.»

نویسنده محترم، آیا شما کتاب کشف الحیل را خوانده‌اید و آیا نام نویسنده آن را می‌دانید و از گذشته و پیشینه او اطلاع و آگاهی دارید؟ گویا اطلاع و آگاهی شما در این زمینه هم از مقوله شنیده‌ها و مسموعات است. باری، نویسنده کتاب کشف الحیل میرزا عبدالحسین آواره تفتی (آیتی) است. نامبرده از مبلیغین بهائی بود و کتابی هم در دو مجلد در تاریخ دیانت بابی و بهائی بنام کواکب النّزّیه به رشته تحریر کشید و در سال ۱۳۰۳ شمسی (۱۹۲۳ میلادی) در قاهره مصر به چاپ رسانید و سالی چند نگذشت که به علت خودخواهی و غرور از مخالفت و نافرمانی برخاست و به فتنه و فساد پرداخت و سرانجام از جامعه بهائیان اخراج گردید. از اینرو نامبرده از روی دشمنی و مخالفت به تلافی برخاست و به تألیف و چاپ کتابی در سه جلد با نام کشف الحیل در سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۱۰ شمسی دست زد و سرانجام در سال ۱۳۳۲ شمسی درگذشت. او در سال ۱۳۱۹ هـ. ق. (۱۹۰۱ میلادی) در ایام جوانی وسیله برادرش شیخ محمدعلی تفتی در قصبه تفت از توابع شهر یزد به آیین بهائی درآمد یعنی زمانی که مدت ده سال از درگذشت حضرت بهاءالله در عکا بسال ۱۳۰۹ هـ. ق. برابر ۱۸۹۲ میلادی، گذشته بود. از این رو نامبرده نمی‌توانسته است برابر نوشته نویسنده، منشی بهاءالله بوده و همراه رئیس خود در عکا و حیفا بسر برده و در آنجا به لوح‌نویسی مشغول شده و در چگونگی صدور الواح توضیحاتی داده باشد. روشن نیست نویسنده محترم این اطلاعات عجیب و شگفت‌انگیز را از کجا و چگونه بدست آورده است. توضیح آنکه نامبرده چنانکه خود در پایان جلد دوم کتاب کواکب النّزّیه صفحه ۳۳۵ آورده، فقط سه بار به عکا و حیفا به شرح زیر بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ هـ. ق. (در زمان حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی) سفر کرده است:

نگارنده در این سنه ۱۳۴۲ هـ. ق. (برابر ۱۹۲۳ میلادی)، بیست و دو سال است که دائماً در سفر بوده چند مرتبه در اکثر مدن و قری و قصبه‌جات وطن خود که مملکت ایران است سیر نموده و چند مرتبه به قفقاز و دفعه‌ای به ترکستان و سه سفر به بلاد عثمانی و سوریا و فلسطین و بر الشام و سفری به بر مصر و اکثر بلاد عرب و اخیراً به اروپا رفته. تقریباً یکصد و شصت مدینه و قریه و قصبه از مراکز بهائیان ایران و پنجاه مرکز از مراکز بهائیان خارجه را سیر کرده و با هزاران نفوس کامله مطلع از قدمات و حدثاء خلط و آمیزش نموده و کتب بسیاری را که بر این امر بهر لسان نوشته شده اصل یا ترجمه آن را مطالعه نموده و کمتر امری از امور تاریخی و غیر تاریخی است در موضوع این امر که بر این بنده پوشیده مانده باشد...

نویسنده محترم، تا کنون درباره سلاست و فصاحت و بلاغت آیات کتاب قرآن مجید، آن هم از قول مؤمنان، شنیده بودیم، ولی هرگز در باره سلاست و فصاحت و بلاغت کتابهای تورات وانجیل در جایی نخوانده و حتی از زبان و بیان پیروان آن ادیان نیز نشنیده بودیم و روشن نیست نویسنده، این اوصاف را از کجا به ارمغان آورده و از چه کسی شنیده و یا خود چگونه دریافته است؟ توضیح آنکه موضوع بلاغت و فصاحت قرآن مجید نیز از قرن سوم هجری قمری به بعد بتدریج مطرح شد و دلیل و نشان اعجاز آن تلقی گردید. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر فصاحت و بلاغت و سلاست قرآن شریف را ملاک و معیار حقیقت و اعجاز آن بشمار آریم، آیا این تنها و فقط به گروهی محدود از ادبا و علماء و فصحاء و بلغاء اختصاص نخواهد یافت و دیگران از آن بی‌بهره و محروم نخواهند ماند؟ آیا در صدر اسلام، ابوذر چوپان و سلمان پارسی و بلال حبشی و امثال آنان، هیچ کدام بخاطر فصاحت و بلاغت و سلاست آیات قرآن مجید، حقیقت و راستی پیامبر اسلام و آیین او را پذیرا شدند و به او گرویدند؟

افزون بر این، شما که الواح و آثار حضرت بهاءالله را نخوانده‌اید، چگونه و از کجا متون و مضامین آنرا از مقوله بدیهیات و تکرار مکررات و دلیل و نشان عدم انسجام ذهنی گوینده آن، قلمداد ساخته و در این رهگذر، در نهج ایرادگیری و اعتراض پیشینیان از کافران و مشرکان و مخالفان در زمان ظهور پیامبر اسلام قدم گذارده‌اید و رقم زده‌اید و بدینگونه شیوه و روش بیهوده و عبث آنان را پیش گرفته‌اید؟

در آیه پنجم از سوره انبیاء آمده است: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثٌ أَحْلَامٍ بَلْ أَفْتَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» که ترجمه آن این است: بلکه کافران گفتند که قرآن سخنان پراکنده پریشان است، بلکه محمد شاعر است. پس باید معجزه‌ای برای ما بیاورد به همان گونه که پیامبران گذشته با آن فرستاده شده بودند. همچنین در آیه سی و شش از سوره صافات آمده است: «وَيَقُولُونَ أَأَنْتَأْتَانَا بِالشَّاعِرِ الْمُجْتَوِبِ» که ترجمه آن این است: و می‌گویند، آیا ما خدایان خود را بخاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟ نیز در آیه سیزدهم و چهاردهم از سوره دخان آمده است: «أَأَنْتَأْتِيهِمُ الذُّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ثُمَّ تُؤَلُّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ» که ترجمه آن این است: چگونه پند و اندرز خداوند در آنان کارگر افتد، زیرا با آنکه پیامبری که آشکارکننده چیزهاست به سوی‌شان آمده است، با این همه از او روی گردانیده و گفته اند که او آموخته شده دیگران و مجنون و دیوانه است. همچنین در آیه سی و یکم از سوره انفال آمده است: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» که ترجمه آن این است: و هنگامی که آیات ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند، این چیزها را شنیده‌ایم و اگر بخواهیم مانند این آیات را خواهیم گفت و این آیات چیزی جز اساطیر و افسانه‌های پیشینیان نبوده و نیست.

باری، نویسنده در مقاله خود باز به موضوع بی پایه و کهنه مشارکت و همکاری روس و انگلیس در تشکیل فرقه‌های بابی و بهائی پرداخته و شگفت آور آنکه جنگهای ایران و روس را نیز به منظور ایجاد تفرقه مذهبی در میان ایرانیان و در نتیجه ظهور و پیدایش فرقه‌های نامبرده به گفته خود برشمرده است.

نویسنده محترم، دوره اول جنگهای ایران و روس در زمان فتحعلی شاه قاجار به مدت ده سال (سالهای ۱۲۱۸ هـ. ق. - ۱۸۰۳ م. و ۱۲۲۸ هـ. ق. - ۱۸۱۳ م.) بطول انجامید و سرانجام به شکست ایران و عقد معاهده گلستان و از دست دادن نیمی از سرزمین قفقاز منتهی گردید. دوره دوم جنگهای ایران و روس نیز در سال ۱۲۴۱ هـ. ق. (۱۸۲۶ م.) در عهد همان پادشاه آغاز گردید و تا سال ۱۲۴۳ هـ. ق. (۱۸۲۸ م.) ادامه یافت و با شکست ایران و عقد قرارداد ترکمانچای و از دست دادن باقیمانده سرزمین قفقاز و پرداخت میلیونها تومان غرامت و تاوان به پایان انجامید. در اینجا این پرسش پیش می‌آید که آیا دوره دوم جنگهای ایران و روس که سرانجامش انعقاد عهدنامه ننگین ترکمانچای گردید، با آنکه فتحعلی شاه قاجار بهیچ وجه مایل به جنگ با روسیه نبود، این روحانیون شیعه و مراجع تقلید شیعیان نبودند که اعلام آمادگی کردند و شاه را زیر فشار گذاردند و کفن بر تن کردند و به جهاد با روسیه و کفار فتوی دادند و

شیعیان را به میدان جنگ و کارزار روانه ساختند؟ اینک این سؤال مطرح می‌شود که آیا وقوع جنگهای ایران و روس در زمان فتحعلی شاه قاجار که علل سیاسی و سابقه تاریخی داشته (و بیرون از موضوع بحث ما در اینجا است)، چه نقشی در ایجاد تفرقه مذهبی در میان ایرانیان و در نتیجه ظهور آیین بابی در شیراز سال ۱۲۶۰ هـ. ق. (۱۸۴۴ م.) و پیدایش آیین بهائی در بغداد در سال ۱۲۷۹ هـ. ق. (۱۸۶۳ م.)، داشته است؟ نویسنده محترم، در تجزیه و تحلیل این رویدادها بی‌گدار به آب‌زدن نشاید، بلکه بررسی و اندیشه باید، از آنجائی که گفته‌اند: یکساعت اندیشه، بهتر از هفتاد سال عبادت است.

نویسنده در جای دیگر نوشته خود بطور خلاصه علت مشارکت و همکاری دولت‌های روس و انگلیس را در ساختن و پرداختن بهائیکری، ایجاد فرقه‌ای در کنار مذهب شیعه و به منظور تضعیف شیعیان در کشور ایران برمی‌شمرد.

نویسنده محترم، کوتاه سخن آنکه موضوع ساختن و پرداختن آیین بابی و بهائی وسیله روس و انگلیس آنقدر بی پایه و اساس است که حتی مرحوم احمد کسروی هم که رساله‌ای در رد آیین بابی و بهائی با نام بهائیکری نوشته و شما نیز در نوشته خود در رابطه با موضوع دیگری بدان اشاره نموده و مورد استناد قرار داده‌اید، در صفحه ۸۹ چاپ چهارم سال ۱۳۳۵ شمسی چنین آورده است: «چنانکه گفتیم بایگبری و بهائیکری از شیخیکری و شیعیگری زاییده شده و این بسیار بیجاست که کسی بگوید فلان روسی یا انگلیسی آنرا پدید آورده... چنانکه گفتیم جنبش بایگبری را در ایران روس و انگلیس پدید نیاورده و خود نتوانستند آورد.»

افزون بر این بیجاست در این رهگذر درباره رساله‌ای ساختگی و جعلی با نام *اعترافات سیاسی کینیناز دالگورکی* یا *یادداشت‌های کینیناز دالگورکی* چند سطری نوشته شود و یادآور گردد که مقصود و هدف نویسنده یا نویسندگان ایرانی آن از نوشتن این رساله و نسبت دادن آن به کینیناز دالگورکی کارمند سفارت روس در طهران، این بوده که بگویند آیین بابی و بهائی را روس‌ها ساخته و پرداخته‌اند تا بدین وسیله احساسات مذهبی و تعصب‌آمیز شیعیان را علیه بهائیان برانگیزانند و نسبت به آنان بدبین و بدگمان سازند. توضیح آنکه این رساله نخستین بار در سال ۱۳۲۲ شمسی در مشهد خراسان طبع و منتشر گردید و سپس در طهران نیز با تغییراتی چاپ و انتشار یافت. از این روز آن تاریخ به بعد موضوع دست‌داشتن دولت روسیه تراری در تأسیس آیین بابی و بهائی مطرح گردید و بر سر زبانها افتاد و رساله مزبور به قول معروف «پیراهن عثمان» شد در دست مخالفان در راه مبارزه و ستیز با آیین بابی و بهائی و پیروان آن. اما رساله نامبرده آن چنان از اغلاط و اشتباهات تاریخی و مطالب ضد و نقیض و نادرست و درهم آمیخته پر و انباشته است که مرحوم احمد کسروی نیز در همان رساله بهائیکری در صفحه ۸۸ و ۸۹ درباره آن چنین اظهار نظر کرده است: «از سه یا چهار سال پیش نوشته‌ای بنام *یادداشت‌های کینیناز دالگورکی* بمیان آمده که «زنجیر خوشبختی» گردانیده شده و کسانی نسخه‌هایی برداشته به این و آن می‌فرستند. بتازگی نیز دو سه روزنامه آن را بچاپ رسانیدند... بی‌گمان چیز ساخته ایست و چنانکه بتازگی دانسته شد یک مرد بی‌مایه بلند پروازی که در تهران است و سالها به شناخته گردانیدن خود می‌کوشد، این را ساخته و از یک راه دزدانه میان مردم پراکنده.» همچنین مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار سال پنجم (۱۳۲۸ شمسی) شماره هشتم و نهم در قسمت *ما و خوانندگان* در ردیف ۴ چنین نوشته است: «در باب داستان کینیناز دالگورکی حقیقت مطلب این است که بکلی ساختگی و کار بعضی شیادان است، علاوه بر اینکه وجود چنین سندی را تا این اواخر احدی متعرض نشده بود، آن (نیز) حاوی اغلاط تاریخی مضحکی است که هم آنها صحت آنرا بکلی مورد تردید قرار می‌دهد.»

نویسنده باز می‌نویسد: «اساساً از دید مسلمانان جهان و ایرانیان پیدایش و تشکیل آیین بهائی از آغاز با طرح ایجاد کشوری بنام اسرائیل ارتباط داشته...»

نویسنده محترم، شما چگونه و بر چه پایه و اساسی این نظر و عقیده عجیب و شگفت‌انگیز خود را تعمیم داده و به عنوان نظر و عقیده مسلمانان جهان و ایرانیان تلقی کرده‌اید؟ آیین بابی مقدمه و طلیعه دیانت بهائی، در

سال ۱۸۴۴ میلادی در شهر شیراز وسیله حضرت باب تأسیس گردید و کشور اسرائیل بسال ۱۹۴۸ میلادی یعنی درست یکصد و چهار سال بعد از آن بوجود آمد. اکنون آیا آدمی در دریای حیرت و شگفتی فرو نمی‌رود از اینکه بشنود دولت انگلیس برای ایجاد کشور اسرائیل در قلب کشورهای عربی، آیین بابی و بهائی را در ایران ساخته و پرداخته است؟ شگفت از این همه جرأت در اظهار این رأی و عقیدت و به قول مولانا:

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص

نویسنده محترم، شما که در مقاله خود بارها این مطلب را یادآور شده‌اید که طرح تأسیس فرقه بابی و بهائی وسیله دولت‌های روس و انگلیس در ایران بخاطر تفرقه اندازی میان شیعیان بوده، پس چرا یک باره زمام قلم از کف داده و از آن سخن رانده‌اید که این طرح در آغاز برای نابودی فلسطین و تشکیل کشور اسرائیل در قلب کشورهای عربی بوده است؟ افزون بر این چگونه است که شما از سویی نوشته‌اید که: «پیروان مذهب شیعه سیصد سال در برابر تحریکات مداوم روس و انگلیس و عثمانی و اعراب مقاومت کرده»، و از سوی دیگر، بقول معروف دایه مهربان‌تر از مادر و کاسه داغ‌تر از آش شده و از اینکه در قلب کشورهای عربی، کشور اسرائیل بوجود آمده نگران و دلواپس و پریشان خاطر شده‌اید؟ آیا در هنگام ظهور آیین بابی و بهائی کشوری بنام کشور فلسطین وجود داشته است؟ در اینجا شایسته است یادآور شود که اگر ناپلئون سوم امپراتور فرانسه با همه قدرت و اقتدارش در سال ۱۸۷۱ میلادی از دولت کوچک پروس شکست نمی‌خورد، کشوری بنام آلمان بوجود نمی‌آمد و چنانچه دولت‌های متحدین یعنی آلمان و پاراناش از جمله عثمانی در جنگ جهانی اول (۱۸-۱۹۱۴م.) از نیروهای متفقین یعنی روس و انگلیس و غیره شکست نمی‌خوردند و عهدنامه ورسای با آن شرایط سنگین و تحمّل‌ناپذیر در سال ۱۹۱۹ میلادی منعقد نمی‌شد، آدلف هیتلر و حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان (حزب نازی) روی کار نمی‌آمد. افزون بر این، چنانچه با یهودیان آن همه بدرفتاری و سخت‌گیری نمی‌شد و یهودیان از آلمان و دیگر کشورهای اروپایی به سایر نقاط جهان از جمله کشور فلسطین مهاجرت نمی‌کردند، کشور اسرائیل هرگز در سال ۱۹۴۸ میلادی تأسیس نمی‌گردید. توضیح آنکه با آغاز جنگ جهانی اول بتدریج مستملکات اروپایی امپراتوری عثمانی هریک بگونه‌ای از حوزه قلمرو آن جدا شد و سرانجام در پایان جنگ و از هم پاشیدگی قلمرو آن، در سرزمین‌های اعراب نشین نیز کشورهای جدیدی بوجود آمد. از جمله این سرزمین‌ها ناحیه شام یا شامات یا سوریه بزرگ بود که بعد از جنگ نامبرده، کشورهای سوریه و لبنان و اردن و فلسطین هر یک بطور جداگانه در قسمتی از آن تأسیس گردید و کشور فلسطین در سال ۱۹۲۲ میلادی رسماً تحت حمایت و قیمومت دولت انگلیس در آمد.

باری، از سال ۱۸۴۴ میلادی که سال ظهور و پیدایش آئین بابی، پیش درآمد، دیانت بهائی است، حوادث و وقایعی در جهان روی داده و فعل و انفعالاتی پدید آمده و جریاناتی چهره گشوده که بیرون از هر تصور و اندیشه و خیال بشری بوده تا چه رسد به آنکه با نقشه قبلی و طرح پیش بینی شده، به مرحله اجرا و عمل درآید. به سخن دیگر، این اظهار نظر نویسنده مبنی بر اینکه: «پیدایش و تشکیل آیین بهائی در آغاز با طرح ایجاد کشوری بنام اسرائیل ارتباط داشته»، موضوعاً محلی از اعراب نداشته و کاملاً غیر منطقی و غیر عقلانی و از نظر تاریخی و سیاسی دور از حقیقت و واقعیت است. نویسنده می‌نویسد: «اما آقای قدس نفرموده‌اند حضرت 'سیر' بهاء‌الله یا پیغمبر مورد نظرشان چه خدمتی به امپراتوری انگلیس کرده بودند که در نتیجه آن شایسته دریافت لقب سر شده باشند؟»

نویسنده محترم، براسی حیف است که انسان وقت خود را هدر دهد و بدون مطالعه و اندیشه و آگاهی قلم روی کاغذ گذارد و رقم زند. آیا بچه دلیل و برابر کدام سند و مدرک بر آن شده‌اید که امپراتوری انگلیس به حضرت بهاء‌الله بنیانگذار آئین بهائی لقب سر داده است؟

اما تا آنجا که می‌دانیم، در زمان جنگ جهانی اول حضرت عبداله‌الله فرزندی و جانشین حضرت بهاء‌الله با حسن تدبیر و دوراندیشی، از سویی با تولید و تهیه فرآورده‌های کشاورزی وسیله کشاورزان و زارعین بهائی در اراضی و زمین

های وسیعی که در اختیار داشت و از سوی دیگر، با ذخیره و توزیع آن، توانست نه تنها از بروز قحطی و گرسنگی جلوگیری کند، بلکه در تخفیف و کاهش میزان درد و رنج مردم عمکا و حیفا و اطراف آن از بهائیان و غیر بهائیان از هر قوم و ملت و مذهب و بویژه فقرا و تهی دستان و تأمین رفاه و آسایش و برآوردن حاجات و نیازهای آنان در سالهای سخت و مصیبت‌بار جنگ و جدال، بحدّ مقدور و امکان اقدام نماید. در اینجا یادآوری این نکته شایسته و بجاست که شخصیت والا و مقام برجسته حضرت عبداله‌الله به سبب یک سال و نیم اقامت در سرزمین مصر و یک سال و نیم سیر و سفر در کشورهای اروپا و آمریکا در سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳ میلادی و قبل از جنگ جهانی اول و ایراد نطق و خطابه در کلیساها و کنیسه‌ها و مساجد و معابد و دانشگاهها و مراکز علمی و فرهنگی و مجامع عمومی و انجمن‌های خیریه و نیکوکاری و غیره و همچنین دیدار و ملاقات رجال و دولت مردان و فلاسفه و دانشمندان، چه از شرق و چه از غرب با آن حضرت و راهنمایی‌ها و روشنگری‌های بی‌شائبه و خیرخواهانه و بشر دوستانه شان جهت برقراری صلح عمومی و وحدت و یگانگی در میان ابناء بشری، برای بسیاری از مردمان و اولیای امور در کشورهای گوناگون جهان در آن عهد و زمان روشن و آشکار شده بود. حکومت انگلیس نیز که سرزمین فلسطین را پس از جنگ جهانی اول و تلاشی قلمرو امپراتوری عثمانی عملاً در زیر حمایت و قیمومت خود درآورده بود، بخوبی آشنا و آگاه بود که حضرت عبداله‌الله، رهبر و پیشوای بهائیان جهان، در میان مردم فلسطین در هر رده و طبقه از یهود و مسیحی و مسلمان از چه مقدار ستایش و احترام و مهر و محبت ویژه و خاص، بهره‌مند و برخوردار است. از این رو در آوریل سال ۱۹۲۰ میلادی از سویی، به پاس خدمات و زحمات و کمک‌های بی‌دریغ و گرانمای آن حضرت به مردم فلسطین از هر قوم و مذهب در دوران جنگ، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی، و به علامت و نشانه سیاست و قدردانی آنان و از سوی دیگر، برای ادای مراتب احترام و اکرام خود به ایشان، حکومت نامبرده طی مراسمی در شهر حیفا به اعطای لقب «نایت‌هود» (Knighthood) و اهدای عنوان سِر (Sir) به حضرت عبداله‌الله، مبادرت ورزید. ناکفته نماند که آن حضرت براسی از دریافت و قبول چنین لقب و عنوانی بهیچ روی راضی و خشنود نبود. زیرا آنرا با روش و سلوک روحانی خویش مغایر و ناسازگار می‌دید. اما حضرت عبداله‌الله تنها و فقط از روی ادب و انسانیت و همچنین برای ابراز دوستی و محبت و به نشانه عدم دشمنی و مخالفت و به علامت اثبات حسن نیت به حکومت وقت، این لقب و عنوان را از حکومت انگلیس که در آن زمان اداره امور فلسطین را عهده دار بود، پذیرا گردید. با این همه، براسی هیچ گاه تا پایان زندگانی که کمتر از دو سال بطول انجامید، نه نامی از آن بر زبان آورد و نه به کارش گرفت و نه آنرا مایه افتخار و مباهاتی برای خود دانست زیرا بر این اعتقاد بود که: «هیچ اسمی و رسمی و ذکری و نعتی جز عبداله‌الله ندارد و نخواهد داشت.»

افزون بر این، یگانه عکسی که از مراسم اعطای این لقب و عنوان در دست است، بخوبی و روشنی گواه و گویای آن است که آن حضرت تا چه اندازه و حدّ مورد اعزاز و اکرام است، بگونه‌ای که به تنهایی بر روی صندلی نشسته و دیگران از رجال و بزرگان و اولیای امور آن سامان و حاکم انگلیسی شهر حیفا با کمال ادب و نزاکت و احترام در حضورشان بپا ایستاده‌اند.

باری، بنا به مراتب بالا و عنایت به چگونگی برگزاری مراسم یاد شده، اعطای لقب سِر از سوی حکومت انگلستان به حضرت عبداله‌الله، چنانکه مخالفان و ردیه‌نویسان از روی دشمنی و ستیز بهانه و دستاویز ساخته‌اند را نبایستی بهیچ وجه دلیل و نشان خدمتگزاری و وابستگی آن حضرت به حکومت نامبرده بشمار آورد بلکه بالعکس، بایستی آن را علامت و نشان حرمت و بزرگداشت حضرت عبداله‌الله به عنوان شخصیتی روحانی و والا مقام، خیرخواه و انسان دوست و مورد ستایش و احترام مردم فلسطین در آن زمان از شریف و وضعی، عالم و عامی، غنی و فقیر، روحانی و غیر روحانی از مسلمان و یهود و مسیحی، دانست. شاهد زنده و گویای این مقال همانا چگونگی برگزاری مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری حضرت عبداله‌الله در نوامبر سال ۱۹۲۱ میلادی در شهر حیفا و با حضور حدود ده هزار نفر از ملل و

اقوام گوناگون و طبقات مختلف از مسلمان و یهود و مسیحی و بهائی و همچنین سخنان و خطبه‌های فضلاء و خطباء و رؤساء و اولیای امور در سرزمین فلسطین در سوگ و فقدان و شرح و بیان صفات و اخلاق روحانی و ملکوتی آن حضرت بود بعنوان یک پدر مهربان و خادم حقیقی نوع انسان و مظهر الوالی مهر و محبت، یگانگی و وحدت، وارستگی و انسانیت، فضل و بخشش و علم و دانش.

افزون بر این، چنانچه خواسته باشیم سبب و علت پذیرش این لقب و عنوان را از سوی حضرت عبداله‌باج بجز جنبه روحانی و اخلاقی آن مورد بررسی قرار دهیم و آنرا از دیدگاه شرایط و مقتضیات دنیوی نیز تجزیه و تحلیل نماییم، به این نتیجه خواهیم رسید که آن حضرت در مقام رهبری و پیشوایی بهائیان در جهان به دلایل زیر دور از عقل و تدبیر و حکمت و دوراندیشی دانست که از پذیرفتن نشان پاس و گرامی داشت حکومت انگلیس خودداری کند و از روی بی‌مهری و بی‌اعتنایی رد این محبت و احسان نماید:

الف- وجود مقدس‌ترین اماکن متبرکه بهائی در کشور فلسطین و حفظ و حراست آن.

ب- مسئله رفاه و آسایش بهائیان مقیم در سرزمین فلسطین.

پ- موضوع آمد و رفت بهائیان از نقاط گوناگون جهان برای زیارت اماکن و مقامات متبرکه بهائی.

ت- وجود جوامع بهائی در کشور انگلستان و دیگر کشورهای قلمرو امپراتوری بریتانیا در قارزات پنجگانه دنیا.

در اینجا ناگفته نماند که لقب «نایت هود» (Knighthood) و عنوان سیر (Sir) از سوی پادشاه انگلستان تنها و فقط به سیاستمداران داده نشده، بلکه این لقب و عنوان به دانشمندان و ادیبان و هنرمندان و جز آنان نیز، اعطاء گردیده است.

نویسنده در پاسخ به پرسش اینجانب که آیا دولت‌های روس و انگلیس از ساختن و پرداختن آئین بابی و بهائی از چه سود و بهره‌ای برخوردار می‌شده‌اند چنین می‌نویسد: «چه نفعی بالاتر از تشدید تفرقه و دشمنی بین مردم یک کشور می‌باشد، ایجاد یک فرقه در کنار مذهب شیعه».

نویسنده محترم، اولاً مردم ایران در زمان ظهور آئین بابی و بهائی تنها پیروان مذهب شیعه نبودند که دولت‌های روس و انگلیس خواسته باشند در میان‌شان تفرقه و دشمنی بیاندازند، بلکه اهل تسنن و زرتشتیان و یهودیان و مسیحیان نیز وجود داشته‌اند. در اینجا ناگفته نماند که سلاطین قاجار و حکام و علماء و روحانیون و شیعیان، به شهادت تاریخ، نسبت به آنان چه دشمنی‌ها که می‌کردند و چه سختگیری‌ها که می‌نمودند و چه نامهربانی‌ها که روا می‌داشتند. افزون بر این، تازه پیروان مذهب شیعه هم خود از فرقه و دسته‌های گوناگونی بودند و پیوسته و مدام به تکفیر و تحقیر و دشمنی و مخالفت با یکدیگر مشغول و مأیوس و سرگرم. اینک با توجه به مراتب بالا، اگر دولت‌های روس و انگلیس صرفاً در پی ایجاد تفرقه در میان ایرانیان بخاطر تأمین مصالح و منافع‌شان بودند، دیگر چه نیاز و احتیاجی به ایجاد فرقه بابی و بهائی داشتند، از آن رو که این امر برای شان تحصیل حاصل بود. ثانیاً چنانچه هدف دولت‌های نامبرده از تأسیس فرقه بابی و بهائی، بگفته نویسنده، استفاده و بهره‌برداری‌های سیاسی و اقتصادی بود، این موقعیت و امکان نیز برای شان فراهم بود، زیرا از شاهان و دولت مردان و درباریان و مراجع تقلید شیعیان، بودند کسانی که هر کدام بگونه‌ای دست‌نشانده و جیره‌خوار دولت‌های نامبرده بشمار می‌آمدند و از خوان نعمت شان برخوردار بودند. از این رو دولت‌های روس و انگلیس آنچه می‌خواستند انجام می‌دادند و در این رهگذر نیاز و احتیاجی به ایجاد فرقه‌ای دیگر با نام بابی و بهائی نداشتند. ثالثاً، آیا ستیز و دشمنی و ستم و بیدادگری را بابیان و بهائیان نسبت به شیعیان روا داشتند و یا شاهان و دولت مردان و حکام و علماء و پیشوایان مذهبی و شیعه‌مذهبان نسبت به بابیان و بهائیان در این یکصد و شصت سال گذشته؟

نویسنده می‌نویسد: «آماری که آقای قدس در مورد عملکرد یکصد و شصت ساله بهائیکری (بقول زنده‌یاد احمد کسروی) ارائه کرده‌اند از هر حیث محلّ تردید است. هشتاد سال پیش کتابی با عنوان گفتار خوش یارقلی در ایران

چاپ و پخش شد که داستان آن مربوط به گفت و گو و مناظره یارقلی، یک مرد مسلمان عامی و بی‌سواد، با میرزا عبدالباقی، یک مبلغ زبردست بهائی، در گوشه یک قهوه خانه بود. میرزا عبدالباقی از پیشرفت‌ها و گسترش لحظه به لحظه بهائیت در کلیه کشورهای جهان آمار و ارقام خیره‌کننده و نجومی به یارقلی می‌داد که به علت اغراق و مبالغه، یارقلی هم آنها را باور نمی‌کرد. با این حال میرزا عبدالباقی هرگز مانند آقای قدس به خود جرأت نداده بود بهائیکری را از نظر پراکندگی پیروانش در جهان، ردیف دوم در میان ادیان پس از آیین حضرت مسیح اعلام کند».

نویسنده محترم، از شما چه پنهان که مرحوم احمد کسروی نیز در شصت سال پیش با همه علم و آگاهی و سوادش نمی‌خواستند است در باره پیشرفت آئین بهائی در جهان چیزی را بشنود و بپذیرد و «یارقلی» (فرضی) نیز به سبب بی‌دانشی و ناآگاهی و بی‌سوادیش قادر نبوده است کیفیت و کمیت و چگونگی پیشرفت آئین بهائی را در عالم باور کند. افزون بر این آنکه در هشتاد سال قبل ضریب پراکندگی پیروان آئین بهائی در جهان هنوز در مقام دوم در میان ادیان بزرگ پس از آئین مسیح در نیامده بود که «عبدالباقی» (فرضی) نیز خواسته باشد با جرأت و صراحت از آن سخنی به میان آرد. آری، بی تردید در شصت یا هشتاد سال پیش وسایل ارتباط و لوازم و اسباب دریافت اطلاعات بویژه برای هموطنان ما در آن زمان بسیار محدود و قلیل بود، اما در این زمان این امکان برای ما که بویژه در کشور امریکا رحل اقامت افکنده‌ایم فراوان است و با استفاده از کامپیوتر و اینترنت می‌توانیم چنانچه بخواهیم، اطلاعات و آمار و ارقام مورد نظر و دلخواه را به اندک زمانی بدست آوریم.

اینک اگر نویسنده محترم به کتاب سال ۱۹۹۲ دایره المعارف بریتانیکا (The Encyclopedia Britannica, Book of the year 1992) مراجعه نماید و ملاحظه کند که کتاب نامبرده پیروان آئین جهانی بهائی را از نظر پراکندگی در عالم در میان ادیان در ردیف دوم بعد از آئین حضرت مسیح بر شمرده است، آن وقت شاید از بن بست شک و تردید بیرون آمده و از این پس از متهم ساختن دیگران به مبالغه و گزافه‌گویی در ارائه آمار و ارقام، خودداری کرده و از داوری و قضاوت و اظهار نظر شتاب زده و عجولانه، آن هم غیر منصفانه و متعصبانه و نابردبارانه، پرهیز و دوری نماید. افزون بر این چنانچه بخواهیم در زمینه آماری و کیفیت و کمیت پیشرفت و گسترش آئین جهانی بهائی در هنگام کنونی، اطلاع و آگاهی بدست آوریم، می‌توانیم به تارنماهای www.us.bahai.org و www.bahai.org مراجعه نماییم.

باری، نویسنده باز می‌نویسد: «آقای قدس اضافه کرده‌اند در سازمان ملل متحد «بهائی» بعنوان یک عضو غیرسیاسی و غیر دولتی پذیرفته شده است. نخست آنکه منشور ملل متحد حقوق بشر را تعریف و همه آنها را اعم از دولتی و غیر دولتی متساوی پذیرفته... بنابراین پذیرفته شدن «بهائی» امتیازی محسوب نمی‌شود و سازمان ملل متحد در مورد ۳۲۲ گروه از پیروان مذاهب مختلف در هند نیز همین رویه را در پیش گرفته و همه را یک سان عضو جامعه بشر دانسته است».

هموطن گرامی، گویا در این مورد هم نوشته این جانب را به دقت نخوانده و عجولانه به اظهار نظر درباره آن پرداخته‌اید. آیا در کجای نوشته این جانب آمده بود که: «در سازمان ملل متحد 'بهائی' بعنوان یک عضو غیر سیاسی و غیر دولتی پذیرفته شده است؟» بلکه در آن نوشته سخن از آن بود که: «پس از گذشت یکصد و شصت سال که... جامعه جهانی بهائی بعنوان یک عضو غیر سیاسی و غیر دولتی در سازمان ملل متحد پذیرفته شده و با مؤسسات و نهادهای وابسته به آن همکاری و اشتراک مساعی می‌نماید، هنوز برخی از هم‌میهنان گرامی ما سخن از فرقه بابی و فرقه بهائی می‌رانند و آنها را ساخته و پرداخته دولت‌های روس و انگلیس قلمداد می‌کنند».

هموطن، در اینجا صحبت از یک فرد بهائی نیست، بلکه در اینجا سخن از جامعه جهانی بهائی وابسته به آئین بهائی است که رسماً از سوی سازمان ملل متحد بعنوان یک عضو غیر سیاسی و غیر دولتی پذیرفته شده و از طریق اداره ویژه خود در سازمان ملل با نهادها و مؤسسات وابسته به آن در

امور فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و غیره همکاری و اشتراک مساعی می نماید.

اینک، جای آن دارد، چنانچه نویسنده محترم این جانب را دو باره به مبالغه و گرافه‌گویی متهم و منتسب نسازد، به آگاهی و اطلاع ایشان و دیگر هم‌میهنان ارجمند رسانده شود که سازمان ملل متحد بمناسبت آغاز هزاره جدید به انعقاد سه «انجمن جهانی» در ماه‌های می و اگست و سپتامبر سال دوهزار در مقر سازمان در شهر نیویورک بشرح زیر مبادرت ورزید:

اول- انجمن هزاره جدید متشکل از نمایندگان سازمان‌های غیر دولتی و جوامع مدنی از ۲۲ تا ۲۶ ماه می ۲۰۰۰.

دوم- انجمن هزاره رهبران و پیشوایان روحانی و دینی جهان از ۲۸ تا ۳۱ ماه اگست ۲۰۰۰.

سوم- انجمن هزاره سران و رؤسای کشورهای جهان از ۶ تا ۸ ماه سپتامبر ۲۰۰۰.

در انجمن هزاره رهبران و پیشوایان روحانی و دینی جهان، دبیر کل جامعه بین‌المللی بهائی بسمت نماینده آیین جهانی بهائی شرکت کرد و در یکی از جلسات عمومی آن در تالار ساختمان سازمان ملل سخنرانی نمود و بیانیه جامعه بهائی را در باره صلح و سلام همگانی به سمع حاضران رسانید. همچنین نماینده ارشد هیئت نمایندگی جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل متحد که از شرکت‌کنندگان در انجمن هزاره جوامع مدنی و نیز رئیس مشترک برای اداره جلسات آن انجمن بود، به درخواست دبیر کل سازمان ملل در انجمن هزاره رؤسای کشورهای جهان شرکت کرد و پیش از آنکه انجمن مزبور به صدور اعلامیه نهایی مبادرت ورزد، بعنوان سخنگوی انجمن هزاره جوامع مدنی سخن گفت و گزارش آن انجمن را به آگاهی و اطلاع رؤسای کشورهای جهان رسانید.

نویسنده می‌نویسد: «بعلاوه پذیرش پیروان باورها در سازمان ملل متحد، برای آن باور ایجاد مشروعیت و الوهیت و رابطه خدایی نمی‌کند و سازمان ملل وارد ماهیت 'باور' نمی‌شود».

نویسنده محترم، درست است که شناسایی دین یا آیینی از سوی سازمان ملل بهیچ روی دلیل و برهان الهی بودن آن دین یا آیین تلقی نمی‌گردد، اما بی‌شک و بدون تردید علامت و نشان و گویای موجودیت آن دین و آیین بشمار می‌آید. از این روست که سازمان نامبرده آیین جهانی بهائی را مانند سایر ادیان بزرگ عالم به رسمیت می‌شناسد، همان‌گونه که ادیان یهود و مسیح و اسلام را نیز برای ذکر نمونه و مثال، به رسمیت شناخته است.

نویسنده می‌نویسد: «مروری در اسامی اعضای کابینه او (هویدا) کنید و ببینید از میان ۶۵ هزار بهائی در کشور ۳۶ میلیونی آن روز چند وزیر بهائی در هیئت وزیران بودند... بخاطر بی‌اوری در دولت ۱۳ ساله ما، نخست وزیر بهائی، وزیر امور اقتصادی و دارایی و وزیر بازرگانی بهائی داشتیم».

پیش از انقلاب اسلامی در ایران و در زمان نخست‌وزیری مرحوم امیر عباس هویدا، برخی از هموطنان ما برای دشمنی و مخالفت و ستیز با او، به زعم خود، او را بهائی می‌خواندند و پس از انقلاب نیز برای دشمنی و مخالفت و ستیز با آیین بهائی به خیال خویش، نامبرده را پیرو آیین بهائی قلمداد نموده و می‌نمایند. در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا و از چه رو این هموطنان ما در گذشته و حال بر این امر تا این اندازه اصرار و پافشاری کرده و می‌کنند با اینکه شخص امیر عباس هویدا هیچ‌گاه خود را بهائی نمی‌دانست و هیچ‌گاه نام او در دفاتر آمار و احصائیه بهائیان نیامده بود و هیچ‌گاه پاتشکیلات بهائی محشور و مأنوس نبود. افزون بر این چنانکه می‌دانیم مادر آن مرحوم مسلمان بود و پدر او به سبب اینکه در یک خانواده بهائی زاده شده بود، در زمان جوانی بهائی ولی بعداً به علت اشتغال در کادر سیاسی وزارت امور خارجه ایران از جامعه بهائی برکنار شده بود. بالاتر از همه اینکه در کيفرخواست هفده ماده‌ای صادره از سوی دادستانی انقلاب اسلامی ایران علیه مرحوم امیر عباس هویدا ضمن اتهامات وارده هیچ‌گونه مطلبی در باره بهائی بودن نامبرده نیامده بود با آنکه در همان آغاز انقلاب اسناد و مدارک و همچنین دفاتر آمار و احصائیه بهائیان بدست حکومت تازه افتاده بود. از این

رو چنانچه کوچکترین سند و مدرک و نشانی از بهائی بودن مرحوم هویدا بدست آمده بود، بی‌هیچ‌گونه شائبه تردید، در کيفرخواست صادره علیه او مذکور می‌گردید، همان‌گونه که بسیاری از بهائیان پس از انقلاب اسلامی در ایران تنها و فقط بخاطر بهائی بودن از سوی دادگاههای انقلاب به اعدام و زندان و مصادره اموال و اخراج از شغل و کار و حتی محرومیت از دریافت حقوق بازنشستگی و غیره محکوم گردیدند.

شگفت‌انگیزتر آنکه نویسنده محترم از این مقوله هم پا را فراتر گذاشته و آشکارا و بی‌پروا بر آن شده است که: «پهلوی دوم نیز با بی‌لیاقتی‌ها و بی‌اعتنائی‌هایی که از خود نشان داد در دهه آخر حکومت و سلطنتش... و ادامه این خبط و خطاها همراه با تحمیل دولت هویدا و سپردن کارها و پست‌های کلیدی به وزیران بهائی در دربار و کلیه وزارتخانه‌ها، موجبات شورش و پیدایش حکومت جمهوری اسلامی از هر جهت فراهم شد». تازه با این گفت‌های بی‌بایه و شعارهای بی‌مایه که حاصل و نتیجه عدم مطالعه و نبود آگاهی‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در باره چگونگی رویداد انقلاب اسلامی در ایران است، در آغاز مقاله خود، نویسنده محترم مدعی آن شده است که می‌خواهد با استناد به مدارک و شواهد تاریخی، مسائل را تجزیه و تحلیل نماید تا موجب گمراهی و مشوب شدن اذهان خوانندگان روزنامه نشود. در اینجا چه مناسب حال و مقال است این بیت از سعدی شیرازی که می‌گوید:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می‌روی به ترکستان
است

ناگفته نماند که در تاریخ یکصد و شصت ساله بهائی سابقه و پیشینه بایی یا بهائی قلمداد ساختن اشخاص از سوی مخالفان‌شان به منظور مخالفت و دشمنی و به منزله حربه و ابزاری برای وصول به مقاصد و اهداف سودجویانه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، همیشه کم و بیش مرسوم و متداول بوده و موضوع بهائی بشمار آوردن مرحوم امیر عباس هویدا و تنی چند از وزیران او نیز تافته‌ای جدا بافته و چیزی نوپدید و تازه نبوده و نیست.

نویسنده می‌نویسد: «تاریخ معاصر و عملکرد ۱۶۰ ساله بهائیان در ایران و حمایت‌های پنهان و آشکار و نامحدود قدرت‌های استعماری زمان که ابتدا روس و انگلیس بودند و بعد آمریکا نیز بدانها اضافه شد، همه و همه حاکی از بستگی ناگسسته بهائیت با انگلیس و پانگامه‌های انگلیسی و آمریکایی و اروپای غربی و اسرائیل است».

در اینجا این پرسش مطرح می‌گردد که آیا این «عملکرد ۱۶۰ ساله بهائیان در ایران و حمایت‌های پنهان و آشکار و نامحدود قدرت‌های استعماری زمان»، چگونه و چه چیز بوده است؟ آیا به سبب همین حمایت‌های پنهان و آشکار و نامحدود بوده است که حضرت باب پس از شش سال حبس و تبعید به دستور امیرکبیر صدر اعظم وقت و فتوای علمای پراوژه شهر تبریز در سال ۱۸۵۰ میلادی به جوخه آتش سپرده شد و حضرت بهاءالله در سال ۱۸۵۳ میلادی از وطن مألوف اخراج و مدت چهل سال در شهرهای گوناگون امپراتوری عثمانی تا پایان زندگانی بسال ۱۸۹۲ میلادی در حبس و تبعید گذرانید؟ آیا به همین علت بود که هزاران نفر از بابیان و بهائیان را به شهادت تاریخ، هموطنان‌شان با نهایت سنگدلی شمع آجین کردند، چشمه‌اشان را از حلقه درآوردند، آنان را دم توپ گذاردند، به سینه‌ها و پاهاشان میخ کوبیدند، تن‌هاشان را با شمشیر و خنجر و قداره پاره پاره نمودند، جسد‌هاشان را به آتش کشیدند، سرهاشان را از بدن جدا ساختند، بر سر نیزه افراشتند، در کوچه و بازار گردانیدند و به تماشا گذاردند و کوتاه سخن آنکه نه به مردان رحم کردند و نه به زنان و نه حتی به کودکان؟

آری، این ماجرا در یکصد و شصت سال گذشته همچنان با شدت و ضعف نسبی ادامه داشته است. در این دور و زمان، بعد از انقلاب اسلامی در ایران نیز، بهائیان را تنها به خاطر گرایش به آیین بهائی، به اتهامات واهی و خیالی و شعارگونه‌ای از قبیل «جاسوسی و همکاری با آمریکا و امپریالیسم» و «جاسوسی و همکاری با اسرائیل و صهیونیسم» و جز آن، متهم و محکوم ساختند، به جوخه آتش سپردند، بهجوبه دار کشیدند، به زندان افکندند،

شکینجه دادند، اموال و دارایی‌شان را مصادره کردند و از شغل و کار اخراج نمودند و به سخن دیگر از جمیع حقوق و مزایای انسانی حتی حق حیات و زندگانی نیز محروم و ممنوع ساختند. باری، بقول کمالی بخارایی:

من از مفصل این باب مجملی گفتم تو خود زمجل من رو
مفصلی برخوان!

هموطن، آیا این است معنا و مفهوم عملکرد یکصد و شصت ساله بهائیان در ایران و ثمر و اثر و نتیجه حمایت‌های پنهان و آشکار و نامحدود قدرت‌های استعماری روس و انگلیس و آمریکا از آنان در آن سامان از دیدگاه شما؟ آیا انسانیت خفته است و انصاف و عدالت خواهی مرده است و راستی و حقیقت جویی رخت از جهان بریسته است؟ آیا با هیاهو و جنجال و قیل و قال و بستن تهمت و افتراء و به سخن دیگر، آسمان و ریسمان گفتن‌ها، دانسته یا نادانسته، می‌خواهید اذهان و افکار دیگران را تیره و مشوب سازید و حقایق را گونه ای دیگر جلوه دهید؟

باری، در اینجا بازگو نمودن این نکته بسیار بجاست که سالهاست بهائیان با این گونه پیرایه‌ها مانوس و آموخته و آشنایند. اما در این دور و زمان که بیش از یکصد و شصت سال از آغاز این آیین جدید می‌گذرد و آیین بهائی از مهد و گهواره‌اش ایران زمین فراتر رفته و جهان‌آرا شده و مردم بسیاری از رنگ‌ها و نژادها و ملت‌ها را در سراپرده وحدت و یگانگی خود درآورده، برآستی بر چسب‌هایی این چنین و وصله‌هایی از این گونه و قبیل دیگر رنگ رخسار باخته است و در بازار حقیقت و راستی چون کالا و متاعی بی‌ارزش و اعتبار در یکسوافتاده است.

آبانماه ۱۳۸۰ - اکتبر ۲۰۰۱



جواب مقاله فرقه انحرافی ابتکاری

ویژه نامه ایام اولین مورد از اقدامات ضدبهایتی جام جم نیست. جام جم قبلاً هم مقالات و ویژه نامه های ضدبهایتی منتشر نموده است. از جمله آنها، مقاله «فرقه انحرافی ابتکاری» است. دو مقاله ذیل پاسخی از دو منظر است به آن، که از سایت نقطه نظر برگرفته شده است.

جواب مقاله فرقه انحرافی ابتکاری

جواب مقاله «فرقه انحرافی ابتکاری» مندرج در روزنامه جام جم روز یکشنبه ۱ خرداد/شماره ۱۴۳۶

شن م-ت

یکبار دیگر روزنامه جام جم حیثیت و اعتبار خود را به مخاطره انداخته و با اعتماد به نویسنده ای که شایسته این اعتماد نبود اذهان بسیاری از خوانندگان خود را نسبت به روزنامه پرتیراژ خود مشوش و مردد نمود. سالیان سال است که بهائیان در ایران در کنار هموطنان مسلمان، یهودی، زرتشتی و دیگران زندگی می کنند و حسن سلوک آنان بر همگان واضح و آشکار شده است و درج مقاله جناب سید محبتی عزیز در شماره مورخ یکشنبه اول خرداد ۱۳۸۴ در صفحه اندیشه شمار زیادی از خوانندگان را از هر چه اندیشه و اندیشمند است بیزار کرد. از جام جم انتظار بیشتری می رفت گرچه حقیقتاً این مقاله مست و بی پایه نگارش شده است مع ذلك به جهت آگاهی مسئولین آن روز نامه ونویسنده این مقاله نقد مختصری بر بعضی مواضع مندرج در آن تقدیم می گردد شاید در مراحل بعدی طریق انصاف پیموده گردد.

مقاله با تهمت و افتراء و به قصد تخریب چهره دیانت بهائی آغاز می شود: «فرقه انحرافی ابتکاری بهائیت يك آیین دست ساز و کاملاً مرتبط با استعمارگرانی از قبیل انگلستان و آمریکا است.» سؤال این است: آیین دست ساز چیست؟ چه خصوصیات دارد؟ به يك تعبیر تمام ادیان، ایده ها، مکاتب توسط يك فرد انسانی ظاهر می شود و الهی بودن یا نبودن آن باید از طرق دیگر اثبات شود. اما در مورد ارتباط با استعمارگران باید روشن کرد که مکانیزم توافق انگلستان و آمریکا و از این قبیل برای استفاده از بهائیان چه بوده است؟

داستان معروف سقاخانه حاج شیخ هادی نمونه خوبی برای نشان دادن اصطکاک و برخورد سیاسی بین آمریکا و انگلیس با موضوعیت بهائیان می باشد قضیه به نقل از روزنامه شرق این بود که ظاهراً انگلیسها در جنوب شهر تهران به ناگاه شایع می کنند که نوشیدن آب از سقاخانه فوق الذکر معجزه می دهد و افراد بسیاری را شفا داده است. هیاتهای مذهبی با علم و کتل به سوی سقاخانه روانه می شوند و همراه خود مریض و شل و نابینا به جلوی سقاخانه می آورند تا بعد از انجام مراسم نوحه خوانی و سینه زنی از آن آب بنوشند و شفا حاصل کنند یکی از مأمورین سرویس جاسوسی انگلیسی در سفارت آمریکا مأموریت پیدا می کند که قضیه را با آب و تاب به مستشار فرهنگی سفارت آمریکا منتقل کند به گونه ای که از آن مراسم عکس و گزارش برای دولت مطبوع خود تهیه و ارسال کند که از جمله وظایف مستشار فرهنگی همه کشورهاست. مستشار امریکائی سوار بر درشکه با دوربین به محل سقاخانه می رود و عکس برداری را آغاز می کند به ناگاه از میان جمعیت کسی فریاد می زند: «آی مردم بهائی ها برای این که شما از آن آب ننوشید سم به مخزن سقاخانه ریخته اند و آن کسی که مشغول عکس برداری است از همان بهائی هاست؟» مردم تحریک شده به مستشار حمله و او را مضروب می کنند درشکه چی تلاش می کند که او را سوار درشکه کرده از صحنه خارج کند اما مردم به دنبال درشکه می روند و همچنان او را می زنند درشکه چی برای نجات

جان مستشار او را به بیمارستان شهربانی می رسانند و او را بستری می کنند اما عده ای از مردم در باطن مأمور وارد بیمارستان شده و کار مستشار را روی تخت بیمارستان تمام می کنند.

مطبوعات داخلی و خارجی داستان را منعکس می کنند و نتیجه می گیرند که سرمایه گذاری در ایران به دلیل عدم امنیت به صلاح نیست و مقابله نامه امتیاز نفت شمال به آمریکا ملغی می گردد. در این جریان به خوبی مشخص است که انگلیس در جریان رویا رویی و مقابله با آمریکا از موضوع بهائیان نهایت استفاده و سوء استفاده را می برد حال باید پرسید بهائیان با آمریکا مرتبط بوده اند یا با انگلستان؟ حقیقت این است که هر کس می تواند خود را با بهائیان مرتبط کند اینکه استعمارگران از دیانت بهائی سوء استفاده سیاسی کردند مساله ای است که ربطی به بهائیان ندارد. همه ادیان و مکاتب فکری از جمله اسلام در طول تاریخ مورد سوء استفاده قرار گرفته اند. آیا از این امر ادنی شائبه ای در مورد دیانت مقدس اسلام تصور می شود؟

لا والله! هر امر خیری که اعظم از آن در عالم موجود نباشد ممکن است مورد سوء استعمال و سوء استفاده واقع شود. هر روزه شاهدیم که روزنامه های مختلف و تریبون های گوناگون با انگیزه های متفاوت و شواهد و مدارک و مستندات و حتی اعترافات گوناگون یکی از چهره ها و شخصیتهای موثر در شکل گیری تاریخ ایران در طول دهه های اخیر از هر قشر، روحانی، سیاسی، علمی، مذهبی، فرهنگی، اقتصادی و غیره را به نحوی از انحاء به اصطلاح خودشان رسوا کرده اسرار نهان او را افشا نموده و وابستگی آنها را به یکی از مراکز قدرت در داخل و خارج قاطعانه اثبات می نمایند و در مسلمان بودن مدعی و مدعی علیه هر دو هیچ شکی نیست و عجیب این است که حرفی از «فرقه دست ساز انحرافی ابتکاری کاملاً مرتبط با استعمارگران» نیست چرا؟ سؤال خوبی است واقعاً فرقه انحرافی یعنی چه؟ انحراف از چه؟ مسیر اصلی چیست که بهائیان از آن منحرف شده اند؟ با این تعبیر آیا شیعه يك فرقه از اسلام است؟ آیا منحرف شده است؟ آیا تسنن منحرف شده است؟ آیا لزوماً یکی باید منحرف باشد؟ ممکن است شیعه اهل تسنن را و متقابلاً اهل تسنن شیعه را منحرف بدانند ولی هر دو در چهار چوب اسلام این بحثها را مطرح می کنند اما دیانت بهائی از اسلام و حتی از دیانت بابی مستقل می باشد در این صورت آیا صحیح است که آن را «تحریفی اساسی در آموزه های دینی مسلمانان» دانست؟ آیا اسلام را میتوان «تحریفی اساسی در آموزه های دینی مسیحیان» و مسیحیت را «تحریفی اساسی در آموزه های دینی یهودیان» دانست؟ راستی باید پرسید چرا این همه اصرار است که بهائیان را فرقه ای از اسلام بدانند؟ در حالی که همزمان اظهار می دارند که بهائیان نه خدا را قبول دارند نه قرآن نه حضرت محمد نه ائمه اطهار نه روز قیامت و نه احکام اسلام و نه هر چه که مربوط به اسلام می شود. آیا نباید پرسید کسانی که به اعتقاد شما هیچ کدام از این ها را قبول ندارند پس چگونه فرقه ای از اسلام می توانند باشند و چگونه دیانت آنها «انحرافی نا بخشودنی» به حساب می آید؟

جناب عزیزی معتقدند که در مورد پیدایش دیانت بابی نظرات متفاوتی ارائه شده است می گویند که «در ذیل به چند مورد آنها اشاره می شود» اما با کمال تعجب مشاهده می شود که فقط دو نظر را ذکر کرده می گویند «این که کدام يك از این دو تحلیل و برداشت می تواند بیشتر به واقعیت نزدیک باشد نیازمند بررسی های دقیق و موشکافانه است» گویا نویسنده این را مسلم و بدیهی دانسته است که امر از این دو حالت بیرون نیست حال آنکه حرف مدعی اصلی که بهائیان باشند ابدأ مطرح نمی شود. بهائیان معتقدند که حضرت باب موعود اسلام است و از طرف خداوند یگانه مأمور ایجاد دیانتی جدید می باشند درست همان ادعائی که حضرت محمد ارواحنا له الفداء نموده و برای اثبات حقایق دیانت اسلام و مأموریت خود جز آیات قرآن امر دیگری را ملاک قرار ندادند. بعلاوه حضرت باب میسر به ظهوری بزرگتر و ظهور کلی الهی و موعود کل امم و ادیان یعنی حضرت بهالله مؤسس دیانت بهائی می باشند و همه اینها مستند و مستدل به دلائل، مدارک و شواهد متعدد می باشد. حال نویسنده محترم از همه اینها چشم پوشیده است و اصولاً مشخص نیست که ایشان راجع به دیانت بابی بحث می کنند یا دیانت بهائی. و مخلوط کردن این دو باعث معشوش شدن مقاله ایشان گردیده است.

مهمترین دلیل یا به قول خود ایشان شهادی که جناب عزیزی در مورد وابستگی حضرت باب به کانونهای استعماری ذکر می کنند این است که ۵ سال قبل از اظهار امر در تجارتخانه ای در بوشهر کار می کرده اند که با کمپانی های یهودی و انگلیسی مرتبط بوده است. از ایشان می پرسیم که مگر کار تجارتخانه غیر از این است که با خارجی ها داد و ستد کند؟ اگر معتقدید که این ظاهرکار بوده است باید دلایل دیگر خود را اقامه کنید تا به محک نقد و بررسی سنجیده شود. آیا می توان چنین امر ساده و بی اهمیتی را شالوده بنای چنین اتهام عظیمی قرارداد؟

نوشته اند یا نقل کرده اند «بابی گری از اساس و از بدو پیدایش فرقه ای مشابه با دو، دونددهای ترکیه و فرانکیست های اروپای شرقی می باشند» مطلب به گونه ای مطرح می شود که گویا همه خوانندگان این دو گروه را می شناسند و شباهت آنها اظهار من الشمس است و لذا نیازی نیست که زحمت توضیح دادن بر مؤلف محترم هموار شود. اکثریت خوانندگان این مقاله مطمئناً نام این دو گروه را هم نشنیده اند تا چه رسد به چگونگی پیدایش آنها و شباهت آن با دیانت بابی. محتمل است که خود مؤلف هم اطلاع چندانی نداشته باشد که مطلب را فقط در حد اظهار فضل و ارباب مخاطب بیان و رها کرده اند. اظهار نظر جولوس کریتون در باب دونددهای ترکیه این است که پیروان یعقوب کوریدو از یهودیان ترکیه در قرن ۱۷ بودند که تنها راه برای غلبه بر گناهکاری در جهان را افزایش گناه می دانستند و هنگامی که مقامات ترک رفتار کوریدو و پیروانش را محکوم کردند چهار صد نفر از آنان مسلمان شدند و فرقه ای را به نام «دوند» «از راه به در شدگان» بنیاد نهادند. فرانکیست ها نیز پیروان یانکیف لایوتیس فرانک که در ترکیه خود را مسلمان، در لهستان، کاتولیک و در جمع یهودیان یک یهودی پای بند نشان می داد و تعلیمات وی به تعالیم اسلام در باب پیامبران شباهت داشت. فرانکیست ها مخالف اخلاق بوده و علاوه بر الغای شریعت یهود تمام قوانین مربوط به عفت را نیز لغو کردند. هم فرانک و هم یعقوب کوریدو مدعی بودند که مسیح های زمان خود هستند.

این مختصری بود از عقاید این دو گروه که برای اطلاع خوانندگان و احتمالاً مؤلف محترم آورده شد. حال برایشان است که شباهتهای این دو فرقه با دیانت بابی را ذکر کنند. اگر موضوع ادعای مسیحائی کردن و موعود بودن است که حضرت مسیح هم همین ادعا را کردند و اگر مسأله باطل بودن چنین ادعائی در مورد حضرت باب است که باید اثبات کنند. و اگر موضوع اعمال پیروان آنهاست که اولاً باید شباهت آنها را با اعمال پیروان فداکار و صالح و شریف و مؤمن حضرت باب برشمارند. ثانیاً بفرمائید که مسؤل دهها هزار اعمال خلاف شئون اسلامی و مسیحی و ملی و فرهنگی که هر لحظه در کشورهای اسلامی و مسیحی و غیره رخ می دهد چه کسی است؟ تازه این وقتی است که نشان دهند و بفرمایند بایان کدام اعمال ضد اخلاقی را مرتکب شده اند؟ و اگر بحث «شبکه ای از خاندانهای قدرتمند و ثروتمند یهودی» است که «در زمره شرکای اصلی» دیانت بابی بودند که مشکلات بیشتر می شود چون هم باید در مورد دو فرقه مَلْکُور و هم در مورد دیانت حضرت باب مطلب را اثبات کنند و بگویند که در قرن ۱۷ چه شبکه ای از خاندانهای قدرتمند یهودی در میان توده رنج دیده و عذاب کشیده و محروم یهودیان وجود داشت و چگونه و به چه منظوری این دو فرقه را بوجود آوردند؟ مسلماً مؤلف محترم دیدگاههای دیگری دارند که مشتاقانه منتظر دیدن و شنیدن آنها هستیم.

شرط انصاف است که از ایشان به جهت ردّ نظر گروه اول و کم کردن زحمت ما تشکر شود ما همه مانند ایشان معتقدیم که اختلال شعور نمی تواند موجد دینائی با این عظمت و پایداری و ماندگاری شود. نسبتی که اطلاق آن به انبیاء و بزرگان تازگی ندارد آیات قرآن شاهدهند که چگونه بی خردان و سهیفان و شاید رندان روزگار به نفس مقدّس حضرت محمد نسبتهای ناروایی از قبیل جنون و سرقّت ادبی وارد کردند. اما ایشان در واقع فقط تغیر اتهام داده اند و معتقدند که «حمایتهای پشت پرده سیاستمداران وابسته مثل حاج میرزا آقاسی صدراعظم زمان» باعث دوام و تداوم دیانت حضرت باب شد چه باید گفت؟ حقّ این است که باید بر مرگ انصاف گریست.

بزرگان و سیاستمداران وابسته به استعمار مورد ادعای ایشان که به حضرت باب گرویدند چه کسانی هستند؟ جناب ملا محمد علی بار فروش ملقب به قدّوس، جناب ملاحسین بشرویه که محضر درس سید محمد باقر شفتی مجتهد با نفوذ و قدرتمند و ثروتمند اصفهانی در مقابل علم او سر تعظیم فرود آورد، سید یحیی دارابی وحید زمانه پسر سید جعفر کشفی که محمد شاه به عنوان صالح ترین عالم برای تحقیق درباره امر حضرت باب به شیراز فرستاد، جناب حجت زنجانی که در علم حدیث بی نظیر بود، جناب آقا محمد قائنی نبیل اکبر که از معدود کسانی «شاید فقط سه نفر» بود که از شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه اجازه اجتهاد گرفت، طاهره، قره العین فریده زمان و زنان، ملا علی بسطامی، ابوالفضائل گلپایگانی و قریب به ۴۰۰ تن از علمای اسلام که همه مظهر امانت و صداقت و درستی بودند و حقّ این است که گفته شود که علمای اسلام غربال شدند و فقط این گروه از این آزمایش سخت سر بلند بیرون آمدند. این ها چه وابستگی ای به دربار روس و انگلیس داشتند و اگر این ها دستهای پنهان استعمار در ایران بودند دیگر به چه حجتی بقیّه علمای اسلام و حتی مردم ایران از این اتهام میرا هستند.

در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

هزاران نفوسی که با اشتیاق در راه محبوب خود جان رایگان انفاق نمودند و مصداق بارز آیه قرآن مجید «فَتَمَنُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» گشتند از چه قشر جمعیت ایران تاملین شدند؟ آیا استعمارگران روس و انگلیس و هر کجای دیگر که می گویند این همه دارو دسته در ایران داشتند؟ اگر می گویند این ها بابی نبودند چرا آنها را کشتند؟ و اگر بابی بودند آیا غیر از عامه مردم بودند؟ به کدام حجت تاریخی و عقلی معتقدید که این نفوس از طبقات بالای کشور و سیاستمداران وابسته به استعمار بودند؟

از قول همان ناطق نقل کرده اند که: «باب نخستین مریدان خود را نه در میان جهال بلکه در طبقات بالای کشور یافت.» آیا این عیب و نقص یک مظهر الهی است که به جای جاهلان افراد فرهیخته به آن ارادت نشان دهند؟ آیا اگر مریدان حضرت باب همگی از جاهلان تشکیل می شدند دیگر خیال شما راحت می شد و از چه بابت راحت می شد؟ آیا شما هم معتقدید که پیروان اولیّه حضرت محمد (ص) همگی از جاهلان بودند؟ این را دلیل حقیقت حضرت محمد می دانید؟

از «حمایت های پشت پرده حاج میرزا آقاسی» که «باب از او به ستایش یاد می کند» نوشته اند و دلیل خود را این عبارت مبهم و گنگ «بدیهی است که حاجی به حقیقت آگاه است» ذکر کرده اند که تاریخ شهادت که از بزرگترین دشمنان حضرت باب بلا شک حاجی میرزا آقاسی بود و اگر کسانی هم معتقدند که آقاسی باعث شهرت حضرت باب شد تردید نمی کنند که اقدامات او نه به این هدف بلکه با قصد نابودی حضرت باب صورت گرفت حال اینکه دست قدرت خداوند از اقدامات خائنانه او نتایج دیگری ظاهر نمود مسأله ای است که باید باعث عبرت و تنبّه نفوس شود نه ازدیاد جهل و غرور. حضرت باب در تواقع خود حاجی را مورد شدید ترین انذارات قرار داده اند که حاکی از ظلم و ستمی است که او به حضرت باب وارد کرده است. در یکی از تواقع خود به محمد شاه می فرماید: «سوگند به خدایت، کسی را که ولی ملک خود قرار داده ای و گمان کرده ای که بهترین راهنما و پشتیبان تو است همان شیطان رانده شده از درگاه الهی است و تو را با القائات شیطان فریب می دهد و از ترس افشای اعمال سوء خود اراده اطفالی نور پروردگار را نموده است تا کفر او آشکار نشود... به زودی از دنیا خواهی رفت و خواهی گفت ای کاش شیطان را ولی و باطل را راهنمای خود قرار نمی دادم.»

در این بیانات عالیات که اصل آنها به زبان عربی فصیح در مجموعه منتخبات آیات حضرت نقطه اولی ص ۶ موجود است صریحاً از آقاسی با عنوان شیطان یاد می کنند که مانع از ملاقات حضرت باب با محمد شاه گردید تا مبدا مریدش مراد دیگری یابد و عدم لیاقت و سوء تدبیرش بر ملا شده مقام و موقعیت خود را از دست بدهد. درباره میزان ارادت محمد شاه به آقاسی نوشته اند که حتی زمانی که از علاج درد پای خود توسط حاجی نا



امید شد می گفت: «این درد پای مرا حاجی نمی خواهد خوب شود از اینکه زحمت را در دنیا بکشم و در آخرت به بهشت بروم» حال بر جناب نویسنده است که روشن بفرمایند حاجی میرزا آقاسی چه خدمتی و کجا و چگونه به حضرت باب نموده است؟ حال آنکه به شهادت بیانات فوق و بسیاری موارد دیگر که چنانچه طالب باشید آماده ارائه است. شخص حاجی آقاسی مسئول مستقیم تبعید حضرت باب به ماکو و چهریق در خطه آذربایجان می باشد و معتقد بود و به این تدبیر خود افتخار می کرد که چون اهالی آن دیار سنی متعصب و با شیعه در کمال عناد هستند به زودی ندای حضرت باب خاموش و امر او فراموش می شود. این يك نمونه از «حمایت سیاستمداران وابسته» مورد ادعای جناب عزیزی است و بر ایشان است که توضیح دهند عبارت «بدیهی است که حاجی به حقیقت آگاه است» را ضمن چه تحقیقی کشف کرده اند؟ و این عبارت چگونه منجر به اخذ این نتیجه شده است که «حاجی میرزا آقاسی که جای خود را داشت باب از او به ستایش یاد می کند.»

اما مهمترین قسمت مقاله مسأله یهودیان جدید الاسلام و گرویدن آنها به دیانت بابی می باشد. سناریوی طنزگونه جناب عزیزی این است: «کانونهای زر سالار یهودی صهیونیست تصمیم می گیرند در ایران فرقه ای به وجود آورند و این کار را انجام می دهند اما چون این فرقه جدید پیروانی بدست نمی آورد لذا به تعداد زیادی از یهودیان تحت امر خود در ایران فرمان می دهند که به دروغ آیین خود را تغییر داده مسلمان شوند و پس از اینکه مسلمان شدند بابی شوند. نتیجه اینکه مسلمان که بابی نمی شود پس همه اینها که بابی شدند یهودیانی بودند که طبق نقشه قبلی مسلمان گشتند.» درباره این سناریو چه می توان گفت؟ و اصولاً آیا باید چه چیزی گفت؟ حتی يك نمونه نیاوده اند که فلان کس یهودی بود مسلمان شد بعد بابی شد تا چه رسد به «گرویدن وسیع یهودیان.» عجیب است که ایشان همه مطالب را به قدری واضح و بدیهی می دانند که نیازی به ذکر دلایل و شواهد نمی بینند. در حالی که شواهد قاطع تاریخی مدلل است بر اینکه اکثریت قریب به اتفاق و حتی با قدری مسامحه می توان گفت تمامی بابیان اولیه به طور قطع مسلمان و شیعه بوده اند. مکانهای سکونت آنان، سؤالات و خواسته های آنها برای ایمان به حضرت باب، نحوه ایمان آنان، و شواهد قاطع تاریخی بسیار حتی اسامی آنها قاطعانه مثبت این امر هستند. جالب است بدانید که در اوایل انقلاب اسلامی ردیه مفصلی در پیش از ۷۰۰ صفحه توسط سید محمد باقر نجفی با نام «بهایان» منتشر شد که آن را حاصل ۱۵ سال تحقیق و ۴ سال نگارش می دانند و در چنین تحقیق به قول خود، بی غرضانه و وسیع در صفحه ۶۹۱ می نویسند: «حد اقل ده قرن اجداد و آباء رؤسای بابیه و بهائیت همگی مسلمان بودند و تمامی بهائیان به استثنای تعدادی انگشت شمار در آن ایام از خانواده مسلمان محسوب می شدند.» حال بر جناب عزیزی و شاید جناب شهبازی است که تنی چند از یهودیان را که به طور وسیع به دیانت باب گرویدند را فقط نام ببرند.

مسأله دیگر که طنز جریان را قوی تر می کند سازمان دادن این یهودیان است خوب است ایشان حداقل مکانیزم این جریان را قدری دقیق تر بیان کنند مثلاً بگویند که در سال ۱۸۴۴ و قبل از آن چه سازمان صهیونیستی زر سالار قدرتمند ثروتمند وجود داشت که نیروهای تحت امر آنها در ایران اینقدر زیاد و از آن مهمتر اینقدر وفادار باشند که با يك فرمان اینگونه جان خود را به خطری مسلم بیندازند؟ و از آن گذشته در مقابل این فداکاری چه بدست آوردند؟ و پاداش اتفاق جان آنان را چه کسی باید می داد؟ چنین سازمان یا سازمانهایی می باید از طرف چنین هوادارانی يك سازمان الهی و آسمانی باشد زیرا اتفاق جان يك مسأله ساده نیست و انگیزه های بسیار قوی را می طلبد. آیا شما چنین سیستم و دستگاهی را سراغ دارید؟ آیا این اولین اقدام آنها بود یا قبلاً هم در ایران چنین کارهایی انجام داده بودند؟ کجا و چگونه؟ بعد از آنکه بابی یا بهائی شدند و به قول شما بهائیت رواج یافت اینها چه کردند؟ آیا گروه گروه از دیانت بهائی خارج شدند و به وظیفه ای دیگر مشغول شدند یا شیفته تعلیم بهائیان گشته و از آن سازمان کذائی دست کشیدند؟ این نیروهای تحت امر حقوق خود را چگونه دریافت می کردند؟ چرا هنگامی که این یهودیان نگون بخت در زیر انواع بی عدالتی، تبعیض، هتک حرمت، آزار، شکنجه و

مصادره اموال توسط مسلمانان ایرانی بسر می بردند این سازمان قدرتمند زر سالار به فکر دفاع از آنها نیفتاد؟ چند سال طول کشید تا این زرسالاران فهمیدند که دیانت بابی طرفدارانی پیدا نکرده است و چند سال طول کشید تا یهودیان مسلمان شوند و گروهی بیابند و بابی شوند و این دعای را در کجای تاریخ می توان یافت. کلّ حیات مذهبی حضرت باب فقط ۶ سال طول کشید. این ۶ سال را با این همه وقایع که هر يك به سالیان دراز زمان نیاز دارد چگونه می توان هماهنگ نمود؟

البته انتظار نمی رود جناب عزیزی پاسخ این سؤالات و دهها سؤال دیگر که گرچه به صورت سؤال مطرح شدند ولی فی الواقع پاسخ آنها معلوم است را بدهند زیرا ایشان اظهار داشته که «اعتقاد برخی تاریخ دانان» این گونه می باشد لذا خواهشمندیم که ایشان از همان تاریخ دانان تقاضا کنند تا این مهم را انجام دهند و به این وسیله خود را از این مهلکه ای که برای خود ساخته اند برهانند.

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست عرض خود می بری و زحمت ما میداری

تقاضای دیگر از جناب عزیزی این است که رابطه عکسکی که برای مقاله خود انتخاب نموده اند بامتن را شرح دهند. عکس ظاهراً گروهی از یهودیان «شاید در اراضی مقدسه» را نشان می دهد که يك نفر از آنها با آرایش موی و مدل لباس خاص از دیگران مشخص تر است ولی این عکس چه شاهدهی و بر چه موضوعی است؟ نویسنده با زیرکی تمام و با خلط «تغییر ظاهری دین» که از متن حاصل است و «تغییر ظاهری لباس و آرایش مو» که از عکس بر می آید و سوء استفاده از احساسات ضد صهیونیستی مردم قصد دارد تا ارتباطی موهوم بین بهائیان و صهیونیسم برقرار سازد گوئی که این جماعات موجود در عکس تماماً بهائی هستند و مشغول توطئه بر علیه اسلام. انصاف دهید تصویر تعدادی از یهودیان چه ارتباطی با بهائیان دارد؟ واضح است که نویسنده مطمئن است که کسی جرأت پاسخگوئی ندارد و اگر هم کسی این جرأت را بیاید صدای او به گوش کسی نمی رسد و هیچ روزنامه ای مطالب او را چاپ نمی کند. حتی این بود که جواب این مقاله در يك جمله داده می شد یعنی «شواهد و مدارکی دال بر ادعاهای نویسنده یافت نشد لذا پاسخ به این اتهامات موکول به زمانی می گردد که نویسنده برای ادعاهای خود مدارک و شواهدی در خور بررسی ارائه نماید.»

امأحداقل برای اینکه امر بر خود نویسنده مشتبه نشود قدری به تفصیل سخن رفت شاید بهتر بود که به جای این پاسخ ها به تشریح اصول اعتقادات و تعلیم و افکار و شیم و اخلاق و اهداف جهانی و عالیّه بهائیان پرداخته می شد. در این مقام فقط به ذکر یکی از مناجاتهای حضرت عبدالهء اکتفا می کنیم و این مهم را به وقتی دیگر می سپاریم.

هو الله

ای پروردگار دلها را روشن کن، ای خداوند مهربان، قلوب را رشک گلزار و گلشن فرما. ای محبوب بی همتا نفعات عنایت بوزان. انوار احسان تابان کن تا دلها پاک و پاکیزه شود از تأییدات تو بهره و نصیب گیرد این جمع راه تو پویند راز تو جویند روی تو بینند خوی تو گیرند ای پروردگار الطاف بی پایان ارزان فرما، گنج هدایت رایگان کن تا این بیچارگان چاره یابند. تویی مهربان، تویی بخشنده، تویی دانا و توانا.

نکاتی در خصوص مقاله با عنوان فرقه انحرافی

ابتکاری

برای

«وَأَذَا رَأوِكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُوْلًا»



«وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»^۲

ضمن عرض سلام و آرزوی سلامتی برای مسئولین گروه اندیشه، در روزنامه جام جم، ملاحظه شد که در تاریخ ۸۴/۳/۱ مقاله ای با عنوان «فرقه انحرافی ابتکاری» نوشته آقای سید مجتبی عزیزی انتشار یافته است. هرچند مؤلف محترم سعی نموده اند که دلائل و تحلیل های تاریخی را برای توجیه چگونگی گسترش آیین بابی و بهائی در ایران و سایر نقاط جهان ارائه دهند، با این حال توجه به نکاتی تاریخی و دینی که ذیلاً معروض می گردد، ممکن است ایشان را در نیل به حقیقت یاری رساند.

در ساخت کلی مقاله، ایشان به دو توجیه عمده درخصوص گسترش و تداوم آیین بابی اشاره فرموده اند. در توجیه نخست، جنون و دیوانگی و بی اطلاعی را به شارع این آیین نسبت داده و نظریه گروهی از افراد را در این خصوص ذکر فرموده اند. در دومین قسمت دیدگاه گروهی را ذکر نموده بودند که حمایت عناصر صهیونیست را از ابتدای کار علت اصلی بقا و دوام این آیین در جهان می دانند. ایشان در ادامه مقاله خود به بررسی و مقایسه این دو فرضیه با یکدیگر پرداخته و دلائل رجحان یکی بر دیگری را عنوان نموده اند. با این حال در کل مقاله از وجود دیدگاه سوئی که در این خصوص وجود دارد غفلت شده است و اگر این نظر نیز در مقاله مورد بررسی قرار می گرفت، نتیجه گیری مقاله در نزد محققین قابل اعتناء و جالب توجه بود. امیدوارم که مؤلف محترم در تجدیدنظری که بر مقاله خود خواهند فرمود این دیدگاه سوم را نیز مورد عنایت قرار دهند.

برطبق این دیدگاه گسترش سریع آیین بابی و متعاقب آن آیین بهائی در ایران و سایر نقاط جهان از الگوی پیروی می کند که همه ادیان بزرگ جهان در مراحل آغازین رشد خود، آنرا تجربه نموده اند. این الگو شامل یک دوره از فتوحات و انتصارات است که در طی آن افراد مختلف از طبقات متنوع به دیانت جدید اقبال می کنند و پس از آن یک دوره آزار و اذیت مذهبی توسط رؤسای ادیان عتیقه در مخالفت با آیین جدید آغاز می گردد که در نهایت به گسترش هرچه بیشتر آیین جدید منتهی می شود. با نگاهی به تاریخ ادیان، براحتی می توان این الگو را در نحوه انتشار آیین مسیح ملاحظه نمود که چگونه بروز بحرانها و تضییقات مستمر، خود به صورت عاملی برای انتشار مسیحیت درآمد و در نهایت به استقرار این آیین بر سطح وسیعی از کره خاک منجر شد. گسترش مستمر آیین بابی و بهائی نیز دقیقاً از این الگو پیروی می نماید.

هر چند برای نفوسی که از اهل ادیان نبوده و اعتقادات مذهبی ندارند، این دیدگاه ممکن است عجیب به نظر برسد، اما برای مؤلف محترم که از سادات بوده و از معتقدان رسول اکرم به نظر می رسند، این دیدگاه نمی تواند دور از ذهن باشد. در قرآن در مواضع مختلفه اشاره شده است که هنگامی که نفوس بی اعتقاد به خداوند که از قوای روحانی موجود در دیانت جدید بی خبرند، سعی در توجیه پیشرفت و گسترش آیین جدید می نمایند، از آنجا که نمی توانند این رشد را به اراده غالبه الهی نسبت دهند، معمولاً به دو بهانه متمسک می شوند. گروه اول آیین جدید را معلول ذهنی دیوانه می شمارند که افرادی رذل و فرومایه را به خود جلب نموده است. این توجیهات که بر علیه حضرت رسول اکرم نیز به کار رفته است در قرآن در این آیات مبارکات ذکر گردیده و بیانگر حال پربال افرادی است که ندانسته و یا دانسته خود را از فیوضات شریعت محمدی محروم نموده اند: «وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَبْعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا»^۳، «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَجْنُونٌ»^۴، «وَيَقُولُونَ أَنَّا لَنَارِكُوهُ إِيَّاهُنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ»^۵، «فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٌ وَلَا مَجْنُونٌ»^۶، «وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرَاهُ فِئْتَنًا مَنصُورًا»^۷. امثال این آیات که در قرآن کریم مذکور است، تنها در خصوص کفار و مشرکین زمان آن حضرت نبوده، بلکه در ادوار قبل نیز امثال این توجیهات توسط مخالفین بر علیه انبیاء الهی بکار رفته است و نص قرآن شاهدی است بر این مدعا: «وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ * فَتَوَلَّىٰ وَرَبَّهُ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»^۸ (و در موسی (نشانه ایست) هنگامی که فرستادیم او را بسوی فرعون با حجتی واضح* پس گریه

بیک سوش و گفت جادوگر است یا دیوانه)، «كَذَلِكَ مَا تَأْتِي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»^۹ (همچنین نیامده آنان که پیش از ایشان بودند هیچ رسولی مگر آنکه گفتند جادوگر است یا دیوانه).

قرآن کریم این شباهت اقوال مشرکین و کفار را در هر دوری از ادوار تاریخ بشری، به علت شباهت قلوب آنها می داند: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ»^{۱۰} (و گفتند آنانکه نمی دانند چرا خداوند با ما مکالمه نمی کند یا چرا معجزه ای برای ما نمی آید به همین گونه سخن گفتند کسانی که پیش از ایشان بودند، مانند قول ایشان، دلهاشان شباهت بهم داشته). و بدیهی است کسانی که یا از سرسپه انکاری در مجموعه عظیم آثار سید باب نظر نکرده و یا بعلم آلودگی به اغراض بامشاهده آن همه عظمت، سر تعظیم فرو نیاورده باشند، سعی نمایند به بهانه هائی متوسل شوند که همه منکران در قرون و اعصار ماضیه بدانها چنگ زده اند. در هر حال اکنون که آثار مقدسه آیین بابی و بهائی به بیش از هشتصد زبان ترجمه شده و در دسترس همه اهل عالم است و میلیونها نفر با تعمق و تفکر در این گنجینه گرانها که به اعتقادات باطنی حاوی هدایت الهی برای عصر حاضر است، بهره روحانی می برند؛ نسبت جنون به صاحب آن آیات، خردمندانه نیست و خوب بود مؤلف محترم در تهیه مقاله خود این امر را مد نظر می داشتند.

گروه دیگری از مخالفان که سعی در توجیه گسترش آیین جدید دارند، بنا به هدایت قرآن کریم، کسانی هستند که توجیه سیاسی را انتخاب می کنند. بر خلاف گروه اول که جنون را به پیامبران الهی نسبت می دادند، این گروه به عظمت کلام و مدعا تا حدی واقف شده و بی نتیجه بودن اتهامات گروه اول را دریافته اند. معذک بعلمت عدم درک قوه غالبه الهیه که محرک و عامل پیشرفت آیین الهی است، دست بدامن توجیهات سیاسی می زنند و پیامبر الهی را دست نشانده اقوام اجنبی می شمارند که سعی در ایجاد نفاق در بین قوم خود دارد. قرآن در این خصوص توجیهات کافران را چنین ذکر می کند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ ءَاخِرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا»^{۱۱} (و گفتند آنانکه کافر شدند: نیست این، مگر دروغی که بریافت آنرا و یاری کردند او را بر آن قومی دیگر پس به تحقیق آوردند ستمی و باطلی را). «وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِمَا نَزَّلْنَا بِهَذَا الْقُرْآنِ فَاعْتَدُوا بِعَذَابٍ وَاسِعٍ»^{۱۲} (و هر آینه می دانیم که آنها می گویند جز این نیست که می آموزد او را انسانی. زبان کسی که می گرداند گفتار را بسوی او عجمی است و این زبانی است عربی روشن). امثال این آیات متعدد بوده و در خصوص نحوه اعتراض مشرکین در ادوار قبل از اسلام هم آمده: «مَا يَقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَد قِيلَ لِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ»^{۱۳}

ملاحظه می شود که این توجیهات بی اساس در خصوص همه پیامبران به کار رفته و علت این شباهت در توجیهات، همان طور که ذکر شد، شباهت قلوب این نفوس به یکدیگر است. به همین دلیل این گروه دوم در توجیهات خود گرفتار همان لغزشهای تاریخی و منطقی می شوند که در ادوار گذشته نیز مخالفان دچار آن شده بودند. فی المثل دقت نمی کنند که صهیونیسم ۷۰ سال پس از آیین بابی به وجود آمد و لذا در زمان ظهور این آیین در ایران، صهیونیستی وجود نداشته تا به پیروان خود فرمان دهد که گروه گروه به آیین اسلام درآمده و سپس به دیانت باب بگروند. این توجیه از طرف این گروه به این منظور مطرح گردیده تا موفقیت آیین جدید را در جذب اقوام و گروههای مختلف توجیه نماید، غافل از آنکه این اقبال عمومی تنها شامل یهودیان نمی شود و این دیانت جدید موفق شده است پیروانی از هزاران قوم و قبیله مختلف را با پیش زمینه های فرهنگی و نژادی و مذهبی مختلف، در سلک خود درآورد و در قالب جامعه ای جهانی و متحد نظام بخشد. این امر تنها از قوه کلمه الهی ساخته است و همه نیروهای بشری اگر مجتمع گردند به نص قرآن مجید قادر به ایجاد چنین الفت و اتحادی در بین اقوام نیستند. «وَأَلْفَ بَيْنٍ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^{۱۴}

از مؤلف محترم انصاف طلب می‌کنیم، در جایی که ایجاد الفت و اتحاد در بین دو قبیله کوچک از قبائل عربستان برهانی بر الهی بودن دیانت حضرت رسول اکرم بشمار می‌آید، آیا چه قوه‌ای را عامل اتحاد و الفت بیش از پنج میلیون اعضای جامعه بهائی در بیش از یکصد و هشتاد کشور جهان و از اقوام و شعوب و قبائل و ادیان مختلف، می‌شمارند؟ آیا مشاهده نفوسی با پیش زمینه‌های دینی اسلام و مسیحی و یهودی و بودائی و برهمنی، که در نهایت اتحاد و الفت در کنار یکدیگر به خدمت به نوع بشر مشغولند، نمی‌تواند نشانه‌ای از جهان آینده موعود باشد که در آن همه فرزندان آدم به وحدت و یگانگی الهی دست یافته باشند؟ و آیا جز به قوه الهی، چنین امری را می‌توان به قوه دیگری نسبت داد؟

مؤلف محترم ملاحظه می‌فرمایند که اگر این شقّ سوم را به دو فرضیه قبلی که در مقاله خود اشاره فرمودند اضافه نمایند، تاثیری بنیادین بر نحوه استدلال و کیفیت مقاله ایشان خواهد داشت. امیدوارم مؤلف محترم به بصیرت و فارغ از غرض در این نوشته نظر فرمایند. مشتاقانه منتظر آثار دیگری از ایشان در این زمینه هستیم و از توجه گروه اندیشه روزنامه جام جم به این مسئله سپاسگزارم.

قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ

(بکلی فدای تو شدم - حضرت باب)

حامد

در صفحات ۱۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ ویژه نامه ایام، مطالبی با عنوان زیر مندرج است: «چرا کتاب کشف الغطاء راجع آوری کردند؟» «عجز علی محمد شیرازی از پاسخگویی به سؤال علمای اصفهان، باب و چالش های پیش روی»، «پاسخ به سؤال ربطی نداشت»، «نقدی بر گزارش يك مورخ بهائی ماب از گفتگوی باب و علمای تبریز»، «گزارش تاریخ یا تبلیغ مسلک»، «بجای در توبه نامه علی محمد باب؛ هیچ ادعائی ندارم و توبه می کنم» و «تلون در عقیده، تغییر در ادعا». در فصل نامه تاریخی و سیاسی شماره ۱۷ ویژه بهائیت چاپ تابستان ۱۳۸۶ نیز مقاله ای مشابه از احسان الله شکراللهی طالقانی تحت عنوان «خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و نسخه های توبه نامه سید علی محمد باب» آمده است که آنچه در زیر می آید پاسخ به همه آنهاست.

مطالبی که جام جمیان در صفحات مزبور سرهم کرده اند، چنانکه آشکاراست لا طائلاتی است که به تقلید از مورخین معلوم الحال قاجاریه، کثیری از نویسندگان معلوم الحال عصر پهلوی و جمهوری اسلامی - آلا اقل قلبی - نیز همان ها را تکرار مکرر کرده بودند. اما روزی خواهد رسید که بالاخره از مردان وزنان غیر بهائی این آب و خاک عزیزتر، نفوسی آشکار شوند که برخلاف نیت و روش بهائی ستیزانی امثال جام جم، و بدون ترس از جزو زمان و ملاحظه این وان در داخل و خارج از ایران، سد تقلید و تکرار غافلان بشکنند و از نام و ننگ ظاهری این جهان بگذرند و خالصاً لوجه الله کمر بر کشف حقایق آیین حضرت یزدان بندند. آنان از جمله مسلمانان نازنینی هستند که به فرموده قرآن مجید مصداق «امّة یدعون الی الخیر» اند. آنان کتب و آثار و حیاتی ادیان بابی و بهائی و نیز ردیه های منتشره علیه آن را بررسی علمی و منصفانه و همه جانبه نمایند و اکاذیب و تحریفات و افتراءات بهائی ستیزان را استخراج کنند و آثاری محققانه و منصفانه و متقینه و روشنگرانه ارائه دهند تا جاذب تأییدات الهی شود و آثارشان در کشف حقیقت و بروز انصاف، چون ستاره هایی در آسمان تحقیق و فرهنگ و ادب و دیانت ایران و اسلام عزیز بدرخشد. اهل بهاء اطمینان دارند که چنین خواهد شد. چنانکه بارقه های آن چندین دهه است که آشکار شده است. زیرا حضرت بهاء الله چنین دعا فرموده اند: «یا الهی فابتعث قلوباً صافیةً و ابصاراً خدیفةً لیُفَرِّسُوا فی امرک و ما ورد علیک.» (ای خدای من برانگیز و مبعوث فرما قلبی صاف و دیدگانی تیز بین را تا در امر تو و آنچه بر تو وارد آمد جستجو و تحقیق کنند) و در بیانی دیگر حتمیت آن را چنین تأکید فرموده اند: «اگر شما و امثال شما عارف نشوید، عبادی خلق خواهند شد که کوثر معانی را از کأس کلمات الهی بیاشامند و به مقصود مطلع گردند.»^۱ و در سورة الملوک می فرمایند: «فَسَوْفَ یَظْهَرُ اللهُ قَوْمًا یدُکِّرُونَ اَیْمَانًا وَ کُلُّ مَا وَرَدَ عَلَیْنَا وَ یَطْلُبُونَ حَقَّنَا عَنِ الدِّینِ هُمْ ظَلَمُونَا بِغَیْرِ جَرْمٍ وَ لَا ذَنْبٍ مِیْنٍ وَ مِنْ وَرَائِهِمْ کَانَ اللهُ قَائِمًا عَلَیْهِمْ وَ یَشْهَدُ مَا فَعَلُوا وَ یَأْخُذُهُمْ وَ اِنَّهُ اَشَدُّ الْمُتَّقِمِینَ.» (بزودی خداوند قومی را آشکار و ظاهر می کند که ایام ما را به یاد می آورند و ذکر می کنند کل آنچه را که بر ما وارد شد و طلب خواهند کرد حق ما را از کسانی که به ما بدون جرم و گناهی آشکار ظلم کردند و از پشت سر ایشان خداوند قائم بر ایشان است و گواهی می دهد و می بیند آنچه را انجام دادند و ایشان را مجازات می کند و همانا خداوند شدیدترین انتقام گیرندگان است).

باری اگرچه پاسخ آنچه ایام در صفحات مزبور نوشته، در همان عصر قاجار و پهلوی در کتب بهائی و حتی بعضاً غیر بهائی آمده است، ولی در اینجا نیز مختصر و خلاصه ای از آنها تقدیم هموطنان عزیز می گردد.

نکته اول: درص ۱۱ راجع به کتاب کشف الغطاء و جمع آوری آن نوشته و جالب آنکه برای بیان علت جمع آوری آن، اقوال آیتی (اواره) و صبحی را

شاهد آورده، حال آنکه در مقالات دیگر در همین مجموعه راجع به ایشان ذکر شد که اقوالشان جز در نزد بهائی ستیزانی همچون شهبازی و جام جم و امثال ایشان، ابداً نزد محققین بهائی و غیر بهائی دیگر سندیت ندارد. نقل قول از آقای محیط طباطبائی هم در این خصوص که به شهادت خودش فریب آواره و صبحی را خورده بوده^۲ و خود وی نیز بر عکس ادعای توجیهی و دروغی جام جم و سایت بهائی پژوهی برای محققانه جلوه دادن آثار وی، به شهادت غیر بهائیان «از دشمنان بلخیم غرض ورز آیین بهائی» بوده، مانند شهادت صبحی و آواره است. به این ترتیب محققین بهائی و غیر بهائی جهان از جام جمیان خواهند پرسید در تحقیقات تاریخی چگونه می توان صرفاً بر اساس اقوال مخالفان و پیمان شکنان کینه توز نتیجه گیری کرد و حکم صادر نمود؟

جام جم از قول آنان اول می نویسد «جمع نسخه های کشف الغطاء» به خاطر «مایه های ضد انگلیسی» آن جمع آوری و سوزانده شد، و سپس لابد برای توجیه نحوه دستیابی آقایان طباطبائی و صبحی و آواره و خود جام جم و دیگران به نسخی از آن، فوراً ادامه می دهد «تعداد انگشت شماری از آن در کتابخانه های انگلستان و فرانسه و چند نسخه ای در ایران، آن هم در کتابخانه های خصوصی و محرمانه بهائیان... جان سالم بدر بردند.» معنی «جمع آوری» هم روشن شد. راستی جام جم چگونه به «کتابخانه های خصوصی و محرمانه بهائیان» دست یافته است؟ بهائیان مانند همه مردم جهان کتابخانه خصوصی دارند، ولی از جام جم باید پرسید که چرا لغت «محرمانه» را به کار می برد؟

اگر محرمانه بود، چگونه دوستان

حجتیه ای جام جم قبل

از انقلاب به مکروهیله و اظهار

دوستی ظاهری و ادعای دروغی

تحقیق، صدها جلد کتب بهائی

را از خود بهائیان گرفتند، و یا پس

از انقلاب مسئولین امروبا هجوم

به خانه بهائیان و دستگیر و

زندانی کردن و کشتن ایشان

کتبشان را غارت کردند و تا حال

نیز این روند کم و بیش ادامه یافته

است؟^۳ خود جام جم و عوامل

بالا دستش چگونه این همه

کتب و نشریات بهائی را نزد خود

انبار کرده اند؟

راستی اگر کشف الغطاء

دارای «مایه های ضد

انگلیسی» است، پس چگونه

جام جم در ایام مقاله می نویسد

که امر بهائی ساخته انگلیسها

نیز می باشد؟ آیا این دو با هم

متناقض نیست؟ آیا نباید گفت

دروغگو کم حافظه شده؟ جام

جم به اوام خود می خواهد

و نمود کند که به اصطلاح جمع آوری کشف الغطاء به این خاطر بوده که حضرت عبدالبهاء پس از پایان جنگ جهانی اول، «قبله اش را از پایتخت تزاریه لندن تغییر داد.» اگر چنین است پس چرا امثال جام جمیان و کیهان آقای آدمیت و دیگران، تاریخ انگلیسی بودن امر بهائی را همان ابتدای ظهور و حتمی دهه ها قبل از آن می دانند؟^۴ اگر چنین است پس چرا خود جام جم کم حافظه در صفحه ۱۲ در مطلب «سابقه ارتباط و طمع انگلیس به بهائیان» می نویسد از همان ایام تبعید حضرت بهاء الله به بغداد، یعنی حدود ۶۵ سال قبل از پایان جنگ جهانی اول، انگلیس ها با حضرت بهاء الله تماس داشته اند؟ و چرا جام جم فراموش می کند که حدود ۵۰ سال قبل از پایان جنگ جهانی اول نیز حضرت بهاء الله لوح مهین خطاب به ملکه انگلیس ویکتوریا را نازل فرمودند و در آن ضمن دعوت او به آیین جدید بهائی که موعود حضرت مسیح



سفارش و دوست انواع پاپوش بزرگ و کوچک برای بهائیان پذیرفته می شود.



نیز هست و ضمن ارائه راه هائی برای رسیدن به عدالت و صلح جهانی و ضمن تشویق اوکه مشورت در امور و منع برده داری را تأکید نموده، به ملکه چنین نصیحت و انداز فرموده اند که:

يا أَيُّهَا الْمَلِكَةُ فِي لُتْدَنْ اِسْمَعِي نِدَاءَ رَبِّكَ مَالِكِ الْبَرِيَّةِ مِنَ الْمَدْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. ضَعِي مَا عَلَى الْأَرْضِ وَرَبْنِي رَأْسَ الْمُلْكِ بِأَكْلِيلِ ذِكْرِ رَبِّكَ الْجَلِيلِ إِنَّهُ قَدْ آتَى فِي الْعَالَمِ بِمَجْدِهِ الْأَعْظَمِ وَ كَمَلْ مَا ذَكَرَ فِي الْإِنْجِيلِ قَدْ تَشَرَّفَ بَرُّ الشَّامِ بِقُدُومِ رَبِّهِ مَالِكِ الْأَنْبَاءِ... دَعِيَ هُوَالِكُ ثُمَّ أَقْبَلِي إِلَى مَوْلَاكَ الْقَدِيمِ إِنَّا نَذْكُرُكَ لِرُوحِهِ اللَّهُ وَ نَحْبُ أَنْ يَعْلُو اسْمُكَ بِذِكْرِ رَبِّكَ خَالِقِ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ إِنَّهُ عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيدٌ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ مَنَعْتَ بَيْعَ الْعُلَمَانِ وَ الْأَمَاءِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ اللَّهُ فِي هَذَا الظُّهُورِ الْبَدِيحِ قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ جَزَاءَ ذَلِكَ إِنَّهُ مُؤَفِّي أَجُورَ الْمُحْسِنَاتِ وَ الْمُحْسِنِينَ إِنْ تَتَّبِعِي مَا أُرْسِلُ إِلَيْكَ مِنْ لُدَنْ عَلِيمٌ خَبِيرٌ إِنْ أَلَدِي أَعْرَضَ وَ اسْتَكْبَرَ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُ الْبَيِّنَاتُ مِنْ لُدَنْ مُنْزِلِ الْآيَاتِ لِيَحِيطَ اللَّهُ عَمَلَهُ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِنْ الْأَعْمَالَ تُقْبَلُ بَعْدَ الْإِقْبَالِ مَنْ أَعْرَضَ عَنِ الْحَقِّ إِنَّهُ مِنْ أَحْسَبِ الْخَلْقِ كَذَلِكَ قُدْرَمِنْ لُدَنْ عَزِيزٌ قَدِيرٌ... الخ

پاك و مقدس است پروردگاری که از قلم حضرت بهاء الله، موعود كل امم، چنین آیاتی نازل فرمود تا هموطنان عزیز و جهانیان بدانند که آیین الهی مقدس از آکاذیب و اوهام و هدایات امثال جام جمیان است. آیا همین آیات مهمینه و آثار و کتب و حیاتی حضرت بهاء الله، اهل انصاف را کافی نیست؟ به فرموده قرآن مجید، کافی است: «أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ... قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيِّنًا وَبَيِّنَاتٍ شَهِيدًا» (آیا کافی نبود ایشان را که ما فرورستادیم بر تو آن کتاب را که خوانده می شود برایشان... بگو کافی است خدا میان من و میان شما گواه).

و همزمان با لوح ملکه انگلیس، لوح مهمینی نیز با لحن و هدف و مطالب مشابه، خطاب به الکساندر دوم امپراطور روس نازل شده است که با در نظر گرفتن آن دولوح و نیز چندین لوح دیگر خطاب به سلاطین و رؤسای جمهور دیگر ممالک، مشخص می گردد که سناریوی وهم آلود جام جمیان مبنی بر «تغییر قبله» توسط حضرت عبدالهء از روس به انگلیس، بسی پوچ و مضحک است می فرمایند:

يا مَلِكِ الرُّوسِ اِسْمَعِ نِدَاءَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ وَ اَقْبِلِ إِلَى الْفِرْدَوْسِ الْمَقَرِّ الَّذِي فِيهِ اسْتَقَرَّ مِنْ سَمِيِّ بِالْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى بَيْنَ الْمَلَأَةِ الْأَعْلَى وَ فِي مَلَكُوتِ الْإِنشَاءِ بِاسْمِ اللَّهِ الْبَهِيِّ الْاَبَهِيِّ اِيَّاكَ أَنْ يَحْبُجِبَكَ شَيْءٌ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى رَبِّكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... قَدْ نَصَّرَنِي أَحَدُ سَفَرَاتِكَ إِذْ كُنْتُ فِي سَجْنِ الطَّاءِ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَعْلَالِ بِذَلِكَ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ مَقَامًا لَمْ يَحِطْ بِهِ عِلْمٌ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ اِيَّاكَ أَنْ تُبَدَّلَ هَذَا الْمَقَامُ الْعَظِيمُ. قَدْ آتَى الْأَبَ وَ الْأَبْنَ فِي الْوَادِ الْمُقَدَّسِ يَقُولُ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ وَ الطُّورُ يَطُوفُ حَوْلَ الْبَيْتِ وَ الشَّجَرُ يَنَادِي بِأَعْلَى النَّدَاءِ قَدْ آتَى الْوَهَابُ رَاكِبًا عَلَى السَّحَابِ طُوبَى لِمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ وَ بَلَّ لِلْمُبْعَدِينَ... أَنْظِرْهُمْ ذِكْرَ الْآيَاتِ الَّتِي فِيهَا آتَى الرُّوحُ وَ حَكَمَ عَلَيْهِ هَبْرُودُوسُ قَدْ نَصَّرَ اللَّهُ الرُّوحَ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَ حَفَظَهُ بِالْحَقِّ وَ أَرْسَلَهُ إِلَى أَرْضِ أُخْرَى وَعَدًا مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ هُوَ الْحَاكِمُ عَلَى مَا يَرِيدُ إِنَّ رَبِّكَ يَحْفَظُ مَنْ بَشَاءَ لَوْ يَكُونُ فِي قُطْبِ الْبَحْرِ أَوْ فِي فَمِ الثُّعْبَانِ أَوْ تَحْتَ سَيُوفِ الظَّالِمِينَ... اِعْلَمْ جِسْمِي تَحْتَ سَيُوفِ الْإِعْدَاءِ وَ جَسَدِي فِي بَلَاءٍ لَا يَحْصِي وَ لَكِنَّ الرُّوحَ فِي بَشَارَةٍ لَا يِعَادِلُهَا فَحُ الْعَالَمِينَ... إِنِّي أَنَا الْمَدْكُورُ بِلِسَانِ إِسْحِيَاءِ وَ زَيْنِ بِاسْمِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ... قُلْ يَا مَلَأَ الْعُرُورِ تَرُونَ أَنْفُسَكُمْ فِي الْفُصُورِ وَ سُلْطَانَ الظُّهُورِ فِي أُخْرَبِ الْبُيُوتِ؟... قَوْمُوا عَنْ قُبُورِ الْهُوِيِّ... أَنْظِنُونَ بِنَفْعِكُمْ مَاعِنْدَكُمْ؟ سَوْفَ يَمْلِكُهُ غَيْرُكُمْ وَ تَرْجِعُونَ إِلَى التَّرَابِ مِنْ غَيْرِ نَاصِرٍ وَ مَعِينٍ لَا خَيْرَ فِي حَيَوةِ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ وَلَا لِقَاءَ يَدْرِكُهُ الْفَنَاءُ وَ لَا لِنِعْمَةٍ تَتَّعَبُ دَعْوَا مَا عِنْدَكُمْ وَ أَقْبَلُوا إِلَى نِعْمَةِ اللَّهِ الَّتِي تُزَلَّتْ بِهَذَا الْإِسْمِ الْبَدِيحِ... طُوبَى لِمَلِكٍ مَامَنَعَهُ الْمَلِكُ عَنِ مَالِكِهِ وَ أَقْبَلَ إِلَى اللَّهِ بِقَلْبِهِ...

همچنین باید پرسید چرا جام جم کم حافظه در حالی که درص ۱۲ می نویسد انگلیس، از جمله از طریق ادوارد براون، حامی و همدست ازلیان بوده که دشمن همیشگی بهائیان بوده اند، درص ۱۱ فرضیه متناقض فوق را ارائه می

دهد؟ مگر جام جم ندیده که کسروی درباره ازلیان و حقیقت فوق نوشته: «ازلیان) آنگاه به هنگام فرصت به آسانی توانستندی با دست ملایان مردم را به بهائیان برآغلانند و از آنان کینه جویند. بسیاری از بهایی کُشی ها در ایران، با کوشش اینان بوده»^{۱۱} و این کار قبل و پس از رژیم پهلوی نیز ادامه داشته^{۱۲} آری چنانکه در دیگر مقالات همین مجموعه نیز اشاره شده، ارتباط

امریهائی و پیروانش در این ۱۶۴ سال با همه مردم جهان و همه دولتها از هر مذهب و نژاد و زبان، ارتباطی سیاسی برای وطن فروشی و مخالفت با اسلام نبوده است، بلکه کاملاً در راستای ارائه آیین جدید الهی به ایشان بوده است تا جهان به صلح و وحدت رسد و جنگ های سیاسی و مذهبی و غیره تمام شود. اگر چنین نبود طلعات مقدسه بهائی نیز همچون ازل و دیگران پناهندگی روس و انگلیس را می پذیرفتند. حال آنکه چنین نکردند. جام جم موزیانه درص ۷ فقط و فقط می نویسد سفیر روس به حضرت بهاء الله پیشنهاد پناهندگی به روسیه را کرد، اما ریاکارانه ادامه نمی دهد که حضرت بهاء الله پیشنهاد سفیر را نپذیرفتند^{۱۳} و علی رغم دشمنی آشکار دولت ایران با ایشان در پاسخی که نشان از وطن پرستی حقیقی ایشان دارد، فرمودند: «ما زندانی دولت علیه ایران هستیم» سبحان الله با اینکه زندانی دولت ایران بودند و با اینکه رفع ظلم های وارده به پیروانشان را از طرف دولت مزبور به خود ایشان تذکری دادند، ولی وقتی پای دولت ایران عزیز در برابر دیگر

دول پیش می آمد، برای حفظ حرمت دولت وطنی در برابر امثال دول روس و انگلیس، نهایت کوشش را در حفظ آبروی همان دولت مستبد ایران می نمودند. جام جم نباید فراموش کند که حضرت عبدالهء درست دوسه سال قبل از جنگ جهانی اول در سفر تبلیغی خود به اروپا و آمریکا و مصر، وقتی در انگلیس به ایشان پیشنهاد شد به ملاقات شاه انگلیس بروند، فرمودند: «ما برای دیدن فقیران آمده ایم و نه سلاطین،» و وقتی ادوارد براون در همان اسفار از ایشان تقاضای ملاقات کرد به اصرار قبول فرمودند مشروط بر این که مکالمات سیاسی ننماید.^{۱۴} چنین است که در بیانی می فرمایند: «هر ذلتی را تحمل توان نمود مگر خیانت به وطن و هر گناهی قابل عفو و مغفرت است مگر هتک ناموس دولت و مضرت ملت»^{۱۵} و در

بیانی دیگری فرمایند: «اگر نفسی موفق بر آن گردد که خدمت نمایان به عالم انسانی، علی الخصوص به ایران نماید، سرور سروران است و عزیزترین بزرگان»^{۱۶}

با آنچه گفته شد، جام جمیان برای علت به اصطلاح جمع آوری «کشف الغطاء» باید دنبال دلایل دیگری بگردند، و شواهدی از خود آثار بهائی ارائه نمایند و نه از امثال بهائی ستیزانی همچون آقایان محیط طباطبائی و آواره و صیحی.

نکته دوم: اما درباره صفحات ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ آیام که کلاً مربوط به سوء برداشت از سیر تدریجی ادعاهای حضرت باب جلت عظمت، و مجلس ولیعهد، و ادعای توبه حضرتشان می باشد، لب مطلب و اصل ایراد پوسیده و تکراری جام جمیان این است که آن حضرت ابتدا ادعای «ذکریت»، سپس «بابیت»، بعداً «مهدویت»، و سپس «ربوبیت» و «لوهیت» نمودند و دست آخر نیز از همه آن دعای توبه نمودند. تنها مورد غیر تکراری جام جم این است که وقیحانه چیزی را که حتی دشمنان آیین های بابی و بهائی تا حال آن را کتمان نکرده اند، کتمان کرده و از ذکر اینکه حضرت باب از خاندان «سادات» بوده اند عمداً خودداری کرده، چه که همه می دانند که از شرایط ظهور قائم این بوده است که ایشان باید از خاندان رسول اکرم و سید باشند. باری، پاسخ مقاله «باب و چالش های پیش رو» درص ۶۲ را یکی از جوانان بهائی مورد خطاب جام جم درص ۲ آیام، در مقاله ای دیگر که در همین مجموعه مندرج است داده اند و اشتباهات آقای محیط طباطبائی را بیان نموده اند.^{۱۷} اما در زیر نیز مطالبی تقدیم هموطنان عزیز می شود.



منظره بیت مبارک بهیجی که از باغهای اطراف دیده می شود.

در خصوص سیر تدریجی اظهار امر حضرت باب که هدف از آن آماده کردن مردم برای درک حقیقت بوده، حضرتشان می‌فرمایند: «نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور آیه ائی أنا الله چگونه خود را به اسم بایت قائم آل محمد ظاهر فرمود.»^{۱۶} و نیز می‌فرمایند: «چون حد این خلق را می‌دانستم از این جهت امر به کتمان اسم نموده بودم. این همان خلقتی که در حق رسول الله (ص) که لا مثل بوده و هست گفتند ائه لمجنون و اگر می‌گویند ما آنها نیستیم عمل آنها دلیل بر کذب قول آنهاست.»^{۱۷} به این دلیل حضرتشان در مرحله اول خود را باب نامیدند، سپس در همان اوایل در شهر مکه و بعدها در مجلس علمای اسلام در حضور ناصرالدین میرزا، ولیعهد محمدشاه قاجار، در تبریز قائمیت خود را اعلان، و در کتاب بیان فارسی که در ماکو به وحی الهی از قلم ایشان نازل شده است رسالت و تعالیم مستقل خود را بیان فرمودند و اعلام نمودند که منظورشان از بایت، بایت قائم موعود نبوده بلکه ظهور ایشان باب و مقدمه‌ای برای ظهور بعد از ایشان بوده است، یعنی دومین موعود همه ادیان، حضرت بهاءالله، که در سال نهم ظهور حضرت باب امر خود را اظهار فرمودند.

اما حضرتشان با وجود حقیقت فوق، از همان اوّلین سال ظهورشان، ۱۲۶۰ هـ ق یا ۱۸۴۴ میلادی، به خواص اصحاب خود که بالنسبه به اشخاص عادی، مستعدتر و آماده تر و مورد اعتماد برای پذیرش حقیقت مقام موعود عزیز اسلام بودند، مقام مهدویت و قائمیت و نزول آیات و حیاتی الهی خود را آشکار فرمودند و به آن «مطالع انوار» و «سحرخیزان بیدار» امر فرمودند که حقیقت مزبور را تا وقت مناسب که مردم مستعد قبول و تحمّل نور خورشید ظهور مریّی جدید آسمانی شوند، مستور دارند. البته تصور بیشتر مسلمین از قائم آن بوده و بعضاً هست که ایشان یکی دیگر از ائمه اطهارند، اما با توجه به احادیث مربوط به ظهور قائم معلوم می‌شود که قائم با کتاب جدید و شرح جدید می‌آید، یعنی قائم پیامبر جدیدی است که با ظهورش اسلام و همه ادیان به هدف و کمال خود می‌رسند. همچنین علاوه بر ادعای آشکار آیات و حیاتی از همان سال اول در آثاری چون تفسیر سوره یوسف معروف به /حسن القصص و تفسیر سوره کوثر و تفسیر سوره العصر و امثال آن، که خود گویای مظهریت ایشان از همان ابتدایست، حتی در تاریخ ضدبهای دوران قاجاریه نیز که بیش از مردم عادی در جریان امور بودند، به آشکاری مقام ایشان از همان ابتداء اشاره شده است. از جمله آنها، در کتاب فتنه باب از اعتضاد السلطنه، به تصحیح و تحشیة عبدالحمین نوائی، ص ۲، می‌نویسد: «میرزا علی محمد باب... هرکس رازد خود محترم و صدیقتر دانست... گفت آن مهدی صاحب الامر که مردم انتظارش را برند منم...» و در ناسخ التواریخ^{۱۸} می‌نویسد: «... و با خاصگان خویش گفت مهدی صاحب الامر که مردم انتظارش برند منم.»^{۱۹}

تعجب در این است که جام جم از جمله اشاره کرده که حضرت باب خود را «ذکر» نامیده اند. حال آن که در قرآن مجید است که «فاسألوا اهل الذکر ان کتّم لا تعلمون»^{۲۰} (پس بپرسید از اهل ذکر اگر نمی‌دانید). و در احادیث آمده است که منظور از اهل ذکر از جمله ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشند. در این صورت موعود اسلام در رتبه اولی از اهل ذکر هستند و آنچه را که دیگران نمی‌دانند به وحی و الهام ربّانی تبیین می‌فرمایند. به همین جهت است که حضرتشان تأویل متشابهات قرآن را که طبق نص قرآن «یوم یاتی تأویله» وعده آمدنش هنگام ظهور موعود داده شده بود، آوردند و بیان فرمودند.

باری، نه تنها حضرت باب آن تدریج را در آشکار کردن مقام و تعالیمشان معمول داشتند، بلکه همه مرئیان و انبیاء آسمانی هم چنین کردند، چه که تربیت مردم بر اساس اصل تدریج صورت می‌گیرد که هم مورد تأکید ادیان و هم مورد قبول علوم انسانی است. از جمله آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره انعام، حاکی از دعوت تدریجی حضرت ابراهیم است تا قوم آماده قبول وجدانیت الهی شوند. چنانکه مرحوم مجلسی در بحار الانوار، چاپ جدید، جلد ۶۱، ص ۱۶۱، درباره آیات مزبور توضیح می‌دهد که خورشید در عالم محسوسات نورانی ترین انوار است و حضرت ابراهیم به خاطر موافقت با قومش

و اتمام حجت برایشان فرمود «هذا ربّی» (خورشید ربّ من است) زیرا نور و ظهور و بزرگی خورشید برای قوم محسوس بود، اما سپس به قوم گفت از این عقیده خود برگشته است و خدای واحد را خدا می‌داند چه که خورشید با تمام این اوصاف دچار تغییر می‌شود و گاه هست و گاه نیست و بنابراین نمی‌تواند خداوند قدیم باشد، بلکه ممکن الوجود و محدث است. و در تفسیر القرآن سید علیخان درباره آیه ۲۷ سوره بقره این توضیح مذکور که چون در زمان حضرت رسول تعداد آسمانها را هفت می‌دانستند در آیه نیز نظر به مماشات و توافق با قوم تعداد آنها را هفت بیان فرموده است، والا تعداد آسمانها بیش از این هاست. و با اینکه در سوره نجم مسأله غرانیق و ذکر اسامی بتهای عرب جاهلیت به خاطر همین مماشات با خلق مطرح شده است. و با حضرت مسیح نیز در اول مطابق تورات سخن گفتند و بتدریج آشکار ساختند که همان موعود تورات اند. حضرت محمد نیز تا چند سال ظهور خود را جز از افرادی خاص و معدود پنهان داشتند و پس از مدتی دعوت خود را علنی فرمودند. گاه مقام خود را «ما أنا الا بشر مثلكم» گفتند، و گاه «لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک» در حقیقت وارد. پولس رسول نیز در رساله به قزبتیان، باب ۹ به همین روش مماشات به خاطر هدایت همه نفوس اشاره می‌نماید. می‌گوید:

با اینکه از همه کس آزاد بودم خود را غلام همه گردانیدم تا بسیاری را سود برم. و یهود را چون یهود گشتم تا یهود را سود برم و اهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سود برم. و بی شریعتان را چون بی شریعتان شدم هر چند نزد خدا بی شریعت نیستم بلکه شریعت مسیح در من است تا بی شریعتان را سود برم. ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم. همه کس را همه چیز گردیدم تا به هر نوعی بعضی را برهانم. اما همه کار را به جهت انجیل می‌کنم تا در آن شریک گردم.

به همین جهات حضرت باب نیز در اول، موافق اعتقاد شیعیان که منتظر قائمی با اوصاف و نشان واسم و القاب خاص و غیبیت ۱۰۰۰ ساله بودند، ضمن تصدیق او ادعای بایت او را فرمودند تا ایشان آماده قبول حقیقت ظهور گردند. حضرت بهاءالله در لوحی این حقیقت را با تمثیلی زیبا و محسوس بیان فرموده اند که خورشید وجود مرئیان آسمانی نیز چون خورشید ظاهری به تدریج طلوع می‌کند تا افکار و قلوب مردم با حرارت و روشنائی معنوی آن انس گیرد و مستعد دریافت هدایات جدید الهی شوند. اگر قرار بود رسولان الهی به یکباره همان چیزی را که بعدها به تدریج آشکار فرمودند از همان اول ظاهر فرمایند، احدی تحمّل حقایق بیان شده توسط ایشان را نمی‌کرد و ظهور ایشان عملاً بی فایده می‌شد. حال آنکه چنین امری از حکمت و مصلحت و رحمت الهی بدور است و هیچ گاه اتفاق نیافتاده.

تعجب در اینجاست که آقای احسان الله شکراللهی طالقانی بدون مطالعه آثار و کتب دیانت بابی و آشنائی با کم و کیف آن نیز در فصل نامه سابق الذکر، در مقاله ای با عنوان «خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و نسخه های توبه نامه سید علی محمد باب»، «خشت اول» را کج کار گذاشته، با ادعای آوردن دو نمونه از همین آثار اولیه حضرت باب که در آن موافق عقاید شیعیان حقایق را بتدریج طرح فرموده اند، خوشحال شده و گمان کرده است موارد دیگری از توبه نامه هائی دیگر یافته که لابد کشفش هم باید به نام ایشان ثبت شود! حال آن که ایشان از لحن و سیاق آثار اولیه حضرت باب که قسمتی از توضیحش در بالا آمد، غافل بوده اند. ایشان مدعی شده اند که یک توبه نامه و یک شبه توبه نامه از مجموعه ای یافته اند که مثبت توبه نامه مورد بحث ایام است. صرف نظر از صحت و سقم انتساب آن دو اثر به حضرت باب که فرقی هم در بحث ایجاد نمی‌کند چه که از خود حضرتشان بیاناتی وجود دارد که بر اساس آن می‌توان صحت و سقم چنین استناداتی را روشن ساخت، باید گفت لب مطلب هر دو مورد، اعتراف حضرت باب به این حقیقت است که ایشان در برابر ذات الهی وجودی برای خود قائل نیستند و در برابر آستانش عبودیت محضه اند و به همین دلیل در برابر علم کلی الهی، علمی اکتسابی ندارند و آنچه نوشته و فرموده اند بر نهج ائمه اطهار و به

فطرت الهی و وحی سماوی است (تمام آثارشان، بخصوص در ۴ سال اول ظهورشان، مملو است از این حقیقت).

توضیح بیشتر موارد فوق درباره ادعاهای آقای شکراللهی طالقانی آن که:

اولاً مجموعه آثاری که ذکر کرده اند خود دارای اغلاط نوشتاری و استنساخی است. از آن گذشته آقای شکراللهی که ظاهراً سواد و دقت خواندن اسناد را ندارند، در فصل نامه هنگام نقل دو اثر مزبور دچار اشتباهات دیگری نیز شده اند که تحقیق آبکیشان را غوز بالای غوز کرده و مفهوم اثر را خدشه دار نموده. به عنوان نمونه، ایشان در صفحات ۱۶۵ و ۱۶۷ و ۱۶۸ که عکس دو اثر مزبور چاپ شده، «لطف» را «لفظ»، «آل الله» را «الاله»، و «قلم» را «قلم» و «کم حزنی نفس خود» را «کم ظرفی نفس خود»... تصور فرموده و غلط تایپ نموده اند و ظاهراً اهل علم و فضلی هم در جمع فصل نامه نویسان نبوده که ژست تحقیقی و علمی بودن آن را معنی بخشد و اغلاط ایشان را گوشزد کند تا بر اساس اشتباهات، نتایج دلخواه از پیش تعیین شده نگیرند. خوانندگان عزیز با کمی دقت در همان دو اثر متوجه می شوند که «آل الله» و «لطف» و «کم حزنی» صحیح می باشد. چه که مثلاً در همان اثر، ص ۱۶۸ فصل نامه که ص ۱۹۵ اصل سند مزبور است، فرموده اند: «به جهت تسلی حزن خود نوشتیم؛ لذا منظور از «کم حزنی» مذکور در ص ۱۹۵ اصل سند نیز همین است که ادعیه مورد نظرشان را برای کم کردن و تخفیف حزن خودشان نوشته اند — به خصوص که رسم الخط عبارت مزبور در اصل سند نیز فاقد حرف «ظ» می باشد. اما عجیب تر از همه اینها آنکه ایشان حتی در همین جمله مذکور در اصل سند نیز که فرموده اند: «به جهت تسلی حزن خود نوشتیم»، دست برده و با حذف کلمه «حزن» عملاً در اصل سند تحریف کرده و چنین تایپ نموده: «به جهت تسلی خود نوشتیم!» این کار ایشان این شک را برمی انگیزد که نکند ایشان دارای علم صوری هستند، ولی خدای ناکرده به علت فقدان صفات به مراتب مهم تری از علوم صوری اکتسابی، در همه موارد فوق دانسته و از روی عمد چنین کرده اند و دست به تحریف زده اند! (صفات مزبور در قران مجید و احادیث اسلام عزیز نیز مذکور است. ای کاش امثال جام جمیان و فصل نامه نویسان سری به آن می زدند!)

ثانیاً خود حضرت باب در مورد یکی از علل ایراد به آیتشان، من جمله می فرمایند که در اثر سرعت نزول و کثرت آثار، گاه آنها که آثار را استنساخ کرده اند بعضاً دچار اشتباه در ثبت صحیح کلمات و آیات شده اند بطوری که در نسخه های خطی چنین اشتباهاتی ملاحظه می شود. حضرتشان در این مورد به عنوان نمونه در تفسیر سوره کوثر قران مجید که خطاب به آقا سید یحیی دارابی ملقب به وحید، از اجله علمای عصر خود، فرزند آقا سید جعفر کشفی معروف، بود و از طرف محمد شاه قاجار برای تحقیق در امر حضرت باب مأمور گشت و به آن حضرت مؤمن شد و در راهش شهید گردید، چنین می فرمایند: ۱۳

وَكُلُّ مَا رَأَيْتَ مِنْ آيَاتِي قَدْ افْتَرَى الْمُفْتَرُونَ فِيهَا وَبَعْضٌ مِنْهَا لَمْ يَقْدِرِ الْكَاتِبُونَ أَنْ يَسْتَنْسِخُوا صُورَ الْوَاقِعِ وَ لَئِذَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهِ لَحْنٌ وَبَعْضٌ يَقُولُ لَيْسَ فِيهَا رِبْطٌ فَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَمَلِهِمْ وَ افْتِرَائِهِمْ وَ كَلِمَا تَرَى مِنْ الْآيَاتِ بِغَيْرِ ذَلِكَ النَّهْجِ الْعَدْلِ فَأَتَى أَنَا بَرِي مِنَ الْمُشْرِكِينَ. (وکل آنچه از آیات مرا دیدی، افترا زندگان در آن بهتان بستند، و بعضی از آیات را کاتبین نتوانستند به شکل واقعی آن نسخه نویسی کنند و لذا مردم می گویند در آن اشتباهات اعرابی وجود دارد و بعضی می گویند آیات به هم ربطی ندارد. پس از عمل و تهمت ایشان به خدا پناه می برم. و هر آنچه از آیات مرا به غیر از این روش و راه درست و صحیح دیدی همانا من از مشرکین (که تهمت اینچنینی زده اند) بیزار و برکنار هستم).

و به همین علت بود که عالم بزرگی چون جناب وحید، مخاطب تفسیر سوره کوثر، آن «نهج عدل» فطری آیات مبارکه در امثال تفسیر سوره کوثر را ملاحظه نمود و نه تنها ایرادی در آن آیات ندید، بلکه بر حقانیت آن اعتراف نمود و موقانه در راه آن نیز شهید شد و بدیهی است که شهادت علمای بزرگی چون او که به مرکب خون خود چنین اعترافی کردند، فارق حقیقت امر بایی و آیات و تعالیم آن، از افترای مفتترین در ردیه ها می باشد.

ثالثاً شاید علاوه بر مورد فوق بعضی چون آقای شکراللهی بگویند پس علت ملاحظه بعضی موارد خلاف قواعد ظاهره صرف و نحو عربی در آثار حضرت باب چیست؟ نفس مقدس حضرتشان در صحیفه العدل چنین توضیح می فرمایند:

و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی به خلاف قواعد اهل سبجات، جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سیل تحصیل، اخذ آیات و علوم نکرده بل به نور الله صدر آن منشرح به علوم الهیه شده و حکم تبدیل را به شأن بدیع و خلاف قواعد را به قاعده الهیه راجع نمایند چنانچه امثال این کلمات که در کتاب الله اکثر من آن یحیی نازل شده چنانچه کلمه ای که مقام آن تأنیث است خداوند عالم ضمیر مذکر نازل فرموده فی قَوْلِهِ «وَكَلِمَةٌ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ» و در مقام صفت مؤنث «أَحَدَى الْكَبِيرِ» نازل فرموده فی قَوْلِهِ جَلَّ وَ عَلا «أَنَّهَا لِأَحَدَى الْكَبِيرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ»... و چنانچه نازل فرموده به خلاف قواعد کل اهل عالم این کلمه را «إِنَّ هَذَا» لَسَاحِرَانِ. ۲۴

رابعاً همان طور که گفته شد و در دو اثر مورد استناد آقای شکراللهی در فصل نامه نیز مشهود است، علم حضرت باب اکتسابی نبوده است، بلکه مانند همه انبیا فطری و لدنی بوده است و صریحاً فرموده اند که آیات و مناجات هائی که از قلمشان نازل گشته منبع وحیانی دارد. به خصوص در سه چهار سال اول ظهورشان، که برای نجات شیعیان، به نوعی در قالب آرا و عقاید ایشان حقایق ظهور جدیدشان را بیان می فرمودند، تأکید می کردند که لحن و طرز کلماتشان مطابق سنت حقه آل الله و ائمه اطهار می باشد. در این خصوص به نقل از همان فصل نامه، صص ۱۶۴-۱۶۸، می فرمایند: «کلماتی اگر جاری از قلم شده باشد بر محض فطرت بوده و کلاً مخالف قواعد قوم است.» «بابی از علم و معرفت توحید، خداوند عالم از لطف خفی خودش به حقیر عنایت فرموده... شکی که نیست از علوم رسوم اهل علم مطلع نبوده و نیستم، بل از لسان فطرت مناجات و آیاتی تنطق نموده که حق واقع مطابق سته آل الله سلام الله علیهم است... فطرت بر نهج واقع و مصطلح قواعد حقه است و این دعا با ذکر توحید و فضل آل الله است.»

خامساً جالب آن که در ادامه همین اثر و در همان صفحه ۱۹۷ متن اصلی مجموعه مورد استناد آقای شکراللهی، اثر دیگری است که ایشان با آن کاری نداشته اند، چه که فقط دنبال توبه نامه ای دیگری گشته اند تا بلکه شبهه آیکی توبه نامه مشهور ردیه نویسان در مجلس ولیعهد را کمی غلیظ نمایند تا بلکه مقبول محققین منصف و حقیقت جوافتد! حال آن که در همان جا و در همان چند خطی که عین تصویرش در صفحه مزبور آمده توضیح حقایق فوق را که پاسخ همه توهین های جناب شکراللهی نسبت به مقام حضرت باب نیز هست، می دهند. می فرمایند: «هو العلی الکبیر امر مستور که رکن... (کلمه ای ناخوانا است که به نظر، یا 'رابعست' می باشد یا 'تراست'. باید با نسخه ای دیگر مقابله شود) موهوم تصور نشود. اگر در جائی ذکر مقامی یا علم لکل شیء ذکر شده به واسطه عظمت مقام توحید بوده که کل مقامات نزد آن خاشع و معدوم است.»

اما چون جناب شکراللهی و نیز جناب استاد حائری به حضرت باب و ائمه اطهار توهین نموده اند، در اینجا نظر به حرمت مقام آن حضرت و ائمه طاهرين توضیحات کافی و وافی حضرت باب را در این خصوص نمی آورد تا این که ایشان رسماً از مسلمانان و بهائیان عذر خواهی نمایند! البته ملت شریف و عزیز ایران که بر عکس بهائی ستیزان و ردیه نویسان، کنجکاو شده اند و حقیقتاً دنبال حقایق این آئین نازنین اند توضیح این مسائل را از هموطنان بهائیشان به دست می آورند، ولی امثال جناب حائری و شکراللهی به دنبال حقیقت نیستند و صرفاً درصد رد آن می باشند و به این خاطر اراسته یا عدم ارائه توضیحات مزبور برایشان فرقی نمی کند.

لا بد هموطنان عزیز می پرسند مگر ایشان چه توهینی کرده اند. توضیح توهین جنابان مزبور، آن که در یادداشت شماره ۱۵، ص ۱۷۵ همان فصل نامه، جناب شکراللهی در ایراد و اعتراض به اصطلاح «تَلْحِجُ الْفُؤَادِ» که در



یکی از دو اثر حضرت باب آمده، چنین نوشته اند: «استادحائری این ترکیب 'ثلج الفؤاد' یا برف قلب را ترکیبی بسیار ضعیف و نازل در زبان عربی دانسته اند که مفهومی شبیه 'دل خنک کردن' را از آن می جسته و این خود یکی از نشانه های بی سواد و کم مایگی سید علی محمد باب است.» غافل از آن که این اصطلاح را قبل از حضرت باب، ائمه اطهار به کار برده بودند و حضرت باب نیز بارها فرموده اند که علمشان مدرسی و اکتسابی نیست بلکه لدنی و فطری همچون علم انبیاء و ائمه می باشد. امام صادق (ع) در کتاب مشهور شیعیان *اصول کافی*، جلد ۳، ص ۲۸۶، باب «تفریح کرب المؤمن» (کشودن گرفتاری مؤمن) می فرمایند: «مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كَرْبَهُ نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبُ الْأَخِرَةِ وَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهُ وَهُوَ ثَلِجُ الْفُؤَادِ...» (کسی که مؤمنی را از گرفتاری نجات دهد، خدا او را از گرفتاری های آخرت نجات بخشد و از گورش با دل خنک شده و مسرور درآید...)

ای کاش جنابان حائری و شکراللهی که از معارف و اصطلاحات ائمه اطهار (ع) غافل شده اند، حد اقل به علوم اکتسابی خود رجوع می کردند و کتاب لغت عربی را ملاحظه می نمودند که ببینند مثلاً در فرهنگ نوین عربی-فارسی، تألیف سید مصطفی طباطبائی، «ثلج» را به معنی خنک شدن و نیز کنایه از راضی و خوشنود شدن آورده است. آیا به اصطلاح، محققین و مورخینی چون ایشان که در موضوعات دینی اسلامی و پابی و بهائی دست به قلم برده اند، نباید زبان عربی و ادبیات عرب بیاموزند، آن گاه دم از «ترکیبی بسیار ضعیف و نازل در زبان عربی» زنند؟ همچنین در همان *اصول کافی*، ج ۳، ص ۲۵۱، در حدیثی از همان امام همام، تعبیر «أَبْيَضُ مِنَ الثَّلْجِ» (سفید تر از برف) به کار رفته.

و چنین است ارتباط عجیب و معجزآسای باطنی و الهی علم مریبان آسمانی که اگر چه در زمان های مختلف ظاهر شده و خواهند شد، ولی منبع علمشان واحد است، و کلمات نیز حکم یک نفس و یک حقیقت را دارند و علمشان و رای محدودیت های عالم مادی و زمان و مکان به هم مرتبط و متحد است. فسبحان الله الذی ارسلهم اجمعین! از قضا درست قبل از دو نمونه اثری که آقای شکراللهی از حضرت باب در ص ۱۶۷ فصل نامه به نقل از ص ۱۹۴ اصل سند آورده اند، چنین آمده: «جمعی از اهل قزوین عرض می کنند که اگر در ولایت خود انکار این امر حق نمائیم دور نیست بتوانیم توقف نموده با هزار استهزاء و شماتت، والا قتل ما را واجب می دانند. چه نحو سلوک... (کلمه ای ناخواناست) نمائیم. جواب: الذین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء لانه ذوالفضل العظیم. التقیة دینی و دین آباتی، فَمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ، لَا دِينَ لَهُ.» (آنان که در راه خدا مجاهده می کنند و از سرزنش ملامت کنندگان نمی هراسند. و آن فضل خداست که به هر که بخواید می دهد، چه که همانا اوصاحب فضل عظیم است. تقیه دین من و دین پدران من است. پس کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.) بیان اخیر در باره تقیه اشاره به مضمون چند حدیث اسلامی است که تقیه را واجب دانسته است.^{۲۵}

ملاحظه می فرمائید که بعضی مؤمنین سؤال کرده بودند تقیه کنندیا نه؛ حضرتشان ضمن تأکید بر این که يك وجه پاسخ «استقامت و مجاهده و عدم ترس در راه خدا» می باشد، برای تسکین و گره گشایی از کار ایشان و این که «ثلج الفؤاد وساکن القلب باشند»^{۲۶} در بیان فوق وجه دیگر پاسخ را که «تقیه» است برای جلوگیری از «فتنه» که «اشد از قتل است»^{۲۷} اشاره فرموده اند. در همین بیان و در اشاره به همین حدیث تقیه است که امثال جام جمیان و اهالی فضل نامه و از جمله آقای شکراللهی و نویسندگانی که ایشان فهرست اسامی و نام کتبشان را در تأیید «تویه نامه» آورده اند، یکی از وجوه پاسخ آکاذیب و افتراءات خود را می گیرند.^{۲۸}

آری حضرت باب بارها فرموده بودند که علم ائمه و ایشان با علم اکتسابی آخوندها و آیات عظام و سایر علمای دیگر ادیان متفاوت است. برای همین در یکی از دو اثر مورد استناد آقای شکراللهی مندرج در فصل نامه فرموده اند که ایشان مدعی علمی اکتسابی نیستند و اگر مردم دنبال کسی برای تقلید می گردند باید بروند دنبال کسی که علوم اکتسابی خوانده، نه حضرتشان که علمی جز علم فطری ندارند! زیرا شان مریبان آسمانی و علم

فطری ایشان فوق علوم ظاهره و تقلید عوام از صاحبان آن است. آن که به دنبال علم فطری انبیاست کافی است که قلبش خالص و متقی و منتظر از غیر خدا باشد، آن وقت ولو از سواد ظاهره و علوم اکتسابی بشری محروم باشد، از مظهر ظهور الهی می آموزد. چه که این مقام، مقام «اتقوا الله و یعلمکم الله» است. این مقام، مقام «علمی که زحق رسیده درسیه بود/ درسی نبود هر آنچه درسیه بود» می باشد. به همین جهت است که بعضی صاحبان علوم ظاهره نیز به خاطر عدم خلوصشان از آن محروم مانده اند. حضرت بهاء الله در این خصوص در کتاب *مستطاب ایتقان* می فرمایند: «فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمامات معنویه هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و تزکیه نفوس و فراغت روح است. چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفرق علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان به گل های حکمت و لاله های معرفت ترزین یافته. فطوبی للمخلصین من انوار یوم عظیم.»

به علت تفاوت همین دو نوع علم اکتسابی است که علما و آخوندها با علم فطری موعود اسلام، حضرت باب، و نفس مبارکشان مخالفت کرده و می کنند. در صص ۳۰ و ۴۳ کتاب *مفتاح الابواب* زعیم الدوله، ترجمه ردیه نویس ضد بهایی، آقای حسن فرید گلپایگانی، که در لیست کتب ردیه مورد تأکید جام جمیان در صفحه ۴۷ ایام، مقام اول را دارد، از جمله از ائمه اطهار در باره قائم موعود نقل شده است که فرموده اند: «تمام ادیان و مذاهب را از میان مردم بر می دارد تا جز دین خالص، دینی و مذهبی در عالم باقی نماند... پس بدعتی را نمی گذارد مگر آنکه آنرا زائل و باطل کند...»... در زمان وی جز دین خالص از رأی و نظر، باقی نخواهد ماند، در غالب احکامش با آراء علما مخالفت می کند؛ به این جهت آنان از آن آقا مولود می شوند، زیرا خواهند دانست که بساط اجتهاد آنان در هم پیچیده می شود.» و ملاحظه می فرمائید که چنین نیز شده است. متأسفانه چنین بود که آقایان حائری و شکراللهی که خود را لایق محقق و صاحب علوم اکتسابی می دانند، خواسته و ناخواسته، با محبوب معنوی خود که ۱۶۴ سال است ظاهر شده اند مخالفت ورزیده و می ورزند و از فرط بغض نسبت به حضرتشان، به ائمه اطهار نیز توهین می نمایند! باشد که امثال جناب شکراللهی نیز به جای تکیه بر علوم اکتسابی که بدون علوم ربانی و آیات وحیانی ممکن است به مصداق «العلم حجائب الکبر» (علم بزرگ ترین حجاب و مانع است) منجر به کبر و غرور و محرومیت ابدی از فضائل و کمالات ربانی گردد، به سوی محبوب حقیقیشان که ۱۶۴ سال است از خاک عزیزان آشکار شده بشتابند و به مقصد حقیقی از حیات پی برند و شکراللهی به جای آوردن تاسمی و اسم شریفشان با هم مطابق آید.

با توضیحات فوق، پاسخ جام جمیان مربوط به ص ۶۴، ستون اول از سمت راست، سطر ۱۹۹، نیز داده می شود که نوشته اند حضرت باب در مسجد وکیل شیراز مقام خود را تکذیب کردند. اما آنچه باید در اینجا اضافه کرد این است که جام جمیان نقل قول از تاریخ نبیل را برای اثبات مدعایشان عمداً ناقص آورده اند تا کل مقصود از «لعنتهای» مزبور روشن نگردد. نقل کامل سخنان حضرت باب در مسجد وکیل به نقل تاریخ نبیل چنین است: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیای الهی بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار بداند.» این بیانات بقدری حکیمانه بوده است که از طرفی دشمنان حضرت را ساکت نمود، و از طرفی برایمان اصحابشان افزود. چه که از سخنان مزبور این نتیجه حاصل نمی شود که ایشان ادعای قائمیت نداشته اند. چنانکه همان طور که قبلاً اشاره شد، خواص اصحابشان می دانستند که ایشان خود امام موعود هستند و نه باب یا وکیل ایشان. از مخفی کاری های دیگر جام جمیان که شگرد ایشان در ایام است، آنکه در همان تاریخ نبیلی که از آن شاهد آورده اند، پس از ذکر جریان مسجد وکیل، در ادامه در صص ۱۴۲ تا ۱۴۴، آمده است که در اثر همان بیانات حضرتشان در مسجد وکیل که جام جمیان آن را تکذیب مقام حضرتشان قلمداد کرده اند، چند نفر از حاضرین مسجد در آن روز به آیین جدید ایمان

آوردند. «فَبَهَّتْ أَلْدَى مَكْرًا» ای کاش جام جبین به ملت عزیز ایران می گفتند که روش همه انبیاء قبل نیز در آشکار کردن مقام حقیقی شان همچون حضرت باب بوده است. عزیزان در این موارد از جمله می توانند سری به کتاب بیان حقایق، تألیف جناب آقا سید عباس علوی بزنند، که قبل از ایمان به آیین بهائی یکی از علمای حوزه علمیه مشهد بوده اند.

و اما درباره ربوبیت والوهیتی که در فوق ذکر شده نیز خود حضرت باب و حضرت بهاء الله بارها در آثار مبارکه شان توضیح فرموده اند. جالب آنکه در قرآن مجید، وصف ظهور هر دو با تعبیری چون ربوبیت والوهیت بیان شده. چنانکه از جمله در تفسیر آیه ۶۹ سوره زمر، از حضرت صادق ع در کتاب الارشاد مفید نقل است: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» وقتی به نص امام صادق ع بر امام کلمه رب اطلاق می شود، آیا جز لفظ ربوبیت در حق حضرتشان باید به کار می رفت؟ اما با این حال، حضرت باب و حضرت بهاء الله هرگز تعابیر مزبور را به معنی ربوبیت والوهیت ذات خدا بیان نفرمودند و به آن معنی که ردیه نویسان القاء می کنند، ادعای خدایی نکرده اند، بلکه بهائیان معتقد به سه عالم حق، عالم امر و عالم خلق اند. عالم حق، یعنی ذات الهی، غیب است و درک آن برای انسان ممکن نیست. عالم امر، یعنی پیامبران الهی، واسطه بین خدا و خلق و خلیفه الله بر روی زمینند و مظهر کامل اسماء و صفات الهی هستند، یعنی همان طور که نور خورشید در آینه منعکس می شود، بدون اینکه خورشید در آینه حلول کند، به همین ترتیب تجلی الهی در همه اشیاء و انسانها وجود دارد و کاملترین این تجلی در پیامبران الهی است. به اعتقاد بهائی آیات کلام الهی است که از زبان مظهر امر نازل می شود، یعنی آن کلمات کلام خود مظهر امر نیست، بلکه کلام خداست. پس اگر از لسان مظهر امر «أَنَا اللَّهُ» بیان شود، این گفته خداست، چنانکه خود حضرت باب و بهاء الله به صراحت این مطلب را بیان فرموده اند. از جمله حضرت بهاء الله در لوح شیخ نجفی می فرمایند: «به راستی می گویم و لوجه الله می گویم این عبد و این مظلوم شرم دارد خود را به هستی و وجود نسبت دهد تا چه رسد به مقامات فوق آن.» حضرت شوقی ربانی مبین و ولی منصوص دین بهایی نیز، در توقیعی منیع به نام دور بهایی (Dispensation of Bahá'u'lláh)، که آن را در حقیقت وصیت نامه خود دانسته اند که «در آینه اختلافی حاصل نشود،»^{۲۴} اصول اعتقادات اهل بهاء را به شکل خلاصه تبیین فرموده اند که من جمله قسمتی از آن مربوط به رفع شبهه مزبور است. می فرمایند:

جای آن است که قبل از ادامه موضوع وسط کلام نکته ای بر سبیل تذکر به خوانندگان این اوراق گفته شود. مبادا نفوسی که بر اثر مطالعه آیات فوق در کیفیت ظهور حضرت بهاء الله تفکر و تعمق می نمایند به خطا رفته و مقصود شارع را بر خلاف حقیقت تعبیر کنند. ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق جمیع اسماء و صفات الهیه بر آن ذات مکرم نباید به هیچ وجه به خطا تفسیر شود و در فهم آن اشتباهی حاصل گردد زیرا بر طبق معتقدات اهل بهاء هیكل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است کاملاً از کینوت آن روح الارواح و جوهر ا لجواهر متمایز است و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدسه اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیطه ازلیه لایدرك خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم ندهد و فی الحقیقه خدایی که ذات خویش را در هیكل بشری مجسم سازد بر وفق تعالیم حضرت بهاء الله فی الحین نسبت خدایی از او منقطع می گردد. این نظریه عجیب و سخیف یعنی تجسم ذات خداوند در عالم کون نیز مانند عقاید وحدت وجود و تجسم خداوند به صورت انسان مخالف عقیده اهل بهاء و غیر قابل قبول است و حضرت بهاء الله هر یک از این دو عقیده را در ضمن الواح و آثار خود بالصراحه رد و بطلان آن را بیان می فرمایند.

نفس مقدسی که در آثار بی شمار خود ندای الوهیت بر آورده و اِنِّی أَنَا اللَّهُ فرموده در کتاب ایتقان به کمال عظمت می فرماید: «و بر اولی العلم و افتاده منیره واضح است که غیب هویت و ذات احدیه، مقدس از بروز و

ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده... لَمْ یَزَلْ در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به کینوت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود... میان او و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد ... به هیچ وجه، ممکن نه... وَ كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ یَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ دَلِیلِی است لایح...»

و نیز حضرت بهاء الله درباره حقیقت الوهیت می فرماید: «لَمْ یَزَلْ یُعَلِّوْ تَدَیْس و تنزیه در مَکْمَنِ ذات مقدس خود بوده و لایزال یَسْمُو تَمْنِیع و ترفیع، در مخزن کینوت خود خواهد بود...» «صد هزار موسی در طور طلب به ندای لَنْ تُرَانی مُنْصَعِق، و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اِصْغَاء کلمه لَنْ تُعْرِفَنِ، مضطرب...»

و نیز در مناجاتی می فرمایند: «جقدر بعید است که این ذره ناچیز به گنبد عرفان تو راه یابد و چه بی فایده است جهد و کوشش من برای ادراک عظمت صنع تو که مظهر قوه خلاقیت توست.» (ترجمه)

و نیز در مناجاتی که به خط خود مرقوم فرموده چنین شهادت می دهد: «ای خدای من چون خود را به تو منسوب بینم فریاد اِنِّی أَنَا اللَّهُ برآرم و چون به خویش نگرم خود را از خاک پست تریابم.» (ترجمه)

و نیز در کتاب ایتقان می فرماید: «و چون ابواب عرفان ذات اَزَل بر وجه ممکنات مسدود شد، لهذا به اقتضای رحمت واسعه ... جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی به هیكل عَرَّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود، تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه و سازج قدمیه ... و جمیع انبیای مقررین و اصفیای مقدسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسومند... و این هیكل قدسیه، مَرایای اولیه ازلیه ای هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب... از جمله عقاید اساسیه اهل بهاء که باید همواره مورد توجه بوده به هیچ وجه انحراف از آن حاصل نگردد، آن است که حضرت بهاء الله با آنکه اشد ظهوراً ظاهر گشته، یکی از مظاهر الهیه ایست که با حقیقت غیبیه ذات الوهیت بکلی متفاوت و متمایز است.»^{۲۵}

خالی از فایده نیز نیست که در اینجا در ارتباط به موضوع فوق به این شبهه نیز پاسخ داده شود که در ردیه های دیگر نوشته اند که حضرت بهاء الله خود را «لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ» خوانده اند. حقیقت این است که در این قبیل تعابیر که در همه کتب آسمانی آمده حقایق لطیف و دقیقی موجود که موجب روح وریحان و بصیرت اهل نظر است. روح مطلب برمی گردد به حقیقتی که در ادیان مطرح شده و آن این است که «هر که مرتبان آسمانی را بشناسد، خدا را شناخته است»؛ یعنی مرتبان الهی واسطه معنوی میان خدا و خلق هستند. همان طور که گفته شد، آینه ای هستند در برابر خورشید حق که نور را می گیرند و به خلق منعکس می کنند. در اینجا آینه دو حالت دارد: یکی خودش، و دیگری نوری که در آن منعکس است. در این تشبیه اگر آینه بگوید آینه است، از جهتی درست است، و اگر بگوید نور است، این هم از جهتی درست است. این است که در فرهنگ الهی گاه «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» گفته می شود، و گاه «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» که حاکی از دو حالت فوق است، و در هر دو حالت منظور این نیست که مرتبان آسمانی خود خدا هستند، بلکه بنده او و نماینده او هستند. به فرموده حضرت بهاء الله در لوح شیخ نجفی، «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» گفتن، رمز محویت و فنای فی الله است که در آن رتبه، جز خدا مد نظر نیست. چنانکه با توجه به این منظر است که حضرت باب در مناجاتی با خدا می فرماید: «وجودی ذنب لا یقاس بها ذنب»؛ یعنی همین که من در برابر تو دعا می خوانم دلیل بر این است که خود را دارای وجودی می بینم که نباید در برابر تو باشد و چون هست همین وجود داشتن در برابر عظمت تو، گناهی محسوب می شود که هیچ گناهی با آن قابل مقایسه نیست. و البته این به آن معنی نیست که مظهر ظهور الهی گنه کار است، بلکه مقام «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُتَّقِينَ» است (خوبی های ابرار بدی های مقررین است) که در احادیث اسلام عزیز نیز توضیح آن آمده است. مؤید حقیقت مثال دو حالت آینه، حدیثی است که در آن حضرت محمد دسریر و عروج معارج احدیه ندای «قَفْ يَا مُحَمَّد، انت الحبيب وانت المحبوب» می شنوند، که «ای محمد تو خود هم حبیبی وهم محبوب» و در حدیثی دیگر آمده است: «لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ: هُوَ أَنَا وَأَنَا هُوَ، إِلَّا هُوَ هُوَ وَ

أنا أنا» (مرا با خدا حالاتی است: گاهی) او منم و گاهی) من اویم، جز آنکه او اوست و من منم).

با این مقدمه معنی «لَمْ يلد و لَمْ يولد» نیز روشن می شود. در اصول کافی^۱، به نقل از امام چهارم (ع) می فرماید: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلَّمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ اقْوَامٌ مَتَعَمِّقُونَ فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتُ مِنَ سُورَةِ الْحَدِيدِ قَوْلُهُ: 'وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ' «فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ» (خدای عز و جل دانست که در آخر الزمان مردمی محقق و موشکاف آیند از این رو سوره 'قل هو الله احد' و آیات سوره حدید را که آخرش 'و هو عليم بذات الصدور' است نازل فرمود. پس هر که برای خداشناسی غیر از این جوید هلاک است). آقای مطهری نیز در کتاب خاتمیت^۲، همین حدیث را ذکر می کند و اشاره می نماید که در آخر الزمان قومی خواهند آمد که در خدا و الهیات تعمق می کنند و برای همین آیات اول سوره حدید، و سوره توحید، و آیات آخر سوره حشر نازل شد. آری حدیث فوق گوید این است که فهم بشر با رشد ظهورات الهی در هر زمان که دین جدیدی می آید، عمیق تر و لطیف تر می گردد. در حدیث دیگر است که همه انبیاء قبل ۲ حرف از ۲۷ حرف علم را آورده اند، و چون قائم در آخر الزمان باید باقی ۲۵ حرف را نیز می آورد (بحار الانوار).

پس آیات مزبور، از جمله آیات سوره توحید دارای معانی ای است که در دور اسلام خود مسلمانان نتوانسته اند دریابند، و فهم عمیق آن موقوف به ظهور جدید بوده است. با ظهور حضرت باب و بهاء الله ابواب چنین فهم عمیقی گشوده شد و معانی مشابهت کتب آسمانی آشکار گردید و اینک آثار دو ظهور جدید مملو است از حقایق بدیعی که روح و جان عاشقان و محققان راصفا و لطافت جدید و بدیع می بخشد. و البته بدیهی بود که کشف اسرار الهی که وعده ادیان قبل بود، موجب به امتحان افتادن نفوس می شود که دو ظهور جدید را قبول نکردند. حضرت بهاء الله می فرماید در احادیث بود که وقتی موعود اسلام ظاهر شود، به کلمه ای نطق می کند که به قدری عمیق و بدیع است که «نقیبای زمین» (از اصطلاحات خاص اسلام درباره درجه بالایی از مومنین است) تاب تحمل آن را ندارند و اعراض می کنند. بعد می فرماید از جمله مصادیق آن کلمه ای که خدا همه را به آن می آزماید تا میان نفوس را تفصیل فرماید، ظهور کلمه «هو» در ظاهر و شکل «أنا» است (در فوق اشاره شد). و چنین هم شد، به طوری که هنوز ایراد گرفته می شود و بعضی گمان می کنند منظور از «لا اله الا أنا» گفتن، ادعای الوهیت است، حال آنکه چنین نیست و حضرت باب و بهاء الله آیات بدیعی دارند که حاکی از عبودیت محض ایشان است در برابر خدای لاشریک له. باری این مقام در کتب آسمانی قبل هم به نحو اجمال آمده و معنی آن آشکار است.

حضرت باب در تفسیر «بسم الله» همین حقیقت را درباره حضرت محمد که در فوق ذکر شریفشان شد بیان می فرماید. در توضیح آیه «ما كان محمد ابا احد من رجالكم»^۳ همین حقیقت را چنین توضیح می فرماید که: «وَهُوَ (حقیقت حضرت محمد) نَفْسُهُ (عبارت از نفس خداست در عالم امر و خلق. نه در عالم ذات حق) و يَحْدُرُكُمْ اللهُ نَفْسُهُ أَنْ تَجْعَلُوهُ مَصْنُوعًا إِذْ لَوْ كَانَ مَصْنُوعًا لَكَانَ الذَّاتُ مَجْدَلًا مَصْنُوعًا وَهَذَا هُوَ الْكُفْرُ الصَّرَاحُ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخَذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهَوْا»^۴ می فرماید چون حقیقت حضرت محمد از جنبه معنوی - و نه از جنبه بشری و جسمانی - منسوب به خداست، بنابراین همان طور که خود خدا در مرتبه الوهیت مصنوع و محدث نیست و پدر احدی نیست، همین طور رسول او نیز در رتبه رسالت خود - و نه رتبه ای که مختص خداست؛ و نه در رتبه جسمانی خود - مصنوع و محدث نیست و پدر احدی نیست و کسی در رتبه رسالت در ظهور حضرتشان مُثَمَّل و مُشَابِه ایشان نیست. به عبارتی این بیان کننده حقیقت حدیث دیگری است که می فرماید خدا، مشیت (طبق متون آسمانی برای اول چیزی که آفریده شده از جمله اصطلاح «مشیت» به کار برده شده که در حقیقت رمزی از خواست و اراده خداست) را به خود مشیت آفرید، و باقی خلق را به واسطه مشیت آفرید. یعنی «مشیت» به خودش آفریده شده و شبیه موجودات دیگر نیست و بی همتاست، در عین اینکه از جهت علت آفرینش سایر چیزهاست.

باری به فرموده حضرت عبدالبهاء در کتاب *مفاوضات*، معقولات و معنویات را جز در قالب محسوسات و تمثیل و تشبیه نمی توان در عالم خاکی

بیان کرد. و این کار اگر چه از جهتی مفید است و بشر خاکی از آن ناگزیر است، ولی از جهتی نیز اسباب سوء برداشت نیز می شود. کافی است کتب فلسفی و کلامی ملل مختلف مرور شود تا حقیقت حال معلوم گردد. این است که گفته اند «التَّشْبِيهُ يَقْرُبُ مِنْ وَجْهِ وَيَبْعُدُ مِنْ وَجْهِ» (تشبیه از جهتی نزدیک می کند و از جهتی دور). چاره جز این نیست که به فرموده حضرت باب در بیان فوقشان، آنچه را که انبیاء الهی فرموده اند بگیریم و آنچه را که نهی فرموده اند رها سازیم. لا حول ولا قوة الا بالله.^۵

و اما می رسمیم به ادعای توبه کردن حضرت باب. در این قسمت، جام جم به دو مورد رویا روئی علماء با حضرت باب، یکی در اصفهان، و یکی در مجلس ولیعهد در تبریز، پرداخته است و مدعی شده که حضرت باب در هر دو مورد پاسخ علماء را نتوانسته اند بدهند و در آخر نیز توبه کرده اند.

در مورد اصفهان که جام جمیان از افاضات آقای محیط طباطبائی سود برده اند (ص ۶۲ ایام)، می نویسد که «گزارش مربوط به دیدار و گفتگوی اصفهان» هنوز به دست نیامده و «شاید روزی در ضمن رسیدگی کامل به اسناد دولتی محفوظ در مخزن اسناد قصر گلستان به دست آید» اما شرح همان گفتگوی بی سند را، به نقل از تاریخ قاجاریه سپهر مختصراً نقل می کند. جام جم تیر این مطلب را «پاسخ ربطی به سؤال نداشت» نوشته، اما واقعیت این است که طبق گفته حتی نویسندگان غیر بهائی نیز، تیر آن باید چنین باشد که «سؤالات ربطی به ادعای حضرت باب نداشت.» این حقیقتی است که حتی مخالفین دین بانی نیز به آن اشاره کرده اند. چنانکه آقای فضائی، در کتاب *ردیه خود به نام تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی گری، بابی گری، بهایی گری...* و *کسروی گری*، ص ۹۷، می نویسد: «اگر به پرسشهای علمای اصفهان دقت کنیم می بینیم که چیزهایی که از باب می پرسند هیچ گونه ربطی به موضوع ندارد... اگر باب به آن پرسش ها جواب درست هم می داد ربطی به دعوی او نداشت. از اینجا باید سطح فکر علماء و مجتهدان معاصر باب را با این گونه مهمل گوئیهایشان دریافت.» هموطنان عزیز ملاحظه می فرمایند که بهائی ستیزان چقدر در بهائی ستیزیشان اختلاف نظر دارند. جام جم می گوید «پاسخ ربطی به سؤال نداشت.» آقای فضائی و دیگران که مورد استناد و اعتماد خود جام جمیان (ص ۴۷ ایام) هستند، می گویند «سؤالات هیچ گونه ربطی به موضوع نداشت.»

علاوه بر حقیقت مزبور، جهت اطلاع هموطنان عزیز باید عرض نماید برعکس ادعاهای بهائی ستیزان، حضرت باب درده ها تویع و رساله و تفسیر، ابواب علمی را برپوشید باز نمودند که تا ظهور ایشان بی سابقه بود. شاهدان بشارت اسلام عزیز است که در حدیث منقول در کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۸۷، و بحار الانوار، ج ۱۳، می فرماید: «يَطْهَرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو كِتَابٍ وَ أَحْكَامٌ جَدِيدٌ... وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ» (ظاهر می شود از بنی هاشم جوانی صاحب کتاب و احکام جدید... و اکثر دشمنانش علماء هستند)؛ و در همان منابع می فرماید: «إِلَّا لَعَلَّمُ سُبُعَةَ وَ عَشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسُولُ حَرْفَانِ وَ لَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرِ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَسَنَةَ وَ الْعَبْرِينَ حَرْفًا» (علم ۲۷ حرف است و آنچه که رسال آورده اند دو حرف از آن می باشد و مردم تا امروز غیر آن دو حرف را نشناخته اند، پس وقتی قائم ما بیاید آن بیست و پنج حرف باقیمانده را می آورد). و در کتاب *مفتاح باب الابواب*، ص ۴۳، می فرماید: «در زمان وی جز دین خالص از رأی و نظر باقی نخواهد ماند، در غالب احکامش با آراء علماء مخالفت می کند. به این جهت آنان از آن آقا ملول می شوند، زیرا خواهند دانست که بساط اجتهاد آنان در هم پیچیده می شود» و از علامه مجلسی در بحار الانوار از فضیلت این یسار، روایت شده که گفت:

حضرت صادق فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام می نماید از ناحیه جُهال مردم مواجه می گردد به سخت تر از آنچه رسول خدا از مردم زمان جاهلیت مواجه شده بود.» پس من عرض کردم چگونه این طور می شود؟ فرمود: «رسول خدا به سوی مردم آمد در حالی که آنان سنگها و عودها و چوبهای تراشیده را پرستش می کردند ولی قائم هنگامی قیام می نماید که آنها کتاب خدا را بر علیه وی تأویل می کنند، و به قرآن مجید بر علیه او احتجاج می کنند»



از این گذشته، حقیقتاً چقدر شبیه است سؤالات علماء از حضرت باب، به سؤالاتی که از انبیاء قبل نیمی شد. جام جمیان باید یادشان بیاید که یهود برای اثبات اینکه حضرت محمد قادر به پاسخ به سؤالاتشان نیستند، به قریش گفته بودند که از حضرت محمد راجع به «روح» پرسند تا ببینند مثل مندرجات تورات پاسخ می دهد یا نه.^{۳۶} در تفسیر مجمع البیان می نویسد: «سؤال کنندگان، گروهی از یهودیان بودند. جبائی هم این نظر را اختیار کرده است. علت اینکه پیامبر از جواب آنها خود داری کرد، این بود که می دانست به صلاح آنهاست، زیرا نمی خواستند، چیزی بفهمند بلکه قصدشان مزاحمت و بحث و جدال بود و اگر به آنها جواب می داد، بر عناد آنها افزوده می شد. گفته اند: یهودیان به کفار قریش گفتند: از محمد، درباره روح سؤال کنید. اگر شما را پاسخ داد، پیامبر نیست و اگر پاسخ نداد پیامبر است، زیرا ما در کتابهای خود، این طور خوانده ایم. خداوند به پیامبر خود دستور داد که به آنها پاسخ نگوید و حل این معما را به عقل و فکر خودشان واگذار کند، تا دلیلی بر صدق گفتار و نبوتش باشد.» آری قلوب مخالفین مرتبان آسمانی به فرموده قرآن مجید شبیه هم است. علمای حاضر در مجالس مناظره اصفهان و تبریز نیز که به مخالفت حضرت باب، آن مرتبی الهی، قیام نمودند، دقیقاً مانند علمای یهود در زمان حضرت رسول اکرم عمل نمودند. هر دو گروه «نمی خواستند، چیزی بفهمند بلکه قصدشان مزاحمت و بحث و جدال بود» (در ادامه نیز خواهیم دید که جناب ابوالفضائل ضمن مطلب مربوط به یادداشت ۳۱ همین نکته را اشاره کرده اند). با توجه به این حقیقت می توان حکمت رفتار حضرت باب را در مجالس مزبور دریافت.

از پنهان کاری های دیگر جام جمیان آنکه نمی نویسند اگر «پاسخ ربطی به سؤال نداشت»، پس چرا دوتن از علمای حاضر در همان مجلس اصفهان به حضرت باب مؤمن شدند؟ اجازه دهید شرح مختصر مجلس مزبور و ایمان آنها را از جزوه مطالعه معارف بهائی تقدیم نماید:^{۳۷}

در مجلس اصفهان ابتداء از آن حضرت که داعیه بابت و مهدویت داشت سؤال از آن کردند که مجتهد است یا مقلد بفرض هم که هنوز خبر داعیه بابت آن حضرت به گوش آقایان علماء نخورده بود و از بابت هم نیابت حضرت حجة ابن الحسن العسکری استنباط کرده باشند هرکس می داند که مقام نیابت خاصه امام فوق مرتبه تقلید و اجتهاد است و بهتر و شایسته تر آن بود که به جای آن سؤال موهن در مقام تحقیق از صحت و سقم داعیه آن حضرت برآیند و برهان بر ثبوت آن طلب نمایند. بعد هم که نوبت به میرزا حسن نوری رسید، محض آنکه احاطه خود را بر فلسفه و حکمت ظاهر سازد صحبت از مقام ذکر و فواید به میان آورد و آن را هم با اوهام و خرافاتی از قبیل طی الأرض امام (که نظیر آن را برای خاتم الانبیاء هم قائل شده اند) و علت کندی سیر آسمان ها در زمان آنکه هدی و سرعت حرکت آن در زمان سلطان جابر و حضور امام در يك زمان درامکنه مختلفه بیامیخت، که البته به حکم عقل جواب آن قبیل سؤالات که هیچ پایه و مبنای عقلی و علمی و دینی ندارد، جز سکوت چیزی نبود و این سؤالات یا دلیل آن بود که علماء آن روز اصفهان واقعاً از مسائل عقلی و علمی و دینی خالی الذهن بودند، و یا اینکه از روی اغماض از حق آن قبیل مسائل مضحکه را مطرح کردند و در هر صورت این رفتار علماء در مجلس اصفهان و متانت و وقاری که آن حضرت در قبال آن همه تحقیر و توهین علماء از خود نشان داد، باعث گردید که دوتن از فقهاء به اسامی ملا محمد تقی هراتی و سید حبیب الله به شهادت میرزا مهدی خان زعیم الدوله (از دشمنان آیین بابی و بهائی که صاحب ردیه مفتاح باب الالباب علیه آنها نیمی باشد) به آن حضرت اقبال جویند و در عداد پیروان حضرتش درآیند. نهایت، زعیم الدوله محض عناد می گوید: «دو نفر از مدرّسین فقه به نام ملا محمد تقی هراتی و سید حبیب الله در آن مجلس به فتنه افتادند.»

اما برای بررسی مجلس ولیعهد باید یادآوری کرد که به طور کلی سه دسته منابع در باره آن و نیز به طور کلی برای تحقیقات تاریخی درباره ادیان بابی و بهائی وجود دارد: یکی خود آثار و کتب بابی و بهایی، دیگری آثار و کتب

مستشرقین خارجی و علمای نسبتاً بی طرف داخل و خارج، سومی انواع کتب و آثار ردیه علمای دینی و مذهبی و نفوس سیاسی - دولتی و یا وابسته به احزاب و گروههای سیاسی. بحث درباره این سه دسته خارج از حوصله این قسمت است، اما چون اساس اطلاعات به اصطلاح دست اولی که نه تنها جام جمیان بلکه دیگران قبل از او، از منابع غیربهائی ایرانی، درباره مجلس مناظره اصفهان و مجلس ولیعهد در تبریز ارائه می کنند، همه از تواریخ مورخین قاجاریه در آن زمان است، لذا اشاره مختصری به آن می کنیم.

یکی از تواریخی که از میان تواریخ قاجاریه، جام جمیان درص ۶۲ به نقل از محقق محبوبشان آقای محیط طباطبائی از آن استفاده نموده اند «ناسخ التواریخ» است. از جمله مورخین قاجاریه اعتضاد السلطنه پسر فتعلی شاه مؤلف کتاب فتنه باب و اعتماد السلطنه مؤلف صدر التواریخ و رضا قلی خان هدایت ملقب به لاله باشی نویسنده روضة الصفا و میرزا محمد تقی مؤرخ الدوله ملقب به سپهر صاحب ناسخ التواریخ می باشند که این آخری «در عهد محمد شاه مدّاح خاصّ شاه و منشی و مستوفی دیوان نیز بود.»^{۳۸} این قبیل نفوس چون عزیز مؤرخ رسمی دربار را داشتند، طبیعتاً طبق خوشایند شاهان قاجاری نوشتند و لذا در تاریخ خود با رویکردی ضد بابی و با آوردن مطالب راست و دروغ باهم، مخالف حقیقت و متناقض نوشتند و فی الواقع کتب تاریخ خود را تبدیل به ردیه هائی علیه آیین مزبور کردند^{۳۹} و به همین جهت مرجع و مأخذی اصلی برای ردیه نویسان بعدی و از جمله جام جمیان نیز شدند.

قبل از ادامه بحث، از جام جمیان باید پرسید که قضاوتشان راجع به مورخینی که ۱۴۰۰ سال درباره اسلام عزیز نوشته اند چیست. ایشان می دانند که در تواریخ مزبور چقدر تناقضات و راست و دروغ به هم آمیخته است. حتی اگر مورخین غیرمسلمان را هم از لیست طویل مزبور خارج کنیم، مشاهده می کنیم که بین خود مورخین مسلمان نیز چه مقدار اختلاف وجود داشته و هنوز وجود دارد، تاچه رسد به مورخین غیرمسلمان. حقیقتاً جام جمیان کدام روایت تاریخی را از کدام مورخین می پذیرند؟^{۴۰} این امر برای جام جمیان به قدری بغرنج است که در همراه همین امسال در برنامه ای که از شبکه ۴ صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران پخش کردند و از محققین مسلمان جهان از جمله از مالزی و اندونزی نیز در آن شرکت داشتند، گفته شد که به جای بررسی تاریخ اسلام باید «تعالیم اخلاقی» آن را مورد بررسی قرار داد، چه که در غیر این صورت وضع نامناسب به همین شکل موجود باقی خواهد ماند. راستی اگر چنین است، درباره آیین های بابی و بهائی چطور؟ چرا جام جم آیام خود را صرفاً به بررسی تاریخی آن دو اختصاص داده، آن هم با دروغ و تحریف؟ آیا به این دلیل نبوده است که اگر «تعالیم بهائی» را می نوشت، تمام تحریفات و اکاذیب تاریخی اش نقش بر آب می شد؟ آری! دقیقاً به همین خاطر است که چنین کرده تا هموطنان عزیز خود به چشم خود آثار بهائی را مطالعه نکنند. البته جام جمیان و دوستان ایشان در سایت بهائی پژوهی، آنجائی نیز که ذکری از تعالیم بهائی می کنند، آن رابه صورت گزینشی و تحریف شده ارائه می دهند و از ارائه کل يك اثر شديداً وحشت دارند و گریزانند.

با این مقدمه باید ذکر کرد که آنچه در آثار سپهر، از جمله «ناسخ التواریخ» وی آمده و مأخذ آقای محیط طباطبائی قرار گرفته، مخدوش است و درآینده که اسناد بیشتر دیگری کاملاً تماماً در اختیار همگان قرار گیرد، می توان قضاوتی نزدیکتر به حقیقت کرد. گفته های وی دارای تناقضاتی است که اعتبار تواریخ او را زیر سؤال می برد. یکی به عنوان نمونه آنکه سپهر در جلد چهارم از تاریخ سلاطین قاجاریه، طبع کتابفروشی اسلامیه، ص ۳۱، می نویسد: «اما ملا حسین بشرویه ای که در معنی خود را رئیس قوم می پنداشت و در ظاهر آن محل و مکانت نداشت، حیلتی اندیشید و میرزا علی محمد باب را که دماغی خلل ناک و خاطری مشوش بود طلب نمود و با او مواضع نهاد که من ترا سید سلسله و قبله قبيله خواهم داشت و در وزارت تو به حسن تدبیر این جهان را زیر و رو خواهم کرد...» و از این قبیل ترهات. ولی همین مرحوم سپهر درص ۲۳۳ جلد سوم سلاطین قاجاریه می نویسد: «ملا حسین يك تن از مردم بشرویه است. در آغاز زندگانی به کسب علوم رسمیه مانند صرف و نحو و فقه و اصول روزگاری گذاشت و آن نیرو نداشت که در تحصیل علوم با علمای عهد انباز شود و سازمان خود را بسازد. لاجرم از بی چاره هر روز رأی میزد و حیلتی



می انگیزت. در این وقت او را مسموع افتاد که میرزا علی محمد باب از بوشهر به شیراز سفر کرده و به قانونی جدید و شرعی تازه خود را بلند آوازه ساخته، پس بی توانی از خراسان طریق شیراز گرفت و بعد از ورود بدان بلده پنهانی میرزا علی محمد باب را دیدار کرد و آیین او را پذیرفتار شد...»^{۴۱}

میرزا محمد تقی مامقانی مؤلف ناموس ناصری (ناشر حسن مرسلوند) نیز، که فرزند یکی از دشمنان حضرت باب، یعنی ملا محمد مامقانی یکی از سه روحانی حاضر در مجلس ولعهد در تبریز است، در باره کتبی چون *تاریخ و روضه الصفا* که از منابع اولیه غیربابی اند که درباره مجلس مزبور نوشته اند، معتقد است دارای اشتباهات هستند و باهم تناقض نیز دارند. می نویسد: «... و از آنجا که مورخین عهد در آن مجلس مبارک حضور نداشتند، محاورات آن مجمع را به استناد سماعات افواهیه به کلی تغییر داده، مقاولاتی که اصلاً اتفاق نیافتاده مذکور داشته و بیان واقع را بالمره قلم نسخ بر سر گذاشته اند.»^{۴۲}

صرف نظر از علل فوق در خصوص غیرقابل اعتماد بودن مآخذ قاجاریه مزبور، جام جم اصرار دارد که بگوید چون «مبلغ برجسته بهائی» (ص ۶۴ ایام) جناب ابوالفضائل گلپایگانی متن توبه نامه منتسب به حضرت باب را در کتاب *کشف الغطاء* آورده، پس این دلیل بر صحت آن می باشد. حال آنکه جام جمیان کم حافظه خود می دانند و در ص ۱۱ ایام نیز اشاره کرده اند که کتاب *کشف الغطاء* تماماً از جناب ابوالفضائل گلپایگانی نیست، بلکه «به قلم میرزا ابوالفضل گلپایگانی (و چند تن دیگر از مبلغان شهریهائی... نوشته شده.»^{۴۳} ایشان می دانند که از کتاب ۴۳۸ صفحه ای مزبور که دارای دو ضمیمه جمعاً ۳۱ صفحه ای نیز می باشد، فقط ۱۳۲ صفحه آن را جناب ابوالفضائل نوشته اند، و باقی آن به قلم جناب آقا سید مهدی گلپایگانی است. چنانکه متن *عرضه ولعهد* به *محمدشاه* و متن به اصطلاح توبه نامه حضرت باب را جناب آقا سید مهدی، و نه جناب ابوالفضائل گلپایگانی، در صص ۲۰۵-۲۰۱ آورده اند.

اما حتی در این صورت نیز، چه جناب ابوالفضائل وجه جناب آقا سید مهدی متون مزبور را در *کشف الغطاء* آورده باشند، هیچ يك از موارد مزبور، دلیل بر توبه حضرت باب اعظم جل سلطان نبوده نیست. زیرا همان جناب ابوالفضائل مورد تأکید جام جم، در ص ۳ کتاب *کشف الغطاء* درباره مآخذی که نامه ولعهد و توبه نامه نیز از آنها نقل شده، نکات مهمی را نوشته اند که جام جمیان باید عینک حسد و کینه و بهائی ستیزیشان را از چشم بردارند و خوب در آن دقت کنند تا از این به بعد در کتب و آثار بهائیان و دیگران ایشان دیگر به تحریف و کذب و تهمت دست نزنند و خود را نزد خدا و ملت عزیز ایران بی آبرو ننمایند. جناب ابوالفضائل می نویسد:

اکنون نزدیکی هفتاد سالست از تاریخ هزار و دویست و شصت (۱۲۶۰) هجری می گذرد که اسم طایفه بابیه و طایفه بهائیه در عالم اشتها یافته و اهل قلم از هر صنف از عرب و عجم و شرقی و غربی در تاریخ این دو طایفه کتب و رسالتی چند تألیف نموده و هر یک به مقتضای ذوق خود از مدح و ذم و ثناء و هیجا مقالاتی نگاشته و مؤلفاتی مرتب داشته اند. از قبیل مرحوم رضا قلی خان لاله باشی ملقب به امیر الشعراء متخلص به هدایت در کتاب *روضه الصفای ناصری*، و لسان الملک مرحوم میرزا (محمد) تقی خان مستوفی کاشانی معروف به سپهر در *مجلد قاجاریه از ملحقات کتاب تاریخ* که به صرف نظر از تاریخ مرحوم حاجی میرزا جانی کاشانی که محل بحث خواهد شد، از اقدم مورخین در حادثه بابیه محسوبند. و اما آنکه آنچه را این دو مورخ نوشته اند از راه اضطراب و اجبار بوده است یا از طریق حقیقت نویسی و اختیار، کشف آن منوط به اجیال (نسل های) آتیه است و همت رجال آینده که شواهد آن را بیابند و حقیقت حال را بنگارند.

همچنین جناب ابوالفضائل در مقاله ای که به خواهش مدیر *مجله المقتطف* چاپ مصر با عنوان «الباب والبابیه» نوشته اند^{۴۴}، از جمله اشاره به منابع تحقیق درباره دیانت بابی نموده، در باره آثار سپهر می نویسد: «و اول من دون وقائع البابیه هو میرزا (محمد) تقی المستوفی الکاشانی الملقب بلسان

الملك مصنف كتاب نسخ التواريخ فأنه ذكر في تاريخه المخصوص بالقاجارية واقعة ظهور الباب وحوادثها موافقاً لما اشتهر عنها عند اعداء البابين فسيهم الى الفساد والاحاد وذكروهم اموراً تنفر منها القلوب وتشتت منها النفوس. لأنه في أيام اضطهاد البابين اجتهد المعاندون لهم في بث المفتریات عليهم ورموهم بالاباحه وفساد الاخلاق فما ابقوا قبيحاً الا نسبه اليهم ولا رذيلة الا وصفوهم بها فكثرت الاشاعات وقلقت الافكار... واما لسان الملك المذكور صاحب التاريخ الكبير نسخ التواريخ فقد عدل لهجته نوعاً في هذا الكتاب عند ذكر حوادث البابية وما كتبه عن وقائع البابية في اصل نسخ التواريخ اقرب الى الحقيقة مما كتبه في المجلد المخصوص بالقاجارية و مستكشف الايام من غرائب وقائع البابية ما سترته الاغراض السياسية وفي هذا كفاية لمن اراد التحقيق والله ولي الهداية والتوفيق.»^{۴۵}

همچنین جنابشان می نویسد: «هدایت از اعدای امرالهی است چنانکه مزخرفاتی که در *ملحقات روضه الصفا* تألیف و طبع نموده و الحق گوی وقاحت را در اختلاق (جعل و دروغ سازی) و افتراء از مؤلف نسخ التواريخ ربوده است...»^{۴۶} و ضمن توضیح درباره مجلس ولعهد چنین می نویسد: «... چون باب ثانیاً به تبریز وارد شد ولعهد کبار علمای بلد را دعوت و باب را احضار فرمود و مناظرتی بغایت استبداد و ظلم در میانشان واقع شد و صورت این مناظره را هریک از مورخین نوعی نوشته اند لکن از همان عباراتی که منکرین باب در تاریخ خود در کیفیت این مناظره نوشته اند گذشته از اینکه غالب دروغ و بی اصل نوشته شده است، بخوبی مستفاد می شود که مقصد اکابر علمای ایران تحقیق مطلب نبوده است و مقصودشان فقط این بوده که سخنی به اهانت و استهزاء گویند و تحریف و تهدید نمایند و مراتب جلالت و نورانیت باب را بر خلق مستور دارند.»^{۴۷}

همانند جناب ابوالفضائل، جناب فاضل مازندرانی نیز که کتاب *ظهور الحق* ایشان مورد استفاده جام جمیان و آقای عبدالله شهبازی نیز بوده، در جلد سوم آن کتاب، صص ۹-۱۰، درباره کتب تاریخی فوق الذکر، در نظری شبیه نظر جناب ابوالفضائل، چنین می نویسد: «حاجی ملا محمود نظام العلماء معلم ناصرالدین میرزا از علمای، شیخیه بود که ولعهد وی را در مجلس گفتگوی با حضرت برای سؤال و جواب معین نمود و او به طریق استکبار و استهزاء بازخواست و اعتراض کرد و صورت مکالمات مجلس را با ضمیمه مفهومات و معلومات خود به شکل رساله ای ترتیب و نشر نمود و رضاقلیخان هدایت مورخ و مداح خاندان قاجاریه در قسمت قاجاریه از کتاب *روضه الصفاء ناصری* صورت مناظرات مجلس را از رساله مذکوره گرفته، محض تطبیق خاطر شاهانه شیرین بیانی های خود را بر آن افزود. ولی شیخ محمد تقی مجتهد مذکور این ارشد ملا محمد مامقانی در رساله *ردیه* که به خط و نیز مهر و امضایش در چند محل موجود است و برای ارضاء خاطر ناصرالدین شاه در شرح مکالمات مجلس بازخواست و در بیان احوال حضرت نوشت و ماشه ای از آن را لفظاً به لفظ در بخش سابق نقل کردیم، اعتراضات خود را بر ملا محمود میرهن داشته اظهار تعجب و تحیر در بعضی اکاذیب و مفتریاتش نمود و علو مقام استقامت حضرت را در آخرین مکالمه با ملا محمد که اظهار امر و اقامه حجت را به پایان رساندند و ملا محمد فتوی بر قتل داد و شیخ محمد تقی خود حاضر بوده دید و شنید و نیز نبذه ای از جذبات جمال حضرت را اعتراف و وصف کرد و ملا محمود بعداً نسخ رساله خود را از دست این آن گرفته، نابود ساخت و از رساله دیگری نیز به ظهور رسید که دولت امر به ضبط تمام نسخ و منع از نشرش کرد، چه که حکایات و روایات مستنکره فضیحه و عبارات رکیکه شدیده قبیحه در بیان احوال عایشه زوجه پیغمبر نوشت و عاقبت در سال ۱۲۷۱ درگذشت.»

و نکته مهم علاوه بر همه آنچه گفته شد اینکه سپهر و هدایت، علی رغم افتراآت و اکاذیبی که نشر دادند، اشاره ای به نامه ولعهد به محمد شاه و توبه نامه نموده اند. «این سند منسوب به ناصرالدین میرزا ولعهد محمد شاه است که در آن موقع یک جوان ۱۶ ساله بوده و بدون مهر و امضاء و قید تاریخ است و اینکه این گزارش کی و چگونه نوشته شده است معلوم نیست و برای اولین بار نیز بعد از گذشت حدوداً ۶۰ سال در کتاب ادوارد براون بنام مواد لازمه برای تحقیق دین بابی چاپ شد و از طرف دیگر ولعهد برای بزرگ نشان

نعل وگاهی به میخ زده که ماحصل آن چیزی جز ایجاد سوء ظن و اختلاف میان سه گروه مزبور نبوده است.

بهائیان در این میان، در زمانی که براون به دنبال اهداف خود بود، تنها گروهی بودند که اجازه ندادند ایشان را آلت دست اهداف و اغراض خود سازد. به همین جهت، جناب آقا سید مهدی گلپایگانی، به دنبال جناب ابوالفضائل گلپایگانی، سعی نموده اند تا جایی که شواهد موجود بوده است با استفاده از مطالب و استنادات خود براون در امثال کتاب *نقطه الکاف*، دست او را روکنند. یکی از موارد مزبور همان نامه ولیعهد به محمدشاه و توبه نامه مذکور در آن است. جناب آقا سید مهدی متن نامه منتسب به ولیعهد را که خود براون نیز از آن آگاه بوده برای این ذکر می کند که اشتباه *نقطه الکاف* و براون را در نقل واقعه چوب زدن حضرت باب توسط شیخ الاسلام تبریز آشکار نمایند، و علت آوردن متن توبه نامه را هم چنین می نویسند: «چون در این عریضه، انابه و استغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است، مناسب چنان به نظر می آید که صورت همان دست خط مبارک راینر محض تکمیل فائده در این مقام مندرج سازیم و موازنه آن را با الواحی که از قلم جمال قدم در سجن اعظم بجهت ملوک و سلاطین عالم نازل گردیده بدقت نظر اولی البصائر و آکداریم.»^{۴۳}

شاهد ادعای فوق و اینکه خود جناب گلپایگانی نیز توبه نامه منتسب به حضرت باب را به معنی دست برداشتن از ادعای وحیانی حضرتشان نمی دانسته اند، ایمان جنابشان و اعترافشان به حقانیت حضرت باب در همین کتاب *کشف الغطاء* و سایر آثار باقی مانده از ایشان است. ایشان علاوه بر شواهد سابق الذکر در باره آکاذیب *نسخ التواریخ* و *روضه الصفای ناصری* و رساله ملا محمود نظام العلماء، در همان *کشف الغطاء* مورد تأکید جام جمیان، صفحه ۲۰۳، دو پاورقی درباره اشتباهات مذکور در نامه ولیعهد به محمدشاه را خاطر نشان می سازند، و از آن مهمتر، در صفحه ۱۸۶ همان کتاب دقیقاً خلاف توبه نامه مزبور را به مناسبتی چنین نقل می کنند: «آن حضرت به ملا محمد مجتهد در موقع سؤال از معنی بابت فرمودند که کلمه شریف انا منبیه العلم و علی بابها را چگونه فهمیدی و پس از جسارت وی بدین عبارت که کی شب بخیر کرده و این اسم را بجهت شما مشخص نموده است، در جواب می فرمایند: 'منم آن کسی که هزار سال است منتظر آن می باشید.' و نکته مهم دیگر که نامه ناصرالدین میرزای ولیعهد را به محمدشاه زیر سؤال می برد، نامه اوست به علاءالدوله حاکم طهران که در آن دقیقاً به استقامت حضرت باب و ادعای قائمیت توسط ایشان اعتراف نموده است. متن این نامه چنان که جناب نصرت الله محمدحسینی در کتاب *حضرت باب* اشاره کرده اند، در کتاب *The Bab*، تألیف جناب بالیوزی، ص ۱۴۵ موجود است.

از نکات جالب آنکه جام جمیان در ص ۶۴ برای اثبات سندیت توبه نامه، انگشت روی *کشف الغطاء* گذاشته اند، اما بانهایت تعجب از منابعی استفاده کرده اند که غالب آنها صریحاً نوشته اند که حضرت باب توبه نفرمودند. سبحان الله از مکرالهی که فرموده است «مکروا و مکروا الله، والله خیر الماکرین» نگاهی به لیست پی نوشت های ص ۶۴، نشان می دهد که ۱۱ مورد از منابع مورد اشاره، توبه حضرت باب را قبول نکرده اند. مشهورترین منبع غیربهای در لیست مزبور، کتاب سابق الذکر *محمدتقی مامقانی* است که ضمن رد آکاذیب سپهر و هدایت آنان که توبه نامه را صحیح می دانند، بوضوح منکر توبه حضرت باب شده است. (در زیر از آن کتاب نقل قول خواهد شد). حال باید از جام جمیان پرسید که در این خصوص که کاملاً مشابه ایراد خود ایشان در خصوص آوردن متن توبه نامه در *کشف الغطاء* است، چه می گویند؟ مگر آورده شدن متن توبه نامه را در *کشف الغطاء* از یک نویسنده بهائی دلیل توبه کردن حضرت باب نمی دانند؟ در این صورت، با همین استدلال، باید عدم صحت توبه مزبور در کتاب یک نویسنده غیربهای مخالف را نیز بپذیرند. البته جام جمیان پیرو روش «یک بام و دو هوا» هستند، و از ایشان جزبهای سبزی انتظار نمی رود.

همچنین جام جم در ص ۶۴، یادداشت ۱۳، به دروغ اشاره می کند که «عباس علوی، مبلغ دیگر این فرقه نیز در بیان الحق، موضوع توبه باب را تأیید کرده است.» حال آنکه اولاً اسم کتاب مزبور *بیان حقائق* است. ثانیاً

دادن کار خود غلو کرده و به جعل آکاذیب پرداخته و هر چه دلش خواسته برای خود شیرینی در نامه اش گنجانده است. به عنوان مثال ولیعهد در ابتدای گزارش خود می نویسد: «حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرد.» همان طوری که همگان می دانند سید باب هیچ وقت و در هیچ جا در غل و زنجیر نبوده و در هیچ کتابی اعم از دوست یا دشمن اشاره ای به این مسأله نشده است و معلوم است که ولیعهد برای خود شیرینی این موضوع را جعل کرده است و نیز در پایان گزارش خود آورده که، «جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب زده تنبیه معقول نمود و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر هم سپرده.» این مطلب نیز از جعلیات ولیعهد است چه که اشاره به توبه سید باب کرده یعنی شفاهی و برای تأکید گفته که «التزام پا به مهر هم سپرده»، یعنی کتاباً نیز توبه کرد و پای آنرا نیز امضاء نمود. در حالی که بعد از گذشت ۱۶۰ سال از آن زمان هنوز کسی نتوانسته این توبه «پا به مهر» را رؤیت کند و حتی در کتب دروغ پردازان عصر ناصری یعنی روضه الصفای هدایت و *نسخ التواریخ* سپهر نیز به این سند اشاره ای نشده است.^{۴۴}

حال که نظر جناب ابوالفضائل و جناب فاضل مازندرانی درباره مدارک تاریخی قاجاریه روشن شد، نظری نیز باید به مدارک ادوار براون انگلیسی در این خصوص نمود. آنچه مسلم است مدارک وی نیز علاوه بر آکاذیب ازلیان، شامل تواریخ مزبور قاجاریه نیز که در حقیقت در دشمنی و رد آیین بابی و بهائی نوشته شده، می باشد. ادوار براون بود که برای اولین بار در ۱۹۱۸ پس از گذشت حدود شش - هفت دهه از مجلس ولیعهد، ورقه معروف به توبه نامه را در کتابی به نام *مدارک دربار* تحقیق دین باب گراور نمود.^{۴۵} درباره انگیزه و اهداف او در ارائه تحقیقاتش درباره ادیان بابی و بهائی نمی توان نظری قطعی ارائه کرد و به قول مؤلفین همان *کشف الغطاء*، در ص ۴۰۲، «اینکه او آیا بنفسه به این کار اقدام نمود و یا مأمور از جانب بزرگی بود، کشفش منوط به اجبال (نسل ها) آتیه است که ید تقدیر پرده از مستورات بردارد و آفتاب ظهور خفایای امورا مکشوف فرماید.» اما چیزی که مسلم است آنکه با آنچه گفته شد، و از آنجا که در برخوردش با ادیان بابی و بهائی و تحقیق راجع به آنها دچار تلون نظر و رفتار بوده و در مطالبش تناقض مشاهده می شود، نمی توان به همه نوشته های او اعتماد نمود.

خود جناب ابوالفضائل نیز که مورد اشاره جام جمیان قرار گرفته اند، در همان *کشف الغطاء*، ص ۶۳ چنین نوشته اند: «...لکن منشورات این کاتب عجیب (براون) چندان متفاوت و متلون بود که موجب حیرت اهل خبرت می شد. چوگاهی در مرآت بیانات او صورت بهائی ثابت، و وقتی ازلی متعصب، و هنگامی مورخ منصف، و حینی انگلیسی متصلب، و زمانی مستشرق غیر متحزب جلوه گرمی گشت. و بالجمله اهل نیهت چندان تلون مذهب و تغایر مشرب در مرقومات مشارالیه مشاهده کردند که در این مدت بیست و چهار یا بیست و پنج سال چندین بار چه کتاب و چه لساناً حقیقت حال او را از این عبد سؤال نمودند...» از جمله شواهد تلون براون این که در همان منبع، ص ۲۵۶ درباره متن توبه نامه و نامه ولیعهد به محمدشاه، نوشته است: «به هیچ وجه معلوم نیست که این ورقه خطاب به چه کسی است و نیز معلوم نیست که آیا این ورقه همان است که در جمله های اواخر نامه ولیعهد به محمد شاه بدان اشاره شده که می گوید توبه کرد و سند پا به مهر سپرد یا آنکه ورقه دیگری است.»^{۴۶}

باری غرض آنکه با توضیحات فوق، بهتری می توان لحن و منظور جناب آقا سید مهدی گلپایگانی را در *کشف الغطاء* از آوردن متن مشابه نامه ولیعهد و توبه نامه و شرح مجالس مناظرات مزبور در تواریخ قاجاریه و کتب براون دریافت. همان طور که جام جمیان نیز خود می دانند کتاب *کشف الغطاء* در جواب آکاذیب و جعلیات ازلیان و همدست ایشان ادوار براون انگلیسی و نیز امثال آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی کرمانی نوشته شده است. براون در آثار مشترکی که با ازلیان، از جمله کتاب *نقطه الکاف* نوشته، سعی نموده ازلیان را در مقایسه با بهائیان محق و پیرو حقیقی حضرت باب جلوه دهد، و برای ایشان دلسوزی نماید، و از جمله آنان را انقلابی، و حضرت بهاء الله و بهائیان را سازشکار قلمداد کند.^{۴۷} در همین راستا، در آن آثار، در بیان مطالب خود راجع به ایرانیان مسلمان و بهائیان و ازلیان، به روش خاص خود گاهی به

کتاب مزبور اساساً در ردِّ صحت توبه نامهٔ مزبور، در ۳۹۱ صفحه نوشته شده. ثالثاً در صفحات ۳۷۷-۳۸۶ آن، جناب علوی راجع به آوردن نامهٔ ولیعهد و توبه نامه در کشف الغطاء بحث می کند و اثبات می نماید که آوردن آن در کتاب مزبور دلیل بر صحت توبه نامه نیست، و اگر چنین نباشد موارد مشابه متعددی در اسلام عزیز رخ داده که باید از امثال جام جمیان پرسید دربارهٔ آنها چه می گویند. و رابعاً، که جام جمیان از ذکر و یادآوری آن گریزانند، اینکه جناب آقاسیدعباس علوی از طلاب و علمای حوزهٔ علمیهٔ شهر مشهد مقدس بوده اند که خود پس از تحقیق، به دیانت مقدس بهائی مؤمن می شوند، و از عاشقان و خادمان آن می گردند و کتاب مزبور را با شواهد زیادی از قرآن مجید و احادیث ائمهٔ اطهار ع در ردِّ توبه نامهٔ منتسب به حضرت باب می نویسند. آنگاه جام جمیان چنین دروغ شاخنداری به ایشان نسبت می دهند. جام جمیان به مخیلهٔ خود راه نداده اند که اگر ایشان و سایر مؤمنین، توبه نامهٔ مزبور را. حتی بفرض صحت و سندیت آن. نشانهٔ بطلان آیینشان می دانستند، دیگر در اثبات آن کتاب نمی نوشتند و جان برایگان نمی دادند. البته جام جمیان حق دارند، چه که تحمل بهائی شدن علماء و آخوندهای عزیز شیعه برای ایشان مشکل است. اینان می دانند که صدها نفر از علمای عزیز شیعه به آیین جدید الهی مؤمن شده اند و بعضاً خون خود را نیز در راه آن داده اند. این را به این جهت ذکر نمود تا هموطنان عزیز بدانند که علمای عزیز شیعه همه دشمن آیین جدید ربّانی نبوده اند، بلکه بسیاری از ایشان نیز در صف مؤمنین آن درآمده اند و از فضیلتی بنام این آیین نازنین محسوب شده اند. کینه و حسد و بهائی ستیزی جام جم از جمله به همین خاطر است.

چون صحبت از علمای عصر ظهور آیین جدید الهی و نحوهٔ برخوردشان با آن شد، و چون در بالا اشاره شد که جام جم درص ۶۲ مدعی شده که «پاسخ حضرت باب به علمای مزبور، ربطی به سؤالات آنان نداشت»، در اینجا مناسب است شاهدی از نویسندگانی بیاورد که دقیقاً برعکس نظر جام جم گفته و نوشته اند، و «سؤالات علمای مزبور را بی ربط نوشته اند.» یکی از ایشان استاد ناصرالدین صاحب الزمانی است که در کتاب خط سوم (دربارهٔ شخصیت، سخنان و اندیشه شمس تبریزی، نشر مطبوعاتی عطایی، تهران، خیابان ناصر خسرو، چاپ ۱۳۵۱)، ضمن بحثی دربارهٔ نحوی گری-سوفسطایی گری، در عصر شمس تبریزی و مولوی، و نقد و خرده گیری به چنان جوی، در تشبیهی که از جو موجود در زمان حضرت باب در عصر قاجار با جو و فضای فرهنگی زمان مولانا و شمس می کند، چنین می نویسد:

داوران، بویژه در ایران، همواره از سران «قیام های مذهبی- سیاسی اسلامی» می خواسته اند که آیا آنان، بر زبان عربی — بر زبان وحی قرآن — تسلط کافی دارند، یا نه؟ آیا آنها می توانند مستقیماً از منبع وحی، برخوردار گردند یا نه؟ تا جایی که، حتی در مورد سید علی محمد باب، مهمترین رکن، و نکته در «محاکمه» او، «تست زبان عربی» بوده است. و باب را بیشتر از این جهت تحقیر نموده و محکوم شمرده اند که قبل از همه چیز، بنابر گفته داوران «محکمهٔ شرع» (منظور نویسنده مجلس علماء در تبریز در حضور ولیعهد محمد شاه قاجار یعنی ناصرالدین میرزا می باشد)، وی «نحو» نمی دانسته است. و در عربی گویی هایش، لغزش های نا بخشودنی فراوان به چشم می خورده است. در فرهنگی صورتگر، و محتوی گریز — در فرهنگ الفاظ نه فرهنگ مفاهیم — درونمایهٔ اندیشهٔ باب، قصدش از قیام، انگیزه اش از دعوی ابلاغ پیام، علل رویکرد مردمان، بویژه روستاییان به وی، رسائی ها و نارسانی های قیام وی، در نظام روابط استبدادی عصر قاجار (۱۳۴۲-۱۹۳۳/۱۹۲۴-۱۷۷۹م) تا کنون هرگز به درستی، بی طرفانه، انگیزه کاوانه، و جامعه شناسانه مورد بررسی عمیق قرار نگرفته است. هنوز ارزیابی از باب از مرز الفاظ در گذشته است؛ بلکه همچنان شکل ظاهری سخن او، بویژه تازه گویی های نا پخته وی به عنوان یک ایرانی و تطبیق آنها با موازین دستور زبان عرب — با «نحو» — مورد گفتگوهاست. «مخالفت با نحوی گری» از ویژگی های «عصر شمس» است. این مخالفت، اختصاصی به مکتب او و مولوی ندارد. بلکه اینجا و آنجا، رگه ها و آب راه های این طغیان را، در ادب فارسی می توان

مشاهده کرد... همزمان با شمس و مولوی، سعدی با همه «بغداد زدگی» هایش، با همه تازی گویی ها و عربی سرایی هایش، «ضد نحوی گری» است... مولوی وارث بزرگ پیکار ضد فورمالیسم، ضد سوفسطائی گری، فرهنگ زدایی، پالایش فرهنگی و بازگشت به واقعیت و مفهوم گرایی در مکتب شمس است. مولوی در اوج خلاقیت شاعرانهٔ خود «نیاز به زایش هنری»، «نیاز به قالب شکنی» یک آفریننده را که به محدوده ها بی اعتناست، نشان می دهد و بخاطر پرواز، برای سهولت برقراری تفاهم با مردمان، می خواهد هرگونه قید و بند مزاحم را از دست و پای اندیشه ی خود بگشاید...

رستم از این بیت وغزل، ای شه و سلطان ازل مُتَعَلِّمُنْ، مُتَعَلِّمُنْ، مُتَعَلِّمُنْ، کشت مرا.

قافیه و مغالطه را گو همه سیلاب ببر. پوست بود، پوست بود درخور مغشعرا. ...

آینه ام، آینه ام، مرد مقالات نه ام. دیده شود حال من ار، چشم شود، گوش شما.^{۵۷}

دکتر صاحب الزمانی در کتاب *خداوند دو کعبه* نیز، که سرگذشت سوروکین جامعه شناس معروف است، اشاره به عقاید او دارد که می گوید عصر ما اسیر کمیت گرایی افراطی و ظاهر سازی می باشد و کیفیت و باطن و معنی را فدای آن کرده است.^{۵۸} شایان ذکر است که دکتر صاحب الزمانی اولین کسی نبودند که به ایرادات نحوی داوران مجلس ولیعهد در تبریز (در محاکمه حضرت باب) ایراد گرفتند، بلکه بعضی نویسندگان دیگر از مخالف یا بی طرف نیز، همچون کسروی و آدَمیت ونوائی و فضائی، از نحوهٔ سؤالات علمای شیعه و شیخی و حکومت وقت انتقاد کرده اند.^{۵۹}

اینک باید اشاره ای نیز به منابعی نمود که برعکس جام جمیان، صحت و سندیت توبه نامه را زیر سؤال برده، تأکید کرده اند که حضرت باب ابداً توبه نفرمودند. منابع مزبور همه از مخالفین آیین بابی و بهائی هستند. از جمله:

- چنانکه در فوق اشاره شد، خود ادوارد براون که متن توبه نامه را در ۱۹۱۸ منتشر کرد، درصحت آن شک داشته است.^{۶۰}
- احمد کسروی در بهائی گری می نویسد: «آن توبه نامه ی پایه مَهر که در گزارش ولیعهد یادش شده ما نمی دانیم چه بوده و آیا مانده یا از میان رفته، ولی یک نامه ای از سید باب به ولیعهد که نیز توبه نامه خوانده می شود با پاسخ آن از شیخ علی اصغر شیخ الاسلام و از سید ابوالقاسم نامی در دست است که برون و دیگران در کتاب های خود آنها را آورده اند...»^{۶۱}
- میرزا مهدی خان زعیم الدوله از مخالفین آیین بهائی که جد و پدرش نیز در مجلس محاکمهٔ حضرت باب در خانه ملا محمد مامقانی بوده اند، در کتاب *ردیه اش علیه آیین بابی و بهائی، مفتاح باب الابواب*، می نویسد: «... صاحب خانه پرسید آیا تو بر عقیدهٔ خود باقی می باشی؟ خودت که می گفتی من مهدی منتظر قائم از اهل بیت محمد هستم. باب گفت آری. حجت الاسلام گفت اکنون کشتن تو واجب گردید و خونت به هدر رفت. چنین گفت و از جا برخاست.»^{۶۲} همین زعیم الدوله در جایی دیگری می نویسد: «پدرم با رفقایش جلو باب آمدند و از وی خواهش کردند که از دعاوی خود دست بردارد و در شهری (تبریز) که اشتها دارد که مردم آن بیش از مردم سایر بلاد سادات و اشراف اهل البیت را احترام می کنند، خون خود را نریزد. ولی او به گفتهٔ پدرم توجه نکرد و همچنان ساکت و آرام بود...»^{۶۳}
- و اما ملا محمد تقی فرزند ملا محمد مامقانی مزبور که حکم شهادت حضرت باب را داد، و پدر و پسر به شهادت خود جام جمیان هردو در مجلس محاکمه حاضر بودند (ایام، ص ۶۴)، در کتابش، ضمن ردِّ روایات ملا محمود نظام العلماء و کتب *ناسخ التواریخ و روضه الصفا*، در چندین قسمت تأکید می کند که حضرت باب در برابر اصرار پدرش توبه ننمود. حتی پدرش می گوید: «به حکم شرع انور، قتل تو واجب



است ولی چون من توبه مرتد فطری را مقبول می دانم، اگر از این عقاید اظهار توبه نمایی، من تو را از این مهلکه خلاصی می دهم. (حضرت باب) گفت حاشا حرف همان است که گفته ام و جای توبه نیست.»^{۶۱}

• سند مهم دیگر دال بر عدم توبه حضرت باب، مطالب حاجی کریم خان کرمانی دشمن آیین بابی است که چند ردیه هم علیه آن نوشته است. در جلد چهارم کتاب *ارشاد العوام* خود می نویسد: «... بشارتی به جهت مؤمنان در این ایام بهجت انجام رسید، به طور قطع یقین و نوشتجات متواتره از تبریز و طهران و سایر بلاد رسید که آن خبیث را به تبریز برده بعد از امریه توبه از فرخود قبول نکردن او، او را با یکی از اتباعش که بر غی خود باقی مانده در بیست و هفتم ماه شعبان امسال که سنه هزار و دو بیست و شصت و شش هجری است در میدان سرپازخانه برده به دیوار بستند و فوجی از سربازان امر کرده او را نشانه گلوله ساختند...»^{۶۲}

چند نکته دیگر که باید یاد آور شد، یکی اینکه عکس های مقابل ص ۶۴ نیز حاکی از این است که متن به اصطلاح توبه نامه فاقدمهر و امضاست. و دو متنی که امضاء دارد، از آن علماست. و شهادت کسروی در بالا (مورد شماره ۲) حاکی از این است که متنی که جام جمیان و بهائی ستیزان مدعی هستند که در «صندوق کارپردازی مجلس شورای اسلامی، تهران، میدان بهارستان» موجود و محفوظ است، جای بحث فراوان دارد و باید پرسید چرا هنوز پس از ۱۶۰ سال آن را در معرض دید جهانیان نمی گذارند. آیا بهتر نبود به جای چاپ ده ها ردیه و انتشار ایام، برای جلوگیری از تکرانی آیات عظام (ص ۵۰ و... ایام)، آن سند را رومی نمودند؟

به نظرمی رسد بهائی ستیزان پس از گذشت چندین دهه از ادعای وجود توبه نامه بی مهر و امضاء، بخوبی دانسته اند که حتی در صورت وجود چنین سندی، محتوای آن به هیچ وجه نشان از توبه از مقام قائمیت و مظهریت حضرت باب ندارد. چه که در آن نوشته شده که من هیچ گونه ادعائی ندارم. البته شخص باب و سایر مظاهر مقدسه الهیه هیچ کدام از خودشان ادعائی نداشته اند، بلکه همه آنها مدعی من عند الله بوده اند، نه مدعی من عند هم. اگر خداوند سید باب را مبعوث نمی فرمود، آن حضرت از پیش خود ابداً ادعائی نداشت و همچنین سایر مظاهر مقدسه همه به مفاد کریمه «وما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» مدعی من عند الله بودند. پس، از نشر این ورقه به هیچ وجه ضرری متوجه کسی نمی شود، جز آنکه مدعیان و مخالفان، عرض خود می برند و زحمت ما می دارند.»^{۶۳} در همین ارتباط جالب است که جام جمیان توجه نمایند که خود کشف الغطاء نیز، که ایشان آن را برای اثبات مدعای خود مبنی بر صحت توبه نامه بزرگ نمایی کرده اند، در صص ۳۶۴-۳۶۵ ضمن اشاره دیگری به متن توبه نامه مزبور، آن را نه نشانی از توبه حضرت باب، بلکه نشانی از «خضوع و خشوع» حضرتشان می شمارد. چنین است که اگر جام جمیان دقت می کردند و از منابع بابی و بهائی گزینشی و ناقص نقل نمی نمودند و آنها را بدون حب و بغض می خواندند، درمی یافتند که حتی بر فرض صحت، مطالب سند مزبور چیزی است شبیه بیاناتی که در مجلس وکیل شیراز فرمودند و جام جمیان نیز شکل ناقص آن را در صص ۶۴ ایام آورده و پاسخش نیز در اوایل نکته دوم در فوق داده شده است.

و مضافاً، اگر جام جمیان با معتقدات شیعه و احادیث راجع به قائم موعود بیشتر آشنا بودند، شاید دست به نوشتن مقالات درباره ادعای توبه حضرت باب نمی بردند. چه که طبق این احادیث، حتی اگر حضرتشان صد برابر بیشتر از ادعای جام جمیان نیز مقام خود را مخفی می داشتند و آشکار نمی ساختند، بهائی ستیزان حق نداشتند ایرادی بگیرند. چه که در احادیث از جمله وارد شده است که در قائم موعود سستی نیز از حضرت یوسف خواهد بود که عبارت است از «السَّجَنُ وَالنَّقِیَّة» (زندان و تقیه).^{۶۴}

و مطلب آخر در باره مقاله ص ۶۳ ایام در نقد کتاب آقای عباس امانت است. ۶۴/۴۸ نگارنده تعجب می نماید که بالاخره جام جم توقع دارد بهائیان یا موافقان آیین بهائی چگونه تاریخ بنویسند؟ آیا عیناً مثل جام جمیان؟ درباره امریابی و بهائی نفوس مختلف موافق و مخالف و بی طرف تاریخ نوشته اند،

و باز هم خواهند نوشت. آیا آنچه واقع شده با نظرات متفاوت مورخین تغییر می یابد؟ پس چرا جام جم ناراحت است؟ تا حالا که جام جمیان عالمی ایراد به مورخین بهائی ای که «ژست علمی و تحقیقی به خود» نگرفته اند وارد می نمودند (ایام، ص ۶۳) حال که باید خوشحال و ممنون باشند که به قول خودشان جناب عباس امانت، «ژست علمی و تحقیقی به خود گرفته است» (همان). معلوم نیست چرا به آقای امانت ایراد می گیرند و تیرستون سمت چپ ص ۶۳ ایام را، «گزارش تاریخ یاتبلغ مسلک؟» می نویسند؟ بر فرض صحت این ادعا، چرا باز هم سیاست «یک بام و دو هوا؟» کدام تاریخ راجام جمیان در روزنامه ها و صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران ارائه دادند، که مقصود از آن تبلیغ اسلام عزیز و جمهوری اسلامی نبوده نیست؟ ملاحظه می فرمائید که غرض ها چگونه انسان ربه هذیان و اوهام می اندازد؟ به نظر تاریخ جناب امانت ناراحت تان کرده و خاطر شریف تان را آزرده است که ایشان را نصیحت نموده، دعوت می کنید «حقیقت» را بیش از افلاطون دوست داشته باشند» (همان)

نگارنده را گمان نبود که علاوه بر دعوت جوانان بهائی در صفحه ۲ ایام، از امثال آقای امانت نیز که استاد تاریخ دانشگاه ییل هستند چنین دعوتی بفرمائید. اما چون چنین نموده اید، به اطلاعات می رساند که اهل بهاء «حقیقت» را در آیین آسمانی شان که بهار جدید الهی همه ادیان است دیده اند و جز به آن حقیقت که آینه کَلِّ حقایق است عشق نمی ورزند. اما صرف نظر از این امر، چون ذکر جناب امانت را کرده اید، به اطلاعات می رساند که جناب ایشان آنقدر دارای اعتبار علمی هستند که لازم نباشد شما غصه حقیقت جوئی ایشان را بخورید. به عنوان نمونه آقای دکتر عباس میلانی در کتاب خود به دفعات از آقای امانت و کتاب ایشان تمجید نموده است.

در کتاب *تجدد و تجدد ستیزی در ایران*، نشر اختران، چاپ چهارم ۱۳۸۲، ص ۳۱۹، دقت امانت را «به راستی ستودنی» میدانند، و در ص ۳۲۳ ایشان را مورخی «معتبر و کاردان» ذکر می کند، و در ص ۳۲۶ از «انصاف علمی مؤلف کتاب» و پرهیز او از «مطلق اندیشی و مطلق گویی» می گوید.

و در ص ۳۲۷ می نویسد: «در یک کلام، تاریخ در دست آقای امانت چو بدست تکفیر یا تجلیل نیست؛ اغلب خیر و شر هم بر نمی تابد؛ وسیله ای است برای شناختن و شناساندن پیچیدگی های انسان و روابط اجتماعی... شاید کار کارستان این کتاب را با اثر پر مایه دیگری در باره نیمه دوم عصر ناصری تکمیل کنند. من یکی که سخت منتظرم.»

در خاتمه این مقال چه مناسب است که قسمتی از کتاب *مستطاب ایتقان* از حضرت بهاء الله را در وصف حضرت باب زینت مقال سازیم، تا روشن گردد که آن مظهر سبحانی و آن مربی آسمانی نه تنها توبه ننمود، بلکه در جوانی، به خون خویش منشور نجات جهان را بنوشت.

دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل شُرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف نمودند و اعتناء نفرمودند. آیا می شود این، به غیر امر الهی و مشیت مثبت ربانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود. و اگر قلب های عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر به اذن الهی باشد و قلبش متصل به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئن به عنایات ربانی. آیا این را به چه حمل می کنند؟ آیا به جنون نسبت می دهند چنانچه به انبیای قبل دادند و یا می گویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعرض شده اند؟ سبحان الله، در اول از کتب خود که آن را قیوم اسماء نامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود می دهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند: «یا بقیة الله، قد فدیث بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمسیت إلا القتل فی محبتک و کنی بالله العلی معصماً قدیماً.» و همچنین در تفسیر هاء تمناى شهادت خود را نموده اند:

فرماید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا به عنایت رحمان، روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان مستریح و جالس شوید.

«كَأَنِّي سَمِعْتُ مُنَادِيًا ينادي في سِرِّي إِفْدِ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا فَدَى الْحَسِينُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبِيلِي وَ لَوْلَا كُنْتُ نَاطِرًا بِذَلِكَ السَّرِّ الْوَاقِعِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوِ اجْتَمَعُوا مُلُوكُ الْأَرْضِ لَنْ يَقْدَرُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنِّي حَرْفًا فَكَيْفَ الْعَبِيدُ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ شَأْنٌ بِذَلِكَ وَإِنَّهُمْ مَطْرُودُونَ»، إلى ان قال «لِيَعْلَمَ الْكُلُّ مَقَامَ صَبْرِي وَ رِضَائِي وَ فِدَائِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ» آیا صاحب این بیان را می توان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی می نماید و یا به غیر رضای او امری طلب نموده ؟ در همین آیه نسیم انقطاعی ممکن شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند.

حال ملاحظه نمائید که چقدر ناس نسناس اند و به غایت حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده اند و به عقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان می آید می دهند. کذلک نَذَرْتُ لَكَ مَا اكْتَسَبْتُ ایدی لائمه که به مطالع قدسیه می دهند. کذلک نَذَرْتُ لَكَ مَا اكْتَسَبْتُ ایدی الَّذِينَ هُمْ كَفَرُوا وَ اعْرَضُوا عَنِ لِقَاءِ اللَّهِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ عَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِنَارِ شَرِكِهِمْ وَ اَعَدَّ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابًا تَحْتَرِقُ بِهِ اجْسَادُهُمْ وَ اَرْوَاهُمْ ذَلِكَ بَأْتُهُمْ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا عَلَيَّ شَيْئًا وَ كَانَتْ يَدُهُ عَنِ الْفَضْلِ مَعْلُومَةً. وَ استقامت بر امر حجتی است بزرگ و برهانی است عظیم. چنانچه خاتم انبیا فرمودند:

«شَيْبَتِي الْآيَتِي» یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است. چنانچه می فرماید: «فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ»^{۶۰} حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ امرالله فرمود و چقدر استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعمش اقدام نمودند حاصلی نبخشید. آنچه ایذاء بر آن سدره طوبی وارد می آوردند شوقش بیشتر و نار حیش مشتعلتر می شد. چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد. تا آنکه بالاخره جان را در باخت و به رفیق اعلی شتافت. و از جمله دلایل ظهور، غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکتاف واقطار عالم ظاهر شد. چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سینه ستین ظاهر شدند و کشف غطاء فرمودند. مع ذلک به اندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد. به قسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس ازلیه حکایت نمودند و چقدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را، با اینکه در هر بلد و مدینه جمیع علماء و اعزّه بر منع و ردّ ایشان برخاستند و کمر غلّ و حسد و ظلم بر دفعشان بستند. و چه نفوس قدسیه را که جوهر عدل بودند به نسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به بدترین عذاب هلاک نمودند. مع کلّ ذلک هر یک از آن وجودات تا دم مرگ به ذکر الله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائر. و به قسمی این وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نگزیدند، رضا به رضایش دادند و دل به خیالش بستند. حال قدری تفکر نمائید، آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده؟ و جمیع این قلوب منزّه و نفوس مقدسه به کمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت، جز شکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلا، جز رضا از ایشان مشهود نه. و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت به این اصحاب داشتند. چنانچه اذیت و ایذای آن طلعات قدسی معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات ابدی می دانستند.

آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت؟ و با این همه ایذاء و اذیت، محلّ لعن جمیع ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد. و گویا صبر در عالم کون از اضطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت. باری، در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکر



نوشته ای منسوب به آیت الله العظمی

مکارم شیرازی

شیتو، سایت نقطه نظر

برخی از بزرگان و کملین قوم در اظهارات خود متفق شده بودند که دیانت بهائی دیگر نفوذی ندارد و اگر به حال خود رها شود متروک خواهد شد. اگر چه همان اشخاص هم، این سخنان خود را پس از اظهار نظرهای مفصل (منظور ایراد اتهامات ریز و درشت است)، عنوان می کردند اما تصور می رفت که به توصیه این بزرگان عمل شود و این رویه (یعنی سکوت در برابر بهائیان) اختیار شود اما با کمال تعجب مشاهده شده و می شود که بر عکس، روز به روز شدت بیشتری به خود می گیرد تا آنجا که امام جمعه سروسن، بهائیان را بزرگترین خطر و تهدید برای سروسن اعلام می کند^۱ و حوزه علمیه قم، دوره های رسمی تربیت مربی برای مبارزه با بهائیان ترتیب می دهد^۲. آموزش و پرورش منطقه ۱۴ استان تهران جمعی از دبیران الهیات را به قم اعزام می کند تا در نشست علمی شرکت کنند که محور بحث آن «آشنایی با بایست و بهائیت است»^۳.

دانشگاه ها در نیمه راه از پذیرش جوانان بهائی سر باز می زنند و گروهی به ظاهر گمنام، به گورستان بهائیان در یزد هجوم کرده و آنجا را به ویرانه ای تبدیل می کنند. دهها سایت مستقل و نیمه مستقل. به اشاعه افتراات مشغول بلکه به ان اشتغال می یابند و رادیو و تلویزیون و جراید را هم قس علی ذلک. واقعاً عجب سکوتی. انسان بی اختیار به یاد بیمارستان می افتد (اشتباه نشود، نه بخاطر سکوتش). در این میان گروهی در خرم دشت کرج، برای اینکه این سکوت را رعایت کنند نوشته ای منسوب به آیت الله العظمی مکارم شیرازی تهیه و در تیراژ بالا تکثیر و به منازل بهائی و غیر بهائی انداختند. تردید دارم که ایشان چنین مطالبی را تأیید کنند زیرا شخصیتی اهل تحقیق و مطالعه و دارای تألیفات متعدد هستند. حد اقل فکر نمی کنم با انتشار این گونه آن موافق باشند. به هر حال خواستم شما خوانندگان عزیز نیز در جریان کم و کیف این حرکت قرار بگیرید لذا بعضی از نوشته های این متن را قدری با هم بررسی می کنیم. اکثر مطالبی که ذکر کرده اند صحیح است اما متأسفانه نتایجی که اخذ کرده یا انتظار دارند که خوانندگان دریافت کنند نا صحیح می باشد. نوشته اند: این فرقه در حکم کافر حربی هستند و پرهیز از آنها لازم است. معامله و ازدواج با آنها جایز نیست.

به چه زبان باید گفت دیانت بهائی یک فرقه نیست بلکه دینی مستقل است و هیچ حربی با هیچ کس و علی الخصوص با اسلام ندارد. کافر هم نیستند چون به خدای احد و احد معتقدند و اصولاً متولیان اسلام حق ندارند در باره آنها قضاوت و مخصوصاً حکم صادر کنند زیرا دیانت بهائی، شعبه ای در اسلام بوجود نیآورده است همان طور که اسلام شعبه ای در مسیحیت نیست. حد اقل امر این است که دیانت بهائی می تواند در ردیف دهها و صد ها مکاتب و ادیان و ایدئولوژی هایی تلقی شود که قبل از اسلام بوده اند و یا بعد از آن بوجود آمده اند. آقایان می توانند در مورد همه آنها اظهار نظر و یا حتی قضاوت کنند اما هرگز دارای این حق نیستند که در باره آنها حکم صادر کنند و بد تر اینکه متوقع باشند که این حکم باید اجرا هم بشود. اگر این اظهار نظر و صدور حکم، از طرف دولت و سیستم رسمی کشور است که باید رسماً تأیید شود در این صورت محققند که تازه در آن حالت، بحث صحت یا عدم صحت حکم و مسائل مربوطه مطرح می گردد.

نوشته اند: هیچ کس نباید به سلاطین و حکومتیهای وقت خود اعتراض کند و هر بهائی که در امور سیاسی مداخله نماید از صف بهائیان اخراج می گردد. (حتی اگر سلطانی ظالم بر مسند حکومت باشد. جالب اینجاست که خود بیت العدل اعظم دائماً ایرانیان را تشویق به دخالت در امور سیاسی و بر

اندازی نظام جمهوری اسلامی می کند و فلسفه وجودی خود بهائیت امری سیاسی بوده و به جرح حذف اسلام به چیز دیگری نمی اندیشد.)

خوب بود حد اقل یک مورد از «تشویق بیت العدل اعظم به براندازی نظام جمهوری اسلام» را ذکر می کردند. بهائیان در سیاست مداخله نمی کنند. این ناشی از استقلال و نه انفعال آنها است. بیت العدل اعظم تصریح می کنند که اکثر مردم، برداشت واضحی از نوع جهانی که میل دارند بنا کنند ندارند و نیز نمی دانند چگونه آن را بنا نمایند اما بهائیان می دانند که فعالیت جهان مادی، صرفاً انعکاسی از شرایط روحانی است و مادام که شرایط روحانی را نتوان متحول ساخت، هیچ تحول پایداری برای بهبود امور مادی متصور و میسر نیست. در چنین وضعیتی طبیعی و بدیهی است که بهائیان خود را به دست سیاستهای خام، شتاب آلوده و آلوده به اغراض شخصی و گروهی نمی سپارند. در ضمن حد و حدود اطاعت از حکومتها و سلاطین نیز در دیانت بهائی بوضوح و صراحت و به تفصیل، تعیین شده است.

نوشته اند: با ظهور باب و بهاء، شریعت اسلام الغاء گردیده و دوره رسالت محمد مصطفی (ص) سپری شده است

البته صحیح است اما این نه اهانتی به ساحت مقدس دیانت اسلام که نشان به بار نشستن آن شجر برومند است. نسخ در اینجا به معنی نابود کردن و بی ارزش دانستن نمی باشد. آیا از نسخ مسیحیت توسط اسلام، مسیحیت خوار و ضعیف شد؟ لا والله که پروازی جدید گرفت و تکامل یافت.

نوشته اند: هر سال نوزده ماه دارد و هرماه نوزده روز دارد و روزه به مقدار نوزده روز است. و در آخرین ماه قبل از نوروز گرفته می شود.

همه مطالب صحیح است اما چه ایرادی دارد؟ سالیان سال ایرانیان با تقویم های مختلفی، روزگار می گذرانند. مدتی نیز به تقویم قمری روی آوردند بعد تقویم شمسی ملاک عمل شد سپس تقویم شاهنشاهی و بعد تقویمی که مبدأ آن مذهبی و هجرت رسول اکرم، ولی تقسیمات آن شمسی است و معلوم نیست که اگر اسلام ملاک عمل است چرا کلاً تقویم قمری، تماماً اجرا نمی شود و ایرانیان باید یک چشمشان به تقویم قمری و چشم دیگرشان به تقویم شمسی و البته یک چشم هم کم می آید چون باید به تقویم میلادی که در بسیاری از مناسبات اقتصادی و ورزشی و کلاً جهانی، ملاک عمل است نیز نظری داشته باشند. البته بهائیان در این مورد، دو چشم کم می آورند چون باید تقویم بهائی را نیز ملاحظه کنند اما این مشقت را به جان می خردند تا روزی وحدتی در این آشفته بازار تقاویم ایجاد کنند و تقویم بدیع خود را به عنوان تقویم وحدت آفرین به جهانیان عرضه دارند. اما اگر ایراد به عدد نوزده است توجه عزیزان را به تحقیق جالب دکتر رشاد خلیفه، در نزدیک به سه دهه قبل، جلب می کنم که در طی آن، ایشان که خود دارای درجه PHD در رشته مهندسی سیستمها و استاد کاربرد محاسبات کامپیوتری در دانشگاه آریزونا هستند، با استفاده از کامپیوتر اثبات کردند قرآن مجید بر اساس عدد ۱۹ نازل شده است. خلاصه تحقیق ایشان به این شرح است:

- ۱- اولین آیه قرآن یعنی «بسم الله الرحمن الرحيم» از ۱۹ حرف تشکیل شده است
- ۲- هر یک از کلمات این آیه در تمام قرآن به صورت مضربی از عدد ۱۹ آمده است.
- ۳- کلمه اول یعنی «اسم» در تمام قرآن دقیقاً ۱۹ بار آمده است
- ۴- کلمه دوم یعنی «الله» ۲۶۹۸ بار یعنی ۱۹ x 142 بار آمده است.
- ۵- کلمه سوم یعنی «الرَّحْمَن» ۵۷ بار یعنی ۱۹ x 3 بار آمده است.
- ۶- کلمه چهارم یعنی «الرَّحِيم» ۱۱۴ بار یعنی ۱۹ x 6 بار آمده است
- ۷- کل قرآن شامل ۱۱۴ سوره است
- ۸- تعداد کاربرد حروف مقطعه ابتدای سوره های قرآنی در همان سوره، مضربی از عدد ۱۹ می باشد برای مثال در سوره (ق) یعنی سوره ۵۰، حرف (ق) ۵۷ بار و در سوره (الشوری) یعنی سوره ۴۲، نیز ۵۷ بار تکرار شده است. حرف (ق) در ابتدای هر دوی این سوره ها، بصورت حروف

مقطعه آمده است. همین گونه است وضعیت دیگر حروف مقطعه نظیر (الم، المر، یس، طسم، عسق.....)

این تحقیق جنبه های جالب دیگری نیز دارد که طالبین می توانند به اصل مجموعه مراجعه کنند. حال سؤال این است که بهائیان با ترویج عدد ۱۹ در تقویم و دیگر احکام خود، چه اهانتی به اسلام کرده اند؟ اگر وجود این روابط ریاضی در قرآن دلیل اعجاز قرآن است آیا کشف آن توسط حضرت باب و حضرت بهاء الله و بلکه ارائه و اشاعه آن در عمل نشان از چه می تواند داشته باشد؟ در عین حال متحیرم که در حالی که از زمین و زمان، از صحبت با سوسمار و سنگریزه تا دو تکه کردن ماه (شق القمر) و رفتن به آسمان، برای اثبات وجود معجزه در دیانت مقدس اسلام بهره ها برده می شود، چرا در ایران از این اعجاز مسلم و موجود و قابل تحقیق، کمترین صحبتی نیست و بهائیان باید در مقالات خود این اعجاز را معرفی کنند؟ چند نفر در ایران اسلامی از وجود چنین کشفی اطلاع دارند؟ چند مقاله و کتاب در این باره منتشر شده است؟ آیا برآستی در جامعه ای که رسانه های خبری دائماً در حال جستجو برای یافتن پیروان سایر ادیان که مسلمان شده اند می باشند تا به این طریق عظمت اسلام را بنمایانند، چرا نسبت به این کشف دکتر خلیفه التفاتی نمی کنند با وجود اینکه بودجه ای هم لازم ندارد بقول رادیو فردا «شما چه فکر می کنید؟» شما را نمی دانم اما من شنیده ام که به ظن غالب، علمای اسلام مضرات اعلان این امر خطیر را بیشتر از فواید آن تشخیص داده اند. یعنی این مسأله را باعث توجه مردم ایران به دیانت بهائی دانسته اند که در نظر آنها هیچ مضرتی با آن برابری نمی کند. لذا در صد ریسک کار را بالا تشخیص داده و عطایش را به لقایش بخشیدند و به این واسطه مردم ایران را محروم ساختند.

نوشته اند: ازدواج با دختر، خواهر و سایر اقربا جایز است و فقط با زن پدر حرام است. این کار زیر نظر بیت العدل (ساختمان عظیم بیت العدل با هزینه ۲۵۰ میلیون دلار و با حمایت مستقیم اسحاق رابین نخست وزیر سابق رژیم صهیونیستی و زیر نظر دو بهائی فراری ایرانی به نامهای مهندس حسین امانت و دکتر فریبرز صهبا افتتاح شد) انجام می گیرد..... رضایت والدین عروس و داماد در ازدواج ضروری نیست.

مختصر می گویم که همه مطالب نوشته شده در مورد ازدواج خلاف واقع است. ازدواج با محارم در دیانت بهائی مطلقاً حرام است و این نزد همه واضح است و در عمل هم غیر از این نیست. اثبات غیر آن و ارائه مستندات و حد اقل نشان دادن یک مورد، بر عهده مدعی است. رضایت والدین هر دو طرف نیز لازم است.

اما نکته جالب در نوشته این است که نویسنده آن چنان در القاء شبهه تعجیل داشته که صبر نتوانسته و یک مطلب بی ربط به موضوع یعنی مسأله ساختمان بیت العدل و چگونگی تأسیس آن را در پرانتز آورده است. بگذریم که روشن نکرده اند که اسحاق رابین کدام حمایت مستقیم را بعمل آورده است. اما اینکه نوشته اند «این کار زیر نظر بیت العدل انجام می گیرد» یعنی چه؟ کدام کار زیر نظر بیت العدل انجام می گیرد؟ آیا منظور ازدواج با دختر، خواهر و سایر اقربا است؟ بیت العدل چه نظارتی بر آن دارد؟ این حرف واقعاً جدید را از کدام یک از کتابهای بهائیان اخذ کرده اید؟

نوشته اند: سن بلوغ دختر و پسر پانزده سالگی می باشد. خوب ایراد کجاست؟ کم است یا زیاد است؟ آیا اینکه حکم پسر و دختر یکی است و تفاوتی بین آنها نیست دارای اشکال است؟ محض اطلاع مختصراً می گویم که بر طبق قوانین فعلی دختران بعد از سن ۹ سالگی مشمول احکام جزائی و حتی حکم اعدام می توانند باشند که این مورد اعتراض شدید طرفداران حقوق زنان و از جمله نهضت کمپین یک میلیون امضاء می باشد.

نوشته اند: تمام اشیاء پاک است و چیز نجسی نداریم، حتی ادرار، مدفوع، سگ، خوک، منی (از این گذشته، جالب آنکه همان آیت الله مکارم شیرازی که اعلامیه مزبور را به نام ایشان منتشر کرده اند، در رساله شان نوشته اند، خوک و سگ نجسند، ولی حیوانی که از جفت گیری این دو با هم یا یکی از این دو با حیوان دیگری متولد شود، نجس نیست).

این یکی از افتخارات بهائیان است که هیچ چیز را نجس نمی دانند. اگر جهانیان همین یک تعلیم را بخوبی اجرا می کردند عالم بهشت برین می شد. ترک تعصبات از هر نوع آنکه باشد، محصول مستقیم همین رفع حکم نجاست است. بر طبق همین حکم است که بهائیان معاشرت با همه اقوام و ادیان و ملل را جایز بلکه لازم می دانند. به افکار دیگران احترام می گذارند. به وجدان افراد تعرض نمی کنند، درب معاشرت با همه همگان باز است، منعی در ازدواج، داد و ستد، و مصاحبت و معاشرت با دیگران ندارند. اگر بیشتر از این در باب فواید این حکم بگویم حتماً حمل بر مبالغه می شود اما این یک واقعیت است. آیا اختلافات موجود در هند و پاکستان، بین هندوها و مسلمانان و همچنین دیگر اقلیتهای موجود ناشی از همین حکم نجاست نیست؟ فکر می کنید هیتلر چرا یهودیان را قتل عام کرد؟ آیا غیر از این است که آنان را نجس می پنداشت؟ علت رفتار ناپسند آمریکاییان با سیاهان و سرخپوستان در دهه های گذشته چه بود؟ قتل عام وحشتناک مسلمانان توسط صربها در بوسنی و هرزگوین ناشی از چه بود؟ و و... عامل اصلی همه این فجایع، حکم نجاست است. حقیقت این است که حکم نجاست، مانند سلطان است ممکن است با اشیاء و یا بقول شما با ادرار و مدفوع و سگ و خوک و... شروع کند اما بسیار بلند پرواز تر است و خیلی زود به نجاست انسان و افکار انسانهای دیگر می رسد و همه را در خود می بلعد. همانند همین مورد که بهائیان را نجس می داند. امید وارم که معلوم شده باشد که بهائیان چرا حکم نجاست را بطور کلی غیر معتبر می دانند اما باید توجه داشت که پاکی و پاکیزگی و نظافت و بهداشت امری دیگر است. بهائیان وقتی می گویند هیچ چیز نجس نیست به معنی این نیست که همه چیز را می شود خورد. معنی «سگ نجس نیست» این نیست که سگ را می شود خورد یا نخورد. این مفهوم فارغ از این مقوله است و دخلی به خوردن و یا نخوردن ندارد همه بهائیان مأمور به رعایت نظافت هستند تا آنجا که حضرت بهاء الله بیانی به این مضمون می فرمایند:

اگر بر لباس کسی، لکه چرکی باشد دعای او به درگاه خداوند نمی رسد. اما اگر این امر از روی اضطرار باشد خداوند او را می بخشد.

و حضرت عبدالله فرمودند:

نظافت ظاهر هر چند امریست جسمانی ولیکن تاثیر شدید در روحانیات دارد

آیا به چنین دیانت و چنین تعالیمی می توان اتهام عدم رعایت نظافت را وارد آورد؟ راستی شما چه فکر می کنید؟

رئوفی، ولی بی وفا و نامهربان

در صفحه ۵۹ آیام مطالبی تکراری و دست چنم از خانم مهناز رئوفی و آقای حسین فلاح درج شده که پس مانده رَدیه های تکراری زمان شاه است که به رنگ ۳۰ سال اخیر در آورده شده، و در کیهان و جام جم و... رادیو ایران ارائه گردیده است. در سایت های بهائی جوانان این امر پاسخ اکاذیب آنها را قبلاً داده اند. در اینجا به عنوان نمونه سه مورد از آنها از سه سایت مختلف تقدیم می شود. ضمناً چون آقای فلاح ایراداتشان مشابه خانم رئوفی است، پاسخ ایشان نیز در ضمن پاسخ خانم رئوفی مشهود است.

بررسی «خاطرات يك نجات یافته»

ایرج، سایت ساغر

در جستار گشایی مقاله آمده است، «خاطرات خانم رئوفی... نکات بسیار جالبی در افشای مواضع ضد اسلامی و ضد انقلابی تشکیلات بهائیت است.»

توضیح ۱: بهائیان مواضع ضد اسلامی ندارند و معتقدند که اساس ادیان الهی یکی است و اسلام یکی از بزرگترین ادیان الهی است. دیانت اسلام همیشه در آثار بهائی به بزرگی و هدایتگری یاد شده است. (این مطالب در خطابات همان کسی که خانم مهناز رئوفی احساس خوبی نسبت به او ندارند و عکس او را زیر پا له می کنند (یعنی حضرت عبداله)، به کرات در کلیساهای غرب ذکر شده است. ایشان بارها به اثبات حقایق حضرت رسول اکرم و دیانت اسلام پرداخته اند)

توضیح ۲: در مورد مواضع ضد انقلابی باید گفت: در طی ۲۸ سال نه جامعه بهائی و نه تشکیلات بهائی، هیچ حرکت سیاسی علیه انقلاب انجام نداده است و علی رغم همه اتهامات هیچ مدرکی دال بر همکاری های سیاسی و ضد انقلابی نه از این جامعه و نه تشکیلات آن به دست نیامده است. سواي تشکیلات و جامعه بهائی، هیچ یک از افراد بهائی هم به انقلابی که خانه آنها را سوزاند، عزیزان آنها را بی خانمان کرد، موقعیت های کاری آنان را گرفت، امکان تحصیل فرزندانشان را سلب کرد، در مجامع عمومی و مدارس به ایشان و مقدسات شان توهین کرد، هیچ خصومتی و ضدیتی نشان نداده اند. بنابراین نمی توان گفت که جامعه، تشکیلات یا افراد بهائی مواضع ضد انقلابی دارند.

خانم رئوفی: «بهائیان دو دسته اند، دسته ای انسان های فریب خورده و ناآگاه که به دام افتاده و غافل اند و... دسته دوم کسانی هستند که در رأس تشکیلات بهائی قرار دارند و از سیاسی بودن این فرقه آگاهی کامل دارند اما برای حفظ موقعیتهای دنیوی و ریاست و حاکمیت بر یک عده ناآگاه حاضر به اعتراف نیستند و تا می توانند از وجود پیروان فریب خورده سوء استفاده کرده و از آنان هرگونه بهره ای بلاخص سیاسی و اقتصادی می برند.»

توضیح: انتخابات بهائی دارای خصائص زیر می باشد:

- ۱- هر ساله تجدید می شود.
- ۲- همه افراد جامعه بهائی امکان انتخاب شدن در تشکیلات بهائی را دارند.
- ۳- همه افراد در رأی دادن آزادند.
- ۴- انتخابات به صورت سری (هیچ یک از افراد از رأی دیگری آگاه نیست)، عمومی (همه افراد می توانند شرکت کنند) و آزاد (هرکس می تواند به هرکسی که مایل است رأی بدهد)، برگزار می شود.

با توجه به موارد فوق، طبقه خاصی به نام افراد تشکیلاتی (دسته دوم)، وجود ندارد و کسی در جامعه بهائی باقی نمی ماند که از کم و کیف جزئیات فعالیت های تشکیلات بهائی خبر نداشته باشد و امکان نگه داشتن یک دسته در بی خبری و سوء استفاده از ایشان وجود ندارد.

خانم رئوفی: «در بهائیت هرگونه تعصبی ممنوع است.»

۱- توضیح: به درستی در جامعه بهائی هرگونه تعصبی (بمعنای طرفداری از یک عقیده به قیمت نابودی عقاید دیگران) ممنوع است. چرا که تعصبات موجب اختلاف است چه وطنی باشد، چه دینی و چه... ولی عدم تعصب با عدم غیرت یکی نیست. حضرت عبداله می فرمایند:

ای احبای الهی از راتحه تعصب جاهلانه و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینیه که تمام مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است بیزار شوید و از این اوهامات تجرد یابید و آینه دل را از زنگ این تعصب جاهلانه پاک و مقدس کنید تا بعالم انسانی یعنی عموم بشر مهربان حقیقی گردید و بهر نفسی از هر ملت و هر آیین و هر طائفه و هر جنس و هر دیار ادنی گریه نداشته باشید بلکه در نهایت شفقت و دوستی باشید شاید بعون و عنایت الهیه اقق انسانی از این غیوم کثیفه یعنی تعصب جاهلانه و بغض و عداوت عامیانه پاک و مقدس گردد. روز به روز سبب الفت و محبت در میان جمیع ملل شوید و ابداً در امور حکومت و سیاست مداخله و تکلم ننمائید زیرا شما را خدا به جهت وعظ و نصیحت و تصحیح اخلاق و نورانیت و روحانیت عالم انسانی خلق فرموده. اینست وظیفه شما و عَلَیْكُمْ التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ!

عدم تعصب با داشتن حبّ معایر نیست. اتفاقاً در همه آثار دیانت بهائی، بهائیان به سعی و کوشش در جهت ترقی و تعالی و وطنشان تشویق شده اند. مشکل این است که ما احساس می کنیم، حبّ و تعصب و غیرت یکی است و نتیجه می گیریم که اگر کسی چیزی را دوست دارد باید با غیر آن دشمنی کند، بغض داشته باشد، کینه بورزد، بر علیه آن قیام کند و نهایتاً آن را نابود سازد. بهائیان ایرانی چون اعتقاد به وحدت دارند هم ایران را محترم می شمارند و آن را دوست دارند و هم هر کشور دیگری را به احترام یاد می کنند. (لازمه دوستی با یکی، دشمنی با دیگران نیست).

خانم رئوفی: «خیلی از خانم ها لباس های نازک می پوشیدند و...»

توضیح ۱: حدود پوشش در جوامع مختلف اسلامی متفاوت است. بعضی از فرق اسلامی، پوشش دست و صورت را ضروری نمی دانند و حال آنکه عده ای دیگر هرگز بدون روبنده و دست کش و پوشیدگی کامل اعضای بدن حتی پلک چشم ها، در مجامع عمومی ظاهر نمی شوند. آیا درست است کسانی که پوشش روبنده دارند بگویند: کسانی که پوشش روبنده ندارند مایلند تا زیبایی های صورت خود را به دیگران بنمایانند؟ آیا درست است در مورد خانمی که ابروهای خود را مرتب کرده (چنانچه در عکس خانم رئوفی دیده می شود)، بگویند قصد و غرض اشاعه امیال شهوانی دارد؟ به نظر می آید که این تعصب تا حدی می تواند شدت یابد که جنبه وسواس به خود بگیرد.

توضیح ۲: افراد بهائی طبق تعالیم کتاب اقدس در انتخاب نوع پوشش خود آزادند. با توجه به این مطلب تشکیلات بهائی دخالت در امر پوشش که از امور شخصی محسوب می شود نمی کند. این مسئله کاملاً جزو حقوق فردی محسوب می شود و البته اگر بهائیان مثل بقیه ایرانیان از قوانین جمهوری اسلامی ایران تخطی کنند، قطعاً باید به مجامع قانونی پاسخگو باشند.

توضیح ۳: عفت و عصمت و پوشش: در اینجا بحث اهمیّت عفت و عصمت در دیانت بهائی مطرح می شود. در آثار بهائی در مورد اهمیّت

این فضیلت مطالب بسیاری ذکر شده است. ذکر چند نکته در مورد آن ضروری است:

۱- عفت و عصمت مربوط به همه انسانها، اعم از مردان و زنان است. در تربیت بهائی پسران و دختران هر دو به کنترل نفس و حفظ عفت و عصمت دعوت می شوند و کسانی از ایشان که تحت تعلیم و تربیت صحیح قرار می گیرند نمونه های بزرگ عفت و عصمت اند. همان طوری که بسیاری از جوانان مسلمانان و مسیحیان... که از دوستان من می باشند، الگوهای بزرگی از کنترل نفس خود می باشند. در دیانت بهائی صراحتاً اشاره شده که روابط جنسی بین زن و مرد تنها بعد از ازدواج و در چارچوب خانواده معنا دارد لذا جوانان بهائی قبل از ازدواج روابط جنسی با هیچ کس برقرار نمی کنند.

۲- عفت و عصمت امری دائمی است و ربطی به مزدوجین و غیر مزدوجین ندارد چون یک فضیلت است.

۳- آشنا و بیگانه می دانند که جامعه بهائی، جامعه اخلاقی است. پدران و مادران بهائی، اخلاق را از کودکی به فرزندان خود آموزش می دهند و بر آن اصرار دارند. حتی در جوامع غربی که بحث عفت و عصمت به این شیوه جزو مباحث اخلاقی مطرح نمی شود، برای والدین بهائی در جامعه غرب کماکان مرکز توجه قرار دارد.

خانم رئوفی: «اما در بهائیان اگر اعمال خلافی سر می زند برای این است که هیچ گونه مانع شرعی ندارد»

توضیح: حضرت عبدالبهاء در مورد عفت و عصمت می فرمایند: «عندالله امری اعظم از عصمت و عفت نیست. این اعظم مقامات عالم انسانیست و از خصائص این خلقت رحمانی و دین آن از مقتضیات عالم حیوانی.»^۲

خانم رئوفی: «...اسلام را نمی شود در اعمال مسلمانان جستجو کرد ولی بهائیت را در اعمال بهائیان می توان یافت.»

توضیح: با توجه به بیان حضرت عبدالبهاء در مورد اهمیت عفت و عصمت خانم رئوفی باید توضیح بدهند نه بنده.

خانم رئوفی: «ارتباط با علماء ممنوع.»

توضیح: در دیانت بهائی موضوع علماء و غیر علماء نداریم. این از نقاط قوت دیانت بهائی است که چه عالم و چه غیر عالم، همه ملزم به تحقیق و تجرّی دائمی حقیقت می باشند. بهائیان، از پیر و جوان، با سواد و کم سواد، آماده پاسخگویی در مورد اعتقاداتشان می باشند. اینکه هیچ کدام از علمای مسلمان حاضر به مناظره با بهائیان نمی باشند دلیل بر آن است که بهائیان توانایی اثبات ادعای خود را ندارند؟ اتفاقاً امروزه حتی نوجوانان بهائی از عهده توضیح عقاید دیانت بهائی به خوبی بر می آیند.

خانم رئوفی: «زمانی که معلم مهد کودک بهائیان شدم، برنامه هایی که به من می دادند تا به بچه ها بیاموزم کاملاً در راستای شستشوی مغزی آنان بود... کودکان را نسبت به اسلام و مسلمانان بدبین می کردند... خرافات و اوهامی که ارمغان بهاء و عبدالبهاء بود.»

توضیح ۱: به تعبیری می توان گفت هر تعلیمی که به کودک داده می شود یک نوع شستشوی مغزی است چون جهتی برای او تعیین می کند. پس آیا می توان گفت که هیچ کس به هیچ طفلی هیچ تعلیمی ندهد؟ چرا که منتج به شستشوی مغزی آن طفل خواهد شد؟ شاید منظور شما از شستشوی مغزی شرکت در کلاسهای دروس اخلاقیه است که در آنها فضائل و کمالات انسانی به کودکان آموزش داده می شود.

توضیح ۲: از نظر دیانت بهائی، دیانت اسلام یک دین الهی است. در آثار دیانت بهائی همیشه از حضرت رسول، حضرت فاطمه و ائمه اطهار به احترام یاد شده است. به تربیتی که نوجوانان بهائی در بسیاری از

موارد به دفاع از حضرت رسول اکرم در مقابل همکلاسان خود می پردازند. به طوری که بعضاً به آنها گفته می شود شما از ماسلمان ترید.

توضیح ۳: کدام خرافات و اوهام؟ آیا منظورتان ایجاد صلح عمومی، تأسیس وحدت عالم انسانی، ترک تعصبات نژادی، جنسی و وطنی، محبت و خدمت به همه هموعان... می باشد؟ کاش همه عالم به این اوهام اطفال خود را تربیت می نمودند.

به امید آنکه این ویژه نامه به هر نیتی که انتشار یافته است، بتواند نهایتاً عاملی برای بیان حقایق و روشن شدن اذهان عمومی در مورد تعلیم دیانت بهائی گردد.

خطرات یک نجات یافته از بهائیت: نقد و بررسی کتاب سایه شوم

کاوایان صادق زاده میلانی، سایت نیونگاه

در چند سال اخیر مطبوعات و رسانه های ایران توجه ویژه ای را به مباحث مربوط به آیین بهائی مبذول داشته اند. روزی نیست که جراید و مجلات و کتابها و سایتهای اینترنتی با پشتوانه نظام جمهوری اسلامی در ردّ دین بهائی مطلب ننویسند. تأثیر رسانه و عوام فریبی ناشی از ایجاد فضائی مسموم و استفاده از مطالب ساختگی و شبه تاریخی و تبلیغات همه جانبه یک نظام سیاسی بر علیه یک اقلیت دینی در جهت سرکوب اندیشه نوین، امری شناخته شده است.

انگیزه توجه روزافزون به دین بهائی را در مقاله های پیشین مورد تحلیل قرار داده ام و در اینجا به بحث درباره آن نمی پردازم. کوتاه سخن اینکه روش امروزی بهائی ستیزان در برخورد با دین بهائی اجتناب از مباحث اساسی فلسفی و عرفانی و کلامی و آموزه های اجتماعی و تلاش در مطرح کردن مسائل بی ربط و ساختگی سیاسی است که بنا بر مد روز به خوانندگان بی خبر ارائه می شود. کاستی های تاریخ نگاری بهائی ستیزانی چون زاهد زاهدانی و عبدالله شهبازی و عدم آشنایی آنان با اسلوب تاریخ نویسی را نیز در مقاله های پیشین مورد ارزیابی قرار داده ام. ولی ترفند تازه جمهوری اسلامی در انتشار رمانهای تاریخی ابتکاری تازه است و کمتر در عرصه گفتمان های دینی به آن بر می خوریم.

روزنامه کیهان در چند هفته اخیر به چاپ قسمتهایی از رمان تاریخی مهناز رئوفی دست زده است. مهناز رئوفی چنانچه خود مدعی است داستان یک بازگشته از آیین بهائی را در کتابی تحت عنوان «سایه شوم: خطرات یک نجات یافته از بهائیت» می نگارد. شخصیت اصلی این داستان دختری است به نام رها که در این کتاب زندگی خود از کودکی و در نهایت تشرّفش به دین مبین اسلام را تشریح می کند. مهناز رئوفی دو پهلو می نویسد و مشخص نمی کند که آیا این کتاب نتیجه نشست و صحبت با این شخصیت افسانه ای است و یا اینکه این بازتاب اندیشه و داستان پردازی خود نویسنده است و یا نویسنده مینا بر تجربیات شخصی خود دست به قلم برده است؟ بهرحال سایه شوم کتابی است که می توان آن را از دو جنبه داستان نویسی و تاریخ نگاری بررسی کرد. چنانچه در زیر نشان خواهم داد سایه شوم از ارزش تاریخ نگاری و سنخیت با واقعیت برخوردار نیست. بررسی جنبه داستانی آن را به بعد موکول خواهم کرد ولی کوتاه سخن اینکه از ارزش داستانی و ادبی نیز برخوردار نیست.

البته تاریخ در قالب رمان نوشتن حرکت جالبی است و من از لحاظ اسلوب و فلسفه تاریخ نگاری اشکالی در آن نمی بینم. تاریخ را در قالب داستان یا شعر عرضه کردن از ویژه گیهای فرودستان و از سلاحهای کاری قشرهای آسیب پذیر است. فرضیه پردازان پسا نوین (پست مدرن) توانسته اند قالبهای سنتی و جا افتاده تاریخ نگاری را به درستی بشکنند و بهترین نمونه های داستان تاریخی نوشتن هم در آثار نویسندگان پسا نوین دیده می شود.



شاید بهترین نمونه این داستان نویسی کتاب بازگشت مارتین گور اثر ناتالی زنون دیویس باشد. دیویس در این کتاب ماجرای اصلی را در چارچوب مردم و فرهنگ زمان می گذارد و داستان را بازسازی می کند. لازمه این شیوه صداقت در نقل تاریخ است. یعنی داستان ریشه در واقعیت دارد گرچه ممکن است برخی از مسائل حاشیه در اصل اتفاق نیفتاده باشد و واقعیت نداشته باشد. از این جهت به نویسنده ایرادی وارد نیست. کار مهناز رئوفی آنجایی اشکال پیدا می کند که داستان پرزدهای او از حاشیه به اصل می پرد و ناچار به کلی گوئی و نتیجه گیریهایی می پردازد که نه صلاحیت و اجتهاد علمی آن را دارد و نه توانایی برآورد شواهد تاریخی آن ادعاها در حیطه کار اوست. در مورد کتاب تحت بررسی چنانچه خواهد آمد بن آن در واقعیت نیست و موضوع ردیه نویسی و تهاجم به اقلیتی مذهبی است.

سایه شوم چون دیگر کارهای شبه تاریخی مهناز رئوفی از نظر تاریخ نگاری حرکتی مبتدل است. گرچه سایه شوم با الفاظ پر معنی چون «جریان شناسی تاریخ معاصر و یا بررسی و تجزیه و تحلیل آنچه بر جامعه مسلمان ایران رفته است» آغاز می شود متناسبانه خواننده پس از چند جمله متوجه می شود که رئوفی در پی ارائه تاریخ نیست و مطالبش (بر خلاف ادعای او) ریشه در واقعیت ندارد. آنچه در این اثر و در کارهای پیشین رئوفی مشهود است همانا کلی گوئی و جمع بندیهای غیر علمی و غیر مستدل است. مثلاً در چند سطر نخستین مقدمه می نویسد «موضوع جاسوس پروری و مراقبت تشکیلاتی از یکدیگر و اینکه تا چه اندازه بهائیان از یکدیگر ترس دارند و نسبت به هم بی اعتمادند مورد موشکافی و دقت نظر نویسنده قرار می گیرد.» ب البته هیچ کدام از این موضوع ها در کتاب رئوفی مطرح و اثبات نمی شود و اتفاقاً محتوای مطلب نیز بر ادعای نویسنده صحنه نمی گذارد. ولی ادعاهای پوچ و واهی رئوفی بیشتر از آنست که در قلم بگنجد. مثلاً از «شیوع دروغ و آلودگی در میان سران بهائیت» دم می زند در حالی که قهرمان داستان رها دختری شهرستانی است که ساکن سنج است و بی خبر از فداکاریها و اعدام ناحق و مذهبی سران جامعه بهائی در همین سالهاست. در طول داستان نیز قهرمان داستان با از کردستان فراتر نمی نهد و از این رو است که رئوفی اسمی نیز از رهبران جامعه بهائی نمی برد. پس می پرسیم دختری شهرستانی که تمام عمرش را در شهرستان سنج بوده و لزوماً با اسم و هویت و فعالیتهای رهبران جامعه بهائی (یعنی اعضای محفل ملی بهائیان ایران که در آن سالها زندان و یا اعدام شده بودند) ناآشناست چگونه می تواند «از شیوع دروغ و آلودگی» در میان رهبران جامعه بهائی ایران و دیگر نقاط جهان دم زند؟ او چگونه به خود اجازه می دهد که بدون هیچ آشنایی و ندیده رهبران جامعه بهائی در سوئد و تونس و الجزایر و اردن و هند و دویت محفل ملی را یکجا محکوم کند؟ آیا این تاریخ نگاری است یا افترای بدون پشتوانه؟ رئوفی در داستان پردازی خود توجه نمی کند که مقارن و همزمان با بخشهای اول داستان دو محفل منتخب بهائی (محفل ملی) دستگیر و صرفاً به دلیل بهائی بودن اعدام شده بودند. مهناز رئوفی چون نوشتارش ریشه در حقیقت ندارد نمی اندیشد که اگر اینها جمعی جاسوس و دروغگو و آلوده بودند چرا تا پای مرگ بر سر حرف خود ایستادند و چرا راستی و آزادی وجدان را پیشه کردند و برای حفظ جان و مال از آیین بهائی دوری نکردند؟ در ضمن رئوفی نمی پرسد که اگر بهائیان را به اتهام جاسوسی می کشند چطور است که اگر از دین بهائی برگردند آزاد می شوند و می توانند با عزت و راحت در ایران زندگی کنند؟

بررسی کاستیهای تاریخ نویسی مهناز رئوفی نیازمند فضائی بیشتر است ولی ناچار به مطرح کردن برخی از کاستیهای اساسی آن می پردازیم. رئوفی با تاریخ ایران و خاورمیانه نیز ناآشناست. قهرمان داستان رها ادعا می کند که از پدر بهائی اش در مورد مسأله فلسطین می پرسد: «بابا اسرائیل چرا فلسطین را آزاد نمی کند؟ چرا اصلاً آنجا را اشغال کرده؟ بابا گفت: آخر فلسطینی ها حکومت داری نمی دانند یعنی از برقراری یک حکومت مستقل عاجزند. گفتیم چرا؟ گفت چون مسلمانند. گفتیم مگر حکومت کشور ما اسلامی نیست؟» و رئوفی نتیجه می گیرد که «نمی دانستم علت این همه تنفر و این همه دشمنی تشکیلات با اسلام چه بود؟ و چرا حکومتهای یهودی و مسیحی را قبول داشتند؟» این پرسش رها بی اطلاعی نویسنده را از آموزه های بهائی

درباره کشورداری و جنبه افتراپی و تبلیغاتی کتاب را می رساند. حضرت بهاءالله یا دیگر رهبران بهائی در کدامین اثر ادعا کرده اند که مسلمانان کشورداری نمی دانند و باید توسط دیگران اشغال شوند؟ آیا اشاره های بسیار در آثار بهائی مربوط به تمدن درخشان ایرانی در پیش از اسلام و در دوره تبلور مدنیت اسلامی را در آثار بهائی چون رساله مدنیه ندیده اند؟ اگر رهبران بهائی چون بهاءالله و عبدالبهاء رساله ها و آموزه هایی در مورد تجدد و ترقی ایران نگاشته اند آیا این دلیل اشتباه بودن فرضیه رئوفی نیست؟ در کدام منبع بهائی خواننده اند که بهائیان از «حکومتهای یهودی و مسیحی» انتقاد نمی کنند؟ بسیاری از جنبه های تمدن غرب چون مسأله تبعیض نژادی و عدم مساوات و امکانات اقتصادی و بهره کشی از فرودستان و استثمار مستعمرات در مواضع بسیاری به طور محکم و آشکار در آثار بهائی مورد انتقاد و بررسی قرار گرفته است. مخاطب برخی از تندترین انتقادهای بهاءالله و عبدالبهاء غرب است و رهبران بهائی از جمله نخستین اندیشمندان (غربی یا شرقی) هستند که تمدن غرب و آموزه های ناشایست و زیربنای فکری آن را به طور منظم و منطقی زیر سؤال برده اند. توجه خانم رئوفی را به نمونه هایی از آثار حضرت بهاءالله چون ورق نهم از لوح کلمات فردوسی (نوشته دهه ۱۸۷۰ میلادی) جلب می کنم که در آن از تمدن غرب و عدم اعتدال در آن انتقاد شدیدی می شود: برآستی می گویم هر امری از امور اعتدالش محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد. در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده، آلت جهنمی به میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و اذان امم ندیده و نشنیده. اصلاح این مفاسد قویه قاهره ممکن نه مگر به اتحاد عالم در امور و یا در مذهبی از مذاهب. بشنویند ندای مظلوم را و به صلح اکبر تمسک نمائید.

سپس حضرت بهاءالله از نیروهای پنهان در زمین سخن می رانند و در ادامه درباره اکتشاف آینده آن نیروها و سببی بودن و هلاکت ناشی از آنها می نویسند. نقد سنگین حضرت بهاءالله در کلمات فردوسی بیشتر متوجه مسأله تسلیحاتی و تهیه و تدارک سلاحهای جهنمی و ابزارهای کشتار دسته جمعی است که آن را پیش بینی نموده و از آن شدیداً انتقاد می کنند. بر هر خواننده منصفی آشکار است که بهاءالله پیامبر ایرانی در دهه ۱۸۷۰ استفاده از تسلیحات آتش زا و تسلیحات اتمی و سلاحهای کشتار گروهی را مد نظر داشته است. این نوشته ایشان یعنی حدود ۷۰ سال پیش از خاتمه جنگ جهانی دوم و ۹۰ سال پیش از جنگ ویتنام نوشته شده ولی شرایط آن زمان را به نحوی خارق العاده پیشبینی می کند و از نادرستی آن سخن می راند. آیا روشن فکران دیگری (ایرانی یا غیرایرانی) معاصر و همزمان با ایشان بوده اند که در راه آسایش و خیر بشر آموزه هایی این چنین جهانی و پیشرو و انسان دوستانه ارائه دهند؟ و باید پرسید که چرا دولت های ایران و رؤسای دینی ایران از ندای ایشان حمایت نکردند و چرا نتیجه آموزه های ایشان ۴۰ سال زندان و زنجیر و تبعید بود؟ و چرا رئوفی با بی اطلاعی خاص خود راه سرکوب حقیقت را ادامه می دهد و آموزه های خودساخته اش را عمدتاً به عنوان تعالیم بهائی ارائه می دهد تا بتواند شمشیر بر روی تشکیلات بهائی بکشد؟

مسأله نسبت خیالی دین بهائی با اسرائیل و صهیونیسم از جمله افتراات کهنه و فرسوده بهائی ستیزان است و در زمان رئوفی نیز جلوه می کند. پس از گذشت ۲۷ سال از انقلاب اسلامی هنوز بهائی ستیزان نتوانسته اند یک سند و شاهد تاریخی براین مدعا ارائه دهند. از ویژه گیهای تخیلات بیمارگونه یکی این است که نیازی به شاهد تاریخی و پشتوانه ندارد. مانند دن کیشوت قهرمان داستان سروانتس که آسیاب بادی را دیو و غول می انگاشت و زیر بار هیچ استدلالی نمی رفت، بهائی ستیزان نیز دست از هذیان های تاریخی خود بر نمی دارند. ایراد نسبت تخیلی ارتباط آیین بهائی با صهیونیسم اگر در پیش از انقلاب اسلامی مطرح می شد باید آن را حمل بر بی اطلاعی گوینده می کرد. ولی اگر رئوفی این ایراد را امروزه مطرح می کند باید حمل بر چشم پوشی عمدی و ارادی از واقعیت های تاریخی دانست و این ایرادی بزرگ و نابخشودنی در کار یک نویسنده است. به علاوه حالا که خانم رئوفی اسلام آورده اند با آیات قرآنی زیر چه می کنند؟ در قرآن می خوانیم که: «و قلنا من بعد لبنی اسرائیل اسکنوا الارض فاذا جاء وعد الاخره جننا بکم لفیقا» (و



هردم از این باغ «بری» می رسد

نگارش: شینتو

انگشت که عیب هاست با آن
پرسش که چراست این، چرا آن؟
درخانه کوردیدگانی
بنشانمشان به سایبانی

برساخته ام نهاده کوری
دارد به عتاب، کور دیگر
وین گونه به خشت می نهم خشت
تا از تف آفتاب فردا
(نیما یوشیج)

مسلخ عشق آن رُمان بی زمان بی مکان، اما با ادعای مستند بودن با اهانتها و افتراآت فراوان به دیانت بهائی و بهائیان ظاهراً توسط خانم مهناز رثوفی نوشته و توسط پست سفارشی (به هزینه چه کسی؟ نویسنده؟ یا...) به خانه های بهائیان فرستاده شد و حقیقتاً که در آن (مسلخ عشق)، جز نکو را نکشتند. در پی اجراء این طرح که نشان از اقدامات جدید معاندین دیرینه دیانت بهائی داشت، شرح حال خانم دیگری به نام مریم زارعی در روزنامه هگمتانه همدان چاپ شد که مدعی بود چون اوقصد جدائی از بهائیان و پیوستن به دیانت اسلام را داشته است، لذا بهائیان مشکلات فراوانی را برای او ایجاد نموده اند و همین روزنامه پس از هبایوی فراوان به خوانندگان خود وعده داد که به زودی تعداد دیگری از این «نجات یافتگان از بهائیت» را معرفی می کند. در این اثناء رئیس پایتخت نشین آن، یعنی روزنامه صبح شده کیهان که مرشد و هادی شاگرد همدانی خود به شمار می رود، در اقدامی مشابه، شرح حال خانم مهناز رثوفی (فوق الذکر) را به صورت پاورقی تحت عنوان «سایه شوم» منتشر و تلاش کرد تا مظالم و جنایاتی را در قالب «سرگذشت واقعی» به بهائیان نسبت دهد و روزنامه هگمتانه نیز جانی تازه یافته، مبادرت به چاپ مقاله ای از آقای بهزاد جهانگیری همسر خانم مهناز رثوفی می نماید که در طی آن ایشان، بهائیان را مسئول مصیبت ها و ناکامی های زندگی خود معرفی می کند و این رشته سردراز دارد و باید منتظر ادامه آن بود.

اقدامات این روزنامه ها انسان را به یاد اعترافات می اندازد که به بهانه های مختلف و به اشکال گوناگون از زندانیان سیاسی دهه های اخیر اخذ و منتشر شده و می شود و کمتر کسی است که پی به کیفیت آن ها نبرده باشد. در همان بجزوه «اعتراف گیری ها» نیز معاندین دیانت بهائی از تهیه اعترافات مشابه از بهائیان اسیر و در بند عاجز و درمانده شده، تنها کاری که از دست آن ها برمی آمد سپردن این دلیران روزگار به جوخه های اعدام بود و این طرح اخیراً ها یعنی تهیه نوشته هایی سست و فاقد انسجام به عنوان «اعترافات نجات یافتگان از بهائیت» در واقع به تلافی آن شکست های سالیان گذشته صورت می گیرد.

اینکه هدف طراحان این برنامه چیست بحث کاملی را طلب می کند؛ اما بدون شک دور کردن هر چه بیشتر مسلمانان ایران از هموطنان بهائی خود، از اهداف عمده آنان به شمار می رود که در بسیاری موارد تأثیری خلاف انتظار آن ها به جای گذارده، باعث توجه بیشتر آن ها به جامعه بهائی شده است. برآی توجیه این امر می توان حداقل ۳ زمینه را بررسی نمود.

عدم اعتماد به صداقت متولیان و گردانندگان این برنامه

ها

دروغ ها، جوسازی ها و توطئه چینی های مکرر این افراد در سالیان گذشته بگونه ای بوده که بد بینی شدیدی در بین مردم نسبت به آن ها ایجاد کرده است تا آنجا که مردم، همین که می بینند طبقه، صنف یا گروهی مورد هجوم واقع شده اند با خود می گویند حتماً در این ها حق و حقیقتی وجود دارد که این گونه مورد حمله قرار گرفته اند و ناخود آگاه يك حس صمیمیت و به لفظ دقیق تر، «احساس همدردی» در آن ها ایجاد می شود.

گفتیم سپس به بنی اسرائیل که در زمین (اراضی مقدس) ساکن شوید و هنگامی که وعده آخرت رسد می آوریم شما را به هم و گوناگون. اکنون می پرسم که چرا رثوفی و دیگر بهائی ستیزان به مطالعه قرآن نمی پردازند و وجود آیه محکم قرآنی را که اراضی مقدس را به یهود وعده داده و همچنین وعده داده که در آخر الزمان یهود را در اجتماعی لفیف (پیچیده و گوناگون) گرد هم می آورد را در راستای توطئه صهیونیسم محک نمی زنند؟ و نمی دانم چرا رها حالا که به راه راست هدایت شده است آیه قرآنی زیر را که به یهود بر تمام عالم برتری می بخشد در راستای «رابطه با صهیونیستهای آدمکش» و توجیه صهیونیسم نمی بیند؟ قرآن کریم می گوید: «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و ائی فضلکم علی العالمین»؛ (یا بنی اسرائیل به یاد بیاورید نعمتهای مرا که به شما بخشیدم و به درستی که من برتری دادم شما را بر اهل جهان).

بهائیان بسیار شناس آورده اند که آثارشان (بر خلاف قرآن) یهود را بر تمام ملتها و امتهای برتری نداده است و گرنه بهائی ستیزان چه پیراهن عثمانها که علم نمی کردند و چه خونهای بی گناهی را که به این بهانه بر خاک نمی ریختند. زمانی بود که بهائی ستیزان حداقل سواد و مطالعه را داشتند و زحمت حداقل تحقیق را به خود می دادند تا در مسائل اساسی و مقبولترین طرفین گرافه نویسنده. ولی دوران نوبنی از راه رسیده است که در آن جز کم سوادترین تاریخ دانان و جامعه شناسان را به نبرد با دین بهائی نمی فرستند. نویسندگان مسلط تر و توانتر و دارای وجدان تحقیقی و علمی نه بهائی ستیزند و نه آماده اجیر شدن. بی اطلاعی رثوفی از تاریخ بهائی و نظم تشکیلات بهائی نیز دم رویاهی است که از جیب این رمان نویس قلم به مزد بیرون زده است.

مثلاً می نویسد که «پس از مرگ عبدالههء اعضای تشکیلات جانشین اصلی بودند که متشکل از ۹ نفر اعضای محفل که در اسرائیل مستقر بوده و در رأس همه قرار داشتند و بعد نه نفر در پایتخت هر کشور و سپس نه نفر در هر شهر که انتخاب شده بود بهائیان آن شهر و کشور بودند این افراد را جانشین بهاء و در واقع جانشین خدا و مصون از خطا می پنداشتیم.» این بیان رثوفی من را به یاد مثل معروف حسن و حسین هر سه دختران معاویه اند انداخت. کمتر کسی می تواند این مقدار اشتباه را در یک جمله بگنجاند. کم بهرهگی رثوفی در شناخت آیین بهائی و تاریخ خاورمیانه نیز از همین جمله پیداست. آشکار است که پس از وفات عبدالههء (۱۹۲۱ میلادی) دوره ولایت شوقی افندی آغاز گردید که با فوت ایشان (۱۹۵۷ میلادی) به انتها رسید. در زمان فوت عبدالههء نیز خبری از دولت اسرائیل نبود و دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ تشکیل شد. بیت عدل که رثوفی آن را با محفل اشتباه می گیرد در ۱۹۶۳ تشکیل شد نه پس از فوت عبدالههء در ۱۹۲۱ میلادی. به علاوه هیچ بهائی این افراد یعنی رهبران انتخاب شده در هر شهر و کشور در جامعه بهائی را جانشین خدا و بهاء الله و مصون از خطا نمی دانند و اگر مهناز رثوفی در نوشتن رمان خود ذره ای به دنبال اطلاعاتی درست می گشت دچار چنین اشتباهاتی نمی شد. چند سطر بعد رثوفی گفته قبلی خود را نقض می کند و این بار می نویسد: «و این دستور بهاء بود... و بعد از مرگش اعضای تشکیلات اداره امر را بر عهده داشتند» که این فراز نیز نادرست است.

کوتاه سخن اینکه اشتباهات فراوان مهناز رثوفی در مسائل ساده و آشکار دین بهائی، که در کتابهای مرجع و در دسترس همگان یافت می شود یا گویای بی اطلاعی و کم سوادی و عدم علاقه او به ارائه کار درست است، و یا محصول عجله و دستپاچگی سازندگان این داستان جعلی برای رساندن آن به بازار و دریافت حق الزحمه. شاید بهتر می بود رها قهرمان داستان ساعتهای بیشتری را به مطالعه و اندیشه می گذراند و کمتر به دوچرخه سواری و تاب بازی و معاشرت با پسران محله و اتلاف وقت می پرداخت تا ناچار در آخر قلم به مزد اجیر نشود و برای امرار معاش نیازمند دروغ پردازی و افسانه سازی نگردد.

آشنایی نزدیک مردم ایران با بهائیان و اخلاق و رفتار آنان در طی سالیان متمادی

بهائیان گروهی خارج نشین و فاقد ارتباط با ایرانیان نیستند؛ بلکه سالیان سال است که روابط عمیق اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتی فامیلی با بسیاری از ایرانیان داشته و در بین توده مردم نیز از محبوبیت و اعتماد نسبی برخوردارند و بدیهی است که مردم ایران با چنین تجربیاتی، با ناباوری به چنین نوشتجاتی نظر می‌کنند؛ زیرا آن‌ها را مطابق با واقعیات عینی که به طور روزانه شاهد آن هستند نمی‌بینند و بالطبع از این رهگذر نتایجی معکوس عاید نویسندگان این مقالات می‌گردد.

غیر عقلانی بودن مفاد نوشتجات

از آنجا که شیوه این ردیه نویسان، نفی هرنوع خوبی و نیکی و انتساب همه نوع زشتی، پلیدی و شرور به جامعه بهائیان می‌باشد، به ناچار مطالبی را می‌نویسند که غالباً حاوی تضادهایی است که عقل سلیم آن‌ها را باور نمی‌کند. جالب این است که دیگر دروغ‌های کوچک، این نویسندگان را ارضاء نکرده و دائم در پی خلق و ابداعی تازه هستند و هرکدام سعی می‌کنند تا در این زمینه پیشگام شده، ابتکارات جدیدتری را عرضه و خوانندگان واکسینه شده خود را به ویروس‌هایی جدید و خلق الساعه آلوده سازند اما دریغ که خود را در مردابی انداخته‌اند که هر حرکت، آن‌ها را بیشتر اسیر و گرفتار می‌کند. ممکن است به طور موقت افرادی را به هیجانانگیز کاذب دچار و به ارتکاب اعمال خلاف شئون انسانی و دارند؛ اما به سرعت ابتکار عمل را از دست داده و در وضعیتی به مراتب اسف‌بارتر قرار می‌گیرند. کار به جایی رسیده است که مردم ایران از خود می‌پرسند آیا به راستی در این جامعه آموخته شده در سرتاریخ، هیچ اثری از نیکی یافت نمی‌شود؟ هیچ نشانی از اخلاق، تمدن، فرهنگ، ادب، وفا و مهر پروری وجود ندارد؟ آیا این همه افراد تحصیل کرده و محترم، به هیچ قانون انسانی و اخلاقی پایبند نمی‌باشند؟ پس این همه شهامت‌ها و شجاعت‌ها و گذشتن از افتخار، شغل، رفاه، آسایش، امنیت، جان و مال از کجا سرچشمه گرفته است؟ از این‌ها گذشته، این همه اعتبار جهانی برای این جامعه چگونه حاصل گشته است؟ و به این ترتیب دیده بصیرت بسیاری از هموطنان بهائیان به روی حقایق جدیدی گشوده شده است. به نظر می‌رسد اولیای امور هم خود به این مسأله واقف گشته‌اند زیرا در حالی که روزنامه هگمتانه سعی می‌کند که جریان را گسترش داده و پای بسیاری از جمله نهادهای دولتی، مراجع مذهبی، ارگان‌های مذهبی و حتی گروه‌های شبه نظامی را به این معرکه باز کرده و زمینه را برای یک ضوضاء عمومی مهیا کند؛ کسانی که از عاقبت چنین اقداماتی به خوبی مطلع بوده و تجربیات گرانبهایی را کسب کرده‌اند، صلاح خود را در مهار کردن چنین اقداماتی می‌بینند.

حال برای نمونه نقد مختصری بر نوشته آقای بهزاد جهانگیری مندرج در شماره ۷۰۶ مورخ ۱۱ تیر ماه ۱۳۸۵ روزنامه هگمتانه همدان ارائه می‌شود تا شاهدهای غیرعقلانی بودن این گونه مقالات باشد.

در این مقاله آقای جهانگیری بهائیان را مسئول گرفتاری‌ها و مصائب بی‌شمار زندگی خود معرفی کرده و از آن‌ها شکایت می‌کند که اولاً: بازور و تهدید و ارباب او را بهائیان کرده‌اند، ثانیاً با تهدید و ضرب و شتم فیزیکی از ازدواج او با دختر مسلمان دلخواه خودش جلوگیری نموده‌اند، ثالثاً ازدواج با دختر دیگری که بهائیان بوده ولی او هم می‌خواست مسلمان شود را به او تحمیل کرده‌اند، رابعاً در واقعه تصادف ایشان با فردی مسلمان که منجر به از دست دادن یکی از پاهایش شده او را وادار کرده‌اند که رضایت دهد و این باعث شده که امروز توان کار کردن نداشته باشد، خامساً پس از ترک دیانت بهائیان، بهائیان آن‌ها را مورد حملات مختلف قرار داده و از آن‌ها نام‌هایی علیه جمهوری اسلامی گرفته‌اند و ماشین‌ها را از او گرفته و خانه و زندگیش را متلاشی کرده و او را از کار اخراج نموده‌اند، سادساً با برخورد فیزیکی جنین دوماهه همسرش را

ساقط کرده‌اند. البته دریایان مذکور نموده‌اند که این‌ها بخشی از مظالمی است که از سوی تشکیلات بهائیت در حق ایشان وارد شده است. اما در این جا نکاتی جلب توجه می‌کند:

نوشته‌اند: «این جانب از دوران طفولیت به اجبار تشکیلات بهائیت در کلاس‌های آموزشی بهائیان گری وارد شدم.»

سؤال این است که اصولاً «مجبور کردن طفل» در این مورد چه معنا و مفهومی دارد؟ آیا طفل از خود اختیاری هم دارد؟ (مخصوصاً در امر آموزش). مگر مسلمانان (یامسیحیان و بی‌دینان و بقیه مردم دنیا) با اطفال خود چه می‌کنند؟ طفل خود را صبح که شد به کوچه می‌فرستند و می‌گویند عزیز دلم برو هر کجا که دلت می‌خواهد آموزش ببین و ظهر هم بیا ناهار را بخور و دوباره برو؟

نوشته‌اند: «به جهت ارتباط با مسلمانان در ایام خدمت سربازی (از ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸) علاقه مند به دیانت اسلام و ازدواج با دختر مسلمان شده بودم.»

سؤال این است که آیا ایشان قبل از سربازی در ارمنستان یا چین یا جزایر هاوایی زندگی می‌کرده‌اند که ارتباطی با مسلمانان نداشته‌اند؟ کشور ایران کشوری مسلمان است و در همه جای آن مسلمانان موجود هستند دیگر عبارت «به جهت ارتباط با مسلمانان در سربازی» چه مفهومی دارد؟ در سربازی چه اتفاق خاصی افتاده است؟ البته ایشان با ذکر این مطلب می‌خواهند علت تغییر مذهب خود را توجیه کنند ولی خیلی ناشایسته عمل کرده‌اند. در ضمن خوب بودمی گفتند اول به اسلام علاقه مند شدند و بعد به آن دختر یا بالعکس.

نوشته‌اند: «تشکیلات بهائیت سدرام شد و این اجازه را (ازدواج با دختر مسلمان مورد علاقه ایشان) از من سلب نمود... با ضرب و شتم فیزیکی...»

مشخص نکرده‌اند که اولاً منظورشان از تشکیلات چیست؟ ثانیاً این تشکیلات چگونه مانع ازدواج ایشان شد؟ در دیانت بهائیان برای ازدواج با معتقدان به سایر ادیان و حتی بی‌دینان هیچ نوع منعی وجود ندارد و به کرات شاهد این قبیل ازدواج‌ها علی‌الخصوص در کشور ایران و با هموطنان مسلمان بوده و می‌باشیم و تشکیلات هم هیچ منعی را ایجاد نکرده است و اصولاً وظیفه و حتی اختیاری هم برای این کار ندارد. البته ازدواج با غیر بهائیان دارای شرایطی می‌باشد که مهمترین آن‌ها لزوم جاری شدن عقد بهائیان بعد از مراسم عقد اسلامی می‌باشد، اما شکی نیست که در کشوری که بهائیان در معرض انواع و اقسام تزییقات و تهدیدات و تبعیضات و تحریکات قرار دارند والدین دختر و پسر موظفند مشکلات این نوع ازدواج‌ها را به طرفین یادآور شوند تا با آگاهی کامل اقدام به این امر نمایند. اما تشکیلات ابداً در این مورد نه وظیفه‌ای دارند و نه اختیاری و طبیعتاً هیچ‌گاه صرف به این علت که یک بهائیان با یک مسلمان قرار ازدواج گذاشته‌اند مداخله نمی‌کند تا چه رسد به این که با ضرب و شتم فیزیکی و تهدید و ارباب بخواند ممانعت ایجاد کنند.

اما شاهکار ایشان: شکایت کرده‌اند که مرا از ازدواج با دختر مسلمان مورد دلخواهم منع کردند ولی در ادامه فرموده‌اند «در سال ۱۳۷۰ با برنامه ریزی قبلی تشکیلات بهائیت، ازدواج تشکیلاتی را با دختر خانمی بهائیان از کردستان بر من تحمیل کردند تا به زعم خود هم من و هم این خانم که سودای گرایش به اسلام را داشت در بهائیت ابقاء کنند»

خودتان قاضی شوید. هر دوی این عزیزان سودای گرایش به اسلام را داشته و از دیانت بهائیان رویگردان بوده‌اند و تشکیلات هم اطلاع داشته است و برای ابقاء آن‌ها در بهائیت آن‌ها را به عقد هم درآورده‌اند که چه بشود؟ چه کسی قرار است دیگری را ابقاء کند؟ الله اعلم. آیا تشکیلاتی که این همه آن‌ها را باهوش و زرنگ و سیاسی و حاصل فکر جمعی استعمار انگلیس و اسرائیل (موساد و آمریکا) می‌شنمند چنین تدبیری را اتخاذ نموده است؟ پس وای بر چنین سازمان‌هایی.

شاهکار دیگر، مسأله تصادف ایشان است. تصور بفرمایید ایشان بایک فرد مسلمان تصادف کرده و متأسفانه پای خود را از دست داده و سپس رضایت می‌دهند. جریان به همین سادگی است اما آن‌ها به مهمترین قسمت نوشته خود تبدیل نموده و مدعی شده‌اند که تشکیلات بهائیت او را به زور وادار به دادن رضایت کرده‌اند تا تصویر خوشی از بهائیان به یادگار بگذارد



و حال ایشان از تشکیلات طلبکار شده اند. ان شاء الله روزی پرونده این تصادف روشنتر می شود. ولی لازم به ذکر است که ایشان تنها بهائی ای نیستند که با یک مسلمان تصادف کرده اند و تشکیلات بهائی هم وظیفه ای در این قبال ندارد و مداخله هم نمی کند البته برای رضایت دادن دلایل دیگری هم می توان فرض نمود. مثلاً این که طرف مقابل دارای تمکن مالی نبوده و نهایتاً فقط می توانسته راهی زندان شود و جناب جهانگیری هم در هر حال از این رهگذر طرفی نمی بسته. این است که به ناچار رضایت داده و از این موارد در ایران امروز بسیار یافت می شود یا برعکس، شاید طرف مقابل شخص ذی نفوذی بوده و احیاناً به آقای جهانگیری گفته شده است که شتر دیدی ندیدی. از خیرشکایت کردن بگذر زیرا به ضررت تمام می شود چون خودت می دانی که این جا ایران و همدان است و تو یک بهائی هستی و دیه برتوعلق نمی گیرد و در مراجع قضایی بر علیه تو رأی می دهند که این هم بسیار شایع است و تازه همه این ها با این فرض است که جناب جهانگیری بی تقصیر و طرف مقابل مقصّر تصادف شناخته شده باشند. گذشته از این، چرا ایشان از آن فرد مسلمان هیچ توقّعی ندارند و اظهاری نمی کنند که بابا زدی پای مرا ناکار کردی من هم رضایت دادم لااقل الان دست مرا بگیر. تازه این هم نوعی جانبازی است و بنیاد جانبازان نیز می تواند وارد صحنه شود، مخصوصاً که جناب جهانگیری دیگر خودی هم شده است. اما در وای همه این ها یک نکته بسیار جالب است که ایشان در قلبشان چقدر هم رضایت داشته اند یعنی رضایتی داده اند که چندین سال است حسرت آن را می خورند و کینه بدل گرفته اند که چرا تشکیلات بهائی نگذاشتند من پدر آن فرد مسلمان را در آورم و روزگارش را سیاه کنم و کاری کنم که تا آخر عمر خرج مرا بدهد و از من سرپرستی کند. خلاصه این شکایت هم در نوع خودش جالب است.

نوشته اند «تشکیلات از ما نامه هائی علیه جمهوری اسلامی گرفتند سپس آن را در اختیار جمهوری اسلامی قراردادند که با ابزار جمهوری اسلامی ایران ما را از بین ببرند.»

دقت کنید که تمام این اتفاقات در زمانی است که بنا بر اظهار ایشان زن و شوهر هر دو با آگاهی کامل در سال ۱۳۷۵ نزد یکی از علمای سازمان تبلیغات اسلامی همدان به دین اسلام مشرف شده بودند و آموزه های اسلامی را کاملاً رعایت و بر طبق همین آموزه ها از افراد تشکیلات بهائی پذیرایی می کرده اند. حال باید پرسید با چنین ایمان و ایقانی در آن نامه های کذائی علیه جمهوری اسلامی چه مطالبی و چرا نوشته اند؟ و چرا جمهوری اسلامی شما را از بین نبرد؟ چون ظاهراً متن آن نامه ها بسیار زنده و اهانت آمیز بوده است. در غیر این صورت، آیا مسلمان شده بودید ولی از جمهوری اسلامی نفرت داشتید؟ آیا در نظر شما جمهوری اسلامی و اسلام با یکدیگر تفاوت دارند؟ مطلب اساسی اینجاست که پس از اینکه مسلمان شدید دیگر تشکیلات بهائی چه نفوذ و اقتدار و اعتبار و حقی بر شما داشته است؟ بر فرض محال که تشکیلات بهائی از شما خواستند چنین نامه هائی بنویسید شما چرا قبول کردید؟ نوشته شما به گونه ای است که خواننده گمان می کند کماندوها و مأموران شکنجه گر (احتمالاً از طرف سیا یا موساد) وارد منزل شما شده و «شما را مجبور به نوشتن چنین نامه هائی کرده اند» آیا چنین بوده است؟

نوشته اند: «ماشینم را از من گرفتند، خانه ام را و زندگی ام را متلاشی کردند. از کار اخراج کردند» جالب است. اولاً عبارت «ماشینم را گرفتند» یعنی چه؟ ماشین سند مالکیت دارد. اگر این سند از اول به نام شما بوده است چطور این کار را کرده اند؟ آیا منظور آن این است که جعل سند کرده یا سند ماشین شما را دزدیده اند یا این که اصلاً ماشین شما را دزدیده اند؟ آیا شما به مراجع مربوطه شکایت کرده اید؟ (مخصوصاً که دقیقاً می دانید چه کسی یا کسانی این کار را کرده اند) در غیر این صورت اگر سند به نام شماست هنوز هم دیر نشده است شکایت کنید. نه تنها ماشین خود را باز می ستانید بلکه می توانید ادعای خسارت هم بکنید. کسی چه می داند شاید جبران آن سال های از دست رفته هم شد؛ علی الخصوص در جمهوری اسلامی. اما اگر ماشین دراصل به نام شما نبوده دیگر عبارت «ماشینم» بی معناست. عین همین مساله در مورد «متلاشی کردن خانه و زندگی» صادق است. اما این که

نوشته اند «بهائیان به من کار نمی دادند تا از نظر اقتصادی زمین گیرم کنند» باید گفت اولاً که بعد است این گونه باشد؛ اما در صورت صحّت، با کمال تأسف باید عرض کنم که ایشان که دیگر بهائی نبوده اند لذا شکایت شان از کیست؟ و اصولاً چرا باید باز هم از بهائیان متوقّع باشند؟ مستحضر هستید که جامعه اسلامی مخصوصاً سازمان تبلیغات اسلامی از مواردی نادر و قلیل الوقوع نظیر ایشان به خوبی استقبال کرده و از هیچ چیز کسر نمی گذارد و اجازه نخواهد داد غباری بر چهره شان بنشیند. هم اینک نیز کسانی که با ایشان (جناب جهانگیری) آشنا هستند چنین تصوّر آتی از او نداشته و ایشان را فلک زده و محتاج به نان شب نمی بینند. آنطور که خود ایشان نوشته اند شغل عینک سازی داشته اند. ولی در عکس مندرج در روزنامه، در پشت سر ایشان کتابخانه ای قرار دارد که تمام زمینه را پر کرده و در نگاه اول این تصوّر را القاء می کند که با شخص محققی روبرو هستیم. روشن نیست علت انتخاب چنین پس زمینه ای چیست؟ آیا شغل آقای جهانگیری تغییر کرده است؟ شغل جدید ایشان چیست؟ چه کسی مقدمات آن را فراهم کرده است؟ با چه پیشینه علمی و دانشگاهی؟ و اگر شغل ایشان کماکان همان عینک سازی است این عکس چه معنایی دارد؟

نوشته اند: «تشکیلات بهائیت با برخورد فیزیکی جنین دومه هوسرم را ساقط کردند» ملاحظه کنید چه آشفته بازاری است که قلم هر چه بخواهد می نویسد. حتّی به خود زحمت نداده اند که نوع «برخورد فیزیکی» را مشخص کنند. گویی اینکه بدیهی است حتّی کسی را متهم نکرده اند به ذکر «تشکیلات بهائیت» آکتفا نموده اند. از نظر قضائی و حقوقی چنین عملی قتل عمد تلقی می شود. حتّی اگر خود مادر، اقدام به چنین عملی کند مورد تعقیب واقع می شود تا چه رسد به شخص ثالث (مخصوصاً اگر این شخص ثالث بهائی باشد و در جمهوری اسلامی زندگی کند و وای به وقتی که «تشکیلات بهائی» باشد). برآستی چرا ایشان شکایت نکرده اند؟ چرا هم اکنون شکایت نمی کنند؟ آیا قتل عمد مسأله کوچکی است که در وسط یک مقاله آن هم بایک جمله کوتاه مطرح شود؟ چه مدارکی برای اثبات مدعای خود دارند؟ از این ها گذشته اولین سؤال قاضی و یا بازرس پرونده یافتن انگیزه قتل است باید پرسید؛ جنین ۲ ماهه چه خطری برای تشکیلات بهائیت داشته؟ نکند جریان حضرت موسی قرار بوده تکرار شود؟ آیا کاهنان به تشکیلات بهائی خبر داده بودند که چنین جنینی دودمان «تشکیلات بهائیت» را به باد خواهد داد و یا اسرائیل را از صحنه روزگار محو می کند یا تشیع را جهانگیری می کند لذا تشکیلات همه کارهای خود را کنار گذاشته و سقط جنین دومه را در اس اقدامات خود قرار داده است؟ عجب طنز تلخی.

نکته بارز و بسیار مهم در این مقاله قضائی است که به تصویر درآمده است. در این فضا بهائیان همه کاره، صاحب اختیار، دارای قدرت و توانایی (گویی دولتی در دولت) نشان داده شده اند. حمله می کنند، می زند، می کشند، از ازدواج جلوگیری می کنند و به زور به ازدواج درمی آورند، اموال افراد مسلمان را می گیرند و جعل سند می کنند، به زور اعتراف می گیرند و آنقدر هیبت و عظمت دارند که افرادی مظلوم و بی پناه نظیر آقای جهانگیری دیگر از اقدامات قانونی و دولت نا امید شده دست به دامان روزنامه ها و ملت می شوند. در این فضا جمهوری اسلامی عاجز از هر اقدامی علیه بهائیان است و تنها با کمال حسرت نظاره گر است. اما آیا واقعاً چنین است؟ ۲۸ سال زجر، آزار، شکنجه، تعقیب، قتل، اخراج از شغل و تحصیل، مصادرة اموال و هر چه که نام «شر» بر آن اطلاق می شود، بر این جامعه مظلوم وارد شده است. به مقدّسات آن ها آشکارا اهانت می شود و همه نوع صفت غیر انسانی بر آن ها اطلاق می کنند آن وقت به مظلوم نمائی پرداخته و خود را حتّی عاجز از طرح شکایت نشان می دهند.

در حال جناب آقای جهانگیری فرزند نورالدین به شماره شناسنامه ۵۲۲۹ متولد ۱۳۴۶ همدان، معتقدند که به ایشان ظلمی وارد گشته و از چیزی به نام «تشکیلات بهائیت» شاکی هستند. (این که «تشکیلات بهائیت» یعنی چه و چه محتوایی دارد خود بحث جالبی است که در این مقال فرصت پرداختن به آن نیست) ایشان نوشته اند:

بدین وسیله تظلم خواهی خود را از این تشکیلات، تقدیم شما ملت مسلمان ومقامات جمهوری اسلامی کرده وامید به پی گیری واحقاق حقوق مسلوبه خویش را دارم.

اینکه ایشان شکایت خود را تقدیم ملت مسلمان نموه اند برای من قابل درک نیست. زیرا مشخص نیست ملت مسلمان چگونه قادر بر احقاق حق ایشان هستند واز چه روش وقانونی استفاده خواهند نمود. بهتر بود ایشان اول به مقامات جمهوری اسلامی رجوع می کردند وچنانچه نتیجه نمی گرفتند آن وقت به ملت مسلمان روی می آوردند. البته من در مقامی نیستم که از طرف جامعه بهائی قولی بدهم یا حرفی بزنم؛ اما شخصاً تصور می کنم جامعه بهائی، با آمادگی کامل والبته اشتیاق تمام منتظر است تا در دادگاهی صالح به تمام اظهارات ایشان گوش کرده، چنانچه ظمی از جانب جامعه برایشان وارد شده با کمال میل رفع نماید. زیرا بر طبق تعالیم حضرت بهاءالله، بهائیان به این امر مأورند. اما اگر غیر از این شد ومدارک ارائه شده نتوانستند این اتهامات را اثبات نمایند مختصر عذر خواهی از این جامعه ستمدیده مظلوم به عمل آید و در همان روزنامه و در همان ستون درج شود.

آنچه مهم است این است که يك شهروند مسلمان جمهوری اسلامی (آقای بهزاد جهانگیری) قصد طرح شکایتی را به مقامات جمهوری اسلامی نموده است و بر اولیای امور واجب است که به این شکایت ترتیب اثر دهند. یعنی اول او را راهنمایی کنند تا شکایت خود را صحیح طرح کند. سپس به جامعه بهائی ایران (شاید هم جهان چون نمی دانم طرف مقابل دقیقاً از تشکیلات بهائی) چه منظوری دارد) تفهیم اتهام نمایند وآنگاه مقدمات رسیدگی به این شکایت(و به همین سیاق شکایات مشابه دیگر ستمدیدگان نظیرخانم مریم زارعی)را فراهم سازند وتا احقاق حقوق طرف برحق، از پای ننشینند که عدالت اسلامی اینگونه حکم می کند. در ضمن از جناب بهزاد جهانگیری نیز موصراً خواستارم که به پا خیزند که ان الحیوة العقیده والجهاد وشکایت خود را رسماً واز طریق صحیح فرداً به مراجع قضائی تسلیم نمایند وایشان را متذکر می دارم که نوشتن يك مقاله در يك روزنامه به معنای طرح دعوی نیست و اگر ایشان واقعاً در پی «تظلم خواهی از تشکیلات بهائیت» می باشند به اولین مرجع قضائی محل سکونت خود مراجعه و شکایت خود را تسلیم نمایند. مسئولان روزنامه هگمتانه که مشخص است علاقه فراوانی به احقاق حقوق مسلوبه ایشان دارند به احتمال زیاد مشاورانی برای هدایت وراهنمایی های حقوقی به ایشان در اختیار دارند وحتی اگر چنین نباشد شخصاً در این زمینه از هیچ گونه راهنمایی دریغ نخواهم کرد. از من بپرسید می گویم جامعه بهائی ایران قلباً آرزومند است تا به شکایت ایشان رسیدگی شود و اگر شکایت ایشان از جامعه جهانی بهائی است دادگاه های جهانی بهترین مرجع برای طرح دعوی می باشند. مشتاقانه منتظر اقدام جناب جهانگیری می باشیم.

يك سند گویا

یکی از تهمت های تکراری که در جمهوری اسلامی از طرف مقامات رسمی و غیر رسمی به جامعه بهائی وارد می شود، ارتباط سیاسی امر بهائی با اسرائیل و صهیونیسم علیه مسلمانان است. در تعلیم و همچنین در تاریخ دیانت بهائی و نیز در تاریخ مربوط به تشکیل دولت اسرائیل شواهد و مدارکی وجود دارد که تهمت مزبور را نفی می کند. یکی از آن اسناد در زیر جهت اطلاع هموطنان عزیز آورده شده است. تمنا آنکه ملت عزیز ایران آن را عمیقاً بررسی فرمایند تا بدانند چرا مخالفین بی انصاف و نامهربان بهائیان، از جمله جام جم، ازارانه چنین اسنادی در ویژه نامه آیام خود اباء بل ترس و واهمه دارند.

موضع اهل بهاء نسبت به اسرائیل

عین پاسخ حضرت شوقی ربّانی را در جواب نامه رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در قضیه فلسطین، می آورد تا هموطنان عزیز متوجه شوند که ردیه نویسان عمداً حقایق را تحریف و مستور می دارند و اگر نقل قولی هم کنند ناقص، و حتی محرف، نقل می کنند تا اذهان را نسبت به امر بهائی و جامعه آن مخدوش کنند و بهائیان را دشمن مسلمین بنمایانند حال آنکه نصوص صریحه این متن، اعظم دلیل بطلان ترهات مکذّبین است. و اینان علی رغم داشتن منابع بهائی عمداً عین تمام نصوص درباره يك قضیه را ارائه نمی کنند تا آنطور که نقشه دارند و توهم نموده اند، عمل کنند. عین نامه ولی محبوب امر بهائی چنین است:^۱

رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد از ساحت امین حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه تقاضا نمود که منافع دیانتی بهائیان در فلسطین برای ایشان شرح و بیان گردد. در جواب تقاضای مذکور توفیق مبارک ذیل صادر شده است. مورخ سپتمبر ۱۹۴۷.

آقای امیل سندراستوم رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در قضیه فلسطین؛

جناب رئیس، مرقومه شریفه شما مورخ ۹ جولای اصل و خوشوقتم از اینکه فرصتی دست داده تا مختصری در خصوص ارتباط دیانت بهائی با فلسطین و نظریه ما نسبت به تغییراتی که ممکن است در اوضاع آینده این اراضی مقدسه و مُتَنَزَّه فیه روی دهد، به اطلاع شما و همکاران محترمتان برسانم. برای استحضار شما، به ضمیمه این نامه شرح مختصری درباره تاریخ و مقاصد و اهمیت دیانت بهائی و همچنین جزوه و جیزه ای مشتمل بر عقاید و نظریات آن نسبت به وضع فعلی دنیا و تحولاتی که ما امید وار و عقیده مندیم در آن روی خواهد داد، ارسال می دارم.

موقعیت بهائیان در این کشور تا حدی منحصر به فرد است، زیرا در حالی که اورشلیم مرکز روحانی عالم مسیحیت است، ولی مرکز اداری کلیسای روم یا هیچ يك از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی باشد و نیز هر چند اورشلیم در نظر مسلمانان نقطه ای است که یکی از مقدس ترین مقامات اسلامی در آن قرار دارد، مع ذلك اعتبار متبرکه دیانت محمدی و مرکزی که برای ادای فریضه حج بدانجا می روند، در سرزمین عربستان است نه در فلسطین. تنها یهودیان هستند که علاقه آنها نسبت به فلسطین تا اندازه ای قابل قیاس با علاقه بهائیان به این کشور است؛ زیرا که در اورشلیم بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم، آن شهر مرکز مؤسّسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است. با وصف این، موقف آنها نیز از يك جهت با بهائیان متفاوت است، زیرا خاک فلسطین محل استقرار عرش سه طاعت اعظم دیانت بهائی بوده و نه تنها محل توجه و زیارت

بهائیان دنیاست، بلکه در عین حال مقرّ دائمی نظم اداری بهائی است که افتخار ریاست آن را به عهده دارم.

دیانت بهایی دیانتی است به کلی غیر سیاسی و ما در کشمکش و منازعه سخت کنونی که در باره سرنوشت آینده ارض مقدس و مردم آن جریان دارد، از طرفی هیچ گونه مداخله و جانبداری نداشته و از طرف دیگر در نوع و چگونگی سیاست آینده این کشور نظر خاصّ و توصیه ای نداریم. مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده بسط عدالت در جمیع شئون جامعه انسانی و از جمله در امور سیاسی است. چنانکه عده زیادی از پیروان آیین ما از اذعقاب یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ يك از این دو گروه تعصّبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترك خود آنها و به صرفه و صلاح کشور، میان آنها صلح و اشتی برقرار سازیم.

اما در تصمیماتی که نسبت به آینده فلسطین اتخاذ می شود مطلبی که برای ما اهمیت دارد این است که هر کس که حکومت حیفا و عکا را بدست می گیرد به این نکته واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی يك آیین جهان آرا قرار دارد و باید استقلال آن آیین و اختیار اداره امور بین المللی آن بوسیله این مرکز و همچنین حقّ بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه مزبوره برای زیارت (با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیارت بیت المقدس دارند) رسماً شناخته و برای همیشه محفوظ و رعایت گردد.

مقام حضرت باب در کوه کرمل و مرقد حضرت عبدالبهاء در همان محل و مسافرخانه بهائیان شرق در جوار آن و باغها و اراضی وسیعه حول و حوش آن مقامات (که تمام آنها برای ورود عموم مردم از هر ملت و مذهب آزاد است) و مسافرخانه بهائیان غرب در پای کوه کرمل و محلّ اقامت پیشوای جامعه بهائیان و خانه ها و باغهای مختلف واقع در عکا و

نواحی مجاور آن که در دوره سجن حضرت بهاءالله در آن شهر به قدم مبارکش مشرف شده و روضه مبارکه حضرت بهاءالله در بهجی نزدیک عکا با قصر مبارکش که اکنون به صورت یک مکان تاریخی و موزه در آمده (و هر دوی این اماکن برای ورود و زیارت مردم از هر مذهب و ملت آزاد است) و همچنین تملکات بهائی واقع در دشت عکا - تمام این ها متصرفات و املاک بهائیان را در ارض مقدس تشکیل می دهد. این مطلب را نیز باید در نظر داشت که اکثر این تملکات از طرف دولت و شهرداری به علت جنبه دیانتی که دارند از تأدیّه عوارض و مالیات معاف گردیده و قسمتی از این تملکات وسیعه متعلق به شعبه فلسطینی محفل روحانی ملی بهائیان آمریکای شمالی و کانادا است که بر طبق قوانین کشور به عنوان يك انجمن دیانتی شناخته و تسجيل شده است. در آینده هم

محافل روحانی ملی دیگری بوسیله شعبات خود در فلسطین قسمتی از موقوفات بین المللی این آیین را در اراضی مقدسه تحت تملک خواهند گرفت.

نظریه مراتب فوق از شما و همکارانتان که عضو کمیسیون هستند، خواش دارم در سفارشها و توصیه هایی که به سازمان ملل متحد در خصوص آینده فلسطین می کنید، حفظ و وقایت بهائیان را مورد توجه و عنایت قرار دهید.



حضرت بهاءالله در ابتدای ورود به عکا، همراه خانواده اش در این زندان در کنار دریای مدیترانه محبوس شدند.

ضمناً فرصت را مغتنم شمرده از روح صمیمیتی که شما و همکارانتان در انجام تحقیقات دربارهٔ اوضاع مشوش این ارض مقدس ابراز داشته اید، مراتب قدر دانی خود را اظهار و با کمال امیدواری دعا می‌کنم که در نتیجهٔ مساعی و نظریات صائبهٔ شما راه حل سریع و منصفانه‌ای برای تصفیهٔ معضلاتی که در موضوع فلسطین پیش آمده، پیدا شود.

امضاء: شوقی ربائی - ۱۴ جولای ۱۹۴۷



گوشه ای از نظر امر بهائی در باره

اسرائیل

حامد

بهائی در اسرائیل هستند می توانند به سایت های اینترنتی بهائی مراجعه نمایند تا متوجه شوند که نوع ارتباط اهل بهاء با دول و ملل عالم ارتباطی انسانی، دینی، فرهنگی و اجتماعی است و ابدأ ربطی به رقابت ها و منازعات سیاسی و امور مختلفه آنها ندارد، و آرزویی جز اتحاد عالم و وحدت جمیع بشر ندارند. نصوص ذیل مستغنی از توضیح است و منصفان و حقیقت جوین را کفایت است.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «هوالابهی در خصوص اجتماع سلاله اسرائیل در اورشلیم به موجب نصوص انبیاء سؤال نموده بودید، اورشلیم و قدسُ الاقداس، هیکل مُکرم و اسم اعظم (حضرت بهاءالله) است؛ زیرا آن مدینه الهیه و شهر بند یزدان است چه که جامع جمیع آلاء و نعم و حائز کل غناء و ثروت حقیقیه و ثخف و زینت معنویه مشتمل بر شئون و خصائص حیات و محل ظهور آثار غربیه ربانیه است و اجتماع اسرائیل در آن عبارت از آن و بشارت بر آن است که کل اسرائیل در ظل لواء الهی وارد و بر بحر قدم وارد می گردند چه که این اورشلیم الهی که قدس الاقداس در قفبش واقع، مدینه ملکوتی و شهر آسمانی است، مشرق و مغرب در زاویه ای از او واقع. ولی با وجود این به حسب ظاهر نیز اسرائیل در ارض اقدس جمع خواهد گشت و ذلک وَعْدٌ غَیْرُ مَکذُوبٍ (آن وعده ای است که دروغ نیست). مقصود این است که ذلتی را که اسرائیل در دوهزاروپانصد سال کشید، حال بدل به عزت سرمدیه خواهد گشت و به ظاهر ظاهر نیز عزیز خواهد شد به قسمی که محسود اعداء گردند و مغبوط اودا (دوستان) طوبی لهم ثم بُشْرَى وَ الْبُهَاءُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ»^۱ (خوشا به حال ایشان پس بشارت باد بر ایشان و بهاء بر جمیع ایشان باد).

و نیز می فرمایند: «جمال مبارک (حضرت بهاءالله) درالواح مقدسه تصریح فرمودند که ایام ذلت اسرائیل گذشت، ظل عنایت شامل گردید و این سلسله روز به روز ترقی خواهد کرد و از خمودت و مذلت هزاران ساله خلاصی خواهد یافت. ولی مشروط به آنکه به موجب تعالیم الهیه روش و رفتار نمایند؛ از ظلمات تقالید قدیمه نجات جویند و از کسالت عوائد سابقه (عاداتها و روش های قبلی) رهایی یابند و به آنچه روح این عصر و نور این قرن است تشبث نمایند؛ تعدیل اخلاق کنند و درمنافع و روابط عمومیه عالم بشری سعی و کوشش نمایند، از تعصبات قدیمه و افکار پوسیده و اغراض ملیه منسلخ گردند (برهنه و منقطع گردند) و جمع بشر را اغنام الهی شمردند و خدا را شیان مهربان دانند. امروز روزی است که افکار خصوصیه چه از افراد و چه از ملت، سبب نکبت کبری گردد و عاقبت منتهی به خسران مبین شود.»^۲

و نیز می فرمایند: «و از جمله وقایع جسمه که در یوم ظهور آن نهال بیهمال وقوع خواهد یافت، علم الهی به جمیع اُمت ها بلند خواهد شد ... و آن نهال بیهمال جمیع اسرائیل را جمع خواهد کرد؛ یعنی اسرائیل در دوره آن، در ارض مقدس جمع خواهد شد؛ یهود که در شرق و غرب و جنوب و شمال متفرقند مجتمع شوند... در بدایت دوره جمال مبارک این وعد الهی که در جمیع کتب انبیاء منصوص است، بنای ظهور گذاشته. ملاحظه می نمایید که از اطراف عالم طوائف یهود به ارض مقدس آیند و قراء و اراضی تملک نموده سکنی کنند و روزه روز دراز دادند، به قسمی که جمیع فلسطین مسکن آنان گردد.»^۳

و درضمن سؤال و جوابی است، قَوْلُهُ الْعَزِيزُ: «اینکه جمال مبارک (حضرت بهاءالله) فرمودند سلاله اسرائیل تحریر خواهد شد (از ظلم و بندگی آزاد خواهند شد)، این بیان مبارک در وقتی بود که بنی اسرائیل رجوع نموده بودند و در نهایت ذلت بودند ... لکن این بیان مبارک در حق مؤمنین اسرائیلیان است، یعنی کسانی که مؤمن شدند، سایرین بالتبع عزیز می شوند. لابد دیگران هم به طفیل دارای عزت و ترقی می گردند، در صورتی که موافق و دوست و رفیق باشند. ولی مقصد این نیست که اگر آنها عداوت کنند هم، باز ترقی خواهند کرد بلکه خانه خود را خراب خواهند کرد.»^۴

و نیز: «ای سلیل جلیل ابراهیم، عن قریب ملاحظه فرمایید که وعده الهیه در حق سلاله ابراهیم بالاخص تحقق یابد و فرح رخ بگشاید.»^۵ و نیز: «بقدر امکان باید سعی و کوشش نمود تا سوء تفاهمی که بین ملل حاصل شده زائل شود و لهدا باید قدری بحث در سوء تفاهمی که بین ادیان است بنمایم و اگر

جام جم در ایام، صص: ۲۶ تا ۳۳، مطالبی درباره آیین بهائی و اسرائیل نوشته و سعی کرده است وجود امکان مقدسه بهائی در آنجا را نشانی از طرفداری آیین بهائی از صهیونیسم و طرفداری این آزان وانمود نماید. این تهمت نیز مانند بسیاری از اکاذیب ایام تکراری است، و جامعه بهائی در همان اوایل انقلاب اسلامی پاسخ های متعدّد به آن داده است، و در همین مجموعه نیز چند مطلب درباره آن آمده است (مثل مقاله «دیانت بهائی ومسأله اسرائیل»). لذا در اینجا درصدد تکرار آن جواب ها نیستیم، اما در زیر به وجوهی دیگر از این موضوع می پردازیم.

درص ۲۹، در مطلب «بهائیت و صهیونیسم، پیوند دیرین» بیانی ناقص شده از حضرت عبدالبهاء را آورده است که در آن پیش بینی بازگشت قوم یهود را فرموده اند، و ایام همین پیش بینی را دلیل پیوند دیرین مزبور دانسته است. اما اگر کل بیان مزبور و ده ها بیان دیگر از حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء را در این خصوص ارائه می شد که معلوم می شد که پیش بینی مزبور از خود کتاب عهد عتیق و انبیای بنی اسرائیل است و نه حضرت عبدالبهاء. جام جمیان چنین نکرده و نخواهند کرد، زیرا ارائه مدارک مزبور چیزی جز حقیقت آیین بهائی را اثبات نخواهد کرد، چه که طبق بشارات انبیاء مزبور و نیز طبق احادیث اسلامی، بازگشت قوم یهود به اراضی مقدسه، از علائم ظهور موعود همه ادیان آسمانی و همزمان با آن می باشد که تحقق آن از معجزات و دلایل ثانوی الهی بودن آیین بهائی است.

آری، با ظهور حضرت بهاءالله و تبعید ایشان به عکا و اراضی مقدسه، و عود کتب عهد عتیق و جدید و احادیث اسلامی محقق شد و پس از آن، به تدریج قوم یهود شروع به رفتن به اراضی مزبور نمودند تا آنکه در ۱۹۴۸ سازمان ملل به آنان رسمیت داد. نه تبعید حضرت بهاءالله به عکا، و نه رفتن یهودیان به آن اراضی، به دست بهاییان نبود؛ بلکه ناصرالدین شاه و سلطان عبدالعزیز عثمانی حضرت بهاءالله را به عکا تبعید کردند. و شاید برای هموطنان عزیز جالب باشد که بدانند یکی از علمای یهود که با جناب ابوالفضائل گپایگانی از مبلغین بهائی مذاکره دینی داشته اند، پس از آنکه جناب ابوالفضائل از نصوص تورات و آثار یهودی اثبات می کنند که موعود یهود و مظهر رب الجنود حضرت بهاءالله هستند و به اراضی مقدسه هم رفتند، می گوید حضرت بهاءالله عمداً به عکا رفته اند تا بشارات و پیشگویی های تورات و کتب یهود را در حق خود اثبات کنند و دلیل بیاورند. جناب ابوالفضائل جواب می دهند که دو سلطان مزبور به قصد خاموش کردن ندای الهی ایشان، حضرت بهاءالله را به عکا تبعید کردند و این امر نبوده مگر به مشیت و اراده غالبه الهیه که مالک مشیت و اراده های من فی العالم بوده و هست و خواهد بود.^۱

در اینجا بعضی از نصوص بهائی درباره بازگشت قوم یهود به اراضی مقدسه تقدیم می گردد تا هم اکاذیب و افتراات جام جمیان برملا شود، و هم معجزه تحقق وعود الهیه با ظهور آیین بهائی آشکار گردد. اما قبل از اینکه نصوص مزبور تقدیم شود، اشاره می نماید برای ملاحظه ارتباط اسرائیل با امر بهائی و امکان متبرکه بهائی در آنجا، به صص: ۱۷۸-۱۶۹ جلد سوم قاموس توفیق منیع نوروز ۱۰۸ بدیع که موسوم به «اسرار ربانی» است، مراجعه فرمائید تا مشهود گردد که امر بهائی به عنوان دینی مستقل، همان طور که با جمیع دول و ملل ارتباط دارد با کشور و دولت اسرائیل نیز ارتباط دارد؛ ولی این ارتباطات از مقوله سیاسی و منازعات احزاب و کشورها و دولت ها و طرفداری از یکی به نفع دیگری نیست؛ چنانکه نصوص ذیل فوق العاده در اثبات این معنی گویاست و عزیزانی نیز که مایل به اطلاع از وضعیت فعلی مرکز جهانی

در این يك قرن ونیم چیست که باید هزینه جنگ ۱۴۰۰ ساله متعصبین یهودی و مسلمان را از صدر اسلام تا حال بپردازند؟ گیرم اصلاً آیین بهائی و بهائیان وجود نداشتند، آیا جام جمیان با صهیونست ها دوست بودند؟ تاریخ کینه متقابل خود و یهودیان را بخوانید تا متوجه شوید قضیه ربطی به بهائیان ندارد آیا بهائیان جز دوستی و اتحاد و وحدت مسلمین و یهودیان و مسیحیان و سایر پیروان ادیان و دیگران چیزی خواسته اند؟ اعدلوا هو اقرب للتقوی (قرآن مجید).

جام جم از اخبار Jerusalem Post درباره امر بهائی می نویسد (ص ۲۹)، اما نمی نویسد که همین روزنامه علاوه بر معرفی تاریخ و تعالیم دیانت بهائی، درباره ابنیه بهائی در اسرائیل چنین نوشته است که بهائیان از صندوق تبرعات خود «به خرید اراضی و ساختمان ابنیه واحداث حدائق و تمشیت امور روحانی خود مبادرت می نمایند و برخلاف سایر ادیان از دولت (اسرائیل) اعانه دریافت نمی دارند و فقط از اعانات پیروان خود را می پذیرند»^۱

آری حتی مسلمین در اسرائیل از کمک های دولت اسرائیل در این زمینه ها برخوردارند ولی جامعه بهائی چنین اعاناتی را نپذیرفته و نمی پذیرد. راستی آیا مسلمین مزبور نیز صهیونیست هستند؟

جالبتر از همه این است که جام جم درص ۲۷ نوشته اسرائیل در فرودگاه خود حتی يك چمدان زائرین بهائی را باز نمی کند ولی چمدان دیگران حتی یهودیان را باز می کند. اگر چنین است، این را باید به حساب اطمینان آنها به جامعه بهائی دانست که هدفی جز زیارت نداشته اند و به دنبال نزاع ها و دسیسه های سیاسی نبوده و نیستند. خود نگارنده که چندسال در زندان های جمهوری اسلامی به سر برده ام و به مصداق کاریکاتور ص ۶۰ آیام شاهد «قلقلک های» وارده بر بهائیان بودم، بارها دیدم که حتی زندانبانان جمهوری اسلامی نیز موقع ورود و خروج زندانبانان بهائی به بند زندان، ایشان را تفتیش بدنی نمی کردند. ای کاش جام جمیان با مسئولین زندان های مزبور مصاحبه می کردند و علت این کار را جویا می شدند. نکند به قول نویسنده کینه توز آیام (ص ۲۷)، «کاکل بهائیان» به «زلف جمهوری اسلامی» نیز گره خورده باشد.

سبحان الله! آیا جزمین امانت و صداقتی که از بهائیان جهان آشکار بوده و هست، دلیل اطمینان دول و ملل از بهائیان تواند بود؟ شاید جام جمیان باورشان نشود که بعضی زندانبانان جمهوری اسلامی نیز بهائیان زندانی عشق می ورزیدند و به صداقت و امانت ایشان اطمینان داشتند. برای حیرت جام جمیان به استحضارشان می رسد که این اطمینان به حدی بود که در انتقال یکی از زندانیان بهائی از زندان شهرستان محل سکونت وی به زندان مرکز استان، به جای آنکه ایشان را با مأمور و دستبند اعزام کنند، پرونده ایشان را به خودشان داده، می گویند برود خود را به زندان مرکز استان معرفی کند. ایشان صبح به زندان می رسند و به مسئولین می گویند که پرونده ایشان را بگیرند و به داخل بند منتقل شان کنند. مسئولین که از جریان مزبور حیرت و تعجب کرده بودند، با نهایت احترام به زندانی بهائی می گویند ایشان هنوز تا ساعت ۲ بعد از ظهر وقت دارند و می توانند در شهر دوری بزنند و سپس برای انتقال به بند برگردند. اما ایشان ترجیح می دهند همان وقت به بند منتقل شوند. امید آنکه مورخین رسمی در آینده بهائیان را از عوامل جمهوری اسلامی نویسند.

ای به فدایت بهاء الله که دوست و دشمن بر عظمت آیین و امانت و صداقت عشاق شهادت داده و می دهند. ای بهاء الله آنچه را که به فضل به ما عنایت فرمودی، به عدلت از ما بگیر، چه که ما بهائیان و عشاق هر چه بکشیم باز هم لیاقت آستانت را نداریم. به ما کمک کن که آنگونه باشیم که تو در تعالیمت فرموده ای تا بتوانیم به هموطنان عزیزمان و جهانیان یاری کنیم و به نوکری بشریت بیش از پیش بپردازیم و «جمع خلقت را دوست داریم و به جمع بشر میروانیم»^۱

با آنچه گفته شد جام جمیان باید پاسخ آکاذیب مقاله «شادی از پیروزی تل آویو» در جنگ بین اعراب و اسرائیل در صفحه ۳۱ آیام رانیز بدهند، چه که حتی يك آیه از کتب و آثار و تعالیم بهائی مشاهده نشده که حاکی از شادی بهائیان برای پیروزی ملتی بر ملتی دیگر باشد. مراجعه به همان منابع بهائی مذکور در مقاله ص ۳۱ آشکار کننده حقیقت است. حضرت بهاء الله در وصیت

سوء تفاهم زائل شود، اتحاد کلی حاصل گردد، جمع ملل با یکدیگر نهایت الفت حاصل نمایند. سبب اصلی این اختلاف و جدال از علمای ملل است زیرا آنها به ملل خود چنان تفهیم می کنند که سایر ملل مغضوب خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار. روزی در طبریّه در جنب معبد یهود بودم و خانه مُشرف به معبد بود. دیدم خاخام یهود وعظ می کند، می گوید ای قوم یهود شما اُمت خدا هستید و سایر ملل اُمت غیر او. خدا شما را از ساله حضرت ابراهیم خلق کرده و فیض و برکت به شما داده و شما را از جمع ملل ممتاز نموده. از شما اسحاقی برگزیده، حضرت یعقوبی فرستاده، حضرت یوسفی برانگیخته، حضرت موسائی معبوث نموده، حضرت هارونی فرستاده، حضرت سلیمانی برانگیخته و حضرت داودی و حضرت اِشعایی و حضرت ایلیایی فرستاده. جمع این پیمبران از شما هستند؛ از برای شما فرعونیان را غرق نمود و دریا را شکافت و از آسمان برای شما مائده فرستاد، از سنگ آب جاری کرد، شما اُمت مقبوله نزد خدا هستید، شما بنی اسرائیل ابناء خدائید و از جمع ملل ممتازید. موعود شما مسیح می آید آنوقت شما عزیز می شوید و بر جمع عالم حاکم و امیر می گردید و اما سایر ملل، خذله هزله ردله گردند. یهودی ها اُتقدر از حرف او مسرور بودند که وصف ندارد. همین طور سایرین، سبب اختلاف و نزاع و جدال آنها علمای اُمت بوده اند (منظور از سایرین، ادیان دیگر است که علمای هر دین نیز کلمات و بیانات مشابه آن عالم یهودی را برای اُمتهای خود گفته و می گویند). اما اگر آنها تحرّی حقیقت می کردند، البته اتحاد و اتفاق حاصل می شد، زیرا حقیقت یکی است و تعدّد قبول ننماید»^۲

صرف دقت درنصوص فوق، میزان ظلمی را که توسط امثال جام جم بر بهائیان وارد شده می شود، آشکار می سازد. وقتی آکاذیب جام جم را در این خصوص می خوانیم، به یاد می آوریم که تهمت های مشابهی در همین خصوص به فرقه شیعه وارد شده است. مرحوم دوانی در ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار و نیز مرحوم سلطان الواعظین شیرازی در کتاب شهبای پیشاور در دفاع از حریم تشیع اشاره کرده اند که مخالفین شیعه، آن را دست ساخته امثال عبدالله بن سبأ یهودی دانسته اند و در ردّ اتهام مزبور می نویسند که چون عبدالله در حق حضرت علی ع روایت قائل بود، تا سه روز او را حبس نمود تا توبه کند و چون قبول نکرد او را به آتش سوزانید. ضمناً در صدر اسلام جای آقای شهبازی و جام جمیان نیز خالی بوده است که حضرت محمد ص را به خاطر اینکه پدر زنتان یهودی بوده، یهودی و صهیونیست بنامند.^۳

جام جم سعی کرده توسعه تأسیسات و اماکن متبرکه بهائی در اسرائیل را معلول علل سیاسی وانمود کند، حال آن که با توضیحات فوق کذب آن آشکار می گردد، و معلوم می شود که تسهیلات داده شده به جامعه بهائی در آنجا نه به خاطر علل سیاسی، بلکه به خاطر این بوده و هست که آیین بهائی دینی زنده و پویا است و اقدامات صلح جویانه و اهداف عالیّه بهائیان در سراسر دنیا چنان اعتباری نصیب آن نموده است که اکثر دول و ملل عالم برای آن احترام قائلند و به طیب خاطر در صورت نیاز با آنان همراهی نموده و می نمایند. مضافاً گویا جام جمیان فراموش کرده اند که معافیت موقوفات بهائی از مالیات در اسرائیل مختص به جامعه بهائی نیست، بلکه شامل همه از جمله اماکن مسلمین نیز بوده است. جام جم در آتش حسد می سوزد که چرا اسرائیل آیین بهائی را نیز در ردیف اسلام و مسیحیت و یهودی، در شمار ادیان به رسمیت شناخته است (ص ۲۷ آیام).

سوزش آتش مزبور را می توان از پاراگراف آخر مقاله صص ۲۶-۲۷ دریافت که لحن مقاله نویس را از رویه سکون و ادب خارج نموده، صحبت از «جسارت کبک وار» بهائیان نموده، «کاکل بهائیان را گره خورده به زلف صهیونیسم» دانسته، و تهدید می نماید که: «بهائیان باید هزینه هایی که اسرائیل و صهیونیسم جهانی در برابر خروش انقلابی مظلومان و محرومان جهان می پردازند، سهیم و شریک باشند» ای کاش جام جمیان می گفتند که قبل از تأسیس اسرائیل، هزینه های جانی و مالی ای که بهائیان در متجاوز از صد سال پرداختند، به چه خاطر بود؟ جام جمیان که برای تهدید و حبس و کشتار بهائیان و کتمان آن با عنوان «مظلوم نمایی» (ص ۶۰ آیام) حیا و تقوی را فراموش نموده اند چه احتیاج به بهانه صهیونیسم و غیره دارند؟ تقصیر بهائیان

نامه خود می فرماید: «مقصود این مظلوم از حمل شدايد و بلایا و انزال آيات و اظهار بیانات، إحماد نارضغينه و بغضاء بوده که شاید آفاق آفتنده اهل عالم، به نور اتفاق منورگردد و به آسایش حقیقی فائز.» حضرت عبدالیهاء درمناجاتی چنین به درگاه الهی دعا می فرماید:

ای یزدان مهربان جمیع بشر را از یک سلاله خلق فرمودی تا اعضاء یک خاندان گردند و بندگان حضرت تو شوند، در ظل سُرادی فضلت مآوی بخشیدی و بر خوان نعمت مجتمع کردی و از اشراقات انوار عنایتت منور ساختی. ای خدا، تویی مهربان، تویی ملجأ و پناه و بخشنده فیض حیات. تاج انسانی را زینت هر سری فرمودی و خلعت موهبت را زینت کل بشر، تا غریق دریای رحمت شوند. ای مولای مهربان، کل را متحد فرما و مظاهر مختلفه را به یکدیگر الفت بخش؛ جمیع ملل را ملت واحده کن تا اجزاء یک خانمان گردند و روی زمین را یک وطن دانند و به نهایت اتحاد، الفت جویند. ای خدا، رایت وحدت عالم انسانی را بلند فرما، صلح اعظم را مستقر کن، قلوب را به یکدیگر التیام ده. ای خدا، ای پدر مهربان، قلوبمان را از نفعات محبت شادمان کن و دیده ها را به نور هدایت روشن نما و گوش ها را از نعمات جانپور متلذذ فرما و در صون عنایت ملجاء و پناه بخش. إِنَّكَ أَنْتَ الْقَدِيرُ يَا سَتَّارَ الْعُيُوبِ وَيَا غَفَّارَ الذُّنُوبِ.

۱) تأسیسات اتمی جمهوری اسلامی ایران چه نفعی به جامعه بهائیان ایران دارد که اسرائیل به خاطر آن از بمباران آن منصرف شود؟

۲) حکومت رادیکال و یهودی اسرائیل به چه دلیل هم نژادان و هم مسلکان خود یعنی یهودیان ایران را فراموش کرده و بهائیان را حمایت نمایند؟ در حالی که یکی از اصول اولیه ایدئولوژی صهیونیسم حمایت بی چون و چرای دولت اسرائیل از یهودیان عالم است.

۳) مهمتر از همه خط مشی سیاسی دولت اسرائیل است که روی هیچ فاکتوری موجودیت خود را به خطر نمی اندازد و مطمئناً اگر تأسیسات اتمی جمهوری اسلامی برای آنها خطر آفرین بود حتی یک لحظه هم درنگ را جانش نمی دانستند و بلافاصله اقدام به نابودی این تأسیسات می کردند. حال چگونه بخاطر بهائیان موجودیت خود را به خطر می اندازند خدا میدانند....

مسئله سیاسی امنیتی کشورها مسئله ای نیست که روی آن ریسک انجام گیرد و اقدامات انسان دوستانه از نوع مذکور در این مقاله هرگز مانع از اجرای عملیات نظامی و سیاسی برای حفظ موجودیت یک کشور نبوده و نخواهد بود. خلاصه اینکه خط مشی سیاسی یک کشور به ویژه در مسائل امنیتی هرگز انحراف پیدا نمی کند آن هم مانند مسائل احساسی و اخلاقی و انسانی مقطعی، مگر اینکه یک هدف استراتژیک پشت این حمایت قرار گرفته باشد.

حال برگردیم به مسئله اول و ببینیم جامعه بهائی ایران که بر اساس اعتقادات خود از دخالت در امور سیاسی منع شده است و اعضای این جامعه ۲۸ سال است که از کلیه حقوق خود محروم شده اند و به ادارات و دواير دولتی و سیاسی و نظامی راهی ندارند چگونه می توانند مُبَد استراتژیک اسرائیل در ایران باشند؟ اهداف سیاسی و اطلاعاتی دولت اسرائیل در ایران با کدام امکانات سیاسی و نظامی بهائیان بر آورده می شود؟ یک کارمند شاغل در ادارات دولتی بهتر می تواند اطلاعات جمع کند یا یک کارگر پیشه ور و... و آرزای درجایی که کسب اطلاعات به وسیله گروه های مسلح و نفوذی و چهره عوض کرده مملکت دقیق و آسان است چه نیازی به بهائیان است که از همه جا رانده شده اند؟؟؟

پس مدعیان حمایت های اسرائیل از بهائیان هدف هایی غیر از یک اطلاع رسانی ساده را دنبال می کنند.

۴) تأسیسات اتمی ایران در نقاط مشخص و محدودی از ایران قرار دارند و هیچ نزدیکی جغرافیایی بین اماکن متبرکه بهائی و مرکز اتمی ایران وجود ندارد و اگر حمله ای صورت گیرد هیچ خطری متوجه اماکن متبرکه بهائیان نخواهد شد.

علاوه بر این اکثریت اماکن متبرکه بهائی به وسیله جمهوری اسلامی یا تخریب شده اند یا مصادره و به مراکز دیگر تبدیل شده اند. بنابراین بهانه قرار دادن اماکن متبرکه برای انصراف از حمله به ایران چیزی جز دروغ پردازی توسط سازندگان این خبر نیست.

علاوه بر مخدوش بودن قسمت اول خبر در قسمت دوم آن نیز پریشانی به چشم می خورد در قسمت اول خبر ذکر شده است که سران بیت العدل اعظم با اولمرت دیدار کرده اند و در قسمت دوم خبر مجدداً به افراد دعوت شده به وزارت خارجه اسرائیل اشاره شده است. معمولاً نخست وزیر مدعوین خود را در مقر نخست وزیری می پذیرد نه در وزارت خارجه. معلوم است که حافظه نویسنده خبر خیلی زود مطلب قسمت اول را فراموش کرده است.

در ادامه همین مطلب به یک موضوع کاملاً متناقض با مسئله اول مطلب اشاره شده است و آن اینکه خانم روحیه ماکسول گفته است که سرنوشت بهائیان و اسرائیل چون حلقه های زنجیر به هم پیوسته است. آوردن این مطلب و عدم ارتباط آن با خبر قسمت اول نشان می دهد که طراح خبر هدف مکتوبی در ادامه این مطلب دنبال می کند.

و ذکر مسئله مربوط به اظهار نظر بن گوریون در باره جامعه بهائی نیز در راستای همین هدف و سیاست است.

نتیجه:

و نیز:

خدایا تاریکی نزاع وجدال و قتال بین ادیان و شعوب و اقوام، افق حقیقت را پوشیده و پنهان نموده. جهان محتاج نور هدایت است. پس ای پروردگار عنایتی فرما که شمس حقیقت جهان را کران به کران روشن نماید.

راجع به خبر جعلی به نقل از آقای اولمرت نزرکه جام جم به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی نقل کرده، در همین مجموعه، ضمن «درد دل با آقای ولایتی»، مطالبی گفته شد. اما خالی از لطف نیست که پاسخی را نزرکه قبلاً در یکی از سایت های بهائی درباره آن نوشته شده در اینجا تقدیم نمایم.^{۱۲} «اسرائیل: به خاطر بهائیان به ایران حمله نمی کنیم» اصل آن چنین بود:

رژیم صهیونیستی برای توجیه عقب نشینی از تهدید علیه جمهوری اسلامی ایران از فرقه صالحه بهائیت به عنوان ابزار استفاده کرده است.

اولمرت نخست وزیر اسرائیل در جلسه ای که تعدادی از سران فرقه بهائی در آن حضور داشتند ضمن رد شایعه حمله اتمی به ایران ارادت خود را به جامعه بهائی اعلام کرد و به این وسیله به سران بیت العدل اعظم اطمینان داد به خاطر احترام به مقدسات بهائیان در ایران از حمله به این کشور منصرف شده است.

بنا به گزارش یک روزنامه اسرائیلی بهائیان مذکور با دعوت وزارت خارجه اسرائیل در این جلسه حاضر شده بودند و در میان آنها چهره های سرشناس بهائی و یک ایرانی بهائی نیز به چشم می خورد. سالها قبل نیز روحیه ماکسول از سران و رهبران این فرقه گفته بود سرنوشت و آینده اسرائیل و بهائیتگری چون حلقه های یک زنجیر به هم پیوسته است.

بن گوریون از بنیان گذاران رژیم صهیونیستی نیز در نوشته هایش چنین عنوان می کند که از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل بهائیان همواره روابط صمیمانه با دولت اسرائیل داشته اند.

نقد خبر:

این خبر در وهله اول یک خبر کاملاً معمولی مانند هر خبر سیاسی دیگر به نظر می رسد اما کمی تعمق در فحوای خبر بر غیر طبیعی بودن و مغرضانه بودن آن دلالت نموده و اهداف غرض ورزانه به طرز ماهرانه ای در آن گنجانده شده است که اکنون به بررسی و تنقید آن می پردازیم.

در قسمت اول خبر به عقب نشینی اسرائیل از موضع خود مبنی بر تهدید ایران به حمله نظامی اشاره شده است. اما عاقبت این عقب نشینی تعجب بر انگیز است. و آن این که گویا نخست وزیر اسرائیل به خاطر بهائیان از حمله به

از مشاهده ترکیب متناقض این خبر چنین بر می آید که نویسنده آن سعی در مرتبط نمودن جامعه بهائی ایران با دولت اسرائیل دارد، نه صرفاً یک خبر رسانی ساده. مسائل مذکور در خبر به نحو مغرضانه و هدفمند طراحی و تدوین شده اند. البته این کار تازگی ندارد زیرا در سال ۱۳۳۴ نیز فردی بنام فلسفی اقدام به این تحریکات نموده تا بلکه جامعه ایران را بر علیه بهائیان بشوراند و اکنون نیز همین هدف را دنبال می نمایند.

و در خاتمه خود سازندگان این خبر و خبرهای مشابه می دانند که جامعه بهائی چه در ایران و چه در سایر نقاط جهان هرگز در تحریکات سیاسی که چیزی جز دشمنی و کینه ورزی به دنبال ندارد شرکت نمی کنند و اقدام به این گونه تحریکات از کینه عمیق تاریخی آنان به آیین جهانی بهائی سرچشمه می گیرد. آنان تلاش می نمایند که با وابسته نشان دادن بهائیان به اسرائیلی که اکنون به واسطه درگیری با فلسطین مورد نفرت مسلمانان است، اهل بهاء را بی اعتبار و در نزد عامه مردم چهره ای نامطلوب از آن تصویر نمایند. البته اهل حقیقت و عامه مردم آنقدر بیدار شده اند که حق را از ناحق تشخیص دهند.



دیانت بهائی و مسئله اسرائیل

این نوشته پاسخی است به مقالاتی که در سالهای اخیر در رسانه های صوتی، تصویری و نوشتاری ایران (نظیر سلسله گفتارهای آقای عبدالله شهبازی در روزنامه کیهان)، منتشر شده و می شود و در آنها، دیانت بهائی همکار و همراه صهیونیسم و اسرائیل، معرفی می گردد. شینتو، سایت دیدگاه

الف) دیانت بهائی و مسئله اسرائیل

دراواسط قرن نوزدهم میلادی که یکی از تاریکترین دوران حیات کشوریان سپری می شد، دنیفس مقدس، به طور پیاپی، برای نجات ایران بلکه تمامی جهان، قیام نمودند و به فوریت هدف حملات بی امان علمای اسلام و به تبع آن حاکمان وقت و عوام الناس قرار گرفتند. سید علی محمد باب، مؤسس دیانت بابی، در تبریز هدف جوخه آتش قرار گرفت و بهاء الله مؤسس دیانت بهائی، پس از اسارت و مسجونیت در سیاهچال مخوف طهران، به فرمان ناصرالدین شاه از ایران اخراج و به عراق عرب وارد و از آنجا با تدبیر مشترک سلطان ایران و خلیفه عثمانی به استامبول و سپس به عکا تبعید شد و تا آخر حیات، در آنجا بسر برد و از همان جا به ملوک ارض و خلیفه اسلام و ملوک مسیحیه و ناپلئون سوم و شاه ایران و صدراعظم عثمانی و کلای سلطان و مشایخ و مشاهیر زمان، خطابات شدیده صادر و آنان را به اجرای عدل و داد و مراعات حال و حقوق مردم انداز نمود. اما افسوس و صد افسوس که این ظهور جدید در موطن اصلی خود مجهول ماند و به تدریج انواع سوء تعبیرات درباره اعتقادات و اهداف و اعمال پیروان آن رواج یافت.

بهائیان به آفریدگار یکتا ایمان دارند و در اثبات وجود خدا اقامه ادله و براین می کنند، به وجود روح و بقای آن بعد از مرگ معتقدند و با نماز و روزه و نیایش دمسازند و تلاوت ادعیه و مناجات و راز و نیاز با غنی متعال را از فرائض یومیّه خود می شمارند.

بهائیان عضو هیچ حزب و گروه سیاسی نمی شوند و از ترویج و تبلیغ هرگونه خط مشی سیاسی دور می مانند و خود را از قبول و زارت و سفارت و نمایندگی مجالس قانونگذاری و نظایر آن، معذومی دانند، تا آنجا که نیل به چنین مقاماتی می تواند از علانم عدم انتساب اشخاص به دیانت بهائی باشد و البته این، به آن معنا نیست که بهائیان تارک دنیا بوده به زندگی جسمانی و انسانی بی اعتناء و نسبت به مصالح مملکت خود بی تفاوت می باشند. آنان به فدائکاری مأمور بوده خاگ ایران را تقدیس می نمایند و زیارتگاه بهائیان عالم می شمارند. کسانی در صورت امکان از اقصی نقاط دنیا به زیارت آن می شتابند و آرزوی دل و جانیشان این است که این خاگ مینوشان معهورترین ممالک و دارای محترم ترین حکومت گردد. به صریح بیان عبدالههء پسر ارشد و جانشین بهاء الله، همه چیز رامی شود تحمل نمود مگر خیانت به وطن را. حبّ وطن فریضه و وظیفه بهائیان است که از ایمان آنان مایه می گیرد، اما در عین حال افتخار خود را تنها در حبّ وطن نمی دانند بلکه نظر بر اوج داشته، حبّ عالم رایه دل دارند.

دیانت بهائی جزء ادیان مستقلّه محسوب است، اما حقانیت جمیع انبیاء را تصدیق و تمام کتب آسمانی و ادیان الهی را تجلیل و تکریم می نماید. رسول اکرم رادر مقام سید المرسلین می شناسد و به تقدیس می ستاید و از این بابت در بین ادیان جهان تنها دیانتی است که مصدّق دیانت اسلام بوده، قبول حقانیت آن را لازمه اعتقاد به دیانت بهائی می داند و آشنائی با قرآن و تاریخ اسلام را، در مدارس بهائی در سراسر عالم، علی الخصوص در اروپا و آمریکا، جزء مواد اصلی دروس مقرر می دارد.

بهائیان ایران از تهمت مخالفت با اسلام که برخی، مغرضانه به آنان می بندند، سخت شاکیند و آنرا منصفانه نمی دانند. مضمون یکی از دعاهای آنها چنین است، پروردگارا شهادت می دهم به آنچه که انبیاء و اصفیاء توشه هادت

دادند و از تو می خواهم که شفاعت سید رسولان الهی (رسول اکرم) را شامل حال من قرار فرمائی...؛ که نمونه بارزی از اعتقاد بهائیان نسبت به پیامبر اسلام می باشد. در بین آثار بهائی زیارتنامه ای مخصوص سیدالشهداء موجود است^۱ و نیز عبدالههء در اسفار خود به اروپا و آمریکا، شجاعانه، اقدام به معرفی حقیقت اسلام درکنسسه های یهودیان و کلیساهای مسیحیان نمود.^۲ شگفت اینکه گروهی هم دیانت بهائی را مورد سرزنش و عتاب قرار می دهند که چرا از اسلام دفاع می کند و در پاره ای مواقع آن راحتی تنها نقطه ضعف بهائیان می دانند. آنچه مسلم است این است که بهائیان اسلام را بعنوان یک دیانت الهی (همانند دیگر ادیان بزرگ) تأیید و تصدیق می نمایند، اما معتقدند که در جهان امروز تغییراتی کلی حاصل شده که بکارگیری آموزه های جدید و مطابق زمانه را ایجاب می نماید. دیانت بهائی مصدّق دیانت اسلام است؛ اما در تمامی زمینه های اساسی زندگی تعالیم و احکام مختص خود را دارد و برای حلّ معضلات مختلف جهان امروز، راهکارهای کاملاً جدید و کارآمدی در اختیار دارد که در مورد بسیاری از آنها، دیانت اسلام اصولاً نظریه ای مطرح نکرده است.

به تبع تهمت مخالفت و ضدیت با اسلام، در طی سالیان گذشته تلاش وسیعی صورت گرفته تا بهائیان را به نحوی از انحاء، با دولت اسرائیل همکار و همدست نشان دهند تا به لطف آن، بتوانند آنان را صهیونیست بخوانند. اتهامات وارده در این زمینه بسیار است که ذیلاً به اختصار چند مورد از آنها را بررسی می کنیم:

۱. بهائیان با دولت اسرائیل ارتباطات سیاسی دارند
ظاهراً مبنای این اتهام استقرار مرکز اداری دیانت بهائی در کشور اسرائیل می باشد. همان طور که قبلاً ذکر شد، تبعید بهاء الله به عکا نه به میل ایشان، که به حکم سلاطین جابر زمان صورت پذیرفت. عکا و حیفا دو مرکز مهمّ بهائیان، در آن زمان در حوزه خلافت اسلامی عثمانی قرار داشت و ۵۶ سال بعد از درگذشت بهاء الله و ۲۷ سال پس از وفات عبدالههء، در محدوده کشوری تازه تأسیس به نام اسرائیل، واقع گردید. این سرزمین از قدیم الاّیام مورد تقدیس پیروان ادیان مختلف بوده است، محلّ معبد مقدس یهودیان و مکان تولّد و بعثت و عروج عیسی مسیح و مقرّ قبله اول اسلام و مسیر معراج رسول اکرم واقع شده. لهدذا مورد توجه یهودیان، مسیحیان و مسلمانان می باشد. علت توجه بهائیان به آن دیار نیز این است که مدفن باب و بهاء الله و عبدالههء در آنجا قرار دارد و این نه به میل خود ایشان و به زعم عده ای، طبق یک نقشه حساب شده بوده، بلکه به حکم اجبار و به اراده دولت ایران و به دستور خلافت عثمانی، متجاوزاً از ۸۰ سال قبل از تشکیل دولت اسرائیل، صورت پذیرفته است.

اگر این امر دلیل بر ارتباط سیاسی بهائیان با دولت اسرائیل می باشد، چگونه ارتباط مسیحیان یا مسلمانان را با دولت اسرائیل می توان انکار نمود؟ نجف اشرف مدفن امیرالمؤمنین است و شیعیان جهان به آن توجه دارند و شهر مدینه محلّ دفن رسول اکرم است و به این واسطه در نزد اهل اسلام از جمیع اقطار عالم، مقدس می باشد، اما این امر به معنای ارتباط شیعیان با حکومت عراق یا عربستان نیست. هم چنین ارسال خیرات و وجوه نقدی و غیرنقدی مسلمین برای مراقبت و تعمیرات این اماکن متبرکه را نباید به عنوان کمک به حکومت عراق یا عربستان به حساب آورد. بهائیان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. از این گذشته ممکن نیست مؤسسه اداری و روحانی یک جامعه در کشوری واقع شود، اما برای حفظ حقوق مادی و معنوی خود با مقامات آن کشور مرتبط نشود. یک فرد مسلمان شیعه، مادامی که در کشور خود ساکن است و نیازی به ارتباط با مقامات عربستان یا عراق یا سوریه ندارد می تواند از آنها متنفر و بیزار باشد، اما چون قصد زیارت کریلا یا مکه را نماید، خواه ناخواه، مستقیم یا با واسطه، باید با مقامات رسمی آن دولتها ارتباط برقرار کند و بدیهی است این ارتباط امری مرموز و غیر عادی تلقی نمی گردد.

۲. دولت اسرائیل از اماکن مذهبی بهائیان مالیات نمی گیرد و برای ورود مصالح ساختمانی آنان گمرک اخذ نمی کند.



در تمام نقاط دنیا اماکن رسمی مذهبی از پرداخت رسومات دولتی معاف هستند و این لطفی نیست که دولت اسرائیل بطور خاص، درباره بهائیان انجام داده باشد، که عیناً در باره اماکن مقدسه مسلمانان و مسیحیان نیز وضع بر همین منوال است.

۳. پیشگویی عبدالبهاء درباره عزت یهود.

در کتب بهائیان از عبدالبهاء نقل شده است که: «اینجا فلسطین است، اراضی مقدسه است، عن قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود، تمام این اراضی بایر، آباد و دایرخواهد شد... تمام پراکنندگان یهود جمع می شوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد.»
واضح است که پیشگویی ایشان در مورد تجمع قوم یهود در اراضی مقدسه، به معنی دخالت ایشان در تحقق آن نیست. همه مامی دانیم که فردا خورشید طلوع می کند آیا این بدان معنی است که در آن نقشی داریم؟ رسول اکرم به کرات پیشگویی هائی فرمودند، از جمله شکست لشکر روم از ایرانیان و غلبه مجدد آنها. آیا ارتباط سیاسی خاصی بین ایشان و کشور روم برقرار بوده است؟ بهاء الله هم به صراحت سقوط ناپلئون و خلیفه عثمانی و وزیرایش و بسیاری وقایع مهمه دیگر را از قبل پیش بینی فرمود که اگر جای تحسین و تمجید نداشته باشد (که البته دارد)، حداقل محلی برای بدگمانی و سوء ظن نیز باقی نمی گذارد. از این ها گذشته، عبدالبهاء عین همین پیشگویی را در مورد ایران هم بیان کرده است آنجا که می گوید: «مستقبل (آینده) ایران در نهایت شکوه و عظمت است... حکومت ایران محترم ترین حکومت عالم می شود.»

ب) اتهام شرکت بهائیان در تحقق دولت یهود در فلسطین

به کیفیت استقرار دیانت بهائی در اسرائیل قبلاً اشاره شد. در سال ۱۹۴۷ تشکیل دولت اسرائیل، زیر نظر سازمان ملل متحد و توسط کمیسیون مخصوصی آخرین مراحل خود را می گذراند. شوفی ربائی، جانشین عبدالبهاء که در آن زمان تنها مرجع رسمی امور دیانت بهائی در عالم بود نامه ای رسمی خطاب به رئیس کمیسیون مربوطه فرستاد که گویای نظریات رسمی دیانت بهائی درباره تحولات فلسطین بود.^۳ در این نامه آمده است که موقعیت بهائیان در فلسطین منحصر بفرستادن، زیرا گرچه اورشلیم مرکز روحانی عالم مسیحیت هم هست، اما مرکز اداری کلیسای روم یا دیگر شعب دیانت عیسوی نیست و نیز اگرچه این شهر محل استقرار یکی از مقدس ترین مقامات اسلامی می باشد، اما اعتبار متبرکه دیانت اسلام و محل انجام دادن فرائض مهم مذهبی آن، نه در اورشلیم بلکه در کشور عربستان واقع است، نیز درست است که بقایای معبد مقدس یهودیان در اورشلیم قرار دارد و در گذشته حول آن، مؤسسات مذهبی و اداری آنان قرار داشته و از این جهت قابل قیاس با دیانت بهائی می باشد، اما خاك فلسطین نه تنها مدفن سه شخصیت اصلی مذهبی دیانت بهائی و محل توجه و زیارت بهائیان جهان است، بلکه مقر دائمی نظم اداری این دیانت نیز می باشد، لذا تعلق خاطر و حقوق بهائیان به این منطقه از جهان، نسبت به دیگر ادیان، به مراتب بیشتر است.

ایشان در ادامه این سند مهم ذکر می کنند که مقصد و مرام بهائیان، استقرار صلح عمومی در جهان و بسط عدالت در جمیع شئون جامعه انسانی از جمله در امور سیاسی است. بهائیان نسبت به هیچ يك از دو گروه یهودیان و مسلمانان تعصبی ندارند و بسیار مایل بل مشتاقند که در جهت منافع مشترك خود آنها و نیز صرفه و صلاح کشورهای شان، میان آنها صلح و آشتی برقرار گردد. اما در تصمیماتی که نسبت به آینده فلسطین اتخاذ می شود، مطلبی که برای بهائیان اهمیت دارد این است که هر شخصی حکومت حیفا و عکا را بدست می گیرد، به این نکته واقف باشد که مرکز اداری و روحانی دیانت جهانی بهائی در این منطقه قرار دارد و لازم است استقلال آن و اختیار

اداره امور بین المللی آن به وسیله این مرکز و همچنین حق بهائیان عموم کشورها در مسافرت به این منطقه برای زیارت اماکن متبرکه خود، با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمانان و مسیحیان برای زیارت بیت المقدس دارند، رسماً شناخته و برای همیشه محافظت و رعایت گردد.

مندرجات نامه فوق که بطور رسمی از طرف مرجع قانونی دیانت بهائی به مرجع رسمی رسیدگی به امور فلسطین، در حساس ترین زمان برای تشکیل دولت اسرائیل، تحویل گردید بخوبی بیان گرموضع دیانت بهائی در مورد فلسطین می باشد و هیچ نوع جانب داری از دولت اسرائیل و یهودیان یا ضدیت با مسلمانان ازان استنتاج نمی شود. از این گذشته، تعداد قلیل بهائیان در آن زمان، فاقد هر نوع توانائی سیاسی، اقتصادی، و تکنولوژیک بودند که به پشتوانه آنها بتوانند به اینگونه امور عظیمه، یعنی دخالت در تشکیل يك دولت مبادرت ورزند و بدیهی است جامعه ای فاقد چنین امکانات، چندان به کار قدرتهای بزرگ نمی آید مضاف بر آن، بهائیان از لحاظ اعتقادی نیز از اقدام به این امور، بلکه حتی تفکر راجع به آن، منع شده اند و انگیزه ای برای آن ندارند. اما کسانی که این نوع اتهامات را علیه دیانت بهائی مطرح می کنند اغلب به ارائه اسناد و شواهدی ضعیف که فاقد ارزش علمی است، مبادرت می ورزند مانند مورد زیر که شخصی در یکی از روزنامه های رسمی ایران مطرح کرده است:

بهائیان در تحقق استراتژی تأسیس دولت یهود در فلسطین که از دهه های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ میلادی آغاز شده، بطور جدی مشارکت کردند و این تعلق در اسناد ایشان بازتاب یافت.^۴

این نفوس، به عنوان سندی برای اثبات این اتهام عظیم، این امر را کافی می دانند که مستروچلد تصویری از عبدالبهاء کشیده و از ایشان خواسته است که چند کلمه در زیر آن نقاشی، به رسم یادبود بنویسند؛ کاری که در واقع به معنای امضای زیر نقاشی مربوطه بوده است. حال چگونه می توان امضاء ذیل يك نقاشی یادگاری را دلیل کافی بر مشارکت جدی در طرح استقرار دولت یهود در فلسطین دانست؟ آنهم در حالی که عبدالبهاء از لحاظ علم و اخلاق و احاطه به متون مقدسه یهودیان و مسیحیان و مسلمانان زبانزد همه بودند. از جمله ادوارد براون مستشرق شهیر انگلیسی با آنکه نسبت به دیانت بهائی نظر مساعدی نداشت، معذالک، از روی انصاف، در مورد عبدالبهاء می گوید: «احدی از نفوس که ایشان را دیده اند نمی تواند در مورد عظمت و قدرت این شخص ادنی تردیدی به خود راه دهد.»

چنین ارزیابی از شخصیت ایشان، مورد نظرسنجاری از معاصران شرقی و غربی، از قبیل محمد عبده، پروفیسور وامبری و پروفیسور فورل نیز می باشد و در مراسم تشییع جنازه ایشان، شخصیت های مهم سه دیانت (اسلام، مسیحیت و یهود)، حاکم فلسطین، دولتمردان، سران جوامع اسلامی، روحانیون کلیساهای کاتولیک رومی، ارتدکس، یونانی و انگلیسی، خاخامهای جوامع یهودی، مشاهیر فلسطین و جمع زیادی از مردم عادی و فقرا عکا و حیفا که همواره از محبت های انسان دوستانه ایشان برخوردار بودند، شرکت داشتند و سخنان مفتی حیفا و اسقف کلیسای ارتدکس یونانی و علمای اسلام و دیگر نویسندگان، همراه با شرح مختصر حیات ایشان، در روزنامه های معتبر زمان چاپ شد. بنابراین، اینکه از چنین شخصیت عظیم مذهبی و علمی و فرهنگی تصویری فراهم آید و از ایشان خواسته شود به رسم یادگار، زیر آن چند کلمه بنویسند، امر غریب و دور از ذهنی نیست.

در پیرامون پاره ای از اتهامات بر دیانت بهائی

رَدِّیه نویسان علیه دین بهائی دائماً ایرادات تکراری نشر می دهند. یکی از آنها سایت رهپویان وصال است که ایراداتی شبیه آیام جام جم دارد. مقاله زیر پاسخ به پاره ای از اتهامات تکراری آن سایت است که جواب آیام نیز محسوب می گردد.

ه. مهرپرور، سایت نقطه نظر

کنند و از تماشای درختان و گل‌های متنوع و محیط آرام و روحانی آن لذت می برند.

در نیم قرن گذشته به تدریج بهائیان به بنای مراکز اداری و روحانی بهائی در دامنه کوه کرمل اقدام کردند و ضمناً باغهای حول آن ابنیه را به زیباترین وجه توسعه دادند بطوری که بعضی رسانه ها آن اماکن و باغها را یکی از عجایب ۸ گانه (پس از عجایب ۷ گانه تاریخی) قلمداد کرده اند. در هنگام افتتاح رسمی آن در سال ۲۰۰۱ با حضور نمایندگان بهائیان از بیش از یکصد کشور جهان که نمودار گسترش این دیانت در سراسر عالم بود موسیقی دان شهیر بهائی لاسه تورسن (از نروژ) و یکی دیگر از هنرمندان از آسیای مرکزی سمفونی مخصوصی را برای اولین بار رهبری کردند و هنرمندان بهائی دیگر من جمله ویولنیست شهیر بیژن خادم میثاق از اطریش و خوانندگان بهائی از کانادا و کشورهای دیگر برنامه های هنری اجرا کردند که بطور مستقیم توسط تلویزیون در سراسر جهان پخش شد. دو آرشیتکت برجسته بهائی ایرانی حسین امانت و فریبرز صهبا در طرح ابنیه و باغهای زیبای کرمل نقش فعالی داشتند و از عهده این کار بخوبی برآمدند.

متأسفانه سایت راهپویان باز با نادیده گرفتن حقائق تاریخی که شمه ای از آن بیان شد استقرار مراکز اداری و روحانی بهائی را در کوه کرمل و عگا واقع در «فلسطین اشغالی» و «رژیم صهیونیستی» نمودار پیوند بهائیت و اسرائیل جلوه می دهند. هر ناظر هوشمندی به آسانی این نکته را درک می کند که در سال ۱۸۶۸ هنگام تبعید حضرت بهاءالله نه دولت اسرائیل بود و نه صهیونیسم بوجود آمده بود، آن قسمت از فلسطین بخشی از مستملکات عثمانی و محل اقامت اعراب و دروز بود و هنوز هم هزاران عرب مسلمان و دروز و مسیحی در آن مناطق زندگی می کنند. این دو پادشاه و سلطان اسلام پناه بود که بزعم خود رهبر بهائیان را برای اضمحلال و محوآیین و مؤمنین آن به آن نقطه تبعید و نفی بلد کرده بود.

و اما ساخت «این مجموعه عظیم» فقط و فقط با همت بهائیان جهان و اعانت صدها هزار بهائی از آفریقائی تا استرالیائی، ژاپنی، هندی، ایرانی، اروپائی و آمریکائی میسر و عملی شد و بهائیان دیناری برای ساختمان آن از هیچ منبع و مقامی نپذیرفتند و چه بسا با فداکاری و ایثار بی نظیر از مصارف غیر ضروری شخصی گذشتند و آنرا صرف این طرح عظیم کردند - هر کس که با اصول تعالیم بهائی آشنا است بخوبی می داند که جامعه بهائی هیچ کمک مادی و اعانه و هدیه ای را خارج از حلقه مؤمنین و پیروانش قبول نمی کند.

و اما اینکه موسیقی افتتاح آن مقامات با همراه ارکستر سمفونیک حیفا بوده و آنرا بصورت آتھامی متوجه برگزارکنندگان مراسم مزبور تلقی کرده اند در نزد صاحبان اندیشه و فرهنگ مردود و بی پایه است. چنانچه ذکر شد مصنف یا composer سمفونی، بهائی نروژی لاسه تورسن بوده که در بسیاری از کشورها من جمله لهستان و فرانسه موسیقی وی را اجرا می کنند و همین ماههای اخیر (فوریه-مارس ۲۰۰۶) در پاریس و لندن ارکستر سمفونیک شهرهای فوق با حضور خود او ساخته های او را نواختند و از وی تقدیر و استقبال فراوان کردند. حال چه اشکال دارد که در حیفا هم هنرمندان و نوازندگان ارکستر تحت هدایت وی اجرا برنامه نمایند؟

و اما شرکت کمیسر عالی فلسطین سر هربرت ساموئل در مراسم تدفین حضرت عبدالبهاء (که تحریفاً و مغرضانه، نویسنده سایت او را «سومین خدا و پیامبر بهائیان» نامیده امری عجیب نیست زیرا صرفنظر از مقام عظیم روحانی حضرت عبدالبهاء بعنوان رهبر جامعه بهائی، ایشان محبوبیت بی نظیری در فلسطین بین همه طبقات و اقوام از اعراب مسلمان و مسیحی و دروز و یهودی داشتند و زعماء و مشایخ مسلمین و مسیحیان خطابه های بسیاری در رثای ایشان قرائت کردند - خدمات نوع دوستانه معظم له در ایام جنگ اول و قحطی متعاقب آن چنان بود که جلب محبت و اخلاص هزاران نفر از اهالی آن دیار را کرده بود. حال اگر هربرت ساموئل معتقد به دیانت کلیمی بود ارتباطی با مسأله تشییع جنازه نداشته و انتصاب او به آن مقام مربوط به دولت انگلیس است و از این بابت ایراد و انتقادی به بهائیان نمی توان گرفت.

خوانندگان عزیز، همان گونه که مقلعید زادگاه آیین بهائی کشور ایران است و لذا بهائیان آن را کشور مقدس ایران خطاب می کنند. حضرت باب و حضرت بهاءالله زاده این مرز و بوم هستند، گر چه حضرت باب به فتوی علمای عظام و امرای دولت در میدان تبریز تیرباران شد و هزاران پیروان جان نثارش در همان کشور به شهادت رسیدند و حضرت بهاءالله را بدستور حکومت ایران تبعید به عراق عرب کردند معهذا این رابطه و پیوند معنوی بهائیان با ایران همچنان برقرار و ناگسستگی است.

هر که تاریخ این آیین را خوانده می داند که حضرت بهاءالله شارع دیانت بهائی را نه یک بار بلکه چهار بار بنا باراده دو پادشاه مستبد ممالک اسلامی یعنی ناصرالدین شاه و سلطان عبدالعزیز نفی بلد کردند:

از طهران به بغداد، از بغداد به استامبول، از آنجا به ادرنه و بالاخره به قلعه نظامی در شهر عگا در شمال فلسطین (در سال ۱۸۶۸) که در آن زمان قسمتی از امپراطوری عثمانی بشمار میآمد و والی شام سرپرست و فرماندار آن دیار بود. و اما چرا عگا را برای حبس و زندان بهاءالله انتخاب کردند داستانش مفصل است و مجمل آن اینست که عگا گرچه شهری قدیمی و تاریخی است و در احادیث اسلامی هم از آن مکرر یاد شده «طوبی لمن زار عگا، طوبی لمن زار زائر عگا... الخ» (خوشا بحال آنکه عگا را زیارت کند و خوشا بحال کسی که زائر عگا را زیارت کند) ولی در آن زمان از حیث بدی آب و هوا و دوری از مرکز سلطنت و خلافت چنان بود که محکومین سیاسی و دینی را برای اینکه بزودی محو و فراموش شوند به قلعه نظامی آن محل تحت مراقبت شدید مأمورین می فرستادند تا بالکل از صفحه روزگار ناپدید شوند و یاران و هواداران آنان بهیچ وجه امکان ارتباط و ملاقات با آنان را پیدا نکنند. حضرت بهاءالله از ۱۸۶۸ تا پایان حیات ۱۸۹۲ در آن دیار زندانی و تحت نظر بوده و در همانجا به جهان باقی شتافت. پیروان مخلص و ثابت قدم او یعنی بهائیان با تحمل رنج و تضییفات شدید و گاهی طی ۳-۴ ماه پیاده خود را به عگا می رساندند و بعضی به زیارت مولای خود نائل می شدند. اکنون ضریح یا مزار حضرت بهاءالله که در خارج عگا است زیارتگاه بهائیان جهان است.

از طرف دیگر جسد مطهر حضرت باب پس از شهادت ایشان در تبریز در مدت ۵۰ سال توسط پیروان ایشان مخفیاً در نقاط مختلف، از تکاپا و مساجد و منازل خصوصی محفوظ و از تطاول و اهانت دشمنان و مخالفین که حتی حاضر به قبول دفن آن نبودند در امان ماند و سرانجام بدستور حضرت عبدالبهاء رهبر جامعه بهائی به ارض اقدس یعنی فلسطین منتقل شد (۱۸۹۸) و پس از آزادی زندانیان دولت عثمانی (انقلاب جوانان ترک) در سال ۱۹۰۹ در دامنه کوه کرمل پس از قریب ۶۰ سال به خاک سپرده شد. بتدریج در سالهای بعد مزار و مرقد حضرت باب به صورت شایسته بنا گردید و در اطراف آن باغهای پرطراوت و زیبایی ایجاد شد. این دو مکان یعنی مزار حضرت بهاءالله و حضرت باب در عگا و حیفا زیارتگاه بهائیان جهان است و علاوه بر این هزاران گردشگر و سیاح از ممالک مختلف و اقوام متفاوت از آن دیدن می

مختصر اینکه استقرار دولت اسرائیل که در حال حاضر اماکن مقدسه بهائی در شمال آن واقع است دلالت بر «پیوند بهائیت و اسرائیل» چنانکه نویسنده سایت القاء می کند نتواند بود. مگر نه اینست که بسیاری از اماکن مقدسه ادیان دیگر از مسیحی و اسلام نیز امروزه در محدوده و حیطه همان دولت قرار دارد از آن جمله مسجدالاقصی در بیت المقدس و کلیساهای مهم و زادگاه حضرت مسیح (عیسی بن مریم)؟ آیا به این علت می توان آنان را وابسته به اسرائیل دانست؟

و اما مطلبی درباره گرویدن عده کثیری از یهودیان به آیین بهائی در ایران و در غرب که نویسنده گرامی عنوان کرده است در خور مطالعه و بررسی است. اولاً ایشان از این حقیقت چشم پوشی کرده که لاقلاً ۹۰٪ از پیروان امر بهائی در ایران سابقه اسلامی دارند (منجمله نگارنده این سطور) و کماکان به رسول اکرم ایمان داشته و ائمه اطهار را گرامی می دارند. ثانیاً این یک واقعیت است که دیانت بهائی بواسطه عقاید و تعالیم اجتماعی و روحانی عمومی و جهان شمولش گروه کثیری از پیروان سایر ادیان از زرتشتی، مسیحی و کلیبی و صابئین را در ایران بخود جذب کرده و اکنون به این آیین جهانی ایمان آورده اند. البته در خارج از ایران هزاران هندو و بودائی و فرق مختلف مسیحی و پیروان مذاهب بومی نیز به جامعه بهائی پیوسته اند بنحوی که اکنون جامعه جهانی بهائی شبیه رنگین کمانی از مردم و اقوام مختلف است که پیشینه مذهبی متفاوت و گوناگون داشته ولی حال به صورت یک مجموعه متحد و هماهنگ در آمده اند و مصداق بیان حضرت بهاءالله «همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» را مجسم نموده اند.

در ایران نخستین یهودی که به آیین بهائی ایمان آورد طبیب مخصوص دربار بود (حکیم مسیح) که در سفر عتبات شاه در بغداد بیدار جناب قره العین - طاهره نائل و مجذوب فصاحت و کمالات و فضائل آن شیرین از پیشگامان نهضت باری شده بود و بعدها در طهران هنگامی که همه پزشکان مسلمان از معاینه یک پدر و فرزند بهائی زندانی در سیاه جال مخوف آن شهر بواسطه «کافر» بودن ایشان بر خلاف جوانمردی و قانون پزشکی، امتناع ورزیدند هم او بود که به معالجه آنان پرداخت و در ضمن ملاقاتها به تدریج به حقانیت آیین جدید پی برد و قلباً ایمان آورد. خانواده آن حکیم انسان دوست بعدها از بهائیان ثابت قدم و فعال و هر یک در رشته علمی تخصص یافتند که از آن جمله پروفیسور منوچهر حکیم استاد کرسی تشریح کالبدشناسی، دانشگاه طهران است که صدها دانشجوی طبی را در آموزش پزشکی راهنما بود و ضمناً هر روز در مطب خود به درمان بیماران از هر فرقه و مذهبی با نهایت محبت می پرداخت تا کمی پس از انقلاب اسلامی به پادشاه آن خدمات طولانی توسط بنیادگرایان متعصب در مطب خود ترور شد. از دیگر بهائیان از تبار کلیمیان دانشمند و نویسنده بنام حاج مهدی ارجمند همدانی است که عده زیادی از یهودیان آن شهر توسط وی از حقیقت دیانت بهائی آگاهی یافتند و هم او بود که با شجاعت و فصاحت کلام در یک بحث طولانی و یا مناظره با مبلغ پروتستان آمریکائی دکتر هلمز که برای تبلیغ اهالی از آمریکا به همدان آمده بود بخوبی توانست نه تنها حقانیت دین بهائی را به اثبات برساند بلکه مقام شامخ سائر انبیاء من جمله نبی اکرم را تبیین و تشریح نماید. حال آیا از این خدمت بالاتر که فردی با سابقه یهودیت توسط آیین بهائی به حقانیت حضرت عیسی و رسول اکرم (که سابقاً آنان را انبیاء کذب می دانست) ایمان آورد و آن را به سائرین با ادله و براهین محکم به ثبوت رساند؟

نویسنده سایت فوق الذکر با تحریف و واقعیت می نویسد که در اولین بیت العدل اعظم فقط یک ایرانی و آنهم یک یهودی بنام (دکتر) لطف الله حکیم عضویت داشته که در این مطلب ۲ اشتباه فاحش دیده می شود. اول آنکه در نخستین بیت العدل اعظم سه عضو (و نه یک عضو) ایرانی توسط نمایندگان ۵۶ محفل ملی جهان انتخاب شدند. دوم: فرد مذکور در سایت یعنی دکتر لطف الله حکیم نسل دوم بهائی بوده و نه یهودی و چنانکه قبلاً اشاره شد خاندان حکیم گرچه از تبار یهودی بودند ولی پس از ایمان رئیس خاندانشان حکیم مسیح همه خود را بهائی می دانند نه کلیبی. جامعه بهائی از اینکه جمعی از هموطنان کلیبی در ایران و عده ای در ممالک دیگر دیانت بهائی

را پذیرفته و آنرا تحقق نبوات کتاب مقدس خود محسوب داشته اند مفتخر و شادمان است کما اینکه مسلمانان هم در دوره قاجار «تشریف بعضی از یهودیان مشهد را به دین اسلام» با سلام و صلوات اعلام داشتند و آنها را «جدیدبها م می نامیدند که داستانش مفصل و خارج از حوصله این گفتار است. اما نکته اساسی مطلب دیگری است و آن اینکه چون دیانت بهائی به وحدت عالم انسانی معتقد است در مورد انتخاب بیت العدل اعظم که یک مؤسسه جهانی است به سابقه وطن یا نژاد یا هر چیز دیگری که انسانها را طبقه بندی کند و یا آنها را بر دیگری ترجیح دهد معتقد نیست زیرا خلاف اصول تعالیم بهائی است.

عجبا در ادوار گذشته یهودیان دانشمند و بنامی چون موسی بن میمون طبیب خلفای آندلس و جابر بن حیان شیمیدان شهیر در قلمرو اسلام صاحب ارج و احترام خاصی بودند و کسی آنها را بواسطه یهودی بودن متهم نمی کرد. اما در این قرن بیست و یکم - عصر روشنگرانی و تسامح هر که سابقه یهودی دارد یعنی خود یا اجدادش از آن قوم بوده اند برجسب اتهام به او زده می شود خواه استاد دانشگاه باشد و با آرشیوتک (مهندس) و طبیب و متفکر. جای تأسف است که نویسنده سایت راهپویان از تاریخ این یک قرن اخیر که بواسطه اشاعه اندیشه آنتی سمیتسم Anti-Semitism دچار فجاج رقت باری شده پند نگرفته و همچنان کینه و تعصب کهنه مذهبی را در مورد پیروان کلیبی نژاد دین بهائی بوضوح نشان می دهد. این فلسفه و اندیشه دیگر در بین اهل دانش و معرفت مردود و غیر قابل توجیه است و حال آنکه یک قرن پیش یک افسر فرانسوی را بنام دریفوس تنها بواسطه سابقه کلیبی بودنش متهم و محکوم کردند که البته با مقاومت و مخالفت اهل علم و روشنفکران مواجه شد و بعدها اسباب سرافکنندگی دولت فرانسه شد. در آلمان هیتلری نیز دانشمندی چون آلبرت اینشتین را بجرم یهودی بودن تحقیر و تکفیر نمودند و او مجبور به جلائی وطن شد.

باری سایت راهپویان با آوردن سه گزارش مجعول از مأمورین ساواک (بدون ارائه اصل آن گزارشها) می کوشد «پیوند» این فرقه (یعنی بهائی) را با زر سالاری یهود و صهیونیسم نشان دهد. عبارات این گزارشها چندان معشوش و نامربوط است که هر خواننده با یک نظر اجمالی به ساختگی بودن آن پی می برد. عباراتی چون «پس از قرائت مناجات شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب لوح احمد و ایقان... الخ» می رساند که نویسنده لوح احمد را کتابی می داند که صفحاتی از آن خوانده شده و حال آنکه لوح احمد کتاب نیست بلکه لوحی است که آن را در یک یا دو صفحه می توان رونویسی کرد. یا در گزارش - ب ساواک از محفل شماره ۴ بهائیان، همه می دانند که بهائیان در هر شهر تنها یک محفل را برای یکسال انتخاب می کنند و محافل متعددی در کار نیست که نماینده مزبور در محفل شماره ۴ آن شرکت کرده باشد و قس علی هذا از ادعاهای عجیب و غریب همچون داشتن آسمان خراشهای طهران، شیراز و اصفهان (خدا می داند که در سال ۱۳۵۰ اصولاً در آن شهرها آسمان خراشی وجود داشته باشد).

در پایان گفتار یک بار دیگر تکرار می کنم که پیوند بهائیان با کشور مقدس ایران که زادگاه این آیین است محکم و ناگسستنی است. قبل از انقلاب صدها بهائی از شرق و غرب برای زیارت اماکن متبرکه بهائی به ایران سفر می کردند. با سائر کشورها بهائیان رابطه خاصی ندارند جز آنکه در هر کشوری که زیست می کنند در نهایت امانت و صداقت با آن رفتار می کنند. در ارض اقدس (اسرائیل) هم که مرکز اداری و روحانی بهائی در دامنه کرمل واقع است جمع محدودی برای نگاهداری و حفظ مقامات مقدسه خود و وظائف اداری زندگی می کنند و در طی یک قرن و اندی اقامت، پیوند بهائیان در آن منطقه با همه اقوام از عرب مسلمان، دروز و مسیحی و یهودی در کمال مسامحت و دوستی بوده و خواهد بود.

درد دل باجناب دکتر ولایتی

حامد

درصص ۳۲-۳۳ ایام، مصاحبه ای عجیب با سؤالاتی جهت دار که بعضاً دارای متنی طولانی نیز هست، با جناب دکتر ولایتی وجود دارد که پاسخ مطالب آن در دیگر مقالات این مجموعه، از جمله مقاله «دین است و فرقه نیست» آمده است. اما چون معتقد به حرمت دولت و مقامات مربوطه آن هستیم، باید در اینجا مطلبی را نیز اشاره نمایم و از جام جمیان و جناب دکتر تقاضا کنیم در آن تفکر فرمایند.

مطلب مزبور، اظهار تعجب از این است که، صرف نظر از جام جمیان که حال و روز آکاذیب و افتراات و بهائی سبزیستان معلوم شده است، چرا مقام مهم و محترمی همچون جناب دکتر ولایتی که خود وزیر امور خارجه این آب و خاک و مشاور رهبر معظم انقلاب در حوزه بین الملل و عضو حقیقی شورای عالی انقلاب فرهنگی و عضو مجمع تشخیص مصلحت نیز بوده و هستند! و نظریه این مقامات، به حساسیت های صحت و سقم اخبار داخلی و بخصوص بین المللی آگاهی دارند! خبرمقبول از جناب اولمرت را مبنی بر «عدم حمله به ایران به خاطر بهائیان» موثق دانسته اند؟ پرسشگر جام جم مأخذ خبرمزبور را این گونه برای آقای ولایتی توضیح می دهد: «اخیراً هم می دانید آن گونه که در جراید منتشر شد جناب اولمرت (نخست وزیر اسرائیل) از اینها دفاع کرد و با این کار، عملاً بستگی اینها را به اسرائیل ثابت کرد...» مأخذ پرسشگر جام جم، روزنامه جمهوری اسلامی، سال ۲۸، شماره ۷۹۶۲، چهارشنبه ۲۰ دی ۱۳۸۵، ص ۲ است. جمهوری اسلامی نیز مدعی است خبرمزبوره نقل از «یک روزنامه اسرائیلی» است. کدام روزنامه؟ نمی گوید!

برجام جمیان و بعضی روزنامه نگاران حرجی نیست، اما آقای ولایتی که به خاطر حساسیت های شغلی خود می داند باید به اخبار موثق توجه فرمایند، چرا بدون این توجه، در پاسخ پرسشگر پس از تعریف از موشه دیان در مقایسه با اولمرت، چنین می گویند: «اما به هرحال موشه دیان ظاهراً جنگ را برد و لذا اگر او، این منت را سر بهائیان می گذاشت، می گفتیم هر چند خبیث است، اما بالاخره یک جسارت و توانائی ای دارد. اما این جناب اولمرت، هم نزد مسلمانان منفور است و هم به اعتراف خود صهیونیست ها، بی عرضه است. یعنی درین مردم خودش هم محلی از اعراب ندارد. آن وقت چنین آدم بدنام و آلوده ای می آید از بهائیان دفاع می کند. اگر آنها عقل داشته باشند باید اعلام بکنند: بابا، اولمرت بیخودی دارد این کار را می کند، ما او را قبول نداریم، چون حمایت چنین کسی، کردیت (اعتبار) نیست، ضد کردیت است.»

صرف نظر از باطل بودن خبرمزبور و صرف نظر از بی ربط بودن مربوط ساختن جنگ ۳۳ روزه اسرائیل با حزب الله به بهائیان، که در مقاله ای دیگر در همین مجموعه درباره آن مطالبی ذکر شد، باید گله ای برادرانه نیز تقدیم سیاست مدار معروف این مرز و بوم نمایم که چطور درباره هموطنان بهائی ایرانی خود که تبعه این آب و خاکند و ایشان باید حرمتشان را به خصوص به عنوان یک سیاستمدار در ایران و جهان رعایت فرمایند، می گویند که «اگر آنها عقل داشته باشند!» البته ایشان قبلاً نیز در مصاحبه مذکور در یادداشت شماره ۱ همین مقال، چنین گفته بودند: «حجتیه را هم دیدم و فهمیدم آن چیزی نیست که من می خواهم چون بعضی از اشخاص را می دیدم که همه همشآن این است که ۲ تا بهایی را مسلمان کنند تا ۲ نفر به جمعیت مسلمانان اضافه شود. در صورتی که وقتی که کشور در کام صهیونیست ها و یهودی ها و بهایی ها و آمریکا و شاه بود و سر و ته مملکت اسلامی را می خوردند ما باید به فکر این باشیم که ۴ تا آدم کور و کچل بهایی را مسلمان کنیم» به هرحال اول باید صحت خبر فوق مشخص گردد، آن گاه جناب ولایتی توقع داشته باشند بهائیان عقل خود را نشان دهند و اظهار نظر لازم را بنمایند.

جناب دکتر عزیز، همان طور که در دیگر مقالات این مجموعه به استحضار ملت عزیز ایران رسانده شد، ایرانیان تنها گروهی هستند که به غیر از خود مسلمانان عزیز، اسلام را آیینی ربّانی و برحقّ می دانند، و نه تنها سبب تفرقه مسلمین و ذلت ایران عزیز نیستند، بلکه سبب عزت و حرمت حقیقت اسلام عزیز و وطن با شکوهشان در سراسر عالم می باشند. و این همه راز مولای محبوب و بی همتایشان آموخته اند که علی رغم همه مظلومی که نصیبشان شد، ابداً دست به خیانت نیالودند و به شهادت حتی دشمنان شان سبب عزت ایران بوده هستند. اجازه دهید از صدها مورد شاهد در این مورد، شهادتی را که از اسلاف شما در وزارت امور خارجه، سفیر وقت ایران در استانبول در زمان حضرت بهاء الله داده، تقدیم نمایم و شما را به خداوند عظیم سپارد.

در همان کتاب کشف الغطاء مورد اشاره جام جمیان در صفحه ۶۴ ایام، چنین آمده است: «حضرت بهاء الله از معاونت سلاطین روی زمین اظهار استغناء می فرمود... کما اینکه این کلمه از لسان مرحوم حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله وقتی که از اسلامبول به طهران آمد در حضور جمعی از اعیان و ارکان دولت ایران به مرحوم حاجی میرزا رضا قلی اخوی حضرت بهاء الله که به جهت ادای تبریک و تهنیت ورود ایشان رفته بود مشهور و متواتر است. چون بعضی از نفوس او را در مجلس مشیرالدوله به برادری حضرت بهاء الله معرفی کردند آن مرحوم نظر به حکمت و ملاحظه عداوتی که از مشیرالدوله درباره این امر مسبوق بود از این نسبت اظهار تحاشی نمود و به شخص معرف فرمود مگر من پدر نداشتم که مرا به برادر معرفی می نمایند حاجی میرزا حسین خان از این سخن سخت برآشفتم و با نهایت استعجاب گفت جناب امروزه برادر شما را جمعی کثیر به خدایی پذیرفته اند شما وی را به برادری خود قبول نمی نمائید برادر شما شخصی است که در اسلامبول مرا در انتظار امراء و اعیان دولت عثمانی روسفید و سرافراز ساخت زیرا هر کس از شاهزادگان و بزرگان و اعیان ایران که به آنجا می آمدند از بس به درب خانه این وزیر و آن امیر به طلب شهریه و وظیفه می دویدند و ابواب تکدی در پیش آشنا و بیگانه می گشودند امراء آن دولت را گمان چنان شده بود که اهالی ایران قاطباً پست فطرت و گدا طبیعتند تا وقتی که برادر شما را به حکم سلطان به قسطنطنیه احضار کردند، به خانه هیچ یک از امراء و ارکان قدم نگذاشت جز آن که هر کس از وی دیدنی نمود به بازدیدش رفت و این حرکت بر کارگزاران دولت عثمانی مدلل ساخت که در ایران اشخاص بلند منش و مستغنی الطبع نیز وجود دارند.»^۳

وجه تشابه نقاشی خلیل جبران و نقاشی روچیلد

شاید هموطنان عزیز یادشان بیاید که جام جمیان در روزنامه شان، شماره های ۹۳۱ تا ۹۳۳، مورخ ۱۶ تا ۱۹ مرداد ماه ۱۳۸۲، سه مقاله از مورخ رسمی آقای عبدالله شهبازی چاپ کردند. در آن مقالات از جمله استدلال های شاهکار آقای شهبازی مبنی بر وابسته بودن دیانت به خاندان های مافیائی و استعمار و صهیونیسم این بود که روچیلد نامی آلمانی که نقاشی ماهربوده، نقاشی حضرت عبدالهء را کشیده و از ایشان خواسته که آن را امضاء نمایند. جالب آن که جام جمیان دوباره همین شاهکار آقای شهبازی را در ص ۲۹ ایام، ستون چپ، پاراکراف آخر تکرار کرده، آن را دلیل وابستگی آیین بهائی به صهیونیسم دانسته است. در اینجا نمی خواهیم از اوهام برادر عزیزمان آقای شهبازی بگوئیم، چه که آشکارتر از روز است. اما از جام جمیان و مورخ رسمی دوسؤال داریم: ۱- نقاشی روچیلد نقاش، چه جنبه سیاسی ای داشته است؟ ۲- عمل مشابه جبران خلیل جبران لبنانی در کشیدن نقاشی حضرت عبدالهء را به چه تعبیری کنند؟

آیا وقت آن نرسیده که بهائی ستیزان، هرچیز راهمان طور ببینند که واقعا هست. چرا نمی خواهند ببینند که عشق و احترام هزاران نفوس مشهور و غیر مشهور نسبت به آیین بهائی و شخصیت های اصلی اش، به خاطر عظمت و قدرت و نفوذ الهی و معنوی و تعالیم جان بخش آن است و نه به خاطر قدرت ها ی سیاسی دنیوی که کسی به آنها عشق حقیقی نمی ورزد؟ بهائی ستیزان تا کینه و حسد و تعصبات را کنار نگذارند، به حقایق ملکوتی این آیین و تاریخ آن پی نبرند. به این ترتیب آیا وجه تشابه دو نقاشی مزبور، جذبه ملکوتی حضرت عبدالهء نبوده است؟

آنچه در زیر می خوانید، مقاله ای است برگرفته از سایت نیونگاه درباره خلیل جبران و آیین بهائی که مثبت این مدعا است.

جبران خلیل جبران و دیانت بهائی

ولیا م نیری، سایت نیونگاه

ژولیت تامپسن از مؤمنین اولیه بهائی در غرب بود. او از نقاشان برجسته آمریکایی است که از آثارش می توان به پرتره وودرو ویلسن اشاره کرد. سال ها بود که ژولیت به همراه یکی از دوستان هنرمندش (دیزی پامپلی) در خیابان دهم غربی نیویورک شماره ی ۴۸ زندگی می کرد. ژولیت و دیزی خانه خود را به محلی معروف برای گردهم آیی افرادی از نژادها و ادیان مختلف بدل کرده بودند و در این ملاقات ها دیانت بهائی را نیز معرفی می کردند. در آن سوی خیابان کمی آن طرف تر (شماره ی ۵۱) جبران خلیل جبران^۱ به همراه دوستانش زندگی می کرد.

به زودی دوستی نزدیکی بین ژولیت و جبران شکل گرفت. ژولیت می گوید: «خلیل همیشه می گفت که من اولین دوستش در نیویورک بودم. ما دوستان خیلی خیلی خوبی بودیم... او کتاب هایش را در استودیوی آن طرف خیابان می نوشت. آن گاه مرا صدا می کرد و می گفت بیا یک فصل از کتاب را گوش کن.» ژولیت در باره جبران چنین می گوید: «او نه فقیر بود نه غنی. متوسط بود. برای یک روزنامه عربی کار می کرد. آزاد بود که بنویسد و نقاشی کند. در سال های اول از سلامت جسمانی خوبی برخوردار بود اما بعدها به خاطر بیماری سرطان بسیار افسرده شده بود. در ۴۹ سالگی در گذشت. او می دانست که زندگی اش خیلی زود پایان می یابد.»

ژولیت، جبران را با دیانت بهائی آشنای می کند. بعد ها قسمت هایی از نوشته جات عربی بهاء الله^۲ را برای او می خواند جبران می گوید: «شگفت

انگیز ترین ادبیاتی است که تاکنون نوشته شده است... هیچ عربی ای به پای عربی بهاء الله نمی رسد.»

کمی بعد جبران خود بصورت یک استاد یا مرشد در می آید و مریدانی پیدا می کند. او می گوید که احساس نمی کند نیازی به ظهور پیامبری باشد. او فکر می کرد در هر صورت مستقیماً با خدا در ارتباط است.

روزی ژولیت به او خبر می دهد که عبدالهء^۳ به زودی از این شهر بازدید می کند. جبران درخواست می کند که پرتره ای از او بکشد و عبدالهء یک روز صبح زود به او وقت می دهد که این کار را انجام دهد. او می گوید: «برای نخستین بار با چهره ای آن چنان نجیب رو به رو گردیدیم که روح قدسی از آن نمایان بود» همچنین می گوید در وجود عبدالهء «نادیده را دیده و لبریز و سرشار شده است» و نیز می گوید: «انسان بسیار بزرگواری است. ایشان از هر حیث کاملند و عوالمی در روح خود نهفته دارند.» او عبدالهء را عاشقانه می ستود با این حال در یکی از ملاقاتها گفت که به هر آنچه که عبدالهء تعلیم داده معتقد است اما هرگز به دیانت بهائی اقبال نخواهد نمود زیرا او پیام خودش را دارد که به نوع بشر بدهد و دوست دارد که این پیام به وضوح از آن اوباشد. اما مایل است کاری برای عبدالهء انجام دهد... عبدالهء خشنود شد و گفت بسیار خوب بروکتایی برای من بنویس و مسیح معروف. کتاب پسر انسان اثر خلیل جبران همان کتاب بود...»

آیا بدین ترتیب می توان نتیجه گرفت که ارتباطی بین عبدالهء و شاهکار جبران «پیامبر» هم وجود داشته است؟ ژولیت می گوید: «من فکر نمی کنم ارتباطی بین عبدالهء و پیامبر وجود داشته باشد ولی او (جبران) به من گفت وقتی کتاب پسر انسان را می نوشته دایماً به فکر عبدالهء بوده است. او با قطعیت به من گفت که «پسر انسان» تحت تأثیر عبدالهء بوده است.»^۴

ژولیت به یاد می آورد که سال ها بعد یک شب، وقتی که فیلم عبدالهء در مرکز بهائی پخش می شد جبران در کنار او در ردیف جلو نشسته بود. با دیدن این فیلم خاطره عبدالهء بار دیگر برای او زنده می شود و شروع به گریستن می کند. «ما از او درخواست کردیم که آن شب برای ما چند کلمه حرف بزند. وقتی زمانش فرارسید خودش را کنترل کرد و به روی سن رفت. در حالی که هنوز گریه می کرد گفت: من اعلام می کنم که عبدالهء مظهر خداوند است در این عصر. البته او اشتباه برداشت کرده بود ولی... او گریه می کرد و دیگر نمی توانست چیزی بگوید. پایین آمد، کنار من نشست. گریست و گریست و گریست. آن فیلم او را به گذشته بازگردانده بود. او دستان مرا گرفت و گفت تو دری را امشب بروی من گشوده ای. سپس سالن را ترک کرد.»

جبران در سال های آخر حیاتش به علت ابتلاء به بیماری سرطان بسیار رنجور شده بود. زمانی که ژولیت به سفر رفته بود او به شدت مریض بود. هنگامی که بازگشت جبران از او درخواست کرد که هر روز به دیدن او برود. او ملازم بستر بود و این آخرین روزهای زندگی اش بود. در این روزها او داستان زندگی اش را برای ژولیت تعریف می کرد. ژولیت می گوید: «این روزهای آخر او سرش را روی شانه ی من می گذاشت و فقط می گریست. او هیچ وقت نمی گفت که دارد می میرد. او هیچ نمی گفت بجز یک چیز: می خواهم هر چه را که می توانم در اختیارت قرار دهم تا جایی که می توانم پس هر روز بیا» یک روز به ژولیت گفته بود که می خواهد کتاب دیگری بنویسد که موضوع اش حول محور عبدالهء و سخنرانی های معاصر او باشد. متأسفانه او قبل از اینکه این کتاب را بنویسد درگذشت و در بوستون به خاک سپرده شد. در نگارش این مقاله از منابع زیر (به صورت ترجمه و تلخیص) استفاده شده است:

- http://en.wikipedia.org/wiki/Khalil_Gibran,
- <http://www.sarwal.org/BahArt/Kahlil%20Gibran.htm>,
- <http://bahai-library.com/histories/juliet.gibran.html>,
- http://www.bahaindex.com/documents/Mothers_Stories/index-abdulbaha.html, <http://arash1919.persianblog.ir>

در بارهٔ صفحهٔ ۳۳ ایام، مطلب «با اسرائیل، درسال های اخیر»

مدت ها قبل بود که تهمت قاچاق لوزعینک از اسرائیل به ایران را بعضی رسانه ها به تقلید از هم منتشر کردند و آن را به تشکیلات بهائی ربط دادند. اینک ایام نیز آن را جزء مطالب تحریک آمیز خود تکرار کرده است. درذیل قسمتی از پاسخ های جامعهٔ بهائی و دیگران را که همان ایام ارائه شده ولی متأسفانه رسانه های مزبور حسب معمول از نشر آن خودداری کردند، تقدیم هموطنان عزیز می کند.

«قاچاق کالا از فلسطین اشغالی به وسیلهٔ بهائیان»

حامد، سایت نقطه نظر

حضرت حسین بن علی فرمود: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» (ایمان ندارد کسی که حیا ندارد).

۲۸ سال است که بعضی رسانه های عمومی در ایران عزیز، به قلم های جفا، پرده های حیا دریده اند و نه تنها علیه بهائیان، بلکه علیه یکدیگر، که برادر دینی اند نیز مطلب می نویسند. خوشا آنان که در فضای امروز ایران نیز می توانند مظلومیت حسین عزیز را، که بی حیا های دوران، خود را به او منتسب می دانند، حس کنند.

روزنامهٔ پرتو سخن که گویا در چهارشنبه ۲۰ دی ۱۳۸۵ تازه از خواب بیدار شده، خبری را که چند ماه پیش با آب و تاب در بعضی روزنامه ها وصدا و سیما (اخیراً ۸:۳۰ کانال ۲) پخش شده و پاسخ جامعهٔ بهائی نیز دربارهٔ آن به اهتلاش داده شده، با همان شکل و بدون ذکر کوچکترین تاریخی از وقوع خبر مزبور، در شمارهٔ ۳۶۲، صفحهٔ ۲ چاپ نموده است. البته گمان نفرمایید این قبیل روزنامه ها از اصل ماجرا اطلاع ندارند، ولی قضیهٔ برسرچیز دیگری است که پرداختن به حقیقت آن برعهدهٔ اهل بهاء نیست بلکه برعهدهٔ ملت عزیز ایران است تا با انصاف و تقوی و حیا و با ناظر رداستن خدا آن را آشکار سازند. زیرا ۱۶۳ سال است که بهائیان سعی نموده اند با تحمل شدیدترین عذاب ها حقایق را بر ایرانیان عزیز آشکار سازند و اینک احساس می کنند ملت عزیز ایران دیگر فهمیده اند که آیین و جامعهٔ بهائیان چیزی نیست که بی انصافان بی حیا تصویر می کنند، و حال وقت آن رسیده است که بدانند این آیین مبین چیست.

خبر پرتو چنین است، «به دنبال ورود محموله ای از عدسی عینک توسط یک شرکت در کاشان به گمرک اصفهان، با بررسی های انجام شده و با وجود ارائه مدارک مجعول مشخص شد، کالای وارد شده متعلق به فردی بهائی وقاچاق بوده که بخشی از آن متعلق به رژیم صهیونیستی است» و در ادامهٔ خبر، «فردی بهائی» را تبدیل به «تشکیلات بهائیت» کرده نوشته است، «تشکیلات بهائیت با وقوف بر حساسیت موضوع ارتباط بهائیت ایران با رژیم صهیونیستی، قبل از انتقال کالا به اصفهان درصدد از بین بردن محموله مذکور برآمد.» «پرتو» تیراین خبر را در صفحهٔ اول خود نیز چاپ کرده است. بنده در این جا نمی خواهم کم و کیف ماجرا را که جامعهٔ بهائی به موقع خود آن را بیان نمود و طبق معمول، رسانه ها هم آن را منتشر نمودند، بازگو کنم، بلکه بیشتر می خواهم ایشان را به خود ایشان بشناسانم تا فکری به حال مظلومیت حضرت رسول (ص) و ائمهٔ اطهار (ع) نمایند که ارواح مقدسه شان در دست بی انصافانی که خود را به ایشان منتسب می سازند ولی مخالف رضای آنها می گویند و می نویسند و عمل می کنند، اسیر است.

چون این مختصر گنجایش تفصیل ندارد، فقط به یک علامت از علائم این بی حیائی می پردازم، که عاقل منصف را اشارتی بس است. در همان شماره و در همان صفحه این خبر نیز چنین آمده است:

چه کسی سفرهٔ ۲۰۰ میلیاردی مافیای دارو را جمع می کند؟ با وجود حدود چهل هزار بیمار خاص در کشور، سالانه حدود دویست میلیارد تومان یارانه از بیت المال پرداخت می شود که بخش قابل توجهی از این مبلغ هنگفت، سهم مافیای داروست. به گزارش بازتاب در هیچ جای دیگر دنیا، دولت یارانهٔ دارو را به بازار پرداخت نمی کند بلکه آن را مستقیم به بیمار می دهد. اما در ایران مافیای دارو که شامل تعدادی شرکت دولتی و خصوصی است، با جلوگیری از اجرای این سیستم، بر پرداخت مبلغ هنگفت یارانه دارو به شرکت های دارویی اصرار دارد و این روند باعث شده تا دارویی مانند NEUSeven که با قیمت گزاف هرامپول سه میلیون تومان وارد می شود و تقریباً به صورت رایگان به بیماران فروخته می شود، درموردی برای جراحی های زیبایی استفاده شده و بخشی از آن نیز از کشور خارج شود.

از این قبیل اخبار مافیایی در روزنامه ها پراست. اما معلوم نیست چرا روزنامه پرتو نه این خبر را همچون خبر مربوط به فرد بهائی مذکور، در صفحهٔ اول می آورد، و نه اتهام شرکت های مزبور را به پای اعتقادات دینی کل ملت ایران و شرکت های دولتی و خصوصی می گذارد. آری برای گریز از این وا نفسای فساد اقتصادی که خود مسئولین محترم مملکت بر آن معترفند، بعضی ناجوانمردانه به دنبال فرد یا جامعه ای هستند که بتوان آن را وجه المصلحه و یا به قول روانشناسان اجتماعی، سپریلای مفسدین بی انصاف ساخت. اما حاشا که بی انصافان از این طریق به مقصود خود رسند، چه که محتسب و منتقم حقیقی و خدای عادل در کار است. در گذشتهٔ ایام نیز هم در عصر قاچاق و هم در دوران پهلوی بی انصافان بارها جامعهٔ بهائی را سپریلای خود کردند، ولی نتیجهٔ آن جز روسیاهی در پیشگاه الهی نبود و آنها نتوانستند سدرهٔ آیین جدید الهی گردند. حال نیز چنین است. اما اینک به عللی که خارج از این بحث است، ایرانیان عزیز با کسب تجربهٔ همراه با رنج از یک قرن و نیم اخیر دریافته اند که راست را چگونه از کز باز شناسند. ما اهل بهاء در راه این بازشناسی جانمان را برکف اخلاص تقدیم هموطنان عزیزمان می کنیم تا حقیقی اگر لازم است یک بار دیگر سپریلا شویم تا این ملت شریف دوست حقیقی خود را بشناسد، و در یابد که تنها علت این همه بمباران تبلیغات سوء ۱۶۳ ساله علیه اقلیتی مظلوم، این است که ایرانیان از آیین و تعالیم آسمانی جدید برخاسته از وطنشان بی اطلاع مانند.

اما از آنچه نگاشته شد همچو گمان نرود که اهل بهاء بغض امثال «پرتو سخن» را دارند، نه قسم به خدا! حرف دل ما این است که، «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِدِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ؟» (آیا زمان آن برای مؤمنین نرسیده است که دل های شان برای ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده، خاشع و ترسان گردد؟). حقایق روشن خواهد شد. دوستداران

کشف جدید روزنامه کیهان

هردم از این باغ بری می رسد تازه تر از تازه تری می رسد.

بهرام نیک آئین، شهریور ۱۳۸۵، سایت اوام زدائی

روزنامه کیهان تحت عنوان «بهائیان و قاچاق کالا (خبر ویژه)» چنین می نویسد: «عصر بهائی ساکن کاشان (شهرک صنعتی جعفرآباد) قاچاقچی از آب درآمد. این بهائی قاچاقچی طی یک عملیات تعقیب و مراقبت دستگیر و نزدیک دو میلیارد تومان کالای قاچاق او ضبط شد.» این خبر مهم را کیهان به اطلاع خوانندگان خود می رساند و فراموش نمی کند که آن قاچاقچی بهائی بوده است. و چون یک قاچاقچی بهائی بوده است نتیجه می گیرد که همه بهائیان قاچاقچی هستند.

آیا این شخص واقعاً بهائی بوده است یا نه ما اطلاعی نداریم. ولی مسئله از آنجا برای ما اهمیت پیدا می کند که قاچاقچی در رابطه با اعتقاد دینی او معرفی می شود. سؤال ما اینجا است که آیا تنها همین یک قاچاقچی در ایران بوده است؟ آیا میلیاردها دلار اجناس قاچاق که به ادعای خود دست اندرکاران رژیم در بازار ایران موجود هست قاچاقچی های آنها را نمی

شناسید؟ کشوری که دارای ده ها گمرک آزاد است که دولت هیچ گونه کنترلی بر آنها ندارد در دست چه اشخاصی است؟ آیا اجناسی که از این گمرکها سرازیر بازار ایران می شوند توسط کدام قاچاقچیان وارد ایران می شود؟ و دین این قاچاقچیان چیست؟

یک بخت برگشته ای که لنز عینک وارد کرده است متهم می شود که قصد ضربه زدن به اقتصاد کشور اسلامی دارد. آیا نباید سؤال کرد که چه بر سر اقتصاد کشور آورده اید که با چند لنز عینک آسیب پذیر شده است؟

البته ما معتقد هستیم که هر خطا کاری باید مجازات شود. ولی بارها گفته ایم و باز هم می گوئیم که متهم را با عقائد او معرفی کردن کاری است نا صواب و آنهایی که به چنین شیوه هائی متوسل می شوند هدفی جز آشوب و برادرکشی ندارند.

آیا بهتر نیست که بجای افشاندن تخم کینه و دشمنی نهال دوستی بنشانید؟ امروز بیشتر از هر روزی کشور ایران احتیاج به دوستی و برادری بین همه ایرانیان صرف نظر از دین و مذهب و قومیت دارد. خداوند همه بندگان خاطی را به راه راست هدایت فرماید.

پاسخ مسؤلین جامعه بهائی

۸۵/۶/۳۰

احبابی عزیز ملاحظه فرمایند:

با تحیت و ثنا در تاریخ هشتم شهریور ماه ۸۵ در روزنامه کیهان مطلبی مبنی بر ورود غیر قانونی شیشه عینک از کشور اسرائیل توسط یکی از بهائیان درج شده و مطلب مشابهی نیز در روز ۸۵/۶/۲۲ در شبکه دوم سیمای جمهوری اسلامی ایران ساعت ۸/۳۰ پخش شد. در این خصوص از طرف احباب پرسش های زیادی بعمل آمده و تقاضا نمودند که در جریان واقعیت امر قرار گیرند. لذا پس از بررسی های لازم مطالب ذیل جهت اطلاع یاران عزیز مرقوم می گردد.

تعداد ۱۶۸۳ کارتن شیشه خام عینک طبی و بعضاً نمره شده به صورت استوک (ته انباری) مشتمل بر تولیدات بیش از چهل شرکت تولید کننده از کشورهای مختلف بوسیله يك نفر از کشور کانادا خریداری و از طریق امارات و گمرک چاه بهار طی مراحل قانونی و با پروانه سبز گمرکی وارد کشور شده. گویا يك کارتن از این محموله که شامل ۱۵۰/ جفت شیشه پلاستیک نمره شده، از تولیدات کشور اسرائیل که مربوط به ۳۸ سال قبل بوده، از جمله این محموله بوده که غیر قابل مصرف می باشد. ارزش این محموله که بنا بر دلایل نامعلوم توقیف شده حدود یکصد میلیون تومان می باشد و هم اکنون در گمرک اصفهان می باشد و موضوع از طریق مراجع قضایی در دست بررسی است.

امیدواریم که مسؤلین محترم روزنامه کیهان جوانب انصاف را که از خصیصه بارز دیانت مقدس اسلام است رعایت فرمایند. همچنین بنا به تأکیدات مسؤلین محترم قوه قضائیه تا جرمی از طرف دستگاههای قضائی محرز نگشته از طرف رسانه های گروهی افراد را متهم نفرمایند. از حق تعالی می طلبیم هر چه زودتر این ابهامات مرتفع و حقایق روشن گردد.

با تقدیم تحیات، یاران ایران

نظر عالمی فلسطینی درباره امر بهائی

بخوانیم مگر آنکه بخواهیم در تعریف این لغات تحریف و تغییر به عمل آوریم.

نکته جالب آنکه نویسندگان و محققان دیگری نیز که درباره صهیونیسم و مسئله فلسطین کتاب های معتبر و مستند نوشته اند، نظراتشان مؤید نظرات امثال این عالم فلسطینی و مخالف آکاذیب و افتراآت بهائی ستیزان از کاسه آش داغتر ایرانی است. از جمله رجوع شود به: صهیونیسم، یوری ایوانف، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر؛ درباره فلسطین، ماکسیم رودسون، ترجمه هزارخوانی، چاپ طوس؛ تاریخ عرب در قرون جدید، لوتسکی، ترجمه بابائی، انتشارات چاپار.

در کتاب باغبانان بهشت خدا، از دو خبرنگار فرانسوی غیر بهائی به نام های فیلیپ گوویون و کولت ژوویون، صص ۱۶۹ تا ۱۷۲، نظرات دکتر جمیل ضیاب یکی از علمای برجسته فلسطینی را که در یکی از مساجد مسلمانان آمریکا سمت مفتی را داراست درباره دیانت بهائی و بهائیان نقل می کند. از جمله می نویسد: «دکتر ضیاب در بتائیه، نزدیک اورشلیم به دنیا آمده است. پدراو تحصیلات خود را در دانشگاه الازهر قاهره به اتمام رسانیده بود. او یکی از اعضای شورای عالی اسلامی در اورشلیم بود. دکتر ضیاب در سال ۱۹۶۶ امتحانات دوره عالی فلسطین در رشته فقه و مطالعات اسلامی و زبان عربی که همپایه دانشگاه الازهر می باشد، با موفقیت گذرانیده و ده سال بعد دکترای خود را از کالج مطالعات علوم الهی (ماوراء الطبیعه) در شیکاگو به دست آورد.» به نقل از وی درباره دیانت بهائی می نویسد:

...وقتی بعضی از این روزنامه هائی را که مسلمان ها می نویسند می خوانم، خیلی تعجب می کنم. این ها می گویند بهائیان جاسوس اسرائیل هستند و علتش را هم چنین توجیه می کنند که معابد خود را در خاک اسرائیل بنا کرده اند. آنها این حقیقت را ندیده می گیرند که عبادتگاه های بهائی در زمانی که فلسطین تحت حکومت امپراطوری عثمانی و بعد از آن تحت الحمايه دولت انگلیس بود، در این کشور بنا و تأسیس شده بود. وقتی اسرائیلی ها آمدند، آنها برخلاف دیگران خانه و کاشانه خود را ترک نکردند و اکثریت شان در آنجا ماندند. اگر بخواهیم جانب انصاف را رعایت کنیم می بینیم که در عکا و حیفا مسجد و کلیسا هم هست، اما نمی توانیم به این خاطر مسیحیان و مسلمان ها را متهم کنیم و آنها را جاسوسان و عمال اسرائیل بنامیم. خود من مسلمان هستم نه بهائی، ولی باید جانب انصاف را گرفت وقتی مسلمان ها چنین اتهاماتی به بهائیان وارد می کنند، احساس می کنم وظیفه دارم به آنها جواب بدهم. دین بهائی نزدیک ترین دیانت به اسلام است زیرا هدف غائی اسلام رامبنی بر وحدانیت خدای یکتا قبول دارد و با ما در این اعتقاد سهیم است. از سال ۱۹۴۸ که به آمریکا آمده ام هنوز به یک بهائی بر نخورده ام که سخنی که دال بر مذمت اسلام باشد بر زبان براند، بلکه برعکس آنها حضرت محمد ص را به پیغمبری قبول دارند، قرآن را کتاب آسمانی می دانند و تعالیم اسلام را با دیده تحسین و ستایش می نگرند... این طایفه نه تنها مرتد نبوده و نیستند، بلکه بر اثر تعالیم آیین بهائی به درجه قبول حضرت محمد ص به پیامبری و قرآن به عنوان کتاب آسمانی فائز گردیده اند، درست است که اصول اعتقاداتشان عیناً شبیه عقاید اسلامی نیست، مع هذا مسلمانان وظیفه دارند که حداقل به صرف رعایت ادب آنها را به عنوان نزدیکترین دین به اسلام قبول و ادعان نمایند.

دکتر ضیاب در دنباله اظهارات فوق مقالاتی را که علیه بهائیت در چندین نشریه مسلمان به چاپ رسیده بود به باد ملامت و انتقاد گرفت و گفت:

من به خوبی به این امر پی برده ام که بعضی از این مقالات بسیار بی اساس و بی پایه نوشته شده، هیچ گونه تحقیق و بررسی درباره حق و حقیقت و اثبات آن صورت نگرفته است. فکر می کنم آنهایی که امروز قلم به دست گرفته و خود را اعلم علمای اسلام می خوانند باید بدانند که توسل به فحاشی و تکیه بر نکات منفی کسی را به جایی نمی رساند و منفعتی عاید نمی کند. ما حق نداریم آنها را مرتد بخوانیم. اگر مسلمانان، مسیحی یا یهودی بشود و یا به کمونیسم و خدانشناسی روی آورد، اگر او را مرتد و از دین برگشته بخوانیم کلمه درستی اطلاق نموده ایم. اما بهائیان را که به راه خداپرستی ادامه می دهند، به خدای واحد اعتقاد دارند و حضرت محمد ص را قبول دارند چرا باید مرتد

يك كشف جديد!

حامد



مهاتما گاندی و نلسون ماندلا و هلن کلر و... صهیونیست بوده اند

خود را میکنند و نظر و عمل یکی را به پای دیگری نمی نویسند، اما وقتی به دگراندیشان و از جمله بهائیان می رسند، بدون وسواس همه را در یک خط و دشمن خود محسوب می کنند.

اما ان شاء الله متوهمین بیدار خواهند شد و بجای قوه «واهمه»، از قوه «عاقله و متفکره» خود استفاده خواهند کرد و هر پدیده دینی و اجتماعی و سیاسی و غیره را همان طور که هست و در همان جایی که قرار دارد خواهند شناخت. آیات مبارکه قران مؤید ایشان باد که می فرماید: «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»^۱؛ «ولا تُقِفْ ما لیس لك به علم إن السمع والبصر والفؤاد كل أولئك كان عنه مسؤولاً»^۲

بعد از انقلاب اسلامی بعضی چون آقای عبدالله شهبازی و امثال جام جم، فریب آکاذیب و هذیانات پیمان شکنان امریهائی، همچون صبحی و آواره را خورده، این سناریو را در قوه «واهمه» خویش دنبال کردند که «آنانی که با جامعه بهائی مرتبط بوده اند و یا ازان تعریف و تمجید کرده اند، صهیونیست بوده اند!» بر مبنای چنین «توهم توطئه ای»، که اساس مطالب ۶۴ صفحه ویژه نامه ایام را تشکیل می دهد، پرسش مهمی پیش می آید که هبوطان عزیز پاسخش را باید از محققین «دقیق و عالم» جام جم بپرسند.

۱۶۴ سال است که شخصیت های بزرگ جهان، از ادیان و مذاهب و کشورها و ملل و احزاب و نژادها ی گوناگون . از جمله از مسلمانان عزیز. به مناسبت های مختلف، از ادیان بایی و بهائی و تعالیم و پیروان آن تعریف و تمجید و بعضاً پشتیبانی نموده اند و حتی بعضی از ایشان به حضور حضرت عبدالبهاء نیز رسیده اند. حال سؤال این است که، آیا همه آنها جزء شبکه مرموز استعمار و صهیونیسم بین المللی هستند که با تعریف و پشتیبانی خود از آنها موجب رشد و توسعه جهانیشان شده اند؟ طبق «نظریه توطئه» جام جم میان امثال ایشان، جواب این پرسش مثبت است. به این ترتیب بنده هم طبق روش تحقیق کاملاً علمی ایام، کشف نمودم که نفوس زیرهمه صهیونیست و عوامل استعمار و در نتیجه دشمن اسلام و مسلمین بوده هستند. از جمله از میان صدها نفر از ایشان، عبارتند از:

توماس ادیسون، لئو تولستوی، نوبل افندی طرابلسی، شیخ محمد عبده از علمای الازهر مصر، جبران خلیل جبران، عبدالرزاق الحسنی نویسنده عرب و مؤلف کتاب *آلبابون و البهائون فی حاضرهم و ماضیهم*، اقبال لاهوری، مهاتما گاندی، چیکاگوفو جیساوا، عضو دبیرخانه جامعه ملل متفق و رئیس بخش علوم سیاسی بین المللی دانشگاه سلطنتی کی یو شو، ادوارد بنش و مازاریک، دو رؤسای اسبق جمهوری چکسلواکی، مادام ایزابل گرنزو اسکوی، هلن کلر، مارکوس باخ نویسنده آمریکایی و دکتر در الهیات و استاد دانشگاه آیوا، ادوارد مونته شرق شناس و تاریخ نویس فرانسوی در دانشگاه سوربن و استاد تاریخ مقایسه ادیان، دیونی سیوس اس دیواریس سردبیر آنتی، پروفیسور هربرت میلر، پروفیسور توماس کلی چاین دارای دکترای الهیات در دانشگاه آکسفورد و عضو فرهنگستان انگلستان، چارلز بودین در کتاب *مطالعات معاصر، آرنولد تونین بی*، پروفیسور آرمینیوس وامبری استاد ماهر در اکثر زبانهای شرقی فارسی، عربی، ترکی، پروفیسور بنیامین جوت استاد دانشگاه آکسفورد و مترجم آثار افلاطون، استاد ناصرالدین صاحب زمانی، استاد محمد معین، آدمیرال ل پیری کا شف آمریکایی قطب شمال، الکساندر گراهام بل، دیوید استار جردن رئیس وقت دانشگاه استانفورد کالیفرنیا، وارن واکار استاد جامعه شناسی، اروین لازلو، هنری برگسون فرانسوی، نلسون ماندلا، کوفی عنان و دیگر رؤسای اسبق سازمان ملل، آیت الله خمینی، مهندس بازرگان،... و بسیاری از شخصیت های قدیم و جدید دیگر!

اما همه می دانند که کشف فوق بنده نه علمی است و نه قانع کننده. چه حتی علی رغم اظهار نظر مثبت شخصیت های مزبور راجع به ادیان بایی و بهائی و رابطه بعضی از ایشان با جامعه بهائی، ابداً نمی توان ایشان را بهائی، و به قول متوهمینی امثال جام جم صهیونیست خواند، چه که هر ارتباطی جنبه سیاسی و توطئه گونه ندارد. آیا یکی از علل عقب ماندگی نسبی ایران عزیز ما ن، که مورد اعتراف روشن فکران این مملکت نیز هست، همین استنتاجات متوهمانه غیر علمی و غیر منطقی نیست که سد راه کشف حقایق شده است؟ بر متوهمین مشتبه شده است که دارند تحقیق می کنند، حال آنکه چنین نیست. تعجب این جاست که اینان در تقسیم بندی هایشان درباره چند صد فرقه مذهبی اسلام در جهان و دهها گروه و حزب و جناح سیاسی و ملی و امثالها در همین ایران عزیزمان، با وسواس میان يك يك آنها خط کشی های خاص

آیا روسها از بهائیان حمایت می نمودند؟

آرزو

در ویژه نامه جام جم تحت عنوان ایام عنوانی جلب توجه می نماید که با هنرمندی هر چه بیشتر سعی بر آن دارد که یک ادعای کهنه و پوسیده را این بار در لباسی جدید مطرح سازد. البته قابل توجه و تأمل است که غالب آنچه در این مجموعه آمده از این ویژگی برخوردار می باشد و به طور کلی قصد بر آن بوده است که اتهاماتی را که سالیان بسیاری است در خصوص این آیین الهی مطرح می گردد بار دیگر تکرار نموده و این بار شکل و صورت جذباتی را به آنها داده شود.

مطلب مورد نظر تحت عنوان «ماه عسل در عشق آباد» است که البته ارتباط عنوان و متنی که در ذیل آن آمده است برای خواننده روشن نمی گردد اما داستان همان سناریوی تکراری ارتباط دیانت بهائی با روسیه می باشد که نویسنده ظاهراً برای تهیه آن مراتب بسیاری را متحمل شده است که حداقل آن مطالعه کتابهای بسیار است که به برخی از آنها در پی نوشت اشاره نموده واز آن جمله می توان کتاب سالهای سکوت را نام برد. که نویسنده محترم بخشهایی از آن را عیناً درج نموده و به زعم خود فلسفه مهاجرت تعدادی از بهائیان به عشق آباد را مطرح ساخته است. مطالبی که مورد اشاره ایشان می باشد مربوط به مقدمه کتاب مورد نظریه و در صفحات ۱۹-۲۰ کتاب درج گردیده است و صرفاً به مهاجرت احبّاء به آن مدینه بنا به امر حضرت عبدالهیه اشاره دارد حال سؤال اینجاست که چرا نویسنده محترم که قطعاً خود را متعهد در مقابل وظائفش می داند و بدیهی است که در مقابل مردم ایران که به شرافت و انسانیت معروف و موصوف می باشند نیز دارای مسئولیت است، کتاب را نیمه کاره و ناتمام رها نمی کرد و دیگر صفحات آن را که قریب بر ۲۳۰ صفحه می باشد و مشحون از وقایع تلخ و دهشتناک است مطالعه ننموده. زیرا اگر چنین بود و یا ذره ای انصاف در وجود ایشان خودنمایی می نمود بعید به نظر می رسید که چنین قلم فرسایی نموده و اکاذیبی آشکار را به جای حقیقت به ملت ایران هدیه نماید. بد نیست بخشی از این صفحات را که نمایانگر قساوت دولت روسیه در مورد بهائیان است با یکدیگر مرور نماییم و آن وقت حقائق را با چشم خود دیده و با گوش خود بشنوم تا شاید از وادی انصاف که در نزد حق محبوبترین اشیاء است دور نماییم.

در ص ۲۵ کتاب آمده است که «تاریخ پیشرفت امرالله و انتشار و توسعه وموقعیت آن را در روسیه باید به دو دوره تقسیم کرد. دوره قبل از انقلاب ۱۹۱۷ که احبّاء در نهایت آسایش و آرامش بسر می بردند و از نظر مادی خداوند به آنها خیر و برکت عنایت فرموده بود و بنیه مالی بسیار خوبی داشتند و نزد دولت و ملت عزیز و محترم بودند... دوره دوم بعد از انقلاب است که دولت اصولاً بنا به مشرب و معتقدات خود دست به اقدامات وسیع و دامنه داری علیه دیانت و معتقدات دینی زد و دین را به منزله افیون از برای جامعه انسانی معرفی نمود... در سال ۱۹۲۷ میلادی نمایندگان دولت به سراغ مشرق الاذکار آمده و آنرا مهر و موم کردند و احبّاء را از عبادت در اسحار در آن معبد الهی ممنوع و محروم نمودند... در سال ۱۹۲۹ دولت اعضای محفل روحانی وقت را به همراه عده ای از رجال و معاریف امر و خادمین امرالله توقیف نموده و پس از چندی آنها را به ایران تبعید کرد... چندین کتاب علیه امر طبع و منتشر ساخت و به قیمت بسیار نازل در دسترس عموم گذاشت. مدارس دخترانه و پسرانه بهائی را تصرف نمود و معلمین مبعوض و معرض به جای معلمین بهائی گذاشت... برای آن دسته از جوانان بهائی که در مدارس روسی یا دانشگاه

مشغول تحصیل بودند مشکلات و تزییقاتی فراهم ساخت. عده ای را از مدارس و دانشگاه اخراج کرد و عده ای را به ایران تبعید نمود.»

آنچه در فوق به عینه از صفحات کتاب مذکور درج گردید گویای حقایقی بسیار است از سوئی نمایانگر شباهت بی نظیر اقداماتیست که همواره از طرف معاندان امر مبارک نسبت به جامعه بهائی صورت پذیرفته است. از سوی دیگر نشان می دهد علی رغم ادعای برخی از نفوس من جمله نویسنده محترم مطلب «ماه عسل در عشق آباد»، هرگز دیانت بهائی را با کشور روسیه (و البته نه با هیچ کشور دیگری) ارتباطی نبوده و نیست و برخلاف تصور ایشان این آیین الهی حتی در آن کشور نیز مورد آزار و اذیت قرار گرفته است. و شاید جالبترین بخش مطلب اینجاست که معارضه با دیانت بهائی در کشور روسیه مقارن با انقلاب آن کشور و روی کار آمدن گروه ضد دینی است که سعی بر اضمحلال تمامی اعتقادات مذهبی داشته و اگر قرار بود آن کشور بنا به دلائل سیاسی به زعم نویسنده با جامعه بهائی مرتبط باشد چه لزومی بر این همه آزار و اذیت بر جامعه ای بود که به عنوان یک دیانت جهانی تعالیم خود را منتشر می نماید؟ و یا آنکه چه شد که کشوری که به گمان باطل شما مؤسس این دیانت بود معتقدین آن را تا بدین حد مورد آزار و اذیت قرار داد؟

هرگز، فرصت برای پی بردن به حقیقت دیر نیست. فضل الهی بی منتهی است اما شامل نفوسی است که چشم بر حقیقت نمی بندند بلکه با تمام وجود آن را فریاد می نمایند. امید آنکه تمام انسانها چشم حقیقت بین را که عطیه ای الهی است بگشایند و حقیقت را یکصدا فریاد زنند.

ویژه نامه جام جم چاپ مکه

حامد

می شد که حتی روح جزئیات مذکور در مقالات مزبور نیز شبیه به هم می شد. سبحان الله! به فرموده قرآن مجید، این معجزه ابدی اسلام، سنت یکرسان الهی و تشابه قلوب مؤمنین و معروضین را می توان از مقایسه های تطبیقی تاریخ ادیان دریافت. هموطنان عزیز خود حدیث مفصل از این مجمل خواهند خواند.

اما به جای آن، همچون مرحوم دست غیب می توان نوشت که: «دراویل ظهور بهائی که دشمنان امرالهی در ایران مؤمنین را آزار و اذیت می کردند و می کشتند، گروهی به عشق آباد رفتند و چون حکومت آنجا درباره امر بهائی تحقیق نمود و با عقاید ایشان آشنا شد با ایشان به عدالت رفتار نمود و بهائیان در عشق آباد از شکنجه و قتل تاحدودی در امان ماندند و توانستند به امور و احکام دینی خود عمل نمایند و از جمله مشرق الاذکار بسازند تا همه پیروان ادیان بدون استثناء و بدون این که نجس محسوب شوند در آن به عبادت خدا پردازند. اما در آنجا نیز بعضی از دشمنان بهائیان از آنجا نشستند و به آزارنسی بهائیان ادامه دادند تا اینکه منجر به قتل یکی از بهائیان گردید. قاتلین و همدستانشان که احتمال می دادند عشق آباد مانند ایران نباشد که قانونی در کار نباشد و بهائی بکشند و نه تنها از مجازات در امان ماند بلکه از ایشان قدراتی نیز بشود که یک کافر بی دین نجس را به دیار عدم فرستاده اند، دست به دسیسه و دروغ و هیاهو زدند که مقتول به اسلام عزیز توهین نموده بوده و قاتلین وی را به این خاطر کشته بودند. اما حکومت عشق آباد - مانند حکومت حبشه - به دسیسه های دشمنان بهائیان که حتی از داخل ایران نیز صورت می گرفت و قعی نهاد و با محاکمه ای عادلانه که در آن از هر دو گروه بازجویی به عمل آمد، قاتلین را محکوم کرد ولی حتی با این حال، بهائیان شفاعت نمودند و تخفیف مجازات برای قاتلین حاصل شد...»^۱

اگر ادعای آیام درص ۹، مبنی بر اعتراض دولت ایران به روسیه در این خصوص و نامه ناصرالدین شاه در این باره درست باشد، چقدر شبیه است این جملات نامه ناصرالدین شاه به جملاتی که نمایندگان حکام مکه در حبشه علیه مسلمانان مظلوم پناهنده شده به حبشه گفتند. در آن نامه از جمله چنین نوشته شده: «اولاً این جماعت (بهائی). البته حتی در آن آیام نیز به بهائیان، بابی می گفتند) را شما می دانید که دشمن دین و دولت ایران هستند. چرا در عشق آباد جمع کرده اند؟ خواهش شاه این است که اینها را بدواید و هرکس به این اسم در آنجا بیاید و اقامت نماید راهش ندهید. اینها مثل نهلیست های شما، بلکه بدتر هستند.» سبحان الله! چقدر شبیه است. هموطنان عزیز عین صحنه حبشه را می توانند در فیلم «محمدرَسُول الله» ملاحظه فرمایند.

راستی چقدر پوچ است اتهام روسی و استعماری بودن ادیان بابی و بهائی. و جام جمیان چه کینه توز و حسود و بهائی ستیزند که درصدد وارونه جلوه دادن حقایق تاریخی اند. هنوز رساله جعلی یادداشت های کینیاز دالگوروی سفیر روس نقل رسانه های این مملکت است، حال آنکه اسناد حقیقی را منتشر نمی سازند. و این در حالی است که حدود ۶۰ سال است منصفین، جعلی بودن آن «یادداشت ها» را اثبات نموده اند. از جمله دکتر عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار سال ۵ شماره ۹۰۸، سال ۱۳۲۸، جعلی بودن آن ردیه را بیان نموده است. استاد مجتبی مینوی نیز همچون استاد اقبال آشتیانی در مجله راهنمای کتاب، سال ششم، شماره ۱ و ۲، ص ۲۲، بی اساس بودن اتهام روسی بودن دیانت بابی و بهائی را اثبات نموده و نوشته است: «یقین کردم که این یادداشت های منسوب به دالگوروی مجعول است و این جعل هم باید در ایران شده باشد.» همین حقیقت را آقای فریدون آدمیت نیز که خود موافق آیین الهی نیست در کتاب «امیرکبیر و ایران چاپ چهارم، ص ۴۵۶، ذکر کرده و نام جاعل ایرانی آن را نیز نوشته است. حتی آقای احمد کسروی نیز که خود از مخالفین امر بابی و بهائی بوده است، در صفحه ۷۸ کتاب بهائیگری خود، که مورد استناد جام جمیان نیز قرار گرفته است، یادداشت های منتسب به سفیر روس را جعلی و ناوارد دانسته.

جالب آنکه در یادداشت های مزبور که در سال ۱۳۲۲ ه. ش جعل شده، تهمت روسی بودن زده شده، و همین آقای آدمیت در کتاب «امیرکبیر و ایران نشر ۱۳۲۳ ه. ش.، به فاصله یک سال از آن، تهمت انگلیسی بودن زده است.

اوایل ظهور حضرت محمد است، کفار قریش در مکه به آزار و اذیت و شکنجه مسلمانان پرداخته اند. اوضاع بر آنان چنان سخت شده، که حضرت محمد (ص) گروهی از ایشان را امر می فرمایند که به حبشه پناه برند. دو گروه به فاصله زمانی از هم که سرپرستی یکی از آنها با جعفر بن ابی طالب بود و دیگری از آنها نیز دختر حضرت رسول ص رقیه حضور داشتند به حبشه می روند. چون امپراطور آنجا مسیحی و عادل است آنها را می پذیرد. کفار قریش که تیرشان به سنگ خورده و فشارهای بیشترشان به مسلمین نتیجه عکس داده و باعث انتقال اسلام به حبشه شده است از کینه و حسد می سوزند. رؤسای سیاسی مکه گروهی را برای خنثی کردن وضعیت مناسب مسلمین در آنجا به حبشه می فرستند و آنها نزد امپراطور از مسلمین بدمی گویند و اظهار می کنند پناهندگان از کسانانی هستند که دشمن بت های مکه و رؤسای آنجا می باشند، و از قوانین آنجا سرپیچی کرده اند و خارج از دین بت پرستی شده اند و امپراطور باید آنان را به حبشه راه ندهد و به رؤسای مکه تحویل دهد تا به سزای اعمالشان برسند. امپراطور درصدد تحقیق بیشتر برمی آید و متوجه می شود که آن مسلمانان مظلوم، برعکس کفار قریش که به ایشان ظلم کرده، به حيله و دروغ متوسل شده اند، هم در قوف خود صادق اند و درستکارند و هم به خدا معتقدند و هم حضرت مسیح (ع) را به پیامبری می شناسند. لذا آنها را به کفار تحویل نمی دهد و با مسلمانان به عدل معامله می نماید و کفار مزبور دست از پا دراز تریه مکه باز می گردند و مسلمین در حبشه آسایش می یابند و به انجام فرائض دینی خود می پردازند. (والیته بعضی از آنها مانند عبدالله بن جاش و سکران بن عمرو، وقتی کلیسای بزرگ عیسویان را می بینند تحت تأثیر قرار می گیرند و اسلام را ترک و مسیحی می شوند. کتاب محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ص ۱۲۰). مگیا که در آتش کینه و تعصب جاهلی می سوزند، فشار بر مسلمین را افزایش می دهند. چون نفوذ کلمه الله را نمی توانند متوقف سازند رؤسای مکه مجلس شور تشکیل می دهند و تصمیم به قتل رسول اکرم ص می گیرند. حضرت به مدینه می روند... الخ.

آیت الله سید عبدالحسین دستغیب نیز در کتاب «ایمان»، ج ۲، انتشارات کتابخانه مسجد جامع عتیق شیراز، ص ۱۸۳، در تأیید وقایع فوق چنین می نویسد: «دراوائل بعثت پیغمبر ص، مسلمانان تا سه سال عددشان به چهل نفر می رسید و مشرکین مکه به آنها خیلی آزار می رسانند. رسول خدا به امر پروردگار امر کرد بروید فرار کنید، اینجا ننماید، مکه راترک کنید شما باید نماز بخوانید و روزه، بروید در جاشی، بروید که در امان باشید. نزد نجاشی امپراطور حبشه رفتند. نجاشی هر چند نصرانیت در حبشه غالب بوده، لکن خود امپراطور مرد بزرگ و دانشمندی بوده است.»

حال باید سؤال کرد که جام جمیان اگر آن موقع در صنف مشرکین مکه بودند، در جواب توضیحاتی شبیه به آنچه مرحوم دستغیب نوشته اند، چه می گفتند؟ در ویژه نامه آن زمان خود در مکه چه می نوشتند؟ لابد می گفتند اسلام را راهبان مسیحی به حضرت رسول آموختند و به همین دلیل است که آیات و قصص قرآن شبیه تورات و انجیل و اساطیر اولین است، و به همین علت است که شبکه استعماری مسیحی آن وقت از طریق حبشه به مسلمانان کمک کرد، و این امر پروردگار نبود که مسلمین به حبشه پناه برند، بلکه امر شبکه استعماری بود. حتماً عنوان مقاله ص ۴ نیز تبدیل می شد به «مسلمانیت و امپراطوری حبشه». و عنوان مقاله ص ۵ می شد، «مغازله با همسایه جنوبی» عنوان مقاله ص ۶ می شد، «پیوند دیر پا با استعمار مسیحی حبشی» عنوان مقاله ص ۸ می شد، «ماه عسل در حبشه» و از این قبیل اوهامات مشابه در آیام.

به حرمت حضرت رسول اکرم و حضرت بهاء الله به مقایسه جزئیات مقالات آیام چاپ مکه و چاپ جدید آن در طهران نمی پردازد. و الا مشاهده



(مدرکی که آقای آدمیت برای ادعای خود ارائه کرده بود گزارش مأموران انگلیسی آرتور کائالی در کتاب سفر زمینی از انگلستان به شمال هندوستان از طریق روسیه ایران و افغانستان بود. اما جالب آنکه با مراجعه به آن در زمان خود، مدرکی موجود نبود و وقتی به او گفته شد که مدرک مورد ادعای وی وجود ندارد، ادعای مزبور را از نشرهای بعدی کتابش حذف کرد).^۲ حتی احمد کسروی که خود از زاویه ای دیگر امر بابی و بهائی را رد کرده، تهمت روسی یا انگلیسی بودن آنها را صریحاً رد می کند و می نویسد: «این بسیار بیجاست که کسی بگوید فلان روسی یا انگلیسی آن را پدید آورده.»

و جالب تر است وقتی به یادآوریم گزارش سفیر روسیه در ایران را. یعنی همان کینیازدالگورکی فوق الذکر که به نامش «یادداشت ها...» جعل کرده بودند. که حدود پنج دهه قبل از واقعه فوق در عشق آباد، از قول تزار روسیه به دولت ایران، چنین می نویسد: «اعلیحضرت امپراتور روسیه تزار بزرگ بوسیله دوک نسلرود وزیر امور خارجه به بنده مأموریت دادند که اطلاعات لازم را در مورد اصول و عقاید بابیان کسب نموده گزارش دهم. سفارت منشی غیر سیاسی داشت که به میرزا مجید آهی موسوم بود (وی شوهر خواهر حضرت بهاءالله بوده است). من این مأموریت را به این منشی سپردم. پس از چندی تعدادی کتاب در اختیار من گذاشته که خلاصه ای از هر یک به زبان روسی تهیه کرده بود و من توانستم بدین وسیله گزارش جامعی از چگونگی ادعای باب و عقاید آزادیخواهان و انقلابی او به وزارت امور خارجه دولت مطبوعه خود بفرستم. باب شخصی بسیار زیرک و روحانی بود که میخواست بوسیله انقلاب مذهبی ایران و جهان را از تصدات و عقب ماندگی برهاند. پس از مدتی وزیر امور خارجه جواب داد که بهیچ وجه مایل نمی باشند این قبیل افکار آزادیخواهانه و انقلابی بداخله روسیه سرایت یابند و شما مأموریت دارید که از دولت ایران بخواهید که به هر طریق می تواند با این عقاید بابیان مبارزه نماید و آنها را ریشه کن سازد. من هم عین این اوامر را به صدر اعظم ایران ابلاغ نمودم.»^۳

باری چون در ایام ذکر مشرق الاذکار عشق آباد شده و جام جم آن را مؤسسه ای سیاسی جلوه داده، باید به حضور هموطنان نازنین عرض شود که حضرت بهاءالله در اثر آسمانی خود کتاب مستطاب اقدس، حکم فرموده اند که، «یا ملاً الانشاء عمرواً بیوتاً باکمل ما یسکن فی الامکان باسم مالک الادیان فی البلدان و زینوها بما ینبغی لها لا بالصورو الامثال. ثم اذکروا فیها ربکم الرحمن بالروح و الریحان الا بذکره تستبیر الصدور و تقر الابصار» (یعنی ای اهل عالم به اسم خداوند مالک ادیان بناهایی را به کاملترین صورت ممکن در شهرها بسازید، و آن را به آنچه شایسته است زینت دهید و نه به تصاویر و اشکال. پس در آن با محبت و مهربانی به ذکر پروردگارتان پردازید. همانا سینه ها به ذکر خدا نورانی می گردد و دیده ها به یادش روشن می شود).

در قسمت یادداشت های کتاب مستطاب اقدس نشر مرکز جهانی بهائی، چنین آمده است: «معبد بهائی مختص به ستایش و عبادت حق است. این معبد بنای مرکزی مشرق الاذکار است که در آتیه علاوه بر محل عبادت شامل ملحقاتی خواهد بود که به فعالیت های اجتماعی، بشر دوستی، تربیتی و علمی اختصاص خواهد داشت. حضرت عبدالبهاء مشرق الاذکار را از اعظم تأسیسات عالم انسانی توصیف می فرمایند، و حضرت ولی امرالله آن را نمونه بارزی از ارتباط و امتزاج عبادت حق و خدمت به خلق معرفی می فرمایند. در جای دیگر نظر مبارک را به آتیه این مشروع معطوف داشته می فرمایند که معبد بهائی و متفرعات آن عاجزان را آسایش بخشد، فقراء را دستگیر شود، مسافران را مأوی دهد، غم زدگان را تسلی عطا کند و نادانان را تربیت نماید. (ترجمه) در مستقبل ایام در همه مدن و قری معابد بهائی بنا خواهد شد.»

توضیح بیشتر آنکه دعا، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، از احکامی است که سابقه ای طولانی در میان ادیان مختلف داشته است و در نزد بهائیان نیز از اهمیت بسیار برخوردار است. علاوه بر نماز روزانه، از بهائیان خواسته شده که در مواقع مختلف، تنها یا به همراه دیگران، به دعا و نیایش بپردازند. یکی از احکام بهائی این است که باید در هر محل، مکانی برای عبادت و ذکر خداوند ساخته شود. این مکان همان طور که اشاره شد در اصطلاح بهائی مشرق الاذکار نامیده می شود یعنی مکانی که ذکر خداوند از

آنجا بلند می شود. از بهائیان خواسته شده که به خصوص در صبحهای زود در مشرق الاذکار حاضر شوند و در آنجا ادعیه و آثار الهی را با لحن خوش که سبب روحانیت می شود، تلاوت کنند. ساختن معابد در تاریخ ادیان امر تازه ای نیست. اغلب ادیان معابد و مکانهایی دارند که محل اجتماع مؤمنان و انجام دادن عبادات جمعی ایشان است. برخلاف عبادتگاههای ادیان شرق و بعضی فرقه های مسیحی، مشرق الاذکار بهائی باید خالی از تصاویر و تماثیل مذهبی باشد. مشرق الاذکارهای بهائی که طبق حکم کتاب اقدس باید به زیباترین وجه ممکن ساخته شوند، دارای ۹ در هستند که هر یک سمبل و نشانی از یکی از ادیان الهی است، ولذا هر فرد با هر دین و اعتقادی می تواند در آنها حاضر شود و به شیوه خود به دعا و نیایش خداوند بپردازد، به این ترتیب در مشرق الاذکار ادعیه و آثار همه ادیان خوانده می شود که نشانگر اعتقاد بهائی به وحدت اساس ادیان و وحدت عالم انسانی است. تاکنون، در هر یک از قارات جهان مشرق الاذکار بزرگی توسط بهائیان ساخته شده که هر یک به سهم خود شاهکار معماری محسوب می شوند. پیش بینی شده که در اطراف هر مشرق الاذکار بناهای دیگری برای رسیدگی به احتیاجات مردم از هر دین و قوم و ملتی ساخته شود، مانند بیمارستان، پرورشگاه، خانه سالمندان و غیره. این مسئله حاکی از یک اصل مهم در همه ادیان و از جمله دین بهائی است که طبق آن، مرکز و محور همه امور اجتماعی و روابط انسانی امور روحانی و معنوی است.

مشرق الاذکار عشق آباد اولین مشرق الاذکاری بود که ساخته شد ولی پس از چندی به علت زلزله آسیب دید و بعدها به اقدام حکومت خراب گردید. حکومت همچنین بهائیان را از شوروی اخراج نمود و بعضی را نیز به سبیری تبعید کرد. تضییقات وارده بر بهائیان در شوروی چیزی نیست که برجام جمیان پوشیده باشد، اما ایشان که کاری به حقایق ندارند و به دنبال آکاذیب و افتراات هستند، و با استفاده گزینشی از منابع بهائی و غیر بهائی حقایق را وارونه جلوه می دهند و یا مسکوت می گذارند. و این يك ایراد بزرگ «روش شناختی» در اصطلاح تحقیقاتشان است. از جمله درصص ۹، پانوش ۱۴، و صص ۱۷، پانوش ۳، از کتاب سال های سکوت به دلخواه نقل می کنند، اما ده ها صفحه دیگر آن را که پر است از شرح تضییقات شوروی علیه جامعه بهائی مسکوت می گذارند. و از عجایب آنکه در صص ۱۰-۱۱ راجع به «مبارزه دولت شوروی با بهائیان» می نویسد و مشرق الاذکار را پایگاه جاسوسی بهائیان برای انگلیس می داند، در حالی که حکومت کمونیستی فقط با دیانت بهائی به ستیزه نپرداخت بلکه با همه ادیان و از جمله اسلام نیز مبارزه کرد و همه ادیان را افیون توده ها خواند تا اینکه پس از ۷۰ سال همه پیروان ادیان از چنگ آن خلاصی یافتند. حقیقتاً از جام جمیان باید پرسید راجع به چندین برابر مسلمانانی که همراه بهائیان در آن ایام در زندان کمونیست ها بودند و به سبیری تبعید شدند، چه می گویند؟ آیا آنها هم جاسوس انگلیس بودند، یا آن که همه آن مظالم و از جمله ویران کردن کلیساها و مساجد و معابد و دستگیری نفوس از همه ادیان نتیجه سیاست فزاینده ستیزی حکومت مذکور بود؟ راستی جام جمیان محبت و همدلی و احترامی را که آن مسلمانان عزیز برای همشهریان و همبندیان بهائی خود، قبل و پس از دستگیری و زندان قائل بودند، به چه چیز حمل می کنند؟

تناقض عجیبتر در همین جا آنکه در مقاله دیگر درصص ۱۲ می نویسد تا سقوط روسیه تزاری بهائیان روسی بودند، و پس از فروپاشی آن انگلیسی شدند. در این صورت چطور در صص ۱۱ و ۱۰ می نویسد که آنان در همان زمان روسی بودن جاسوسی برای انگلیس می کردند؟ ملت ایران باید از جام جمیان بیروسنده که چرا پنهان می کنند که چگونه بهائیان در برابر هجوم تفکر الحاد کمونیستی در همان مشرق الاذکار به نمایندگی از همه ادیان نطق های مستقل و متین می کردند. جام جم از این می ترسد که مردم ایران خود منابعی چون «سال های سکوت» را به دست آورده، بخوانند و دروغ آنان را برملا سازند. ملت ایران که شما جام جمیان سعی در انحراف افکارشان نسبت به حقایق آئین بهائی دارید، مشغول تحقیق مستقل و منصفانه در باره آن هستند. از جمله برای آنان بسیار جالب و حیرت انگیز است که به عنوان نمونه و الگویی از رشد و توسعه همه جانبه جسمانی- انسانی- روحانی، اقلیتی بهائی را می



نقاشی ممنوع

درفصحه ۴ آیام یکی ازدلائل وابستگی ادیان بایی و بهائی به روسیه تزاری این گفته شده که کنسول روس با نقاشی ماهر از دو جسد مطهر حضرت باب و جناب انیس نقاشی کشیده. آنچه در زیر می خوانید در این ارتباط است.

شینتو

در زمانی است که توطئه، دستهای پنهان، بازیهای پشت پرده، خروج دست فلان از آستین بهمان، نقشه های اجانب و خلاصه مضامینی از این قبیل، خمیر مایه مطالعات و تحقیقات کسانی است که چون دریافته اند که کار تحقیق از شاقترین و در عین حال خطرناک ترین امور است، به آن مضامین روی آورده و چون دریافته اند که در این وادی بر خلاف وادی تحقیق اصیل، کار، بسیار ساده، بی خطر، پر منفعت و مخصوصاً با تولیدات فراوان است، رحل اقامت در آن افکنده و این طور که بر می آید خیال ترک آن را هم ندارند چه که به فرموده حضرت بهاء الله:

آنچه از ایشان مفهوم می شود گویا به علم و باب آن بالفطره رغبتی ندارند و در خیال ظهور آن هم نیستند زیرا در ظن و گمان، ابوابی برای نان یافته و در ظهور مظهر علم، جز انفاق جان چیزی نیافته اند!

اما اخیراً، روزنامه جام جم مأمونی برای این طالبان، بل مشتاقان ظن و گمان شده آن سان که تفرج گاهی وسیع برای آنها فراهم آورده و از این بابت نه تنها چیزی دریافت نکرده که آنها را مدام مورد محبت و اکرام خویش نیز قرار داده تا آنجا که هر از چند گاهی گروهی از برجستگان آنها را انتخاب و دعوت نموده و بخش عظیمی از این مأمون وسیع را قرق کرده و رفت و آمد دیگران را به آن قدغن نموده و درست در اختیار آنها گذاشته و مناطق دیگر از جمله روزنامه های کیهان و اطلاعات و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان اسناد و کتابخانه ملی و کثیری دیگر را به خدمت آنان گمارده و نام آن محل را آیام و موضوع این بار آن را «بهائیت آن گونه که هست» نهاده است. از مدعوین این ضیافت پر روتق، یکی آقای مهرداد صفا است که اولین تولید این مجمع عظیم به نام اوست و اولین گفتار او در این اولین مقاله این است که:

زمانی که علی محمد باب در تبریز اعدام و جسدش در خندق افکنده شد صبح روز بعد کنسول روس در تبریز به کنار خندق آمد و توسط نقاش کنسولخانه به تصویر برداری از جسد باب و یار مقتولش پرداخت.^۲

و این را شاهدی بر وجود پیوندی استعماری بین بابیان و بهائیان با روسها می داند. نویسنده برای اثبات مطلب خود به تاریخ نبیل و چندین منبع دیگر بهائی استناد می کند تا شکی باقی نماند و کسی آن را انکار نتواند و این از معدود مواردی است که رفرنسهای ایشان تماماً از منابع بهائی انتخاب شده است اما بهائیان در پی انکار این موضوع نیستند. آنها می گویند که برای هر عملی باید انگیزه ای وجود داشته باشد و هر چه آن عمل پر مخاطره تر باشد به همان میزان نیز باید از انگیزه قوی تری برخوردار باشد. سؤال این است که کشیدن این نقاشی چه اهمیتی داشت؟ مثلاً با این نقاشی چه می خواستند بکنند؟ و چه کردند؟ یعنی در نهایت از این نقاشی در کجا استفاده شد؟ در انجام کدام یک از توطئه های استعمار تزاری به فریاد تزار و کنسول و سفیر رسید؟ از آن در کجا بر علیه اسلام و ایران بهره برداری شد؟ و اصولاً با یک چنین مثلاً حربه ای چه کارهایی می شود کرد؟ کمی تأمل لازم است. آیا کنسول روس، یک مأموریت خاص رسمی از طرف شخص تزار و و یا پرنس دالکورکی داشت؟ در این صورت باید روشن کرد که این نقاشی چه سودی می توانست برای روسیه حاصل کند؟ حتی ذهن خیال پرداز ردیه نویسان متوهم نیز توانسته پاسخی هر چند عجیب و غریب، برای آن بیابد. مثلاً بگویند که کنسول برای این که شخص تزار و سفیر روسیه را مطمئن نماید که

این واقعه صحت دارد به تهیه نقاشی مبادرت کرده است. اما با این که ثابت شد که هیچ قصد سیاسی برای این اقدام کنسول روس نبوده و امکان جعل آن هم نمی باشد، بحث در باره این موضوع خاتمه یافته نیست و این علامت پرسش بزرگ همچنان بر این اقدام کنسول سایه دارد. شکی نیست که چنین عملی در آن فضای پر التهاب و آشوب، مخاطرات فراوانی حتی و مخصوصاً برای یک مقام عالی رتبه دیپلماتیک، که به احتمال قریب به یقین، مأموریتی هم در این مورد به او محول نشده بوده، در بر داشته است. اگر نویسنده، آن گونه که مدعی است، قصد تحقیق داشت این سؤال را مطرح می نمود که واقعاً چرا کنسول یک کشور بزرگ، اقدام به چنین کاری کرده است آن هم با مبادرت شخص خود؟ و آن وقت بود که گزینه ای که بیشترین احتمال را به خود اختصاص می دهد را بر می گزید و آن اینکه ادعای شگفت آور، بی نظیر و شجاعانه حضرت باب که بر اثر آن تمامی بزرگان روحانیت مذهبی آن زمان را در مقابل خود قرار داد و متعاقب آن، استقامت بی مانند خود و یارانش در جهت اثبات این مدعا، شدیداً شخص کنسول را متأثر کرده و باعث احترام عمیق قلبی وی نسبت به آن روح پاک گردیده است. در وانفاسی که مردم حتی در فرع فروعات دین نیز جرات و حتی میل به مخالفت با علماء را نداشتند و مرگ مجازاتی معمول برای این نوع مخالفان بود، حتی تصور این که شخصی صحبت از انقضای دوره اسلام و طلوع دوره ای جدید به میان آورد، بسیار متهورانه و فوق العاده خطرناک می نمود. تنها مسأله خطر مطرح نیست. موضوع مهمتر این است که چنین ادعایی به فکر کسی خطور نمی کرد تا بخواهد به فکر خطرش باشد. این یک امر الهی و مافوق بشری است. افراد عادی کارهای عادی می کنند. ممکن است مانند مشیرالدوله طرحی برای اصلاح ایران بدهند، مانند عباس میرزا امور نظامی ایران را سرسوامانی بدهند، مثل امیرکبیر دارالفنون بسازند و مانند شیخ احمد احسانی طریقه جدیدی بوجود آورند و قس علی هذا. اما حضرت باب بنیادی را بنیان نهاد که بدون آن هیچ اقدام دیگری مثمر ثمر نبود. از این منظر خشم بزرگان دین کاملاً توجیه پذیر می نماید. ادعای حضرت باب آوردن مسلکی جدید و درست کردن دفتر و دستکی تازه نبود تا بر اساس آن پیروانی گرد آورد و نهایتاً با تغییراتی مختصر، مانند اکثر شعب و فرق اسلام، و یا حتی مفصل خلیجی دیگر از اقبانوس اسلام منشعب سازد که اگر چنین بود با مختصر نوسان و تلاطمی نهایتاً توسط دیگران پذیرفته می شد و همگی با خوبی و خوشی به حیات خود ادامه می دادند همان طور که قبل از آن چنین بود. فقط حدود سه دهه از تأسیس فرقه شیخیه می گذشت. گرچه علمای تشیع به هیچ وجه با آنها موافق نبودند اما در نهایت به یک توافق نانوشته و شاید هم ناخواسته رسیده و هر کدام محدوده ریاست خود را دارا بودند و حتی کار به جایی رسیده بود که در محکومیت حضرت باب، با یکدیگر دست اتحاد دادند و در محاکمه حضرت باب روسای شیخیه نقش مؤثری ایفا کردند. اما کلام حضرت باب و امر ایشان ذاتاً متفاوت بود. یک فراز از گفتار ایشان، بخوبی بیانگر ماهیت ادعای ایشان است:

شرف کلّ، به علم است و نظر کن در شرف علماء، که به فهم آیات الله است که خداوند ان را به شائنی عزیز فرموده که «لا یعلم تاویلہ الا الله والراسخون فی العلم» در حق آن نازل فرموده و از نفس اُمّی بیست و پنج ساله از این شأن آیات خود را ظاهر فرموده که اگر کلّ علمای اسلام به فهم آیات الله اظهار شرف خود می کنند، آن به جعل آیات، اظهار شرف خود را نمود تا آنکه از برای آنها تأملی در تصدیق به آن نباشد.

اندک تأملی در کلام فوق، انسان را متوجه تفاوت ماهوی ادعای حضرت باب با نفوس دیگر می نماید. ایشان صراحتاً مقام خود، یعنی یک جوان بیست و پنج ساله را، هم رتبه با مقام حضرت محمد و نازل کردن آیات الهی نظیر و همسنگ قرآن و اوج ادعای علمای اسلام را، فهم آیات الهی ذکر می کند. در بیانی دیگر، در آن هنگام که در قلعه ای در جبل ماکو مجبو س بود، حتی امر حجّ و به مکه رفتن مسلمانان را نیز به خود نسبت داده و در بیانی مهین فرمود:

هر سینه می بینی که چقدر خلق به مکه می روند و طواف می کنند و حال آنکه کسی که کعبه، به قول او کعبه است، در این جبل، تنها است و او بعینه همان رسول الله است زیرا که مَثَل امرالله، مَثَل شمس است اگر ما لا نهاییه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل به او قائمند.

این، یک موضوع ساده نبود. چندی قبل از آن، حضرت باب در یکی از آثار خود فرموده بود که اگر تمامی قلبهای عالم را در قلب یک شخص قرار می دادند باز هم جرأت و جسارت ادعای امری که من مدعی آن هستم را نمی نمود. معلوم است که این ادعا چه غوغایی می آفریند مخصوصاً که از عهده نیز به در آمد. کثیری از علمای بزرگ اسلام ایمان خود را اعلام و با شهادت خویش آن را اثبات کردند. سید یحیی دارابی عالم بزرگ دربار محمد شاه و فرستاده مخصوص وی به حضور حضرت باب برای کشف حقیقت امر، در همانجا خاضعاً و خاشعاً مؤمن شد و حتی دیگر به دربار باز نگشت و خبر ایمان خود را با پیک به محمد شاه اطلاع و وی را نیز به تبعیت از حضرت باب، فرا خواند و همچنین حجت زنجانی و قره العین، طاهره زمان و بسیاری دیگر به او ایمان آوردند و همین کافی بود تا زنگ خطر برای رؤسای مذهبی به صدا درآید و هجومی همه جانبه بر آن مطلع نور الهی و یاران وفادارش بنمایند. آیا این یک ادعای عادی بود که بطور روز مره در ایران اتفاق افتد؟ آیا این همه دلیلی موجه برای جلب توجه کنسول روس نیست؟ آیا بهتر نیست بجای تأویلات عجیب و غریب که ساخته اذهان بیمار است، کمی هم به منطق توجه کنیم؟ کنسول روس از اجساد مطهر حضرت باب و جناب انیس نقاشی کشید چون مفتون و شیفته سلوک و رفتار حضرت باب شده بود و هر چند از حقیقت مقام و پیام ایشان کما هو حقه آگاه نبود اما آن را یک رویداد نادر می دانست. نتیجه ضروری دیگر که قهراً باید بر آن گردن نهاد این است که دیانت بایی نمی تواند ساخته دست روس باشد و مستشاران آن، اینگونه مبهوت وقایع بمانند.

اما پاکستان

در صفحه ۶ آیام تحقیق غربی از آقای رضا قریبی درباره «پیوند دیریا با استعمار تزاری» ارائه شده که یکی از جوانان بهائی که به سفارش جام جم تخری در آن نموده، پاسخ زیر را تقدیم داشته.
شینتو

حکایت کنند که دانش آموزی از درس جغرافیا، فقط در مورد کشور پاکستان اطلاعات جامعی داشت. روز امتحان معلم از او پرسید که رودها و کوهها و شهرها و محصولات مهم فرانسه را نام ببر. وی با این که هیچ چیز در باره فرانسه نمی دانست خود را نباخت و با قیافه حق به جانب گفت:

فرانسه؟ آهان بله فرانسه. فرانسه رودها و کوهها و شهرها و محصولات مهمی دارد درست مثل پاکستان. اما پاکستان، پایتخت آن اسلام آباد است و شهرهای آن کراچی و پشاور و لاهور و... معلم متحیر و متعجب گفت: خیلی خوب بگو ببینم صادرات چین چیه؟ و دانش آموز که دیگر به قول معروف راه افتاده بود بلافاصله گفت: چین خیلی صادرات داره. همه چی صادر می کنه، از شیر مرغ گرفته تا جون آدمیزاد، به همه کشورها هم چیز صادر می کنه، به پاکستان هم صادر می کنه، اما پاکستان...

و مجدداً، مفصلاً در باره پاکستان داد سخن داد و به همین ترتیب معلم از هر کشوری که پرسید، دانش آموز رند، با ترفندی آن را به پاکستان ربط داد و با گفتن جمله معروف خود یعنی «اما پاکستان»، از پاکستان گفت. ناگفته نماند که معلم دانا هم این رندی او را با یک صفر دو گوش پاداش داد. نام این دانش آموز رند و زرنگ رضا قریبی بود که این صفر هم او را متنبه نکرد و کماکان این رویه را دنبال می نمود بلکه در جایی به ثمر نشیند. سالها گذشت تا این که بخت و اقبال به او روی آورد و روزنامه ای به نام جام جم که آوازه شهرت وی را در این فن شریف شنیده بود از وی دعوت بعمل آورد و یک صفحه از ویژه نامه مخصوص خود با نام آیام را به او هبه نمود. وظیفه او این بود که ثابت نماید که پدر حضرت بها ءالله یعنی میرزا عباس نوری ملقب به میرزا بزرگ وزیر از عاملان و دست نشاندهگان استعمار تزاری است. اما از بخت بد هر چه گشت هیچ چیز در این باره نیافت. ماموران آیام نیز مرتباً سر می زدند و از نتیجه کار، جويا می شدند نزدیک بود که آیام نه به کام، که ناکام گردد که بناگاه فرشته نجات رسید. بله، او کسی نبود جز شاهزاده امام وردی میرزا پسر فتحعلی شاه. وی نهایتاً مقاله خود را چنین نگاشت که:

بله در باب ارتباط میرزا بزرگ نوری با استعمار تزاری روس، باید بگویم که او منشی امام وردی بود و اما امام وردی، بله، خانه او منزلگاه سفرای روس بود و با توجه به این که روسها بی جهت که سرشان را پایین نمی اندازند و به منزل کسی بروند نتیجه می گیریم که روسها در ماجرای مرگ فتحعلیشاه دست داشته اند. این امام وردی معلوم الحال، در جریان انتقال سلطنت از فتحعلی شاه به محمد شاه، به رقبای شاه جدید پیوست و ۱۵ هزار سرباز برداشت و به قزوین رفت تا راه ورود بر شاه جدید و وزیرش قائم مقام را به پایتخت ببندد که البته افتضاح کرد و شکست خورد و به ایلیچی روس پناهنده شد و مصونیت سیاسی یافت و لذا هنگامی که بقیه را داغ و درفش می کردند وی به اصطلاح قسر در رفت. خلاصه سال بعد جمعی از شاه زادگان مخالف شاه (و از جمله همین امام وردی ملعون) به قلعه اردبیل فرستاده شدند و سه سال بعد با دو برادرش ظل السلطان و رکن الدوله از آنجا گریخت و به روسیه پناهنده شدند. دولت روسیه می خواست به آنها پول و خانه و امکانات دهد اما آنها توقعات بیشتری داشتند که من اینجا نمی خام اونارو بگم. به هر حال امپراتور قبول نکرد. از آن طرف محمد شاه هرات را محاصره کرد و نیکولای اول به ایروان رفت. و چون نمی دانم چه جوری شد که دولت

روس به چند وقتی بود که بر خلاف قبالاها، با دولت ایران خوب شده بود و از او اونا حمایت می کرد بنابراین امام وردی به عثمانی پناهنده شد که این یکی یعنی دولت عثمانی، با انگلیس ارتباط های مشکوک داشت. دو باره تزار با امام وردی خوب شد و نزد شاه وساطت امام وردی را کرد و ظل السلطان هم خود خودش، یک نامه به پالمستون وزیر خارجه انگلیس نوشت و اقرار کرد که هفت ماه در حمایت دولت روس بوده اند. سرتان را درد میارم اما دانستن این ها برای اثبات جاسوسی این بهائیها بسیار بسیار لازمه، خلاصه این سه نفر پس از ورود به عثمانی در خط سازش با انگلستان افتادند که خود داستانی دراز و عبرت انگیز دارد و اگر عمری باقی بود و آیام به کام بود براتون می گم. ضمناً این امام وردی که شما در مورد اون از من پرسیدید، داماد محمد خان قاجار و شوهر خواهر پسر وی، محمد حسن خان سردار ایروانی بود. اینارو با جزئیات دقیقش برای این می گم که به وقت فکر نکنید من راجع به میرزا بزرگ نوری و اینکه با استعمار روس پیوند داشت هیچی نمی دونم. بله تاریخ هر دوی این ها یعنی محمد حسن خان و محمد خان را از وابستگی سیاست روسیه در ایران می شناسد. عباس امانت (مورخ بهائی تبار) از محمد حسن خان با عنوان یکی از تحت الحمايگان جاه طلب روسیه یاد می کند. می بینید که بهائی ها، خودشون هم اعتراف کردند تازه محمد حسن خان سردار، از قضا منم به دخالت در توطئه ترور نافرجام ناصرالدین شاه بود که حسین علی بهاء نیز در ردیف متهمان ردیف اول آن قرار داشت. ملاحظه می کنید که همه چیز جور در میاد. پس همتون متوجه شدید که چه ارتباط عمیقی بین میرزا بزرگ نوری و تزار بود. شایان ذکر است که هیچ کس قبل از من متوجه این قضیه نشده بود خب حق هم داشتند که سر در نیارن. چون کار ساده ای نبود من هم با هزار زحمت متوجه شدم. البته محیط جام جم هم خیلی کمک کرد که من همین جا از همشون تشکر می کنم!

و به این ترتیب بود که آقای رضا قریبی این بار هم پاکستان خود یعنی «امام وردی میرزا» را پیدا کرد. جالب است که بدانید خود آقای قریبی در همین مقاله می نویسد که: «میرزا عباس نوری از ۱۲۳۰ ه ق به وزارت امام وردی منصوب شد» دقت کنید این تاریخ یعنی پنج سال قبل از تولد حضرت باب و سی سال قبل از اظهار امر ایشان. نمی دانم خوانندگان مقاله او، این بار چه نمره ای به او می دهند.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

/ گوش نامحرم نباشد جای پیغام

سروش

حامد

هموطنان عزیزى که ویژه نامه ایام رادیده اند، لابد تصویرمولا و محبوب بهائیان دنیا، حضرت عبدالبهاء را روی جلد آن مشاهده نموده اند. چندین دهه است که قلیلی از هموطنان «نامحرم» حضرتشان، بعضی از روی بغض و حسد دیرینه، و بعضی به تقلید از آن محرومان پرکینه، سعی نموده اند با تحریف حقایق رسالت معنوی و انسانی حضرتش، «پیغام» آسمانی اش را زمینی و سیاسی و استعماری و ضداسلامی و ضدایرانی جلوه دهند. حال آنکه حقیقت برخلاف آن است، و آن نامحرمانان بی انصاف و نامهربان زمانی دیر را زود باید پاسخگوی هموطنان شریف جهت وارونه جلوه دادن حقایق باشند. در مقالات مختلف این مجموعه جوابیه، تا آنجا که امکانات موجود اجازه می داده، سعی شده در پاسخ آکاذیب و تحریفات تحریک آمیز جام جم حد اقل گوشه هائی از حقایق مزبور تقدیم آن هموطنان عزیز گردد. در این مقاله نیز به یکی از تحریفات تکراری جام جم، مندرج در صفحات ۱۲ تا ۱۴ تحت عناوین «بهائیت و انگلیس» می پردازیم.

در آغاز مقاله مزبور، جام جم اشاره دارد که «ازلی ها شکار انگلیس شدند و بهائیان، همچنان در سهم روسیه باقی ماندند.» حال آنکه چنانکه در مقالاتی دیگر در همین مجموعه آمد، دیانت بهائی و بهائیان نه تنها سهم روس ها نبوده اند، بلکه سهم هیچ دولت دیگری نیز نبوده و نیستند. آری در مورد ازل که دشمن حضرت بهاءالله بود، جام جم به مصداق «ازکرامات شیخ ما چه عجب/ شیره را خورد و گفت شیرین است»، با وجود شواهد آشکار، کشف نموده که ازل و ازلیان شکار انگلیسیان شدند. اما تعجب این جاست که بر آن فرض غلط قبلی مبنی بر روسی بودن بهائیان، فرض غلطی دیگر افزوده، آنها را پس از سقوط امپراتوری روسیه و روی کار آمدن کمونیست ها، انگلیسی گفته است. و عجیب تر آنکه جام جم برخلاف همین دوفرض غلط، در دو مقاله قبل از این مقاله بهائیان را در آن واحد هم روسی و هم انگلیسی گفته. یکجا می گوید رژیم کمونیستی به خاطر «پیوند آشکار بهائیان با رژیم ضدانقلابی تزاری» علیه بهائیان اقدام کرد، و جائی دیگر می گوید به خاطر «کشف شبکه جاسوسی در مشرق الاذکار عشق آباد به نفع انگلیس ها» چنین نمود. باری می پردازیم به تهمت انگلیسی دانستن بهائیان.

اولین نکته جالب توجه در این خصوص آنکه جام جم می نویسد در خصوص انگلیسی بودن بهائیان، اجماع بین مورخان و مطلعان رشته تاریخ و سیاست وجود دارد، و خاطر نشان می سازد که «دلیل مورخان یادشده، روابط آشکار این فرقه با بریتانیا، به ویژه اعطای لقب و نشان عالی از سوی پادشاه انگلیس به عباس افندی می باشد.» اما با دیدن لیست عجیب اسامی مورخین مزبور که اکثرشان از دشمنان آیین بهائی و ردیه نویسان علیه آن هستند، خواننده درمی یابد که ظاهراً اجماع حضرات صرفاً در این مورد است که اعطای نشان از طرف انگلیس به حضرت عبدالبهاء صحت داشته و تصویر آن نیز موجود است، و الاً ابداً اجماعی به معنی علمی و تاریخی و واقعی و محققانه و آکادمیک بین ایشان وجود نداشته و ندارد. تواریخی که پراست از اختلاف نظرهای مورخین درباره همه شخصیت ها و نهضت ها و ادیان و احزاب و غیره، چگونه درباره روابط بهائیان با انگلیس به اجماع رسیده اند؟ کجا در تحقیقات علمی و آکادمیک تاریخی فقط بر اساس به اصطلاح اجماع مخالفین یک شخصیت یا یک جامعه قضاوت می کنند؟ برعکس، روشنفکران منصف و بی غرض ایرانی که تاحال اکثراً در این خصوص ساکت یا محتاط بوده اند، تازه

باید شروع به تحقیق درست و بدون ترس درباره آیین بهائی نمایند، و مشخص سازند که فرزند بی همتای وطنشان، عبدالبهاء، نه تنها روسی و انگلیسی و غیره و وطن فروش نبوده، بلکه وطن پرستی الهی و منطقی بوده که وسعت نظرش همچون سیاسیون خاکی و زمینی محدود و تنگ نبوده و حبل المتین آرا و افکار و عقایدش وصل به اراده خدا بوده و نه امیال روس و انگلیس و امریکا. برعکس جام جم منصفان ایران همچون استاد دکتر ناصرالدین صاحب زمانی، درباره آیین می گوید: «تاکنون هرگز به درستی، بی طرفانه، انگیزه کاوانه و جامعه شناسانه مورد بررسی عمیق قرار نگرفته است.»^۱ و این درحالی است که در خارج از ایران، بزرگان جهان از هر کشور و فرهنگ و دین و مذهب و عقاید سیاسی، بیش از یک قرن ونیم است که به تحسین این آیین نازنین پرداخته و می پردازند.^۲

باید اذجام جم پرسید آیا نظرات کسروی و طبری و آدمیت و فشاهی و رایین و صبحی و نیکو و غیره را درباره خود اسلام و شخصیت های آن و نیز علمای مسلمان دوران قاجاریه و پهلوی و جمهوری اسلامی قبول دارد؟ آیا می تواند یک اجماع از آراء ایشان در این خصوص نیز ارائه دهد؟ نظریه حکمت هائی از آوردن نظرات حضرات در این خصوص صرف نظری می شود، و می پرسد که فی الواقع، صغری و کبرای قیاس های متفاوت کدامیک از ایشان جام جم را به این نتیجه رساند که حضرت عبدالبهاء به صرف دریافت نشان «سر»، انگلیسی بوده اند؟ کسروی اصلاً دین بهائی را به این خاطر رد کرده که ریشه در شیعه دارد و چون شیعه را باطل و خرافاتی می داند، آیین بهائی را

نیز باطل می داند. آدمیت که اشتباهات تاریخی اش آشکار شده، در کتاب *امیرکبیر و ایران*، نشر ۱۳۲۳ ه. ش. مدرکی را که برای ادعای انگلیسی بودن بهائیان ارائه کرده، گزارش مأمور انگلیسی آرتور کانالی در کتاب *سفر زمینی از انگلستان به شمال هندوستان از طریق روسیه ایران و افغانستان* بیان کرده، اما جالب آنکه با مراجعه به آن در زمان خود، معلوم شد مدرکی موجود نبوده و وقتی به او گفته شد که مدرک مورد ادعای وی وجود ندارد، ادعای مزبور را از نشرهای بعدی کتابش حذف کرد.^۳ با این حال چگونه قولش مورد استاد جام جم قرار گرفته؟ رایین که خود مورخین رسمی جمهوری اسلامی در دو جلد کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* (ج ۱، ص ۳۷۳ و ج ۲، ص ۲۴۳) حال و روز و ارتباطش را با آمریکا و انگلیس و ساواک ادعا کرده اند، چگونه مورد استناد جام جم گشته؟ فشاهی و طبری نیز که به قول آقای طبری پس از توبه در زندان جمهوری اسلامی در توبه نامه خود «کثر راه»، کل روش و منطق دیالکتیک تاریخی و قوالب استنتاجات مارکسیستی شان باطل اعلان شد، چگونه بر اساس همان روش منطقی، نظرانشان درباره آیین بهائی توسط جام جم صائب دانسته شد؟^۴ مارکسیست هائی که خود با متفاوت گرفتن ترها و آنتی ترهای تحلیلی شان از یک جریان، به دسته های مختلف با نظرات و تحلیل های مختلف منشعب شدند، چگونه اظهار نظرشان مقبول ایام متلون المزاج قرار گرفته؟ تکلیف صبحی و نیکو و امثال چنین پیمان شکنانی نیز چنانکه در مقاله ای جداگانه ذکر شده، معلوم است.

در این میان آنچه جالب است آن که محقق مارکسیست، آقای احسان طبری ظاهراً در اثر جو موجود اوایل رژیم پهلوی، و نه با استفاده از روش های تحقیقی تاریخی و عقیدتی و بررسی دقیق اسناد و مدارک و شواهد کافی در مورد تئوری و تعالیم بهائی از یک طرف، و بررسی جامعه بهائی و عملکرد آن از طرف دیگر، اولاً دین بهائی را از نظر تئوری و نظری دینی حسابگرانه ساخته شده معرفی کرد، و ثانیاً از نظر عملی نیز به صرف اینکه بهائیان از دوره حضرت ولی امرالله (اوایل پهلوی) به بعد بیش از پیش دارای نظام تشکیلاتی



مراسم خاکسپاری حضرت عبدالبهاء در ۸ آذر ۱۳۰۰، حیفا، اسرائیل.



و همبستگی درونی سیستماتیک شدند، شایعه دیگری را مبنی بر «رابطة محافل بهائی با امپریالیسم انگلستان و آمریکا» پذیرفت^۶ گوئی دوستان کمونیست گمان می کردند ایجاد تشکیلات منسجم فقط از عهده سیاستمداران برمی آید و باورشان نمی شد که برخلاف عقیده مارکس، خدای ادیان که ایفون جامعه محسوسند بتوانند تشکیلات منسجم هم درست کند، و چون جامعه بهائی دارای تشکیلات منسجم بوده و هست، حتماً روس و انگلیس این تشکیلات را برای آنان تأسیس کرده اند، و الاً خداپرستان کجا و ایجاد تشکیلات کجا! آری! «چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»

جام جم برای بیان سابقه انگلیسی بودن بهائیان از همان دهه دوم پیدایش دین بهائی (دهه ۱۸۵۰م)، می نویسد حضرت شوقی ربّانی ولیّ امربهائی خود نوشته اند که کنسول انگلیس کلنل سرآرنولد باروکمیل در بغداد به حضرت بهاءالله پیشنهاد کمند نمود و نیز نامه های دوستانه بین حضرتشان و مانکجی هاتریا رد و بدل شد. صرف نظر از اینکه این امر کاملاً مخالف فرضیه مطروحه دراول همین مقاله جام جم است که بهائیان را تا قبل از پیروزی کمونیست ها در روسیه (۱۹۱۷)، دست نشاندۀ روسیه تزاری دانسته، باید به جام جم گفت که اگر ادعاهای وهم آلودش درست بود که خود منابع بهائی نباید وابستگی و جاسوسی خود را بارها در کتبشان فاش کنند. اما مهم تراز آن، جام جم باید به ملت عزیز ایران توضیح دهد که چرا تاریخ را با نقل ناقص اسناد و مدارک، بی شرمانه تحریف می کند؟ چرا علت پیشنهاد کنسول انگلیس در بغداد و پاسخ حضرت بهاءالله را از همان منبع مورد استنادش نمی نویسد؟ چرا نمی گوید حضرت بهاءالله همان طور که در طهران پیشنهاد سفیر روس را مبنی بر برقراری حضرتشان به روسیه و تحت حمایت آنان قرار گرفتن رد فرمودند، پیشنهاد کنسول انگلیس را نیز رد نموده، اعلان کردند که «ما زندانی دولت غلبۀ ایرانیم؟» اینک برهم وطنان عزیز که به دنبال راه رفاه حقیقی و افتخار ایران عزیز هستند واجب است که خود به منبعی که جام جم از آن نوشته ولی آدرسش را نداده، یعنی کتاب «قرن بدیع»، جلد ۲، از جمله فصل هشتم، مراجعه فرمایند و علاوه بر شناخت بیشتر چهره واقعی امثال جام جم، با راه نجات ایران و جهان از بحران های موجود و رسیدن به صلح و وحدت آشنا شوند. تمناى از صمیم جان، آنکه هموطنان عزیز چنین کنند. و ای کاش یکی از جام جم می پرسید نامه های حضرت بهاءالله به مانکجی درباره چه بوده و مانکجی برای چه به ایران رفته بوده. دومی اش که در تواریخ موجود است و مربوط به هموطنان عزیز زردشتی است. اما از جام جم باید پرسید نامه های مزبور جز درباره مسائل دینی و حقایق ادیان آسمانی و تعالیم ظهور جدید و از جمله حقایق اسلام عزیز، چه چیز دیگری بوده است.^۷ نیز گوئی کسی نیست که از جام جم بپرسد ای برادران شما که در مقالاتی جداگانه به روابط بهائیان با آمریکا و فراماسون ها و برهبران تئوسوفیسم پرداخته اید، دیگر چرا آن را با بحث انگلیس ها مخلوط می کنید؟ آیا جام جم نظر دیانت بهائی را راجع به فراماسونری و تئوسوفیسم از آثار بهائی برای هموطنان عزیز بیان نموده است؟ البته که نه! پس بهتر است هموطنان عزیز سری به کتاب *انوار هدایت* بهائیان بزنند و عقیده بهائی را در این موارد بدانند!

اما درباره عنوان «سرم تا حال بارها جامعه بهائی حقیقت آن را بیان کرده است، چنان که حضرت ولی امرالله در کتاب *قرن بدیع*، ج ۳، ص ۲۹۹، توضیح جامع و کوتاهی مرقوم فرموده اند که: «پس از اختتام جنگ و اطفاء ناره حرب و قتال (جنگ اول جهانی مقصود است) اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گرانبهائی که حضرت عبدالبها در آن ایام مظلّم نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبدول فرموده بودند در مقام تقدیر بر آمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب نایت هود (knighthood) و اهداء نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند...» ولی جام جمیان اصرار دارند که نظر بهائیان مبنی بر عمل انسانی و نه سیاسی قضیه مزبور غلط است و اجماع مورخین و مطلعین مورد اشاره جام جم درست است. لذا مجبوریم در اینجا برای تکمیل آن دلایل، اسنادی نیز از زبان غیر بهائیان و خود فلسطینی ها ارائه نماییم که شاید مقبول درگاه ولی و وصی و قیّم ملت ایران و جهانیان، یعنی عزیزان جام جم افتد.

درباره دادن لقب سر به حضرت عبدالبها توسط انگلیس و نحوه ی برخورد حضرتشان با آن، نسخه ای از هفته نامه ی شش صفحه ای به قطع A3 «النفیس» چاپ حیفنا مورخ دسامبر ۱۹۲۱ موجود است که تماماً اختصاص به حیات حضرت عبدالبها و صعود (وفات) حضرتشان دارد. در این هفته نامه، برعکس اقلیتی از هموطنان نامهربان حضرتشان که در ایران هر نوع اتهامی را بر ایشان روا داشته اند و ایشان را دشمن اسلام و مسلمین دست نشانده ی استعمار دانسته اند، ساکنین فلسطین آن زمان از هر دین و مذهب و ملت و تبعیت و رتبه و مقام، حضرتشان را «رجل الانسانیة»، «السید الکبیر»، «فیلسوف باسط الجناح»، «الفقید الکریم» و امثال آن خواندند و به خطاب «انت رفعت منزله الشرق الی اعالی ذروه المجد» مخاطب نموده اند و «الجمعیة الاسلامیة فی حیفنا»، از آن حضرت به «العلامة البفضال و المحسن الکبیر صاحب السماحة: عبدالبها عبّاس» یاد کرده است، و مفتی مسلمان حیفنا استاد محمد مراد افندی در حق حضرتشان چنین گفته: «لا اود ان ابلع فی تأیین هذا الرجل العظیم، فانّ ایادیه البیضاء فی سبیل خلیمة الانسانیة و مآثره الغراء فی عمل البر و الاحسان لاینکرها الا من طمس الله علی قلبه (قابل توجه جام جمیان)... اشتهر ذکره فی مشارق الارض و مغاربها... کان واقفاً علی دقائق الشریعة الاسلامیة. کان عالماً کبیراً و استاذاً نحیراً... و لکن من للفقیر بعدک ایها الفقید و من للجائع و الملهوف، بل من للارامل و الیتامی بعد فقد رجل الانسانیة رجل الخیر و المعروف...» و استاد عبدالله افندی نیز خطاب به بهائیان حاضر در مراسم ده هزار نفری صعود (وفات) و تجلیل حضرتشان چنین گفت: «... و انتم ایها السادة البهائون لیست المصیبه مصیبتکم و حدکم بل هی مصیبه الاسلام باسره و نیکة العالمین القدیم و الحدیث... فانّ الحجاز و مصر و الشام، و هی مهد الاسلام و العتبات العالیات الّتی تضمّ اعظم الرفات و ارض فارس الّتی اخرجت هذه الجواهر الثمینیة و الذره العالیة تشترک مع بیت المقدس فی الالاسی و الحزن علی الرّاحل الکریم الّذی یرقد الآن بسلام فی سفح الکرمل موطن البشع و ایلیا و اخوانهم من الانبیاء...»^۸

هفته نامه ی مزبور ضمن تاریخ حیات حضرتشان و پس از اشاره به مضمون بیان مبارک که فرموده اند، «خدا بین انسانها فرق نگذاشته و لکن مردم، کوه ی زمین را به قطعه هایی تقسیم نمودند و هر قطعه ای را به اسم هایی چون انگلیس، فرانسه، آلمان، و آمریکا نامیدند، و در آن با یکدیگر به جنگ و قتال پرداختند، حال آنکه خدا انسان را آرام و صلح طلب و مهربان آفریده و او را چون درندگان پنجه و دندان درنده نداده ولی انسانها شمشیر و سلاح فراهم آورده و به جان هم افتاده اند و لذا عالم انسانی محتاج صلح عمومی و وحدت مذاهب و تعمیم مساوات می باشد»، درباره ی دادن نشان نسر^۹ به حضرتشان چنین می نویسد: «للمنتقل مکانة عظیمة عند ملوک الارض و ممّا یذکران القائد البریطانی الّذی فتح حیفنا فی ۲۳ ایلول سنه ۱۹۱۸ کان تلقی امرأً خاصاً لزیارته حال دخوله المدینة و لقد منحه جلاله ملک بریطانیا و سام العضویة فی الامبراطوریة البریطانیة من درجه فارس. فقبله مجاملة، لانه لا یمیل الی مثل الامور» می نویسد حضرتشان نزد ملوک زمین دارای مقام عظیمی بودند و وقتی فرمانده ی انگلیسی حیفنا را فتح کرد، هنگام دخول در حیفنا نشان عضویت در امپراطوری مذکور با درجه ی «فارس» (شهبسوار) را به حضرتشان اعطا نمود و سپس حقیقتی را می نویسد که مانند دیگر حقایق مشابه تاریخ بابی و بهائی همیشه توسط غیرمنصفین نامهربان عمداً مسکوت گذاشته می شود و یا مورد تحریف قرار می گیرد. و آن حقیقت این است که می نویسد: «حضرتشان آن را به خاطر رعایت ادب و تعارف قبول فرمود»، و درباره ی علت قبول آن به «مجامله» (از نظر رعایت ادب و نزاکت (فرهنگ نوین عربی-فارسی)) می نویسد: «زیرا که ایشان به امثال این امور مایل و راغب نیستند...» این سند از یک منبع غیر بهائی بود.

مؤید صحت این حقیقت را در کتاب *مصباح هدایت* جلد ۹، صفحه ی ۳۷۵ نیز ضمن شرح حال یکی از فضلاء بهائی می خوانیم که خود به دین بهائی مؤمن شده بودند (جناب احمد یزدانی) و در آن هنگام در حیفنا در حضور حضرت عبدالبها مشرف بوده. از قول خود جناب یزدانی چنین آمده است: «از اتفاقات واقعه در ایام تشرّف ارض اقدس (حیفنا) یکی نشان و لقب



سری بود که انگلیسیها تقدیم کردند و هیکل مبارک چند دقیقه ای در باغ حکومت نظامی حیفا اقامت فرموده، نشان در دست جناب بدیع بشروه ای مترجم حکومت نظامی بود و در مراجعت، شب در محضر مبارک ابداً ذکر در این باب فرمودند و اهمیتی به آن ندادند.» به قول نویسنده غیربھائی دیگری در کتاب رگ تاگ حتی در عکس بزرگ شده روی جلد ایام نیز عظمت حضرتان هویداست، چه که برعکس دیگر موارد اعطای نشان مزبور که گیرنده اظهار فروتنی نسبت به پرچم انگلیس می کند، فرماندهی انگلیسی در حضور حضرت عبدالبهاء که بر صندلی پشت به پرچم انگلیس جالسند، به احترام ایستاده است. آری از همین یگانه عکسی که از مراسم اعطای این لقب و عنوان در دست است، بخوبی و روشنی معلوم است که آن حضرت تا چه اندازه و حدّ مورد اعزاز و آکرام بوده اند، بگونه‌ای که به تنهایی بر روی صندلی نشسته و دیگران از رجال و بزرگان و اولیای امور آن سامان و حاکم انگلیسی شهر حیفا با کمال ادب و نزاکت و احترام در حضورشان بپا ایستاده‌اند. و از این هم آشکارتر، اعتراف خود جم جم درص ۱۳ ایام ستون ۳ از راست پاراگراف ۵ و ۶ است که می گوید «عبدالبهاء هیچ وقت خودش از لقب سراسر استفاده نکرد.» و نیز خود اعتراف دارد که، برعکس ازل که در اول مقاله مطرح کرده، حضرت عبدالبهاء هیچ گاه نیز از انگلستان، و نه هیچ کشور دیگری، حقوق دریافت فرمودند.

نیز بخوانید نظر غیر بھائی دیگری را که در این خصوص چه نوشته. در کتاب ایران آینده، تألیف جمشید فناپان، صص ۷۴-۷۸، به نقل از کتاب کجا می رویم، تألیف نویسنده غیربھائی، پشورن، صص: ۴ و ۵ و ۱۱ تا ۱۴ چنین آمده:

مسأله ای که بسیار زیاد مورد سخن و نوشتن گویندگان و نویسندگان می باشد آنست که همه آنها که خود را از اهل قلم و تحقیق می دانند دیانت بھائی را ساخته انگلیس و یا روس می دانند این نظر نویسندگان برایم قابل قبول نبود که انسان هائی به آن خوبی و وارستگی که هم و غمشان مصروف سازندگی ایران و بلند آوازه ساختن نام آن در سراسر جهانست ساخته و پرداخته آن دو ابر قدرت مخرب و انسان بریاد ده باشد. لذا دنبال کار را گزفتم و مطمئن بودم که در مرکز اسناد سیاسی بریتیش میوزیم انگلیس در این باره به اسنادی برخورد خواهم نمود. لذا راهی کشور مستعمره گرانگلیس شدم، گرچه به هیچ وجه مایل به انجام آن سفر نبودم. در مرکز اسناد آن موزه پس از چند روز کاوش موفق شدم هشت سند که می توانست مربوط به دیانت بھائی باشند به دست آوردم، بدین ترتیب: سند اول، دعای عبدالبهاء برای کشور و ملت انگلیس. سند دوم، اسناد مربوط به اعطاء «لقب سر» به عبدالبهاء. سند سوم، حکم وزارت امور خارجه انگلیس به پروفیسور ادوارد براون که به عکا مسافرت کند و کوشش نماید تا همکاری بھاء الله را نسبت به اجرای برنامه های شوم انگلیس در ایران جلب نماید. سند چهارم، نامه بھاء الله به ملکه انگلیس که با این جمله شروع می شد، «ای کنیز الهی» که طبع آن بھاء الله اصول تعالیم دیانت بھائی را برای ملکه انگلیس تشریح نموده و او را به قبول دیانتش خوانده بود. سند پنجم، نامه بھاء الله به ملوک عالم که مشابه نامه اش به ملکه انگلیس بود. سند ششم، جواب ملکه انگلیس به بھاء الله که نوشته بود تو ادعائی کرده ای که امیدوارم اگر در ادعایت صادق باشی موفق گردی. سند هفتم، نامه ملکه رومانی (ماری) که دیانت بھاء الله را پذیرفته بود. سند هشتم، جواب ادوارد براون به وزارت امور خارجه انگلیس که مختصرش چنین بود:

«جلب همکاری بھاء الله نسبت به پیشبرد برنامه های دولت پادشاهی انگلیس در ایران ابداً موقوفیت آمیز نبود چرا که او به هیچ وجه به من اجازه صحبت کردن درسه ملاقاتی که در زندان عکا با او نمودم نداد و فقط به تشریح اصول دیانت خود پرداخت. و در مجموع کتاب های موزه مذکور تعداد کتب زیادی مربوط به دیانت بھائی وجود دارد که به قلم فلاسفه اروپا مخصوصاً آلمان و نویسندگان مختلف بود... میرزا حسینعلی ملقب به بھاء الله در سال ۱۸۵۲ در طهران در پی سوء قصدی که

به ناصرالدین شاه از جانب بابی ها شد و در تعقیب آن هزارها نفر از بابی ها دستگیر و زندانی و یا به دست مأموران دولتی و یا به تحریک آخوندها به دست مردم کشته شدند به زندان معروف به سیاه چال طهران افتاد... و در سال ۱۸۵۳ با خانواده اش به بغداد و در سال ۱۸۶۳ در تبعید که در آن زمان زیر سلطه عثمانی که از جانب فرانسه حمایت می شد ادعای خود را اعلام داشت که منجر به تبعید او از بغداد به ادرنه گردید و سپس در سال ۱۸۶۸ از ادرنه به قلعه عکا در فلسطین که آن نیز جزو ممالک متصرفی عثمانی و یکی از بد آب و هوا ترین نقاط جهان و محل تبعید زندانی های خطرناک عثمانی بود انتقال یافت...»



حال می پردازیم به امکان مربوط بودن ادعای بھاء الله با ادوارد براون. ادوارد براون در سال ۱۸۸۷ از انگلستان به عزم انجام مطالعات روی فرهنگ و تمدن ترک و شرق شناسی به ترکیه عثمانی رفت و چون برای انجام منظورش فرا گرفتن زبان فارسی را لازم دید عزم مسافرت به ایران را نمود. بنابراین اولاً تماس ادوارد براون با بھاء الله در ترکیه عثمانی امکان پذیر نبود چرا که او نوزده سال قبل از ورود ادوارد، به عکا اعزام شده بود... وی پس از پایان مطالعاتش به انگلیس مراجعت کرد و در حدود سال ۱۸۹۰ یعنی تقریباً بیست و هفت سال بعد از آن که بھاء الله ادعایش را اعلان داشته بود به عکا برای دیدار بھاء الله رفت... ادوارد سه بار در زندان عکا موفق به دیدار بھاء الله می شود و می نویسد که بھاء الله هیچ گاه حتی فرصت صحبت کردن هم به من نداد و فقط در مورد اهداف و احکام می کرد و همین که من می خواستم صحبت دوازده تعلیمش بود صحبت می کرد و همین که من می خواستم صحبت کنم به من می گفت، «فی امان الله» و از من خدا حافظی می نمود. بنابراین با توجه به این که در زمان ورود ادوارد به ایران دیانت باب و بھاء الله در همه شهرهای ایران که شرش را خودش در کتابش آورده است گسترش یافته بود و او بیست و هفت سال بعد از اعلان ادعای بھاء الله در عکا به دیدارش رفته بود چگونه می توانسته در تحریک بھاء الله برای اعلان ادعایش به طور کلی حتی کوچک ترین دخالتی را داشته بوده باشد؟ چه که نه تاریخ ها با هم می خوانند نه اصل قضیه. نظری به دوازده تعلیم بھاء الله می اندازیم که ببینیم آیا کدام یک از آنها در راه پیشبرد سیاست انگلیس است. وحدت عالم انسانی...، اساس جمیع ادیان الهی یکست...، صلح عمومی...، تشکیل محکمه کبرای بین المللی...، تساوی حقوق زن و مرد...، ترک جمیع تعصبات...، تعلیم و تربیت اجباری...، محو فقر و تمول (تعدیل معیشت)...، تطبیق دین با علم و عقل...، زبان و خط بین المللی...، تحزی حقیقت...، دین باید سبب الفت و محبت باشد... بنابراین می بینیم که تمامی دوازده تعلیم بھاء الله در مسیر ورود سیاست انگلیس نیست... بنابراین عاقلانه نیست اگر فکر کنیم که انگلیس چیزی ساخته است که موجبات برهم چیدن روش های استعماری خود او را فراهم سازد.

ادوارد براون شرح ملاقات خود را با حضرت بھاء الله، چنین می نویسد:^{۱۰}

... وقتی کفشهایم را در می آوردم راهنمای من لحظه ای درنگ کرد سپس با یک حرکت سریع دست پرده را کناری زد و چون به اندرون رفتم پرده را دوباره برگرداند. خود را در اطاقی بزرگ یافتم بوضوح نمی دانستم به کجا و به ملاقات چه شخصی آمده ام چون از پیش در این مورد اشاره صریحی نشده بود. یک یا دو ثانیه گذشت ناگهان قلم با احساس رعبی توأم با احترام و تعجب طیبید. متوجه شدم که اطاق خالی نیست و در گوشه ای از آن شخصی بزرگوار و عجیب بر نیمکت جالس بود. بر سر تاج رفیعی داشت که حول آن پارچه سفید کوچکی پیچیده

مراسم خاکسپاری حضرت عبدالبهاء در ۸ آذر ۱۳۰۰، حیفا، اسرائیل.



شده بود. بر چهره ای نظر دوختم که هرگز نمی توانم فراموش کنم. آن چشمان نافذ گوئی اسرار دل و جان را می خواند. قدرت و هیمنه از آن جبین گشاده نمودار بود. به ظاهر علائم سالخوردگی از سیما نمایان ولی گیسو و محاسن مشکین که بر هیکل افشان بود منافی این تصوّر و گمان. از من مهرسید که در حضور چه شخصی ایستاده ام و به چه منبعی از عظمت تعظیم کردم که مورد محبت و تقدیسی است که تاجداران عالم غبطه ورزند و امپراطوران جهان حسرت بیهوده برند. با صوتی مهیمن و لطیف مرا امر به جلوس نموده و گفتند: «الحمد لله فائز شدی و به ملاقات مسجون و منفی آمدی. جز خیر عالم و سعادت امم مقصد و منظوری نداریم ولی ما را از اهل فتنه و فساد شمرده اند و مستحقّ حبس و نفی به بلاد دانسته اند. اگر همه ملل در ظل یک دین متحد گردند، جمیع ابناء بشر چون برادر مهرپرور شوند، علائق محبت و یگانگی بین ابناء انسان محکم گردد، اختلاف ادیان نماند و تباین نژادی محو گردد چه عیبی و چه ضرری دارد؟ بلی، چنین خواهد شد. جنگهای مخرب و جدالهای بی ثمر پایان خواهد یافت و صلح اعظم ظهور خواهد نمود. آیا در اروپا شما نیز محتاج همین تعلیم نیستید؟ آیا همین نیست که مسیح خبر داده؟ مشاهده می کنیم که پادشاهان و زمامداران کشورهای شما ثروت و خزاین مملکت را به جای آنکه در سیل سعادت و آسایش نوع انسان بکار برند برای انهدام و هلاکت نسل آدمی بی محابا مصرف می نمایند. این جنگ و جدال و خونریزی باید پایان یابد و جمیع بشر به صورت یک قوم و یک خانواده درآید... افتخار از آن کسی نیست که فقط وطن خویش را دوست بدارد بلکه افتخار بیشتر از آن کسی است که همه عالم را دوست بدارد.» تا آنجا که من می توانم بخاطر بیایوم این بود کلماتی که با بیانات بسیار دیگر از بهاء الله شنیدم.

چه می توان کرد که آنهایی که اعطاء نمودن نشان سر را همیشه با آب و تاب و تکرار مطرح می کنند، نه به حقایق فوق کاردارند، و نه هیچ گاه می گویند که همین حضرت عبدالبهاء پس از آزادی از حبس عثمانی و قبل از اعطاء نشان مزبور، در اسفار تبلیغی که به آمریکا و اروپا و مصر فرمودند علاوه بر اینکه شخصیت ایرانی و معنوی خود را حفظ نمودند و علاوه بر اینکه در فضای علم زده و مادی غرب به اثبات خدا و ادیان و انبیاء و من جمله حقانیت اسلام و رفع شبهات نفوسی که دیانت مقدّس اسلام را قبول نداشتند، پرداختند و ایران عزیز را در چشم غریبان عزیز نمودند، وقتی در انگلستان به ایشان پیشنهاد شد به دیدن پادشاه انگلستان بروند، ضمن ردّ آن فرمودند، «ما برای دیدن فقراء آمده ایم نه سلاطین.»

اما راجع به درخواست حفظ جان حضرت عبدالبهاء از تهدید جمال پاشا توسط دولت انگلستان نیز باید عرض کرد این امر در جواب و اجابت تقاضای بهائیان انگلستان بود که اطلاع یافته بودند فرمانده قوای ترک بطور علنی قسم خورده بود که حضرت عبدالبهاء را در جبل کرمل به صلیب کشد. چنین وضعیتی امروزه نیز وجود دارد که بهائیان در ممالک مختلف به حکومت های مربوطه خود برای مساعدت به همکیشان ایرانی شان مراجعه می نمایند و ۳۰ سال اخیر شهادتی بارز از این حقیقت است^{۱۱} دشمنی حکومت عثمانی با دیانت تازه متولد، سر دراز دارد و فقط به همین بار ختم نمی شود. همیشه از ابتدا سعی در مخالفت و آزار و اذیت این دین جدید داشتند و خود تبعیدهای بی در پی حضرت بهاء الله توسط این حکومت نشانگر خصومت دیرینه حکومت عثمانی با دین بهائی است. پس نمی توان گفت که دولت انگلیس که تازه در فلسطین مستقر شده، روابط پنهان با حضرت عبدالبهاء داشته و به همین علت جمال پاشا ناراحت شده و تصمیم بر از بین بردن حضرت عبدالبهاء گرفت. همچنین اشاره به روابط پنهان می نمایند، اگر این رابطه پنهان است چرا حضرت عبدالبهاء علناً از دولت انگلیس تشکر می نمایند و چرا دولت انگلیس علناً به ایشان نشان نایت هود را می دهد. پس خود همین موضوع نفی کننده این روابط است.^{۱۲} از عجایب آنکه در این مقاله از دشمنی دولت عثمانی و جمال پاشا با حضرت عبدالبهاء نوشته، ولی درست در مقاله صفحه قبل آن (ص ۱۱) با عنوان «پرده ای از مناسبات بهائیت و عثمانی» از روابط حسنه عثمانی با امر بهائی می نویسد.

در مقاله ایام ضمن مورد فوق درباره جمال پاشا، می بینیم که تهدید او را درباره حضرت عبدالبهاء به دادن گندم به قشون انگلیس ربط داده، و بکلی تاریخ را تحریف می نماید. عین همین ایراد را که جام جم درحقیقت آن را تکرار نموده، اسلافش در اوایل انقلاب، با نشر جزوه ای تحت عنوان «تاریخ سخن می گوید»، مطرح کردند. همان زمان محفل روحانی ملی بهائیان ایران، که همگی در همان ایام به شهادت رسیدند، پاسخی با عنوان «تاریخ شکوه می کند» ارائه فرمودند که قسمت هائی از آن را که به این بحث مربوط است تقدیم می کند تا ملت عزیز ایران بدانند که اهل بهاء حقایق امرشان را با تقدیم جان به خون نوشته اند، و در اختیار بشر قرار داده اند تا به مصداق آیات مبارکه قرآن مجید، از جمله «فتمنوا الموت ان کُنتُم صادقین»^{۱۳} (اگر راستگو هستید، پس آرزوی مرگ کنید)، برهنگان معلوم شود که در مدعای خود صادق بوده و هستند.

... تاریخ بر اساس ترتیب وقایع در زمان استوار است. مراعات این ترتیب را از جمله ارکان تاریخ می توان دانست. کسانی مرتکب اشتباه می شوند. وقایع را پیش و پس می کنند. واقعه متاخر را باز پس می کشند. امر لاحق را بر امر سابق مقدم می گیرند. چنین سهوی تاریخ را تباہ می کند. واقعه گذشته را، بر خلاف منطق تاریخ، نتیجه واقعه آینده می سازد. قلمی که چنین سهوی از آن سر زند تاریخ را در هم می ریزد، و تاریخ حق دارد از کسانی که قلم را چنین بی باک می رانند به زبان حال شکوه کند. رکن دیگر تاریخ نقل مطالب از مدارک است. کسانی این مطالب را جابجا می کنند. در نقل آنها دچار غفلت می شوند. غفلت آنان به امانتشان لطمه می زند. بدین ترتیب مطالبی که در مدرکی نیست، به آن مدرک منسوب می گردد (چنانکه همین خطا را شخص دیگری در جای دیگری نمود و مطالبی را از کتابی به نام مسافرت به شمال هندوستان تألیف A. Conolly نقل کرد که در آن کتاب وجود نداشت و اعتراض ادبا را برانگیخت) ص ۲۱۷ قسمت اول کتاب امیر کبیر و ایران اتالیف فریدون آدمیت، چاپ اول. مسامحه در صحت روایت پیش می آید. نقل به لفظ با نقل به معنی اشتباه می شود، جزئی از مطلب به کنار می افتد و از همین روکل آن نیز فساد می پذیرد. اینجاست که بار دیگر تاریخ ستم می بیند زبان به شکایت می گشاید، دعوت به دقت می کند، خواستار امانت می شود. مثلاً کسی در جایی می گوید: «قشون غاصب انگلیس برای در هم کوبیدن هرگونه مقاومت خلق ستمدیده فلسطین به حیفا وارد می شود، با کسب آذوقه روبرو شده در خطر شکست قرار می گیرد... حضرت عبدالبهاء... در انبارهای خویش را که از قبل آذوقه زیادی در آن پنهان فرموده بودند به روی سپاهیان انگلیسی می گشاید» (جزوه تاریخ سخن می گوید، ص ۳) از آن پس می گوید که «این موضوع اثرات فراوانی بر مبارزان فلسطین می گذارد به طوری که جمال پاشا حاکم دولت عثمانی (جمال پاشا، ۱۸۷۲-۱۹۲۲)، از سرداران قشون عثمانی که در ایام جنگ جهانی اول به ظلم و قساوت در لبنان و سوریه و اعدام اعیان و ادبا به تهمت خیانت به دولت عثمانی شهره شد و سرانجام در تقلیس به قتل رسید. المنجد، قسمت اعلام) که در مقابل سپاه انگلیس مقاومت می نمود آنقدر از این موضوع عصبانی می شود که می گوید اگر به زودی فتح مصر نمودم در مراجعت عبدالبهاء را به صلابه می زنم.»^{۱۴}

.... بنا بر این قول می بایست ابتدا قشون انگلیس فلسطین را فتح کند، به حیفا در آید، همکاری ادعایی حضرت عبدالبهاء با این قشون صورت گیرد، جمال پاشا به تهدید حضرت عبدالبهاء پردازد و از آن پس قصد مصر کند و حال آنکه جمال پاشا این تهدید را (به سبب بعض مذهبی و بر اثر تحریک ناقضین) در حین توقف در فلسطین و در حین حکومت بر شامات نمود، از آن پس به قصد فتح مصر حرکت کرد، و مدتی بعد از شکست او در مصر بود که قشون انگلیس به فلسطین روی آورد و موفق به تسخیر حیفا گردید. پس چگونه می توان تصوّر کرد که واقعه آینده (ورود قشون انگلستان به حیفا در سال ۱۹۱۸) موجب حدوث واقعه گذشته

انگلیس در فلسطین می شود، و این جمله را با بی باکی و بی پروائی به مؤلفی نسبت داد که خبری از آن در کتاب او نیست^{۱۶}

اما راجع به دعا برای پادشاه انگلیس. مقدمتاً باید گفت بدیهی است که ظهور بابی و بهائی برای اهل عالم اعم از دُول و ملل ظاهر شده و قطعاً با همه دُول و ملل ارتباط مستقیم و غیر مستقیم دارد. اما آنچه مهم است آنکه با دیدی کلی و جهانی باید به کلّ وجوه همه ارتباطات مزبور توجه نمود و نه آنکه ظهور الهی را محدود و محصور در ارتباط با بعضی از اجزای مجموعه بزرگ کره ارض کرد. همچنین نباید تصور کرد که انبیای الهی مثل سیاسیون، مذدب و هر دم خیالند و با فکر محدود بشری با ملل و دُول ارتباط برقرار می کنند، لا والله! ذیشان مقدّس از این اوهام است. شاید امثال جام جم انتظار دارند اهل بهاء برای اثبات غیر استعماری و غیر صهیونیست و غیر روسی و غیر انگلیسی و غیر آمریکایی و غیر آلمانی و خلاصه غیر سیاسی بودن خود به بعضی «زنده باد» و به بعضی «مرده باد» بگویند. اما متصفین و فضلاء و بزرگان وسیع النظر عالم می دانند که زنده باد و مرده باد گفتن دلیل وابستگی یا عدم وابستگی نیست؛ بلکه ملاک اصلی، نیت و مدعا و هدف دین الهی و تعالیم و احکام آن و عملکرد پیروان آن می باشد که لابد بر اساس آن تعالیم با همه اهل عالم از دُول و ملل ارتباط می یابند. از جمله اینکه در آثار بهائی درباره «امراء و علماء» یعنی سلاطین و رؤسا و امرای ارض و انظمه سیاسی و اهداف و مقاصد حکومت ها و درباره رؤسای مذهبی، مطالب کلیدی زیادی نازل شده است که برای قضاوت صحیح باید نگاهی شامل و جامع به آنها داشت و آنها را در کنار دیگر آثار بهائی که جمعاً هیکل یک سیستم و نظام عقیدتی. الهی را تشکیل می دهند بررسی کرد تا ادراکی کامل بدست آید. و الا اگر مانند بعضی ردّیه نویسان با سوگیری و تعصب فقط آیه یا نصّ یا واقعه ای تاریخی درباره موردی سیاسی یا مذهبی در نظر گرفته شود، وجوه کامل حقیقت آشکار نخواهد گردید.

فی المثل در آثار بهائی، از جهتی چون اکثر حکومت ها به ظهور الهی در دور جدید بی اعتناء بودند، مورد ملامت شدند؛ اما بعضاً، به جهت عمل خاصی در مقطعی از تاریخ و یاب به جهت بعضی نکات مثبت انظمه و سیاست هایشان، مورد عنایت قرار گرفته اند؛ مثل دولت های عثمانی و انگلستان که زمانی به جهت حفظ و حمایت مقامات متبرکه ارض اقدس یا تحریم خرید و فروش کبیز و برده و تمسک به امر مشورت در امور^{۱۷} تحسین شدند و زمانی دیگر نقائصشان مورد اشاره قرار گرفت^{۱۸} و یا فی المثل وجود اصل مشورت و سلطنت را در حکومت مشروطه و یا نحوه انتخاب رؤسای جمهور را که منتخَب مُنتخَب باشند و یا اداره امور ایالات و استقلال نسبی آنها را در حکومت فدرال، و خلاصه امثال این نکات مشابه مثبتی را که در بعضی انظمه دیده می شود، ذکر فرموده اند.^{۱۹} لذا هم نکات مثبت و هم نکات منفی سیاسیون و سلاطین عالم از جهات اهداف و نیات و روشهای شان، گاه بر سبیل نصیحت و فضل و عفو و تشویق و گاه بر سبیل انذار و عدل و اقتدار، مورد اشاره قرار گرفته است. به این معنی که گاه در موردی خاص، از دولت یا نظامی خاص، به خاطر نیتی خاص و یا روشی خاص یا وسایلی خاص تحسین یا تقیح شده است. ولی طبق بیانات صریحه دیگر مثل بیان حضرت ولی امرالله درباره حکومتات متّحده جهانی آینده در ظل نظم وسیع اداری امر بهائی در صفحات ۱۴ تا ۲۲ کتاب *ارکان نظم بدیع*، در کل، همه انظمه سیاسی عالم بلا استثناء نقائص فطری دارند و کافل سعادت بشر نیستند و آن نکات مثبتشان نیز، با روحی بدیع و عاری از نقائص عقول جزئیة بشری، در نظم امر بهائی وجود دارد.^{۲۰}

آری چنان که در بالا اشاره شد، طلعات مقدّسه امر بهائی، من جمله حضرت عبدالهه، در حق کل سلاطین و بعضاً افراداً دعا فرموده اند تا خداوند آنها را به عدل و انصاف مزین فرماید و از جمله برای مظفرالدین شاه، سلطان عثمانی، و پادشاه انگلستان. و جالب آنکه در دو مناجات اخیر علت طلب تأیید برای عثمانی و انگلستان را این می فرماید که آنها از اراضی مقدّسه فلسطین که برای همه ادیان — کلیمی، مسیحی، اسلام، بهائی — محترم است، و از ساکنان آن حفاظت می نمایند. و عجیب است که حضرت سید الساجدین نیز به گفته مرحوم خمینی رهبر فقید انقلاب اسلامی در کتاب

(تهدید جمال پاشا) گردیده باشد؟ البته نویسنده جزوه می توانست خود را دچار این اشکال نسازد، بدین ترتیب که تمام مطلب را از مآخذی که به آن اعتماد کرده بود بعینه یا به تلخیص نقل کند. مآخذ او چنانکه خود گفته است (حاشیه ۱، ص ۵، جزوه تاریخ سخن می گوید) صفحه ۴۴۶ جلد اول کتاب خاطرات حبیب بوده و در این کتاب در این باره چنین آمده است: «جمال پاشا وقتی که به قدس (اورشلیم) می رود از لویح پی در پی ناقضین و عداوت یاسین نام مستنطق بغض و کین جمال پاشا تحریک می شود و قول می دهد که اگر به زودی فتح مصر نمودم در مراجعت عبدالهه را به صلابه می زنم...» و البته اگر تمام این مطلب را از مآخذ آن با مراعات دقت و امانت نقل می کرد دیگر تهدید جمال پاشا را با بذل آذوقه به قشون انگلیس مربوط نمی ساخت بلکه معلول تحریکات پیمان شکنان و ستم پیشگان می شمرد، در نتیجه دچار امر محال نمی شد، لاحق را بر سابق مقدم نمی گرفت، ترک احتیاط نمی کرد و روح تاریخ را نمی آزد. گرچه بی احتیاطی او تنها در این نیست که ترتیب وقوع وقایع را از نظر دور دارد، بلکه این غفلت نیز از قلم وی سر می زند که مطلبی را از مآخذ آن به طور ناتمام و ناصواب نقل کند. مثلاً می گوید: «حضرت عبدالهه که این موضوع را متوجه می شود پس از گفتگو با افسران ارشد انگلیسی آنها را از نگرانی خارج می کند و می فرماید: من به اندازه ارتش شما آذوقه دارم و در برابر انبارهای خویش را که از قبیل آذوقه زیادی در آن پنهان فرموده بودند به روی سپاهیان انگلیسی می گشایند و این موضوع باعث پیروزی سپاهیان انگلیس در فلسطین می شود.»^{۱۵}

... و در همین جا با علامتی که می گذارد به حاشیه می رود و به مآخذ نقل قول، یعنی کتاب *شاهراه منتخب* (Chosen Highway)، تألیف لیدی بلا میفیلد (Lady Blomfield) ارجاع می کند. خواننده همین مآخذ را بر می دارد و در همان صفحه ای که او اشاره کرده است مطلبی را می خواند که ترجمه دقیق آن به فارسی چنین است: «آمادگی برای اوضاع و احوال زمان جنگ را حضرت عبدالهه حتی قبل از مراجعت به فلسطین یعنی بعد از اسفامبارک (به اروپا و آمریکا و مصر) ترتیب دادند. ساکنین قرای نقاب و سمره و عدسیه را تعلیم کردند که چگونه به کشت غلات بپردازند و محصول فراوانی از آن به دست آورند. این امر در دوره قبل از جنگ و در طی سال های نقصان آذوقه حاصل از جنگ انجام گرفت. مقادیر عمده غلات در چاه هائی که تعدادی از آنها را رومیان ساخته بودند و اکنون می توانست مورد استفاده قرار گیرد انبار شد و بدین ترتیب بود که حضرت عبدالهه موفق گردید تا تعداد بیشماری از فقراء را در حیف و عکا و در اطراف آن دوشهر در طی سال های مجاعه (قحطی و گرسنگی) از ۱۹۱۸ تا ۱۹۱۹ تغذیه فرماید. اطلاع یافتیم که هنگامی که ارتش انگلیسی وارد حیف شد با مشکلاتی از لحاظ تأمین آذوقه مواجه گردید. افسر فرمانده برای مشورت به حضور مبارک رفت. حضرت عبدالهه در جواب فرمودند: من غله دارم. شخص نظامی با حیرت سؤال کرد: حتی برای قشون؟ فرمودند: «حتی برای قشون بریطانیا هم غله دارم» (ص ۲۱۰ کتاب *The Chosen Highway*). آنگاه خواننده حیرت می کند که چرا باید اقدام احتیاطی حضرت عبدالهه را درباره تهیه آذوقه برای سال های جنگ جهانی بدین گونه تعبیر نمود؟ چرا باید از این مطلب که تعداد بی شماری از فقراء حیف و عکا و حوالی آن دوشهر در دوره چهار ساله جنگ جهانی با این آذوقه تغذیه شده اند و از مرگ حتی در زمان قحطی و گرسنگی و بینوائی و بی پناهی نجات یافته اند صرف نظر کرد؟ چرا باید از قسمتی از قول صریح مؤلف کتاب که مآخذ نقل قول نویسنده است و لابد مورد اعتماد اوست چشم پوشید؟ چرا باید تنها به قسمت دیگری از کلام او که دلالت بر این دارد که قشون انگلیسی نیز پس از غلبه بر عثمانیان و ورود به حیف (آن هم تنها برای یک بار در آخر جنگ) به این آذوقه دست یافته اند دیده نشود؟ و سرانجام چرا باید جمله ای از خود بر آن افزود که در انبارهای خود را... به روی سپاهیان انگلیسی می گشایند، و این موضوع باعث پیروزی سپاهیان



کشف الاسرار، دقیقاً به همین نیت برای مرزبانان حکومت اموی در زمان هیکل مبارکشان در صحیفه سجّادیه دعا می فرمایند چه که آنها با آنکه اموی بودند و دشمن ائمه اطهار، ولی حضرت سجّاد علی رغم آن، به هر حال چون آن وقت از حدود و ثغور اسلامی محافظت می کردند و اسباب ظاهره حفظ آن بودند لذا دعا می فرمودند که خدا تأییدشان کند تا از مسلمین و بلاد مؤمنین حفاظت کنند تا دست غیر مسلمین و کفار به آن نرسد. اما نکته مهمی که امثال جام جم ابدأ ذکر آن نمی نمایند این است که علاوه بر سلاطین، طلعات مقدسه بهائی صدها برابر بیشتر برای امم و ملل و نفوس که آنها را «امانات الله» و «رعایای حق» می خواندند، دعا نازل فرمودند و بهترین چیزها را برای آنان طلب فرمودند که من جمله دعا برای اتمام جنگ ایتالیا علیه لیبی و کشته شدگان. من جمله اعراب آنجا. می باشد. (خطابات عبدالبهاء). فلسفه و علت این ادعیه نیز در مورد سلاطین این بوده که حضرت بهاءالله در تعالیمشام خاصی برای حکومت که مسئول حفظ ملت است قائل هستند و امر فرموده اند اهل بهاء برای کل سلاطین علی رغم میزان عدالت یا ظلمشان، دعا نمایند تا اگر ظالم اند عادل شوند و اگر عادل اند مؤید بر حفظ وازدیداعادل و انصاف شوند. و البته پیش بینی فرموده اند سلاطینی خواهند آمد که بین همه نفوس و من جمله اهل بهاء به عدالت رفتار خواهند کرد، و در مورد چنین سلاطین و رهبران مملکتی فرموده اند علاوه بر دعا، اهل بهاء مأمور به یاری نیز هستند. اما قبل از آن مأمور به خدمت و اطاعت صادقانه در امور قانونی و اداری که مخالف عقاید وجدانی اهل بهاء نیست، می باشند تا حُباً لله به خدمت کل امم از دولت و ملت موفق و مؤید گردند^{۲۱} و خود هیکل مبارکشان از جمله برای ناصرالدین شاه که ظلم های زیادی به بایبان و بهائیان نمود، دعا فرموده اند.^{۲۲}

درآرایین مقال به چند نکته دیگر مذکور در مقاله باید اشاره نمود. درص ۱۲ بیان حضرت عبدالبهاء را که باطل کننده فرضیات وهم آلود و غلط جام جم است، نقل می کند ولی در پاورقی ۲۶، آن را به شرح زیر تخطئه می کند. حضرت عبدالبهاء درباره افراد ملت ایران و انگلیس می فرمایند: «اهالی ایران بسیار مسروند از این که من آدمم اینجا. این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام (بین دو کشور. این راجع جم اضافه کرده) حاصل می شود و نتیجه به درجه ای می رسد که بزودی از افراد ایران، جان را برای انگلیس فدا می کنند و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا نماید.»^{۲۳} چرا در پاورقی مزبور می نویسد: «البته جمله اخیر خالی از حکمت نیست. البته وقتی گرگ و میش قرار است در آغوش هم زندگی کنند، معلوم است که قربانی شدن میش، فرصتی برای قربانی شدن گرگ نخواهد گذاشت.» ملت عزیز ایران باید از جام جم بپرسد چرا بیان مزبور را تحریف مفهومی نمود؟ دیدن نصوص مبارکه ای که در همین مجموعه، تحت عنوان «سیاست الهی، سیاست بشری» آورده شده گویای حقیقت مقصود حضرت عبدالبهاء است.

در ص ۱۲ ذکر ملکه رومانی رانموده و خواسته حقیقت بهائی شدن او را که ۱۳ سال پس از سفر حضرت عبدالبهاء به آمریکا، یعنی پس از صعود (وفات) حضرتشان واقع شده، با میان کشیدن ذکر تئوسوفیسم مخفی نماید، حال آنکه ملکه مزبور در سال ۱۹۲۶ با مطالعه کتاب بهاءالله و عصر جدید به دیانت بهائی با همان عنوان دین بهائی مؤمن شد و بیانیه های متعددی در ایمانش به آن و دعوت نفوس به تحقیق درباره این آیین جدید که با اصول تئوسوفیسم از جمله تناقض دارد، صادر نمود که موجود است. از جمله می نویسد: «هرگاه نام حضرت بهاءالله یا پسر ارشدش حضرت عبدالبهاء به چشم شما خورد از آنها روگردان نشوید، بلکه به نوشتجات آنها دقت نمایند و بگردارید بیانات روح بخش و محبت انگیزشان همچنان که در قلب من نفوذ نموده در قلب شما نیز نفوذ نمایند» و «آیین بهائی منادی صلح و سلام است.»^{۲۴} حضرت ولی امر بهائی درباره تئوسوفیسم می فرمایند: «فرد بهائی نمی تواند تئوسوفیست هم باشد، عداً زیادی از تئوسوفیها بخصوص نفوس روشن فکر در میان آنها بهائی شده اند، اما از آنجائی که ما معتقد به تناسخ نیستیم نمی توانیم صریحاً هم به عنوان یک فرد بهائی وهم به عنوان یک تئوسوفی فعال باشیم.»^{۲۵}

مورد دیگر ذکر اشاره حضرت عبدالبهاء درص ۱۴ آیام دال بر عدالت و سیاست انگلیس است، اما جام جم به جمله پس از آن کاری ندارد که علت آن را این می فرمایند که چون «اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند.» ملاحظه می فرمایند که در اینجا نیز مانند مورد دعائی که در حق پادشاه انگلیس فرموده اند، موضوع اساسی حفظ اهالی و حفظ امانت مقدسه ادیان مختلف در اراضی فلسطین است، چنان که از قبل گفته اند: «النعمتان مجهولتان: الصّحة والامان.» نکته دیگر محور قرار دادن ردیه های صبحی و نیکو است که چنان که در مقاله ای دیگر در همین مجموعه آمد، حتی محیط طباطبائی مورد قبول جام جم نیز، گفته های ایشان را سند نمی داند. نکته دیگر نقل قول از کسروی است درباره قضیه اعطای نشان «سیر» که با روایت دیگران در همین مقاله جام جم منافات دارد، چه که برخلاف گفته کسروی، حضرت عبدالبهاء خود آن را درخواست نکردند، چنان که به نوشته سابق الذکر خود آیام حضرت عبدالبهاء هرگز از نشان مزبور استفاده نکردند. مقاله نویس آیام پس از نقل قول از کسروی، می نویسد: «فج کار وقتی بیشتر به نظر می آید که بدانیم برخی از شخصیت های دینی نیز (به گفته آیتی، مبلغ مستبصر بهائی) در همان دوران، نشان و لقب اعطائی از سوی انگلیسی ها را نپذیرفته اند» و در پاورقی مربوط به همین مطلب می نویسد: «عجباً (از) پسر محمود افندی آوسی که از علمای اهل سنت و مفتی بغداد بود شنیدم حضرات انگلیسیها به میل خود به او نشان لقب سیری و مبلغی پول دادند و او همه را رد کرده گفت: من يك نماینده روحانیم و یا سیاستور کاری ندارم.»^{۲۶} اما جالب است بدانیم که همین پسر آوسی، چه صبحی امتناش را از قبول نشان مزبور راست گفته باشد و چه دروغ، در بغداد از محبین و منجذبین حضرت بهاءالله شد و به علو درجات و مقامات معنوی حضرت بهاءالله معترف گردید.^{۲۷} به این جهت است که به آیام در مقاله ای جداگانه گفته ایم که باطناب امثال آواره و صبحی و نیکو به چاه نرود.

نکته آخر که مربوط به عکس ص ۱۲ و مقاله بعدی پس از همین مقاله، درص ۱۵، با عنوان «پیام محبت آمیزم لکه» می باشد، نیز جوابش در ظل جواب های فوق و نیز مقاله «تحریفات لفظی و مفهومی» در نشریات بهائیهنگ بدیع و اخبار امری داده شده. اما در اینجا نیز جالب است که ذکر شود دو خبرنگار فرانسوی غیر بهائی به نام های فیلیپ گویون و کولت ژوویون، در کتاب خود باغبانان بهشت خدا که شرح مفصل مشاهدات آزاد ایشان در اقامت چندروزه در مقامات متبرکه بهائی در اسرائیل است، علاوه بر شرح تاریخ و تعالیم و عظمت این آیین جهانی، تمام تهمت های سیاسی وارده بر این آیین نازنین را رد می کنند و پیام های بزرگان عالم از جمله ملکه انگلیس را در خصوص امر بهائی، نشانه رشد و نفوذ و مطرح بودن جامعه بهائی در دنیای امروز می دانند که مختص به ملکه انگلیس و پرنس فیلیپ هم نیست، ولی جام جم به صدها مورد دیگر کاری ندارد و فقط موارد معدودی را برمی گرداند که به گمان وهم آلودش مثبت فرضیه غلطش می باشد. ای کاش هموطنان عزیز کتاب مزبور را به دست آورده، خود مطالعه فرمایند تا جام جم نپندارد که «اسیران کمند» این آیین «کم اند.» از جمله در مصاحبه باروخیه خانم چنین می پرسد: «در یادداشت های شخصی و خاطرات شما می خوانیم که شما تا مدارقطب شمال به دیدار اسکیموها رفته اید و زمانی دیگر در میان قبایل سرخپوست در قلب جنگل های آمازون بوده اید، به جزایر کارائیب، به اروپا، آفریقا، آمریکای جنوبی و جزایر اقیانوس آرام سفر کرده اید و با بزرگان و سران ملل و دول و شخصیت های مهم و برجسته نظیر پرنس فیلیپ، آقای پرز دوکوتلار (Javier Peres de Cuellar) دبیرکل سازمان ملل، خانم ایندیرا گاندی و رئیس جمهور ساحل عاج، سیمون ویل نماینده فرانسه در پارلمان اروپائی، و ژاک شایان دلماس رئیس پارلمان فرانسه ملاقات و گفتگو نموده اید. آیا هدف از همه این سفرها به خاطر دیانت شماست؟» روحیه خانم جواب می دهند که: «البته این طور است. روزی همسرم (حضرت شوقی ربّانی) نظری به من انداخت و سؤال نمود، راستی بعد از من چکار خواهی کرد؟ از جای جستم و گریه را سردادم و گفتم: من هرگز بدون شما در این دنیا زندگی نخواهم کرد.» در جواب فرمودند: «فکر می کنم به سیر و سفر خواهی پرداخت، احبّاء (بهائیان) را در سراسر عالم ملاقات خواهی کرد و باعث تشویق

و دلگرمی آنها خواهی شد.» ما بیش از بیست سال بود که با هم زندگی می کردیم و هیچ وقت حرفی راجع به آینده بین ما مطرح نشده بود. بعد از در گذشت ایشان متوجه آن پیشگوئی شدم. برای شش سال متوالی به عنوان عضو هیأت ایدای امرالله وظیفه سنگینی در عهده داشتم که بایست انجام می دادم... انتخابات بیت العدل صورت گرفت و بعد از آن من آزاد بودم و می توانستم هر کجا می خواستم سفر کنم، زیرا تنها بدین وسیله بود که قادر بودم خدمتی انجام دهم.^{۲۸}



آقایان طبری و فشاهی در ایام

حامد

از عجایب دوران آنکه جام جمیان و ایامیان همچون اسلافشان، در سربهای ستنزی ۱۶۴ ساله چنان دچار یأس و تکرار و شکست شده اند، که در اثبات آکاذیب و تهمت های تکرارشان علیه دیانت مقدس بهائی و جامعه پویای آنکه مورد تحسین بزرگان جهان است، دست به دامن حتی کتب و آثار مخالفین خود همچون آقای طبری و فشاهی مارکسیست، و کسروی ضد شیعی شده اند. سبحان الله! طلعات مقدسه بهائی پیشگویی کرده بودند که زمانی خواهد رسید که دشمنان این آیین درخواست یافت به تنهایی قادر بر مقابله با آن نخواهند بود، و مجبور خواهند شد به طرق مختلف از هم کمک بگیرند و در بهائی ستنزی همکاری نمایند. در ایران عزیز پس از اولین همفکری های شیخی های کریمخانی با بعضی ردیه نویسان شیعی در مخالفت با آیین جدید الهی در دهه های اول ظهور آن، و اتحاد عملی ازلی ها با پیروان سید جمال الدین اسدآبادی (البته در ظلّ لیلی انگلیس) پس از آن، و همسویی بهائی ستیزان سابق الذکر با کسروی و پیمان شکنانی تازه نفس همچون آواره و صبحی و نیکو در اوایل دوره پهلوی، و پیوستن برخی سیاسیون همچون آرتین به ایشان در سالهای دیگر دوران پهلوی، و پس از بی نتیجه بودن و شکست همه آنها، اینک در دهه سوم پس از انقلاب اسلامی شاهد همسویی و همکاری همه آن خطوط فکری به علاوه اوها مات پوسیده معدود پیمان شکنان در دوره بیت العدل اعظم الهی هستیم. اما آن پیشگویی ها فقط محدود به ایران عزیز نیست، چنان که فرموده اند از دیگر نقاط جهان و دیگر عقاید نیز یکل به جمع قوای سیاسی و مادی و ادبی و مذهبی علیه آیین جدید الهی قیام خواهند نمود، چه که این از سنن محتومه الهی بوده که هرگاه خدای رحمان آیینی جدیدی فرستد، مخالفینی علیه آن قیام می کنند.^۱

بنابراینچه گفته شد، ملاحظه می کنیم که جام جم نیز به سبب آخزده و دست به دامان آثار آقایان طبری و فشاهی شده است تا بلکه بتواند ایام را عملی جلوه دهد تا مقبول و صحیح افتد. از جمله در صفحه ۱۵، ستنزی را نیز به نقل نظرات آقای محمد رضا فشاهی برای اثبات «ارتجاعی و وابسته» بودن جامعه بهائی اختصاص داده است.^۲ معلوم نیست آیا ایام نظرات ایشان را درباره اسلام و عملکرد علمای اسلام در دوران همزمان با ظهور آیین بابی و بهائی را نیز قبول دارد؟ باری این امر بماند تا خود ایام پاسخ ملت عزیز ایران را درباره آن بدهد، اما در اینجا به بهانه نقل قول های ایام از آقایان طبری و فشاهی در صص: ۱۲-۱۵ و ۲۲، لازم شد مطالبی درباره نظرات ایشان تقدیم هموطنان نماید تا با گوشه هائی از حقیقت بیشتر آشنا گردند. چون لب ایراد آقای فشاهی و جام جمیان در اینجا در خصوص روش بهائیان در جریانات اجتماعی و سیاسی است، ذیلاً مطالبی را که به مناسبتی دیگر و در جائی دیگر در همین باره نوشته شده، متناسب شده با ایراد مطروحه در ایام درج می کند. شایان ذکر است که این مطلب علاوه بر پرداختن به ایراد آقای فشاهی، پاسخی نیز درباره ارتباط امر بهائی با روسیه و انگلیس نیز هست. اما مطلب مزبور:

حضرت بهاء الله می فرماید: «هر امری که به قدر رأس شعری (سر مویی) رايحه فساد و نزاع و جدال و یا حزن نفسی از او ادراک شود، حزب الله (بهائیان) باید از او احتراز نمایند بمنابه احتراز از رقصا (مارگزنده)... باری در هیچ امری از امور، این ظهور اعظم شریک فساد نبوده و نیست. یَشْهَدُ بِذَلِكَ لِسَانِي وَقَلْبِي وَزُبُرِي وَصُحُفِي وَكُتُبِي وَالْوَالِحِي».^۳ به این جهات، اهل بهاء برای رسیدن به وحدت عالم انسانی و تحقق اهداف دیانت بهائی و من جمله خدمت به ایران عزیز و ایرانیان نازنین، از روش های قهریه و نزاع و حيله و زد و بند و تکفیر و تحقیر گروههای دیگر و ترور و امثال آن که از روش های رایج سیاسیون است استفاده نمی کنند زیرا «منش را از روش جدا نمی دانند» و مخالف این اصل سیاسیون هستند که «هدف، وسیله را توجیه می کند.» برای

آشنایی با روش امر بهائی برای کمک و خدمت به اهل عالم و رسیدن به عدالت و اتحاد و وحدت عالم انسانی و کمالات و فضائل معنوی باید به آثار کثیره بهائی مراجعه گردد.^۴

از مصادیق مهمی که روش فوق را نشان می دهد، عکس العمل جامعه بهائی است در انقلاب مشروطه ایران. همان طور که از آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء پیداست، حق برای اصلاح عالم و من جمله ایران، تعالیم و طرح های خاص و عامی ارائه فرموده که مجریان آن هم بهائیان و هم غیر بهائیان اند و حضرت عبدالبهاء در مورد اهمیت حیاتی تعالیم بهائی برای اصلاح و نجات عالم از مشکلات کنونی فرمودند: «اگر این تعالیم جمال مبارک مجری نشود، عالم در خطر است.»^۵ به این جهت بهائیان در ایران تا حدی که شرایط موجود اجازه می داده، سعی کردند از همان اوایل ظهور بر اساس تعالیم حضرت بهاء الله در اصلاح و خدمت ایران بکوشند. جنبه اصلی این کوشش، در حیطه معنوی و فضائل و اخلاق رحمانی، من جمله شامل: محبت، یگانگی، تقوی، عفت و عصمت، امانت، دیانت، صداقت، انصاف، ادب، انقطاع، تواضع و خضوع، توکل، خشیه الله، عدل، اعتدال، صبر و استقامت، قناعت، مواسات، خلوص نیت... می باشد که اسس اساس و از لوازم اصلیه اصلاح عالم و ایران است. و جنبه فرعی این کوشش آنکه حضرت عبدالبهاء در مورد ایران به احبایشان تأکید فرمودند که «در مأموریت و آبادی و مدنیت و تحصیل معرفت و تزئید تجارت و ترقی زراعت و تحسین صناعت و ترقیات عصریه از هر قبیل کوشش» بنمایند.^۶ حضرت عبدالبهاء در الواح کثیره و من جمله رساله منتهی و رساله سیاسیه که سالها قبل از مشروطه عر صدور یافته بود اهل بهاء و ایرانیان را تشویق و امر به درک و عمل در دو جنبه و دو زمینه اصلی و فرعی مذکور فرمودند.

متأسفانه ایران قبل و بعد از مشروطه، نه خود توجه خاصی به آن تعالیم نمود، و نه اجازه داد بهائیان آنطور که شایسته است بتوانند آن تعالیم را عملی نمایند. حضرت بهاء الله از همان ابتدای ظهور در این زمینه انداز فرموده بودند و بخصوص پس از شهادت جناب بدیع و جنابان محبوب الشهداء و سلطان الشهداء فرموده بودند: «إِنَّا سَمِعْنَا بِأَنَّ مَمَالِكَ الْإِيرَانِ تَزَيَّنَتْ بِطِرَازِ الْعَدْلِ فَلَمَّا تَفَرَّسْنَا وَجَدْنَا هَا مَطَالِمَ الظُّلْمِ وَ مَشَارِقَ الْإِعْتِسَافِ وَإِنَّا نَرَى الْعَدْلَ تَحْتَ مَخَالِبِ الظُّلْمِ نَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يَخْلَصَهُ بَقْوَهُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ سُلْطَانِ مَنْ لُدُّهُ إِنَّهُ هُوَ الْمُهَيِّجُ عَلَيَّ مَنْ فِي الْأَرْضِينَ وَ السَّمَوَاتِ»^۷، و «چون به نعمت معنویه اقبال نمودند از نعماء ظاهره هم ممنوع شدند»^۸، و «این است جزای اعمال در یوم مآل؛ هر یوم اوامر و احکام خارجه نفوذ می یابد و به این نفوذ، نفوذ اهل ایران متوقف. از حق طلب نائمین را آگاه فرماید و از خواب برانگیزاند شاید تمسک نمایند به آنچه سبب نجات و فلاح است»^۹ و نتیجتاً در کتاب مستطاب اقدس پیش بینی انقلاب امور در پایتخت ایران را فرمودند^{۱۰} و پس از حدود ۴۰ سال از این پیش بینی، اولین مصداق از مصادیق آن انقلاب و قیام جمهور ناس در مشروطیت ایران در سنه ۱۹۰۶ رخ نمود.^{۱۱}

جامعه اهل بهاء که همیشه تحت ظلم بود، از طرف حضرت عبدالبهاء هدایت شد «تا در اول کار آنچه در قوه دارد برای اصلاحات سیاسی بکوشد سپس چون این مجهوداتش با بدگمانی و بد خواهی رو به روشد به کلی خود را کنار بکشد»^{۱۲} و دست از این رویه بهائی که در بیان زیر آمده نکشد، قوله الاحلی: «مقصود این است که احبای الهی باید بدخواه را خیر خواه دانند... یعنی به دشمن نوعی رفتار کنند که سزاوار دوستان است، به جفا کار چنان معامله نمایند که لایق یار خوش رفتار. نظر به ذنوب و قصور و عداوت و ظلم و ستم اعدا نکنند.»^{۱۳} و با چنین «مقصود» بی نظیر الهی ابهائی بود که در اول انقلاب مشروطه دستور صریح دادند که احبایشان در مخاصصات احزاب و انجمن های دوران مشروطه دخالت نکنند و به جهت انذارات و پیش بینی های فوق الذکر بود که فرمودند: «از جمیع احزاب برکنار باشید. در آن وقت بعضی از ضعیفای (بهائی) اعتراض نمودند که مدار این هیجان عمومی بر تحصیل عدالت و رفع مضرت است چرا باید مذموم و مقدوح باشد، عاقبت به اثر قلم خود نگاهشتم که این حرکت جمهور آن حرکتی است که در نص کتاب چهل سال پیش صریحاً مذکور که خطاب به طهران می فرماید»^{۱۴} و نظر به عواقب مشروطه و عدم وجود روح اتحاد و صداقت و عدل و بلوغ در دسته

شود و این کشور مُنور گردد و این بی نام و نشان شهیر آفاق شود و این محروم محرم آرزو و آمال و این بی بهره و نصیب فیض موفور یابد و امتیاز جوید و سرفراز گردد.»

و اما لوح چهارمی که حسب الوعده درذیل می آید (و قسمتی از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء به جمعیت صلح لاهای در ۱۹۱۶ م می باشد که در آن تعالیم بهائی — من جمله ۱۲ تعالیم آن — برای اصلاح عالم توضیح داده شده) نیز به زبانی دیگر مَثَبِ صِحَّتِ روش بهائیان و شکست روش های از جمله ازلی هاست که علیه ملت ایران و جامعه بهائی از هیچ دسیسه و مکرری، حتی دزدی و سرقت دینی و عقیدتی و ادبی، خودداری نکرده اند.^{۳۳} در این لوح پس از ذکر تعالیم اساسی بهائی، متذکر می شوند که شاید نفوسی نوهوس از ایرانیان (ازلی ها) مضامین الواح و آثار بهائی را بنام خویش نشر دهند زیرا طالب شهرتند، و چنین ادامه می دهند:

چنانکه در انجمن وحدت نژاد پیش از حَرَب، در لندن واقع شد شخصی ایرانی مضامین الواح حضرت بهاءالله را ضبط نمود و در آن جمعیت وارد شد و بنام خویش خطابه نمود و انتشار داد و حال آنکه عیناً عبارت حضرت بهاءالله بود. از این نفوس چند نفر به اروپ رفتند و سبب تخدیش اذهان اهالی اروپ و تشویش افکار بعضی مستشرقین شدند... خود را نسبت به حضرت باب می دهند ولی بکلی از حضرت باب بی خبرند، تعالیم خفیه دارند که بکلی مخالف تعالیم بهاءالله است.^{۳۴}

با توضیحات فوق اشتباه بودن نظرات آقای فشاهی نیز درباره علل عدم شرکت بهائیان در مجلس اول و توصیه به شرکت در مجلس ثانی روشن می گردد. چه که ایشان در صفحات ۱۵۷-۱۵۶ کتاب *واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال* با آوردن فقط دو لوح ازصدها لوح از حضرت عبدالبهاء نتیجه می گیرد که بهائیان، فرصت طلب و خائن به ملت و طرفدار استبداد شاهی هستند. حال آنکه چهار لوحی که در فوق آورده شد - بعلاوه الواح کثیره دیگر درباره مشروطه ایران که در آثار بهائی موجود است - نظرات ایشان را رد می کند. دارالانشاء بیت العدل اعظم در رقیمه جولای ۱۹۷۶ در جواب اتهام مزبور که ازجانب بعضی نفوس تکرار شده می فرمایند:

بهائیان اغلب متهّم می شوند که خود را از مشکلات واقعی همنوعان دور نگه می دارند. لکن نباید فراموش کنیم کسانی که این اتهام را وارد می کنند معمولاً مادّیون ایده آلیست هستند که در نظر آنان کمال واقعی همانا کمال مادّی است در صورتی که ما می دانیم ثمرات دنیای مادّی صرفاً انعکاسی از احوال روحانی است و مادامی که احوال روحانی تغییر نیابد در جهت بهبود امور مادّی تغییری پایدار حاصل نگردد. و نیز باید به خاطر داشته باشیم که اغلب مردم تصویری روشن درباره جهانی که مایلند بسازند نداشته و اصولاً نمی دانند چگونه باید چنین بنایی را بسازند. حتی آنهایی که نظرشان متوجه اصلاح عالم است فقط بدین اکتفا می کنند که با هر فساد ظاهری که به نظرشان می رسد مبارزه کنند. آمادگی برای نبرد با مفاسد اعم از آنکه در اوضاع و احوال اجتماعی ظاهر شود و یا در هیكل انسان های فاسد متجسم گردد برای نفوس معیار داوری ارزشهای اخلاقی بشمار می رود ولیکن از سوی دیگر بهائیان از هدفی که در جهت آن تلاش می کنند بخوبی آگاهند و می دانند که باید با طی مراحل و به تدریج به آن برسند. همه قوای آنان متوجه بنای خیر است، خیری که بواسطه قدرت آسمانی خود همه بدیها را که با لذات امر علمی است محو گرداند و بالمره از صفحه گیتی بزدايد. ورود در میدان یک نبرد تخیلی که در آن به محو مفاسد عالم یک به یک قیام ننمایم به نظر بهائیان اتلاف وقت و هدم نیرو است. سراسر حیات شخص بهائی باید در جهت ابلاغ پیام حضرت بهاءالله و احیاء همنوعان به حیات روحانی مصروف گردد، تا در ظلّ نظم جهانی الهی با یکدیگر متحد شوند و آنگاه چون قدرت و نفوذ این نظم رشد و توسعه یابد مشاهده خواهیم کرد که قدرت آن پیام همه اجتماع انسانی را دگرگون نماید و

خطاب به جناب عزیز الله خان ورقاست: «نامه مفصل شما رسید و تفصیل معلوم گردید ملاحظه شد که مسأله انتخاب نیز يك اسباب اختلاف خواهد شد... لهذا سریعاً تلغراف گشته که رضایت الهی خواهید، نه عضویت پارلمنت. دخول احباب در پارلمنت محبوب بود زیرا از عدم مداخله در امور سیاسی مقصود این نیست که یاران الهی از خدمات دولت و ملت اجتناب و احتراز نمایند. خدمت دولت و ملت فرض است. مقصد این است که احزاب سیاسی تشکیل نمایند و بر دولت حاضره اعتراض نکنند... نه اینکه از عضویت پارلمنت و از خدمت دولت و ملت به دل و جان اجتناب کنند...»^{۳۵}

در اینجا قبل از درج لوح چهارم باید اشاره نمایم که علاوه بر دلایل مذکور در سه لوح فوق و سایر بیانات مبارکه در همین مقال، و نیز با توجه به توأم بودن دو حکم «عدم مداخله در منازعات سیاسی احزاب» و «لزوم اطاعت از حکومت»، شاید بتوان گفت علت منع دخالت در مجلس اول این نیز بوده باشد که قبل از انتخاب مجلس اول، احزاب درگیر رقابت و منازعه بودند و هنوز قانون اساسی «مشروطه سلطنتی» وجود نداشت و لذا حکمت نبود احیاء درگیر آن مخاصمات شوند و وجه المصلحه متخاصمین گردند و به ناچار در سیاست دخالت کنند و با حکومت درگیر شوند. اما هنگام تشکیل مجلس دوم قانون اساسی مزبور و حکومت مشروطه سلطنتی قبلاً رسمیت یافته بود و شرکت در آن به معنی عدم اطاعت از حکومت رسمی و منازعات سیاسی نبود. همچنین لازم بود بهائیان نیز جهت حفظ حقوق اجتماعی خود و افشای حقایق درباره خود در برابر آکاذیب گروههای ضد بهائی، همچون ازلی ها و دیگران، و نیز برای جلوگیری و دفع دسایس بخصوص ازلی ها، و نیز به جهت خدمت به دولت و ملت، و نیز برای ایجاد اتحاد بین دولت و ملت و نجات آنها از اختلاف و جلوگیری از خرابی ایران بواسطه «مقاصد خفیه» «حزب ستمکار» ازلی، «با خلق بیامیزند» و از دولت و ملت کناره نگیرند و در مجلس شرکت کنند.^{۳۶}

اما همان طور که در تاریخ واقع شد و در بیانیه *قرون انوار* ص ۱۰ و نصوص مندرج در این مقاله، اشاره شده، نیات و اقدامات نا تمام بهائیان برای «اصلاحات سیاسی»، «با بدگمانی و بدخواهی روبرو شد» و جامعه بهائی بکلی خود را کنار کشید تا تحمیلی بر دولت و ملت وارد نکرده باشد و بهانه بیشتری به دست مخالفین مشروطه که آن را صرفاً کار بابی ها و بهائی ها و ازلی ها می دانستند ندهد. اما به جای اقدامات مزبور، همچون قبل و بعد از مشروطه، به روش همیشگی خود برای اصلاح ایران — و اصلاح عالم — ادامه داد.^{۳۷} و اینک این جامعه با کمال سرفرازی شاهد موفقیت این روش همیشگی خود است، و تصویر پرشکوه سیر این موفقیت را، مرکز جهانی این جامعه، بیت العدل اعظم الهی، در پیام مهیم و عمیق ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ به بهائیان ایران (که در همین مجموعه مندرج می باشد) ارائه داده اند و در مقابل نشان داده اند که چطور روش های غیر بهائی جاری در قاجاریه قبل و بعد از انقلاب مشروطه و دوره پهلوی و انقلاب اسلامی، هنوز نتوانسته است این کشور مقدّس و هموطنان عزیز را خشنود سازد، و تنها راه رسیدن به این هدف را «نجل بزرگوار همان سرزمین (یعنی حضرت عبدالبهاء) که امروز جز در موطن مقدّس خویش در جمیع قارات عالم مورد تعظیم و تکریم است (دراثر خود رساله مدّته که سی سال قبل از انقلاب مشروطه صادر شده است) با کلامی نافذ و رسا بیان فرمود. چه خوش گفته شاعر که دوست در خانه و ما گرد جهان می گردیم.» و در همان پیام، روش و سلوک اهل بهاء را در قبال ایران چنین تأیید می فرمایند:

شما ستاندگان اسم اعظم در مهد امرالله با خدمات صادقانه خود و با از خود گذشتگی و حتی نثار جان به ثبوت رسانیده اید که برآستی آرزومند پیشرفت و ترقی کشور ایران اید، ایرانی که حضرت عبدالبهاء درباره آن چنین می فرمایند: «افق ایران از پرتو مه آسمان روشن و منیر گردید. عن قریب آفتاب عالم بالا چنان بدرخشد که آن اقلیم اوج اثر گردد و به جمع جهان پرتو اندازد و عزت ابدیه پیشینیان دوباره چنان ظهور نماید که دیده ها خیره و حیران گردد.» «ایران مرکز انوار گردد. این خاک تابناک

شود. لذا لازمه چنین هدفی این است که نصرت حق و راه رسیدن به هدف وحدت عالم انسانی را اخلاق حسنه و اعمال طیبه طاهره و نطق و بیان و استدلال بدانیم نه فساد و خونریزی. بلی در امر بهاء روش از منش جدا نیست و هدف وسیله را توجیه نمی کند.

جالب است بدانیم که این فقط آقای فُشاهی نبوده اند که ادعای مزبور را همچون ادوارد برون مطرح نموده اند، بلکه به عنوان مثال آقای عبدالهادی حائری نیز در کتاب تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، ص ۹۰، چنین نوشته اند:

برخی از ازلی ها که از پیروان باب به شمار می آمدند بعدها نوگرایانی مبارز شدند و بر ضد حکومت استبدادی قاجار مبارزات پیگیری را عهده دار گردیدند، و برخی از سران بهائی گری با بیگانگان استعمارگر در پیوند بودند. عبداله‌بهاء (عباس افندی) نامه ای به زبان عربی به ملکه انگلیس نوشت و در آن نامه ضمن تبلیغ مذهب بهائی گری و یادآوری مطالبی دیگر، ملکه انگلیس را در دو مورد سخت ستود: «ما به دست آورده ایم که شما فروش غلامان و کنیزان را ممنوع ساخته اید، این همان چیزی است که خداوند در «ظهور بدیع» امر فرموده است... ما نیز شنیده ایم که شما نظارت بر مشورت را بر عهده عموم قرار داده اید آفرین.» (ترجمه آقای حائری از اصل بیان حضرت بهاءالله به عربی).

چند نکته جالب در اینجا به چشم می خورد: یکی اینکه ازلی ها را برعکس ادعای آیام، ص ۱۵، به نقل از آقای فُشاهی به صرف اقدامات سیاسی و «مبارزات پی گیر»، مرتبط با استعمارگران نمی داند - حال آنکه به شهادت آیام، ص ۱۲ ارتباط خاص هدفمند داشته اند. دیگر اینکه نوشته در نامه به ملکه انگلیس، او به دیانت بهائی تبلیغ و فرا خوانده شده، که این خود حاکی از استقلال و قائم به ذات بودن امر بهائی است و آلا چه لزومی به دعوت ملکه انگلیس به دیانت بهائی وجود دارد. و احتمالاً مؤلف محترم در اینجا بر عکس مورد ازلی ها، چون بهائیان مبارزه سیاسی و فیزیکی نمی کنند نتیجه می گیرد با استعمارگران مرتبط اند. و نکته دیگر اینکه این حضرت بهاءالله بوده اند که لوح مزبور را برای ملکه انگلیس فرستاده و نه حضرت عبداله‌بهاء (عباس افندی)، و معلوم نیست نویسنده محترم چرا مرتکب چنین اشتباه فاحشی شده اند. شاید به این خاطر که در ذهنشان بوده است که حضرت عبداله‌بهاء از انگلستان لقب «سر» گرفته اند، پس ایشان لوح را داده اند، و البته شاید هم به دلایلی دیگر، الله اعلم. خداوند، ایشان و نگارنده و همه انسان ها را از اشتباه محفوظ بدارد، و مهمتر از آن، انصاف و خلوص و تقوی و حقیقت جویی عطا فرماید تا بتوانیم دوستان یکدیگر باشیم و با روح حقیقت جویی و محبت، دنیا را گلستان واحدی از کثرت گلهای معانی سازیم، و لیس هذا علی الله بعزیز.

و نکته آخر اینکه در لوح ملکه انگلیس حضرت بهاءالله به لحنی الهی ملکه را خطاب می کنند و دو حکم منع خرید و فروش بردگان و لزوم مشورت در امور مملکت را ذکر می کنند. با ذکر این مورد لازم است به هموطنان عزیز تر از جان عرض نماید که بدانند مرئی آسمانی ای که در کشورشان بیش از یک قرن و نیم قبل ظاهر شده، از زندان و تبعید، برای بزرگترین سلاطین و علمای دینی از کشورها و ادیان مختلف الواح ارسال فرمودند و آنها را به دین جدید و هدف آن که صلح و وحدت است فرا خواندند و راه رسیدن به آن را نیز مشخص فرمودند. عزیزان هموطن را قسم می دهد که آن الواح را بدست آورده تا خود به چشم خود ببینند.^{۳۹}

اما در اینجا برای نمونه قسمتی از لوح مهیمن ملکه انگلیس را که آقای حائری مزبور قسمت ناقصی از آن را، عمدتاً به قصد اینکه دیانت بهائی را محصول استعمار انگلیس معرفی کند، در کتاب خود ترجمه نموده بود، زینت مقال می سازیم تا هموطنان عزیز ملاحظه فرمایند که حضرت بهاءالله به چه لحنی ملکه مزبور را مورد خطاب قرار داده اند. قَوْلُهُ الْأَعَزُّ:

يَا أَيُّهَا الْمَلِكَةُ فِي لُئْدُنْ اِسْمَعِي نِدَاءَ رَبِّكَ مَالِكِ الْبَرِيهِ مِنَ السُّدْرَةِ الْاِلَهِيهِ
إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. ضَعِي مَا عَلَي الْأَرْضِ وَ زِينِي رَأْسَ
الْمُلْكِ بِكَلْبِيلِ ذِكْرِ رَبِّكَ الْجَلِيلِ إِنَّهُ قَدْ آتَى فِي الْعَالَمِ بِمَجْدِهِ الْأَعْظَمِ وَ

بتدریج مشکلات پیچیده هائله را حل کند و مظالمی را که طی دوران طولانی فضای عالم را آشفته و تیره ساخته است از میان بردارد.^{۴۰}

از جمله عللی که موجب استنتاجات اشتباه امثال آقای فُشاهی شده است، تکیه بر قالب های تحلیل مارکسیستی و شبیه سازی های تاریخی سهل انگارانه است. مثلاً ذهن امثال ایشان این شبیه سازی را کرده است که دیانت بایی و بهائی نهضتی است برای اصلاح دینی در محیط اسلامی، چنانکه در چند سده قبل عیناً چنین اصلاحی در مسیحیت رخ داد و پروتستانسم و کالونیسیم ایجاد شد. امثال ایشان دو ظهور بایی و بهائی را به عنوان نهضتی اجتماعی اقتصادی تصور کرده و بر اساس همان قالب های فکری و فلسفی ماتریالیسم دیا لکتیک، مثل اعتقاد به مکانیزم تز و آنتی تز و سنتز، و یا تقسیم تاریخ تحولات بشری به دوره های: اجتماعی اشتراکی اولیه، بردگی، فئودالیه، سرمایه داری و سوسیالیسم و کمونیسیم، که سیری جبری فرض شده، تحلیلی ناپخته وسطی از آنها ارائه نموده و به جهت همین قالب ها و پیش فرض ها اشتباهات فاحشی را مرتکب شده اند که حتی با رعایت حداقل الفبای تحقیقات دانشگاهی می توان آن اشتباهات را روشن ساخت.^{۴۱} از جمله این اشتباهات نسبت انقلابی دادن به ظهور بایی بالنسبه به ظهور بهائی و تمجید اولی و تخطئه دومی است به علت اینکه در ظهور بایی چند بار بین بایها و حکومت وقت و علماء جنگ درافتاده و بایی ها انقلابی بوده اند ولی در ظهور بهائی چنین نشده و در این میان نسبت هایی به امر بایی و بهائی داده شده که به قدری اشتباه است که انسان را به این نتیجه می رساند که اکثر تحلیل گران مزبور ابدأ آثار حضرت باب و نیز آثار حضرت بهاءالله را کماً و کیفاً مورد مطالعه کافی و دقیق و محققانه قرار نداده اند. به عنوان نمونه همین آقای فُشاهی صاحب کتاب واپسین جنبش قرون وسطایی در ایران در دوره فئودال، نشر ۱۳۵۶ ه ش، به پیروی از اسلاف مارکسیستش، آقایان ایوانف و طبری، به نوشته کتاب کشف الغطاء و نیز نویسنده کتاب رگ تانک ادعای مزبور درباره انقلابی بودن امر بایی و سازشکار بودن و غیر انقلابی بودن امر بهائی را از ادوارد برون اخذ و تکرار کرده اند، حال آنکه تاریخ امر بایی نشان داده که وقایع سه قلعه جنبه دفاعی داشته و اصولاً چه در این وقایع و چه خارج از آن این بایی ها بوده اند که مورد ضرب و جرح و حبس و شکنجه و قتل بوده اند و به هیچ وجه دارای روحیه سزیه جویی نبوده اند، و حتی اقدام به ترور ناصرالدین شاه را در تلافی شهادت مولایشان و دیگر بایان، به روشی ناشایسته و بدون اذن و اطلاع حضرت بهاءالله، که در آن وقت عملاً شاخص ترین شخصیت بایی و ملاذ و دستگیر آنها بودند، انجام دادند که عاقبتش کشته شدن سوء قصد کنندگان و متعاقب آن کشتار بایان و مسجونن بسیاری از ایشان به همراه حضرت بهاءالله در سجن سیاه چال طهران بود و در این کشتار نیز مظلومیت بایان بیش از پیش آشکار شد چه که حتی دفاعی نیز نمی توانستند از خود بکنند.

و نکته دیگر آنکه این بلایا و انقلابات و شهادت ها فقط مختص به دوره بایی نبود، بلکه در دوره بهائی نیز که محققین مزبور آن را دوره سازشکاری و انقلابی نبودن فرض نموده اند، بهائیان دچار بلاای مختلف من جمله شکنجه و حبس و تبعید و کشتار بوده اند. فقط تنها فرقی که بوده، همان دفاعی را که بایان در سه قلعه نمودند، اینان نمودند و کشته شدند ولی نکشتند چنانکه مولایشان به ایشان فرموده بودند. «هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول به سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ماسوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند. اینست مقصود از نصرت ابدأ فساد محبوب حق نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند ابدأ مرضی نبوده. إِنَّ تَقْتُلُوا فِي رِضَاءِ لَحْرِ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَقْتُلُوا.»^{۴۲} و نیز «قسم به جلاله که اگر احیایم کشته شوند بهتر است از سفک دم نفسی.»^{۴۳} با توجه به بیانات فوق باید گفت بهائیان سازشکار نیستند بلکه فداکار و سازگارند و «زهر» را به «شهد» مقابله نمایند (همان منبع و صفحات) و نفوس وسیع النظر و آنها که دارای روح و شخصیت عظیم هستند می توانند درک کنند که «عدم مقابله به مثل و انتقام» چقدر دشوار تر از مقابله به مثل است. همان طور که ملاحظه شد در این ظهور حق اراده فرموده بساط «دور باطل» جنگ و انتقام را برچیده و انسان را به دوران بلوغ بشری رهنمون



كَمَلْ مَا ذُكِرَ فِي الْإِنْجِيلِ قَدْ تَشَرَّفَ بِرُ الشَّامِ بِقُدُومِ رَبِّهِ مَالِكِ الْأَنَامِ... دَعَى هَوَاكُ ثُمَّ أَقْبَلِي إِلَى مَوْلَاكَ الْقَدِيمِ إِنَّا نَدُكْرُكَ لُوجِهَ اللَّهِ وَنُحِبُّ أَنْ يَعْلُوَ اسْمُكَ بِذِكْرِ رَبِّكَ خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ إِنَّهُ عَلِيٌّ مَا أَقُولُ شَهِيدٌ قَدْ بَلَّغْنَا أَنْكَ مَعْتَبَ نَبِيِّ الْعُلَمَاءِ وَالْأَمَاءِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ اللَّهُ فِي هَذَا الظُّهُورِ الْبَدِيعِ قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ جَزَاءً ذَلِكَ إِنَّهُ مَوْفَى أَجُورِ الْمُحْسِنَاتِ وَالْمُحْسِنِينَ إِنْ تَتَّبِعِي مَا أُرْسِلُ إِلَيْكَ مِنْ لَدُنِّ عَلِيمٍ خَبِيرٍ إِنْ الَّذِي أَعْرَضَ وَاسْتَكْبَرَ بَعْدَ مَا جَاءَهُ مِنَ الْبَيِّنَاتِ مِنْ لَدُنِّ مُنْزِلِ الْآيَاتِ لِيَحِطُّ اللَّهُ عَمَلَهُ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِنْ الْأَعْمَالُ تُقْبَلُ بَعْدَ الْإِقْبَالِ مَنْ أَعْرَضَ عَنِ الْحَقِّ إِنَّهُ مَنْ أَحْجَبَ الْخَلْقَ كَذَلِكَ قَدْزٍ مِنْ لَدُنِّ عَزِيزٍ قَدِيرٍ... الخ.»^۴ (ای ملکه لندن بشنو ندای پروردگارت را که مالک مردم است از درخت الهی که همانا نیست خدایی جز من که عزیز و حکیم هستم. آنچه را که روی زمین است رها کن و سَرْمَلْک را به تاج ذکر پروردگار جلیلت زینت بده. همانا او به عالم آمد به مجد و شکوه اعظم خود و آنچه را که در انجیل مذکور است کامل و تمام فرمود. بتحقیق که سرزمین و بر شام به قدم پروردگارش که مالک انام است مشرف شد... هوای نفس خود را که در انجیل و سپس به مولا قیدم خود روی آور. همانا ما ترا به خاطر خدا ذکر می کنیم و دوست داریم که اسم تو به ذکر پروردگارت که خالق ارض و سماست بلند شود، همانا خدا بر آنچه می گویم شهید است. به ما رسید که تو خرید و فروش غلامان و کنیزان را منع کردی، این است آنچه که خداوند به آن در این ظهور بدیع حکم فرموده. به تحقیق که خداوند پادشاه آن را برای تثبیت فرمود، همانا او پراخت کننده اجزای زنان و مردان نیکوکار است به شرط اینکه پیروی کنی آنچه را که از جانب خداوند علیم خبیر برای تو ارسال شده است؛ همانا کسی که اعراض کند و استکبار ورزد بعد از اینکه از نزد منزل آیات برایش دلایل و بیانات آورده شد هر آینه خداوند عمل او را ساقط و بی نتیجه می گذارد، همانا خدا بر هر چیزی قدیدر است. بدرستی که اعمال بعد از اقبال (به سوی حق) مورد قبول قرار می گیرد. کسی که از حق اعراض کند، همانا از محروم ترین و ممنوع ترین خلق است، این چنین از نزد عزیز قدیدر مقدر شد....)

هموطنان عزیز باید خود به کل لوح مبارک فوق و همچنین الواح سایر ملوک و رؤسای سیاسی و مذهبی ارض مراجعه فرمایند تا با شان و مقام و عظمت الهی مرتبی آسمانی ای که بیش از یک قرن و نیم پیش در موطن ایشان ظاهر شد آشنا گردند که چگونه از ایران ویرانه زمان قاجار قیام فرمود و از زندان به بزرگترین مقامات سیاسی و مذهبی جهان، الواحی مهیمن به لحن حضرت یزدان ارسال فرمود و آنها را هم به ترک ظلم، و ایمان به خدا و اقدام برای تحقق صلح جهانی و وحدت عالم انسانی تشویق و دعوت نمود و هم انداز فرمود که اگر چنین نکنند مورد قبول درگاه حق قرار نخواهند گرفت و امور مملکت و سلطنتشان از دستشان خواهد رفت و به مصداق آیه قرآن مجید که می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»^۵، مورد عذاب و مجازات الهی واقع خواهند شد.

و جالب است بدانیم همان طور که از لحن الهی لوح ملکه انگلیس، منصفین و نفوس وسیع النظر پی به بطلان اتهام دست نشاندهی امر بهائیان توسط انگلستان می برند، از لحنی مشابه در لوح پادشاه روسیه، الکساندر دوم نیز پی می برند که امر بهائیان دست نشانده رقیب آن زمان انگلستان یعنی روسیه هم نمی باشد، چنانکه می فرمایند:

يَا مَلِكِ الرُّوسِ اسْمِعْ نِدَاءَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُوسِ وَأَقْبَلِ إِلَى الْفَرْدُوسِ الْمَقَرِّ الَّذِي فِيهِ اسْتَقَرَّ مِنْ سُمِّي بِالْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى بَيْنَ الْمَلَاءِ الْأَعْلَى وَ فِي مَلَكُوتِ الْإِنْسَاءِ بِاسْمِ اللَّهِ الْهَيِّ الْأَبْهَى إِيَّاكَ أَنْ يَحْجُبَكَ شَيْءٌ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى رَبِّكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... قَدْ نَصَرْتَنِي أَحَدَ سَفَرَاتِكَ إِذْ كُنْتُ فِي سَجْنِ الطَّاءِ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ بِذَلِكَ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ مَقَامًا لَمْ يَحِطُّ بِهِ عِلْمٌ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ إِيَّاكَ أَنْ تُبَدَّلَ هَذَا الْمَقَامَ الْعَظِيمَ. قَدْ آتَى الْأَبَّ وَالْأَبْنَ فِي الْوَادِ الْمُقَدَّسِ يَقُولُ لِيَبْكُ اللَّهْمُ لِيَبْكُ وَالطُّورُ يَطُوفُ حَوْلَ الْبَيْتِ وَالسَّجَّرُ يَنَادِي بِأَعْلَى النَّدَاءِ قَدْ آتَى الْوَهَابُ رَاكِبًا عَلَى السَّحَابِ

طُوبَى لِمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ وَبَلِّ لِلْمُعْبَدِينَ... أَنْظَرْتُمْ أَذْكَرَ الْأَيَّامِ الَّتِي فِيهَا آتَى الرُّوحَ وَ حَكَمَ عَلَيْهِ هِيرُودُوسُ قَدْ نَصَرَ اللَّهُ الرُّوحَ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَ حَفَظَهُ بِالْحَقِّ وَ أَرْسَلَهُ إِلَى أَرْضٍ أُخْرَى وَعَدَا مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ هُوَ الْحَاكِمُ عَلَيَّ مَا يَرِيدُ إِنْ رَبِّكَ يَحْفَظُ مَنْ يَشَاءُ لَوْ يَكُونُ فِي قُطْبِ الْبَحْرِ أَوْ فِي فَمِ الثَّعْبَانِ أَوْ تَحْتَ سَيُوفِ الظَّالِمِينَ... إِعْلَمْ جِسْمِي تَحْتَ سَيُوفِ الْإِعْدَاءِ وَ جَسَدِي فِي بِلَاءٍ لَا يَحْصِي وَلَكِنَّ الرُّوحَ فِي بَشَارَةٍ لَا يَعَادِلُهَا فَرَحُ الْعَالَمِينَ.»^۲ (ای پادشاه روس بشنو ندای خدای مالک قدوس را و روی آور به سوی بهشتی که مقرر است که در آن مستقر شده کسی که نامیده شده به اسمهای نیکو بین ملاء اعلی و در ملکوت انشاء به اسم خداوند بهی ابهی. مبادا تو را محتجب نماید چیزی از توجه به پروردگار رحمن و رحیمت... بتحقیق که یکی از سفرائی تو وقتی در زندان طهران زیر سلاسل و زنجیرها بود مرا یاری نمود. به این خاطر خداوند برای تو مقامی ثبت نمود که علم احدی به آن جز خودش احاطه نکرده. مبادا این مقام عظیم را تبدیل نمایی. به تحقیق که پدر (حضرت بهاءالله) آمد و پسر (حضرت مسیح) در وادی مقدس می گوید: گوش به فرمان توام ای خدای من، گوش به فرمان توام، و کوه طور کرد بیت طواف می کند و درخت به بلند ترین ندا، فریاد می کند که همانا وهاب و بخشنده، سوار بر ابر آمد، خوشا به حال آنکه به سویش نزدیک شد و اوای بر دور شدگان... بنگر و ذکر کن ایامی را که در آن روح (حضرت مسیح) آمد و هیرودوس (یا هرود کبیر، نماینده مقتدر روم و حاکم یهودیه که حضرت مسیح در زمان او متولد و فراری شد و مدتی بعد از مرگ وی به ناصره بازگشت)^۳، علیه او حکم کرد. به تحقیق که خداوند، مسیح را به لشکریان غیب نصرت نمود و او را به حق حفظ فرمود و به ارضی دیگر فرستاد و این وعده ای از جانب او بود، به درستی که خدا حاکم است بر آنچه اراده کند. همانا پروردگارت حفظ می کند کسی را که می خواهد ولو اینکه او در وسط دریا یا در دهان اژدها و یا زیر شمشیرهای ظالمین باشد... بدان که جسم من زیر شمشیر دشمنان و جسد من در بالای بی شمار است ولی روح در شادی و بشارت و فرحی است که شادی عالمین با آن برابری نمی کند).

درباره اصل ماجرای یاری سفیر روس، مذکور در فوق، به کتب بهائی از جمله کتب بهاءالله شمس حقیقت از جناب بالیوزی و حضرت بهاءالله تألیف جناب محمد علی فیضی مراجعه فرمایند تا مشخص گردد که آن «یاری» به نیت امور سیاسی نبوده است و خود حضرت بهاءالله طلب یاری از سفیر مزبور ننموده بودند، چنانکه بلافاصله پس از آزادی از زندان طهران، حضرت بهاءالله پیشنهاد سفیر روس را مبنی بر پناهندگی حضرتشان به روسیه رد فرمودند، چنانکه بعدها پیشنهادهای مشابه از بعضی دول دیگر — من جمله انگلیس — را نیز نپذیرفتند و صریحاً اعلام فرمودند که حضرتشان «زندانی دولت علیه ایران» هستند،^۴ و در بیانی دیگر نیز صریحاً می فرمایند: «مَا اسْتَنْصَرْتُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي بَعَثَنِي وَأَرْسَلَنِي.»^۵ (از احدی یاری نطلبیدم مگر خداوندی که مرا مبعوث فرمود و فرستاد).

باری حتی اگر کسی به اصل ماجرای «یاری» سفیر روس هم مراجعه نکند، نفس لوح ملک روس به تنهایی گویای حقیقت است و این حقیقت را آنها که شمی روحانی و قلبی رحمانی و وجدانی انسانی و عقل و قضاوتی یزدانی دارند بهتر می فهمند، و کافی است به تشبیه مذکور در لوح مبارک در خصوص نجات مقطعی حضرت مسیح و حضرت بهاءالله از دستان هیرودیس و ناصرالدین شاه و نیز به لحن و مطالب مذکور از بشارت انجیل و خطاب های تشویق آمیز و نیز انداز آمیز به پادشاه مزبور، و دست آخر به حقیقتی توجه نمود که در جمله آخر درباره سرور هیکل مبارکشان در عین بلایای بی شماری فرمایند. گویی می خواهند با این تذکار اخیر به پادشاه مزبور تفهیم فرمایند که امرشان سیاسی نیست که بخاطر آن مایل به حفظ جان و فرار از بلای باشند. و با ذکر جریان نجات حضرت مسیح از دست هیرودیس می خواهند بفهمانند که پادشاه و نیز کل جهانیان تصور نکنند که پادشاه و سفیر روس به اراده بشری و نیت محدود سیاسی، حضرت بهاءالله را نصرت کردند، بلکه، همانند حضرت مسیح، این خدا بود که ایشان را «بجنود

الغیب» نصرت فرمود و بخاطر تحقّق «وعده ها» و «بشارت» کتب مقدّسه قبل، مبنی بر قطعی بودن ظهور موعود در بغداد و اراضی مقدّسه، بود که خداوند ایشان را «به حقّ حفظ فرمود» و به دست دشمنانشان ناصرالدین شاه و سلطان عبدالعزیز عثمانی، به آن نقاط تبعید فرمود.^۶

چون بحث به اینجا رسید، بی مناسبت نیست که به حقیقتی که همه مورّخین نیز به آن اشاره کرده اند اشاره ای بکنیم، چه که این مورد نیز مُثَبِّتِ حقایق فوق است. حضرت عبدالبهاء در لوحی مندرج در صص ۲۰۶-۲۰۵ کتاب *مائدة آسمانی*، ج ۵ چنین می فرماید:

ای بنده پوینده جمال ابهی، در زمانی که علماء و فضلاء و سروران و تجّار و کسبه طهران بلکه عموم، از مہتر و کہتر به سفارت انگلیز پناہ بردند و بنای شکایت و عریبہ فرمودند کہ ما مظلومیم، شاہزادہ شعاع السّلطنہ پسر شاہ در مجلس فریاد بر آورد کہ این علماء و اکابر شیعیان ہمیشہ می گفتند کہ بہائیان بدخواہ دولتند و مفسد ملت، انصاف بدہید شصت سال است کہ معرض تیغ بلایند و هدف تیر جفا، هزاران نفوس کشتہ شد و صد ہزار خانمان ویران گردید، حتی طفلان اسیر شدند و نسوان دستگیر، اموال تالان شد و طفل صغیری در امان نماند. با وجود این یک بہائی بہ دولت اجنبی پناہ نیاورد و این شیعیان با وجود آنکہ دائماً از دولت لطف و عنایت دیدند بدون ادنی سببی پناہ بہ دولت اجنبی بردند، و دولت و ملت را رسوا کردند و حال آنکہ بہ نفس دولت اگر التماس می نمودند مقاصدشان بہتر بہ عمل می آمد. این است فرق ما بین شیعیان و بہائیان. وَ عَلَیْکَ بِہَاءِ اللّٰہِ ع.

همان طور کہ مشہود است حضرت عبدالبهاء از قول شعاع السّلطنہ پسر مظفر الدّین شاہ بیان فرمودہ اند و چنانکہ بارہا در آثار بہائی تأکید شدہ اصولاً اہل بہاء مایل بہ چنین مقایسہ ہا نمی نیستند، اما نقل قول فوق ہم در حقیقت دلیلی است کہ باید موجب تنبہ و انصاف کسانی شود کہ همچون جام جمیان از هیچ تہمتی علیہ بہائیان کوتاہی نکرده اند، و نہ آن انسانہای شریفی کہ مصداق آیہ مبارکہ «أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» (آل عمران-۱۰۰) می باشند و بہ انصاف و بیزارگی از ظلم و ستم و تہمت و افتراء مزین اند، و بیت العدل اعظم بہ پیروی از نصوص قاطعہ از حضرت بہاء اللّٰہ و عبدالبهاء، و صفشان را در پیام منبع ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳، خطاب بہ بہائیان آورده اند.^۷

با ذکر مطلب فوق، ممکن است بعضی با استناد بہ کتاب *حیات یحیی* تألیف یحیی دولت آبادی ازلی (سابق)، ص ۳۱۸، یا کتاب *انجمن های سری در انقلاب مشروطیت* از اسماعیل رائین، ص ۳۸ و کتاب *کواکب الدرّیہ* آوارہ ج ۲، صص: ۹۶-۱۰۲، ایراد بگیرند کہ جمعی بہائی در بلوای ۱۳۲۱ ه. ق. در اصفہان بہ فتنسول خانہ روس رفتند و تحصّن نمودند،^۸ حال آنکہ صرف نظر از اختلاف روایات سہ کتاب فوق در این مورد و کم و کیف و صحت و سقم آن، باید گفت آنچه را کہ در لوح فوق آمدہ نمی توان قیاس بہ این واقعہ نمود چہ کہ وضعیّت بہائیان و مدّعیانشان بکلی با وضعیتی کہ در فوق راجع بہ شیعیان بہ ہنگام مشروطہ گفته شدہ متفاوت است و این بہائیان بودہ اند کہ ہمیشہ مورد اتّہامات مشابه بودہ اند و بہ فتنسول خانہ رفتنشان را نشان از وابستگی سیاسیشان گفته اند حال آنکہ در مورد شیعیان چنین نمی گویند. اما توضیح روشنگرانہ در این خصوص آنکہ طلعات مقدّسہ دیانت بہائی در طول تاریخ حیاتشان بہ هیچ وجہ موافق تظلم بہ دول خارجہ نبودہ اند چہ کہ توسّل و توکل ہمیشگی شان فقط بہ خداوند بودہ است و ارتباط امر بہائی و جامعہ بہائی چہ با ملل عالم و چہ با دول آن، چہ موافق چہ مخالف، ارتباطی سیاسی و بدخواہانہ نبودہ بلکہ بہ صرف ارادہ و روش الہی و ادیان آسمانی و در جہت ایجاد وحدت عالم انسانی و اتّحاد بشریّت بودہ است.

در اینجا بہ مناسبت مطلب فوق این واقعہ وحشتناک را بہ استحضار خوانندگان عزیز می رساند تا ہم تفاوت فوق الذکر روشن گردد و ہم روش و منش مولای بہائیان حضرت بہاء اللّٰہ. در زمان حیات حضرت بہاء اللّٰہ وقتی دو تن از بہائیان عالی مقام را کہ بہ القاب «سلطان الشّہداء» و «محبوب الشّہداء» ملقب شدند، شہید نمودند و در اصفہان بلوا شد و کل بہائیان شہر در معرض ضرب و جرح و تاراج قرار گرفتند، بعضی از اکابر بہائیان از شدت

حرق و حدّت این مصیبت کبری، مشورت و تصمیم گیری کردند کہ برای تظلم بہ دربار دولت روس و یا انگلیس بروند و مقدمات این کار را نیز ترتیب دادند. ولی قبل از اقدام، عریضہ ای بہ حضور حضرت بہاء اللّٰہ کہ مسجون بودند فرستادند تا کسب اجازه نمایند. در جواب لوحی از زبان کاتب وحی، از قلم الہی نازل، قَوْلُهُ تَعَالَى: «فَقَرَّةٌ أَوْلَىٰ دِرْبَارَةَ جَنَابِ امِينٍ وَ تَوَجُّهُ اُوْ بِہ اَرْضِ تَا (تبریز) و از آنجا مع جمعی علیہم بہاء اللّٰہ بہ انگلیس و تفلیس بہ دادخواہی، این مراتب عرض شد، ہذا ما اَنْزَلْنٰهُ الْوَحْيٰتِ فِي الْجَوَابِ: اِنَّہُ لَا یَقْضٰی حَاجَتَکُمْ اِنَّہُمْ لَا یَقْدِرُوْنَ عَلٰی قَضَائِ حَواجِحِہُمْ وَ کَیْفَ حَواجِحِکُمْ. اَمَّا اَنَا اَشْکُوْبُکُمْ وَ حَزْنٰی اِلٰی اللّٰہِ وَ لَا حَیْتٰی اَنْ یَّرِدُوْا مَا اَرَدْنَاہُ مِنْ قَبْلِ وَ تَرٰیْدُہُ مِنْ بَعْدِ (مضمون قسمت عربی: این است آنچه کہ خداوند وہاب در جواب نازل فرمود: بدرستی کہ آنها — یعنی روس و انگلیس — نیاز شما را برآورده نمی سازند؛ ہمانا آنها قادر بہ برآورده ساختن حاجات خودشان نیستند تا چہ رسد بہ حاجات شما. اما من حزین و اندوہ خود را بہ خدا اظہار می کنم - شکوہ بہ سوی خدا می برم - و بر اجبای من لازم است کہ بخوانند آنچه را کہ ما از قبل ارادہ کردیم و از بعد آن را می خواهیم). این بیان مبارک کہ از قلم رحمن جاری بمشاہہ کوثر حیوانست از برای مقرّین و مخلصین.» بہ وصول این جواب اجبائے از تصمیم مزبور منصرف شدند و بہ تظلم نزد روس و انگلیس نرفتند.^۹

همان طور کہ ملاحظہ می شود حضرت بہاء اللّٰہ در عین مسجونیت و در حالی کہ احبّایشان در دست ظالمین اسیر و شہید بودند در نہایت استغنا می فرمایند از دول خارجہ یاری نجوید و شکوہ بہ خدا می برند. اما البتہ هموطنان عزیز ما نیز چون اہل بہاء بتدریج متوجّہ می شوند کہ چرا ردّیہ نویسان حقایقی چون حقیقت فوق را مکتوم می دارند و بہ جای آن در آثار بہائی جستجو می کنند تا ببینند آیا می شود چیزی بیابند کہ با کم و زیاد کردن آن و یا ناقص مطرح کردن آن، از آن علیہ دیانت بہائی استفادہ کنند و افشای حقایق را بر هموطنان عزیز بہ تأخیر بیشتر بیندازند.

در پایان، تقاضا آن کہ هموطنان عزیز برای دیدن گوشہ ہائی دیگر از حقایق فوق، بہ نصوصی کہ با عنوان «سیاست الہی، سیاست بشری» در همین مجموعہ تقدیم شدہ رجوع فرمایند.

نقدی بر ایام ۲۹

بهر روز ثابت، سایت نیونگاه

درمقاله با عنوان آقایان طبری و فشاهی در ایام اشاره شد مقاله ای دربارهٔ جام جیمیان و آقای فشاهی نیز در این مجموعه گنجانده شده است. ذیلاً متن آن را ملاحظه می فرمائید:

سایت ایام ۲۹ تحت عنوان جریانی «ارتجاعی و وابسته» خواسته با استفاده مزورانه از یک کتاب که حدود سی سال پیش چاپ شده نشان دهد که حتی روشنفکران هم با اتهامات سیاسی علیه بهائیان همخوانند. این کتاب گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران نام دارد و توسط محمد رضا فشاهی نوشته شده است. (سوء) استفاده این سایت از این کتاب نشان می دهد که بغض دشمنان آیین بهائی آن چنان غلیظ است که حاضرند به هر حيله ای متشبث شوند و هر ملقمه فکری را به کار گیرند تا بلکه برای تعصب خود لباس شرعی بدوزند. این کتاب از یک دیدگاه معطوف به مارکسیزم نوشته شده است. دین را نه به عنوان یک آیت وحی بلکه یک پدیده اقتصادی-سیاسی ارزیابی می کند. خلفای اسلام را عامل بهره کشی فئودالی معرفی می کند.

از ابومسلم و بابک به عنوان جنبش های توده ای بر علیه دستگاه فئودال خلافت نام می برد. از صفویه به تندی انتقاد می کند و نفوذ روحانیون شیعه را حرکتی بر خلاف ترقی و علم می انگارد. سایت مذکور هیچ اشاره ای به این مطالب نمی کند و فقط از فشاهی تحت عنوان پژوهشگر معاصر نام می برد. البته ما معترض به این نیستیم که چرا کتاب فشاهی به عنوان مرجع مورد استفاده قرار گرفته است هر چند که معتقدیم آقای فشاهی در مورد آیین بهائی به اشتباه رفته است. ما اصولاً دین را به پدیده ای صرفاً اقتصادی و اجتماعی تقلیل نمی دهیم و از این رو با جهان بینی چپ که دین و مفهوم وحی و اصولاً تشخصات روح و فرهنگ را از امور ثانویه برمی شمرد و تابع تضاد طبقاتی می داند، تضاد نظری داریم. معتقدیم همین پیش فرض های ایدئولوژی آقای فشاهی را بر آن داشته تا با رمانتسم انقلابی به دیانت بابی بنگرد و پاسیفیسیم و یونیورسالیسم دیانت بهائی را نپسندد. ما این تفاوت های فکری را داریم اما چون متعصبان قشری چماق تکفیر را بر سر فلاسفه دگر اندیش نمی کویم.. مارکسیزم دیدگاهی از فلسفه تاریخ را عرضه کرد که می توان از آن به عنوان یکی از روش های تحلیل بهره برد. حتی میتوان گفت تا حدی به درک بُعد تاریخی مذهب مدد رساند. ما می دانیم که دیانت بهائی معتقد است که دین هم جنبه روحانی دارد و هم بُعد تاریخی و اجتماعی. همین بُعد تاریخی و اجتماعی است که لزوم تجدید دیانت را ایجاب می کند. چه اگر دین تجدید نشود تبدیل به افیون مردم می شود. هدف ما در اینجا بحث در مورد کتاب آقای فشاهی نیست. آنچه مورد تعجب است سوء استفاده آقایان از کتاب ایشان است. سایتی که خود را مدافع حضرت حجت ابن الحسن العسكري «عجل الله تعالی فرجه الشریف» می داند و درک واقعیت را منحصر می داند به تعبیر ظاهری از «امام زنده» شیعیان (فرزند برومند امام حسن عسکری و نرجس خاتون علیهما السلام، و متولد نیمه شعبان ۲۵۵ ق در سامرا، که نزدیک به ۱۲ قرن است در پس پرده غیبت به سر می برد و اگر بیاید طومار ستمگران جهان را درهم می پیچد) چگونه می تواند از یک مرجع مارکسیستی که این حرف ها را باورهای خرافی می داند نقل قول کند و هیچ اشاره ای هم به جهت گیری روش نویسنده نکند، دم هم نزند چرا که اگر نفی بهائیان در کار است هر سفسطه ای مجاز است. این خلط مباحث نشانه دیگری است از یک استراتژی کلی که مخالفین دین بهائی با ورود آگاهی سیاسی مارکسیستی به ایران به نحوی سطحی از آن بهره گرفته اند و با ریختن آن در یک قالب اسلامی سعی کرده اند که تعصب ریشه دار مذهبی شان را

با زدن اتهامات سیاسی به نوعی مبارزه ضد امپریالیستی جلوه دهند. سفسطه به همین خاتمه نمی یابد. کتاب فشاهی حدود ۱۹ صفحه را به جنبش بابی اختصاص می دهد و کمی بیشتر از یک صفحه را به آیین بهائی. در ۱۹ صفحه اول نهضت باب را رنسانس و رفرماسیون ایران معرفی می کند از جانبازهای بابیان به نحوی شگفت آور می نویسد و حکومت خودکامه و ملایان مرتجع را بخاطر سرکوب این نهضت که می توانست راه ترقی را به روی ایران باز کند محکوم می کند. در قسمت آخر این بخش فشاهی میان جنبش بابی و آیین بهائی فرق می گذارد و به انتقاد از آیین بهائی می پردازد. اما سایت ایام ۲۹ به ۱۹ صفحه اول کاری ندارد ولی آن قسمت را که انتقاد از آیین بهائی است به طور کامل نقل می کند. نمی نویسد که فشاهی مورخان فئودال را به خاطر ناسزاکوبی به جنبش بابی ملامت می کند و از آنکه آن را فتنه بایه نامیده اند به شدت شاکست. و نیز دست داشتن خارجیان را در ایجاد نهضت بابی به تمسخر می گیرد. اگر هم از باب انتقاد می کند به خاطر دیدگاه متافیزیکی او است که با طبع ماتریالیستی نویسنده منافات دارد. مسئولین این سایت کاری ندارند و خواننده خود را نیز مطلع نمی کنند که دیدگاه نویسنده کتاب تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران با بخش اعظمی از اتهاماتشان تباین دارد. لازم است آقایان در انتخاب مراجع مراقب باشند. تا کی یکی به نعل یکی به میخ؟

جام جم، مسحورستارگان، کورمه‌رخشان

حامد

از شکردهای بهائی ستیزان اذربایز این بوده که مانع ملت عزیزان شوند که خود به چشم خود کتب و آثار و تاریخ و تعالیم بهائی را بخوانند. وحشت ایشان از رویه رؤی خود هموطنان با بهائیان چنان بوده هست که در نقش ولی و قلم ایشان ظاهر شده، از طرف آنان کتب بهائی رامی خوانند و مطابق اغراض و امیال بهائی ستیزانه شان تصویری ناقص و تحریف شده از آن آثار و کتب به ملت عرضه می دارند. جام جم نیز چنین کرده، غافل از این که ملت ایران دیگر در دوران قاجاریه نیست که اسیر افکار این و آن گردد و به فتوای تحریک شود و آلت دست مستبدین بی انصاف قرار گیرد تا به دست ایشان بهائی ستیزی و بهائی کشی راه بیندازند.

از جمله موارد تحریف مزبور، مطالب و عکس هائی است که برای آمریکائی جلوه دادن امر بهائی و جامعه آن در ایام گنجنامه اند. عکس پشت جلد ایام جام جم را که در صفحه ۵۵ نیز تکراراً چاپ شده نگاه کنید. توضیح جام جم مربوط به عکس این است: «زیر بیرق اجانب. نیویورک (۱۳ نوامبر ۱۹۱۲) عباس افندی در یک ضیافت آمریکائی.» و در پشت جلد زیر عکس می نویسد: «عباس افندی - از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نه. چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود.» در صفحات ۲۲ تا ۲۷ نیز از اصطلاح روابط بهائیان و آمریکا می نویسد. از آنجا که مطالب مزبور کلاً ناقص و تحریف شده است، لزومی به پرداختن به همه جزئیات ذکر شده در آن نیست، اما برای نمونه مواردی تقدیم می گردد تا ملت شریف ایران بدانند که هموطنان بهائیشان ۱۶۴ سال مورد هدف تیرهای چه بی انصافان و نامهربانانی بوده هستند.

دوباره به عکس صفحه ۵۵ و بزرگ شده و رنگی شده آن در پشت جلد نگاه کنید. چرا جام جم به توتش و تحریف در عکس دست زده، پرچم آمریکا را در عکسی سیاه و سفید رنگی نموده، دایره ای دور عکس حضرت عبدالهیه کشیده، اما پرچم شیروخوشید ایران عزیزمان را که آن نیز قرینه پرچم آمریکا نصب شده، متروک و مستور و مغفول و بدون توضیح و اشاره و بدون رنگی کردن رها کرده؟ ظاهراً در چشم جام جمیان «ستارگان پرچم آمریکا» از «خورشید پرچم ایران» درخشنده تر و چشمگیرتر است. و بالا تر از آن چرا جام جم شرح این مجلس را، که در ادامه همین مقال خواهد آمد، از همان منبعی که عکس را از آن کپی کرده، نیاورده تا همه بدانند که بالا و درین دو پرچم مزبور «نقش اسم اعظم» که سمبل و نشانه دین بهائی است نصب شده تا روشن گردد که دین الهی مافوق شئونات ملکی و سیاسی است؟ (نشان مزبور در عکس نیز تا حدی مشخص است؛ پشت لوستر، بین دو پرچم). با این وصف جام جم که نوشته زیر بیرق اجانب، بی شرمانه حقایق را تحریف کرده است و نه تنها به بهائیان، بلکه به هموطنان عزیز نیز ستم روا داشته است. اما این ستم را همچون همیشه به جان خریداریم چه که جام جم با این دست گل هائی که به آب داده است، ایرانیان عزیز را به مسیری انداخته است که دیر یا زود دیانت مقدس برخاسته از وطن عزیزشان را خواهند شناخت و به آن افتخار خواهند کرد و از تعالیم آن در جهت عزت و اعتلای ایران عزیز و نیز ایجاد صلح و وحدت عالم بشری استفاده و استفاضه خواهد نمود.

هموطنان عزیز لایب تا حال دانسته اند که ۱۶۴ سال پیش ندای موعود آسمانی همه ادیان و از جمله اسلام عزیز از وطنشان بلند شد و چون از طرف خدا بود علی رغم زندان و تبعید و شهادت شارعین مقدس و هزاران نفر از پیروانش ازین نرفت، و روز به روز در چشم جهانیان اعم از ملل و دول

و سیاسیون و مذهبیبون و دانشمندان و روشنفکران جلوه یافت به حدی که در هر مرحله از رشد و نموش به خاطر اقدامات فداکارانه اش در مسیر اتحاد جهانیان تحسین بزرگان بیشتری را برانگیخت به طوری که حال نزد سازمان ملل و دول و سازمان های غیر دولتی و دانشگاهیان به عنوان جامعه ای که هم از نظر تئوری و هم از نظر عملی سمبل صلح جهانی و وحدت است، مشهور و معروف و طرف مشورت و یار و یاور صلح جویان حقیقی است. حضرت عبدالهیه جانشین حضرت بهاء الله بر طبق آموزه ها و هدایات پدر آسمانشان چه در زندان و چه موقعی که از زندان آزاد شدند علمدار صلح و وحدت شدند و در صدها لوح و کتاب و نامه به بهائیان و جهانیان راه ورسم رسیدن به «وحدت عالم انسانی» را آموختند. آثار و اقدامات ایشان، آوازه شان را به شرق و غرب رساند و نه تنها افراد عادی، بلکه بزرگان و شخصیت های دینی و سیاسی از کل جهان، از جمله مسلمین عزیز از فرق مختلفه در مصر و فلسطین و لبنان و سوریه را، تحت تأثیر قرارداد. از جمله اقدامات مزبور سفر ایشان به اروپا و آمریکا و مصر قبل از جنگ جهانی اول بود که در روزنامه های آمریکا و اروپا و مصر و اراضی مقدسه فلسطین آن زمان نیز انعکاس یافت. در اینجا فرصت نیست حتی به کلیات این اسفار پرداخته شود تا چه رسد به جزئیات آن، و هموطنان عزیز باید در این خصوص به کتب موجود درباره آن مراجعه فرمایند، اما به عنوان نمونه در ذیل در پاسخ موارد تحریف شده توسط جام جم مطالبی تقدیم هموطنان عزیز و مشتاق می شود تا جانشان از وجود چنین هموطنی که سبب عزت ایران و ایرانی، آهم در ایام گمنامی و ضعف ایران، بوده اند شاد گردند.

اگر جام جم راجع به «نشان اسم اعظم» و «پرچم ایران» در عکس و کتب و کیف حقیقی اسفار حضرت عبدالهیه نوشته و تحریف نموده، چه باک که منابعی غیر بهائی امثال روزنامه فارسی چهره نما چاپ مصر، در همان ایام سفر حضرتشان آن را نوشته اند و با این کار علاوه بر آشکار کردن عظمت حضرت عبدالهیه، «چهره حقیقی جام جم» را نیز نمایانده اند. در زیر، قسمت هائی از روزنامه مزبور، شماره هشتم، صفحات ۱۰ و ۱۱، چاپ مصر، سال ۱۹۱۳ (یعنی قبل از جنگ جهانی اول و قبل از اهداء نشان نایت هود به حضرت عبدالهیه به خاطر اقدامات صلح جویانه و نیکوکارانه شان)، را به نقل از یکی از همان مجلات آهنگ بدیع که جام جمیان نزدشان دارند، و حاوی مطالبی راجع به اسفار معجز آسای حضرت عبدالهیه است بدون دخل و تصرف در سبک نگارش و رسم الخط آن تقدیم می شود. روزنامه نویس مسلمان «چهره نما» برخلاف روزنامه نویس جام جم می نویسد:

پس از اعلان حریت دولت عثمانی در سنه ۱۹۰۸ عبدالهیه عباس افندی از قید و حبس چهل ساله آزاد شد. در تابستان ۱۹۰۹ با کشتی قصیر خدیو محض تغییر آب و هوا به قطر مصری شتافت. چون خبر استخلاصش به اروپا و آمریکا رسید، از مجامع صلح مکاتیب متعدده رسید و همگی خواهش حضور او را نمودند من جمله اعظم مؤتمر صلح لندن و حتی مبالغی برای مصروف راه او از آمریکا به واسطه قونسول تقدیم نمودند او قبول ننمود و همگی را رد کرد ولی دعوت مقرون به اجابت گشت در تابستان سنه ۱۹۱۱ به اروپا شتافت و در کنائس و مجامع صلح و دارالفنون ها، حتی در کلیسای (وستمنسترایی و سیتی تمپل) که بزرگترین و مشهورترین کنائس انگلستان و محل تاجگذاری پادشاهان است احترامات فوق العاده معجزی داشتند و در هر جا او را (مولی) خطاب می نمودند و جراید و مجلات مقالات مهم در این باب منتشر دادند. چون مدت موعود به سر آمد مره ثانی به سبب خواهش و عراض لا تعد ولا تحصى از فلاسفه و کشیش ها و علمای آمریکا و دوستان شخصی لابد (عباس افندی) با کشتی (سدریک) در بهار ۱۹۱۲ با لباس وطنی ایرانی خود و جمعی ملازمین خدمت او که همه با کلاه سیاه ایرانی بودند به آمریکا شتافت. و قریب نه ماه در بلاد معتبره آمریکا سیر و سفر نمود. شها در سفر و روزها با القای خطب و نصایح مشغول بود. مردم از صد فرسنگها محض زیارت و استماع کلامش بطرفش می شتافتند و هر رئیس کلیسا با کمال خواهش او را دعوت می نمود که اداء نطق نموده و مستمعین را بهره ورسازد. ولی کثرت طلب و ضعف جسد و قلت وقت سبب شد که بعضی را قبول بنماید چه که اگر در تمام محافل و مجامع ابلاغ پیام می



نمود سفرها بسنین متوالیات می کشید، اما کلیتاً بروایات مختلفه در ۱۶۳ کلیسا و کولج و یونورستی و تالار و مجامع صلح اداء خطب نمود.

عجیب تر آنکه در اغلب نقاط عظیمه بیرق ایران و آمریکا نصب شده بود و عبدالبهاء وسط هر دو ایستاده نطق می نمود و چقدر برافتخار ایرانیان افزود. موضوع بحث عبدالبهاء این بود که رفع تعصبات دینی و زنادی بشود و کل را بیک طریقه محبت و برادری دعوت می نمود از برای یهود اثبات مسیح و از برای نصاری اثبات حقانیت حضرت رسول صلعم می نمود. از برای اشتراکیون حل معضلات و اصلاح هیئت اجتماعی بشریه می کرد. از برای فلاسفه و مادیون اثبات الوهیت می کرد، و از برای نیاسفه و بودائیان اقامه براهین در بقای روح می نمود، و از برای تلامذ مدارس عالیّه و کلیّه ها دعوت بتحصیل علوم الهی و کسب اخلاق روحانی می نمود و در هر جا بر شور و لوله خلق می افزود و مسرور و مستبشری فرمود تا آنکه موعده آمریکا هم منقضی شد این قائد شهیر ایرانی در ماه دسیمبر ۱۹۱۳ با کشتی (سلتیک) وارد (لیورپول) گشت این دفعه اهالی انگلستان و اسکاتلند بیش از پیش بر پذیرائی و احترام او افزودند و هر روز در دو یا سه نقطه مشهور نطق می نمود من جمله در دارالفنون (اکسفورد) و جمعیّه (اسپرانتیست) لسان عمومی نطقی کرد که بیحد مؤثر واقع شد و نطقهای ایشان را در اغلب جراید درج و منتشر نمودند و تبریک از این مقصد عظیم می گفتند. بعد نوبه پاریس رسید که در مجامع عظیمه دعوت می نمودند و ایشانهم نطقهای صلح آمیز و خیرخواهی اداء می کردند در این حال هیئت ازیتابع (آلمانیس) پاریس آمده و خواهش حضور در آلمان نمودند دعوت ایشانهم مقرون به اجابت گشت در (استوتگارت) که اغلب مبالغین از آنجا بسایر نقاط محض تشبیر به اطراف می روند از آمدن (عبدالبهاء) شور و لوله و هلهله عظیمی برپا شد و حال که کاتب این سطور را می نویسد (عبدالبهاء) حسب دعوت مجلس صلح در بوداپست هستند یکدفعه در مجلس پارلمان نطق نمودند و عن قریب از راه فرانسه به مصر و از آنجا به کوه کرمل که مقام مبشر و مؤسس این دین جدید است رجوع می نماید. اگرچه (عبدالبهاء) در این حیات بواسطه سوء تفاهم خلق صدمات شدید دید و چهل سال محبوس بوده ولی در قوای روحانی فتوری حاصل نموده و حالا متفکرین هر قومی از مقاصد خیریه ایشان مطلعند. در اروپا سرعت تمام مقالات و نطقهای ایشان را جمع و در کتب نشر دادند یکی به اسم (عبدالبهاء در لندن) و یکی به اسم (عبدالبهاء در پاریس) و در آمریکا نیز در تهیه و تدارک طبع و نشرند که چند جلد خواهد شد.

به قول چهره نما عجیب تر از آنچه خود او نوشته، شهادت یکی از دشمنان حضرت عبدالبهاء به نام سید عبدالله است که در سال ۱۹۱۲م، علی رغم دشمنی خود با امر بهائی، در رساله ردیه ای علیه آن توانسته مقام و عظمت و مناعت حضرتشان را از جمله در اسفار مزبور پنهان کند. وی در رساله عربی خود که ترجمه فارسی اش چنین است می نویسد:

... آنچه را که عباس از زمان وفات پدرش در مدت دو دهه تاحال ایجاد نموده در نقاط دوری چون آمریکا و اراضی قفقاز و روسیه و بریتانیا و سواحل هند و داخل آن به چشم می خورد. گروه های مختلفی از ادیان و طوایف و زبان های مختلف همچون اسلام و مسیحی و بت پرستان و بودائی و برهمنی جذب آن شده اند... با وجود ذکاء مفرط و هوش حیرت انگیز و غنا و کفایت تام و تعفّف مجرب (درستی و پاکدامنی به تجربه رسیده) موفق بر جذب بسیاری از طوائف و ملل مختلفه گردید، تا اینکه در این ماه صدها نامه از آمریکا به وی رسید که مؤمنینش در آن او را دعوت نمودند و دوهزار جنبه (هر جنبه انگلیسی برابر بوده با ۲۱ شلینگ، و هر جنبه مصری برابر بوده با ۱۰۰ قرش که یک لیره مصری بوده است) نیز برای سفر تقدیم کردند. وی خواسته آنها را حسب وعده سال پیش به آنها قبول کرد، ولی دوهزار جنبه را ضمن تشکر از ایشان با اقتدار قبول نکرد چه که عادت او نیست که از این قبیل تقدیمی هارا بپذیرد و این به خاطر اقتدار و ثروت عظیم اوست که یکی از پیروانش برایم نقل کرد و

بعضی جراید مصر نیز آن را ذکر کردند. پس بنگرید به چنین پاکدامنی و تعفّفی که موجب میل و محبت می گردد، آن چنان که جد ما صاحب شریعه اسلامیّه گفت «به آنچه در دستان مردم است اعتنا نکن، تا آنان تورا دوست بدارند.»^۴

روز دوم ورود حضرتشان از اسفار غرب به عکا، شیخ اسعد که از بزرگان علمای اهل سنت و جماعت بود با پنجاه نفر از قضاة و ادبا و طلاب به حضور حضرتشان می روند و تشکر خود را معروض می دارند و شیخ مذکور، ایستاده به عربی چنین می گوید (ترجمه):

بر همه شما مبرهن است که تا قرن پانزدهم میلادی کمال اقتدار از برای دول اسلامیّه موجود بود و سایر دول و ملل در جنب دولت و ملت اسلام حقیر و ضعیف بودند. با وجود این در عین اقتدار اسلام، احدی جرأت نکرده که در ممالک غرب و مجامع مسیحیه اسم مقدّس حضرت رسول را به تعظیم و تکریم ذکر نماید و به نام آن حضرت دعوت نماید. اما در این قرن که کمال ضعف از برای اسلام حاصل و دول و ملل مسیحیه در غایت اقتدارند، دیدیم و شنیدیم و در جراید و مجلات خواندیم که حضرت عبدالبهاء در مجامع و کنائس و معابد قدم نهاده در میان جمعیت بسیار از هزار الی شش هزار نفر داد سخن دادند و به نوعی اثبات حقیقت حضرت رسول فرمودند که احدی ادنی تعرّضی نکرد. این نعمت نعمتی است که زیاده از پنجاه سال است خدا به ما عطا فرموده بود و ما نشناختیم و ندانستیم. اما امیدواریم بعد از این قدر این نعمت را بدانیم و تلافی ما فات نماییم.^۵

حضرت عبدالبهاء در پاسخ به سؤال سفیرشان به آمریکا می فرماید: «من به آمریکا آمده ام تا علم صلح عمومی بلند کنم، آمده ام ترویج وحدت عالم انسانی نمایم، مقصود الفت و محبت بین ادیان است.»^۶ از جمله اعلانات روزنامه ها در آن ایام درباره سفیرایشان، چنین بوده است: «عبدالبهاء چهل سال از عمر خود را وقف اشاعه صلح عمومی نموده است»، «عبدالبهاء پیشگام بزرگ صلح در دنیای امروز»، «حواری صلح با سوسیالیست ها ملاقات می نماید»، «پیامبر شرق می گوید فلسفه ماتریالیسم مردود است»، «حواری صلح جنگی دهشتناک را برای غرب پیش بینی می نماید»، «چه چیزی همه نفوس را به این شخصیت بی همتا و والا جذب می نماید؟ آیا قدرت تفکر یا نفوذ کلام ایشان است و یا محرومیت هائی که متحمل شده اند؟ خیر! هیچ کدام، بلکه این صمیمیت و یکرنگی بی حد و حصرشان است. این شخصیت ممتاز مأموریتی دارند که بدان با تمام روحشان ایمان راسخ دارند»، «او انسان دوستی است عالیقدر که کلیسا و معبدش عالم انسانی است.»^۷

اگرچه با مطالب فوق بسیاری حقایق برای هموطنان عزیز روشن شد، اما مفید است که شرح مجلسی را که جام جم عکس بدون توضیح و تحریف شده آن را در پشت جلد ایام و نیز در صفحه ۵۵ چاپ کرده از همان منبع مورد اشاره جام جم^۸ در اینجا بیاورد تا بر همه آشکار شود که بر عکس تحریف جام جم، آن ضیافت، «آمریکائی» نبوده بلکه «جشن معنوی مبتنا» بهائیان با حضرت عبدالبهاء بوده که توسط خود بهائیان برگزار شده، و روشن شود که آنچه در آن گفته شده چه بوده که جام جم به عنوان قیم و لولّ ملت ایران صلاح ندانسته خود هموطنان آن را بخوانند و بفهمند. این است شرح آن مجلس:

روز ۱۴ ذی حجه ۲۳ نوامبر احباء در تهیه و تدارک جشن میثاق و تبریک مسافرت دلبر آفاق بودند. دسته دسته آن روز با دسته های گل بساحت انور می رسیدند. اما آن جشن عظیم و بزم جانفزا شب در یکی از هوتل های بزرگ نیویورک (گرن تادرن هتل) در تالار عظیمی مهیا که مانند جشن واشنگتن آئین بسته تالار را مزین به انواع پرده ها و علمها و قطعه ها نموده قطعه اسم اعظم را فوق کل در صدر تالار نصب کرده بودند در وسط تالار دو میز مربع مستطیل و در صدر آن میز دیگر بسیار بزرگ و مزین و اطراف میزهای مدور دیگر همه به انواع گل های رنگین و اقسام حلوایات و ظروف بلور و اسباب زینت آراسته بود که از انعکاسات

چراغهای برق جمیع براق و شفاف و پر جلوه و تلالو گشته متجاوز از سیصد نفر کرسی نشین با لباسهای فاخر رسمی در محضر اطهر جالس بودند و بعضی از احباء مخصوص امة الله مسس لثلی لایذ در خدمت بزم میثاق کام دل دادند و چون جمال جمیل در آن جشن جلیل نزول اجلال فرمودند همه از کرسیها برخاسته باروی خندان تعظیم کنان الله ابھی گویان ناظر و متوجّه روی ماه پیمان گشتند و جمعیت زیادی در اطراف تالار از اهل هتل تماشا می کردند و از عظمت عهد الهی و خصیوع و تبذلّ احبای رحمانی حیران بودند و چون جلوس فرمودند مستر هور برخاسته تبریک نامه ای از قبل احباء و اظهار اطاعت و ثبوت بر عهدالله و محامد طلعت نورا خوانده بسمع اطهر رسانید آنگاه هیکل انور برخاستند و خطابه ای جامع مسائل الهیه و صلح و وحدت عالم انسانی ادا فرموده بعد دور محفل دوستان گردش می فرمودند و بدست مبارک شیشه های عطر گرفته موی و روی یاران را خوشبو و معطر می نمودند و چون شروع بشام کردند باز احباء با نغمه و پیانو به اوصاف روی نیکو پرداختند پس از نغمه و ساز باز لسان راز ناطق و از جنگ و جدال امم و احتیاج به تعالیم اسم اعظم و شرح حرب بالکان و درندگی نوع انسان نظقی مشروح فرمودند و کل را دلالت بر اتحاد و یگانگی و محبت صمیمی اهل عالم نمودند بعد از آن حضرت سفیر ایران و جناب جنرال قونسول مستر توپاکیان و بعضی از دوستان در ثناء و ستایش هیکل اقدس نطقهای مفصل نمودند و آن شب آن بزم و جشن عظیم چنان عظمتی داشت که جمعی از اهل هتل پس از مجلس در تالار دیگر مشرف شدند و در صدد تحقیق و جستجو برآمدند که این چه بساط پرناساطی بود و چگونه در تبریک و تهنیت و تمجید شخص شرقی نفوس جلیله آمریکائی چنین جشنی گرفتند حقیقتاً جشنی شاهانه بود و مایه عبرت هر شخص فرزانه دوشیشه عکس ممتاز بواسطه روشنی مخصوص که عکاسها برای عکاسی شب دارند برداشتند اگر چه همه جمعیت مجلس در عکس نیفتاده ولی آن عکس بخوبی حکایت از صورت آن مجلس می کند.

ملاحظه فرمودید که نطق حضرت عبدالبهاء درباره مسائل الهیه و صلح و وحدت عالم انسانی و جنگ و جدال امم و احتیاج به تعالیم اسم اعظم (بهائی) و شرح حرب بالکان و درندگی نوع انسان بوده و کل را دلالت بر اتحاد و یگانگی و محبت صمیمی اهل عالم فرموده اند. اینجا بجاست که بار دیگر از هموطنان عزیز دعوت شود که خود شرح این اسفار و متن نطق های حضرت عبدالبهاء را بخوانند، مدتی است که وقت آن رسیده است.

اما می رسم به نقل گزینشی ناقصی که جام جم از نطق حضرت عبدالبهاء در زیر عکس مزبور پشت جلد آیام آورده که «از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نه. چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود.» اول آن که جام جم با صحنه سازی های ژورنالیستی خواسته بارنگی کردن پرچم آمریکا و مسکوت گذاشتن پرچم ایران وعدم ذکر وجود نشانه اسم اعظم بهائیان مافوق آن دو، و نیاوردن شرح ضیافت مزبور برای پنهان کردن مطالبی که در آن مطرح شده است، و درج جمله «زیربیرق اجانب، دریک ضیافت آمریکائی»، وانمود کند که بیان مبارک حضرت عبدالبهاء مربوط به ضیافت مزبور و سیاسی و وطن فروشانه است. حال آنکه بیان مزبور مربوط به خطابه مبارک ایشان در کنگره ارتباط شرق و غرب در تالار کتابخانه ملی واشنگتن ۲۰ آوریل ۱۹۱۲ مطابق ۳ جمادی اول ۱۳۳۰ می باشد. ثانیاً تمام خطابه آن حضرت را که حسب معمول روش الهی حضرتشان با جمله «هو الله» شروع می شود، بدون هیچ شرحی در ذیل می آورد تا خود بخوانید وان شاء الله نیات جام جم را بداند و قضاوت فرماید.

هو الله. امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم الحمد لله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است و این مجلس را دلیل بر این میگیرم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد

شوند و ارتباط تامّ بمیان ایران و آمریکا حاصل گردد. زیرا برای ترقیات مادیه ایران بهتر از ارتباط به آمریکائیان نمی شود و هم از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا مملکتی بهتر از ایران نه چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود و ارتباط تامّ در میان ایران و آمریکا حاصل گردد خواه از حیث مدنیت جسمانیّه خواه از حیث مدنیت روحانیّه به یکدیگر معاونت نمایند تا آنکه مدنیت مادیّه آمریکا در ایران و مدنیت روحانیّه ایران در آمریکا نهایت نفوذ و تأثیر نماید. باری کائنات عمومیّه عالم هر یک منفرداً زندگانی می توانند. هر شجره منفرداً نشو و نما نماید بدون اینکه از سائر اشجار مستفید شود. همچنین حیوان منفرداً زندگی تواند و لکن انسان ممکن نیست. نوع انسان محتاج تعاون و تعاضد است محتاج مرادده و اختلاط است تا کسب سعادت و آسایش کند و راحت و آرایش یابد. مثلاً اگر میان دو قریه ارتباط تامّ حاصل شود سبب منفعت کلیه و ترقی گردد و همچنین میان دو شهر چون تعاون و تعاضد حاصل شود سبب ترقی و آسایش گردد. پس اگر میان دو اقلیمی ارتباط تامّ و تعاون و تعاضد کامل حاصل گردد شبیه ای نیست مزید ترقیات و فوائد عظیمه شود. حال این محفل نورانی الحمد لله سبب اتحاد شرق و غرب است اساس تعاون و تعاضد دو ملت است از این معلوم می شود که منافع و فوائد عظیمه حاصل خواهد شد یعنی در ایران مدنیت مادیّه رواج و شیوع یابد و ابواب تجارت برای آمریکا باز خواهد شد و یقین است سبب ترقی و منفعت طرفین گردد و این ارتباط اعظم وسیله حصول محبت بین ملل شرق و غرب شود. حضرت بهاء الله در ایران شصت سال پیش اساس چنین محبتی گذاشت و اعلان وحدت عالم انسانی فرمود و خطاب به نوع انسانی نمود که همه باریک دارید و برگ یک شاخسار و فرمود که نوع انسان عبارت از یک عائله است و جمیع بشر عبارت از یک جنس. لهذا امید چنان است که ملت ایران و آمریکا یک ملت و یک جنس و یک طائفه و یک عائله گردند تفاوتی در میان نماند. حضرت بهاء الله به جهت اتحاد عالم انسانی و ترویج صلح عمومی و این ارتباط و اتحاد جمیع صدمات را تحمّل فرمود چهل سال در زندان عبدالحمید بود و اوقات مبارک در اعظم بلایا گذشت. و همچنین من متجاوز از چهل سال در حبس و زندان بودم تا جمعیت محترمه اتحاد و ترقی سبب آزادی من شدند و نهایت محبت و مهربانی نمودند و ممکن شد که من به این ممالک آمدم. اگر جمعیت اتحاد و ترقی نمی بود آمدن من به این ممالک ممکن نبود پس برای آن جمعیت دعا کنید که روز بروز مؤید شوند زیرا سبب حریت و آزادی شدند. خلاصه این بحر محیط اتلانتیک را من طی کردم و به اینجا رسیدم الحمد لله محافل را نورانی و نفوس را روحانی می بینم و از این محافل خیلی مسرورم و در باره شما ها دعا می کنم. خداوند آمرزگار این مجمع را تأیید کن و توفیق بخش تا عالم را بنور اتحاد روشن نماید شرق و غرب را به پرتو محبت و نور اتفاق منور کند. ای بخشنده مهربان دلها را بنفثات روح القدس زنده کن و رویها را مانند شمع بر افروز تا جهان را نورانی کنند و نفوس را رحمانی نمایند. تویی بخشنده و تویی دهنده و تویی مهربان.^{۱۱}

در دیگر مقالات این مجموعه نیز مطالبی درباره آنچه در فوق ذکر شد ملاحظه می فرمائید. جان و قلبتان مسرور باد.

یادداشت ها

سرسخن

- ۱ مورخ شنبه ۱۲ آذر ۱۳۸۴، شماره ۷۶۴۷
- ۲ مصاحبه با Fars_News.doc
- ۳ از جمله موارد قبلی آن عبارتند از: سه مقاله آقای عبدالله شهبازی، ۱۶ تا ۱۹ مرداد ۱۳۸۲؛ مقاله «فرقه انحرافی ابتکاری»، ۱ خرداد ۱۳۸۵؛ ویژه نامه ۴ دی ماه ۱۳۸۵...
- ۴ ویرانه های مختلف رادیو و تلویزیون...
- ۵ شنیده شده است ظاهراً به عللی که ذکرش رفت، خودمستولین در بعضی شهرها ویژه نامه مزبور را جمع آوری کرده اند! جالب است هموطنان عزیز بدانند که در تاریخ بهائی چندبار مشابه این حادثه رخ داده است که خودردیه نویسان مایل به جمع آوری ردیه های خود بوده اند، و این که اساساً مقصودشان از ردیه نویسی نفع مادی بوده است و نه کشف حقیقت و به این جهت رسوا شده اند. مثل شیخ الاسلام تغلیس که کتاب فرائد جناب ابوالفضل گلپایگانی در ریاضت به ردیه او علیه دین بهائی نوشته شد و چون ضعفش با انتشار فرائد معلوم گردید به فکر جمع آوری ردیه اش افتاد. مثال دیگر (به نقل از کتاب ایران آینده، نوشته جمشید فناویان، چاپ ۱۹۸۸، استرالیا) «زعیم الدوله که صاحب جریده حکمت درمصر است کتابی به زبان عربی در رد آیین (بابی و بهائی) تحت عنوان مفتاح باب الابواب که بنام تاریخ باب و بهاء ترجمه شده است نوشت و پیغام داد که چون در این کتاب لوحی از حضرت بهاء الله نقل شده است که در لوح مزبور سقوط سلطنت عثمانی پیش بینی گشته و اگر کتاب مزبور انتشار یابد به زعم او برای بهائیان ساکن در قلمرو عثمانی بسیار گران تمام خواهد شد، از این رو خواست بدورشوتی داده شود تا از انتشار آن صرف نظر کند. حضرت عبدالبهاء پیغام دادند «ما به کسی آجیل نمی دهیم.» پس از انتشار آن کتاب سلطنت عثمانی سقوط کرد و احاطه علمی و باطنی حضرت بهاء الله به عنوان مظهر الهی بیشتر مکشوف گردید. و در این اواخر نیز اسماعیل راین کتابی علیه بهائیان نوشت (به نام اشعاع در بهائیت پس از برگ شوقی رین) و پیغام داد که رشوت می خواهد تا از انتشار آن صرف نظر نماید و حتی مقدار آن را تعیین کرد. البته جامعه بهائی به شیوه خود این پیغام را بدون جواب

گذاشت، زیرا باطل نمی تواند برای همیشه حقیقت را مستور دارد.» از قضا دو کتاب اخیر دو منبع شماره یک و دو مذکور در ستون سمت چپ صفحه ۴۷ ویژه نامه ایام جام جم تحت عنوان «کتابخانه موضوعی نقد بایت و بهائیت» می باشند.

۵ حشر، ۳

۶ اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۶

۷ یونس، ۱۰۸

۸ صص: ۳۰۱، ۳۲، ۴۷، ۵۰.

۹ مسلخ عشق، ۱۳۸۱، ص ۱۴۶.

۱۰ کتاب مستطاب ایقان.

۱۱ زخرف، ۲۲

۱۲ صافات، ۳۵

۱۳ اسلام و دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران، فروغ

جهانخش، نشر گام نو، ۱۳۸۳.

۱۴ گزارش تعالیم بهائی، ص ۳۵۱.

۱۵ همان ص ۲۶۰.

۱۶ مائده آسمانی ج ۵، صص ۱۷۲-۱۷۱.

۱۷ آثار قلم اعلی ج ۶ ص ۲۴۴.

۱۸ خط سوم، صص: ۳۸۰ به بعد. اخیراً نیز در کنفرانسی

یکی از روشنفکران منصف ایرانی که صاحب تألیفات

نیز هستند، در سخنرانی خود به خاطر سکوت مزبور اظهار

تأسف نموده اند.

۱۹ گفتگوی چهارشنبه ۸ مهر ۱۳۸۳ بهمن امینی با دلارام

مشهوری نویسنده کتاب رگ تاک از انتشارات خاوران

www.goftman-iran.org

در خصوص تحریر حقیقت

۱ خطابات مبارکه جلد ۱ صفحه ۱۳۹

خدایا ما را به خود وامگذار

۱ اصول کافی، ص ۳۴۰.

۲ همان، صص ۳۴۰-۳۴۱.

۳ همان، ص ۳۴۲.

۴ کتاب بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۳.

۵ مثل خاندان نویختی از مرحوم عباس اقبال آشتیانی؛ *آلمدهب الاسلامیین* از عبدالرحمن بدوی؛ و فهرست منابع مذکور در *خاندان نویختی*.

۶ سوره حدید، ۱۵. مضمون: آیا نرسید وقت مرآنان را که ایمان آوردند که برسند دلهاشان برای ذکر خدا و آنچه نازل شد از حق و نباشند چون کسانی که داده شدند کتاب را از

پیش، پس دراز شد برایشان زمان پس سخت شد دلهایشان و بسیاری از ایشان فاسقاند.

۷ آیات ۲۰-۲۴

مختصری از تاریخ دیانت بابی و بهائی

و رشد آن

۱ منتخبات آیات حضرت نقطه اولی، صص ۸۵-۸۴

۲ همان، ص ۸۶

۳ عقاید بعضی از دانشمندان جهان درباره دیانت بهائی،

ص ۱۹۹

۴ رگ تاک ج ۱، ص ۱۸۶

۵ مجله آهنگ بدیع، سال ششم، ص ۲۴۶

۶ منتخبات آیات حضرت اعلی، ص ۷۳

۷ سلطان رسل، حضرت اعلی، ص ۶۹

۸ باب ۱۴ از واحد ۶ کتاب بیان فارسی

۹ منتخبات آیات حضرت اعلی، ص ۱۱۴. یعنی به راستی که جلال وشکوه کسی که خداوند او را ظاهر می کند از هر شکوهی برتر است. در این آیه مبارکه به اسم بهاء اشاره فرموده اند.

۱۰ قرن بدیع، ص ۹۰. یعنی در سال ۹ شماه همه خوبی ها می رسید.

۱۱ قرن بدیع، ص ۹۰. یعنی صبرکن تا ۹ سال از بیان بگذرد و آنگاه بگو مبارک است خداوندی که بهترین آفرینندگان

است.

۱۲ ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۹۳

۱۳ مجموعه اشراقات، ص ۱۳۴-۱۳۳

۱۴ مکتوب مورخ ۸ دسامبر ۱۹۶۷ میلادی

۱۵ عقاید بعضی از دانشمندان جهان درباره دیانت بهائی،

ص ۵

۱۶ همان، ص ۱۳۳

۱۷ همان، ص ۱۷۶

۱۸ سایت نیونگاه، مقاله «گرایش تولستوی به آئین بهائی»، به نقل از کتاب لئوتولستوی و دیانت بهائی، اثر ل. استنداردو

۱۹ عقاید بعضی از... ص ۱۶۸

۲۰ همان، ص ۱۳۰

۲۱ پیام ۲۲ نوامبر ۲۰۰۳ بیت العدل اعظم

۲۲ کتاب خط سوم، ص ۳۸۰ به بعد

۲۳ آل عمران- ۶۴

۲۴ پیام بهائی شماره ۲۵۲، ص ۴۱

۲۵ <http://www.adherents.com>

۲۶ آیات ۳۳-۲۹، سوره ابراهیم

۲۷ لوح مبارک پاپ، یعنی آگرنور را درخشکی پنهان کنند سراز دریا برمی آورد و می گوید من زندگی بخش عالمیان هستم.

۲۸ **توران مجید**، سوره ۹، آیه ۳۲. یعنی می خواهند نورالهی را با دهان خود خاموش کنند و خدا ابا می کند مگر آنکه نورش را تمام نماید، اگرچه کافران کراحت داشته باشند. در تأثیر خون آن شهیدان، در آثار و حیاتی بهائی چنین آمده است: «إهراق دماء مطهرة (ریخته شدن خون پاک) شهیدان ایران است که در این قرن نورانی و عصر گوهر افشان اعز بهائی، روی زمین را بهشت برین نماید و سرا پرده وحدت عالم انسانی را، گمائیزل فی الألواح (همان طور که در الواح و آثار بهائی نازل و نوشته شده)، در قطب آفاق مرتفع سازد و وحدت اصلیه را جلوه دهد و صلح اعظم را تاسیس فرماید.» و نیز: «مشیت حقی قیدیر این تعلق گرفته و حکمت بالغه الهی همچنین، اقتضای نموده که خاصان حق در کشور مقدس ایران، مال و منال، حتی دم مُطَهَّر (خون پاک) خویش را ایثار نمایند تا شجره امید، سقایت (آبیاری) گردد و به برگ و میوه های گوناگون مزین شود و به مرور ایام، اقوام و قبائل و ملل متباغضه (در حال جنگ و دشمنی) اروپ و امریک و تاجیک و افریک را در ظل ظلیلش (سایه دائم) در آورد و تالیف (دوستی و آشتی) دهد.» (به نقل از *توقعات*، ج ۱، ص ۳۱۰؛ و پیام بیت العدل اعظم، مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۹۰) (به نقل از *جزوه نگاهی تازه به دیانت بهائی*)

زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست

۱ تصویر و توصیف مزبور در انتهای همین مقال برای هموطنان عزیز آورده می شود تا طرح حضرت بهاء الله را برای دنیای آینده ملاحظه فرمایند. در اینجا حسب الوعد، طرح مزبور را که حضرت ولی امر بهائی بر اساس تعالیم بهائی ارائه فرموده اند، تقدیم می کند:

«وحدت نوع انسان به نحوی که حضرت بهاء الله مقرر فرموده مستلزم آنست که يك جامعه متحد جهانی تشکیل یابد که در آن تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً و پیوسته متحد گشته و در عین حال استقلال دول عضو و آزادی و ابتکار اعضا مرکب اش تماماً و یقیناً محفوظ مانده باشد. این جامعه متحد جهانی تا جائی که می توان تصورش را نمود باید دارای يك هیأت مقتنه باشد که اعضایش به منزله انای تمام نوع انسان بالمآل جمیع منابع ملل آن جامعه جهانی را در اختیار خود گیرد و قوانینی را وضع کند که برای تنظیم حیات و رفع حاجات و ترمیم روابط جمیع ملل و اقوام لازم و واجب است. در چنان جامعه ای يك هیأت مجریه به پشتیبانی يك نیروی پلیس بین المللی مصوبات هیأت مقتنه را اجراء کند، بتنفيذ قوانینش پردازد و وحدت اصلیه تمام جامعه جهانی را حفاظت نماید. و نیز يك محکمه جهانی تشکیل شود که تمام دعاوی حاصله بین عناصر مرکبه این نظام جهانی را داوری کند و حکم نهایی و لازم الاجرایش را صادر نماید. يك دستگاه ارتباطات و مخابرات بین المللی بوجود آید که با سرعتی

حیرت انگیز و نظم و ترتیبی کامل به کار افتد و جمیع کره زمین را در برگیرد و از جمیع موانع و قیود ملی آزاد باشد. يك پایتخت بین المللی بمنزله کانون و مرکز اعصاب مدنیّت جهانی تعیین شود که کانونی برای تمرکز و توجه قوای وحدت بخش حیات باشد و از آن انوار نیروبخش و جان افزایش به جمیع جهات ساطع گردد. يك زبان بین المللی ابداع شود و یا یکی از زبانهای موجود انتخاب و علاوه بر زبان مادری در تمام کشورهای فدرال جهانی تعلیم داده شود. يك خط و ادبیات جهانی، يك نظام مشترك برای پول و اوزان و مقادیر تعیین شود و روابط و تفاهم بین نژادهای متنوع و ملل جهان را ساده و سهل نماید. در چنین جامعه جهانی علم و دین یعنی دو نیروی بسیار توانای بشر با هم آشتی پذیرند و همکاری نمایند و در پیشرفتشان هماهنگ شوند. در سایه چنین نظامی مطبوعات به اظهار نظرات و عقاید بشر کاملاً میدان دهد و از اینکه مورد سوء استفاده ارباب غرض چه شخصی و چه عمومی قرار گیرد ابا کند و از قیود نفوذ ملل و دول متنازع رهایی یابد. منابع اقتصادی جهان تحت نظم درآید و از مواد خامش بهره برداری و استفاده شود بازار فروشش توسعه و هماهنگی یابد و محصولاتش بطور عادلانه توزیع شود.

رقابتها و کینه ها و دسائس ملی از میان برخیزد و تعصبات و عداوتهای نژادی بدوستی و حسن تفاهم و همکاری تبدیل گردد. علل خصومتهای دینی رفع و موانع و قیود اقتصادی کاملاً الغاء و تفاوت فاحش طبقاتی نابود شود. هم فقر و فاقه و هم مالکیت و ثروت فوق العاده از بین برود و نیروهای عظیمی که در راه جنگهای اقتصادی و سیاسی بهدر می رود از آن پس معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعه اختراعات و ترقیات فنی و ازدیاد تولیدات و محصولات بشری و ازاله امراض و توسعه تحقیقات علمی و بالا بردن سطح صحت و تشجید و اعتلاء مغز و فکر بشری و بهره مندی از منابع بکر و ناشناخته کره زمین و درازی عمر انسان گردد و به ترویج هر وسیله ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند پردازد.

در چنان جامعه ای يك نظام فدرالی جهانی برقرار گردد که بر جمیع بلاد حکومت نماید و فرمانروای بلانزاع منابع بسیار عظیمش باشد و مرامهای عالیّه شرق و غرب را در بر گیرد و طلسم جنگ و بدبختی را بشکند و به استفاده از جمیع منابع موجود در زمین راغب باشد. در چنان نظامی زور خادم عدل و داد شود و بقایش متکی باشد بر شناسایی خداوند یگانه و پیروی از يك دین عمومی. این است هدف و مقصدی که نوع انسان ناگزیر بر اثر نیروهای وحدت بخش حیات به سویش روان است. « (به نقل از *نظم جهانی بهائی*، ترجمه و اقتباس: هوشمند فتح اعظم، صص: ۱۶۷-۱۶۵).

۲ در این مورد از جمله رجوع شود به: *حال و آینده جهان*، *نظم جهانی بهائی* ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم.

۳ اخبار کنفرانس های مزبور را از جمله می توانید در شماره های *مجله پیام بهائی* مربوط به سال ۲۰۰۰ (از جمله شماره ۲۵۳، آذر و دی ماه ۱۳۷۹، صص: ۷۰-۵) ملاحظه نمایید. در همین مجموعه نیز در مقاله «فعالیت های بین المللی

جامعه بهائی در زمینه وحدت و رفاه عالم انسانی» اشاراتی در مورد کنفرانس های مزبور را ملاحظه می فرمائید.

خوانندگان عزیز همچنین می توانند جریان آن را از نمایندگان رسمی سیاسی و مذهبی ایران که در آن کنفرانس ها شرکت کردند و عظمت مقام جامعه بهائی را حس کردند، پرسند!

۴ علاوه بر منابع مأخذ ۲، رجوع شود به مقالات مربوطه در همین خصوص در همین مجموعه.

۵ از هموطنان عزیز تمنا می شود کتاب مزبور را از دوستان وفامیل و آشنایان بهائی خود تهیه و مطالعه فرمایند تا خود شهادت بر آنچه عرض شد بدهند.

علل ترس و نگرانی ردیه نویسان سیاسی و مذهبی علیه دیانت مقدس بهائی

۱ *قرن انوار*، ص ۹۷

۲ *قرن انوار*، ص ۹۸

۳ همان، ص ۱۰۳

۴ <http://statements.bahai.org/about.cfm>

۵ *قرن انوار*، ص ۱۰۴

۶ <http://statments.bahai.org/about.cfm>

۷ *قرن انوار*، ص ۸۸

http://newnegah.org/index.php?option=com_content&task=blogcategory&id=126&Itemid=138

<http://www.nur.edu/55225/wpm00c0.asp>

<http://www.fundae.org/en>

<http://www.bahaindia.org/social/nedimore.html>

<http://www.chinadevelopmentbrief.com/dingo/province/gansu/1-5-0-28-0-0-.http>

۱۳ به نقل از *جزوه نگاهی تازه به دیانت بهائی*

<http://info.bahai.org/article-1-8-1-23.html>

۱۵ *منتخبات آثار حضرت بهاء الله*، شماره ۱۱۷

آیات الهی، ج ۱، ص ۳۴۰

دین است و فرقه نیست

۱ خود آقای دوانی کتاب *شرح زندگانی آیت الله بروجردی* را در ۲۰۰۰ صفحه نوشته و در چهلم اومتنشر ساخته است.



۹ جالب آن که خودجام جم در مقاله اش نوشته جناب ابوالفضائل با «فارسی سره نویسی» مخالف بوده اند! و حقیقت این است که جناب ابوالفضائل چنانکه خود در نامه ای به فارسی سره به آن اشاره کرده اند، در اثر هدایات آیین بهائی متوجه بوده اند که کوشش مزبور کاری بیهوده بوده چه که به وحدت عالم انسانی کمکی نمی نموده، و به جای آن حکم حضرت بهاء الله مبنی بر وحدت زبان و خط را مطرح می نمایند. (رجوع شود به کتاب شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، تألیف روح الله مهرباخانی، نشر ۱۳۱۴ بدیع، از جمله ص ۶۵؛ و کتاب رسائل و وقایع جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، تألیف روح الله مهرباخانی، نشر ۱۳۴۴ بدیع). به این دلیل اگر در این خصوص ایرادی وارد است، جام جم طبیعتاً باید به آنانی ایراد بگیرد که سره نویسی را ادامه دادند، و نه جناب ابوالفضائل! و جالبتر از آن اینکه حضرت بهاء الله در لوح مانکجی به وی می فرماید که فارسی و عربی (تازی) هر دو خوب است، چه که مقصود از زبان بی بردن به گفتار گوینده است و این از هر دو زبان می آید. و شاهدان آثار خود حضرتشان است که به دو زبان فارسی و عربی نازل شده است، و جالب آنکه در آخرو لوح مانکجی که به نوعی فارسی سره ملج، نه از آن نوع که دیگران نوشته اند، نازل شده، مناجاتی به زبان عربی نازل شده تا همه بدانند که همه شئون و آثار این آیین نازنین حول وحدت و اتحاد و محبت دور می زند، و هر آنچه که بوی اختلاف و بهتری و برتری از آن استشمام شود، در این بساط جایی ندارد!

۱۰ کتاب مجموعه الواح، چاپ مصر، صص ۲۵۹-۲۶۷؛ دریای دانش، ص ۲ به بعد.

ردیه های امثال جام جم در آئینه خطابات حضرت عبدالبهاء

۱ نطق حضرت عبدالبهاء ۲۸ ذی قعدة ۱۳۲۹ در منزل — در پاریس ۱۹ نوامبر ۱۹۱۱ — خطابات مبارکه جلد ۱ ص ۱۸۶.

۱ مثل چند کتاب زیر که از قضا مورد استفاده جام جم نیز بوده است: کتاب تحقیق در تاریخ و عقاید: شیخی گری، بابی گری، بهایی گری... و کسروی گری نوشته دکتر یوسف فضایی در سال ۱۳۵۱ ه. ش. مؤسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ ششم با تجدید نظر کلی در سال ۱۳۶۳ ه. ش. ص ۵.

جالب است که در تیر کتاب روی جلد و نیز روی صفحه اول آن بعد از «بهایی گری» نقطه چین گذاشته و بعد نوشته «... و کسروی گری» ظاهراً منظور این بوده که تحقیق مزبور راجع به چهار مکتب مزبور «و غیره» است، حال آنکه متن کتاب فقط راجع به آن چهار مکتب است و «و غیره» ای در کار نیست. احتمالاً چون قبل از نویسنده مزبور کتبی مشابه با مضامین تکراری کتاب ایشان چاپ شده بوده، برای جلب

توجه، با نقطه چین مذکور درج شده تا طالبین از آن استقبال نمایند). کتاب بهائیت دین نیست، ابوتراب هدائی، تهران، فراهانی، بی تا. کتاب بهائیان، محمد باقر نجفی، تهران، طهوری، ۱۳۵۷....

۲ از جمله آنها آقای عبدالله شهبازی، آقای سعیدزاهد زاهدانی، و نویسندگان سایت بهائی پژوهی در اینترنت، و غیره هستند که در لیست صفحه ۴۷ ویژه نامه جام جم ذکرشان رفته است.

۳ خوشبختانه جام جم عزیز در ویژه نامه اش (ص ۴۷، ستون سمت چپ) دسته گل بزرگی به آب داده و فهرستی از هر دو دسته آثار مزبور را ارائه نموده و کارمحققین و طالبان منصف را آسان نموده است.

۴ بقره، ۱۱۲.

۵ برای نمونه رجوع شود به ده ها کتاب و مقاله و جزوه موجود در سایت های: کتابخانه بهائی و اوهاوم زدائی و نیونگاه و نقطه نظر...

۶ بغضش چنان است که حتی برخلاف تمام ردیه نویسان، در «سرخس» خود از ذکر «سیادت» حضرت باب نیز ابا کرده تا مبدا منتظرین حضرتش متوجه شوند که موعودشان بر طبق بشارات اسلامی از خاندان رسول اکرم ص ظاهر شده اند. جالب آنکه در همین ویژه نامه، ص ۶۲، سیادت حضرت باب مورد تأکید استاد مورد قبول جام جم، آقای محیط طباطبائی، قرار گرفته است!

۷ شایان ذکر است اولین مورد از فهرست ردیه های مزبور، کتاب مفتاح باب الایوب، تألیف زعیم الدوله است (درباره او من جمله رجوع شود به مکاتیب، ج ۲، صص ۱۹۲-۱۸۶؛ ۱۸۶؛ آسمانی، ج ۵، صص ۱۵۸-۱۵۷؛ مانده آسمانی، ج ۹، ص ۱۰۹ و ۱۱۴؛ کتاب محاضرات، ج ۱، ص ۲) که اصل متن عربی آن را مترجم محترم آقای حسن فرید گلپایگانی، پس از ۵۳ سال از تاریخ نشر آن، بسی بیشتر به ردیه ای تمام عیار به زبان فارسی تبدیل نمود. همچنین در اینجا باید کتاب «الابابون والبهائون فی حاضرهم و ماضیهم» (چاپ ۱۳۸۱ ه. ق. ۱۹۶۲ م.) از آقای عبدالرزاق الحسنی را از فهرست ردیه های جام جم مستثنی نمود، چه که ظاهراً او تا آنجا که توانست سعی کرد به تألیف خود جنبه تحقیقی بی طرفانه دهد و برای این منظور به خود بهائیان نیز مراجعه کرد و از جمله بعضی کتب بابی و بهائی را از حضرت شوقی ربانی ولی امر بهایی تقاضا نمود و خواسته اش با محبت و آرزوی تأیید برای وی کتباً از طرف حضرتشان مورد قبول واقع شد. مؤلف مزبور علاوه بر استفاده از کتب بهائی و اصل منابع بهائی از نظرات مخالف دین بابی و بهائی نیز استفاده کرد، و حتی توضیحات بعدی بهائیان درباره اشتباهات کتابش را نیز ضمیمه نمود. این قبیل اقدامات او، کار او را از ردیه نویسان ایرانی مذکور در فهرست جام جم جدا می سازد.

۸ برای دیدن نمونه هائی، به فهرست صفحه ۴۷ ویژه نامه جام جم مراجعه شود. از عجایب این است که هم امثال

آقای عبدالله شهبازی مورخ رسمی از آنها استفاده وسیع می کند، و هم جاعلین ردیه های مهناز رئوفی! ۹ مجله گوهر سال چهارم شماره هفتم مهماه ۱۳۵۵ ص ۵۶۱.

۱۰ نشریه جام جم، ویژه نامه ایام، ۶ شهریور ۱۳۸۶، به عنوان نمونه، ص ۳۷، مقاله «مرگ حق است اما برای همسایه».

۱۱ مأخذ شماره ۹، همان صفحه.

۱۲ در بیش از ۱۰ مقاله ایام، به کتاب های آواره و صحیحی استناد شده است: از جمله نگاه کنید به پی نوشت های صفحات: ۶۴، ۴۷، ۴۵، ۴۳، ۴۱، ۱۷، ۱۶، ۱۴، ۱۱، ۱۰، ۹، ۷. در مورد این دو نفر مقاله ای مجزا در همین مجموعه تحت عنوان «صبحی و آواره، طناب های پوسیده ردیه نویسان قبل و پس از انقلاب» تقدیم شده که ملاحظه می فرمائید.

۱۳ در مقالات و مطالب این مجموعه شواهدی از تحریفات مزبور را مشاهده خواهید فرمود.

۱۴ درباره ماهیت این سایت علاوه بر رجوع به خود آن و مطالعه دقیق همه بخش های آن، به سایت نقطه نظر رجوع شود.

۱۵ صفحه ۲، سرسخن.

۱۶ تاریخ در ترازو، نشر امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۰، چاپ سوم، فصل ۷.

۱۷ رجوع شود به روزنامه «جام جم»، شماره ۹۳۳، ۱۹ مرداد ۱۳۸۲، ص ۸. همایش مذکور به همت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در محل مجلس شورای ملی سابق (در میدان بهارستان) برگزار شد و از جمله سخنرانان و محققین آن عبارت بوده اند از: دکتر رضا داوری، آیت الله عباس علی عمید زنجانی، دکتر کریم مجتهدی، دکتر موسی نجفی، دکتر مجید تفرشی، دکتر محمد مدد پور، عبدالله شهبازی، حجت الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (منذر)، دکتر ناصر تکمیل همایون، دکتر عطا آیتی، حجت الاسلام مهدی انصاری، دکتر مظفر نامدار، ناصر تقوی، و حجت الاسلام والمسلمین مهدی زادگان. (همان طور که ملاحظه می شود بعضی از این شرکت کنندگان، در همین ویژه نامه ایام جام جم مورخ ۱۳۸۶/۶/۶ نیز حضور دارند و مطلب نوشته اند! به اسامی روی جلد مراجعه فرمائید).

۱۸ در کتاب ظهور و سقوط سلطنت بهلوی (ج ۲، ص ۱۵) نیز که مطالبی علیه امر بهائی دارد، می نویسد که اسناد دول استعماری معتبرترین اسناد نیست بلکه اغراق دارد و اسناد رسمی است، حال آنکه آنان اسناد مخفی نیز دارند. و اشاره می کند پس باید به اسناد داخلی هم مراجعه کرد، و یکی نیست سؤال کند پس چرا از اسناد مزبور به شکل گزینشی و در جهت اهداف خاصی در همان کتاب و سایر ردیه های علیه امر بهائی استفاده می شود؟



مدارك بی نظیر جام جم

- ۱ مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۳۱۳.
- ۲ مأخذ آن همان مکاتیب جلد ۲، ص ۳۱۲ می باشد.
- در اینجا توجه دارید که درست در صفحه بعد از این، دعای دیگری که ذکرش در فوق رفت مندرج می باشد.
- ۳ کشف الاسرار آقای خمینی.
- ۴ در این موارد همچنین مراجعه شود به دیگر مقالات این مجموعه که در آنها به شبهات و اتهامات استعماری بودن ادیان بابی و بهائی پاسخ داده شده است.
- ۵ در این مورد رجوع شود به کتاب قاموس ایتقان، از جناب اشراق خاوری، جلد اول، صص: ۳۸۳-۴۳۸.
- ۶ همان، ص ۴۳۳.
- ۷ از نکات مهم آنکه شیعیان علاوه بر اعتقاد به این حقیقت، معتقدند که حتی اگر پیشگوییهای حضرت رسول ص و یا ائمه اطهار تحقق نیابد، خللی بر حقانیت آنها وارد نمی شود چه که گاه برای امتحان بندگان، در تحقق وعود الهیه «بدا» واقع می شود، چنان که این امر درباره پیشگوییهای حضرت نوح مذکور در قرآن مجید هم واقع شد. (از جمله رجوع شود به بحار الانوار، ج ۱۳) حال جام جمیان بفرض قبول اقوال راوی محبوبشان «نیکو» درباره عدم تحقق بعضی وعود الهیه در امر بهائی، حداقل باید آنها را مانند موارد عدم تحقق وعود الهیه در اسلام و ادیان قبل تلقی می کردند! حال آنکه وعود الهیه در این ظهور واقع شده و می شود.
- ۸ حضرت بهاء الله در کلمات مکتوبه فارسی می فرماید: «دشمن مرا در خانه من راه داده اید و دوست مرا از خود رانده اید. چنانچه حب غیر مرا در دل منزل داده اید. بشنوید بیان دوست را و به رضوانش اقبال نمائید. دوستان ظاهر نظریه مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند، ولیکن دوست معنوی شما را لاجل (به خاطر) شما دوست داشته و دارد، بلکه مخصوص هدایت شما بلا یای لا تُحصی (بی شمار) قبول فرموده. به چنین دوست جفا مکنید و به کوبش بشتابید. اینست شمس کلمه صدق و وفا که از افق اصبح مالک اسماء اشراق فرموده...»
- ۹ تمناً آنکه هموطنان عزیز لوح مزبور را از بهائیان وسایت های بهائی بیابند و مطالعه فرمایند تا خود با طرح بدیع موعود جمیع ادیان که ۱۶۴ سال است آشکار شده آشنا گردند و به چشم خود ببینند و به جان و دل و فکر خود قضاوت فرمایند.
- ۱۰ لوح دنیا، مندرج در مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صص: ۲۸۵-۳۰۱.
- ۱۱ کتاب مستطاب ایتقان، ص ۱۸۷؛ بحار الانوار، ج ۱۳.
- ۱۲ همان، ص ۱۸۹؛ و بحار الانوار، ج ۱۳.
- ۱۳ ترجمه، مفتاح باب الابواب، ص ۴۳.
- ۱۴ همان، ص ۳۱.
- ۱۵ در این مورد از جمله مراجعه شود به: مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص: ۱۴۶-۱۴۳؛ خطابات عبدالبهاء؛ مکاتیب، ج ۳، صص: ۳۸۸، ۴۴۱، ۴۴۷، ۳۹۸-۳۹۹.

۴۹۰ - ۴۸۹؛ پیام ملکوت؛ برهان لامع از جناب ابوالفضائل کلپایگانی، و نطق ایشان مندرج در کتاب شرح حال ایشان به قلم جناب روح الله مهرباخانی، صص: ۲۹۸-۲۹۱.

۱۶ از جمله رجوع شود به کتاب رگ تاک، ج ۲، ص ۱۵۹.

۱۷ دکتر علیرضا داودی، مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، ج ۳، تهیه و تنظیم وحید رافتی، نشر مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۹۹۳م، ص ۲۰۳.

۱۸ در مورد جواب محیط طباطبایی علاوه بر منبع مذکور در یادداشت شماره ۱۷، صص ۱۸۹-۲۲۳، رجوع شود به شماره های نشریه مطالعه معارف بهائی چاپ ایران، از جمله جزوه شماره ۱۲ به قلم جناب ص. ثواب زاده با عنوان تلمذی بر مقاله کتاب شناسی، نشر ۱۳۲ بدیع. و درباره ملکم خان رجوع شود به لوح حضرت عبدالبهاء، مندرج در کتاب مائمه آسمانی، ج ۹، صص: ۱۴۴-۱۴۳.

۱۹ در همان سوره آیه بعد از آن می فرماید که می گفتند قرآن «اساطیر اولین و افسانه های پیشینیان است که بر او می خوانند و می نویسند آن را هر شبانگاه و بامداد». و در سوره نحل، آیه ۱۰۵ نیزه تهمت مزبور اشاره می فرماید. دریاورقی قرآن شماره ۹، تصحیح هفت نفر از علمای حوزه علمیه قم، درباره اشخاصی که گفته می شده حضرت رسول قرآن را از ایشان آموخته نوشته اند، از عاس، یا غلام خویطب بن عبدالعزی، و یا به قول بعضی نصرانی و رومی بوده، و به قولی غلام شمشیرگری نام می برد.

۲۰ نشریه مطالعه معارف بهائی، شماره ۱۲، صص ۵۶-۵۷.

صبحی و آواره...

- ۱ در این مورد رجوع شود به ترجمه کتاب راست را کثر انگاشته اند به فارسی، از او دوشرف، ص ۱۴.
- ۲ چاپ دوم آن، تهران، ۱۳۴۴
- ۳ در این مورد از جمله رجوع شود به: مقاله «عهد و میثاق» از مؤثران مؤمن مندرج در یکی از نشریات اخبار امری سال ۱۵۸۱ بدیع، صص ۶۲-۴۶؛ رحیق مختوم ج ۲، صص: ۱۲۴-۱۱۵.
- ۴ سرنوشت دورقیق او نیز — یعنی صبحی و نیکو — که او را می ستودند، مانند قلبشان که در ضدیت با امر بهائی شبیه یکدیگر بود («تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ»، قرآن مجید، بقره، ۱۱۲)، جز یأس و خسران نبود. (حسن نیکو در صص: ۳۳۸-۳۳۶ کواکب الدرر، ج ۲ تقریظی بر آن نوشته و آواره را ستوده بود).
- ۵ در آیات متعددی از قرآن مجید این حقیقت آشکار است. به عنوان نمونه: آل عمران: ۱۵۹، ۱۴۹، ۲۸۱، ۲۸۶؛ نور: ۱۱؛ اعراف: ۱۲۵، ۳۵؛ بقره: ۲۷....
- ۶ به نقل از بهائیان، سید محمد باقر نجفی ص ۴۰۲
- ۷ مقاله حجت الاسلام و المسلمین سید هادی خسروشاهی در فصل نامه مزبور تحت عنوان «گاهی به خاطرات صبحی» آمده است و به علت عدم اعتنای هموطنان عزیز به آثار امثال صبحی و توجه و کنجکاوی روز افزون ملت عزیز

ایران نسبت به آئین مقدس بهائی است که ایشان از وی چنین یاد کرده اند: «اهمیت خاطرات صبحی از دو جهت قابل توجه است؛ نخست شخصیت نویسنده که از افضل و ادبای معروف عصر ما می باشد و دیگری محتوای خاطرات که به تاریخ و عملکرد فرقه بهائی گری پرداخته است. علی رغم گذشت حدود سه ربع قرن از انتشار کتاب اول، باز خوانی و یا نگاهی به خاطرات وی ضروری می نماید. دیگر آنکه این دو نوشته صبحی، نثری ادیبانه و ممتاز دارد که حاکی از مقام ارجمند ادبی و سخنوری وی است.» البته این امر از امثال جناب حجت الاسلام بعید نیست، چه که به علت همین دید بهائی ستیزانه و غیرمنصفانه است که همین ایشان در مطلبی در فصل نامه مطالعات تاریخی، شماره ۱۱، ویژه نامه ۲۲ بهمن، چاپ زمستان ۱۳۸۴، ص ۷۵، با دید و قصد وارونه جلوه دادن حقایق، پس از اشاره به اینکه پروفیسور بهائی ایتالیایی، جناب بوزانی، قرآن مجید را به زبان ایتالیایی ترجمه کرده، به جای قدردانی و به جای اعتراف به اینکه دیانت بهائی نفوسی چون جناب بوزانی را از مسیحیت به خود جذب و مؤمن نموده است به طوری که چنان بر حقانیت اسلام عزیز معترف شان ساخته که به ترجمه و معرفی قرآن کریم نیز پرداخته اند، در اظهار نظری غیرمنصفانه و حقیقت ستیز، بهائیان را مخالف اسلام جلوه داده، فرموده اند ترجمه ایشان ایراد دارد! در مورد بهائی ستیزی ایشان در مقاله «قلقلک» در همین مجموعه حقایق جالب تری را نیز خواهید خوانند!

۸ بهائی گری، شیعی گری، صوفی گری، چاپ انتشارات مهر، آلمان، ژانویه ۱۹۹۶، ص ۹۹. شهادت امثال کسروی که خود دشمنان بهائی بوده و بر آن رد نوشته نشان می دهد که حتی غیربهائیان نیز به فساد و بیشرمی امثال آواره و صبحی شهادت داده اند (در ادامه مقاله خواهید دید که صادق هدایت نیز چنین نظر داده). اساساً جداشدگان از جامعه بهائی فقط نزد دشمنان امر بهائی در ایران مورد توجه ظاهری قرار گرفته اند که آن نیز به خاطر استفاده ابزاری از ایشان برای مخالفت با دین بهائی بوده است. والا در حقیقت و باطن آنان حتی نزد خود اینان نیز از جو قرب حقیقی نداشته اند چنانکه به مرور ایام آنان را به حال خود رها کرده و آن بختبرگشتگان در تنهایی و بیچارگی خود از دنیا رفته اند. امروز این جریان درباره خانم مهناز روفی در حال تکرار است که باندردیه نویسی ایران و نیز جام جم و کیهان و رادیو دیگران مشغول استفاده از ایشان هستند، تا کی او را به حال خود رها سازند! درباره خانم روفی در جای دیگر از همین مجموعه مطالبی مذکور است مراجعه فرمائید.

۹ به نقل از کتاب کنکاشی در بهائیتی ستیزی، کتاب یکم از سلسله نشریات خرافات زدائی، از س. نیکوصفت، انتشارات پیام، چاپ اول خرداد ۱۳۸۵، به نقل از نامه ۸۲ از صادق هدایت به حسن شهید نورانی، کتاب چشم انداز، پاریس، ۱۳۷۹، نامه ۱ خرداد ۲۷ شنبه ماه مه ۱۹۴۸.



همچنین رجوع شونده به شهادت آقای محیط طباطبائی .
کهمورد اعتماد جام جم وسایت ضدبھائی بھائی پژوهی
است بدرخصوص سندیت نداشتن کتب آواره و صبحی ، که
درهمین مجموعه ، تحت عنوان «بررسی ادعای جام جم
درخصوص 'دقیق وعالمانه' بودن مطالب ویژه نامه ایام» ،
آمده است .

۱۰ ج ۸ ، قسمت دوم ، صص: ۸۶۰ - ۸۵۹ . نویسنده کتاب ،
جنابفاضل مازندرانی ، از دانشمندان جامعه بھائی می
باشند .

۱۱ ازعجایب آنکه ردیه نویسان شیعی درایرانکه
اینقدرسنگ صبحی رابه سینه می زند ، خودهمان
چیزهائی را درمورد معاویه مدعی هستندکه خیلی شبیه به
بعضی مواردی است که راجع به صبحی می گویند ، وبا
یک بام ودوواکردن ، آنچه برخورد نمی پسندند بردیگران می
پسندند ، ومرگ را خوب می دانند ولی برایهمسایه! درکتاب
شبهها پیشاوردردفاع ازحریم تشیع ، گفتارسالطمان الواعظین
شیرازی ، چاپ بیست وهشتم ، دیماه ۱۳۶۱ ، ناشر:

دارالکتب الاسلامیه ، که به تأیید آیات عظام ازجمله آیت
اللهپورجودی رسیده ، ودر ۱۰۵۹ صفحه مناظرات بین اهل
تسنن وتشیع است ، درصص: ۷۷۵-۷۷۲ آمدهکه طرف
سنی می گوید معاویه خال المؤمنین وکاتب وحی بوده
وخواهمعاویه ام حبیبهزوجہ رسول الله ص بوده است ولی
شیعیان به اوبی حرمی می کنند . سلطان الواعظینشیعی
جواب می دهد که معاویه کاتب وحی نبوده بلکه کاتب
مراسلات بوده . معاویه سال ۱۰ هجری مؤمن شده که
ازدوران وحی چیزی باقی نمانده بوده ، بلکه کاتب
مراسلات بوده . «چون رسول اکرم ص را خیلی آزارنموده
وبدها گفته بودوبعدازاینکه سال هشتمدرفتح مکه ابوسفیان
مسلمان شد نامه ها برای پدرنوشته واوراتوبیخ وسرزنش
نمودکه چرامسلمان شدی وقتی هم که خودش ناچارشد در
اثر بسط اسلام — درشبه جزیره العرب و خارجاز آن —

مسلمان شود میان مسلمانان موهون بود جناب عباس عم
اکرم رسول الله صازآنحضرت درخواست نمودکه یک
امتیازی به معاویه بدهید تا از خجالت بیرون آید حضرتبرای
رعایت تقاضای عم بزرگوارش اوراکاتب مراسلات نمود.»
پس ازتقص عهدها حضرت علی ع ، معاویه درمذمت آن
حضرت حدیث جعل می کرد(ص ۷۷۹).

جالب آنکه وی به قول خودش دریاسخه سنی عزیزی که
معاویه را کاتب وحی گفته استدلال می کند معاویه کاتب
وحی نبودهبلاکه کاتب مراسلات بوده (ناگفته نماند که
ازکاتبین وحی حضرت رسول نیزبوده اندکهتقص عهدهکرده

اندوازاسلام خارج شده اند ، مثل عبدالله بن سعد ابن ابی
سرح) ، اما وقتی بھائیان درجوابردیه نویسان علیه امربھائی
استدلال مشابھی رامی آورند که صبحی کاتب مراسلات
بودهونه کاتب وحی ، واساساً وحی مخصوص حضرت
بهاءالله بوده ونه حضرت عبدالبهاء کهمصدرالهام موهوبی
بوده اند ، ازایشان نمی پذیرند! (ازجمله چنین نوشته اند:

«این دونفر از کسانی بودند که پیروان سرسخت بها و
عبدالبها محسوب می شدند... و باصطلاح کاتب وحی آنها
بودند و الواح بسیاری به افتخار آنها صادر شده بود... و

بھائیان احترامی که برای ایندو نفر قائل بودند کمتر از خود
بها و پسرش نبود... آنان به تمام زیر و بم بھابیتآشنائی
داشتند و شاهد تمام فعالیتهای سیاسی ، مذهبی و تمام
رفتارهای اجتماعی ، شخصی و خانوادگی این حضرات
بودند.» سایت <http://bahaallah.blogfa.com> که مطلبی
با عنوان «تحری حقیقت ، نخواوند نیست» . و یا مهناز
رئوفی در مسلخ عشق به اشتباه چنین می نویسد: «برای
اینکه حقیقت ساختگی بودن و یووجودن این دین برایت
بیشتر روشن شود ، در نوشتجات باب و بهاء بیشتر دقت کن
و کتابهای کاتب وحی آنها ، آقای صبحی را بخوان.»

حال آنکهقبول خودشان معاویه کاتب حضرت محمد ص
که مصدروحی ورسالت هستند بوده ، ولی صبحیکاتب
حضرت عبدالبهاء بوده که جانشین حضرت بهاءالله که
مصدروحی الهی دردوره جدید هستند ، بوده! اینک
باید از جام جبین و دارودسته همچون خودشان پرسید که
در این مورد که خودشان نوشته اند ، چه دارند بگویند!
مگر نمی گویند که معاویه نزد حضرت رسول به کتابتمشغول
بود و سپس نقض عهده کرد و به جعل احادیث علیه شیعیان
پرداخت ؟ بنابراین چگونه است که احادیث اورا در ردیعه
قبول ندارند ، ولی ردیه های مشابه صبحی علیه بھائیان را
حجتکامل می دانند؟ سبحان الله! فاعتبروا یا اولی
الابصار والانصاف!

۱۲ اهل بها این رویه را از مولایشان حضرتعبدالبهاء آموخته اند
که دروصیت نامه خود ، الواح وصایا ، پس ازافشایاقدامات
دشمنان و پیمان شکنان ، چنین برایشانطلب استغفار کرده
اند ، قوله المَحْبُوبُ: «رَبِّ اِنِّی اَدْعُوكَ بِلسانی وِجَنانی اَنْ لا
تُؤاخِذَهُمْ بِظُلْمِهِمْ وَاَعْتِسِفِهِمْ وَنِفَاقِهِمْ... اِنِّیَاکِبُ بِوَجْهِ
عَلِی ثُرَابِ الدُّلِّ وَالْاُنْکِسَارِ وَاَدْعُوكَ بِکَلْبَصْرٍ وَاِبْتِهَالِ اَنْ
تَعْفِرَ لِكُلِّ مَنْ اَذَانِی وَتَعْفُو عَنْ کُلِّ مَنْ اَرَادَنِی بِسُوِّ وَاَهَانِی
وَ تَبْدَلْ سَبَابَ کُلِّ مَنْ ظَلَمَنِی بِالْحَسَنَاتِ وَ تَرَفِّقْهُمْ مِنْ
الْخَيْرَاتِ وَ تَقَدَّرْ لَهُمْ کُلُّ الْمَبْرَاتِ...» (مضمون: ای پروردگار
من همانا ترا به زبان و قلبم می خوانم می خواهم که آنها

را به ظلم و جور و نفاقشان مجازات فرمایم... همانا رخ بر
خاکافتادگی و انکسار می گذارم و ترا به کل تضرع و زاری
دعا می نمایم که ببخشایی هر کس را که مرا اذیت نمود و عفو
فرمایی هر آن کس را که بدی مرا خواست و مرا اهانت
نمود و تبدیل فرمایی گناهان کسانی را که به من ظلم کردند ،
به حسنت ، و ایشان را از خیراترزق دهی و همه خوبی ها را
برایشان مقدر فرمایم...).

۱۳ کتاب مائده آسمانی جلد ۶ صص ۱۵ و ۱۴ . نیز توقیعات
جلد ۱ ص ۲۵۰ . نظریه همین حکم ، حضرتشان درباره
همان آواره مذکور ، به جناب عبدالوهاب ذبیحی می
فرمایند که باید هر کس از احباء (بھائیان) به آواره
مقروضاست «تا فلس آخر قرض را بپردازد زیرا حقوق مدنی
او محفوظ است.» (کتاب مصابیح هاء/یت ، جلد نهم ،
ص ۹۱ می فرمایند).

از تاریخ نویسی تا داستان پردازی...

۱ مجله گومر سال پنجم شماره ۷ و نیز سایت بھائی پژوهی ،
مقاله برهان قاطع
۲ نشریه جام جم ، ویژه نامه ایام ۶ شهریور ۱۳۸۶ ص ۶۲
۳ چون خود نویسنده ، از این قضیه با عنوان «داستان» یاد
می نماید ؛ از ذکر این کلمه ابائی نیست .

۴ ماخذ شماره ۲ . سایت بھائی پژوهی که با انتشار ایام
بسیاری از مسائل پشت پرده اش . والبتّه متقابلاً مسائل پشت
پرده جام جم . آشکارتر شده است ، درباره آقای محیط
طباطبائی ازجمله می نویسد: «اسطوره تحقیق - برانزنده نام
آن استاد بی بدیلی است که برآستی تحقیق و پژوهش را
اعتبار بخشید و ملاک و معیار آن شد . بیش از شصت سال
پیاپی قلم علم مدارش ، مقاله و مقامه تحقیقی آفرید تا
بدانجا که از مرز دوهزار گذشت وشبوه تحقیق و تتبعش بر
صد ها عالم و پژوهشگر این مرز و بوم و حتی دیگر کشورها
اثر گذار گردید و هزاران نکته بدیعی که ثمره تلاشهای روح
جستجوگرش بود را متواضعانه به جهان دانش عرضه
نمود.» «این سایت نخستین سایتی بود که از تحقیقات آن
اسطوره تحقیق در زمینه متون بھائی پرده کشایی نمود و آنها
را در اختیار بھائی پژوهان در سراسر جهان قرار داد.»
«رحمت و رضوان الهی نثار روح پرفروش آن ساله از تبار
پیامبر اکرم سید محمد محیط طباطبائی.» «قدردانی از
محیط ادب ، محیط طباطبائی ، قدردانی از ساحت علم و
پژوهش است...»

۵ آقای حجابیان نیز اخیراً درمصاحبه ای گفته اند درباره
جناب دکتر داوودی چیزی ننشیده اند! امیرحسین آقای
دکتر! با آرزوی سلامتی وتندرستی؛ شنیده ام که شما
اطلاعات خوبی از جریان بھائیت در تاریخ معاصر ایران
دارید . من دانشجوی رشته فلسفه هستم و حُب از سر
کنجکاوی می خواستم بدانم اطلاعی از سرنوشت دکتر
علیمراد داوودی ، استاد و مترجم آثار فلسفی در ایران

دارید؟ ظاهراً او در اوایل انقلاب به نحو مشکوکی ناپدید شده و بهائیان معتقدند به قتل رسیده است. سعید حجاریان: متأسفانه ایشان را نمی‌شناسم و اطلاعی هم از خبری که شما گفتید، ندارم. <http://norooznews.ir/news/3126.php>

^۶ این مقاله هم در جزوه ای مستقل با همین نام منتشر گردیده و هم در جزء مجموعه ای با عنوان «مقالات و مسائل در مباحث متنوعه» جلد ۳ صفحات ۱۸۹ تا ۲۰۷ مؤسسه معارف بهائی - کانادا. علاقمندان می‌توانند این مجموعه را در سایت کتابخانه بهائی ملاحظه نمایند.

^۷ مقصود دکتر باهر است.

^۸ که در حقیقت، پنجاه و اندی سال درست است.

^۹ مجله گوهر سال چهارم. خردادماه ۱۳۵۵ ص ۲۰۵ و نیز سایت بهائی پژوهی. مقاله «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است» (قسمت دوم).

^{۱۰} همانجا. همان ص.

^{۱۱} همانجا. همان ص.

^{۱۲} همانجا ص ۲۰۶.

^{۱۳} مقالات و رسائل... ص ۲۱۴.

^{۱۴} اشاره به ادعای ویژه نامه ایام در صفحه اول است.

^{۱۵} مجله گوهر سال چهارم شماره هفتم همراهِ ۱۳۵۵ ص ۵۶۱.

^{۱۶} مأخذ شماره ۲ ص ۳۷ از جمله نگاه کنید به مقاله «مرگ حق است اما برای همسایه».

^{۱۷} ماخذ شماره ۱۴ همان ص.

^{۱۸} در بیش از ۱۰ مقاله ایام به کتاب های کوچک *المریبه* و کشف الحیل از آواره و نیز خاطرات صبحی در باره بایگری و بهائی گری از صبحی استناد شده است: نگاه کنید به پی نوشت های صفحات ۷-۹-۱۰-۱۱-۱۴-۱۶-۱۷-۱۸-۲۰-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷۷-۱۴۷۸-۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱-۱۴۸۲-۱۴۸۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵-۱۴۸۶-۱۴۸۷-۱۴۸۸-۱۴۸۹-۱۴۹۰-۱۴۹۱-۱۴۹۲-۱۴۹۳-۱۴۹۴-۱۴۹۵-۱۴

نزاع بر سر نحوه بهائی ستیزی

۱ مهم است که اشاره گردد امام صادق(ع) فرموده اند تأویل آیات مزبور جز در زمان قائم موعود نخواهد بود. یعنی در ظهور بابی و بهائی است که نور الهی به تدریج تمام عالم را می گیرد و عود انبیای الهی و من جمله حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علیهم ابدع النبیات و النبیاء تحقق می یابد و نمی توان جلوی آن را گرفت و مخالفتهای اعدا همانند فوت کردن به نور الهی خواهد بود که بدیهی است بی اثر خواهد شد (بحارالانوار، جلد ۱۳، و نیز کتاب تعلیمات دینی سوم اقتصاد، چاپ ۱۳۵۸).

۲ کتاب در شناخت حزب قاعدین زمان (موسوم به انجمن حجتیه)، از ع. باقی، نشر دانش اسلامی، نشر اسفند ۱۳۶۲، صص: ۲۰۳، ۹۶.

۳ همان مأخذ صفحه ۱۹۴ و ۱۲۸.

۴ همان، ص ۱۹۱.

۵ به نقل از بنیادین جامعه بهائیان ایران در جواب سخنرانی نماینده محترم وقت ایران در جلسات کمیته حقوق بشر سازمان ملل در ژنو درباره حقوق بهائیان که سخنرانی مزبور در شماره ۱۶۷۷۶، روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۶۱/۵/۲ چاپ شده است.

۶ در این مورد من جمله رجوع شود به: پیام رضوان ۲۰۰۰ بیت العدل اعظم و پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ همان معهد اعلی که در همین مجموعه آمده است؛ بنیادین جامعه بهائیان ایران مورخ ۱۳۸ بدیع با عنوان مراجع امور و ملاذ جمهور در کشور مقدس ایران ملاحظه فرمائید...؛ کتاب صحیفه نور، از مرکز فرهنگی انقلاب اسلامی، جلد اول، صص: ۱۴-۸، ۱۷، ۴۴، ۳۹، ۳۴، ۵۰، ۵۲، ۶۲-۵۳، ۶۹-۶۵، ۱۰۰-۹۰، ۹۰، ۲۴۳، ۶۴، ۲۲۸، ۲۰۸، ۱۳۸؛ صحیفه نور، جلد ۴، صص: ۷۹ و ۲۰۱.

۷ چنانکه حتی دولتمردان رژیم پهلوی نیزگاهی عنداللزوم در مجامع بین المللی وجود جامعه بهائی در ایران را انکار می کردند و یا تجاهر می نمودند. همچنین بعضی علما و روشنفکران نیز همین روش را ترجیح می دادند که در اینجا لزومی به ذکر ایشان نمی بیند. در این مورد از جمله رجوع شود به اخبار امری، شماره ۱۳، آبان ۱۳۵۱، صص: ۴۵۳-۴۵۴.

۸ الاتقان، جلد ۲، ترجمه سید مهدی حائری

۹ قزوینی، صص: ۲۵۱-۲۴۹. مضمون شعر: هرگاه خداوند بخواهد فضیلت بسته شده را بگشاید، زبان حسود را بر آن باز می کند. اگر آتش آنچه در کنارش هست نمی سوزاند، بوی خوش عود هیچگاه احساس و دانسته نمی شد.

۹ مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالیهاء جل ثناؤه، چاپ

آلمان، صص: ۳۲۵ و ۳۴۶.

۱۰ اشاره به تهیه کنندگان و مقاله نویسان ویژه نامه ایام جام جم است (ص ۲)، قسمت سرسختن).

۱۱ روزنامه کیهان، یکشنبه ۱۰ آبان ۱۳۶۰، صفحه ۲

تسخیری نیستند، چه که مهمتر از مورد بهائیان، مسأله مهم هماهنگی و اتحاد خود مسلمانان است که دغدغه اساسی کنفرانس اسلامی مذکور در صفحه ۴۷-۴۳ ایام بوده و می باشد. ۳۴ از ۶۴ صفحه مطالب ایام فقط ۳-۴ صفحه آن مربوط به ۳۰ سال اخیر است! جام جم عمداً اخبار رشد و توسعه ۳۰ سال اخیر جامعه جهانی بهائی همزمان با جمهوری اسلامی را مسکوت می گذارد! اساساً تهیه امثال ایام به خاطر تأثیر همین توسعه عجیب، و آگاهی بیشتر ملت عزیز ایران از آن بوده که جام جمیان را دیوانه و حیران و سرگردان و عصبانی نموده!

۳۵ از جمله به مقاله مزبور در یادداشت ۲۶، و سایت

newnegah.org و نیز سرویس خبری جامعه جهانی بهائی

مراجعه شود

۳۶ کتاب بهائیان و ایران آینده، از ب. همایون، ص ۳۲

۳۷ کتاب مستطاب اقدس

۳۸ سبأ، ۱۲

۳۹ والعصر

۴۰ آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۲، شماره ۱۲-۱۳

۴۱ فرهنگ عمید

۴۲ نهج البلاغه دشتی، نامه ۳۱

۴۳ در کتاب اصول کافی که یکی از چهار کتب معتبر نزد

شیعیان است، در جلد ۳، ص ۳۴۰

۴۴ دیانت بهائی آیین فراگیر جهانی، ص ۱۷۶.

۴۵ به نقل از بنیادین قرن انوار، ص ۱۰۴ و پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ بیت العدل اعظم. برزبل بارها به تحسین امر بهائی و جامعه آن پرداخته است که ذکر همه آنها سبب تطویل است.

۴۶ ترجمه. ایران زادگاه آیین بهائی، ص ۶۴.

۴۷ بنیادین قرن انوار، ص ۱۰۵.

۴۸ عقاید بعضی از دانشمندان جهان در باره دیانت بهائی،

ص ۱۳۳.

۴۹ همان، ص ۱۷۶.

۵۰ سایت نیونگاه، مقاله گرایش تولستوی به آیین بهائی، به نقل از کتاب لئوتولستوی و دیانت بهائی، اثر ل. استنداردو.

۵۱ عقاید بعضی از... ص ۱۶۸.

۵۲ همان، ص ۱۳۰.

۵۳ جاوید نامه، کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، طهران،

۱۳۷۰، ص ۳۳۶.

۵۴ اخبار امری، شماره ۶، سال ۱۳۵۹، صص: ۹۳-۸۹،

مندرج می باشد (از جمله پیام، م. هدایت الله، نیابت

رئیس جمهور، سانجیوردی، ایندیواگاندی نخست وزیر)

۵۵ پیام بهائی، ۲۸۲، اردیبهشت و خرداد، ص ۵۶.

۵۶ پیام بهائی شماره ۲۵۱، مهر و آبان، ص ۶۲.

۲۰ منتخبات آثار حضرت بهاء الله، شماره ۱۳۲.

۲۱ مکاتیب، ج ۳، ص ۳۷۶.

۲۲ این را مقایسه کنید با وارونه کاری صفحه ۶۰ ایام، مقاله «خشم سران بهائیت از بی توجهی جهانیان به آنان» آیا این همه بهائی ستیزی بی سابقه در ایران نشانه «بی توجهی جهانیان به بهائیان» است؟ سبحان الله! سال هاست که بهائی ستیزان کاربرد کلمه «انعام الله» را که حضرت بهاء الله به شکل تشبیه برای بیان مظلومیت بهائیان به کار برده اند، به تمسخر و طعنه در معنائی حقیقی برای توهین و تحقیر بهائیان به کار برده و می برند، غافل از آنکه اگر آن را قبول دارند باید بپذیرند که در برابر مظلومین، ظالمین نیز به گریه تشبیه شده اند! باری بهائی ستیزانی که کاربرد تشبیه و مجاز و کنایه و استعاره را تشخیص نمی دهند و چنین توهین می کنند، لابد این رانینز می دانند که در قرآن مجید و احادیث اسلامی نیز از این تشبیهات حتی برای ائمه اطهار نیز به کار رفته، و در انجیل نیز مؤمنین به انعام تشبیه شده اند و نیز در گاتها، حضرت زردشت با عنوان «شبان فقراء» یاد شده است (تاریخ جامع ادیان، جان ناس ص ۴۶۶).

۲۳ درباره مفهوم «بهائی» یاد به کل آثار بهائی مراجعه کرد. در مورد نظریات امر بهائی درباره دول و حکومتات و ملل و رابطه آنها نیز بیانات عالی ای موجود که باید در آثار و کتب بهائی یافت. از جمله رجوع شود به: الواح ملوک؛ الواح متممات کتاب مستطاب اقدس؛ رساله سیاسی؛ رساله ملنیه؛ پیام ملوک؛ انوار هدایت.

۲۴ خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۷۰.

۲۵ مائده آسمانی، ج ۳، صص: ۴۷-۴۶.

۲۶ آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۹، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۲۸۹. در مورد عضویت جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل از جمله رجوع شود به مقاله «علل ترس و نگرانی رذیه نویسان سیاسی و مذهبی علیه دیانت مقدس بهائی»، در همین مجموعه جوابیه.

۲۷ اخبار امری سال ۱۳۵۱، شماره ۷، ص ۲۳۱.

۲۸ رجوع شود به مقاله مذکور در یادداشت ۲۶.

۲۹ اخبار امری، شماره ۱۱، سال ۱۳۵۰، ص ۴۰ ایام

۳۰ اخبار امری شماره ۴، سال ۱۳۵۱، ص ۱۱۹.

۳۱ تاریخ بنیادین آقای لازلو ۱۶ اکتبر ۱۹۸۵ می باشد. برای اطلاع بیشتر درباره ایشان و نظراتشان درباره دیانت بهائی علاوه بر گزارش های منتشره توسط کلوب رم، مراجعه شود به کتاب باغبانان بهشت خدا از دو خبرنگار فرانسوی غیر بهائی: کولت گوویون و فیلیپ ژویون، که در اواخر آن مصاحبه ای با آقای لازلو انجام داده اند. کتاب مزبور شرح مشاهدات و مصاحبه های دو خبرنگار مزبور در مرکز جهانی بهائی می باشد که توصیه می شود هموطنان عزیز حتماً آن را بدست آورده مطالعه نمایند. موارد دیگری از ارائه بنیادین های جهانی جامعه بهائی نیز وجود دارد، همچون بنیادین به سران ادیان در سال ۲۰۰۰، که کلاً برای دیدن الواح ملوک و بنیادین های مزبور، از جمله رجوع شود به سایت: www.ketabkhaneyebahai.org.

۳۲ اخبار امری، سال ۱۳۵۱، شماره ۳، صص: ۸۱-۸۰.

۳۳ اگر چه چنانکه روند وقایع نشان داده و می دهد، مصریان نیز مانند دیگر کشورهای اسلامی، تحت تأثیر امثال آیت الله

^{۱۲} این مباحثه، در قسمت «گفت و شنود» انجمن کتاب شناسی و نقد متون، ضمن اظهار نظرات راجع به کتاب مستطاب ایقان درسایت بهائی پژوهی مطرح شده است.
^{۱۳} توجه می فرمائید که در اینجا عامل سایت بهائی پژوهی خود وسایت مزبور را عاقل دانسته، و ملت مسلمان را که به زعم باطل و کودکاانه ایشان، نیاز به قیم و ولی برای آگاه شدن دارند، جاهل دانسته!

بهائی ستیزی جام جم، گفتمانهای قدرت ...

^۱ Surveiller et Punir

^۲ Orientalism, 334

دین بهائی ضد اسلام نیست

^۱ مکاتیب عبدالبهاء جلد ۴ - ص ۸۹ - ۹۰

^۲ ادعیه محبوب، صص ۳۷۷ - ۳۷۴.

^۳ مجموعه الواح سمندر، به خط جناب عندلیب، صص:

۱۹۲-۱۹۳.

^۴ نیز به مضامین لوح مبارک در امر و مخرق ج ۴، صص ۴۶۹-۴۶۸ توجه شود.

^۵ کواکب الدرر، ج ۲، صص ۶۸-۶۷.

^۶ کتاب ایران آینده، از جمشید فناپیان، ص ۲۰۸.

^۷ مقاله مندرج در جام جم شماره ۹۳۱، مورخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۲.

^۸ گنجینه حدود و احکام، صص: ۴۳۸-۴۳۷. هموطنان عزیز برای آشنائی بیشتر در این خصوص باید به تعالیم بابی و بهائی درباره حرام بودن مصرف و خرید و فروش تریاک و حشیش و هروئین و مشروبات الکلی و امثال آن - و حرمت تزئینی دخانیات - مراجعه فرمایند تا آکاذیب امثال جام جم و آقای شهبازی را آشکارا دریابند. جالب است بدانیم که یکی از مدارک دستگیری بابیان این بوده که آنها حتی دخانیات مصرف نمی کردند؛ آن هم در زمانی که از دربار شاه تا خانه گدا، انواع دود، مشهود بوده! اتفاقاً نمونه هایی از دفاتر حساب و کتاب و خرید و فروش تجاری حضرت باب باقی مانده است که لیستی از اجناس خرید و فروششان در آن مسطور است و جالب آنکه در این لیست، نه تنها از تریاک بلکه از بعضی مواد و ادویه بد بو نیز خبری نیست. چنانکه در کتاب مستطاب بیان فارسی، باب ۷ از واحد ۹ صریحاً تریاک و مواد بد بوی دیگر را حرام فرمودند و جا داشت آقای شهبازی به جای نهمت مزبور می نوشتند که حضرت باب حتی ادویه جات را حرام فرموده اند و به جای آن دستور فرمودند از اغذیه و داروهای گیاهی برای درمان استفاده شود و این همان دستوری است که دنیا به تدریج به سمت قبول آن پیش می رود. برای موارد ذکر شده، از جمله رجوع شود به: گنجینه حدود و احکام، صص: ۴۳۲، ۴۲۸؛ گلزار تعالیم بهائی، صص: ۴۵۸، ۳۴۶، ۴۶۱؛ امر و

خلق، ج ۳؛ کتاب حضرت نقطه اولی تألیف محمد علی فیضی؛ مجله پیام بهائی، شماره ۱۷۴، اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۳، صص ۱۸-۱۴...

یوم تبلی السرائر

^۱ سورة طارق آیه ۹

^۱ مصابیح هدایت، ج ۱، ص ۱۴۲.

^۲ قابل تذکر است که این مقدار هم که گفته شده به خاطر روشن شدن آکاذیب جام جمیان است که به فرموده

قران کریم، «یخربون بیوتهم بایدیم». همچنین باید اشاره کرد که بعضی از نفوس شکنجه شده، هنوز در قید حیاتند

و شواهد زنده ای از «قلقلک» امثال جام جمیان می باشند!

^۳ خبر آن از جمله در روزنامه کیهان، دوشنبه ۲۵

خرداد ۱۳۶۰، صفحه ۱۵ آمده است.

^۴ تألیف حسن یوسفی اشکوری، ص ۲۸.

^۵ رجوع شود به مطلب «تحریفات لفظی و مفهومی ایام در نشریات بهائی اخبار امری و آهنگ بدیع» مندرج در همین مجموعه.

^۶ روزنامه کیهان، یکشنبه ۱۰ آبان ۱۳۶۰، شماره ۱۱۴۲۲.

^۷ شناخت حزب قاعدین زمان موسوم به انجمن

حجته، صص: ۲۸، ۹۶، ۱۹۴، ۶۲.

^۸ البته این فصل نامه یکی دوماه پس از نشر ایام به بازار آمد!

^۹ مجموعه اشراقات، ص ۱۲۰.

^{۱۰} ریحی مختوم، ج ۲، ص ۸۶۶.

^{۱۱} اقلیم نور، ص ۲۱۱.

^{۱۲} درباره شواهد دیگر در باره میرزا آقاخان نوری در آثار بهائی رجوع شود به قرن بدیع، ریحی مختوم، ج ۲، صص ۸۶۶-۸۶۷؛ اقلیم نور، صص: ۲۱۰-۲۱۴، ۲۳۴-۲۳۷، ...

^{۱۳} سخنرانی مزبور در روزنامه اطلاعات، شماره ۱۶۷۷۶ مورخ ۱۳۶۱/۵/۲ چاپ شده است.

^{۱۴} درباره آقای خسروشاهی و بهائی ستیزیشان در همین مجموعه نیز، در مقاله «صبحی و آواره، طناب های پوسیده

ردیه نویسان قبل و پس از انقلاب» اشاراتی آمده است.

^{۱۵} در این مورد به توقعات حضرت شوقی ربانی مراجعه فرمائید.

^{۱۶} کتاب در شناخت حزب قاعدین زمان، موسوم به انجمن حجته، از ع. باقی؛ نشر دانش اسلامی، نشر اسفند ۱۳۶۲، صص: ۲۰۳، ۹۶.

^{۱۷} بر طبق تاریخ مأخذ مزبور، منظور از سال ۱۳۳۲ ه. ش تا

سال ۱۳۶۲، حدود ۳۰ سال می باشد.

^{۱۸} همان مأخذ صفحه ۱۹۴ و ۱۲۸.

^{۱۹} همان، ص ۱۹۱.

^{۲۰} در این مورد من جمله رجوع شود به پیام رضوان ۲۰۰۰ بیت العدل اعظم و پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ همان معهد اعلی؛ بیانیه جامعه بهائیان ایران مورخ ۱۳۸ بدیع با عنوان «مراجع امور و ملاذ جمهور در کشور مقدس ایران ملاحظه فرمایند...»؛ کتاب صحیفه نور، از مرکز فرهنگی انقلاب اسلامی، جلد اول، صص: ۱۴-۸، ۱۷، ۳۹، ۴۴، ۳۴، ۵۰، ۵۲، ۵۳-۶۲، ۶۵-۶۹، ۹۰-۱۰۰، ۲۴۳، ۶۴، ۲۲۸، ۲۰۸، ۱۳۸؛ صحیفه نور، جلد ۴، صص ۷۹ و ۲۰۱. همچنین درباره نزاع بهائی ستیزان بر سر نحوه بهائی ستیزیشان، رجوع شود به مقاله «نزاع بر سر نحوه بهائی ستیزی!»، در همین مجموعه.

^{۲۱} دریای دانش.

^{۲۲} حضرت ولی امرالله و سپس بیت العدل اعظم برای توسعه و تحکیم و رشد جامعه بهائی برنامه های مختلفی طراحی فرموده و می فرمایند، که مورد اشاره شده در پیام مزبور، نقشه ۷ ساله از سنه ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ میلادی بوده است.

^{۲۳} آمار ارائه شده در پیام مزبور مربوط به ۱۹۸۵ م است و

اینک در سنه ۲۰۰۷ م ابعاد کمی و کیفی دائم التزایدی

نسبت به ۲۲ سال پیش دارا شده که قسمتی از آن را

در همین مجموعه در مقاله «مختصری از تاریخ دیانت بابی و

بهائی و رشدان» ملاحظه می فرمائید.

لا اکراه فی التشرّف

^۱ به نقل از صفحه ۱۰۵ نشریه مؤسسه معارف عالی امر، شماره ۶، سال ۱۶۰ بدیع. معروفیت سیسان از این نظر چنان بود که از جمله در کتاب طب الکبیر، ص ۳۹۰، که درباره سبب زمینی می نویسد، به سیسان چنین اشاره می کند: «سیسان دهی است در یک فرسخی بستان آباد تبریز که اکثر اهالی آن ده بهائی اند. در سیسان سبب زمینی زیاد می کاشتن... الخ»

^۲ رجوع شود به اسلام، دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران، از یازارگان تا سروش، از فروغ جهان بخش، ترجمه جلیل پروین، نشر گام نو، ۱۳۸۳. و نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، نوگرایی دینی، حسن یوسفی اشکوری، نشر قصیده، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

^۳ گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹

^۴ آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۸۵

^۵ آیات الهی، ج ۱، ص ۲۹

^۶ آیات الهی، ج ۲، ص ۸۲

^۷ گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹

^۸ منتخباتی درباره تعلیم و تربیت، ص ۸۰

^۹ گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۲۵

^{۱۰} هگمتانه شماره ۶۹۶ صفحه ۲، ۲۹ خرداد ۱۳۸۵

همدان

اصل 'عدم مداخله در امور سیاسیه' (تصدی يك پست كاملاً سیاسى توسط يك فرد بهائى) توجیه شود و از سویی دیگر اعتماد شاه به فرقه بهائیت تثبیت گردد.» ملاحظه می فرمائید چه «به نظرمورخین منصف حقیقت جو» رسیده است! درمقالات دیگری نیز به این موضوع اشاره شده است.

۱۸ در اینجا در پارو فرقی می نویسند: «نگاه کنید به: فاضل مازندرانی، اسدالله؛ تاریخ ظهورالحق؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ جلد هشتم؛ بخش اول، صفحه ۵۸۵-۵۸۹. اشاره مزبور مرهون یادآوری محقق محترم آقای عبدالله شهبازی است.» البته شما اگر به صفحه مورد اشاره آقای شهبازی مراجعه بفرمائید ابداً توضیحی درباره بهائى بودن ذبیح قربان پیدا نمی کنید!

۱۹ همان طور که در منابع مربوطه آمده، باشگاه هائی از قبیل روتاری و لاینز همیشه جنبه سیاسی نداشته، بعضاً جنبه های خیریه یا ورزشی یا هنری یا اجتماعی و امثال آن دارند و ارتباط با آنها همیشه امری سیاسی محسوب نمی شود. همچنین کم و کیف این قبیل باشگاه ها در کشورهای مختلف متفاوت است. با این حال بهائیان چنان که از نصوص فوق پیداست، همیشه سعی دارند خدمات خود را از طریق تشکیلات نظم اداری خود انجام دهند و در عضویت یا عدم عضویت در امثال آن باشگاه ها دقیق و حساسند تا مبادا از مبادی عقاید خود غافل شوند و دچار دسایس احتمالی سیاسیون گردند. درباره باشگاه هائی از قبیل روتاری و لاینز مراجعه شود به آدرس اینترنتی: <http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=229> و فرهنگ عمید که در آن چنین آمده است: «روتاری: انجمنی که در سال ۱۹۰۵م از صاحبان صنایع و بازرگانان بزرگ به منظور کمک به امور خیریه در شهر شیکاگو تشکیل شد و بتدریج در اغلب کشورهای جهان شعبه هائی تأسیس کرد، در تهران نخستین باشگاه روتاری در سال ۱۹۵۶ تأسیس شد.» همچنین باید اشاره کرد که محققین مختلف همه شئون فراماسونری را یکسره بد و فاسد و مضر نگفته اند و بین تاریخچه قدیم و جدید آن و نیز بین فراماسونری در کشورهای مختلف و اهداف هر یک تفاوت هائی نیز قائل شده اند. چنان که کم و کیف آن در ایران عزیز نیز متفاوت بوده است و آنجائی مورد سرزنش قرار گرفته است که در خدمت دول استعمارگر و به ضرر وطن عزیز عمل نموده است، و این خود بخشی مفصل دارد که خود نویسندگان ایران بعضاً به آن پرداخته اند.

باز هم هویدا

۱ زیناکلام، صادق. ما چگونه ما شدیم؟ ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران. انتشارات روزنه ۱۳۷۸ خورشیدی ص. ۸۴-۱۸۳.

۲ ماخذ بالا ص. ۱۸۳

۳ برای نمونه نگاه کنید به:

۴ همانجا ص ۷۴

۵ مبانی سیاست پیشگفتار، ص ۲۲

۶ امر و خلق ج ۳ ص ۲۳۹ و اشاره به حدیث قدسی

۷ مبانی سیاست ص ۴۰۵

۸ حضرت ولی امرالله در بیانی می فرمایند: «هیچ فرد بهائى را نمی توان عیناً به مفهوم جمهوریخواه یا دموکرات شناخت چه که وی مافوق سایر امور حامی و طرفدار اصول و مبادی است که حضرت بهاء الله وضع فرموده اند و این عبد کاملاً معتقدم که پروگرام هیچ يك از احزاب سیاسى با این اصول و مبادی موافقت تام نداشته و ندارد»

دیانت بهائى و فراماسونری و ...

۱ اخبار امری، سال ۱۳۴۳، صص ۵۲۸-۵۲۵.

۲ آهنگ بدیع، سال ۳۱، شماره ۳۴۱.

۳ ترجمه. کتاب انوار هدایت، بند ۱۳۸۷.

۴ ترجمه. همان، بند ۱۳۸۸.

۵ ترجمه. همان، بند ۱۳۸۹.

۶ ترجمه. همان، بند ۱۳۹۰.

۷ ترجمه. همان، بند ۱۳۹۱.

۸ ترجمه. همان، بند ۱۳۹۲. خود آیام درص ۳۰ به بهائى شدن بعضی تئوسوفی ها اعتراف کرده است، ولی نگفته چه اشکالی دارد، و بیان نموده بهائى کردن نفوسى که قبلاً به تناسخ معتقد بوده اند و پس از بهائى شدن دیدشان را اصلاح کرده اند چه ضررى برای جام جمیان و اسلام دارد!

۹ ترجمه. همان، بند ۱۳۹۲.

۱۰ ترجمه. همان، بند ۱۳۹۳.

۱۱ ترجمه. همان، بند ۱۳۹۶.

۱۲ ترجمه. همان، بند ۱۳۹۷.

۱۳ ترجمه. همان، بند ۱۳۹۹.

۱۴ ترجمه. همان، بند ۱۴۰۱.

۱۵ گوهريكتا، صص ۳۱۱-۳۱۲.

۱۶ جلد اول آن، ص ۳۷۴.

۱۷ از دیگر نمونه های توجیهات مزبور در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد ۲، صص ۴۶۹-۴۶۸ می باشد که سندی منتسب به جامعه بهائى مورخ ۱۳۴۴/۶/۵ ارائه کرده اند که در آن آمده آقای صنيعی بهائى استعفاى خود را از وزارت جنگ تقدیم شاه نموده ولی شاه قانع نشده و اظهار داشته در ایران کسی جز وی (یعنی خود شاه) اجازه دخالت در امور سیاسیه ندارد و هیچ کس هم دخالت ندارد و لذا استعفاى آقای صنيعی به خاطر عقیده دینی اش مبنی بر عدم مداخله در امور سیاسى منتفی است و باید به کار خود ادامه دهد و تمرّد ننماید. اما عجیب آنکه علی رغم ارائه این سند که مثبت صدقات بهائیان در قول و عمل است، به حکم حالت همیشگی خود، يك بام و دو هوا عمل نموده و نوشته اند: «به نظر می رسد که این حرکت چیزی جز صحنه سازی نبوده است، تا از سویی نقض آشکار

۹ همگمانه شماره ۶۹۵ صفحه اول، ۲۸ خرداد ۱۳۸۵ همدان

۱۰ همگمانه شماره ۶۹۶ صفحه ۲، ۲۹ خرداد ۱۳۸۵ همدان

۱۱ همگمانه شماره ۷۰۳ صفحه ۲، ۶ تیرماه ۱۳۸۵ همدان

۱۲ همگمانه شماره ۷۰۳ صفحه ۲، ۶ تیرماه ۱۳۸۵ همدان

۱۳ همگمانه شماره ۷۰۷ صفحه ۲، ۱۲ تیرماه ۱۳۸۵ همدان

سیاست الهی، سیاست بشری

۱ کتاب مستطاب اقدس

۲ لوح بشارت به نقل از گلزار تعالیم بهائى، ص ۴۴

۳ لوح شیخ نجفی، صص ۱۰۵-۱۰۴

۴ لوح دنیا

۵ امر و خلق، ج ۳، ص ۲۰۰

۶ امر و خلق، ج ۴، ص ۴۳۸

۷ امر و خلق، ج ۴، ص ۴۳۸

۸ کتاب کواکب الابرار، ج ۲، صص ۶۸-۶۷

۹ مکاتیب، ج ۱، صص ۴۱۱-۴۰۹

۱۰ مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۴۰۹-۴۱۱

۱۱ اخبار امری، شماره ۴، سال ۱۳۵۹، ص ۴۹

۱۲ رساله سیاسیه

۱۳ خطابات، ج ۲، صص ۲۶۷ به بعد

۱۴ رساله سیاسیه

۱۵ مکاتیب، ج ۲، صص ۷۲ به بعد

۱۶ خطابات، ج ۲، صص ۱۱۸ به بعد

۱۷ خطابات، ج ۲، صص ۲۶۷ به بعد

۱۸ مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۳، صص: ۲۰۱-۱۹۹

۱۹ امضای مبارک، شوقی، سنه ۱۹۳۴

۲۰ مائده آسمانی، ج ۶، صص ۵۵-۵۴

۲۱ توقیعات، ج ۱، صص... ۱۶۳

۲۲ توقیعات، ج ۱، صص ۱۴۵-۱۴۴

۲۳ در این مورد همچنین مراجعه شود به پیام ۷ جولای

۱۹۷۶ دارالانشاء بیت العدل اعظم مندرج در مجله آهنگ

بدیع سال ۳۱، شماره ۳۴۱

سیاست و مداخله در آن

۱ مبانی سیاست ص ۱۴

۲ همانجا ص ۱۶

۳ همانجا ص ۷۴



Le Livre de la Certitude (traduit de Persan par Hippolyte Dreyfuset Mirza Habibullah Chirazi)

Paris:Leroux, 1904

متن این نامه در مکاتیب عبداله‌آباد جلد دوم ص. ۲۵۷-۲۶۳ آمده‌است. او می‌نویسد که:

در خصوص جناب آقا میرزا حبیب‌الله این سلیل آقا رضای جلیل است. هر قسم باشد همتی نمائید با سائر یاران که بلکه ان شاء الله مشغولیتی از برای او مهیا گردد ولو در سائر ولایات و یا در خارج مملکت. در نزد من این مسئله اهمیتی دارد نظر به محبتی که به جناب آقا رضا دارم. (ص. ۲۶۳)

تاریخ این مکتوب را می‌توان ۱۹۱۰ میلادی دانست چون در متن نامه اشاره ای به عضویت احتمالی بهائیان در مجلس سوم شده است. این انتخابات به دلیل اولتیماتم و حمله روسیه و مسأله مورگان شوستر منحل شد و مجلس سوم تا سال ۱۹۱۴ تشکیل نشد.

دکتر عباس میلانی در کتاب معمای هویدا اشاره ای به این مکتوب دارند ولی گویا مأخذ آن را گم کرده بودند و در پانویس اشاره ای به این مسأله شده است. ن.ک. به:

ص ۴۴. The Persian Sphinx

۵ The Persian Sphinx ص ۴۷

۶ The Persian Sphinx. ص ۷۸

۷ در اینجا لائیک را به عنوان برابر فرانسه واژه انگلیسی سکولار بکار می‌برم.

۸ ص ۷ ماخذ بالا.

۹ The Persian Sphinx ص ۲۱۹

۱۰ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی جلد دوم، نوشته عبدالله شهبازی ص. ۳۹۱-۳۹۰

۱۱ ماخذ بالا ص ۳۸۸

۱۲ رجال عصر پهلوی: امیر عباس هویدا به روایت اسناد ساواک ج ۱ ص ۴۰۲

۱۳ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی جلد دوم، نوشته عبدالله شهبازی ص ۳۸۸

۱۴ رجال عصر پهلوی: امیر عباس هویدا به روایت اسناد ساواک ج ۲ ص ۴۵۹

۱۵ رجوع کنید به بهائیت در ایران ص. ۲۴۱ نوشته سید سعید زاهدزاهدانی و محمد علی سلامی.

۱۶ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی جلد دوم، نوشته عبدالله شهبازی ص ۳۸۸

۱۷ ماخذ بالا ص ۳۸۵

۱۸ رجال عصر پهلوی: امیر عباس هویدا به روایت اسناد ساواک ج ۲ ص ۵۰۱-۵۲۰

۱۹ ج ۲، چاپ پنجم، پاییز ۱۳۷۱، صص: ۵۲۰-۵۱۹

۲۰ دیگران نیز چنین کرده اند، مثل: آقای بهرام افراسیابی در کتاب تاریخ جامع بهائیت که در ۱۳۸۲ تجدید چاپ شده است؛ و مثل جاعلین کتاب مسلخ عشق که به نام خانم

مهناز رئوفی جعل شده است و در ۱۳۸۳ چاپ و در ۱۳۸۵ تجدید چاپ شده است.

۲۱ در این مورد بیاناتی از بنیانگذاران آیین مقدس بهائی موجود است که اگر طالب دلسوزی مایل به مطالعه آنها

باشد، در طبق اخلاص تقدیم خواهد شد.

۲۲ از جمله رجوع شود به کتاب نخست وزیران ایران، احمد عبدالله پور، نشر کانون انتشارات علمی، چاپ ۱، پاییز ۱۳۶۹، ص ۲۳۸.

۲۳ گوشه هایی از این حقیقت را می‌توان در کتاب رگ تازک، از دلارام مشهوری، ملاحظه نمود.

۲۴ به نقل از رقیمة دارالانشاء بیت العدل اعظم، خطاب به یکی از بهائیان، مورخ ۶ دسامبر ۲۰۰۶. ناگفته نماند که همین مسأله توسط دیگران نیز مطرح شده است که پاسخ فوق جواب آنها نیز هست. از جمله می‌توان از آقای ابراهیم ذوالفقاری یاد کرد که در مقاله ای ناقص و ناتمام، با عنوان «تبار هویدا»، مندرج در فصلنامه مطالعات تاریخی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سال سوم، شماره دهم، زمستان ۱۳۸۴، چاپ لیل، صص: ۱۸۳-۱۶۷، بدون تحقیق کامل و با همان روش های کلیشه ای تکراری معمول بعضی نویسندگان، سعی نمود با بهائی معرفی نمودن پدر هویدا و با ذکر اینکه اوتا آخر زندگی نیز بهائی باقی ماند و در جهت اهداف دین بهائی با بعضی سیاستمداران، از جمله سیدضیاء الدین طباطبایی از عوامل کودتای ۱۲۹۹ ه ش و ارباب اردشیر جی ریپورتر، ارتباط داشت و در روی کار آمدن رضا شاه نقش ایفا نمود، دین بهائی را ساخته ی استعمار انگلیس و بهائیان را وابسته به آن ورژیم پهلوی معرفی نماید!

۲۵ از جمله، رجوع شود به کتاب مسلخ عشق؛ و سایت ضد بهائی Bahairesearch.ir (بهائی پژوهی)؛ و...

۲۶ در مورد مفهوم عدم مداخله بهائیان در امور سیاسی و مقصود از آن به دهها بیان از بنیانگذاران آیین بهائی و دهها مقاله از فضلاء بهائی که از جمله در سایت های اینترنتی هم موجود است مراجعه شود.

۲۷ جلد ۲، صص: ۳۸۶ به بعد.

۲۸ همان، ج ۱، ص ۶۴۰.

۲۹ همان، ج ۱، ص ۶۳۶.

۳۰ همان، ج ۱، صص ۶۴۳-۶۴۲.

۳۱ صص ۳۷۷ و ۱۸. خود وی اعتراف کرده است که وسایل آموزش ساواک توسط اسرائیل را فراهم آورد. همان، ج ۱، صص ۳۷۷؛ ۴۶۷-۴۴۲؛ ۶۶۱-۶۵۲.

۳۲ ۱۳۴۶/۳/۱۲ و ۱۳۵۰/۵/۱۹ تاریخ دوسند مزبور است.

۳۳ همان، ج ۲، ص ۳۷۶. بسیاری از اتهام های فسادى که ویژه نامه جام جم به افراد بهائی در رژیم پهلوی نسبت داده

از آکاذیب همین محرم ۴۰ ساله محمد رضا شاه پهلوی

و ناظر ۱۲ ساله ساواک وی، که طبق خود کتاب ظهور

و سقوط سلطنت پهلوی با انگلیس و امریکا و اسرائیل مرتبط بوده، می باشد، و در نتیجه سندیت هم ندارد).

۳۴ کتاب خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۱.

۳۵ شایان ذکر است که این اولین بار و آخرین بار از جعل چنین سناریو ها علیه جامعه بهائی و وجه المصلحه قرار دادن آن نبوده و نیست، چه که علاوه بر اینکه در زمان شاه نیز ساواک همین کار را می نمود، جالب تر و عجیب تر آنکه بعد از انقلاب نیز همان نقشه در حال تکرار است و علاوه بر جعلیات مذکور در جریان فردوست در دهه اول انقلاب اسلامی که در آن سعی شد بهائیان را از عوامل رژیم شاه و ساواک، و وزراء را بهائی جلوه دهند، در دهه دوم و سوم انقلاب نیز، پس از افشای اقدامات جریانی در وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی توسط خود مسئولین محترم بلند پایه نظام، عواملی می خواستند آن جریانی را منتسب به بهائیان نمایند که مکرشان را خیر الماکرین باطل ساخت، و مدارک کتبی و صوتی — تصویری آن در کشور موجود است و اینک برای هموطنان عزیز و منصف و بهائیان مظلوم بسی جالب و عجیب و غریب است که نفوس ضد بهائی، بهائیان را هم از عوامل ساواک بگویند و هم از عوامل انقلاب اسلامی. سبحان الله وَ تَقَدَّسَ وَ تَبَارَكَ تَعَالَى مِنْ جَعَلَ الْمُفْتَرِينَ وَ كَذِبَ الْمُكْذِبِينَ وَ أَوْهَامًا لَمُتَوَهِّمِينَ. (در این مورد، از جمله رجوع شود به مقاله گفت و گوئی در باره جزوه ۸۰ صفحه ای، در سایت اوهام زدائی).

۳۶ رجوع شود به روزنامه های آن زمان.

۳۷ در این مورد از جمله رجوع شود به سایت اوهام زدائی، مقاله «کشف جدید روزنامه کیهان»، از بهرام نیک آئین، شهریور ۱۳۸۵.

۳۸ از جمله تحریفات و قبحخانه جام جم در همین خصوص است (صفحه ۵۷ ایام اواسط ستون راست، مربوط به یادداشت شماره ۱۳). در آنجا جام جم علناً مطلب مذکور در اخبار امری بهائی را (شماره نوزدهم سال پنجاه و سوم، ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ ه ش، صص ۵۳۶ و ۵۳۷) ۱۸۰ درجه تحریف می کند، و به جای آن که اعتراف کند بهائیان در حزب رستاخیز شرکت نجستند، طوری وانمود می کند که شرکت فعال کرده اند! در این مورد جداگانه در این مجموعه آمده است و اصل سند با ادعای جام جم مقایسه شده است تا هموطنان عزیز بیشتری دشمنان هموطنان بهائیشان آشنا گردند.

۳۹ در این مورد هم چنین مراجعه شود به کتاب نخست وزیران ایران، از احمد عبدالله پور، نشر کانون انتشارات علمی، چاپ ۱، پاییز ۱۳۶۹، ص ۲۳۸.

۴۰ فصل نامه مطالعات تاریخی و سیاسی شماره ۱۷، ویژه بهائیت، چاپ تابستان ۱۳۸۶

گنه کرد در بلخ آهنگری...

۱ ویژه نامه ایام صص ۵۳، ۵۸، ۱۷، ۵۰

نکاتی در خصوص مقاله با عنوان فرقه انحرافی ابتکاری

- ۱ سوره فرقان آیه ۴۱
- ۲ سوره الشوری آیه ۱۶
- ۳ سوره فرقان آیه ۸ یا ۱۰
- ۴ سوره دخان آیه ۱۳ یا ۱۴
- ۵ سوره الصافات آیه ۳۵ یا ۳۶
- ۶ سوره طور آیه ۲۹
- ۷ سوره قلم آیه ۵۱
- ۸ سوره ذاریات آیه ۳۸ و ۳۹
- ۹ سوره ذاریات آیه ۵۲
- ۱۰ سوره بقره آیه ۱۱۳ یا ۱۱۸
- ۱۱ سوره فرقان آیه ۴ یا ۵
- ۱۲ سوره نحل آیه ۱۰۳ یا ۱۰۵
- ۱۳ سوره فصلت آیه ۴۳ یا ۴۴
- ۱۴ سوره الانفال آیه ۶۲ یا ۶۵

قَدْ فَدَيْتُ بِكَلِّي لَكَ

- ۱ تسبیح و تحلیل، ص ۴۵
- ۲ کتاب بدیع از حضرت بهاء الله
- ۳ مقاله «صبحی و آواره، طناب های پوسیده رَدِّه نویسان قبل و پس از انقلاب» در همین مجموعه.
- ۴ رجوع شود به محیط ادب، مجموعه ۳۰ گفتار به پاس ۵۰ سال تحقیقات محیط طباطبائی، طهران، ۱۳۵۷، به نقل از خوشه هائی از خزین ادب و هنر، شماره ۱۲، سال ۱۳۸۰، ص ۵۱.
- ۵ ۷/۷/۱۳۷۷، در هجوم مسالمت آمیزی (!) توسط مسئولین محترم به بیش از ۵۰۰ خانه بهائی هزاران جلد دیگر از کتب بهائی برده شد. دوسال قبل نیز در اقدامی مشابه کتب مزبور از حدود ۲۰۰ خانه بهائیان برده شد!
- ۶ از جمله رجوع شود به کتابی که دفتر پژوهش های روزنامه کیهان در سال ۱۳۸۵ همزمان با انتشار سایه سوم، خاطرات یک نجات یافته از بهائیت در روزنامه کیهان، منتشر نمود.
- ۷ به نقل از لوح شیخ، صص ۷۱-۷۰. مضمون فارسی بیان مبارک فوق چنین است: ای ملکه لندن بشنو ندای پروردگارت را که مالک مردم است از درخت الهی که همانا نیست خدایی جز من که عزیز و حکیم هستم. آنچه را که روی زمین است رها کن و سر مُلک را به تاج ذکر پروردگار جلیلت زینت بده. همانا او به عالم آمد به مجد و شکوه اعظم خود و آنچه را که در انجیل مذکور است کامل و تمام فرمود. بتحقیق که سرزمین و بر شام به قدم پروردگارش که مالک انام است مشرف شد... هوای نفس خود رارها کن

- ۱۷ در اواخر عمر سندی از خود به جای گذاشته که آنچه در تاریخش نوشته و توهین نموده نظریه جو زمان بوده.
- ۱۸ در مورد شوستر از جمله رجوع شود به مقالات نهضت مشروطیت و دیانت بهائی: نگرشی نوین به گفتمان جامعه بهائی در عصر مشروطیت، از کاویان صادق زاده میلانی، در سایت نیونگاه.
- ۱۹ ظاهراً تنها سند ایام بر فرا ماسون بودن نبیل الدوله، اسماعیل رآئین است که خود حتّی اسم کوچک نبیل الدوله را نمی دانسته و به اشتباه «علینقی» نوشته! نگاه کنید به ص ۲۵ ایام، پی نوشت ۲.
- ۲۰ به مقاله «صبحی و آواره...» در همین مجموعه مراجعه شود. در اخبار امری ۱۳۳۰، آذر - دی شماره ۸-۹ نیز مذکور است ولی جام جمیان عمداً آن را مسکوت گذاشته اند.
- ۱ این تنها مورد توهین ایام نیست. در عکس ها و تصاویر و مطالب دیگر نیز که در همین مجموعه به آنها اشاره شده، چنین کرده است.
- ۲ سوره مؤمن، آیه ۷۹
- ۳ نحل، ۸-۵
- ۴ گلزار تعالیم بهائی ص ۲۶۰.

چه دربندخاری توکل دسته بند

- ۱ نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، نوگرایی دینی، حسن یوسفی اشکوری، نشر قصیده، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۲۴۹.
- ۲ در مورد شهادت بعضی از این بزرگان در این خصوص در همین مجموعه در مقالات دیگر نمونه هائی ذکر شده مراجعه شود.
- ۳ از جمله رجوع شود به کتاب مهدی موعود (که ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار مرحوم مجلسی است)، چاپ سوم، صفحات نود و پنچ و نود و شش، و کتاب سیاحت شرق، از مرحوم آیت الله قوچانی.

درد دل با هموطن ایرانی

- گلزار تعالیم بهائی صفحه ۲۵۸
گلزار تعالیم بهائی صفحه ۱۲۵

شباهت های...!

- ۱ منظور کتبی است که تحت عنوان تاریخ از زمان قاجاریه به بعد منتشر شده ولی جنبه تاریخی و علمی ندارد. (مترجم).

- ۲ به عنوان نمونه به «گلزار تعالیم بهائی»، صص: ۴۶، ۵۳-۴۴، ۳۸۸، ۴۰۹، ۴۶۹، ۴۲۱-۴۱۹، ۴۵۷-۴۵۱؛ «امر و خلق»، ج ۳؛ پیام ملکوت؛...مراجعه شود. در مقالات همین مجموعه نیز خصوصاً در این خصوص وجود دارد (از جمله در مطلب سیاست «الهی، سیاست بشری»).
- ۳ گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۵.
- ۴ مکاتیب عبدالبهاء ج ۳، ص ۲۲۳.
- ۵ امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۹.
- ۶ نقل از کتاب نظم جهانی بهائی ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم، صص: ۹۳-۸۹.
- ۷ اخبار امری، سال ۱۳۴۳ ه ش، تیر ماه، شماره ۴، ص ۱۳۸-۱۳۹. هموطنان عزیز توجه دارند که مجلدات همین اخبار امری بارها مورد استفاده جام جم قرار گرفته و امثال این حقایق رانیز در آن مشاهده کرده اند ولی از روی بغض و حقیقت پوشی آنها را ارائه نداده اند!
- ۸ من جمله مراجعه شود به نشریه دانش و بینش، ج ۱، نشر دسامبر ۱۹۹۹.
- ۹ خوشه هائی از خزین ادب و هنر، شماره ۱۲، سال ۱۳۸۰ ه ش.
- ۱۰ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ج ۲، ص ۴۶۹.
- ۱۱ درباره اسناد مزبور و جعلی بودن آنها، به مقالاتی که در همین مجموعه درباره بهائی نبودن هویدا آمده، مراجعه فرمائید. از عجایب مربوط به اسناد مزبور آنکه ۷ سند از ۸ سند مربوط به شیراز است! جاعلین اسناد قبل و پس از انقلاب باید به ملت ایران پاسخ دهند! آیا از نقاط دیگر ایران سندی وجود نداشته؟ اگر بله چرا ارائه نشده؟ و اگر نه، چرا! اهل بهاء صبورند و متحمل انواع بلا یا وسختی ها؛ روزی خواهد رسید که چهره بهائی ستیزان نامهربان بی انصاف جاعل و دروغگو بیشتر آشکار خواهد شد. اما حتّی آن روز نیز مانند امروز آغوش محبت بهائیان برای ایشان باز است چه که خداوند محبت و اتحاد می خواهد و نه کینه و انتقام. آنچه را نیز که در پاسخ می نویسیم و می گوئیم برای آشکار شدن حقایق است و بس.
- ۱۲ گوشه ای از خاطرات دکتر علی محمد مجتهدی، کتابفروشی ایران، مریلند. به نقل از صفحه ۸۹ کتاب بهائیان و ایران آینده، از ب. همایون. خواندن کتاب آقای همایون به همه هموطنان عزیز توصیه می شود، چه که رافع اتهاماتی است که مورد بحث همین مقال است.
- ۱۳ مجله آموزش و پرورش، سال ۱۳۲۷، از مقاله ای به عنوان «آموزش همگانی و رایگان». نقل از خوشه هائی از خزین ادب و هنر، شماره ۱۲، سال ۱۳۸۰، ص ۱۷۷.
- ۱۴ از جمله مورد «سیاست الهی، سیاست بشری» در همین مجموعه.
- ۱۵ در این مورد از جمله رجوع شود به لوح سلطان ایران؛ لوح شیخ نجفی؛ رساله مکتوبه؛ رساله سیاسیّه؛ مکاتیب عبدالبهاء؛ توقیعات حضرت ولی امر الله، پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳، و مقالات ارائه شده در همین مجموعه جوابیه ایام.
- ۱۶ سوره انعام، آیه ۱۶۴

وسپس به مولای قدیم خود روی آور. همانا ما ترا به خاطر خدا ذکر می کنیم و دوست داریم که اسم تو به ذکر پروردگارت که خالق ارض و سماست بلند شود، همانا خدا بر آنچه می گویم شهید است. به ما رسید که تو خرید و فروش غلامان و کنیزان را منع کردی؛ این است آنچه که خداوند به آن در این ظهور بدیع حکم فرموده. به تحقیق که خداوند پاداش آن را برای توثیق فرمود، همانا او پرداخت کننده اجزای زنان و مردان نیکوکار است به شرط اینکه پیروی کنی آنچه را که از جانب خداوند علیم خبیر برای تو ارسال شده است، همانا کسی که اعراض کند و استکبار ورزد بعد از اینکه از نزد مُنزل آیات برایش دلایل و بینات آورده شد هر آینه خداوند عمل او را ساقط و بی نتیجه می گذارد، همانا خدا بر هر چیزی قدير است. بدرستی که اعمال بعد از اقبال (به سوی حق) مورد قبول قرار می گیرد. کسی که از حق اعراض کند، همانا از محرومترین و ممنوع ترین خلق است، این چنین از نزد عزیز قادر مقرر شد...^۸

^۹ کتاب الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، صص ۱۲۸-۱۲۱. مضمون بیان مبارک: ای پادشاه روس بشنو ندای خدای مالک قدوس را و روی آور به سوی بهشتی که مقری است که در آن مستقر شده کسی که نامیده شده به اسمهای نیکو بین ملاء اعلی و در ملکوت انشاء به اسم خداوند بقی اُبھی . مبادا تو را محتجب نماید چیزی از توجه به پروردگار رحمن و رحیمت... بتحقیق که یکی از سُفرائی تو وقتی در زندان طهران زیر سلاسل و زنجیرها بودم مرا یاری نمود. به این خاطر خداوند برای تو مقامی ثبت نمود که علم احدی به آن جز خودش احاطه نکرده. مبادا این مقام عظیم را تبدیل نمایی. بتحقیق که پدر (حضرت بهاءالله) آمد و پسر (حضرت مسیح) در وادی مقدس می گوید: گوش به فرمان توام ای خدای من، گوش به فرمان توام، و کوه طورگرد بیت طواف می کند و درخت به بلند ترین ندا، فریاد می کند که همانا وهاب و بخشنده، سوار بر ابر آمد، خوشا به حال آنکه به سویش نزدیک شد و وای بر دور شدگان... بنگر و ذکر کن ایامی را که در آن روح (حضرت مسیح) آمد و هیروودوس (یا هرود کبیر، نماینده مقتدر روم و حاکم یهودیه که حضرت مسیح در زمان او متولد و فراری شد و مدتی بعد از مرگ وی به ناصره بازگشت (نوزده هزار لغت)) علیه او حکم کرد. به تحقیق که خداوند، مسیح را به لشکریان غیب نصرت نمود و او را به حق حفظ فرمود و به ارضی دیگر فرستاد و این وعده ای از جانب او بود، به درستی که خدا حاکم است بر آنچه اراده کند. همانا پروردگارت حفظ می کند کسی را که می خواهد ولو اینکه او در وسط دریا یا در دهان اژدها و یا زیر شمشیرهای ظالمین باشد... بدان که جسم من زیر شمشیر دشمنان و جسد در بلای بی شمار است ولی روح در شادی و بشارت و فرحی است که شادی عالمین با آن برابری نمی کند... همانا من به زبان اشعیا نبی مذکور هستم و انجیل و تورات به اسم من مزین شد... بگو ای مغروران آیا خود را در قصرها می بینید درحالی که سلطان ظهور (حضرت بهاءالله) درخراستین خانه ها (زندان) است؟!... اذقبرهای هوی برخیزید... آیا گمان می کنید آنچه

که نزد شماست، به شما سودی می رساند؟! بزودی دیگران آن رامالک خواهند شد و شما بدون یار و یاور به خاک برخواهید گشت. خبری در زندگی ای که مرگ ازبس آن می آید نیست، و خوبی ای برای بقائی که آن رانستی خواهد گرفت نیست، و نیز خبری در نعمتی که تغییر خواهد پذیرفت نمی باشد. رها کنید آنچه نزد شماست و روی آورید به نعمت خداوندی که به این اسم بدیع نازل گردیده است... خوشا به حال پادشاهی که مُلک و سلطنت او را از مالککش باز نداشت و به قلبش به سوی خدا روی کرد.

^{۱۰} تاریخ مشروطه، ص ۲۹۱، به نقل از رگ تازک، ج ۲.
^{۱۱} از جمله رجوع شود به همان کتاب کشف الغطاء و کتاب رگ تازک.

^{۱۲} از علائم کم حافظگی و گنج بودن جام جمیان آنکه درص ۶، ستون اول از سمت چپ، به نقل از کشف الحیل آواره، برعکس آنچه که درص ۷ نوشته، به نقل از لوح حضرت عبدالهه می نویسد: «مستخادمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند که جمال مبارک (حضرت بهاءالله) به کشتی روس تشریف ببرند و آنچه اصرار و الحاح کردند قبول نیفتاد» و نیز خوشبختانه درص ۱۳ ستون سوم از راست، اگرچه اعطای نشان «سیر» به حضرت عبدالهه را به اوام خود دلیل وابستگی و حمایت سیاسی دانسته، ولی اعتراف کرده که «عبدالهه هیچ وقت خودش از لقب سیر استفاده نکرد.» و همین حقیقت مؤید غیر سیاسی و غیرمادی بودن جریان مزبور است و صرفاً به خاطر انسان دوستی و صلح جوئی و حمایت حضرت عبدالهه از فقراء بوده است.

^{۱۳} درباره رَد ملاقات با شاه انگلیس مراجعه شود به بدایع الآثار، ج ۲، لندن، ۱۶ ژانویه ۱۹۱۳. قبل از آن نیز طبق آنچه در کتاب کجا می رویم، تألیف نویسنده غیربهای، پشتون، ر، صص: ۴ و ۵ و ۱۱ تا ۱۴ آمده، در مرکز اسناد سیاسی بریتیش میوزیم انگلیس، حکم وزارت امور خارجه انگلیس به پروفیسور ادوارد براون موجود است که در آن به وی امر شده به عکا مسافرت کند و کوشش نماید تا همکاری حضرت بهاءالله رانستب به اجرای برنامه های شوم انگلیس در ایران جلب نماید. نویسنده ادامه می دهد که جواب ادوارد براون به وزارت امور خارجه انگلیس مختصرش چنین بود: «جلب همکاری بهاءالله نسبت به پیشبرد برنامه های دولت پادشاهی انگلیس در ایران ابداً موقفیت آمیز نبود چرا که او به هیچ وجه به من اجازه صحبت کردن در سه ملاقاتی که در زندان عکا با او نمودم نداد فقط به تشریح اصول دیانت خود پرداخت.» و البته خودجام جمیان نیز می دانند که به خاطر امتناع حضرت بهاءالله، ادوارد براون به سراغ ازل در قبرس رفت، و از همکاری بی وقفه او و ازلیان دوره قاجاریه و پهلوی برخوردار گردید! روزی امثال جام جم باید به ملت عزیز ایران پاسخ گویند که چرا بیش از ۱۳۰ سال است که به وارونه کاری مشغولند و حتی به خاطر بهائی ستیزیشان، برای ازلیان دلسوزی ها نیز کرده و بعضاً می کنند، و از آن بی شرمانه تر، خیانت های آنان را به نام بهائیان شهرت داده اند!

^{۱۴} گزارش تعالیم بهایی، ص ۴۵.

^{۱۵} امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۹.

^{۱۶} برای تفصیل بیشتر از جمله رجوع شود به: جزوه مطالعه معارف بهائی، شماره ۱۲، نشر ۱۳۲ بدیع؛ و نیز کتاب دکتر علی مراد داودی، مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، ج ۳، تهیه و تنظیم وحیدرافعی، نشر مؤسسه معارف بهائی، کانادا.

^{۱۷} منتخب آیات حضرت نقطه اولی، صص ۸۵-۸۴.

^{۱۸} همان، ص ۸۶. برای مطالعه بیشتر در این مورد، رجوع شود به جزوه شماره ۱۰ مطالعه معارف بهائی، مطلب تحت عنوان «مرحل دعوت حضرت نقطه اولی»، از جناب دکتر محمد افغان، نشر ۱۳۲ بدیع.

^{۱۹} از جمله رجوع شود به کتاب مستطاب ایتقان از حضرت بهاءالله، و چهار جلد قاموس ایتقان؛ و کتاب فرائد؛ و نیز کتبی از قبیل بحار الانوار.

^{۲۰} ناسخ التواریخ، از سپهر، ج ۳، سلاطین قاجاریه، ص ۴۰.

^{۲۱} رجوع شود به جزوه مطالعه معارف بهائی، شماره ۶، نشر ۱۳۱ بدیع، صص ۱۴-۱۵.

^{۲۲} نحل، ۴۵.

^{۲۳} امر و خلق، ج ۱ و ۲، ص ۳۸۰.

^{۲۴} امر و خلق، ج ۲، ص ۳۷۹. در این مورد همچنین به

لوح «قناع» از حضرت بهاءالله مراجعه شود

^{۲۵} برای دیدن آن احادیث رجوع شود به اصول کافی، ج ۳، باب التقیه، صص: ۳۰۷-۳۱۴.

^{۲۶} ص ۱۶۶ فصل نامه

^{۲۷} ص ۱۶۶ فصل نامه

^{۲۸} عبارت «در این ورقه حبله و تقیه نیست» درص ۱۶۴

فصل نامه نیز به روش ائمه اطهار عین تقیه است. اصول

کافی مذکور در فوق

^{۲۹} کتاب به یاد محبوب، صص ۲۱۴-۲۱۵؛ و نیز اول

ترجمه همان توفیق دور بهائی.

^{۳۰} ترجمه توفیق دور بهائی، صص: ۳۱-۳۴.

^{۳۱} اصول کافی، جلد ۱، صص ۱۲۳-۱۲۴.

^{۳۲} کتاب خاتمیت، چاپ ۱۷، خرداد ۱۳۸۴، ص ۱۳۹

^{۳۳} سورة احزاب، آیه ۴۰.

^{۳۴} از مجموعه آثار حضرت باب، شماره ۵۳، ص ۲۳.

^{۳۵} برای توضیح مفصل و بیشتر موارد فوق و اینکه بهائیان حضرت باب و بهاءالله را ذات خدائمی دانند، و اگر چنین باشد کافر محسوبند، به آثار بانی و بهائی مراجعه شود. از جمله

به شماره های ۲ و ۱ نشریه مطالعه معارف بهایی.

^{۳۶} ویستلونک عن الروح.../اسراء، ۸۷.

^{۳۷} جزوه مطالعه معارف بهائی، شماره ۶، صص ۴۸-۴۹.

^{۳۸} فرهنگ معین، ج ۵، ص ۷۳۱. وی تألیف تاریخ خود را

در زمان محمد شاه آغاز و در دوره ناصرالدین شاه ادامه داد

و پس از وفاتش، پسرش عباس قلی خان سپهر کار او را

دنبال کرد ولی باز هم ناتمام ماند (همان، ج ۶، ص ۲۰۹۲).

^{۳۹} نوزده هزار لغت، ذیل کلمه «ناسخ التواریخ.» البته طبق

بیان حضرت عبدالهه، مرحوم سپهر در اواخر ایام، رساله

ای به خط خود نوشت و در آن اعتراف نمود که آنچه را در

حقّ بایه نوشته به اقتضای زمان و مراعات خاطر آشنا و بیگانه بوده. رساله او نزد خاندانش موجود است (مانده آسمانی، ج ۹، صص: ۱۱۲-۱۱۵-۱۱۱).

۴۰ برای آشنائی باحال وهوی این بحث از جمله رجوع شونده کتاب شهبای پیشاور، در دفاع از حریم شیع، از سلطان الواعظین شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، ۲۱ خرداد ۱۳۵۲.

۴۱ مأخذ مذکور در یادداشت ۲۱، صص: ۱۵-۱۶.

۴۲ به نقل از مقاله «بررسی مختصری از تاریخ پیدایش آیین بابی و بهائی»، از بهروز بهائی، موجود در سایت www.ohamzodai.com. و کتاب قاموس ایقان، تألیف جناب اشراق خاوری، جلد ۱، صص: ۷۵-۱۰۱.

۴۳ همین ویژه نامه ایام، ص ۱۱. مطلب داخل پرانتز از خود جام جمیان است.

۴۴ مندرج در صص ۲۹۱ تا ۳۰۳ کتاب رسائل و رسائل جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی تألیف جناب روح الله مهرباخانی، نشر ۱۳۴۱ بدیع. در این منبع می خوانید که چطور جناب ابوالفضائل در میان علمای ازهر مصر معروف شدند به طوری که گاهی از ایشان خواسته می شد که در پاسخ ردیه هائی که بعضی مسیحیان علیه اسلام عزیز نوشته بودند، کتاب بنویسند. شهرت ایشان در مصر چنان بود که در جامعه فرهنگی و نیز مطبوعات آنجا نیز مطرح بودند، و به همین جهت مدیر المقتطف از ایشان خواهش کرد که مقالاتی برای آن بنویسند. ای کاش جام جمیان که در صص ۴۷ ایام با آیت الله تسخیری مصاحبه کرده اند و از ایران مصریان را علیه جامعه بهائی تحریک کرده اند، توجه می نمودند که اهل بهاء چگونه برعکس ادعای ایشان که نوشته اند «بهائیت، رویا روی جهان اسلام»، مدافع اسلام بوده هستند! البته شاید جام جمیان از این می ترسند که مانند دوره جناب ابوالفضائل که به همت ایشان چندین نفر از علمای الازهر مانند صدها نفر علمای شیعه بهائی شدند، امروزه نیز اهالی مصر به آیین جدید ایمان آورند.

ترستان بجاست! چه که در سال ۲۰۰۶ میلادی وقایعی در همان مصر اتفاق افتاد که در اثر آن دوباره مصریان در جستجوی یوسف برآمده اند. در اثر استقامت عشاق بهائی آن دیار که موجب اعلان عمومی امر بهائی در مصر شده، از جمله فقط در ماه می، بیش از ۲۰۰۰۰ مصری از سایت عربی بهائی برای کسب اطلاعات در مورد امر بهائی دیدن نموده و علاقه مندان در نقاط مختلفه عالم نیز هزاران نسخه از کتب و آثار بهائی را به زبان عربی از کتابخانه اینترنت بهائی استخراج نمودند و میلیونها نفر با تماشای برنامه هفتگی یکی از ایستگاههای تلویزیونی معروف مصر با حقایق و اصول امر الهی و بی انصافی مخالفان آشنا شدند و در رسانه های بین المللی عربی دنیا و سایتهای مختلف اینترنت به زبان عربی نیز توجه خاصی به امر بهائی و بهائیان مصر نشان داده موجب اشتها آن شدند (در موارد فوق رجوع شونده: کتاب شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، تألیف جناب روح الله مهرباخانی؛ و پیام ۲۹ جون ۲۰۰۶ بیت العدل اعظم).

۴۵ همان، صص: ۳۰۲-۳۰۳. مضمون مطالب به فارسی چنین است: «اولین کسی که وقایع بایه راتدوین کرد میرزا تقی مستوفی کاشانی ملقب به لسان الملک نویسنده کتاب

ناسخ التواریخ است. وی در کتاب تاریخ خود مخصوص به قاجاریه، واقعه ظهور باب و حوادث آن را موافق آنچه نزد دشمنان بابی ها اشتهار داشت ذکر کرد و آنها را به فساد و کفر نسبت داد و اموری از ایشان بیان نمود که قلوب ونفوس از آن متنفر و بیزار شد، چه که در ایام آزار و ستم به بابیان، دشمنان ایشان در انتشار مفریات علیه آنان کوشیدند و آنها را متهم به اباحی گری و فساد اخلاق کردند، و عمل زشتی نبود مگر آنکه آن را به ایشان نسبت دادند و هرزگی ای نبود مگر آن که به ایشان بستند و لذا شایعات زیاد شد و افکار آشفته و پریشان گردید... و اما لسان الملک مزبور صاحب تاریخ کبیر ناسخ التواریخ وقتی در این کتاب به حوادث بایه رسید طریقتش تغییر کرد و آنچه که او در وقایع بایه دراصل ناسخ التواریخ بالتسبه به مجلد مخصوص به قاجاریه نوشته به حقیقت نزدیکتر است و بزودی گذشت ایام از عجایب وقایع بایه که اغراض سیاسی آن را پنهان داشته، پرده برخواهد داشت. و این مقدار که ذکر شد محققین را کفایت است و خداوند ولی هدایت و توفیق است. ۴۵.

۴۶ همان، صص: ۵۰.

۴۷ همان، صص: ۱۰۱-۱۰۲. درست مانند علمائی که در فوق ذکرشان شد که در زمان حضرت رسول اکرم با سؤالاتی از قبیل این که «روح چیست» (یستلونک عن الروح)، می خواستند حضرتشان را اهانت و استهزاء نمایند.

۴۸ از مقاله «مجلس و لیعهد» نوشته کوشا، به آدرس زیر: http://www.gofmaniran.org/index.php?option=com_content&task=view&id=829&Itemid=13

۴۹ قاموس ایقان، ج ۱، صص: ۷۸.

۵۰ همان، صص: ۷۸-۷۹.

۵۱ جالب آنکه همین ادعای تکراری را آقای محیط طباطبائی محقق محبوب جام جمیان و سایت بهائی پژوهی، و مارکسیست هائی چون طبری و فراهی نیز به تقلید و تبعیت از اوارد براون انگلیسی، نموده اند. رجوع شود به منابع مذکور در یادداشت شماره ۱۶ و دیگر مقالات همین مجموعه. همچنین جناب حسن بالویزی در کتابشان با عنوان اوارد براون و دیانت بهائی، به طور مشروح اشتباهات بزرگ و اساسی براون را مورد بحث قرار داده اند.

۵۲ کشف الغطاء، صص: ۲۰۴.

۵۳ خط سوم، صص: ۳۸۰-۳۴۲.

۵۴ توصیه آنکه منابع و صفحات اشاره شده از هر دو کتاب ملاحظه گردد، زیرا از جهاتی روشنگر است و اذهان را مستعد درک حقیقت ظهور الهی در زمان ما می کند. وی در صص ۳۷۱ خط سوم نیز به مناسبت، ذکر می کند که جناب طاهره، شهید بی همتای ظهور بابی از گروه زنان، می نماید و می نویسد: «در باره فعالیتها ادبی طاهره ی قوه العین نیز گزارش شده است که وی سوره یوسف، و تفسیر باب را بر آن، به فارسی ترجمه کرده است و با اشتیاق به انتشار آن دست یازیده است» (به نقل از تاریخ نبیل انگلیسی، چاپ یلمت، ۱۹۶۲، صص: ۸۱).

۵۵ بهائی گری کسروی، صص: ۶۱؛ و مقاله مذکور در یادداشت شماره ۴۸.

۵۶ قاموس ایقان، جلد ۱، صص: ۷۸-۷۹.

۵۷ همان، صص: ۷۹.

۵۸ همان، صص: ۸۴، به نقل از صص ۱۵۷ ترجمه فارسی کتاب مفتاح باب الایوب.

۵۹ همان، صص: ۸۵، به نقل از ترجمه مفتاح باب الایوب، صص: ۱۵۹.

۶۰ همان، صص: ۹۳-۸۶.

۶۱ همان، صص: ۹۴.

۶۲ همان، صص: ۹۶، عین عبارات جناب اشراق خاوری.

۶۳ رجوع شود به: قاموس ایقان، جلد ۱، صص: ۴۵۷-۴۶۴؛ کتاب جنات نعیم، از جمله صص: ۱۵۷؛ بحار الانوار، مجلد غیبی؛ کتاب عوالم فاضل بحرینی؛ و...

۶۴ در این مورد همچنین رجوع شونده مقاله بهائی ستیزی جام جم، گفتمانهای قدرت و تولید شبه علمی تاریخ، مندرج در همین جوابیه.

۶۵ سوره هود، آیه ۱۱۲

نوشته ای منسوب به آیت الله العظمی مکارم شیرازی

۱ <http://isna.ir/Main/NewsView.aspx?ID=News-964789&Lang=P>

در حالی که گزارشات رسمی و غیر رسمی در ایران حاکی از وجود ۲۰ میلیون فقیر، ۴ میلیون معاد، ۷ میلیون بیکار، ۳۰۰ هزار زن تن فروش؛ ۱۴ میلیون بیمار روانی، ۶۰۰ هزار کودک کارگر، يك و نیم میلیون محروم از تحصیل، ۸ میلیون بیسواد، ۱۸۰ هزار نابغه فراری با ۳۰ تریلیون و ۴۰۰ میلیارد تومان خسارت ناشی از فرار مغزها، ۴۵۰ هزار تصادف در سال، ۴۰ هزار بیمار ایدزی و سن بزهکاری زیر ۱۰ سال دارد، امام جمعه سروستان بهائیان را بزرگترین خطر برای سروستان می داند. از دو حال خارج نیست یا بهائیان عامل تمامی مصیبات فوق هستند و یا سروستان جزء کشور ایران نیست.

۲ http://www.iqna.ir/news_detail.php?ProdID=115264

سه شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۸۶ ۱۰:۳۰ شماره خبر: ۱۱۵۲۶۴

برگزاری دوره نقد و بررسی مسیحیت، صوفیه، اهل حق، و هابیگری و بهائیگری در حوزه علمیه قم گروه اندیشه: دوره نقد و بررسی فرق صوفیه، اهل حق، بهائیت، و هابیت و دین مسیحیت از سوی معاونت تبلیغ حوزه علمیه قم برگزار می شود.

به گزارش خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا) و به نقل از مرکز خبر حوزه، دوره های آموزشی معاونت تبلیغ حوزه علمیه قم که از سال ۸۱ آغاز شده در پنج رشته و هابیت، بهائیت، صوفیه، اهل حق و مسیحیت و در جهت آشنایی هر چه بیشتر روحانیون و مبلغین با این فرقه ها و آمادگی برای دفاع از اسلام ناب برگزار می شود.

این گرایشها هر کدام در پنج دوره برگزار می شود که در هر دوره سی نفر شرکت می کنند و تا کنون در زمینه مسیحیت چهار دوره و در باره و هابیت دو دوره و در بخش اهل حق دو

دوره و در خصوص بهائیت سه دوره و در صوفیه چهار دوره برگزار شده است که در نهایت از این پنج دوره آزمون اختصاصی به عمل آمده و نیروهای زبده انتخاب می شوند. مسئول گزینش دوره آموزش فرق و ادیان معاونت تبلیغ حوزه علمیه قم، شرایط لازم جهت شرکت طلاب در این دوره‌ها را قبولی پایه هشتم حوزه و قبولی در مصاحبه دانست و اعزام به مناطق آسیب‌پذیر در رابطه با فرقه مربوطه، امکان حضور در طرح هجرت بلند مدت، امکان شرکت در پروژه‌های تحقیقاتی و امکان عضویت در طرح تبلیغی اینترنتی را از مزایای این دوره‌ها برشمرد

<http://www.religions.ir/cont.php?sid=69>

حضور جمعی از دبیران آموزش و پرورش تهران بنا به درخواست آموزش و پرورش منطقه ۱۴ استان تهران، جمعی از دبیران الهیات، جهت آشنایی با مرکز مطالعات ادیان، روز سه شنبه مورخ ۸۶/۲/۳، به قم سفر کردند. این جمع ضمن بازدید از مرکز و بخش های مختلف آن از جمله کتابخانه تخصصی ادیان و مذاهب، در نشست علمی نیز شرکت کردند. این نشست با هماهنگی قبلی برگزار شده، محور بحث آن آشنایی با باییت و بهائیت بود. سیدعلی موسوی نژاد، عضو هیات علمی و مدیر گروه مذاهب اسلامی در سه محور مباحث لازم را مطرح کرد:

نخست: زمینه های پیدایش بابی گری و بهائی گری دوم: مروری بر تاریخ باییت و بهائیت سوم: بررسی و نقد جریان بابیه و بهائیه، در این بخش علل گرایش به بهائیت نیز طرح شد. این نشست، دو ساعت به طول انجامید و به پرسش های میهمانان، پاسخ داده شد

رئوفی، ولی بی وفا و نامهربان

- ۱ مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۵۳-۱۵۴
- ۲ بدائع الآثار، ج ۲، ص ۲۶۸
- ۳ الاسراء ۱۰۳
- ۴ بقره ۴۷

يك سند گویا

- ۱ به نقل از کتاب توقیعات مبارکه ۱۰۲ تا ۱۰۹ بدیع، صص ۸۰-۸۶

گوشه ای از نظر امر بهائی در باره

اسرائیل

۱ برای آن که هموطنان عزیز خود آن بشارت را بخوانند و مسرور گردند که موعودشان ظاهر گشته، تقاضا آنکه از جمله رجوع فرمایند به: کتاب گلشن حقایق، تألیف جناب حاج مهدی ارجمند همدانی که خود از یهودیانی بوده اند که بهائی شده اند؛ و کتاب جنات نعیم، که شرح استدلالیه

منظوم شاعر شهیر بهائی جناب نعیم، توسط دانشمند بهائی جناب اشراق خاوری می باشد؛ و کتاب /مروخلق، تألیف جناب فاضل مازندرانی، جلد چهارم.

۲ /مروخلق، ج ۴، صص: ۴۷۰-۴۶۹.

۳ همان، صص: ۴۷۱-۴۷۰.

۴ همان، ص ۴۷۱.

۵ همان، صص: ۴۷۲-۴۷۱.

۶ همان، ص ۴۷۲.

۷ خطابات مبارکه، ص ۷۹. همچنین برای دیدن عین پاسخ حضرت شوقی ربانی در جواب نامه رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در قضیه فلسطین، مورخ ۱۴ جولای ۱۹۴۷، مراجعه فرمائید به مطلب «يك سند گویا» در همین مجموعه، به نقل از کتاب توقیعات مبارکه سالهای ۱۰۲-۱۰۳ بدیع، صص: ۸۶-۸۰.

۸ «شب های پیشاور...»، صص: ۱۵۰-۱۵۳ و ۱۷۶.

۹ همان ص ۷۷۳. حی بن اخطب یهودی پدر صغیه، زوجه رسول الله ص بوده است.

۱۰ همان منبع مذکور در یادداشت شماره ۵ ص ۲۹ آیام که اخبار امری، ج ۶، ص ۷-۷، مهر-آبان ۱۳۳۲، ص ۱۴، می باشد!

۱۱ جمله ای است از یکی از مناجات های حضرت عبدالبهاء.

۱۲ نگارش چیسگین، ۸ اردیبهشت ۱۳۸۶

دیانت بهائی و مسئله اسرائیل

- ۱ زیارتنامه سیدالشهداء، مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، صفحات ۲۰۲-۲۱۱.
- ۲ خطابات عبدالبهاء.

۳ مجله بهائی نیوز، سپتامبر ۱۹۴۸ میلادی.

۴ روزنامه جام جم، ۱۶/۵/۱۳۸۲، عبدالله شهبازی.

۵ مقدمه مقاله شخصی سیاح، صص ۳۰-۴۰.

درد دل باجناب دکتر ولایتی

۱ <http://www.iran-رك-newspaper.com/1386/860410/html/rodarrod.htm>

۲ ایشان در مصاحبه ای که در آدرس مندرج در یادداشت ۱ موجود است، درباره اهمیت و حساسیتهای مقامشان گفته اند: «وزارت امور خارجه هر نظامی و اعضایش نزدیکترین وزارتخانه به آن نظام است... در حالی که عراق در چند

جبهه با ما می جنگید که یکی از آنها جبهه نظامی و دیگری جبهه دیپلماسی بود. باز در جبهه نظامی يك

بسیجی یا نظامی یا کسی که سر بازی رفته است، تفنگ دست می گیرد و با توجه به عرق ملی و میهنی و اسلامی به جنگ می رود اما در جبهه دیپلماسی که نمی شود هر کسی را به سفارت فرستاد. نفر نداشتیم که برود. در سفارت که

نمی شود تفنگ دست گرفت. آنجا باید بروی و حرف بزنی و به زبانی هم حرف بزنی که دیگران بفهمند و با روشی که روش پخته باشد تا آنجا بند را آب ندهیم.»

۳ کشف الغطاء، صص ۳۹۹-۳۹۸.

وجه تشابه نقاشی خلیل جبران

ونقاشی روچیلد

۱ جبران خلیل جبران شاعر، نویسنده و نقاش لبنانی (۱۹۳۱-۱۸۸۳) بعضی او را پیامبر لبنان خوانده اند.

۲ بهاء الله پیامبر دیانت بهائی

۳ عبدالبهاء جانشین بهاء الله و مبین آثار او

۴ این کتاب در ایران تحت عنوان مسیح فرزند انسان توسط انتشارات نیک فرجام به چاپ رسیده و اکنون در بازار

موجود است.

۵ با توجه به اینکه ملاقات جبران با عبدالبهاء در سال ۱۹۱۲ صورت گرفته و کتاب پیامبر مربوط به سال ۱۹۲۳ می باشد و با توجه به شباهت مضامین و نثر این کتاب به آثار بهائی احتمال تأثیر پذیری جبران از دیانت بهائی در نگارش این کتاب را نمی توان منتفی دانست.

در باره صفحه ۳۳ آیام...

۱ اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۶.

۲ قران کریم، حدید، ۱۵

يك كشف جديد!

۱ برای دیدن بعضی منابع و مآخذ درباره این موارد رجوع شود به: سایت های نیو نگاه و نقطه نظر و...؛ و کتب قرن انوار، عقاید بعضی دانشمندان جهان درباره دیانت بهائی؛ ایران زادگاه آیین بهائی؛ صحیفه نور، جلد ۱؛ نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، نوگرانی دینی، گفتگوی حسن یوسفی اشکوری با بازگان، یزدی، سروش، جعفری، شبستری، توسلی، پیمان، میثمی، سحابی، حجتی کرمانی، موسوی بجنوردی، نشر قصیده، چاپ دوم ۱۳۷۸، صص ۲۸-۴۰۰

۲ حجرات، ۱۲.

۳ اسراء، ۳۸.

ویژه نامه جام جم چاپ مکه

۱ برای شرح مفصل ماجرا از جمله رجوع شود به کتاب شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، تألیف روح الله مهرباخانی، صص ۱۵۸-۲۰۰.



۲ رجوع شونده کتاب گفتاری کوتاه درباره امریهائی از مؤمنان

۳ توجه به موارد مشخص شده برملاکننده اکاذیب جام جم است.

۴ مکاتیب، ج ۳، ص ۴۱.

۵ همان، صص: ۱۱۱-۱۱۰.

۶ امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۲، نیز برای بُهت بیشتر رجوع شونده به مکاتیب، ج ۳، صص: ۲۷۰-۲۶۹.

۷ عکس ها و فیلم های مشرق الاذکارهای مزبور در دسترس همگان است.

۸ جام جمیان ایشان را می شناسند و در همان اخبارامری هائی که نزدشان است خبرآن را خوانده اند، ولی این قبیل اخبار را چون مخالف فرضیه های کذبشان است عمداً تحریف یا مخفی می کنند! (رجوع شونده مقاله «تحریفات لفظی و مفهومی آیام در نشریات بهائی اخبارامری و آهنگ بدیع» در همین مجموعه).

نقاشی ممنوع

۱ ایقان ۲۴

۲ ویژه نامه آیام مورخ ۸۶/۶/۶ ص ۴

اما پاکستان

۱ به نقل از ویژه نامه جام جم ۱۳۸۶/۶/۶ با کمی دخل و تصرف، تأکید می کنم فقط با کمی.

۱ ماه عسل در عشق آباد، ص ۸، مبارزه دولت شوروی با بهائیان، ص ۱۰

۲ خط سوم صص ۳۸۰ به بعد.

۳ درباره بعضی از آنها و نظراتشان به سایر مقالات همین مجموعه رجوع شود.

۴ رجوع شونده کتاب گفتاری کوتاه درباره امریهائی از مؤمنان.

۵ باید درگوشی از جام جمیان پرسید که رابی صص ۱۲ و ۲۲ آیام یعنی احسان طبری و فاشاهی مارکسیست بوده اند و یکی شان عضو حزب توده و وابسته به شوروی نیز بوده است. آیا تمایل جام جم به استفاده از یک شخص مرتبط با روسیه نشان از وابستگی آیام به روسیه دارد؟

۶ جامعه ایران در دوران رضا شاه، ص ۱۱۸.

۷ در این مورد رجوع شونده مقاله «مانکچی صاحب، و تحقیق و عود اسلامی!» در همین مجموعه.

۸ رجوع شونده مقاله «دیانت بهائی و فراماسونری

و تئوسوفیسم و دیگر سازمان های دینی و سیاسی و اجتماعی» در همین مجموعه.

۹ رجوع شونده مقاله «دیانت بهائی و فراماسونری

و تئوسوفیسم و دیگر سازمان های دینی و سیاسی و اجتماعی» در همین مجموعه.

۱۰ صفحات ۷۸-۸۰ کتاب ایران آینده.

۱۱ این امر در خصوص همه گروه های دینی و نژادی که در بعضی کشورها در اقلیت اند و حقوقشان پایمال و گناه جانسان تهدید می گردد، از طرف همدینان و همفکرانشان که نگاه وابسته به آن گروه ها نینزینستند و در کشورهای آزاد زندگی می کنند، معمول بوده هست. در مورد خود مسلمانان نیز که در بعضی کشورها در اقلیتند چنین بوده و چنین هست. حتی در زمان خود حضرت رسول ص نیز چنین مواردی واقع شده است. وقتی حضرت محمد ص نجاشی پادشاه حبشه را به اسلام دعوت فرمودند و به دستور حضرتشان گروهی از مسلمانان از دست کفار قریش به او پناهنده شدند، وی با قبول خواسته ایشان دریاخ استری نژاده و کنیزیکی زیبا به عنوان هدیه برای ایشان فرستاد و پیامبر (ص) کنیزک را پذیرفتند و برآستر پیشکشی نیز سواری کردند. آیا قبول این هدیه در برابر دعوت به خیر موجب سرزنش است؟ آیا پناهندهگی مسلمانان به حبشه نشانه دست نشاندگی حضرت محمد ص است؟

۱۲ رجوع شود به مقاله «نایت هود»، نگارش: سفیر، ۸ اردیبهشت ۱۳۸۶، سایت نقطه نظر.

۱۳ بقره ۸۸، جمعه ۶،

۱۴ تاریخ شکوه می کند، ص ۵-۴

۱۵ همان جزوه، ص ۳

۱۶ همان جزوه

۱۷ لوح ملکه ویکتوریا، لوح دنیا، مکاتیب، ج ۲، صص: ۲۱۳-۲۱۲

۱۸ خطابات، ج ۲، صص ۱۱۸ به بعد؛ خطابات به استانبول در کتاب مستطاب اقدس؛ لوح رئیس؛ سورة الملوك؛ تاریخ سننادر ص ۱۸۸؛ مائده آسمانی، ج ۶، ص ۳۷؛ لوح شیخ نجفی؛ لوح ملکه ویکتوریا؛ ...

۱۹ لوح دنیا؛ خطابات، ج ۲، صص ۶۰ به بعد و ۱۱۸ به بعد.

۲۰ نقائص انظمه سیاسی و دینی عالم مورد بحث دانشمندان دنیا نیز بوده است که باید به کتب مربوطه مراجعه کرد. در اینجا فهرستی مختصر از مراجع بهائی که شامل بعضی بیانات طلعات مقدسه بهائی و بیت العدل اعظم درباره انظمه سیاسی و حکومت است تقدیم می گردد تا طالبین مراجعه فرمایند: کتاب مستطاب اقدس، لوح شیخ نجفی، الواح ملوک، خطابات، ج ۲، صص: ۳۲۱ به بعد، ۲۶۷ به بعد، ۱۱۸ به بعد، رساله مدنیه کلاً و من جمله، صص ۷۲-۶۹؛ ارکان نظم بدیع، صص: ۲۲-۱۴؛ امر و خلق، ج ۳، صص ۲۲۰-۲۱۹، ۳۲۴-۳۰۸؛ توفیق قدّ ظهیر یوم المیعاد (یوم میعاد ظاهر شد)، نظم جهانی بهائی، صص: ۲۷، ۲۸، ۱۱۵ تا ۱۴۵؛ مائده آسمانی، ج ۸، ص ۸۰؛ رساله سیاسی، امر و خلق، ج ۴، صص: ۴۶۷-۴۶۶؛ توفیعات، ج ۱، صص: ۲۵۳-۹۵؛ توفیق هدف نظم بدیع جهانی، دریای دانش، صص: ۴-۳؛ توفیعات جلد ۱ کلاً، گوهر یکتا، صص: ۳۰۳-۳۰۲؛ پیام ملکوت، نشریه پیام

بهائی، شماره ۱۵۴، صص: ۸-۷؛ بیانیته وعده صلح جهانی بیت العدل اعظم؛ بیانیته رفاه عالم انسانی؛ بیانیته بیت العدل اعظم خطاب به رؤسای ادیان عالم، آپریل ۲۰۰۲؛ بیانیته قرن انوار شامل تحلیل قرن ۲۰؛ پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳؛ حال و آینده جهان، پیام های بیت العدل اعظم، مورخ: ۲ نوامبر ۱۹۹۲، ۲۹ دسامبر ۱۹۹۰، شهر العزة ۱۴۴ بدیع، ۹ شهر العزة ۱۳۵ بدیع مطابق ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۸، ...، و کثیری دیگر از آثار بهائی.

۲۱ نصوص کثیری در این موارد وجود دارد که بعضاً در ادامه متن آمده است. در مورد مقام حکومت و بعضی شرایط آن به منابع مذکور در یادداشت شماره ۲۰ مراجعه شود.

۲۲ رجوع شود به لوح شیخ نجفی، صص: ۱۰۷-۱۰۶، ۱۶۴-۱۶۳، ...، و نیز به لوح مهم مندرج در مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص: ۱۶۴-۱۵۷، مراجعه شود.

۲۳ خطابات عبدالبهاء، چاپ مصر، ۲۳/۱.

۲۴ کتاب عقاید بعضی دانشمندان جهان درباره دیانت

بهائی، صص ۵

۲۵ کتاب انوار هدایت، بند ۱۳۹۲.

۲۶ کشف الحیل، ج ۱، ص ۷، ص ۲۳.

۲۷ قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲۸ باغبانان بهشت خدا، ص ۱۴۲.

آقایان طبری و فاشاهی...

۱ چنانکه حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «امر عظیم است عظیم و مقاومت و مهاجمه جمیع ملل و امم شدید است شدید. عن قریب نعره قبائل افریک و امریک و فریاد فرنگ و تاجیک و ناله هند و آمت چین از دور و نزدیک بلند گردد و کل به جمیع قوی به مقاومت بر خیزند.» (مائده آسمانی، ج ۳، ص ۷۹) چنانکه به جزایران، قبلاً در ترکیه (به سال ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳)، شوروی کمونیستی (۱۹۱۷ به بعد)، آلمان نازی (۱۹۳۷ میلادی)، مصر (نیمه اول قرن بیست و ...)، عراق، سودان، اندونزی، فیلیپین، آمریکا، انگلستان، ... به اشکال مختلف با امر بهائی مخالفت شده و بخصوص چندین مورد در قرن ۲۰ تشکیلات نظم اداری بهائی مورد حمله قرار گرفته است (من جمله رجوع شود به کتاب قرن بدیع، بیانیته قرن انوار، جزوات سطوت میثاق ۱ و ۲؛ ...). و چنانکه در نص فوق مشخص است، عن قریب کل علیه امر بهائی و جامعه و تشکیلات آن قیام خواهند کرد. بیت العدل اعظم در پیام منبع مهین ۹ شهر العزة ۱۳۵ بدیع، مطابق ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۸ در توضیح بیان مبارک فوق چنین می فرمایند: «ملاحظه نمایید که به صریح عبارت می فرمایند: 'مقاومت و مهاجمه جمیع ملل و امم شدید است شدید.' و شبهه ای نبوده و نیست که مقاومت سیل امرالله و هجوم بر مقدسات دین الله از طرف جمهور ناس و زمامداران هر دو، در شرق و غرب و جنوب و شمال و همچنین از طرف رؤسای کائس در دو قاره اروپ و آمریکا و مبشرین حضرت روح در دو قاره استرالیا و آفریک و اقطاب و رؤسای ادیان عتیقه هند و چین در جنوب شرقی قاره آسیا و شرق اقصی خواهد بود...» در همین پیام، بیان



مبارک دیگری از حضرتشان را شاهد می آورند؛ *قوله العزیز: الیوم قوای رؤسای ادیان پاجمعهم متوجه تشنیت انجمن رحمن و تفریق و تخریب بنیان حضرت یزدان است و جنود مادی و ادبی و سیاسی جهان از هر جهت مهاجم، چه که امر عظیم است عظیم و عظمت امر در انظار واضح و لائح.*^۲ البته ایام به روش معمول خالی از خلوص خود، بعضی جنبه های نظرات آقای فشاهی در خصوص نقاط قوت آیین بابی را به بهانه «خوشبینانه» بودن تخطئه می کند! در این مورد رجوع شود به مقاله «نقدی بر ایام ۲۹» نوشته آقای بهروز ثابت، که در همین مجموعه مندرج است.

^۳ گنجینه حدود واحکام، صص ۳۲۲-۳۲۱. مضمون قسمت عربی: شهادت می دهد به آن زبان و قلب و کتب و صحف و نوشتجات و الواح من.

^۴ بعنوان نمونه رجوع شود به: *گزارش تعالیم بهائی؛ امر و خلق، ج ۳ و ۴؛ ...*

^۵ *امر و خلق، ج ۴، ص ۶۳.*

^۶ *مکاتیب، ج ۲، ص ۲۰۹.*

^۷ *امر و خلق، ج ۴، ص ۴۴۰.*

^۸ همان، ص ۴۳۸.

^۹ همان، ص ۴۳۸.

^{۱۰} همان، ص ۴۳۵.

^{۱۱} همان، ص ۴۴۲. درباره مشروطه مقالاتی نوشته شده از جمله رجوع شود به مقاله «نهضت مشروطیت و دیانت بهائی»، نگارش: کاویان صادق زاده میلانی، ۰۱ اسفند ۱۳۸۵، اقتباس از سایت نیو نگاه http://www.noghtenazar.org/index.php?option=com_content&task=view&id=261&Itemid=10

^{۱۲} *بیانیه قرن انوار، ص ۱۰.* درباره هدایت مزبور در ادامه همان، چنین آمده: «ارزش و قدر این شیوه را فقط در عصر دیگری می توان شناخت که از نظر سیاسی از عصر ما پخته تر و بالغ تر باشد.»

^{۱۳} همان، ص ۸.

^{۱۴} *امر و خلق، ج ۴، ص ۴۴۲.*

^{۱۵} همان، ص ۴۴۳.

^{۱۶} همان، ص ۴۴۳.

^{۱۷} *مائده آسمانی، ج ۵، ص ۷۹.*

^{۱۸} *خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۷۰.*

^{۱۹} *امر و خلق، ج ۵، ص ۴۵۰.* مضمون: اما ایران را امنیت و آمانی نیست مگر با دخول در ظل حضرت رحمن.

^{۲۰} کتاب اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۱۱.

^{۲۱} همان، ص ۴۵۱.

^{۲۲} همان، صص ۴۵۰-۴۴۹.

^{۲۳} *مصباح هدایت، ج ۳، ص ۶۸.*

^{۲۴} کتاب رحیق مختوم، ج ۲، ص ۷۷۷.

^{۲۵} از لوح به شیخ نجفی. به همین مضمون در لوح دنیا فرموده اند، مراجعه شود.

^{۲۶} همین شرط بعدها نیز توسط حضرت ولی امر الله چنین بیان شد، «مشارکت در امر انتخابات مشروط و منوط به عدم ارتباط یاران با احزاب سیاسی است.» (گزارش تعالیم بهائی، ص ۴۵۷).

^{۲۷} از جمله بعضی از آثار مبارکه را می توان در این منابع یافت: *امر و خلق، ج ۴؛ مائده آسمانی، ج ۲ و ۵ و ۹؛ مجلدات مکاتیب عبدالبهاء، حداقل در ۸ جلد؛ رساله مدنیّه (از حضرت عبدالبهاء، صادره ۳۰ سال قبل از مشروطه ایران)؛ رساله سیاسیّه (از حضرت عبدالبهاء که در سال ۱۳۱۰ ه. ق.، ۱۸۹۳ م در اولین سال جانشینان پس از حضرت بهاء الله، ۱۲ سال قبل از انقلاب مشروطه ایران، صادر فرمودند و در آن هدایاتی درباره سعادت جامعه و مقام ملت و دولت و علماء و روابط فیما بین و وظایف هر یک و قوه تشریح و قوه تنفیذ و شریعت و قانون و روابط حکومت و رعیت (که رعیت را «ودیع الهیه» و «امانت حضرت احدیت» می خوانند) ارائه فرمودند و در آخر آن بهائیان را هشدار دادند که فریب فتنه جویان و مفسدین را نخورند؛ اسرار الآثار در پنج جلد؛ مصابیح هدایت، بعضی از قسمتهای ۹ جلد آن؛ خاطرات نه ساله عکا؛ بیانیه قرن انوار، نشر مرکز جهانی بهائی، مورخ ۱۵۸ بدیع، ۱۳۸۰ شمسی، ۲۰۰۲ میلادی، از جمله ص ۷.*

^{۲۸} به نقل از دفتر خطی یکی از احباء.

^{۲۹} همان منبع.

^{۳۰} *جزوه تاریخ امر، مؤسسه معارف عالی امر، ۱۶۱/۱، صص ۱۰۹-۱۰۸.* در این جزوه نویسنده نیز توضیحی داده است و آن اینکه: «از آنچه به عرض رسید می توان استنباط کرد که در مدت قلیلی بین سنوات ۱۳۲۹ (۱۹۱۰/۱۱م) تا ۱۳۳۱ (۱۹۱۳م) ظاهراً بنابر تقاضای احبای طهران اجازه انتخاب افراد بهائی برای عضویت در مجلس از قلم مبارک صادر شده ولی از تاریخ ۱۳۳۱ بالکل منع و نهی فرموده اند.» قابل ذکر است که فرمان مشروطه در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ه. ق به امضاء مظفر الدین شاه رسید. مجلس اول در ماه شوال ۱۳۲۴ ه. ق تشکیل شد و قانون اساسی مشروطیت در ۵۰ ماده در ۲۴ ذی قعدة ۱۳۲۴ تصویب شد و به امضاء مظفر الدین شاه و ولیعهدش محمد علی میرزا رسید و عملاً حکومت «مشروطه سلطنتی» ایران رسمیت یافت.

^{۳۱} شاید بتوان این حالت از عضویت را همچون عضویت جامعه بین المللی بهائی بعنوان جامعه مذهبی جهانی و سازمانی غیر سیاسی و غیر دولتی (NGO) در سازمان ملل متحد دانست. جامعه جهانی بهائی تنها جامعه مذهبی بین المللی است که عضویت سازمان ملل متحد را در قسمت تشکیلات جهانی غیر دولتی و غیر سیاسی (NGO) آن سازمان داراست. این حق عضویت در ماه مارس ۱۹۴۸ به جامعه بین المللی بهائی داده شد و نیز در تاریخ ۲۶ ماه مه سال ۱۹۷۰، جامعه جهانی بهائی با سمت مشورتی به عضویت شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل (ECOSOC) درآمد. و در سال ۱۹۷۴ رسماً عضو وابسته

برنامه محیط زیست ملل متحد (UNEP) و در سال ۱۹۷۶ عضو مشاور یونسف (UNICEF) گردید.

^{۳۲} روش همیشگی مزبور از دو جنبه اصلی و فرعی در اول همین مقاله ذکر شد.

^{۳۳} چنین دزدی ها و تقلید تصنعی متأسفانه در دنیای امروز ما نیز بین بعضی سیاسیون و حتی بعضی مذهبیین معمول است که خود حاکی از ضعف ایمان حقیقی و تدین و تقوی و امانت و صدق و خلوص و حیاء می باشد.

^{۳۴} *مکاتیب، ج ۳، صص ۱۱۸-۱۰۱.* درباره تاریخچه ازلی ها در دوره حضرت بهاء الله تا حال و اقدامات سوء آنها، از جنبه های مختلف می توان بررسی نمود. در آثار و کتب بهائی مطالب بسیاری درباره آنها موجود است که می توان به آنها رجوع نمود. همچنین در این زمینه می توان به آثار خود یحیی ازل و بعضی آثار دیگر ازلی ها، مثل «مستبظ»، «هشت بهشت» نیز مراجعه کرد چه که خواننده محقق و منصف از نفس آثار ایشان می تواند به مؤثر پی برد. منابع دیگر نیز درباره آنها از نویسندگان غیر بهائی و غیر ازلی ایرانی یا غیر ایرانی وجود دارد. تنها مشکل در تحقیق درباره ایشان این است که چون آنها از همان زمان حضرت بهاء الله سعی در پنهان کاری و مخفی بودن داشته اند و به تدریج با تقیه و حل شدن در جریانات سیاسی، نقاب بر چهره زده اند، پی گیری و رد یابی ایشان تا حال مشکل بوده است و چه بسا به خاطر همین پنهان کاری، اعمال سوء ایشان را به اهل بهاء نسبت داده اند. رد پای ایشان در ایجاد تضییقات برای اهل بهاء و نیز آثار افترا آتشان به اهل بهاء، در ردیه های گروههای ضد بهائی نیز بعضاً مشهود است و قطعاً در آینده ایام مشهود تر خواهد شد. (به عنوان نمونه رجوع شود به ترجمه ردیه مفتاح باب الایوب به فارسی، صص ۲۲۰ و ۲۹۸-۲۹۷، و تاریخ مشروطه کسروی، ص ۲۹۱، به نقل از *رگ تارک، ج ۲*). و این توضیحات به این جهت بود که گمان نرود اهل بهاء تنها به قاضی رفته اند، بلکه خوشبختانه محققین غیر بهائی نیز به این حقایق پی برده اند. و لازم به ذکر است که علی رغم همه اقدامات سوء ازل و ازلیان به طلعات مقدسه امر بهائی و بهائیان، اهل بهاء به پیروی از محبوب ابهائیشان (کتاب مستطاب اقدس، آیات خطاب به ازل) بر حال آنها گریسته اند و خیرشان را خواسته اند و اگر موارد بسیار نادری نیز مقابله به مثل از طرف معدودی از بهائیان در دوره حضرت بهاء الله نسبت به آنها شده، بدون اذن و رضا و اطلاع حضرت بهاء الله بوده است بطوری که پس از اطلاع، اظهار عدم رضا فرموده مؤکداً نهی نموده اند. در این مورد رجوع شود به کتاب *بهاء الله شمس حقیقت، از جناب بالیوزی*.

^{۳۵} *مجله آمنگ بدیع* سال ۳۱، شماره ۳۴۱.

^{۳۶} شایان ذکر است که تئوریسین معروف مارکسیست آقای احسان طبری پس از انقلاب اسلامی توبه کردند و در سال ۱۳۶۶ در کتاب *کراهه*، انتشارات امیر کبیر، تهران، سال ۱۳۷۸، چاپ پنجم، صص: ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۷۰، ۱۰۸، ۱۶۲، ۲۱۷، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۰۴... تمام آن قابلهای تحلیلی، مارکسیزم را پوچ و خنک و بیهوده و غلط ذکر کردند.

۳۷ از لوح مبارک خطاب به سلطان ایران، ناصرالدین شاه. مضمون عربی به فارسی: اگر در رضای او کشته شوید هر آینه بهتر است برای شما از اینکه بکشید.
۳۸ گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۴۰ و بیانات الهیه در این مورد لائحه‌ای است. من جمله رجوع شود به همان منبع، صص ۴۷۵-۴۶۹.

۳۹ الواح مزبور در یک جلد چاپ شده است. همچنین در لوح شیخ نجفی نیز، قسمت هایی از آن الواح مندرج می باشد. همچنین در کتاب مستطاب اقدس نیز بعضاً نازل مراجعه شود. درسات های بهائی نیز می توان آنها را یافت. بعضی از سلاطین و رؤسای سیاسی و مذهبی که خطاب به ایشان الواح مزبور نازل شده عبارتند از: ناپلئون سوم پادشاه فرانسه، سلطان عبدالعزیز شاه عثمانی، عالی پاشا، ناصرالدین شاه، ویلهلم اول پادشاه آلمان، الکساندر دوم شاه روسیه، ملکه ویکتوریا (انگلستان)، فرانسوا ژوزف شاه اتریش، رؤسای جمهور آمریکا، پاپ پی نهم رهبر کاتولیک های جهان، مأمورین دولتی و سیاسی ایران و عثمانی، علمای مذهبی شیعه، سنی، یهودی، مسیحی، زرتشتی، ...

۴۰ به نقل از لوح شیخ، صص ۷۱-۷۰.

۴۱ سوره اسراء آیه ۱۶: و ما عذاب نمی دهیم و مجازات کننده نیستیم، مگر آنکه اول رسولی بفرستیم.

۴۲ از لوح شیخ، صص ۶۹-۶۷.

۴۳ نوزده هزار لغت.

۴۴ قرن بدیع ج ۲.

۴۵ مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۲.

۴۶ در مورد بشارات مزبور به مجلدات آثار قلم اعلی و نیز

لوح شیخ، قرن بدیع و دیگر آثار و کتب استدلالی امر

بهائی، مثل جنات نعیم و رساله صدرالصدور و نیز جلد ۱۳

بحار الانوار و کتاب مفتاح باب الابواب، صص ۴۵-۲۱ و...

مراجعه شود.

۴۷ این پیام مبارک در همین مجموعه مندرج شده است.

۴۸ آیام نیز، از جمله درس ۵ به مناسبت، اشاره ای به آن

کرده است.

۴۹ کتاب تاریخ سمندر، صص ۱۸۸-۱۸۹.

جام جم، مسحورستارگان...

۱ خطابات عبدالبهاء، چاپ مصر، ۳۳/۲

۲ از جمله: خطابات عبدالبهاء، چند جلد؛ بیانیه قرن انوار

از بیت العدل اعظم، نشر ۲۰۰۲، فصل سوم؛ بدایع الاثاریا

سفرنامه دردو جلد عقاید بعضی از دانشمندان جهان درباره

دیانت بهائی، از دکتر علی محمد برفروخته؛ شهادت

مستشرقین و دانشمندان ویرنگان درباره امر بهائی، از جناب

ذکرالله خادم؛ مرآة الحقیقه، تألیف جناب حسن رحمانی

نوش آبادی، صص: ۱۹۱-۲۱۳؛ ...

۳ در <http://www.iran-newspaper.com/1385/850909/html/history.htm>

راجع به روزنامه چهره نما در قسمت سوم از مقاله ای با عنوان مطبوعات فارسی زبان در مصر چنین آمده است: «روزنامه چهره نما: چهل سال روزنامه نگاری فارسی در مصر. روزنامه چهره نما از چند جهت پدیده ای تاریخی و حتی استثنایی در تاریخ مطبوعات فارسی زبان است... نخستین شماره چهره نما (در ۱۶ صفحه وزیری با چاپ سربی) در اواخر محرم الحرام سال ۱۳۲۲ ه.ق یعنی حدود صد سال پیش در اسکندریه مصر انتشار یافت... مجموعه چهل ساله مجلدات چهره نما که اکنون در دست داریم، به راستی گنجینه ای است مصور و مفصل از عکس های رجال ایرانی و غیر ایرانی در ده هاسال پیش و نیز تصاویری از ابنیه مختلف آن روزگار... شادروان عبدالمحمد ایرانی، مدیر و ناشر و نویسنده روزنامه چهره نما در نخستین شماره آن، هدف و رسالت روزنامه اش را با جملات زیر توضیح داده است: 'ما را مقصود از احداث و نشر این جریده با احساس مخاطرات شدید و زحمات و خسارت های عدیده، به جز در مقام انسانیت و اقتضای بشریت و صلاح اسلامیت و خدمت به دولت و ملت چیزی منظور نیست و حب وطن مقدس و اهالی آن خاک پاک و آن گهر گرانمایه تابناک که وظیفه ما هر نوع فداکاری و جان نثاری در حفظ و حراست و استقرار در استقلالیت اوست. و ادار نمود و به ذوق و اشتیاق و التهاب عصبیت افزود که جلای وطن گرام گفته و از پی حفظ حقوق وطن و مصالح ملی شب ها نخفته، اوراقی آرایش و از بسط مقالی و مقصد و خیال شرحی گزارش دهم...' روزنامه چهره نما در سایه عزم و همت مدیر فرزانه آن سی و دو سال منتشر شد و علی محمد ایرانی، مدیر آن، در شب پنجم آبان ماه ۱۳۱۴ شمسی بر اثر عارضه قلبی و فشار خون جهان را بدرود گفت. پس از مرگ آن خادم بزرگ فرهنگ فرزندش مؤدب زاده ایرانی مدیریت روزنامه را بر عهده گرفت و چهره نما را به همان سبک و روش پدر انتشار داد. دوره روزنامه چهره نما در واقع تاریخ جامع و مصور نزدیک به نیم قرن ایران و جهان است.»

۴ مرآة الحقیقه، صص: ۲۰۲-۲۰۳

۵ همان، ص ۲۰۴.

۶ مجله پیام بهائی، شماره ۲۷۴-۲۷۳، مرداد

و شهریور ۱۳۸۱، ص ۱۴.

۷ همان.

۸ بدایع الاثار جلد اول ص ۳۸۶-۳۸۸

۹ جام جم نمی خواسته ملت ایران بدانند که حضرت

عبدالبهاء عامل هیچ سیاست و دولتی نبوده اند و صرفاً به

خاطر رسالت الهی خود همه دول و ملل اعم از قوی

و ضعیف، شرقی و غربی، مسلمان و مسیحی و یهودی و...

سیاه و سفید و زرد و سرخ، همه و همه را به صلح دعوت

و از جنگ منع فرموده اند. از جمله موارد همین جنگ

بالکان است که در فوق اشاره شده؛ از جمله حمله

۱۹۱۱ ایتالیا به لیبی بوده که آن زمان جزئی از خاک عثمانی

مسلمان بوده است (رجوع شود به خطابات عبدالبهاء و

بیانیه قرن انوار از بیت العدل اعظم، نشر ۲۰۰۲، ص ۲۵).

۱۰ به نقل از خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، انتشارات لانگهین، آلمان، صص ۳۰-۳۳



مراسم دعا برای قربانیان تسونامی
در مشرق الاذکار سیدنی، استرالیا. دی ماه ۱۳۸۳ (ژانویه ۲۰۰۵)



آقای جیمز گرانت، مدیر اجرایی یونیسیف،
در حال دریافت کتاب "فردا از آن کودکان است"
از نماینده ی بهائی در "کنفرانس سران زمین و فوروم جهانی
۱۹۹۲" در ریودوژانیرو، برزیل.



مراسم روز بین المللی زنان در سازمان ملل متحد،
۱۴ اسفند ۱۳۸۳ (۴ مارس ۲۰۰۵). در این مراسم خانم بانی دوگال
, نماینده ی اصلی جامعه ی بین المللی بهائی (BIC) و رئیس دفتر
آن برای ترقی و پیشرفت زنان، به عنوان رئیس کمیته ی
NGO درباره ی وضعیت زنان صحبت کرد.



عکس بنای یادبود صلح بهائی در ریو دو ژانیرو
که نشان بهائی اسم اعظم بر بالای آن قرار دارد
و صفی از جوانان درپلکان مشاهده می شوند که
به مناسبت کنفرانس محیط زیست و توسعه
سازمان ملل متحد در حال حمل خاک کشورها
برای پرکردن بنای مزبور می باشند.
۲۴ خرداد ۱۳۷۱ (۱۴ جون ۱۹۹۲)



پایگاه اطلاع رسانی و پاسخ گویی
به شبهات و اکاذیب درباره دیانت بهائی
Web site : <https://velvehdarshahr.org>
E-mail : info@velvehdarshahr.org